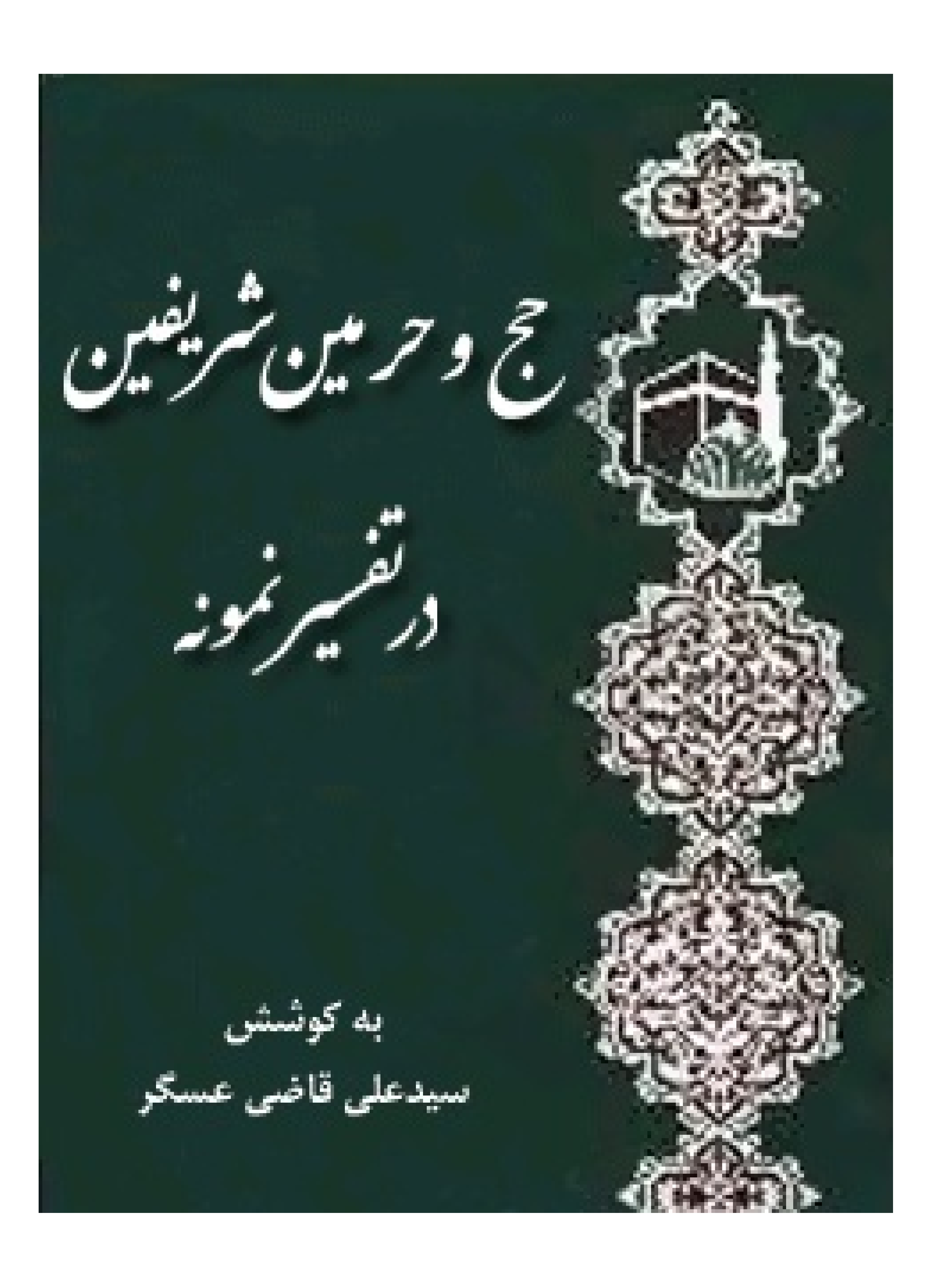

حج و حرمین شریفین
در تفسیر نمونه
به کوشش
سیدعلی قاضی عسکر


بسم الله الرحمن الرحیم

حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصرمکارم شیرازی (دام ظله)

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم‌شیرازی ناصر، - ۱۳۰۵ عنوان و نام پدیدآور : حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه بامقدمه مکارم شیرازی به‌کوشش علی قاضی‌عسکر مشخصات نشر : تهران مشعر، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری : ص ۷۲۸ شابک : ۴۰۰۰۰ریال یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : حج موضوع : ابراهیم در قرآن شناسه افزوده : قاضی‌عسکر، علی ۱۳۲۵ - ، گردآورنده رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/م۷۵ح۳ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷ شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۲۷۷۱۷

مقدّمه

با شکوه‌ترین مراسم عبادی بی‌شک، حج بزرگترین کنگره اسلامی است. در این کنگره نمایندگان واقعی امّت اسلامی، از بیش از یکصد کشور دنیا (اعمّ از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی) شرکت دارند و شایان توجّه این که انگیزه شرکت در این مراسم یک انگیزه به تمام معنا معنوی است که فضای کنگره را برای رسیدن به یک وحدت نظر کلّی آماده می‌سازد. گرچه ما هرگز از تمام ظرفیت حج استفاده نکرده‌ایم ولی همین مقدار که از آن بهره گرفته می‌شود گامی است بلند در راه عظمت اسلام و مسلمین، و مأیوس ساختن دشمن از نفوذ در این سدّ عظیم، به امید آن روز که مسلمانان جهان به ظرفیت واقعی برنامه عظیم معنوی و انسان‌ساز حج پی‌ببرند و از آن به عنوان وسیله‌ای برای تعالی در تمام زمینه‌ها استفاده کنند. در قرآن مجید درباره حج چند بحث مهم دیده می‌شود: نخست آثار و برکات به طور فشرده آمده است. در بخش دیگری، قسمت قابل توجّهی درباره اعمال حج، طواف، سعی صفا و مروه، وقوف عرفات و مشعر و منا، قربانی و تقصیر و احکام دیگری درباره «مصدود» و امثال آن به طور کاملًا ظریف و دقیق بیان شده است. بخشی نیز درباره حضرت ابراهیم خلیل شیخ الانبیا و بنای خانه کعبه و مراسم قربانی فرزند و مانند آن است که بسیاری از اعمال حج تداعی کننده فداکاری‌های آن پیامبر بزرگ و تفسیر کننده اعمال او است. در تفسیر نمونه تمام این لطایف و ظرایف بحمد اللَّه آمده است ولی به طور حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰ پراکنده- به تناسب آیات- در مجلدات مختلف. بدیهی است گردآوری و تهذیب و تنقیح این مباحث سبب می‌شود که خوانندگان احاطه کاملی بر مسائل حج از دیدگاه قرآن مجید پیدا کنند. خوشبختانه دانشمند محترم حجّةالاسلام والمسلمین آقای سیّدعلی قاضی‌عسکر با ذوق و سلیقه خوب خود این مهم را بر عهده گرفته، مباحث را گردآوری و تبویب و تنقیح کرده و مجموعه پر ارزشی فراهم ساخته و در اختیار تمام کسانی که می‌خواهند شکوه و عظمت و اسرار حج را از طریق قرآن بدانند قرار داده‌اند. امیدواریم همگان بتوانند از آن بهره گیرند و ذخیره یوم المعاده ما و ایشان و خوانندگان عزیز باشد. قم- حوزه علمیه ناصر مکارم شیرازی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱

پیشگفتار

حج و مناسک و اسرار آن، در قرآن کریم، جایگاهی ویژه دارد و مفسّران عالیقدر از دیرباز در تفسیر آیات مرتبط با آن، نکات ارزشمند و آموزنده‌ای را مطرح کرده‌اند که به دلیل متمرکز و منسجم نبودنِ آیات و در نتیجه عدم پیوستگی تفاسیر و مطالب مطرح شده در باره آن، عموم مردم از دستیابی به لطایف آن محروم مانده‌اند. از این رو، از سال‌ها پیش، در این اندیشه بودم که با استخراج و گردآوریِ مباحث مربوط به حج و حرمین شریفین از تفاسیر مختلف، دستیابی به این گنجینه ارزشمند را برای علاقمندان هموار نمایم. در این راستا، پس از مشورت با برخی فرهیختگان، تفسیر نمونه را به دلیل فارسی بودن و قابل فهم بودن برای بیشتر

طبقـات مردم برگزیـدم. ابتـدا این تفسیر شریف را از آغاز تا پایان مطالعه کرده، آیات و مباحث مرتبط با موضوع حج را مشخص نمودم، آنگـاه مطـالب مربوط به هر بحث را، که در آیـات و سوره‌هـای مختلف آمـده بود، بـا رعایت ترتیب بحث، منظم و در یک فصل قرار دادم تا خواننده هنگام مطالعه در مباحث هر بخش، احساس گسیختگی و در نتیجه خستگی نکند و بتواند از آغاز تا پایان هر موضوع را پیوسته ملاحظه و مطـالعه کنـد. سپس بـا رعـایت حفـظ متن، مطـالب و موضوعات گزینش شـده ویرایش گردیـد تا عبارات انتخاب شـده از بخش‌های مختلف، حتّی‌المقـدور هماهنگ شود. آیات و روایات نیز اعراب‌گذاری گردید تا خواننده را در درست‌خوانی آنهـا یـاری دهـد. آدرس مطالبِ گزینش شـده از هر بخش، در پایان هر موضوع ذکر گردیـد تا آنانکه حـج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲ مایلنـد بـا مراجعه به اصـل تفسیر، مطالب را دنبال کننـد، این امکان برای آنها فراهم شود. مباحث مختلف نیز در چهار فصل تنظیم گردیـد: فصل نخست: زنـدگانی حضـرت ابراهیم خلیل علیه السلام بنیانگـذار حج ابراهیمی. فصـل دوم: حـج و مسائل مربوط به آن. فصل سوم: مکه و رویـدادها و موضوعات مرتبط به آن. فصل چهارم: مدینه، رویدادها، جنگ‌ها و حوادثی که در آن رخ داده است. در صدد بودم مباحث مربوط به سیره نبوی و حوادث عصر بعثت را نیز به فصل‌های کتاب بیفزایم لیکن به دلیـل حجیم شـدن، از این تصـمیم منصـرف شـدم. مجمـوعه فراهم شـده، برای عمـوم مردم مفیـد و سودمنـد است امّـا برای روحـانیون محترم کاروان‌هـا، به‌خصوص در موسم حـج و ایـام عمره، که معمولًـا دسترسـی به منـابع مختلف برای آنان فراهم نیست، می‌توانـد نفع و بهره بیشتری در بر داشته باشد. به امید آنکه این حرکت استمرار یابد و مطالب و موضوعات مرتبط با حج و حرمین شریفین از تفاسیر دیگر نیز استخراج و برای گسترش فرهنگ حـج در جـامعه، در اختیـار عموم قرار گیرد. در پایان لازم می‌دانم از مرجع عالیقدر، حضـرت آیت‌اللّه العظمی آقای مکارم شیرازی- دامت برکاته- که با استقبال از این طرح و با ارائه رهنمودهای مفید و سازنـده خود اینجـانب را در تهیه و تنظیم این کتـاب یـاری کردنـد و نیز از همکاران ارجمنـدم در مرکز تحقیقات حـج، صـمیمانه تشکّر و سپاسگزاری نمایم. سیّدعلی قاضی‌عسکر

بخش اوّل: زندگانی پرماجرای ابراهیم علیه السلام

زندگی پرماجرای ابراهیم علیه السلام

پیامبر بت‌شکن

از آنجا که در قرآن تنها یک سوره به نام ابراهیم نامیـده شـده- هر چنـد حالات ابراهیم تنها در این سوره نیامـده، بلکه در سوره‌های دیگر نیز به مناسبت‌های گوناگون از این پیامبر بزرگ الهی یاد شده است- لذا مناسب دیدیم تا زندگی پر افتخار این قهرمان توحید را فهرست‌وار ذکر نماییم، تا در تفسیر آیات مختلف که در آینده به آن برخورد می‌کنیم، و نیاز به احاطه بر زندگی این پیامبر دارد، آگاهی کافی وجود داشته باشـد، و بتوانیم خواننـدگان محترم را به این بحث ارجاع دهیم. زنـدگی ابراهیم را در سه دوره مشخص می‌توان مطرح کرد: ۱- دوران قبـل از نبوت. ۲- دوران نبوت و مبـارزه با بت پرستان در بابل. ۳- دوران هجرت از بابـل و تلاش و کوشش در سرزمین مصر و فلسطین و مکه.

زادگاه و طفولیت ابراهیم

ابراهیم در سـرزمین بابـل، که از سـرزمینهای شـگفت‌انگیز جهـان بود و حکومتی نیرومنـد و در عین حـال ظـالم و جبار بر آن سـلطه داشت، تولد یافت. او در زمانی چشم به جهان گشود که نمرودبن کنعان، آن پادشاه جبار و ستمگر بر بابل حکومت می‌کرد و خود را خدای بزرگ بابل معرفی می‌نمود. حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶ البته مردم‌بابل تنها این بت را نداشتند، بلکه در

عین حال بت‌هایی با اشکال گوناگون و از مواد مختلف ساخته و پرداخته بودنـد و به نیایش در مقابل آنها مشغول بودند. حکومت وقت، از آنجـا که بت پرسـتی را وسـیله مؤثری برای تحمیق و تخـدیر افکـار ساده‌لوحـان می‌دیـد، سـخت از آن حمـایت می‌کرد و هرگـونه اهـانت و تـوهین بـه بت‌هـا را یـک گنـاه بزرگ و جرم نـابخشودنی می‌دانسـت. مورخـان دربـاره تولـد ابراهیـم داسـتان شگفت‌انگیزی نقل کرده‌انـد که خلاصه‌اش چنین است: منجّمان تولـد شخصـی را که با قـدرت بی منازع نمرود مبارزه خواهد کرد، پیش‌بینی کرده بودند و او با تمام قوا، هم برای جلوگیری از تولد چنین کودکی و هم برای کشتن او بر فرض تولد، تلاش و کوشش می‌کرد. امّا هیـچ‌یک از اینهـا مؤثر نیفتـاد و این نوزاد سـرانجام تولـد یـافت. مادر برای حفظ او، وی را در گوشه غاری در نزدیکی زادگـاهش پرورش می‌داد، به‌طوری که سـیزده سـال از عمر خود را در آنجـا گذرانـد. دور از نظر مأموران نمرود پرورش یافت و به سن نوجوانی رسـید و تصـمیم گرفت که آن خلوتگاه را برای همیشه ترک کنـد و به میان مردم گام نهـد و درس توحیـدی را که با الهام درون به ضمیمه مطالعات فکری دریافته بود برای مردم باز گوید.

مبارزه با گروههای مختلف بت‌پرست

در این هنگام که مردم بابل علاوه بر بتهای ساختگی دست خود، موجودات آسـمانی همچون خورشـید و ماه و سـتارگان را پرستش می‌کردنـد، ابراهیم تصـمیم گرفت از طریق منطق و اسـتدلال‌های روشن، وجدان خفته آنها را بیدار سازد و پرده‌های تاریک تلقینات غلط را از روی فطرت پـاک آنهـا برگیرد، تا نور فطرت بدرخشـد، و در راه توحیـد و یگانه پرستی گام بگذارنـد. او مـدتها در باره آفرینش آسـمان و زمین و قـدرتی که بر آنهـا حکـومت می‌کنـد و نظـام شـگفت‌انگیز آنهـا مطـالعه کرده بـود و نـور یقین در قلبش می‌درخشید. «۱»

مبارزه منطقی با بت پرستان

نخسـت بـا سـتاره پرسـتان روبه‌رو شـد و در برابر گروهی که در برابر سـتاره زهره که بلافاصـله بعـد از غروب آفتـاب در افـق مغرب می‌درخشد به تعظیم و پرسـتش مشـغول می‌شدند قرار گرفت. ابراهیم یا از روی تعجب و استفهام انکاری، و یا به عنوان هماهنگی با طرف مقابـل، به عنوان مقـدمه برای اثبات اشـتباهشان، صـدا زد این خـدای من است؟! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب کننـدگان را دوست ندارم. هنگامی که ماه سـینه افق را شـکافت و ماه پرسـتان مراسم نیایش را شـروع کردند، با آنها هم صدا شده، گفت: این خـدای من است؟ امـا آن هم که افول کرد گفت: اگر پروردگـارم مرا راهنمایی نکنـد از گمراهان خواهم بود. خورشـید پرده‌های تاریک شب را شـکافت، و شـعاع طلایی خود را بر کوه و صحرا گسترد، آفتاب پرستان به نیایش برخاستند، ابراهیم گفت: این خـدای من است؟، این از همه بزرگتر است. اما هنگامی که غروب کرد، صـدا زد ای قوم من از شـریک‌هایی که شـما برای خدا می‌سازیـد بیزارم! اینها همه افول و غروب دارنـد. اینها همه دسـتخوش تغییر و اسیر دست قوانین آفرینش‌اند، و هرگز از خود اراده و اختیاری ندارند، تا چه رسد به اینکه خالق و گرداننده این جهان باشـند. من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده، من در ایمان خود به او خالص و ثابت‌قدمم و هرگز از مشرکان نخواهم بود (سوره انعام آیه ۷۵ تا ۷۹). ابراهیم این مرحله از مبارزه خود را با بت پرستان، به عالی‌ترین صورت پشت سر گذاشت، و توانست عده‌ای را بیدار و حداقل عده دیگری را در شک و تردیـد فرو برد. چیزی نگـذشت این زمزمه در آن منطقه پیچیـد، این جوان کیست که بـا این منطق گویـا و بیـان رسـا در دلهای توده مردم راه باز می‌کند؟!

گفتگو با آزر

در یک‌مرحله‌دیگر ابراهیم‌باعمویش آزر وارد بحث شد وبا عباراتی‌بسیار محکم، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸ رسا و توأم با محبت و گاهی توبیخ، در زمینه بت پرستی به او هشدار داد، و به او گفت: چرا چیزی را می‌پرستی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نه هیچ مشکلی را درباره تو حل می‌کند؟ تو اگر از من پیروی کنی، من تو را به راه راست هدایت می‌کنم، من از این می‌ترسم که اگر از شیطان پیروی کنی مجازات الهی دامنت را بگیرد. حتی هنگامی که عمویش در مقابل این نصایح، او را تهدید به سنگسار کردن می‌نمود او با جمله سلام علیک، من برای تو استغفار خواهم کرد کوشش نمود تا در دل سنگین او راهی پیدا کند (سوره مریم آیه ۴۷).

نبوت ابراهیم

در اینکه ابراهیم در چه سن و سالی به مقام نبوت نائل گشت دلیل روشنی در دست نداریم ولی همینقدر از سوره مریم استفاده می‌شود که او به هنگامی که با عمویش آزر به بحث پرداخت، به‌مقام نبوت رسیده‌بود؛ زیرا در این سوره می‌خوانیم: وَاذْکُرْ فِی‌الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً* إِذْ قالَ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنِی عَنْکَ شَیْئاً. «۱» و می‌دانیم این ماجرا قبل از درگیری شدید بابت پرستان وداستان آتش‌سوزی اوبوده‌است، واگرآنچه‌را بعضی از مورخان نوشته‌اند که ابراهیم به هنگام داستان آتش‌سوزی ۱۶ ساله بود به آن بیفزاییم ثابت می‌شود که او از همان آغاز نوجوانی این رسالت بزرگ را بر دوش گرفته بود.

مبارزه عملی با بت پرستان

به هر حال ماجرای درگیری ابراهیم با بت پرستان، هر روز شدیدتر، و شدیدتر، می‌شد، تا به شکستن همه بت‌های بت‌خانه بابل (به استثنای یک بت بزرگ) با استفاده از یک فرصت کاملا مناسب، انجامید!

گفتگو با حاکم جبار!

ماجرای مخالفت و مبارزه ابراهیم با بتها سرانجام به گوش نمرود رسید و او را احضار کرد تا به گمان خود از طریق نصیحت و اندرز، و یا توبیخ و تهدید وی را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹ خاموش سازد. اوکه درسفسطه‌بازی، چیره‌دست بود، از ابراهیم‌پرسید اگر تواین بت‌ها را نمی‌پرستی، پس پروردگار تو کیست؟ گفت: همان کسی که حیات و مرگ به دست او است. فریاد زد ای بی خبر این به‌دست من است، مگر نمی‌بینی مجرم محکوم به اعدام را آزاد می‌کنم، و زندانی غیر محکوم به اعدام را اگر بخواهم اعدام می‌نمایم؟! ابراهیم که در پاسخ‌های دندان‌شکن، فوق العاده مهارت داشت، با استمداد از قدرت نبوت به او گفت تنها حیات و مرگ نیست که به‌دست خدا است، همه عالم هستی به فرمان اویند، مگر نمی‌بینی صبحگاهان خورشید به فرمان او از افق مشرق سر بر می‌آورد و شامگاهان به فرمانش در افق مغرب فرو می‌رود؟ اگر تو حکم‌روا بر پهنه جهان هستی می‌باشی، فردا این قضیه را عکس کن، تا خورشید از مغرب سر بر آورد، و در مشرق فرونشیند. نمرود چنان مبهوت شد که توانایی سخن گفتن را در برابر او از دست داد (بقره‌آیه ۲۵۸). بدون شک ابراهیم می‌دانست که نمرود در ادعای قدرت بر حیات و مرگ سفسطه می‌کند ولی مهارت او در استدلال اجازه نمی‌داد این مطلب که جای دستاویزی برای دشمن سفسطه‌باز در آن وجود دارد، تعقیب شود، لذا فورا آن را رها کرد و به چیزی چسبید که هیچگونه قدرت دست و پا زدن در آن نداشت!

هجرت ابراهیم

سرانجام دستگاه حکومت جبار نمرود که احساس کرد این جوان کم کم به صورت کانون خطری برای حکومت خود کامه او در آمده و زبان گویا و فکر توانا ومنطق رسایش ممکن است سبب بیداری و آگاهی توده‌های تحت ستم گردد، و زنجیرهای استعمار او را سرانجام پاره کنند و بر او بشورند، تصمیم گرفت با دامن زدن به تعصبات جاهلانه بت پرستان، کار ابراهیم را یکسره کند و با مراسم خاصی که در سوره انبیا ذکر شده، او را در برابر دیدگان همه در میان دریای آتشی که به‌وسیله حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰ جهل مردم و جنایت نظام حاکم بر افروخته شده بود، بسوزاند و برای همیشه فکر خود را راحت کند. اما هنگامی که آتش به فرمان خدا خاموش گشت و ابراهیم سالم از آن صحنه بیرون آمد، چنان لرزه‌ای بر دستگاه نمرود وارد گشت که به کلی روحیه خود را باخت، چرا که دیگر ابراهیم یک جوان ماجراجو و تفرقه‌افکن- بر چسبی که دستگاه نمرود به او می‌زدند- نبود، بلکه به عنوان یک رهبر الهی و یک قهرمان شجاع که می‌تواند یک تنه و با دست خالی بر انبوه جباران قدرتمند یورش ببرد، در آمد! و به همین دلیل نمرود و درباریانش که همچون زالو خون مردم بینوا را می‌مکیدند تصمیم گرفتند برای ادامه حکومت خود با تمام قوا در برابر ابراهیم بایستند و تا او را نابود نکنند از پای ننشینند. از سوی دیگر ابراهیم سهم خود را از آن گروه گرفته بود؛ یعنی دلهای آماده به او ایمان آورده بودند، او بهتر دید که با جمعیت مؤمنان و هوادارانش سرزمین بابل را ترک گوید، و برای گستردن دعوت حق به سوی شام و فلسطین و مصر، سرزمین فراعنه، روانه شود، و توانست در آن مناطق حقیقت توحید را تبلیغ نماید و مؤمنان فراوانی را به سوی پرستش خداوند یگانه بخواند.

آخرین مرحله رسالت ابراهیم

ابراهیم عمری را به مبارزه با بت پرستی در تمام اشکالش و مخصوصا انسان پرستی گذراند و توانست دلهای آماده را به نور توحید روشن سازد و در کالبد انسانها جان تازه‌ای دمد و گروههای زیادی را از زنجیر خودکامه‌گان رهایی بخشد. اکنون باید در آخرین مرحله عبودیت و بندگی خدا گام نهد و هر چه را دارد در طبق اخلاص بگذارد، و به پیشگاهش تقدیم کند. تا از رهگذر آزمایش‌های بزرگ الهی با یک جهش بزرگ روحانی وارد مرحله امامت و پیشوایی انسانها گردد و مقارن همین‌حال، پایه‌های خانه توحید یعنی خانه کعبه را برافرازد، و آن را به صورت یک کانون بی نظیر خدا پرستی در آورد، و از همه مؤمنان آماده، به کنگره عظیمی در کنار این خانه عظیم توحید، دعوت کند. ماجرای حسادت ساره زن نخستین ابراهیم با هاجر کنیزی که او را به همسری اختیار حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱ کرده بود و فرزندی به نام اسماعیل از او یافت، سبب شد که این مادر و کودک شیر خوار را به فرمان خدا از سرزمین فلسطین به بیابان خشک و تفتیده مکه در لابلای آن کوههای زمخت و خشن ببرد. و آنها را در آن سرزمین که حتی یک قطره آب در آن پیدا نمی‌شد، به فرمان خدا، و به عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارد و باز گردد. پیدایش چشمه زمزم و آمدن قبیله جرهم به آن سرزمین و اجازه خواستن از هاجر برای زندگی در آن منطقه که هر کدام ماجرای طولانی و مفصلی دارد، سبب آبادی این سرزمین شد. ابراهیم از خدا خواسته بود که آن نقطه را شهری آباد و پر برکت سازد، و دل‌های مردم را به فرزندانش که در آن منطقه رو به فزونی بودند، متوجه گرداند. جالب اینکه بعضی از مورخان نقل کرده‌اند هنگامی که ابراهیم هاجر و اسماعیل شیر خوار را در مکه گذاشت، و می‌خواست از آنجا باز گردد، هاجر او را صدا زد که‌ای ابراهیم چه کسی به تو دستور داد ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیر دهنده‌ای، و نه حتی یک قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟! ابراهیم در یک جمله کوتاه پاسخ گفت: پروردگارم مرا چنین دستور داده است. هنگامی که هاجر این جمله را شنید گفت: اکنون که چنین است، خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد! ابراهیم کرارا از فلسطین به قصد زیارت اسماعیل به مکه آمد، و در یکی از همین سفرها بود که مراسم حج را بجای آورد و به فرمان خدا اسماعیل فرزندش را که به صورت نوجوان برومند و فوق العاده پاک و با ایمان بود به قربانگاه برد و حاضر شد این بهترین میوه

شاخسار حیاتش را با دست خود در راه خدا قربانی کند. هنگامی که این مهمترین آزمایش را به عالی‌ترین صورتی از عهده بر آمد و تا آخرین مرحله آمادگی خود را در این راه نشان داد خدا قربانی‌اش را پذیرفت و اسماعیل را برای او حفظ کرد و گوسفندی به عنوان قربانی برای او فرستاد. سرانجام ابراهیم با ادا کردن حق همه این امتحانات، و بیرون آمدن از کوره همه این آزمایش‌ها، به بلندترین مقامی که یک انسان ممکن است به آن برسد ارتقا یافت و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲ چنانکه قرآن می‌گوید: خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود و او همه آنها را به انجام رساند، و به دنبال آن به او فرمود من تورا امام و پیشوا قرار می‌دهم، ابراهیم که از این مژده به وجد آمده بود تقاضا کرد که این مقام را به بعضی از فرزندان من نیز ببخش، دعای او مستجاب شد ولی به این شرط که این مقام به کسی که ظلم و ستم و انحرافی از او سر زده باشد هرگز نخواهد رسید. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳

سرگذشت نوح وابراهیم علیهما السلام

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْناهُ وَ أَصْحابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْناها آيَةً لِلْعالَمِينَ (۱۵) وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَ وَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) «۱» «۱۴- ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال، جز پنجاه سال، درنگ کرد اما سرانجام طوفان آنها را فرا گرفت در حالی که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴ ظالم بودند. ۱۵- ما او و اصحاب کشتی را رهایی بخشیدیم و آنرا آیتی برای جهانیان قرار دادیم. ۱۶- ما ابراهیم را فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خدا را پرستش کنید، و از او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید. ۱۷- شما غیر از خدا فقط بت‌ها (قطعات سنگ و چوبی) را می‌پرستید و دروغ‌هایی به هم می‌بافید، کسانی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید مالک رزق شما نیستند، روزی را نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید، که به سوی او باز می‌گردید. ۱۸- اگر شما (مرا) تکذیب کنید، امتهای پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کردند وظیفه فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست. ۱۹- آیا آنها ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس بازمی‌گرداند؟ این کار برای خدا آسان است. چون در آیات قبلی سخن از آزمایش عمومی انسان‌ها بود، از اینجا به بعد بخش‌هایی از آزمایش‌های سخت انبیا علیهم السلام و اقوام پیشین را منعکس می‌کند که چگونه تحت فشار و آزار دشمنان قرار گرفتند و چگونه صبر کردند و سرانجام پیروزی نصیبشان شد، تا هم دلداری باشد برای یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در آن روز سخت در فشار دشمنان نیرومند در مکه بودند و هم تهدیدی باشد برای دشمنان که مراقب پایان دردناک عمرشان باشد. نخست از اولین پیامبر اولوا العزم یعنی نوح علیه السلام شروع می‌کند و در عبارتی کوتاه آن بخش از زندگانی‌اش را که بیشتر متناسب وضع مسلمانان آن روز بود، بازگو می‌کند. می‌گوید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال به جز پنجاه سال، درنگ کرد»؛ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً .... شب و روز مشغول تبلیغ و دعوت به سوی توحید بود، در خلوت و تنهایی، در میان جمعیت و با استفاده از هر فرصت، آنها را در این مدت طولانی یعنی ۹۵۰ سال! به سوی خداوند فرا خواند و از این تلاش پی‌گیر خسته نشد و ضعف و فتوری به خود راه نداد، اما حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵ با این همه جز گروه اندکی (حدود هشتاد نفر طبق نقل تواریخ) ایمان نیاوردند (یعنی به طورمتوسط هر دوازده سال یک‌نفر!). بنابر این شما در راه دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات خسته نشوید که برنامه شما در مقابل برنامه نوح علیه السلام سهل و آسان است. ولی ببینید پایان این قوم ستمگر و لجوج به کجا رسید. «سرانجام طوفان عظیم آنها را فرا گرفت، در حالی که

ظالم و ستمگر بودند»؛ ... فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ. به این ترتیب طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده شد و کاخ‌ها و قصرها و جسدهای بی‌جانشان در امواج طوفان دفن شد. تعبیر به هزار سال الا پنجاه سال- در حالی که ممکن بود از اول ۹۵۰ سال بگوید- برای اشاره به عظمت و طول این زمان است؛ زیرا عدد هزار آن هم به صورت هزار سال برای مدت تبلیغ عدد بسیار بزرگی محسوب می‌شود. ظاهر آیه فوق این است که این مقدار، تمام عمر نوح نبود- هر چند تورات کنونی این عدد را برای تمام مدت عمر نوح ذکر کرده است «۱» بلکه بعد از طوفان هم مدت دیگری زندگی کرد که طبق گفته بعضی از مفسران، سیصد سال بود. البته این عمر طولانی در مقیاس عمرهای زمان ما بسیار زیاد است و هیچگاه طبیعی به نظر نمی‌رسد. ممکن است میزان عمر در آن ایام با امروز تفاوت داشته، اصولا قوم نوح علیه السلام چنان که از بعضی مدارك به دست می‌آید، عمر طولانی داشتند و در این میان عمر حضرت نوح علیه السلام نیز فوق‌العاده بوده است، ضمناً این نشان می‌دهد که ساختمان وجود انسان به او امکان عمر طولانی می‌دهد. مطالعات دانشمندان امروز نیز نشان داده که عمر انسان حد ثابت و معینی ندارد و اینکه بعضی آن را محدود به ۱۲۰ سال، یا کمتر و بیشتر، دانسته‌اند، کاملا بی پایه است، بلکه با تغییر شرایط کاملا ممکن است دگرگون شود. هم اکنون به وسیله آزمایش‌هایی توانسته‌اند عمر پاره‌ای از گیاهان و یا موجودات زنده دیگر را به دوازده برابر عمر معمولی و حتی در بعضی از موارد، اگر تعجب نکنید به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶ نهصد برابر! برسانند و اگر موفق شوند با همین معیار عمر انسان را افزایش دهند، ممکن است انسان هزاران سال عمر کند. ضمناً باید توجه داشت که کلمه «طوفان» در اصل به معنی هر حادثه‌ای است که انسان را احاطه می‌کند (از ماده طواف) سپس به آب فراوان، یا سیل شدید که مساحت زیادی از زمین را فرا می‌گیرد و در خود فرو می‌برد، اطلاق شده است. همچنین به هر چیز شدید و فراوان که فراگیر باشد- اعم از باد و آتش و آب- نیز گفته می‌شود و گاه به معنی تاریکی شدید شب نیز آمده است. «۱» جالب اینکه می‌گوید: «وَ هُمْ ظالِمُونَ» یعنی آنها به هنگام وقوع طوفان، همچنان به ظلم و ستم خود ادامه می‌دادند. اشاره به اینکه اگر این کار را رها کرده و نادم می‌شدند و به سوی خداوند می‌آمدند، هرگز گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدند. در آیه بعد می‌افزاید: «ما نوح و اصحاب کشتی را رهایی بخشیدیم و آن را آیت و نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم»؛ فَأَنْجَيْناهُ وَ أَصْحابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْناها آيَةً لِلْعالَمِينَ. سپس به دنبال ماجرای فشرده نوح علیه السلام و قومش به سراغ داستان ابراهیم علیه السلام دومین پیامبر بزرگ اولوا العزم می‌رود و می‌فرماید: «ما ابراهیم علیه السلام را فرستادیم هنگامی که به قومش گفت: خدای یگانه را پرستش کنید و از او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید»؛ وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. در اینجا دو برنامه مهم اعتقادی و عملی انبیا علیهم السلام را که دعوت به توحید و تقوا بوده است، با هم بیان کرده و در پایان می‌گوید: اگر شما درست بیندیشید پیروی از توحید و تقوا برای شما بهتر است که دنیایتان را از آلودگی‌های شرك و گناه و بدبختی نجات می‌دهد و آخرت شما نیز سعادت جاویدان است. سپس ابراهیم علیه السلام به دلایل بطلان بت پرستی می‌پردازد و با چند تعبیر مختلف که هر کدام متضمن دلیلی است، آیین آنها را شدیدا محکوم می‌کند. نخست می‌گوید: «شما غیر از خدا فقط بت‌هایی را می‌پرستید»؛ إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷ همان بت‌هایی که مجسمه‌های بی‌روحی هستند، مجسمه‌هایی بی اراده، بی عقل و شعور و فاقد همه چیز که چگونگی منظره آنها خود دلیل گویایی بر بطلان عقیده بت‌پرستی است (توجه داشته باشید «أَوْثان» جمع «وَثَن» بر وزن صنم- به معنی سنگ‌هایی است که آنها را می‌تراشندو عبادت می‌کردند). بعد از این فراتر می‌رود و می‌گوید: نه تنها وضع این بت‌ها نشان می‌دهد که معبود نیستند، بلکه شما نیز می‌دانید که خودتان دروغ‌هایی به هم می‌بافید و نام معبود را بر این بت‌ها می‌گذارید؛ ... وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً .... شما چه دلیلی برای این دروغ بزرگ جز یک مشت اوهام و خرافات دارید؟! از آنجا که «تَخْلُقُونَ» از ماده «خلق» است که گاهی به معنی آفریدن و ساختن می‌آید و گاه به معنی دروغ گفتن، بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای این جمله غیر از آنچه در بالا گفتیم ذکر کرده‌اند و گفته‌اند منظور این است که شما این بت‌ها (این معبودهای قلابی) را با دست خود می‌تراشید و

خلق می‌کنید (بنابر این «إِفْک» به معنی معبودهای دروغین و خلق به معنی تراشیدن است). سپس به دلیل سومی می‌پردازد که پرستش شما نسبت به این بت‌ها یا به خاطر منافع مادی است و یا سرنوشتتان در جهان دیگر و هر کدام باشد باطل است، چرا که «کسانی را که غیر از خداوند می‌پرستید، قادر نیستند به شما رزق و روزی دهند»؛ إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رِزْقاً. شما خود قبول دارید که بت‌ها خالق نیستند، بلکه خالق خداوند است، بنابر این روزی دهنده نیز او است. «سپس روزی را نزد خدا جستجو کنید»؛ فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ. «و چون روزی دهنده او است او را عبادت کنید و شکر او را به جا آورید»؛ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْکُرُوا لَهُ .... به تعبیر دیگر یکی از انگیزه‌های عبادت، حس شکرگزاری در مقابل منعم حقیقی است، شما می‌دانید منعم حقیقی خداوند است، پس شکر و عبادت نیز مخصوص ذات پاک خداوند است. و اگر زندگی سرای دیگر را می‌طلبید، بدانید بازگشت همه شما به سوی او است و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸ نه به سوی بت‌ها!؛ ... إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ. بت‌ها نه در اینجا منشا اثری هستند و نه آنجا. به این ترتیب با چند دلیل کوتاه و روشن، منطق واهی آنها را می‌کوبد. سپس ابراهیم علیه السلام به عنوان تهدید، و همچنین بی‌اعتنایی نسبت به آنها می‌گوید: «اگر شما سخنان مرا تکذیب کنید، مطلب تازه‌ای نیست، امت‌های پیش از شما نیز پیامبرشان را تکذیب کردند «و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند»؛ وَ إِنْ تُکَذِّبُوا فَقَدْ کَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ .... «وظیفه رسول و فرستاده خداوند جز ابلاغ آشکار نیست. خواه پذیرا شوند یا نشوند»؛ وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ. منظور از امت‌های پیشین، قوم نوح علیه السلام و اقوامی بودند که بعد از آنها روی کار آمدند. البته ارتباط آیات، ایجاب می‌کند که این جمله از سخنان ابراهیم علیه السلام باشد و بسیاری از مفسران نیز همین تفسیر را پذیرفته، یا به عنوان یک احتمال ذکر کرده‌اند. احتمال دیگر اینکه روی سخن در این آیه به مشرکان مکه و معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله است و جمله: کَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ تناسب بیشتری با آن دارد، به علاوه شبیه این تعبیر که در آیه ۲۵ زمر و ۲۵ فاطر آمده نیز در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مشرکان عرب است، ولی به هر حال هر کدام از این دو تفسیر باشد، از نظر نتیجه تفاوتی پیدا نمی‌کند. در اینجا قرآن داستان ابراهیم علیه السلام را موقتا رها کرده و بحثی را که ابراهیم علیه السلام در زمینه توحید و بیان رسالت خویش داشت، به وسیله ذکر دلیل بر معاد تکمیل می‌کند و می‌گوید: «آیا این منکران معاد، ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند؟»؛ أَ وَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ. منظور از رؤیت و دیدن در اینجا همان مشاهده قلبی و علم است؛ یعنی آیا آنها چگونگی آفرینش الهی را نمی‌دانند، همان کسی که قدرت بر ایجاد نخستین داشته، قادر بر اعاده آن نیز هست، که قدرت بر یک چیز، قدرت بر امثال و اشباه آن نیز هست. این احتمال نیز وجود دارد که رؤیت در اینجا به همان معنی مشاهده با چشم باشد، چرا که انسان در این دنیا زنده شدن زمین‌های مرده و روییدن گیاهان و تولد اطفال از نطفه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹ و جوجه‌ها را از تخم مرغ با چشم دیده است، کسی که قدرت بر چنین کاری دارد، می‌تواند بعد از مرگ مردگان را حیات ببخشد. در پایان آیه به عنوان تأکید می‌افزاید: «این کار برای خدا سهل و آسان است»؛ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ. چرا که تجدید حیات در برابر ایجاد روز نخست، مسأله ساده‌تری محسوب می‌شود. البته این تعبیر به تناسب فهم و منطق انسانها است، و گرنه ساده و مشکل در برابر کسی که قدرتش بی‌انتها است مفهومی ندارد، این قدرت‌های محدود ما است که این مفاهیم را آفریده و با توجه به کارآمد آن، اموری مشکل و اموری آسان شدند. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰

طرح جالب بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام

وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ (۸۳) إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ (۸۴) إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَ إِفْکاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِیدُونَ (۸۶) فَما ظَنُّکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ (۸۷) فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ (۸۸) فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِینَ (۹۰) فَراغَ إِلی آلِهَتِهِمْ فَقالَ أَ لا تَأْکُلُونَ (۹۱) ما لَکُمْ لا تَنْطِقُونَ (۹۲) فَراغَ عَلَیْهِمْ ضَرْباً بِالْیَمِینِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَیْهِ یَزِفُّونَ (۹۴) «۱» ۸۳- و از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه

السلام بود. ۸۴- به خاطر بیاور هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱ ۸۵- هنگامی که به پدر و قومش گفت: اینها چه چیز است که می‌پرستید؟! ۸۶- آیا غیر از خداوند، به سراغ این معبودهای دروغین می‌روید؟ ۸۷- شما در باره پروردگار عالمیان چه گمان می‌برید؟ ۸۸- (سپس) او نگاهی به ستارگان افکند. ۸۹- و گفت من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی‌آیم). ۹۰- آنها از او روی برتافته و به او پشت کردند (و به سرعت دور شدند). ۹۱- (او وارد بت خانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودهای آنها کرد و از روی تمسخر گفت: چرا از این غذاها نمی‌خورید؟ ۹۲- (اصلا) چرا سخن نمی‌گویید؟! ۹۳- سپس ضربه‌ای محکم با دست راست و با توجه، بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست). ۹۴- آنها با سرعت به سراغ او آمدند. در این آیات بخش قابل ملاحظه‌ای از زندگی ابراهیم علیه السلام قهرمان بت‌شکن به دنبال گوشه‌هایی از تاریخ پر ماجرای نوح علیه السلام آمده است. در اینجا نخست از ماجرای بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام و برخورد شدید بت‌پرستان با او سخن می‌گوید و در قسمت دیگری پیرامون بزرگترین صحنه فداکاری ابراهیم خلیل علیه السلام و مسأله قربانی فرزندش بحث می‌کند و این قسمت در قرآن مجید منحصرا در همین جا مطرح شده است. آیه نخست ماجرای ابراهیم علیه السلام را به این صورت با ماجرای نوح علیه السلام پیوند می‌دهد و می‌فرماید: «و از پیروان نوح، ابراهیم علیه السلام بود»؛ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ. او در همان خط توحید و عدل، در همان مسیر تقوا و اخلاص که سنت نوح علیه السلام بود، گام بر می‌داشت که انبیا علیهم السلام همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاه‌اند و هر کدام برنامه دیگری را تداوم می‌بخشند و تکمیل می‌کنند. چه تعبیر جالبی؟ ابراهیم علیه السلام از شیعیان نوح علیه السلام بود. با اینکه فاصله زمانی زیادی آن دو را از هم جدا می‌کرد (حدود ۲۶۰۰ سال به گفته بعضی از مفسران) ولی می‌دانیم در پیوند مکتبی، زمان کمترین تأثیری ندارد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲ بعد از بیان این اجمال به تفصیل آن پرداخته، می‌فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم علیه السلام با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد»؛ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. مفسران برای قلب سلیم، تفسیرهای متعددی بیان کرده‌اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله اشاره می‌کند، قلبی که پاک از شرک باشد، قلبی که خالص از معاصی و کینه و نفاق باشد، قلبی که از عشق دنیا تهی باشد، که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است، و سرانجام قلبی که جز خداوند در آن نباشد! حقیقت این است که سلیم از ماده سلامت و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می‌شود، سلامتی از هرگونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می‌شود. قرآن مجید در باره منافقان می‌گوید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً؛ «در دل‌های آنها یک نوع بیماری است و خداوند نیز (بر اثر لجاجت و گناهشان) بر این بیماری می‌افزاید». «۱» جالب‌ترین تفسیر را برای قلب سلیم امام صادق علیه السلام بیان فرموده: در آنجا که می‌خوانیم: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»؛ «قلب سلیم، قلبی است که خداوند را ملاقات کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد.» «۲» و این تعبیر، جامع همه اوصاف گذشته است. نیز در روایت دیگری از همان امام علیه السلام آمده است که فرمود: «صاحِبُ النِّيَّةِ الصّادِقَةِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ لِأَنَّ سَلامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَحْذُوراتِ بِتَخْلِيصِ النِّيَّةِ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّها»؛ «کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است، چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می‌کند.» «۳» درباره اهمیت قلب سلیم، همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنان که در سوره شعرا آیه ۸۸ و ۸۹ از زبان همین پیامبر بزرگ ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ «روزی که اموال و فرزندان سودی به حال انسان نمی‌بخشند، جز کسی که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳ حضور یابد». «۱» آری ابراهیم علیه السلام با قلب سلیم و روح پاک و اراده نیرومند و عزم راسخ، مأمور مبارزه با بت‌پرستان شد و از پدر (عمو) و قوم خودش آغاز کرد، چنان که قرآن می‌گوید: «به خاطر بیاور هنگامی را که به پدر و قومش گفت: اینها چه چیز است که می‌پرستید؟!»؛ إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ. حیف نیست انسان با آن شرافت ذاتی و عقل و خرد در مقابل مشتی سنگ و چوب بی‌ارزش تعظیم کند؟ عقلتان کجا است؟! سپس این تعبیر را که توأم با تحقیر آشکار

بت‌ها بود، با جمله دیگری تکمیل کرد و گفت: «آیا شما، جز اللَّه که بر حق است به سراغ خدایان دروغین می‌روید؟»؛ أ إِفْکاً آلِهَهً دُونَ اللَّهِ تُرِیدُونَ. با توجه به اینکه «افْک» به معنی دروغ بزرگ و یا زشت‌ترین دروغ‌ها است، قاطعیت سخن ابراهیم علیه السلام درباره بت‌ها روشن‌تر می‌شود. سرانجام سخنش را با جمله کوبنده دیگری در این مقطع پایان داد و گفت: «شما در باره پروردگار عالمیان چه گمان می‌برید؟!»؛ فَما ظَنُّکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ.، روزی او را می‌خورید، مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده، با این حال موجودات بی‌ارزشی را هم‌ردیف او قرار داده‌اید، با این حال باز انتظار دارید به شما رحم کند، و شما را با اشد مجازات کیفر ندهد؟ چه اشتباه بزرگی؟ چه گمراهی خطرناکی؟ تعبیر رَبِّ الْعالَمِینَ اشاره به این است که تمام عالم در سایه ربوبیت او اداره می‌شوند، شما او را رها ساخته به سراغ یک مشت پندار و اوهامی که هیچ منشأ اثر نیستند رفته‌اید. در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت‌پرستان بابل، هر سال مراسم عید مخصوصی داشتند، غذاهایی در بت خانه آماده می‌کردند و در آنجا می‌چیدند، به این پندار که غذاها متبرک شود، سپس دسته جمعی به بیرون شهر می‌رفتند و در پایان روز باز می‌گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بت خانه می‌آمدند، آن روز شهر خالی شد و فرصت خوبی برای در هم کوبیدن بت‌ها به دست ابراهیم علیه السلام افتاد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴ فرصتی که ابراهیم علیه السلام مدتها انتظار آن را می‌کشید و مایل نبود به آسانی از دست برود. لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شرکت در این مراسم کردند، «او نگاهی به ستارگان افکند»؛ فَنَظَرَ نَظْرَهً فِی النُّجُومِ. «وگفت من بیمارم»؛ فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ. به این ترتیب عذر خود را خواست! «آنها به او پشت کرده و به سرعت از او دور شدند و به دنبال مراسم خود شتافتند»؛ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِینَ. در اینجا دو سؤال مطرح است. نخست اینکه: چرا ابراهیم علیه السلام به ستارگان نگاه کرد، هدفش از این نگاه چه بود؟ دیگر اینکه آیا به راستی بیمار بود که گفت بیمارم؟ چه بیماری داشت؟ پاسخ سؤال اول با توجه به اعتقادات مردم بابل و رسوم و عادات آنها روشن است، آنها در علم نجوم مطالعاتی داشتند و حتی می‌گویند بت‌های آنها نیز هیاکل ستارگان بود و به این خاطر به آنها احترام می‌گذاشتند که سمبل ستارگان بودند. البته در کنار اطلاعات نجومی، خرافات بسیار نیز در این زمینه در میان آنها شایع بود، از جمله اینکه ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانستند و از آنها خیر و برکت می‌طلبیدند و از وضع آنها بر حوادث آینده استدلال می‌کردند. ابراهیم علیه السلام برای اینکه آنها را متقاعد کند، طبق رسوم آنها، نگاهی به ستارگان آسمان افکند، تا چنان تصور کنند که پیش بینی بیماری خود را از مطالعه اوضاع کواکب کرده است و قانع شوند! بعضی از مفسران بزرگ این احتمال را نیز داده‌اند که او می‌خواست از حرکت ستارگان، وقت بیماری خود را دقیقاً دریابد؛ زیرا یک نوع بیماری همچون تب در فواصل زمانی خاصی به سراغش می‌آمد، ولی با توجه به وضع افکار مردم بابل احتمال اول مناسب‌تر است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که نگاه او به آسمان در واقع نگاه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند آنها نگاه او را نگاه یک منجم می‌پنداشتند که می‌خواهد از اوضاع کواکب حوادث آینده را پیش‌بینی کند. در مورد سؤال دوم پاسخ‌های متعددی داده‌اند از جمله اینکه او واقعا بیمار بود، هر چند اگر سالم هم بود هرگز در مراسم جشن بت‌ها شرکت نمی‌کرد، ولی بیماری‌اش بهانه خوبی برای عدم شرکت در آن مراسم و استفاده از فرصت طلایی برای درهم کوبیدن حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵ بت‌ها بود و دلیلی ندارد که ما بگوییم او در اینجا توریه کرده، چرا که توریه برای انبیا مناسب نیست. بعضی دیگر گفته‌اند که ابراهیم علیه السلام واقعا بیماری جسمی نداشت، اما روحش بر اثر اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود، بنابر این او واقعیتی را بیان کرد، هر چند آنها طور دیگری فکر کردند و او را از نظر جسمی بیمار پنداشتند. این احتمال نیز داده شده است که او در این سخن توریه کرده باشد. مثل اینکه کسی بر در منزل می‌آید و سؤال می‌کند فلان کس در منزل است؟ آنها در پاسخ می‌گویند: اینجا نیست و منظورشان از کلمه اینجا پشت در خانه است، نه مجموع خانه، در حالی که شنونده این چنین نمی‌فهمد (اینگونه تعبیرات را که دروغ نیست اما ظاهرش چیز دیگر است، در فقه توریه می‌نامند). منظور ابراهیم علیه السلام از این سخن این بود که من در آینده ممکن است بیمار شوم تا دست از سر او بردارند و به سراغ کار خود بروند. اما تفسیر اول و دوم

مناسب‌تر به نظر می‌رسد. به این ترتیب ابراهیم علیه السلام تنها در شهر ماند و بت‌پرستان شهر را خالی کرده و بیرون رفتند، ابراهیم علیه السلام نگاهی به اطراف خود کرد، برق شوق در چشمانش نمایان شد، لحظاتی که از مدت‌ها قبل انتظارش را می‌کشید فرا رسید، باید یک تنه برخیزد و به جنگ بت‌ها برود و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد، ضربه‌ای که مغزهای خفته بت‌پرستان را تکان دهد و بیدار کند. قرآن می‌گوید: «او به سراغ خدایان آنها آمد، نگاهی به آنها و ظروف غذایی که در اطرافشان بود افکند و از روی تمسخر صدا زد: آیا از این غذاها نمی‌خورید؟!»؛ ... فَراغَ «۱» إِلى آلِهَتِهِمْ فَقالَ أَ لا تَأْكُلُونَ این غذاها را عبادت کنندگانتان فراهم کرده‌اند، غذاهای چرب و شیرین، متنوع و رنگین است، چرا میل نمی‌کنید؟! سپس افزود: اصلا چرا حرف نمی‌زنید؟ «چرا لال و بسته دهن هستید؟!»؛ ما لَكُمْ لا تَنْطِقُونَ. به این ترتیب تمام معتقدات خرافی آنها را به سخریه کشید، بدون شک او به خوبی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶ می‌دانست نه آنها غذا می‌خورند و نه سخن می‌گویند، موجودات بی‌جانی بیش نیستند، اما در حقیقت می‌خواست دلیل برنامه بت‌شکنی خود را به این صورت زیبا و لطیف ارائه داده باشد. سپس آستین را بالا زد، تبر را به دست گرفت و با قدرت حرکت داد و با توجه، ضربه‌ای محکم بر پیکر آنها فرود آورد!؛ فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ. منظور از یمین یا واقعا همان دست راست است که انسان غالب کارهای خود را با آن انجام می‌دهد و یا کنایه از قدرت و قوت است (هر دو معنی نیز با هم قابل جمع است). به هر حال چیزی نگذشت که از آن بت خانه آباد و زیبا ویرانه‌ای وحشتناک ساخت. بت‌ها همه دست و پا شکسته، هر کدام به گوشه‌ای افتادند و به راستی برای بت‌پرستان منظره‌ای دلخراش و اسفبار و غم‌انگیز پیدا کردند. ابراهیم علیه السلام کار خود را کرد و مطمئن و آرام از بتکده بیرون آمد و به سراغ خانه خود رفت، در حالی که خود را برای حوادث آینده آماده می‌ساخت. او می‌دانست انفجار عظیمی در شهر، بلکه در سراسر کشور بابل ایجاد کرده که صدای آن در آینده بلند خواهد شد! طوفانی از خشم و غضب به راه می‌افتد که او در میان طوفان تنها است، اما او خداوند را دارد و همین او را کافی است. بت‌پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بت خانه آمدند، چه منظره وحشتناک و بهت‌آوری؟ گویی بر سر جایشان خشکشان زده‌است؟ لحظاتی چند، رشته افکارشان از دست رفت و مات و مبهوت، خیره خیره به آن ویرانه نگاه کردند و بت‌هایی را که پناه روز بی‌پناهی خود می‌پنداشتند، بی‌پناه در آنجا دیدند. سپس سکوت جای خود را به خروش و نعره و فریاد داد ... چه کسی این کار را کرده؟ کدام ستمگر؟! و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود دارد، به نام ابراهیم علیه السلام که بت‌ها را به باد استهزا می‌گرفت و تهدید کرده بود من نقشه خطرناکی برای بت‌های شما کشیده‌ام! معلوم می‌شود کار، کار او است. سپس جمعیت به سوی او حرکت کردند، در حالی که با سرعت (و خشم) راه می‌رفتند؛ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ. «يَزِفُّونَ» از ماده «زَفْ» (بر وزن کف) در اصل در مورد وزش باد و حرکت سریع حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷ شترمرغ که مخلوطی از راه رفتن و پریدن است به کار رفته، سپس این کلمه به طور کنایه در مورد زفاف عروس یعنی بردن عروس به خانه داماد استعمال شده است. به هر حال منظور این است که بت‌پرستان با سرعت به سوی ابراهیم علیه السلام آمدند که دنباله ماجرایش را در آیات بعد خواهیم خواند.

نکته‌ها:

۱- آیا پیامبران هم توریه می‌کنند؟

قبلا لازم است بدانیم توریه چیست؟ توریه بر وزن توصیه که گاهی از آن تعبیر به معاریض نیز می‌شود، این است که سخنی بگویند که ظاهری دارد اما منظور گوینده چیز دیگر است، هر چند شنونده نظرش متوجه همان ظاهر می‌شود، فی المثل کسی از دیگری سؤال می‌کند کی از سفر آمدی؟ او می‌گوید: پیش از غروب در حالی که پیش از ظهر آمده است، شنونده از ظاهر این کلام کمی

قبل از غروب را می‌فهمد، در حالی که گوینده قبل از ظهر را اراده کرده، چرا که آن هم قبل از غروب است! یا کسی از دیگری سؤال می‌کند غذا خورده‌ای؟ می‌گوید آری، شنونده از این سخن چنین می‌فهمد که امروز غذا خورده در صورتی که منظورش این است دیروز غذا خورده‌است. این‌نکته در کتب‌فقهی مطرح‌است که‌آیا توریه‌دروغ محسوب‌می‌شود یانه؟ جمعی از فقهای بزرگ از جمله شیخ انصاری (رضوان‌اللّه علیه) معتقد است که توریه جزو دروغ نیست، نه عرفا کذب بر آن صادق است و نه از روایات اسلامی الحاق آن به کذب استفاده می‌شود، بلکه در پاره‌ای از روایات، عنوان کذب رسماً از آن نفی شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الرَّجُلِ يُسْتَأْذَنُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ لِلْجَارِيَةِ: قُولِي لَيْسَ هُوَ هَاهُنَا، قَالَ علیه السلام: لا بَأْسَ لَيْسَ بِكَذِبٍ»؛ «کسی دم در می‌آید و اجازه ورود به خانه می‌طلبد صاحب‌خانه (که مانعی از پذیرش او دارد) به کنیز می‌گوید: بگو: او اینجا نیست (و منظور از آن مثلا همان پشت در خانه است) امام علیه السلام فرمود این دروغ نیست.» «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸ ولی حق این است که در اینجا باید تفصیلی داد و به عنوان یک ضابطه کلی گفت: هر گاه لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا دارد، ولی ذهنیات مخاطب، آن را بر معنی خاصی تطبیق می‌کند، در حالی که گوینده اراده معنی دیگری را دارد، این چنین توریه‌ای دروغ نیست. مثل اینکه لفظ مشترک را به کار برند و ذهن شنونده متوجه یک معنی شود، در حالی که گوینده نظرش معنی دیگری باشد. فی المثل در حالات سعید ابن جبیر آمده است که حجاج از او پرسید: «نظر تو در باره من چگونه است؟» گفت: «به عقیده من تو عادل هستی!» اطرافیان شاد شدند، حجاج گفت: «او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد؛ زیرا یک معنای عادل، عدول کننده از حق به باطل است!» اما اگر لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی تنها یک معنی دارد و گوینده آن را رها می‌کند و به سوی معنای مجاز می‌رود، بی آنکه قرینه مجاز را ذکر کند، این چنین توریه‌ای بدون شک حرام است و ممکن است با این تفصیل میان نظرات مختلف فقها جمع کرد. ولی باید توجه داشت حتی در مواردی که توریه مصداق کذب و دروغ نیست، گاهی مفاسد آن را در بر دارد و سبب اغراء به جهل و افکندن مردم در خطا می‌شود و از این نظر گاه، ممکن است به مرحله حرام برسد. اما هر گاه نه چنین مفسده‌ای دارد و نه مصداق کذب و دروغ است، دلیلی بر حرمت آن نداریم و روایت امام صادق علیه السلام از این قبیل است. بنابر این تنها دروغ نبودن برای توریه کردن کافی نیست، بلکه باید مفاسد دیگر نیز در آن نباشد. البته در مواردی که ضرورتی ایجاب کند که انسان دروغی بگوید، مسلما مادام که توریه ممکن است، باید توریه کرد، تا سخن مصداق دروغ نباشد. اما اینکه آیا برای پیامبران علیهم السلام توریه جایز است یا نه؟ باید گفت در صورتی که موجب تزلزل اعتماد عمومی مردم شود جایز نیست، چرا که سرمایه انبیا علیهم السلام در طریق تبلیغ همان سرمایه اعتماد عمومی مردم است و اما در مواردی مانند آنچه در داستان ابراهیم علیه السلام در آیات فوق آمده که اظهار بیماری کند و یا همچون منجمان نگاه در ستارگان آسمان بیفکند و هدف مهمی در این کار باشد، بی آنکه پایه‌های اعتماد حق‌جویان را متزلزل سازد، به هیچ وجه اشکالی ندارد.

۲- ابراهیم علیه السلام و قلب سلیم

می‌دانیم قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و عقل است، بنابر این قلب سلیم به روح پاک و سالمی گفته می‌شود که از هرگونه شرک و شک و فساد خالی است. قرآن مجید، بعضی از قلوب را به عنوان قاسیه (قساوت‌مند) توصیف کرده است (مائده- ۱۳). گاه قلوبی را به عنوان ناپاک معرفی نموده (مائده- ۴۱). قلبهایی را بیمار معرفی می‌کند (بقره- ۶). قلبهایی را مهر خورده و بسته معرفی می‌نماید. (توبه- ۸۷). در مقابل آنها قلب سلیم را مطرح می‌کند که هیچ‌یک از این عیوب در آن نیست، هم پاک است و هم نرم و پر عطوفت، هم سالم و هم انعطاف‌پذیر در مقابل حق است. این همان قلبی است که به عنوان حرم خداوند در روایات توصیف شده است، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلا تَسْكُنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»؛ «قلب حرم خداوند است، غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن!» «۱» این همان قلبی است که می‌توانند حقایق غیب را ببینند و به ملکوت عالم بالا نظر

کنـد، چنـان که در حـدیثی از پیـامبر صـلی الله علیه و آله آمـده است: «لَوْ لا- أَنَّ الشَّیـاطِینَ یَحُومُـونَ عَلی قُلُوبِ بَنِی آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَی الْمَلَکُوتِ!»؛ «اگر شـیاطین قلوب فرزنـدان آدم را احاطه نکنند می‌توانند به جهان ملکوت نظر افکنند!» «۲» در هر حال بهترین سرمایه برای نجات در قیامت همین قلب سلیم است و همان بود که ابراهیم علیه السلام با آن به بارگاه پروردگارش شتافت و فرمان رسالت را دریـافت کرد. این سخن‌را بـا حـدیث دیگری پایـان می‌دهیم. درروایتی‌آمـده‌است: «أَنَّ لِلَّهِ فِی‌عِبـادِهِ آنِیَهًٔ وَ هُوَ الْقَلْبُ فَأَحَبَّهـا إِلَیْهِ أَصْفاها وَ أَصْلَبُها وَ أَرَقُّهـا أَصْلَبُها فِی دِینِ اللَّهِ وَأَصْفاها مِنَ الـذُّنُوبِ وَ أَرَقُّهـا عَلَی الْإِخْوانِ»؛ «خداونـد در میـان بنـدگانش ظرف و پیمـانه‌ای دارد به نـام دل که از همه آنهـا بهتر همـان ظرفی است که صـاف‌تر، محکم‌تر و لطیف‌تر باشـد، حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰ از همه محکم‌تر در دین خدا، از همه پاک‌تر از گناهان، از همه لطیف تر در مقابل برادران دینی!» «۱»

نقشه‌های مشرکان شکست می‌خورد

قـالَ أَ تَعْبُـدُونَ ما تَنْحِتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَکُمْ وَ مـا تَعْمَلُـونَ (۹۶) قـالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیاناً فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ (۹۷) فَأَرادُوا بِهِ کَیْـداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ (۹۸) وَقالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ (۱۰۰) «۲» ۹۵- او (ابراهیم علیه السلام) گفت: آیا چیزی را می‌پرستیـد که بـا دست خود می‌تراشیـد؟ ۹۶- بـا اینکه خداونـد هم شـما را آفریـده و هم بت‌هـایی را که می‌سازیـد! ۹۷- آنها‌گفتنـد بنای مرتفعی برای‌او بسازیـد، واورا درجهنمی‌ازآتش بیفکنیـد! ۹۸- آنهـا طرحی برای نـابودی ابراهیم علیه السـلام ریخته بودند ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم. ۹۹- (او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد) و گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا هـدایت خواهـد کرد. ۱۰۰- پروردگـارا! به من از (فرزنـدان) صالـح ببخش. سـرانجام بعـد از ماجرای بت‌شـکنی، ابراهیم علیه السـلام را به همین اتهام به دادگاه کشاندند و او را مورد سؤال قرار داده و از او خواستند توضیح دهد که حادثه وحشتناک بت خانه به دست چه کسـی انجـام یـافته است؟ قرآن شـرح این مـاجرا را در سوره انبیـا بیـان کرده و در آیـات مورد بحث، تنهـا به یـک فراز حساس آن قناعت می‌کند و آن آخرین سخن ابراهیم علیه السلام با آنان در زمینه باطل بودن بت‌پرستی است می‌گوید: «ابراهیم علیه السـلام گفت آیا حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱ چیزی را پرسـتش می‌کنیـد که بـا دست خود می‌تراشـید؟!»؛ قالَ أَ تَعْبُـدُونَ ما تَنْحِتُونَ هیـچ آدم عاقلی مصـنوع خود را پرسـتش می‌کنـد؟ هیچ ذی شـعوری در برابر مخلوق خود زانو به زمین می‌زند؟ کـدام عقـل و منطق به شـما چنین اجـازه‌ای داده است؟! معبود بایـد خـالق انسـان باشـد نه مخلوق او، اکنون درست بنگریـد و معبود حقیقی را پیـدا کنیـد: «خداونـد هم شـما را آفریـده و هم بت‌هایی را که می‌سازیـد»؛ وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ آسـمان و زمین همه مخلوق اوینـد و زمـان و مکان همه از او است، بایـد سـر بر آسـتان چنین خالقی نهاد و او را پرسـتش و نیایش کرد. این دلیلی اسـت بسیار قوی و دندان‌شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند. ما در جمله «ما تعملون» به اصطلاح ما موصوله است (نه ما مصدریه) می‌خواهد بگوید خداوند هم شـما را آفریده، و هم مصـنوعاتتان را، اگر بر بت‌ها کلمه مصنوع انسان یا معمول انسان اطلاق شود، به خاطر شـکلی است که انسان به آن می‌دهـد و گر نه ماده آن را هم خـدا آفریـده است. این درست به این می‌مانـد که می‌گویند این فرش، آن خـانه، و آن اتومبیل ساخته انسان است، مسـلما منظور این نیست که انسان مواد آنها را ساخته، بلکه صورت آنها به دسـت انسان شـکل می‌گیرد. اما اگر «ما» را مصـدریه بگیریم، مفهومش این است که خداونـد هم شـما را آفریده و هم اعمال شـما را، البته این معنی غلط نیست و بر خلاف پندار بعضـی سـر از جبر در نمی‌آورد، چرا که اعمال ما هر چند به اراده ما انجام می‌گیرد، اما اراده و قدرت بر تصمیم‌گیری و نیروهای دیگری را که افعال خود را با آن انجام می‌دهیم همه از ناحیه خداوند است. ولی با این حال آیه نـاظر به این معنی نیست، بلکه نـاظر به بت‌ها است. می‌گویـد خداونـد هم خالق شـما است و هم بت‌هایی که ساخته و پرداخته‌ایـد و لطف سـخن نیز در همین است، چرا که بحث از بت‌هـا بوده نه از اعمـال آدمی. در حقیقت این آیه شبیه مطلبی است که در داسـتان موسـی علیه السـلام و ساحران آمـده که می‌گویـد: فَإِذا هِیَ تَلْقَفُ ما یَأْفِکُونَ؛ «موسـی عصا را رها کرد مار عظیمی شد و آنچه را به

دروغ ساخته بودند بلعید». «۱» (منظور مارهای ساختگی ساحران است) حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲ ولی می‌دانیم زورگویان و قلدران هرگز با منطق و استدلال آشنا نبوده‌اند، به همین دلیل این برهان گویا و نیرومند ابراهیم علیه السلام در قلب سردمداران نظام جبار بابل اثر نگذاشت، هر چند گروهی از توده مردم مستضعف را بیدار کرد، اما مستکبران که پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم منافع خویش می‌دیدند، با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند، منطقی که هرگز جز آن را نمی‌فهمند، تکیه بر قدرت خویش کردند و «فریاد زدند برای او بنای مرتفعی بسازید و در میان آن آتش بیافروزید و او را در جهنمی سوزان بیافکنید!»؛ قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیاناً فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ. از این تعبیر استفاده می‌شود که قبلا دستور داده شد چهار دیواری بزرگی ساختند، سپس در درون آن آتش افروختند، شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنده شدن و خطرات احتمالی مهار کنند و هم دوزخی را که ابراهیم علیه السلام، بت‌پرستان را با آن تهدید می‌کرد عملا به وجود آورند! درست است که برای سوزاندن انسانی همچون ابراهیم علیه السلام یک بار کوچک هیزم کافی بود، ولی برای اینکه سوز دل خود را از شکستن بت‌ها فرو بنشانند و به اصطلاح انتقام خویش را به حد اعلی بگیرند، و در ضمن شکوه و عظمتی به بت‌ها بخشند که آبروی بر باد رفته آنها شاید برگردد، و نیز زهر چشمی از همه مخالفان خود بگیرند که این حادثه دیگر در تاریخ بابل تکرار نشود، این دریای آتش را به وجود آوردند. «۱» بعضی «بُنْیان» را در اینجا به «منجنیق» تفسیر کرده‌اند که وسیله پرتاب اشیای سنگین از فاصله‌های دور بود، ولی غالب مفسران همان تفسیر اول را برگزیده‌اند که بنیان همان ساختمان و چهار دیواری بزرگ است. در اینجا قرآن به ریزه‌کاری‌ها و جزییات این مسأله که در سوره انبیا آمده است اشاره نمی‌کند، تنها در یک جمع‌بندی فشرده و جالب پایان این ماجرا را چنین بیان می‌کند: «آنها برای نابودی ابراهیم علیه السلام، نقشه دقیقی طرح کرده بودند، ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم»؛ فَأَرادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ. «کَید» در اصل به معنی هرگونه چاره‌اندیشی است، خواه در طریق صحیح باشد یا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳ غلط، هر چند غالبا در موارد مذموم استعمال می‌شود و با توجه به اینکه در اینجا به صورت نکره آمده، نکره‌ای که دلالت بر عظمت و اهمیت می‌کند. اشاره به نقشه وسیع و گسترده‌ای است که آنها برای نابود ساختن ابراهیم علیه السلام و برچیدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او طرح کرده بودند. آری خداوند آنها را اسفل و پایین قرار داد، و ابراهیم علیه السلام را در مرتبه اعلی، همان‌گونه که منطقش برتری داشت، در حادثه آتش‌سوزی نیز خداوند او را برتر قرار داد و دشمنان نیرومندش را به سقوط کشانید. آتش را بر او سرد و سالم ساخت و بی آنکه حتی یک تار موی او بسوزد از آن دریای آتش سالم به درآمد! یک روز نوح علیه السلام را از غرق شدن نجات می‌دهد و روز دیگر ابراهیم علیه السلام را از سوختن، تا روشن کند آب و آتش سر بر فرمان او دارند و آنچه خداوند می‌گوید آن می‌کنند. ابراهیم علیه السلام از این حادثه هولناک و توطئه خطرناکی که دشمن برای او چیده بود سالم و سربلند بیرون آمد و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می‌دید، تصمیم بر مهاجرت به اراضی مقدس شام گرفت و گفت: «من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا هدایت خواهد کرد»؛ وَ قالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ. بدیهی است خداوند مکانی ندارد، اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک، مهاجرت به سوی خداوند است. مهاجرت به سرزمین انبیا علیهم السلام و اولیا و کانون‌های وحی الهی، مهاجرت به سوی خداوند است، همان‌گونه که سفر به مکه سفر الی‌اللّٰه نامیده می‌شود. به علاوه مهاجرت برای انجام وظیفه و رسالت الهی، سفر به سوی دوست محسوب می‌شود، و در این سفر، هادی و راهنما در همه جا خداوند است. در اینجا نخستین تقاضایش از خداوند که در آیات فوق منعکس است، تقاضای فرزند صالح بود، فرزندی که بتواند خط رسالت او را تداوم بخشد و برنامه‌های نیمه‌تمامش را به پایان برساند. اینجا بود که عرض کرد: «پروردگارا! به من از فرزندان صالح ببخش»؛ رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ. چه تعبیر جالبی! فرزند صالح و شایسته، شایسته از نظر اعتقاد و ایمان، شایسته از نظر گفتار و عمل، و شایسته از تمام جهات. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴ قابل توجه اینکه یک جا ابراهیم علیه السلام تقاضا می‌کند که در زمره صالحان باشد، چنانکه قرآن از قول او نقل می‌کند: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ؛ «۱» «پروردگارا! به من علم و دانش

مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن.» در اینجا تقاضا می‌کند که فرزندان صالح به من مرحمت فرما، چرا که صالح وصفی است جامع که تمام شایستگی‌های یک انسان کامل در آن جمع است. خداونـد نیز این دعا را مستجاب کرد و فرزنـدان صالحی همچون اسـماعیل و اسـحاق به او مرحمت فرمود، چنان که در آیات بعد همین سوره می‌خوانیم: وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیّاً مِنَ الصَّالِحِینَ؛ «ما او را بشارت دادیم به تولد اسـحق علیه السـلام پیامبری از صالحان». در مورد اسماعیل می گوید: وَ إِسْماعِیلَ وَ إِدْرِیسَ وَ ذَا الْکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصَّابِرِینَ* وَ أَدْخَلْناهُمْ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِینَ؛ «۲» «و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را به یاد آور که همه از صابران بودند و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم چرا که از صالحان بودند».

خالق همه چیز او است

در آیـات مـورد بحث خوانـدیم: وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ وَ مـا تَعْمَلُونَ؛ «ابراهیم علیه السـلام به بت‌پرسـتان می‌گویـد هم خودتـان مخلوق خـدا هستیـد و هم بت‌های ساختگی شـما». بعضـی آیه فوق را توجیهی برای مذهب فاسد جبر پنداشـته‌اند (به این ترتیب که «ما» در جمله «ما تَعْمَلُونَ» را «مای» مصـدریه گرفته‌انـد و گفته‌انـد: مفهوم جمله این می‌شود که خداوند شـما و اعمالتان را آفریده است و هنگامی که اعمال ما مخلوق خداونـد است پس ما از خودمان اختیاری نـداریم؟ این سـخن از چند جهت بی اساس است: اولًا: چنانکه گفتیم منظـور از مـا تعملـون در اینجـا بت‌هـایی است که بـا دست خـود می‌ساختنـد، نه اعمـال انسان‌هـا و بـدون شـک آنهـا این مـواد رااز عالم‌خلقت می گرفتنـد ولی به آن شـکل می‌دادند (بنابر این ما، ما موصوله است). ثانیاً: اگر مفهوم آیه آن باشد که آنها پنداشـته‌اند، دلیلی می‌شد به نفع بت‌پرستان، نه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵ بر ضد آنها، چرا که آنها می‌توانستند بگویند چون عمل بت‌سازی و بت‌پرستی ما را خداوند آفریده پس ما در این میان بی تقصیر هستیم! ثالثاً: به فرض اینکه معنی آیه چنین باشد، باز دلیـل بر جبر نیست؛ زیرا در عین آزادی اراده و اختیار باز هم به یک معنی خداونـد خالق اعمال ما است، چرا که این آزادی اراده و قدرت بر تصمیم گیری و نیروهای جسمی و فکری و مادی و معنوی را چه کسی به ما داده است جز خداوند؟ پس خالق او است، در عین اینکه فعل، فعل اختیاری ما است. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶

ابراهیم علیه السلام نقشه نابودی بت‌ها را می‌کشد

وَ لَقَـدْ آتَیْنا إِبْراهِیمَ رُشْـدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا بِهِ عالِمِینَ (۵۱) إِذْ قـالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما هـذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ (۵۲) قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِینَ (۵۳) قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ (۵۴) قـالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ (۵۵) قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمـاواتِ وَ الْأَـرْضِ الَّذِی فَطَرَهُـنَّ وَ أَنَـا عَلی ذلِکُـمْ مِنَ الشَّاهِـدِینَ (۵۶) وَ تَاللَّهِ لَأَکِیـدَنَّ أَصْـنامَکُمْ بَعْـدَ أَنْ تُوَلُّوا مُـدْبِرِینَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُـذاذاً إِلَّا کَبِیراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَیْهِ یَرْجِعُونَ (۵۸) «۱» ۵۱- ما وسـیله رشـد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایسـتگی) او آگاه بودیم. ۵۲- آن هنگام که به پـدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسـمه‌های بی‌روحی را که شـما همواره پرسـتش می‌کنیـد چیست؟ ۵۳- گفتنـد: مـا پـدران خود را دیـدیم که آنهـا را عبادت می‌کننـد! ۵۴- گفت: مسلما شـما و هم پـدرانتان در گمراهی آشـکاری بوده‌اید. ۵۵- گفتنـد: تـو مطلب حقی برای مـا آورده‌ای یـا شـوخی می‌کنی؟! حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۵۷ ۵۶- گفت: (کاملاـ حق آورده‌ام) پروردگـار شـما همـان پروردگـار آسـمان‌هاو زمین است که آنهـا را ایجـاد کرده و من از گواهـان این موضوع هستم. ۵۷- و به خـدا سوگند نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان در غیاب شـما طرح می‌کنم. ۵۸- سـرانجام (با استفاده از یک فرصت منـاسب) همه آنهـا- جز بت بزرگشـان را- قطعه قطعه کرد، تـا به سـراغ او بیاینـد (و او حقایق را بازگو کنـد). گفتیم در این سوره همان‌گونه که از نامش پیدا است، فرازهای بسـیاری از حالات انبیا (شانزده پیامبر) آمده است. در آیات گذشته اشاره کوتاهی به رسالت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام شده بود و در آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده بخش مهمی از زندگی و

مبارزات ابراهیم علیه السلام با بت‌پرستان انعکاس یافته، نخست می‌فرماید: «ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم علیه السلام گذاشتیم، و به شایستگی او آگاه بودیم»؛ وَ لَقَدْ آتَیْنا إِبْراهِیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا بِهِ عالِمِینَ. «رُشد» در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم علیه السلام از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هرگونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه باشد. تعبیر به «من قبل» اشاره به قبل از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام است. جمله: کُنَّا بِهِ عالِمِینَ اشاره به شایستگی‌های ابراهیم علیه السلام برای کسب این مواهب است. در حقیقت خداوند هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی‌دهد، این شایستگی‌هاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است. سپس به یکی از مهمترین برنامه‌های ابراهیم علیه السلام اشاره کرده، می‌گوید: این رشد و رشادت ابراهیم علیه السلام آنگاه ظاهر شد که به پدرش (اشاره به عمویش آزر است؛ زیرا عرب گاه به عمو «اب» می‌گوید) و قوم او گفت: «این تمثال‌هایی را که شما دل به آن بسته‌اید و شب و روز گرد آن می‌چرخید و دست از آن بر نمی‌دارید چیست؟»؛ إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ، ابراهیم علیه السلام با این تعبیر بت‌هایی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت، شدیدا تحقیر کرد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸ اولًا: با تعبیر «ما هذِهِ»؛ «اینها چیست؟» «۱» ثانیاً: با تعبیر به «تَماثِیلُ» آورد؛ زیرا «تماثیل» جمع «تمثال» به معنای عکس یا مجسمه بی‌روح است. «۲» جمله «أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ» با توجه به معنی «عکوف» که به معنی ملازمت توأم با احترام است، نشان می‌دهد که آنها آنچنان دلبستگی به این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانشان می‌ساییدند و بر گردشان می‌چرخیدند، که گویی همواره ملازم آنها بودند. این گفتار ابراهیم علیه السلام در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت‌پرستی؛ زیرا آنچه از بت‌ها می‌بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل و توهم و پندار است، کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد، که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قایل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟! ولی بت‌پرستان در حقیقت هیچگونه جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند. لذا گفتند: «ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش می‌کنند و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم»؛ قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِینَ. از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالم‌تر از نسل‌های بعد باشند، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم علیه السلام بلافاصله به آنها پاسخ گفت: «هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید»؛ قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ. این تعبیر که توأم با انواع تأکیدها و حاکی از قاطعیت تمام است، سبب شد که بت‌پرستان کمی به خود آمده در صدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم علیه السلام کرده: گفتند: «آیا به راستی تو مطلب حقی را آورده‌ای، یا شوخی می‌کنی»؛ قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ. زیرا آنها که به پرستش بت‌ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می‌پنداشتند باور نمی‌کردند کسی جدّی با بت‌پرستی مخالفت کند، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم علیه السلام پرسیدند. اما ابراهیم علیه السلام صریحا به آنها پاسخ گفت: «آنچه می‌گویم جدی است و عین واقعیت که پروردگار شما پروردگار آسمان‌هاو زمین است»؛ قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ. «همان خداوندی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیده‌ام»؛ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ. ابراهیم علیه السلام با این گفتار قاطع نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ارزش پرستش را ندارند، مخصوصا با جمله: وَ أَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم، بلکه همه آگاهان و فهمیده‌ها، همان‌ها که رشته‌های تقلید کورکورانه را پاره کرده‌اند، گواه بر این حقیقت‌اند. ابراهیم علیه السلام برای اینکه ثابت کند این مسأله صددرصد جدی است و او بر سر عقیده خود تاهمه‌جا ایستاده است ونتایج ولوازم آنرا هر چه باشد با

جان و دل می‌پذیرد، اضافه کرد: «به خدا سوگند، من نقشه‌ای برای نابودی بت‌های شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از اینجابیرون روید خواهم کشید!»؛ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ. «أَكِيدَنَّ» از ماده «کید» گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره‌اندیشی مخفیانه است. منظورش این بود که به آنها با صراحت بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آنها را درهم می‌شکنم! اما عظمت و ابهت بت‌ها در نظر آنها شاید به آن پایه بود که این سخن را جدی نگرفتند و عکس‌العملی نشان ندادند. شاید فکر کردند مگر ممکن است انسانی به خود اجازه دهد این چنین با مقدسات یک قوم و ملت که حکومتشان هم صددرصد پشتیبان آن است بازی کند؟ با کدام جرأت؟ با کدام نیرو؟ از اینجا روشن می‌شود اینکه بعضی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰ گفته‌اند این جمله را در دل گفته و یا به طور خصوصی با بعضی در میان نهاده، به هیچ وجه نیازی به آن نیست، بخصوص اینکه کاملاً بر خلاف ظاهر آیه است. به علاوه در چند آیه بعد می‌خوانیم: «بت‌پرستان به یاد این گفتار ابراهیم علیه السلام افتادند و گفتند ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه در باره بت‌ها می‌گفت». به هر حال ابراهیم علیه السلام در یک روز که بتخانه خلوت بود و هیچ‌کس از بت‌پرستان در آنجا حضور نداشت، طرح خود را عملی کرد. توضیح اینکه طبق نقل بعضی از مفسران، بت‌پرستان در هر سال، روز خاصی را برای بت‌ها عید می‌گرفتند، غذاهایی در بت خانه حاضر کرده، سپس دسته جمعی به بیرون شهر حرکت می‌کردند و در پایان روز بازمی‌گشتند و به بت خانه می‌آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود، بخورند. به ابراهیم علیه السلام نیز پیشنهاد کردند او هم با آنها برود، ولی او به عذر بیماری با آنها نرفت. به هر حال او بی‌آنکه از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می‌آید هراسی به دل راه دهد، مردانه وارد میدان شد و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن همه علاقمند متعصب و نادان داشتند، به طوری که قرآن می‌گوید: «همه آنها را قطعه قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند!»؛ فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ .... و هدفش این بود، شاید بت‌پرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنی‌ها را بگوید؛ ... لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ. «۱»

نکته‌ها:

۱- بت‌پرستی در اشکال گوناگون

درست است که ما از لفظ بت پرستی بیشتر متوجه بت‌های سنگی و چوبی می‌شویم، ولی از یک نظر بت و بت پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خداوند را، در هر شکل و صورت شامل می‌شود. طبق حدیث معروف، «هر چه انسان را به خود مشغول و از خداوند دور سازد، بت حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱ او است!»؛ «كُلَّما شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ»! در حدیثی از اصبغ‌بن نباته که یکی از یاران معروف علی علیه السلام است، می‌خوانیم: «إِنَّ عَلِيّاً مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالشِّطْرَنْجِ فَقَالَ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟ لَقَدْ عَصَيْتُمُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ!»؛ «امیر مؤمنان علی علیه السلام از کنار جمعی می‌گذشت که مشغول بازی شطرنج بودند، فرمود: این مجسمه‌ها (و بت‌هایی) را که از آن جدا نمی‌شوید چیست؟ شما هم نافرمانی خدا کرده‌اید و هم عصیان پیامبر صلی الله علیه و آله. «۱»

۲- گفتار بت‌پرستان و پاسخ ابراهیم علیه السلام

جالب اینکه بت‌پرستان در جواب ابراهیم علیه السلام، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند: ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم. او هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید! یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پای بند این اوهام نمی‌کند، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل

اصالت آن می‌داند و نه دوام و ریشه‌دار بودن آن را «۲». برهان دندان شکن ابراهیم علیه السلام قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ (۶۰) قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهِيمُ (۶۲) قالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُكِسُوا عَلى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لا يَضُرُّكُمْ (۶۶) حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲ أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۷) «۱» ۵۹- گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده، قطعا از ستمگران است (و باید کیفر ببیند)! ۶۰- (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بت‌ها سخن می‌گفت که او را ابراهیم علیه السلام می‌گفتند. ۶۱- (عده‌ای) گفتند: او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند. ۶۲- (هنگامی که ابراهیم علیه السلام را حاضر کردند) گفتند تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟! ۶۳- گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند!! ۶۴- آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید. ۶۵- سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند:) تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند! ۶۶- (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی می‌رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید). ۶۷- اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می‌کنید، آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟!

برهان دندان‌شکن ابراهیم

سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بت‌پرستان شادی کنان به شهر بازگشتند و یک سر به سراغ بت خانه آمدند، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهایی که به زعم آنها در کنار بت‌ها برکت یافته بود بخورند. همین که وارد بت خانه شدند، با صحنه‌ای روبرو شدند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بت خانه آباد با تلی از بت‌های دست و پا شکسته و به هم ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد: «صدا زدند: چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟!» «قالُوا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳ مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا». «۱» مسلماً هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است؛ «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ». او هم به خدایان ما ستم کرده و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش! چرا که با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار داده است. اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم علیه السلام را نسبت به بت‌ها در خاطر داشتند و طرز رفتار اهانت‌آمیز او را با این معبودهای ساختگی می‌دانستند، «گفتند: ما شنیدیم جوانکی سخن از بت‌ها می‌گفت و از آنها به بدی یاد می‌کرد که نامش ابراهیم علیه السلام است»؛ قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ. «۲» درست است که ابراهیم علیه السلام طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملا جوان بود و احتمالا سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی‌کرد و درست است که تمام ویژگی‌های جوانمردان، شجاعت، شهامت، صراحت و قاطعیت در وجودش جمع بود، ولی مسلما منظور بت‌پرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده، بگویند ابراهیم علیه السلام این کار را کرده، گفتند جوانی که به او ابراهیم علیه السلام می‌گفتند چنین می‌گفت ..؛ یعنی فردی کاملا- گمنام و از نظر آنان بی‌شخصیت. اصولا معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه‌ای رخ می‌دهد، برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده به دنبال ارتباطهای خصومت‌آمیز می‌گردند و مسلما در آن محیط کسی جز ابراهیم علیه السلام آشکارا با بت‌ها گلاویز نبود، و لذا تمام افکار متوجه او شد. جمعیت گفتند: «اکنون که چنین است پس بروید او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها که می‌شناسند و خبر دارند گواهی دهند»؛ قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ. بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده‌اند که منظور مشاهده صحنه مجازات و کیفر ابراهیم علیه السلام است، نه شهادت و گواهی بر مجرم بودن او، اما با توجه به آیات بعد که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴ بیشتر جنبه بازپرسی دارد، این احتمال منتفی است، به علاوه تعبیر به کلمه لعل (شاید) نیز متناسب با معنی

دوم نیست؛ زیرا اگر مردم در برابر صحنه مجازات حضور یابند، طبعا مشاهده خواهند کرد، شاید ندارد. جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم علیه السلام و بدگویی او نسبت به بت‌ها آگاه است، حاضر شود و به زودی هم آنها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم به کجا خواهد رسید؟ شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود، چرا که از نظر آنها جنایتی بی‌سابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود. سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد، زعمای قوم در آنجا جمع بودند. بعضی می گویند: خود نمرود نیز بر این ماجرا نظارت داشت. نخستین سؤالی که از ابراهیم علیه السلام کردند این بود پرسیدند: «تویی که این کار را با خدایان ما کرده‌ای؟ ای ابراهیم!»؛ قالُوا أ أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا یا إِبْراهِیمُ، آنها حتی حاضر نبودند بگویند تو خدایان ما را شکسته‌ای و قطعه قطعه کرده‌ای، بلکه تنها پرسیدند: تو این کار را با خدایان ما کردی؟ ابراهیم علیه السلام آنچنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصره‌ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند ابراهیم علیه السلام گفت: «بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده! از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند!»؛ قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ. اصول جرم‌شناسی می گوید، متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در اینجا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم علیه السلام تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت). اصلا چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید؟ آیا احتمال نمی‌دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آنها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یکجا رسیده است؟! از آنجا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی‌داده و از آنجا که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵ ابراهیم علیه السلام پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله، مطالب مختلفی گفته‌اند. آنچه از همه بهتر به نظر می‌رسد این است که ابراهیم علیه السلام به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قراین شهادت می‌داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می‌خواسته عقاید مسلم بت‌پرستان را که خرافی و بی‌اساس بوده است به رخ آنها بکشد، به آنها بفهماند که این سنگ و چوب‌های بی‌جان آنقدر بی‌عرضه‌اند که حتی نمی‌توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت‌کنندگانشان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند! نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می گذاریم تا محکوم شود و این به هیچ وجه دروغ نیست، دروغ آن است که قرینه‌ای همراه نداشته باشد. در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّما قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا إِرادَةَ الْإِصْلاحِ وَ دَلالَةً عَلَی أَنَّهُمْ لا یَفْعَلُونَ ثُمَّ قالَ وَ اللَّهِ ما فَعَلُوهُ وَ ما کَذَبَ» ابراهیم علیه السلام این سخن را به خاطر آن گفت که می‌خواست افکار آنها را اصلاح کند و به آنها بگوید که چنین کاری از بت‌ها ساخته نیست، سپس امام اضافه فرمود: «به خدا سوگند بت‌ها دست به چنان کاری نزده بودند، ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفت». جمعی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که ابراهیم علیه السلام این مطلب را به صورت یک جمله شرطیه ادا کرد و گفت: «بت‌ها اگر سخن بگویند دست به چنین کاری زده‌اند»، و مسلما تعبیر خلاف واقع نبود؛ زیرا نه بت‌ها سخن می گفتند و نه چنین کاری از آنها سر زده بود، به مضمون همین تفسیر نیز حدیثی وارد شده است. اما تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا جمله شرطیه: إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ قیدی است برای سؤال کردن «فَسْئَلُوهُمْ»، نه برای جمله بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ. نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که: باید از بت‌های دست و پا شکسته سؤال شود که این بلا را چه کسی بر سر آنها آورده است؟ نه از بت بزرگ زیرا ضمیر «هم» و همچنین ضمیرهای إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ همه به صورت جمع است و این با حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶ تفسیر اول سازگار است. سخنان ابراهیم علیه السلام، بت‌پرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله‌های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت. در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگ‌زا بیدار شدند،

چنانکه قرآن می گوید: «آنها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود گفتند: حقا که شما ظالم و ستمگرید»؛ فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ. «۱» هم به خویشتن و هم بر جامعه‌ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمت‌ها ظلم و ستم کردید. جالب اینکه در آیات قبل خواندیم، آنها ابراهیم علیه السلام را متهم به ظالم بودن کردند، ولی در اینجا دریافتند که ظالم اصلی و حقیقی خودشانند. در واقع تمام مقصود ابراهیم علیه السلام از شکستن بت‌ها همین بود، هدف شکستن فکر بت‌پرستی و روح بت‌پرستی بود، و گرنه شکستن بت فایده‌ای ندارد، بت‌پرستان لجوج فورا بزرگتر و بیشتر از آن را می‌سازند و به جای آن می‌نهند، همان‌گونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب، این مسأله، نمونه‌های فراوان دارد. تا اینجا ابراهیم علیه السلام موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدان‌های خفته، از طریق ایجاد یک طوفان روانی بود، اجرا کند. ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صیقل‌بخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود. افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت، قرآن چه تعبیر لطیفی می‌کند: «سپس حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷ آنها بر سرهاشان واژگونه شدند»؛ ثُمَّ نُكِسُوا عَلى رُؤُسِهِمْ. برای اینکه از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: «تو می‌دانی اینها هرگز سخن نمی‌گویند!»؛ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ يَنْطِقُونَ، اینها همیشه خاموش‌اند و ابهت سکوت را نمی‌شکنند! و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بت‌ها را کتمان کنند. اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم علیه السلام قهرمان، گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدارکننده قرار دهد فریاد زد: «آیا شما معبودهای غیر خدا را می‌پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری»؛ قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لا يَضُرُّكُمْ. این خدایان پنداری که نه قدرت سخن دارند، نه شعور و درک، نه می‌توانند از خود دفاع کنند و نه می‌توانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلا چه کاری از اینها ساخته است و به چه درد می‌خورند؟! پرستش یک معبود یا به خاطر شایستگی او برای عبودیت است، که این در باره بت‌های بی‌جان مفهوم ندارد و یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیه آنها عاید شود و یا ترس از زیانشان، ولی اقدام من به شکستن بت‌ها نشان داد که اینها کمترین بخاری ندارند، با این حال آیا این کار شما احمقانه نیست؟! باز این معلم توحید، سخن را از این هم فراتر برد و با تازیانه‌های سرزنش بر روح بی‌دردشان کوبید و گفت: «اف بر شما، و بر این معبودهایی که غیر از اللَّه انتخاب کرده‌اید!»؛ أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. «آیا هیچ اندیشه نمی‌کنید، و عقل در سر ندارید؟»؛ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. ولی در توبیخ و سرزنششان، ملایمت را از دست نداد، مبادا بیشتر لجاجت کنند. «۱» در حقیقت ابراهیم علیه السلام بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به‌سوی توحید صدا زد: «این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸ می‌پرستید؟ اگر می گویید سنت نیاکان شما است، هم شما و هم آنها گمراه بودید». در دومین مرحله، اقدام به یک برنامه عملی کرد، تا نشان دهد این بت‌ها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند، نابودش کنند، مخصوصا با اخطار قبلی به سراغ بت‌ها رفت و آنها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آنها به هم بافته‌اند، همه بیهوده است. در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت، آنها را در بن‌بست قرار داد، گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد. خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد، ولی مسلماً قابلیت محل نیز شرط تأثیر است و این متاسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت. اما بدون شک، سخنان و کارهای ابراهیم علیه السلام به عنوان یک زمینه توحیدی و حداقل به صورت علامت‌های استفهام در مغزهای آنها باقی ماند و مقدمه‌ای برای بیداری و آگاهی گسترده‌تر در آینده شد. از تواریخ استفاده می‌شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند «۱» و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت «۲». حج

وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹

آنجا که آتش گلستان می‌شود

قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ (۶۸) قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ (۶۹) وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) «۱» ۶۸- گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است. ۶۹- (سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش. ۷۰- آنها می‌خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم. گرچه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم علیه السلام، همه بت‌پرستان محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند، ولی لجاجت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی در باره ابراهیم علیه السلام گرفتند و آن کشتن ابراهیم علیه السلام به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود! معمولا- رابطه معکوسی میان زور و منطق وجود دارد، هر قدر زور انسان بیشتر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰ می‌شود، منطق او ضعیفتر می‌شود، جز در مردان حق که هر چه قوی‌تر می‌شوند، متواضع‌تر و منطقی‌تر می‌شوند. زورگویان هنگامی که از طریق منطق به جایی نرسیدند، فورا تکیه بر زور و قدرتشان می‌کنند و در مورد ابراهیم علیه السلام درست از همین برنامه استفاده شد، چنانکه قرآن می‌گوید: «جمعیت فریاد زدند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از دست شما ساخته است»؛ قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ. سلطه‌گران زورگو برای تحریک توده‌های ناآگاه، معمولا- از نقطه‌های ضعف روانی‌شان استفاده می‌کنند، چرا که آنها روانشناس و بر کار خود مسلط هستند! همان‌گونه که در این ماجرا کردند و شعارهایی دادند که به اصطلاح به رگ غیرت آنها برخورد، گفتند: اینها خدایان شما هستند، مقدساتتان به خطر افتاده، سنت نیاکانتان زیر پا گذاشته شده، غیرت و حمیت شما کجا است؟ چرا این قدر ضعیف و زبون هستید؟ چرا خدایانتان را یاری نمی‌دهید، ابراهیم علیه السلام را بسوزانید و خدایانتان را یاری بدهید، اگر کاری از شما ساخته است و توانی در تن و قدرتی در جان دارید. ببینید همه مردم از مقدساتشان دفاع می‌کنند، شما که همه چیزتان به خطر افتاده است. خلاصه امثال این لاطایلات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم علیه السلام شوراندند، آنچنان که به جای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است، هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم، و به دنبال آن دریایی از آتش به وجود آوردند، تا با این عمل هم انتقام خود را بهتر گرفته باشند و هم ابهت و عظمت پنداری بت‌ها که سخت با برنامه ابراهیم علیه السلام آسیب دیده بود تا حدی تامین شود. تاریخ نویسان در اینجا مطالب بسیاری نوشته‌اند که هیچ‌گونه بعید به نظر نمی‌رسد، از جمله اینکه می‌گویند: چهل روز مردم برای جمع‌آوری هیزم کوشیدند و از هر سو هیزم‌های خشک فراوانی جمع‌آوری کردند، کار به جایی رسید که حتی زنانی که کارشان در خانه پشم‌ریسی بود از درآمد آن، پشته هیزمی تهیه کرده بر آن می‌افزودند و بیماران نزدیک به مرگ از مال خود مبلغی برای خریداری هیزم وصیت می‌نمودند و حاجت‌مندان برای برآمدن حاجاتشان نذر می‌کردند که اگر به مقصود خود برسند، فلان مقدار هیزم بر آن بیافزایند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱ به همین جهت هنگامی که آتش از جوانب مختلف در هیزم‌ها افکندند، به اندازه‌ای شعله‌اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند. بدیهی است به چنین آتش گسترده‌ای نمی‌توان نزدیک شد، تا چه رسد به اینکه بخواهند ابراهیم علیه السلام را در آن بیفکنند، ناچار از منجنیق استفاده کردند، ابراهیم علیه السلام را بر لای آن نهاده و با یک حرکت سریع به درون آن دریای آتش پرتاب نمودند. «۱» در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را بالای منجنیق گذاشتند و می‌خواستند در آتش بیفکنند، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند. و نیز نقل کرده‌اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم علیه السلام آمد و به او گفت: «أَ لَكَ حاجَةٌ؟» آیا نیازی داری تا به تو

کمک کنم؟» ابراهیم علیه السلام در یک عبارت کوتاه گفت: «أَمَّا إِلَیْکَ فَلا» اما به تو، نه! به آن کسی نیاز دارم که از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است». در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: «فَاسْأَلْ رَبَّکَ» پس نیازت را از خدا بخواه»، و او در پاسخ گفت: «حَسْبِی مِنْ سُؤالِی عِلْمُهُ بِحالِی»؛ «همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است!» «۲» در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: در این هنگام ابراهیم علیه السلام با خداوند چنین راز و نیاز کرد: «یَا أَحَدُ، یَا صَمَدُ، یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ» «۳» این دعا به عبارت‌های دیگری در کتب دیگر نیز آمده است. به هر حال ابراهیم علیه السلام در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله‌های آتش فرستاده شد، آنچنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بت‌ها برای همیشه نابود و خاکستر شد. اما خدایی که همه چیز سر بر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲ سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنانکه قرآن در اینجا می‌گوید: «به آتش گفتیم ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم علیه السلام باش»؛ قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ، بدون شک فرمان خداوند در اینجا، فرمان تکوینی بود. همان فرمان که درجهان هستی‌به خورشید وماه وزمین وآسمان وآب وآتش وگیاهان وپرندگان می‌دهد. معروف چنین است که آتش آنچنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم علیه السلام از شدت سرما به هم می‌خورد و باز به گفته بعضی از مفسران، اگر تعبیر به سلاماً نبود، آتش آنچنان سرد می‌شد که جان ابراهیم علیه السلام از سرما به خطر می‌افتاد! نیز در روایت معروفی می‌خوانیم، آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد. حتی بعضی گفته‌اند آن روز که ابراهیم علیه السلام در آتش بود، آرامترین و بهترین و راحت‌ترین روزهای عمرش محسوب می‌شد. «۱» به هر حال در اینکه آتش چگونه ابراهیم علیه السلام را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ولی اجمال سخن این است که با توجه به بینش توحیدی، هیچ سببی بی‌فرمان خدا کاری از او ساخته نیست، یک روز به کارد در دست ابراهیم علیه السلام می‌گوید نبرا! و روز دیگر به آتش می‌گوید مسوزان! و یک روز هم به آبی که مایه حیات است فرمان می‌دهد غرق کن فرعون و فرعونیان را. در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه‌گیری کوتاه و فشرده می‌فرماید: «آنها تصمیم گرفتند که ابراهیم علیه السلام را با نقشه حساب شده و خطرناکی نابود کنند، ولی ما آنها را زیان‌کارترین مردم قرار دادیم»؛ فَأَرادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ. ناگفته پیدا است که با سالم ماندن ابراهیم علیه السلام در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرو نشست، دهان‌ها از تعجب باز ماند، جمعی آشکار در گوشی با هم در باره این پدیده عجیب سخن می‌گفتند، عظمت ابراهیم علیه السلام و خدای او ورد زبان‌ها شد و موجودیت دستگاه نمرود به خطر افتاده ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل شد، هر چند دل‌های بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم علیه السلام افزوده شد، گرچه این گروه در اقلیت بودند.

نکته‌ها:

۱- سبب‌سازی و سبب‌سوزی

گاه می‌شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می‌شود که خیال می‌کند این آثار و خواص از آن خود این موجودات است و از آن مبدأ بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می‌شود، در اینجا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به سبب سازی و سبب‌سوزی می‌زند. موجوداتی که ظاهراً کاری از آنها ساخته نیست، سرچشمه آثار عظیمی می‌شوند. به عنکبوت فرمان می‌دهد چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور تنیده و با همین چند تار کسانی‌راکه درتعقیب‌پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همه‌جا می‌گشتند واگر اورا می‌یافتندنابود می‌کردند، مایوس می‌سازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون

می کند. گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی) را از کار می‌اندازد، تا معلوم شود اینها هم از خود چیزی ندارند که اگر رب جلیل نهیشان کند، از کار می‌افتند. حتی اگر ابراهیم خلیل علیه السلام فرمان دهد. توجه به این واقعیت‌ها که نمونه‌های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیده‌ایم، روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آنچنان زنده و بیدار می کند که به او نمی‌اندیشند و از غیر او یاری‌نمی‌طلبند، خاموش‌کردن آتش مشکلات را تنها از او می‌خواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می‌طلبند، جز او نمی‌بینند و از غیر او چیزی تمنا نمی کنند.

۲- نوجوان قهرمان

در بعضی از کتب تفسیر آمده است ابراهیم علیه السلام به هنگامی که در آتش افکنده شد، شانزده سال بیشتر نداشت «۱» و بعضی دیگر سن او را در آن هنگام ۲۶ سال ذکر کرده‌اند. «۲» به هر حال او در سنین جوانی بوده است و با آنکه ظاهراً یار و یاوری نداشت، با طاغوت بزرگ زمان خود که حامی طاغوت‌های دیگر بود پنجه در افکند و یک تنه به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۴ مبارزه جهل و خرافات و شرک رفت و تمام مقدسات پنداری محیط را به بازی گرفت و از خشم و انتقام مردم کمترین وحشتی به خود راه نداد، چرا که قلبش از عشق خداوند پر و توکل و تکیه‌اش بر ذات پاک او بود. «۱» آری چنین است ایمان، که در هر جا پیدا شود شهامت می‌آفریند و در هر کس وجود داشته باشد شکست‌ناپذیر است! در دنیای طوفانی امروز، مهمترین سرمایه‌ای که مسلمانان برای مبارزه با قدرت‌های اهریمنی بزرگ باید پیدا کنند، همین سرمایه بزرگ است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبَرِ الْحَدِیدِ، إِنَّ زُبَرَ الْحَدِیدِ إِذا دَخَلَ النَّارَ تَغَیَّرَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثَمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ یَتَغَیَّرْ قَلْبُهُ». «۲» «مؤمن از قطعات آهن و فولاد محکمتر است، چرا که آهن و فولاد هنگامی که داخل آتش شود تغییر می‌یابد، ولی مؤمن اگر کشته و سپس مبعوث شود و باز هم کشته شود، قلبش تغییر نمی کند.» «۳»

۳- ابراهیم علیه السلام و نمرود

در تواریخ آمده است هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند، نمرود یقین داشت که ابراهیم علیه السلام تبدیل به مشتی خاکستر شده است، اما هنگامی که خوب نظر کرد، او را زنده دید، به اطرافیانش گفت: من ابراهیم علیه السلام را زنده می‌بینم، شاید اشتباه می کنم! بر فراز بلندی رفت و خوب مشاهده کرد، دید مطلب همین است، نمرود فریاد زد ای ابراهیم علیه السلام! به راستی که خدای تو بزرگ است و آنقدر قدرت دارد که میان تو و آتش حایلی ایجاد کرده! ... اکنون که چنین است من می‌خواهم به خاطر این قدرت و عظمت، برای او قربانی کنم (و چهار هزار قربانی برای این کار آماده کرده) ولی ابراهیم علیه السلام به او حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۵ گوشزد نمود که هیچگونه قربانی (و کار خیر) از تو پذیرفته نخواهد شد، مگر اینکه قبلا ایمان آوری. اما نمرود در پاسخ گفت: «در این صورت سلطنت و حکومتم بر باد خواهد رفت و تحمل آن برای من ممکن نیست»! به هر حال این حوادث باعث شد که گروهی از بیداردلان آگاه به خدای ابراهیم علیه السلام ایمان آورند و یا بر ایمانشان بیفزاید (و شاید همین ماجرا سبب شد که نمرود عکس العمل شدیدی در برابر ابراهیم علیه السلام نشان ندهد و تنها به تبعید او از سرزمین بابل قناعت کند) «۱» و «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۶

دلایل توحید در آسمانها

وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ (۷۵) فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هـذا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ (۷۷) فَلَمَّا رَأی

الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هـذا رَبِّی هـذا أَکْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ (۷۸) إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۷۹) ۷۵- اینچنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا اهل یقین گردد. ۷۶- هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره‌ای مشاهده کرد گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم. ۷۷- و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می‌شکافد گفت این خدای من است؟ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۷ اما هنگامی که (آنهم) افول کرد گفت اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلما از جمعیت گمراهان خواهم بود. ۷۸- و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می‌شکافت گفت این خدای من است؟ این (که از همه) بزرگتر است، اما هنگامی که غروب کرد گفت ای قوم! من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید، بیزارم. ۷۹- من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم. در تعقیب نکوهشی که ابراهیم علیه السلام از بت‌ها داشت و دعوتی که از آزر برای ترک بت پرستی نمود، در این آیات خداوند به مبارزات منطقی ابراهیم علیه السلام با گروه‌های مختلف بت پرستان اشاره کرده و چگونگی پی بردن او را به اصل توحید از طریق استدلالات روشن عقلی شرح می‌دهد. نخست می گوید: «همانطور که ابراهیم علیه السلام را از زیان‌های بت پرستی آگاه ساختیم، همچنین مالکیت مطلقه و تسلط پروردگار را بر تمام آسمان و زمین به او نشان دادیم»؛ وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ. «۱» ملکوت در اصل از ریشه ملک (بر وزن حکم) به معنی حکومت و مالکیت است، «واو» و «ت» برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده، بنابراین منظور از آن در اینجا، حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است. این آیه گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد درباره مشاهده وضع خورشید و ماه و ستارگان و پی بردن از غروب آنها به مخلوق بود نشان، آمده است. یعنی قرآن ابتدا مجملی از مجموع آن قضایا را ذکر کرده، سپس به شرح آنها پرداخته است و به این ترتیب منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین، به ابراهیم علیه السلام روشن می‌شود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۸ در پایان آیه‌می‌فرماید: «هدف ما این بود که ابراهیم علیه السلام اهل یقین گردد»؛ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ. شک نیست که ابراهیم علیه السلام یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سر حد کمال رسید، همانطور که ایمان به معاد و رستاخیز داشت ولی با مشاهده مرغان سر بریده‌ای که زنده شدند، ایمان او به مرحله عین الیقین رسید. در آیات بعد، این موضوع را به طور مشروح بیان کرده و استدلال ابراهیم علیه السلام را از افول و غروب ستاره و خورشید بر عدم الوهیت آنها روشن می‌سازد. نخست می گوید: هنگامی که پرده تاریک شب، جهان را در زیر پوشش خود قرار داد، ستاره‌ای در برابر دیدگان او خودنمایی کرد، ابراهیم علیه السلام صدا زد این خدای من است؟! «اما به هنگامی که غروب کرد، با قاطعیت تمام گفت: من هیچگاه غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم و آنها را شایسته عبودیت و ربوبیت نمی‌دانم»؛ فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ. بار دیگر چشم بر صفحه آسمان دوخت این بار قرص سیم‌گون ماه با فروغ و درخشش دلپذیر خود بر صفحه آسمان ظاهر شده بود، هنگامی که ماه را دید، ابراهیم علیه السلام صدا زد این است پروردگار من؟ اما سرانجام ماه به سرنوشت همان ستاره گرفتار شد و چهره خود را در پرده افق کشید، ابراهیم علیه السلام جستجوگر گفت: اگر پروردگار من مرا به سوی خود رهنمون نشود، در صف گمراهان قرار خواهم گرفت!؛ فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هـذا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ. در این هنگام شب به پایان رسیده بود و پرده‌های تاریک خود را جمع کرده و از صحنه آسمان می گریخت، خورشید از افق مشرق سر برآورده و نور زیبا و لطیف خود را همچون یک پارچه زربفت بر کوه و دشت و بیابان می گسترد، همین که چشم حقیقت بین ابراهیم علیه السلام بر نور خیره‌کننده آن افتاد، صدا زد خدای من! این است؟! اینکه از همه بزرگتر و پرفروغ‌تر است!، اما با غروب آفتاب و فرو رفتن قرص خورشید در دهان هیولای شب، ابراهیم علیه السلام آخرین سخن خویش را ادا کرد و گفت: ای جمعیت! من از همه این معبودهای ساختگی که شریک خدا قرار داده‌اید، بیزارم؛ فَلَمَّا رَأَی الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ حج وحرمین شریفین در تفسیر

نمونه، ص: ۷۹ هـذا رَبِّی هـذا أَکْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ. اکنون که فهمیدم در ماورای این مخلوقات متغیر و محدود و اسیر چنگال قوانین طبیعت، خدایی است قادر و حاکم بر نظام کاینات، «من روی خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و در این عقیده خود کمترین شرک راه نمی‌دهم، من موحد خالصم و از مشرکان نیستم»؛ إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ. در تفسیر این آیه و آیات بعد و اینکه چگونه ابراهیم علیه السلام موحد و یکتاپرست به ستاره آسمان اشاره کرده و می‌گوید: «این خدای من است» مفسران گفتگو بسیار کرده‌اند و از میان همه تفاسیر دو تفسیر قابل ملاحظه‌تر است که هر کدام از آن را بعضی از مفسران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد: نخست اینکه ابراهیم علیه السلام شخصا می‌خواست درباره خداشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جانش می‌یافت پیدا کند، او خداوند را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می‌دهد که در وجود او هیچگونه تردیدی نداشت، اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می‌دانست، اما می‌خواست از طریق استدلالات روشن‌تر عقلی به مرحله حق الیقین برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالا در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود. در پاره‌ای از روایات و تواریخ می‌خوانیم، این نخستین بار بود که ابراهیم علیه السلام چشمش به ستارگان آسمان افتاد و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغ‌های فروزنده و پر فروغش را می‌دید؛ زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیت به خاطر ترس از دستگاه نمرود جبار، در درون غاری پرورش می‌داد. اما این بسیار بعید به نظر می‌رسید که انسانی سال‌ها درون غاری زندگی کند و حتی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد، شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله «رَأی کَوْکَباً» باشد که مفهومش این است که تا آن زمان ستاره‌ای را ندیده بود. ولی این تعبیر به هیچ وجه چنین مفهومی را در بر ندارد، بلکه منظور این است، اگر چه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود، ولی به عنوان یک محقق حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۰ توحید، این نخستین بار بود که به آنها نظر می‌دوخت و در ارتباط افول و غروب آنها با نفی مقام خدایی از آنها اندیشه می‌کرد. در حقیقت ابراهیم علیه السلام بارها آنها را دیده بود اما نه با این چشم. بنابراین هنگامی که ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «هـذا رَبِّی»؛ «این خدای من است.» به عنوان یک خبر قطعی نیست، بلکه به عنوان یک فرض و احتمال، برای تفکر و اندیشیدن است. درست مثل اینکه ما می‌خواهیم در علت حادثه‌ای پی‌جویی کنیم، تمام احتمالات و فرض‌ها را یک یک مورد مطالعه قرار می‌دهیم و لوازم هر یک را بررسی می‌کنیم تا علت حقیقی را بیابیم و چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی ایمان می‌کند، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسایی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان، همانطور که در جریان معاد نیز، ابراهیم علیه السلام برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن در صدد تحقیق بیشتر برآمد. در تفسیر عیاشی از محمدبن مسلم از امام باقر یا صادق علیهما السلام چنین نقل شده است: «قالَ فِی إِبْراهِیمَ علیه السلام إِذْ رَأی کَوْکَباً قالَ: إِنَّما کانَ طالِباً لِرَبِّهِ وَ لَمْ یَبْلُغْ کُفْراً، وز إِنَّهُ مَنْ فَکَّرَ مِنَ النّاسِ فِی مْثلِ ذلِکَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ». «۱» ابراهیم علیه السلام این سخن را به عنوان تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود و هر کس از مردم به عنوان تفکر و تحقیق این سخن را بگوید، همانند ابراهیم علیه السلام خواهد بود. «۲» در این زمینه دو روایت دیگر نیز در تفسیر نور الثقلین نقل شده است. تفسیر دوم این است که ابراهیم علیه السلام این سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشید پرستان بیان کرد و احتمالا بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام بود که با این اقوام برخورد کرد، ابراهیم علیه السلام که لجاجت اقوام نادان را در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود، برای اینکه نظر عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند، نخست با آنها همصدا شد و به ستاره پرستان گفت: شما می‌گویید این ستاره زهره پروردگار من است، بسیار خوب؛ یعنی باشد که سرانجام این عقیده را برای شما بازگو کنم. چیزی نگذشت که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۱ چهره پرفروغ ستاره در پشت پرده تاریک افق پنهان شد اینجا بود که حربه محکم به دست ابراهیم علیه السلام افتاد و گفت: من

هرگز چنین معبودی را نمی‌توانم بپذیرم. بنابراین جمله «هذا رَبِّی»، مفهومش این است: به اعتقاد شما این خدای من است و یا اینکه آن را به عنوان استفهام گفت: آیا این خدای من است؟ در این زمینه نیز حدیثی در تفسیر نور الثقلین و سایر تفاسیر از عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل شده است.

چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید

اکنون این سؤال پیش می‌آید که ابراهیم علیه السلام چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان بر نفی ربوبیت آنها استدلال کرد؟ این استدلال ممکن است از سه راه باشد. ۱- پروردگار و مربی موجودات (آنچنان که از کلمه رب استفاده می‌شود) باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد، لحظه‌ای نیز از آنها جدا نشود، بنابراین چگونه موجودی که غروب می‌کند و ساعت‌ها نور و برکت خود را برمی‌چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می‌شود، می‌تواند پروردگار و رب آنها باشد؟! ۲- موجودی که دارای غروب و طلوع است، اسیر چنگال قوانین است. چیزی که خود محکوم این قوانین است، چگونه می‌تواند حاکم بر آنها و مالک آنها باشد؟ او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آنها و توانایی کمترین انحراف و تخلف از آنها را ندارد. ۳- موجودی که دارای حرکت است، حتما موجود حادثی خواهد بود؛ زیرا همان طور که مشروحا در فلسفه اثبات شده است، حرکت همه جا دلیل بر حدوث است؛ زیرا حرکت خود یک نوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی‌تواند یک وجود ازلی و ابدی باشد. در اینجا به چند نکته باید توجه کرد: ۱- در نخستین آیه مورد بحث کلمه «کَذلکَ» (اینچنین ...) جلب توجه می‌کند و مفهوم آن این است: همان طور که زیان‌های بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم علیه السلام روشن ساختیم، حکومت و مالکیت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم، بعضی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۲ از مفسران گفته‌اند: معنی آن این است که همان طور که آثار قدرت و حکومت خود را بر آسمان‌ها به تو نشان دادیم، به ابراهیم علیه السلام نیز نشان دادیم تا به وسیله آنها به خدا آشناتر شود. ۲- جن (از ماده جن بر وزن فن) به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث، معنی جمله این است هنگامی که شب، چهره‌موجودات را از ابراهیم علیه السلام پوشانید ... و اینکه به دیوانه مجنون گفته می‌شود به خاطر این است که گویا پرده‌ای بر عقل او کشیده شده است و اطلاق جن بر موجود نا پیدا نیز به همین ملاحظه است و جنین نیز به خاطر پوشیده بودن در درون رحم مادر است و اطلاق جنت بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیر درختان پوشیده است و قلب را جنان (بر وزن زمان) می‌گویند، چون در میان سینه نهفته است و یا اینکه اسرار انسان را نهفته می‌دارد. ۳- در اینکه منظور از کوکبا (ستاره‌ای) کدام ستاره بود است؟ میان مفسران گفتگو است، ولی بیشتر مفسران ستاره زهره یا مشتری را ذکر کرده‌اند و از پاره‌ای از تواریخ استفاده می‌شود که این دو ستاره در زمان‌های قدیم مورد پرستش بوده، و جزو آلهه (خدایان) محسوب می‌شده است، ولی در حدیثی که از امام علی‌بن موسی الرضا علیه السلام در عیون الاخبار نقل شده تصریح شده است که این ستاره، ستاره زهره بوده است. در تفسیر علی‌بن ابراهیم علیه السلام نیز از امام صادق علیه السلام این موضوع، روایت شده است. «۱» بعضی از مفسران گفته‌اند که مردم کلده و بابل در آنجا مبارزات خود را با بت پرستان شروع کرده، هر یک از سیارات را خالق یا رب النوع موجوداتی می‌شناختند، مریخ را رب النوع جنگ و مشتری را رب النوع عدل و علم و عطارد را رب النوع وزیران ... و آفتاب را پادشاه همه می‌دانستند! «۲» ۴- بازغ از ماده بزغ (بر وزن نذر) در اصل به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن بیطار (دامپزشک) بزغ گفته می‌شود و اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه در حقیقت آمیخته با یک نوع تشبیه زیبا است؛ زیرا آفتاب و ماه به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۳ هنگام طلوع خود گویا پرده تاریکی را می‌شکافند، علاوه بر این در کنار افق سرخی کمرنگی که بی‌شباهت به رنگ خون نیست، در اطراف خود ایجاد می‌کنند. ۵- فطر از ماده فطور به معنی شکافتن است و همان طور که ذیل آیه ۱۴ همین سوره نوشتیم، اطلاق این کلمه بر

آفرینش آسمان و زمین شاید به خاطر این است که طبق علم امروز، روز اول، جهان توده واحدی بوده و بعد از هم شکافته شده و کرات آسمانی یکی پس از دیگری به وجود آمده‌اند. (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه کنید). ۶- حنیف به معنی خالص است، چنانکه شرح آن در ذیل آیه ۶۷ سوره آل عمران، جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۶۱ بیان شد «۱». گفتگوی ابراهیم با بت‌پرستان» گفتگوی ابراهیم با بت‌پرستان وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِکُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ یَشاءَ رَبِّی شَیْئاً وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْ‌ءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَکَّرُونَ (۸۰) وَ کَیْفَ أَخافُ ما أَشْرَکْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً فَأَیُّ الْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۸۳) «۲» ۸۰- قوم او (ابراهیم) با وی به گفتگو پرداختند، گفت چرا درباره‌خدا با من گفتگو می‌کنید، در حالی که خداوند مرا (با دلایل روشن) هدایت کرده و من از آنچه شما شریک (خدا) قرار می‌دهید نمی‌ترسم (و به من زیانی نمی‌رسد) مگر پروردگارم چیزی را بخواهد، آگاهی پروردگار من آن چنان وسیع است که همه چیز را در بر می‌گیرد، آیا متذکر (و بیدار) نمی‌شوید؟! حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۴ ۸۱- چگونه من از بت‌های شما بترسم در حالی که شما از این نمی‌ترسید که برای خدا شریکی قرار داده‌اید که هیچگونه دلیلی درباره‌آن بر شما نازل نکرده، (راست بگویید) کدامیک از این دو جمعیت (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته‌تر به امنیت (از مجازات) هستند، اگر شما می‌دانید. ۸۲- (آری) آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت مال آنها است و آنها هدایت یافتگانند. ۸۳- اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم، درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته باشد) بالا می‌بریم، پروردگار تو حکیم و دانا است. به دنبال بحثی که در آیات گذشته در زمینه استدلال‌های توحیدی ابراهیم علیه السلام گذشت، در این آیات اشاره به بحث و گفتگوی ابراهیم علیه السلام با قوم و جمعیت بت‌پرست شده است، نخست می گوید: «قوم ابراهیم علیه السلام با او به گفتگو و محاجه پرداختند»؛ وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ .... ابراهیم علیه السلام در پاسخ آنها گفت، چرا درباره خداوند یگانه با من گفتگو و مخالفت می‌کنید، در حالی که خداوند مرا در پرتو دلایل منطقی و روشن به راه توحید هدایت کرده است؟؛ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که جمعیت بت پرستان قوم ابراهیم علیه السلام تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است، او را از عقیده خود باز دارند و به آیین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلایل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت. در اینکه آنها به چه منطقی در برابر ابراهیم علیه السلام متوسل شدند، در این آیات صریحا چیزی نیامده است، ولی از پاسخ ابراهیم علیه السلام اجمالا روشن می‌شود که آنها او را تهدید به کیفر و خشم خدایان و بت‌ها کردند و او را از مخالفت آنها بیم دادند؛ زیرا در دنباله آیه، از زبان ابراهیم علیه السلام چنین می‌خوانیم: «من هرگز از بت‌های شما نمی‌ترسم زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند»؛ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِکُونَ بِهِ. هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند به من زیانی برساند مگر اینکه خدا بخواهد؛ إِلَّا أَنْ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۵ یَشاءَ رَبِّی شَیْئاً. گویا ابراهیم علیه السلام با این جمله می‌خواهد یک پیش‌گیری احتمالی کند و بگوید اگر در گیرودار این مبارزه‌ها فرضا حادثه‌ای هم برای من پیش بیاید، هیچگونه ارتباطی به بت‌ها ندارد، بلکه مربوط به خواست پروردگار است. برای اینکه بت بی‌شعور و بی‌جان، مالک سود و زیان خود نیست تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگری باشد. سپس می گوید: «علم و دانش پروردگار من آنچنان گسترده و وسیع است که همه چیز را در بر می‌گیرد»؛ وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْ‌ءٍ عِلْماً. این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن اینکه بت‌ها هرگز نمی‌توانند منشا سود و زیانی باشند؛ زیرا هیچگونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان، علم و شعور و آگاهی است، تنها خدایی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده است، می‌تواند منشا سود و زیان باشد، پس چرا از خشم غیر او بترسم؟ و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته می گوید: «آیا با این همه باز متذکر و بیدار نمی‌شوید؟»؛ أَ فَلا تَتَذَکَّرُونَ. در آیه بعد، منطق و استدلال دیگری را از ابراهیم علیه السلام بیان می کند که به جمعیت

بت‌پرست می گوید: چگونه ممکن است من از بت‌ها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم، با اینکه هیچگونه نشانه‌ای از عقل و شعور و قدرت در این بت‌ها نمی‌بینم؟ اما شما با اینکه به وجود خداوند ایمان دارید و قدرت و علم او را می‌دانید و هیچگونه دستوری به شما درباره‌پرستش بت‌ها نازل نکرده است، با این همه از خشم او نمی‌ترسید؟ من چگونه از خشم بت‌ها بترسم؟ وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً. «۱» زیرا می‌دانیم بت پرستان منکر وجود خداوندی که خالق آسمان‌ها و زمین است نبودند، بلکه بتها را شریک در عبادت او می‌ساختند و آنها را شفیع بر در درگاه او می‌پنداشتند. اکنون انصاف بدهید من باید احساس آرامش کنم یا شما؟! فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۶ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. در واقع منطق ابراهیم علیه السلام در اینجا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که شما مرا تهدید به خشم بت‌ها می کنید، در حالی که تأثیر وجودی آنها موهوم است، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما، هر دو او را پذیرفته‌ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچگونه دستوری از طرف او در باره پرستش بت‌ها نرسیده است، ترس و وحشتی ندارید. یک موضوع قطعی را رها کرده‌اید و به یک موضوع موهوم چسبیده‌اید؟ در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم علیه السلام به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤالی از طرف مقابل می کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می‌پردازد. اشاره به اینکه مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند). می گوید: «آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند، امنیت برای آنها است و هدایت مخصوص آنها»؛ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ. در روایتی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده، نیز تأکید شده است که این سخن دنباله گفتگوی ابراهیم علیه السلام با بت پرستان است. «۱» بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که این جمله، بیان الهی باشد نه گفتار ابراهیم، ولی احتمال اول علاوه بر اینکه در روایت وارد شده با وضع و ترتیب آیات بهتر تطبیق می کند، اما این احتمال که این جمله گفتار بت پرستان باشد که پس از شنیدن قول ابراهیم علیه السلام بیدار شده باشند، بسیار بعید به نظر می‌رسد.

منظور از ظلم در اینجا چیست؟

معروف میان مفسران این‌است‌که به‌معنای شرک‌است وآنچه درسوره‌لقمان (آیه ۱۲) آمده ... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ «شرک ستم‌بزرگی‌است» شاهد بر این معنی گرفته‌اند. در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۷ شد بر مردم گران آمد، عرض کردند: ای رسول خدا کیست که لااقل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه اند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منظور آنچه شما فکر می کنید نیست، آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده‌اید که می گوید: فرزندم! برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک، ظلم بزرگی است. ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بر دارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده‌تر و عمومی‌تر باشد، این احتمال در آیه نیز هست، که امنیت اعم امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد. یعنی جنگ‌ها، تجاوزها، مفاسد، جنایات، و حتی امنیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می‌آید که در جوامع انسانی دو اصل ایمان و عدالت اجتماعی، حکومت کند، اگر پایه‌های ایمان به خدا متزلزل شود و احساس مسؤولیت در برابر پروردگار از میان برود وعدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امنیت در چنان جامعه‌ای وجود نخواهد داشت و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنی‌های مختلف در دنیا می کنند، روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی بیشتر می‌شود. دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده یعنی پایه‌های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است. مخصوصا تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچ‌کس جای تردید نیست، همان طور که ناراحتی

وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نیست. در بعضی از روایات نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور از آیه فوق این است که آنها که به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است. «۱» این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است. زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجا که رهبری علی علیه السلام به مقتضای إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ...، پرتوی از رهبری خدا و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۸ پیامبر صلی الله علیه و آله است و رهبری‌های تعیین نشده از طرف خداوند چنین نیست، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می‌شود. بنابراین منظور از این حدیث، این نیست که مفهوم آیه منحصرا این باشد، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند، شامل می‌شود. «۱» آیه بعد یک اشاره اجمالی به تمام بحث‌های گذشته که در زمینه توحید و مبارزه با شرک از ابراهیم علیه السلام نقل شد کرده، می‌گوید: «اینها دلایلی بود که ما به ابراهیم علیه السلام در برابر قوم و جمعیتش دادیم»؛ وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ. درست است که این استدلالات جنبه منطقی داشت، و ابراهیم علیه السلام به نیروی عقل و الهام فطرت به آنها رسیده بود، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خداوند است، خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می‌شمرد که در دل‌های آماده همچون دل ابراهیم علیه السلام منعکس می‌شود. قابل توجه اینکه «تِلْکَ» در لغت عرب، اسم اشاره برای بعید است. ولی گاهی اهمیت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می‌شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود، مانند آن را در آغاز سوره بقره می‌خوانیم: ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ ...؛ «این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد». سپس برای تکمیل این بحث می‌فرماید: «درجات هر کس را بخواهیم بلند می کنیم»؛ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ. اما برای اینکه اشتباهی پیش نیاید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قایل می‌شود می‌فرماید: پروردگار تو، حکیم و عالم است و درجاتی را که می‌دهد روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته نباشد از آن برخوردار نخواهد شد إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ و. «۲» «۳» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۹

هجرت ابراهیم علیه السلام از سرزمین بت پرستان

وَ نَجَّیْناهُ وَ لُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها لِلْعالَمِینَ (۷۱) «۱» ۷۱- و او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان پر برکت ساختیم، نجات دادیم. بسیاری از پیامبران در طول عمر خود، برای ادای رسالت خویش اقدام به هجرت کردند که از جمله آنها ابراهیم علیه السلام بود که در آیات مختلف قرآن روی مسأله هجرت او تکیه شده است. از جمله در سوره عنکبوت آیه ۲۶ می‌خوانیم: وَ قالَ إِنِّی مُهاجِرٌ إِلی رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛ «گفت من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است» و قرآن این سخن را بعد از مساله آتش‌سوزی ابراهیم علیه السلام در آنجا آورده است.» حقیقت این است که رهبران الهی، هنگامی که رسالت خویش را در یک نقطه به اتمام می‌رساندند و یا محیط را آماده برای گسترش دعوت خویش نمی‌دیدند، برای اینکه رسالت آنها متوقف نشود دست به مهاجرت می‌زدند و این مهاجرت‌ها سرچشمه برکات فراوانی در طول تاریخ ادیان شد، تا آنجا که تاریخ اسلام از نظر ظاهر و معنا بر محور هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله دور می‌زند و اگر هجرت نبود، اسلام در باتلاق بت‌پرستان مکه برای همیشه فرو رفته بود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۰ هجرت بود که به اسلام و مسلمین جان تازه داد و همه چیز را به نفع آنها دگرگون ساخت و بشریت را در مسیر جدیدی قرار داد. بلکه به یک معنی، هجرت یک برنامه عمومی برای فرد فرد مؤمنان است که هر وقت در طول زندگی، آنها محیط را نامناسب برای اهداف مقدس خود دیدند و آن را به صورت باتلاقی یافتند که همه چیز در آن می‌پوسد، موظف به هجرت‌اند. باید رخت سفر بربندند و به سرزمین آماده‌تری کوچ کنند که

ملک خداونـد محـدود نیست. اما هجرت پیش از آنکه جنبه برون ذاتی داشـته باشـد، جنبه درون ذاتی دارد، نخست در درون دل و جـان هجرتی بایـد کرد، هجرت از آلودگی‌هـا به سوی پاکی‌هـا، هجرت از شـرک به ایمـان و هجرت از گنـاه به طـاعت پروردگـار بزرگ. این هجرت درونی، سرآغازی خواهد بود برای تحول فرد و جامعه و مقدمه‌ای برای هجرت برونی. «۱»

تبعید یا هجرت؟

داسـتان آتش‌سـوزی ابراهیـم علیـه السـلام و نجـات اعجـازآمیزش از ایـن مرحله خطرنـاک، لرزه بر ارکـان حکـومت نمرود افکنـد، به‌گونه‌ای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت، چرا که دیگر نمی‌توانست ابراهیم علیه السـلام را یک جوان ماجراجو و نفاق‌افکن معرفی کنـد، او دیگر به عنوان یـک رهبر الهی و قهرمـان شـجاع که یـک تنه می‌توانـد به جنـگ جبـار سـتمگری بـا تمـام قـدرت و امکانـاتش برود، شـناخته می‌شـد. او اگر با این حال در آن شـهر و کشور باقی می‌مانـد، با آن زبان گویا و منطق نیرومنـد و شـهامت بی‌نظیر، مسـلما کـانون خطری برای آن حکومت جبـار و خودکامه بود، [لیکن چون هنوز شـرایط کاملًا آماده برای یک قیام عمومی نبود] از این‌رو باید از آن سـرزمین مدتی بیرون رود تا شـرایطِ زمانی فراهم شود و سپس بازگردد. از سوی دیگر ابراهیم علیه السلام در واقع رسالت خود را در آن سـرزمین انجام داده بود، ضربه‌های خردکننده، یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت وارد ساخته بود و بـذر ایمان حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۹۱ و آگـاهی را در آن سـرزمین پاشـید، تنهـا نیـاز به عامل زمانی بود که تدریجا این بذرها بارور و بساط بت و بت‌پرستی برچیده شود. او باید از اینجا به سـرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آنجا نیز پیاده کنـد، لـذا تصـمیم گرفت تا به اتفاق لوط (لوط برادرزاده ابراهیم علیه السـلام بود) و همسـرش ساره و احتمالا گروه انـدکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند. آن‌چنان‌که قرآن در آیات مورد بحث می‌گوید: «ما ابراهیم علیه السلام و لوط را به سرزمینی که برای جهانیان پر برکتش ساخته بودیم، نجات و رهایی بخشـیدیم»؛ وَ نَجَّیْناهُ وَ لُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها لِلْعالَمِینَ. گرچه نام این سـرزمین صـریحاً در قرآن نیامده، ولی با توجه به آیه اول سوره اسراء سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ ... معلوم می‌شود همان سـرزمین شام است که سـرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصـل‌خیز و سـرسبز و هم از نظر معنوی، چرا که کـانون پرورش انبیـا بوده است. در اینکه ابراهیم علیه السـلام خودش دست به این هجرت زد و یا دسـتگاه نمرود او را تبعید کرد و یا هر دو جهت دست به دست هم داد، بحث‌های مختلفی در تفاسیر و روایات آمده است که جمع میان همه آنها همین است که از یک سو نمرود و اطرافیانش ابراهیم علیه السلام را خطر بزرگی برای خود می‌دیدند و او را مجبور به خروج از آن سـرزمین کردنـد و از سوی دیگر ابراهیم علیه السـلام رسـالت خود را در آن سـرزمین تقریبـا پایـان یافته می‌دیـد و خواهـان منطقه دیگری بـود که دعوت توحیـد را در آن نیز گسـترش دهـد، به خصوص که مانـدن در بابـل ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام مانـدن دعوت جهانی‌اش تمام شود. جالب اینکه در روایتی از امام صادق علیه السـلام می‌خوانیم: هنگامی که نمرود تصـمیم گرفت ابراهیم علیه السـلام را از آن سـرزمین تبعید کند، دسـتور داد گوسـفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنهـا بیرون برود. ابراهیم علیه السـلام به آنهـا گفت: اینهـا محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر می‌خواهیـد مالم را بگیریـد، پس عمری را که در این سـرزمین مصرف کرده‌ام به من حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۲ بازگردانید! بنا بر این شد که یکی از قاضـیان دسـتگاه در این میان داوری کنـد، قاضـی حکم کرد که اموال ابراهیم علیه السـلام را بگیرنـد و عمری را که در آن سرزمین صـرف کرده به او بازگرداننـد! هنگـامی که نمرود از این مـاجرا آگاه شـد، مفهوم حقیقی حکم قاضـی شـجاع را دریافت و دسـتور داد اموال و گوسـفندانش را به او بازگرداننـد تا همراه خود ببرد و گفت: «من می‌ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آیین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان رساند!»؛ «إِنَّهُ إِنْ بَقِیَ فِی بِلادِکُمْ أَفْسَدَ دِینَکُمْ وَ أَضَرَّ بِآلِهَتِکُمْ». «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۳ امامت اوج افتخار ابراهیم علیه السلام

امامت اوج افتخار ابراهیم علیه السلام

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ (۱۲۴) «۱» (به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود و او به‌خوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار ده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند)». از این آیه به بعد، سخن از ابراهیم علیه السلام، پیامبر بزرگ خدا و قهرمان توحید و بنای خانه کعبه و اهمیت این کانون بزرگ توحید و عبادت است که درضمن هیجده آیه این مسائل‌را برشمرده‌است. هدف از این آیات، در واقع سه چیز است: ۱- مقدمه‌ای باشد برای مسأله تغییر قبله، تا مسلمانان بدانند کعبه از یادگارهای ابراهیم علیه السلام، پیامبرِ بت‌شکن است و اگر مشرکان و بت‌پرستان آن را تبدیل به بت‌خانه کرده‌اند، این یک آلودگی سطحی است و چیزی از ارزش و مقام کعبه نمی‌کاهد. ۲- یهود و نصاری ادعا می‌کردند ما وارثان ابراهیم علیه السلام و آیین او هستیم و این آیات حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۴ مشخص می‌نماید که آنها تا چه حد از آیین ابراهیم علیه السلام بیگانه‌اند! ۳- مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم علیه السلام قائل بودند، باید به آنها نیز فهمانده شود که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این پیامبر بزرگِ بت‌شکن ندارد. در آیه مورد بحث، نخست می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که خداوند ابراهیم علیه السلام را با وسایل گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش به خوبی بر آمد»؛ ... وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ .... این آیه از مهم‌ترین فرازهای زندگی ابراهیم علیه السلام یعنی آزمایش‌های بزرگ او و پیروزی اش در صحنه آزمایش‌ها سخن می‌گوید. آزمایش‌هایی که عظمت مقام و شخصیت ابراهیم علیه السلام را کاملًا مشخص ساخت و ارزش وجود او را آشکار کرد. هنگامی که از عهده این آزمایش‌ها بر آمد، خداوند می‌باید جایزه‌ای به او بدهد، ازاین‌رو فرمود: «من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم»؛ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً .... ابراهیم علیه السلام تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده تا رشته نبوّت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد؛ قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی. خداوند در پاسخ او فرمود: پیمان من؛ یعنی مقام امامت، به ظالمان هرگز نخواهد رسید؛ قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ. تقاضای تو را پذیرفتم، ولی تنها آن دسته از ذرّیه تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند!

نکته‌ها:

اشاره

در اینجا چند موضوع مهم است که باید دقیقاً بررسی شود:

۱- منظور از کلمات چیست؟

از بررسی آیات قرآن و اعمال مهم و چشمگیری که ابراهیم علیه السلام انجام داد و مورد تحسین خداوند قرار گرفت، چنین استفاده می‌شود که مقصود از کلمات (جمله‌هایی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به آنها آزمود) یک سلسله وظایف سنگین و مشکل بوده که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۵ خداوند بر دوش ابراهیم علیه السلام گذارده بود و این پیامبر مخلص، همه آنها را به عالی‌ترین وجه انجام داد. این دستورات عبارت بودند از: - بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدّی برای قربانی او به فرمان خدا! - بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و علف مکه؛ که حتی یک نفر سکونت نداشت! - قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بت‌ها و دفاع شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرار گرفتن در دل آتش و حفظ خونسردی

كامل و ايمان در تمام اين مراحل! - مهاجرت از سرزمين بت پرستان و پشت پا زدن به زندگى خود و ورود به سرزمين‌هاى دور دست براى اداى رسالت خويش و ... براستى هر يك از آنها آزمايشى بسيار سنگين و مشكل بود، اما او با قدرت و نيروى ايمان از عهده همه دشوارى‌ها بر آمد و اثبات كرد كه شايستگى مقام امامت را دارد.

۲- امام كيست؟

از آيه مورد بحث اجمالًا چنين استفاده مى‌شود كه: مقام امامتى كه به ابراهيم عليه السلام بعد از پيروزى در همه اين آزمون‌ها بخشيده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود. توضيح اينكه امامت معانى مختلفى دارد: ۱- امامت به معناى رياست و زعامت در امور دنياى مردم (آنچنان كه اهل تسنّن مى گويند). ۲- امامت به معناى رياست دراموردين و دنيا (آنچنان كه بعضى‌ديگر از آنها تفسير كرده‌اند). ۳- امامت عبارت است از تحقق بخشيدن برنامه‌هاى دينى؛ اعم از حكومت به معناى وسيع كلمه و اجراى حدود و احكام خدا و اجراى عدالت اجتماعى و همچنين تربيت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن و اين مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است. حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۹۶ زيرا نبوت و رسالت تنها اخبار از سوى خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است، اما در مورد امامت، همه اينها وجود دارد به اضافه اجراى احكام و تربيت نفوس از نظر ظاهر و باطن (البته روشن است كه بسيارى از پيامبران داراى مقام امامت نيز بوده‌اند). در حقيقت مقام امامت، مقام تحقق بخشيدن به اهداف مذهب و هدايت به معنى ايصال به مطلوب است، نه فقط ارائه طريق. علاوه بر اين، هدايت تكوينى را نيز شامل مى‌شود؛ يعنى تأثير باطنى و نفوذ روحانى امام و تابش شعاع وجودش بر قلب انسان‌هاى آماده و هدايت معنوى آنها (دقت كنيد). امام از اين نظر درست به سان خورشيد مى‌ماند كه با اشعه زندگى بخشِ خود، گياهان را پرورش مى‌دهد و به موجودات زنده جان و حيات مى‌بخشد. نقش امام در حيات معنوى نيز همين نقش است. در قرآن مجيد مى‌خوانيم: هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً. «۱» «خدا و فرشتگان او بر شما رحمت و درود مى‌فرستند تا شما را از تاريكى‌ها به نور رهنمون گردند و او نسبت به مؤمنان مهربان است.» از اين آيه بخوبى استفاده مى‌شود كه رحمت‌هاى خاص خداوند و امدادهاى غيبى فرشتگان مى‌تواند مؤمنان را از ظلمات به نور رهبرى كند. اين موضوع در باره امام نيز صادق است و نيروى باطنيِ امام و پيامبرانِ بزرگ، كه مقام امامت را نيز داشته‌اند و جانشينان آنها براى تربيت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنها از ظلمت جهل و گمراهى به سوى نور هدايت، تأثير عميق داشته است. شك نيست كه مراد از امامت در آيه مورد بحث، معناى سوم است. زيرا از آيات متعدد قرآن استفاده مى‌شود كه در مفهوم «امامت»، مفهوم «هدايت» نيز وجود دارد؛ چنانكه در آيه ۲۴ سوره سجده مى‌خوانيم: حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۹۷ وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ. «و از آنها امامانى قرار داديم كه به فرمان ما هدايت كنند، چون استقامت به خرج دادند و به آيات ما ايمان داشتند.» اين هدايت به معناى ارائه طريق نيست؛ زيرا ابراهيم عليه السلام پيش از اين، مقام نبوت و رسالت و هدايت به معنى ارائه طريق را داشته است. حاصل اينكه قرائن روشن، گواهى مى‌دهد كه مقام امامت كه پس از امتحانات مشكل و پيمودن مراحل يقين و شجاعت و استقامت به ابراهيم عليه السلام بخشيده شد، غير از مقام هدايت به معنى بشارت و ابلاغ و انذار بوده است. پس هدايتى كه در مفهوم امامت قرار دارد چيزى جز ايصال به مطلوب و تحقق بخشيدن روح مذهب و پياده كردن برنامه‌هاى تربيتى در نفوس آماده نيست. اين حقيقت اجمالا در حديث پر معنى و جالبى از امام صادق عليه السلام نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَاماً، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ، قَالَ إِنِّى جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قَالَ فَمِنْ عِظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِى، قالَ لا يَنالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ، قَالَ: لا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ». «خداوند ابراهيم را بنده خاص خود قرار داد، پيش از آنكه پيامبرش قرار دهد و خداوند او را به عنوان نبى انتخاب كرد، پيش از

آنکه او را رسول خود سازد و او را رسول خود انتخاب کرد، پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند و او را خلیل خود قرار داد، پیش از آنکه او را امام قرار دهد. هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوندا! از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن، فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها نمی‌رسد ... یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد.» «۱»

۳- فرق نبوت و امامت و رسالت

آنگونه که از اشارات موجود در آیات و تعبیرات مختلفی که در احادیث وارد شده است بر می‌آید، کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند: ۱- مقام نبوت- یعنی دریافت وحی از خداوند، بنا بر این، نبی کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آنچه را به وسیله وحی دریافت می‌دارد چنانکه مردم از او بخواهند، در اختیار آنها می‌گذارد. ۲- مقام رسالت- یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن، بنا بر این رسول کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش بر خیزد و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش کند. ۳- مقام امامت- یعنی رهبری و پیشوایی خلق، در واقع امام کسی است که با تشکیل یک حکومت الهی و به دست آوردن قدرت‌های لازم، سعی می‌کند احکام خدا را عملا اجرا و پیاده کند و اگر هم نتواند رسما تشکیل حکومت دهد، تا آنجا که در توان دارد، در اجرای احکام می‌کوشد. به عبارت دیگر وظیفه امام، اجرای دستورات الهی است. در حالی که وظیفه رسول، ابلاغ این دستورات است، به تعبیر دیگر، رسول ارائه طریق می‌کند ولی امام ایصال به مطلوب می‌نماید (علاوه بر وظایف سنگین دیگری که قبلا اشاره شد). ناگفته پیدا است که بسیاری از پیامبران، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر سه مقام را داشتند. هم دریافت وحی می‌کردند، هم تبلیغ فرمان‌های الهی و هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می‌کردند و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می‌پرداختند. کوتاه سخن اینکه: امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی، معنوی، جسمی، روحانی، ظاهری و باطنی است. امام رئیس حکومت، پیشوای اجتماع، رهبر مذهبی، مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۹ امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند. با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد. بانیروی حکومت خویش‌یا قدرت‌های اجرایی‌دیگر، اصول‌عدالت‌رااجرا می‌کند.

۴- امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام

از آنچه در بیان حقیقت امامت نوشتیم بخوبی استفاده می‌شود که ممکن است کسی مقام پیامبری، تبلیغ و رسالت را داشته باشد ولی مقام امامت در او نباشد، این مقام، نیازمند شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم علیه السلام پس از امتحانات دشوار و ابراز شایستگی پیداکرد، این آخرین حلقه سیر تکاملی‌ابراهیم علیه السلام بود. آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت تنها فرد شایسته و نمونه است، به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم علیه السلام بوده‌است. وآنها که گمان می‌کنند منظور از امامت سرمشق و الگو بودن برای مردم است باید گفت این صفت برای ابراهیم علیه السلام و تمامی انبیا و رسل علیهم السلام از آغاز دعوت نبوت وجود دارد و به همین دلیل، پیامبر باید معصوم باشد؛ زیرا اعمالش الگو است. بنا بر این مقام امامت، مقامی است بالاتر از اینها و حتی برتر از نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم علیه السلام پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت.

۵- ظالم کیست؟

منظور از ظلم در جمله: ... لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ تنها ستم کردن به دیگران نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش، است. بنا بر این ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست، قرار دهند. چون که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام فوق العاده پر مسؤولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می‌شود که لیاقت این مقام سلب شود. اینکه در احادیث می‌خوانیم ائمه علیهم السلام، برای اثبات انحصار خلافت بلافصل حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۰ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، به همین آیه مورد بحث استدلال می‌کردند، اشاره به این است که دیگران در دوران جاهلیت بت‌پرست بودند. تنها کسی که در مقابل بت سجده نکرد علی علیه السلام بود. چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند؟ مگر لقمان به فرزندش نگفت: یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ؛ «۱» «ای فرزندم! شریک برای خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است.» به عنوان نمونه هشام‌بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «وَ قَدْ کَانَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام نَبِیّاً وَ لَیْسَ بِإِمَامٍ حَتَّی قَالَ اللَّهُ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی فَقَالَ اللَّهُ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً لا یَکُونُ إِمَاماً» «۲» ابراهیم علیه السلام پیامبر بود، پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود من تو را امام قرار می‌دهم. او عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار ده، فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد، آنان که بتی را پرستش کردند، امام نخواهند بود.» «۳» در حدیث دیگری، عبداللَّه‌بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: خداوند به ابراهیم فرمود: «لا أُعْطِیکَ لِظالِمٍ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ. قالَ: یا رَبِّ وَ مَنْ الظّالِمُ مِنْ وُلْدِی الَّذی لا یَنالُهُ عَهْدِکَ؟ قالَ مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دُونِی، لا أَجْعَلُهُ إِماماً أَبَداً، وَ لا یَصْلُحُ أَنْ یَکُونَ إِماماً»؛ «من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی‌بخشم، ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی‌رسد کیانند؟ خداوند فرمود: کسی که برای بتی سجده کرده هرگز او را امام نخواهم کرد و شایسته نیست که امام باشد.» «۴»

۶- امام از سوی خدا تعیین می‌شود

از آیه مورد بحث، همچنین استفاده می‌شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین شود؛ زیرا: ۱- امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۱ خداوند تعیین کند؛ زیرا او طرف پیمان است. ۲- افرادی که رنگ ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم- اعم از ظلم به خویشتن یا به دیگران- و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد. آیا کسی جز خدا می‌تواند از وجود این صفت آگاه شود؟ اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تعیین کنیم، کسی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام نمی‌تواند باشد. جالب اینکه نویسنده المنار از قول ابی حنیفه نقل می‌کند که او معتقد بود، خلافت منحصرا شایسته علویان است و به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را مجاز می‌دانست و به همین دلیل او حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عباس بپذیرد. نویسنده المنار سپس اضافه می‌کند که ائمه اربعه اهل سنت همه با حکومت‌های زمان خود مخالف بودند و آنها را لایق زعامت مسلمین نمی‌دانستند؛ زیرا افرادی ظالم و ستمگر بودند. «۱» ولی عجیب است که در عصر ما تعدادی از علمای اهل تسنن، حکومت‌های ظالم و جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام، مسلّم و قطعی است و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، تأیید و تقویت می‌کنند و عجیب‌تر آنکه آنها را اولوا الامر و واجب الاطاعه نیز می‌شمرند!

۷- پاسخ به دو سؤال

۱- آنچه در تفسیر معنی امامت گفتیم، ممکن است این سؤال را برانگیزد: که اگر کار امام ایصال به مطلوب و اجرای برنامه‌های الهی است، چرا این معنی در مورد بسیاری از پیامبران حتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام در مقیاس عمومی تحقق نیافته، بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند؟ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۲ در پاسخ می‌گوییم مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را اجبارا به حق می‌رساند، بلکه مردم با حفظ اصل اختیار و داشتن آمادگی و شایستگی می‌توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند. درست همانگونه که می‌گوییم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده، یا اینکه قرآن می‌گوید کار باران زنده کردن زمین‌های مرده است، مسلما این تأثیر جنبه عمومی دارد، اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهیای پرورش باشند. ۲- سؤال دیگر اینکه لازمه تفسیر فوق این است که هر امام باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نبودند. در پاسخ می‌گوییم: لزومی ندارد که حتما شخص امام قبلا به مقام نبوت و رسالت برسد، بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت و رسالت و امامت در او جمع شود (مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) جانشین او می‌تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است. به تعبیر دیگر اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است، جانشین پیامبر می‌تواند خط اجرایی پیامبر را ادامه دهد، و نیازی به این نیست که نبی یا رسول باشد. «۱»

ابراهیم به تنهایی یک امت بود

إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۳ إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) ۱۲۰- ابراهیم (به تنهایی) یک امت بود، مطیع فرمان خداوند و خالی از هرگونه انحراف و هرگز از مشرکان نبود. ۱۲۱- او شکرگزار نعمت‌های پروردگار بود، خداوند او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد. ۱۲۲- و ما در دنیا به او همت نیکو دادیم، و در آخرت از صالحان است. ۱۲۳- سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم، که خالی از هرگونه انحراف بود و از مشرکان نبود، پیروی کن. ۱۲۴- شنبه (و تحریم‌های روز شنبه برای یهود) به عنوان یک مجازات بود که در آنهم اختلاف کردند و پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف کردند، داوری می‌کند. این سوره، سوره بیان نعمت‌ها است و هدف از آن تحریک حس شکرگزاری انسان‌ها است، به‌گونه‌ای که آنها را به شناخت بخشنده این همه نعمت برانگیزد. در آیات مورد بحث، سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خداوند؛ یعنی ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید، به میان آمده که مخصوصا از این نظر نیز برای مسلمان‌ها، عموماوعرب‌ها خصوصا، الهام‌آفرین است که‌او راپیشوا و مقتدای نخستین خود می‌دانند. از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است: ۱- در آغاز می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام خود امتی بود»؛ إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً. در اینکه چرا نام امت بر ابراهیم علیه السلام گذاشته شده، مفسران نکات مختلفی ذکر کرده‌اند که چهار نکته از آن قابل ملاحظه است: - ابراهیم علیه السلام آنقدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آنقدر افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه، فراتر می‌رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می‌شود. - ابراهیم علیه السلام رهبر و مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود و به همین جهت به او امت گفته شده؛ زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۴ رهبری‌اش را بپذیرند. البته میان این معنی و معنی اول پیوند معنوی خاصی برقرار است؛ زیرا کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گویی خود،

امتی است. - ابراهیم علیه السلام در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلاب شرک و بت پرستی غوطه‌ور بودند، تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش، امت دیگر بودند. - ابراهیم علیه السلام سرچشمه پیدایش امتی بود وبه همین سبب نام امت بر او نهاده شده است. هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک؛ یعنی امت، تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، آری ابراهیم علیه السلام یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت‌ساز بود و در آن روز که در محیط اجتماعی‌اش کسی دم از تحید نمی‌زد، او منادی بزرگ توحید بود. «۱» در اشعار عرب نیز می‌خوانیم: لیس علی اللَّه بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد! «۲» «از خداوند عجیب نیست که جهان را در انسانی جمع کند!» ۲- وصف دیگر ابراهیم این بود که بنده مطیع خدا بود؛ قانِتاً لِلَّهِ. ۳- او همواره در خط مستقیم‌اللَّه و طریق حق، گام می‌سپرد؛ «حَنِیفاً». ۴- او هرگز از مشرکان نبود و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نوراللَّه پر کرده بود؛ وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. ۵- به دنبال این ویژگی‌ها سرانجام او مردی بود که همه نعمت‌های خدا را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۵ شکرگزاری می کرد؛ شاکِراً لِأَنْعُمِهِ. پس از بیان این اوصاف پنجگانه، به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته و چنین می گوید: ۱- خداوند ابراهیم علیه السلام را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید؛ «اجْتَباهُ». ۲- خداوند او را به راه راست هدایت کرد و از هرگونه لغزش و انحراف حفظ نمود؛ وَ هَداهُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. چرا که هدایت الهی همان‌گونه که بارها گفته‌ایم، به دنبال لیاقت‌ها و شایستگی‌هایی است که انسان از خود ظاهر می‌سازد، چون بی حساب چیزی بی کسی نمی‌دهند. ۳- ما در دنیا به او حسنه دادیم؛ وَ آتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً. «حَسَنَةً» به معنای وسیعش که هرگونه نیکی را در بر می گیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمت‌های مادی و فرزندان شایسته و مانند آن را شامل می‌شود. ۴- در آخرت از صالحان است؛ وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ. با اینکه ابراهیم علیه السلام از سر سلسله صالحان بود، در عین حال می گوید او از صالحان خواهد بود و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم علیه السلام با این همه مقام در زمره آنها محسوب می‌شود، مگر نه اینکه ابراهیم علیه السلام از خدا این تقاضا را کرده بود: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ؛ «۱» «خداوندا! نظر صایب به من عطا کن و مرا از صالحان قرار ده.» ۵- آخرین امتیازی که خداوند به ابراهیم علیه السلام در برابر آنهمه صفات برجسته داد، این بود که مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصا برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش شد، به‌گونه‌ای که قرآن می گوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم، آیین خالص توحید، پیروی کن»؛ ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً ...، «۲» باردیگر تأکید می کند ابراهیم علیه السلام از مشرکان نبود؛ وَماکانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. با توجه به آیات گذشته، سؤالی در اینجا پیش می‌آید و آن اینکه اگر آیین اسلام حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۶ آیین ابراهیم علیه السلام است و مسلمانان در بسیاری از مسایل از سنن ابراهیم علیه السلام پیروی می کنند، از جمله احترام روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می‌دانند و تعطیل می کنند؟ آخرین آیه مورد بحث به پاسخ این سؤال می‌پردازد و می گوید: شنبه (و تحریم‌های روز شنبه) برای یهود به عنوان یک مجازات قرار داده شد و تازه در آن هم اختلاف کردند، بعضی آن را پذیرفتند و به کلی دست از کار کشیدند و بعضی هم نسبت به آن بی‌اعتنایی کردند؛ إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَی الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ .... جریان از این قرار بود که طبق بعضی از روایات، موسی علیه السلام بنی اسراییل را دعوت به احترام و تعطیل روز جمعه کرد که آیین ابراهیم علیه السلام بود، اما آنها به بهانه‌ای از آن سر باز زدند و روز شنبه را ترجیح دادند، خداوند روز شنبه را برای آنها قرار داد، اما توام با شدت عمل و محدودیت‌ها، بنابر این به تعطیلی روز شنبه نباید استناد کنید، چرا که جنبه فوق العاده و مجازات داشته است و بهترین دلیل بر این مسأله این است که یهود حتی در این روز انتخابی خود نیز اختلاف کردند، گروهی آن را ارج نهادند و احترام نمودند و گروهی نیز احترام آن را شکستند و به کسب و کار پرداختند و به مجازات الهی گرفتار شدند. این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق در رابطه با بدعت‌های مشرکان، در زمینه غذاهای حیوانی باشد؛ زیرا پس از ذکر این مطلب در آیات گذشته این سؤال پیش آمد: پس چرا محرماتی در آیین یهود بود که در اسلام نیست؟ جواب داده شد که آن جنبه مجازات داشت.

دگر بـار این سؤال پیش می‌آیـد که چرا فی المثـل صـید ماهی در روزهای شـنبه بر یهود حرام بوده که آن هم در اسـلام نیست؟ باز پاسـخ داده می‌شود که این یک نوع مجازات و کیفر برای آنها محسوب می‌شـده است. به هر حال این آیه ارتباط و پیوندی با آیات اصحاب السبت (آیات ۱۶۳- ۱۶۶ سوره اعراف) دارد که شـرح ماجرای آنها و چگونگی تحریم صید ماهی در روز شنبه و مخالفت گروهی از یهود با این دستور و آزمایش الهی و مجازات شدیـدی که به آن گرفتار شدنـد، گـذشت (به جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۴۱۸- ۴۲۸ مراجعه فرماییـد). ضـمناً بایـد توجه داشت که «سبت» در اصل به معنی تعطیل کردن کار برای حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۷ استراحت است و روز شـنبه را از این جهت یوم السبت می‌نامیدند که یهود برنامه کسب و کار معمولی خود را در آن تعطیـل می‌کردنـد، سپس این نـام برای این روز در اسـلام بـاقی مانـد، هر چنـد روز تعطیلی نبود. در پایان آیه می‌فرمایـد: «خداونـد میـان آنهـا که اختلاف کردنـد، روز قیـامت داوری خواهـد کرد»؛ ... وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ فِیما کـانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ. همان‌گونه که پیشتر هم اشاره کردیم، یکی از اموری که در قیامت پیاده می‌شود، برچیـده شدن اختلافات در تمام زمینه‌ها و بـازگشت به توحیـد مطلق است، چرا که آن روز یوم البروز و یوم الظهور و روز کشف سـرایر و بواطن و کشف غطـا و کنار رفتن پرده‌ها و آشـکار شدن پنهانی‌ها است. «۱» بررسـی آیات قرآن نشان می‌دهـد که خداونـد برای ابراهیم، مقام فوق العاده والایی قرار داده است، مقامی که برای هیچ‌یک از پیامبران پیشـین قائل نشده است. نام ابراهیم علیه السلام ۶۹ بار در قرآن مجید ذکر شده است و در ۲۵ سوره سـخن از وی به میان آمـده است. در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مـدح و سـتایش فراوان شده وصـفات ارزنده او یادآوری شده است. او از هر نظر قدوه و اسوه و نمونه‌ای از یک انسان کامل بود. مقام معرفت او نسـبت به خداوند، منطق گویای او در برابر بت پرسـتان، مبارزات سرسـختانه و خسـتگی‌ناپذیرش در مقابل جباران، ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار، استقامت بی نظیرش در برابر طوفـان حوادث و آزمایش‌های سـخت او، هر یک داسـتان مفصـلی دارد و هر کـدام سرمشـقی برای مسـلمانان و رهروان راه‌اللّه است. به گفته قرآن، او از نیکان، «۲» صالحان، «۳» قانتان، «۴» صدیقان، «۵» بردباران «۶» و وفا کنندگان حج وحرمین شریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۱۰۸ به عهـد بود، شـجاعتی بی نظیر و سـخاوتی فوق العـاده داشت. بزرگی مقـام این پیامبر الهی را از تعبیرات زیر به خوبی می‌توان دریافت:

مقام والای ابراهیم در قرآن

۱- خداوند از ابراهیم به عنوان یک امت یاد کرده، و شخصـیت او را به منزله یک امت می‌سـتاید (نحل- ۱۲۰). ۲- مقام خلیل‌اللهی را به‌او عطا فرموده‌است، ... وَاتَّخَذَاللَّهُ إِبْراهِیمَ‌خَلِیلًا (نساء: ۱۲۵). جالب اینکه در بعضـی از روایات در تفسیر این آیه می‌خوانیم، این مقـام به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسـی نخواست و هرگز تقاضا کننـده‌ای را محروم نکرد! ۳- او از نیکان، صالحان، قانتـان، صـدیقان، بردباران و وفاکننـدگان به عهـد بود. (نجم: ۳۷) ۴- ابراهیم فـوق العـاده مهمـان‌نواز بود به‌طوری که در بعضـی از روایات آمـده است او را ابواضـیاف (پدر مهمانان یا صاحب مهمانان) لقب داده بودند. (ذاریات ۲۴- ۲۷) «۱» ۵- او توکل بی‌نظیری داشت، تـا آنجـا که در هیـچ کـار و هیـچ حادثه‌ای نظری جز به خـدا نـداشت هر چه می‌خواست، از او می‌طلبیـد و جز در خانه او را نمی‌کوبید. داسـتان پیشـنهاد فرشـتگان برای نجات او به هنگامی که قوم لجوج می‌خواستند او را در میان دریایی از آتش بیفکنند، و عدم قبول این پیشـنهاد از ناحیه ابراهیم در تواریخ ضـبط است، او می‌گفت: من سـر تا پا نیازم اما نه به مخلوق بلکه تنها به خالق! «۲» ۶- او شـجاعت بی‌نظیری داشت و در برابر سـیل خروشان تعصب‌های بت پرسـتان یک تنه ایسـتاد و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد، بت‌های آنها را به باد مسـخره گرفت و از بتکده آنها تل خاکی ساخت، و در برابر نمرود و دژخیمانش با شهامت بی‌نظیری سخن گفت که هر یک از آنها در آیاتی از قرآن مجیـد آمده است. ۷- ابراهیم منطق فوق العاده نیرومندی داشت، در عبارات کوتاه و محکم و مسـتدل حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمـونه، ص: ۱۰۹ پاسـخ‌های دندان‌شـکنی به گمراهـان می‌داد، و با همان منطق

رسـایش بینی لجوجـان را به خاک می‌مالیـد. «۱» هرگز به‌خـاطر شـدت خشونت آنهـا از کوره در نمی‌رفت، بلکه بـا خونسـردی که حاکی از روح بزرگش بود با آنها روبرو می‌شـد، و با گفتار و رفتارش سـند محکومیتشان را به دسـتشان می‌سپرد، که این مطلب نیز در داسـتان محـاجه ابراهیم بـا نمرود، و با عمویش آزر، و با قضات دادگاه بابل، هنگامی که می‌خواسـتند او را به جرم خـداپرستی و بت‌شـکنی محکوم نمایند، به روشـنی آمده است. به آیات زیر که در سوره انبیا آمده است خوب توجه کنید: «هنگامی که قضات از او پرسـیدند آیا تو هستی که این بلا را به سر خدایان ما آورده‌ای و این‌همه بت‌های کوچک و بزرگ را در هم شکسته‌ای؟»؛ قالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هـذا بِآلِهَتِنا یا إِبْراهِیمُ. او در پاسخ برای آنکه آنها را در بن‌بست شدید قرار دهد، بن‌بستی که راه نجات از آن را نداشـته باشـند گفت: «ممکن است این کار را بزرگ آنها کرده باشـد؟ از آنها سؤال کنیـد اگر سـخن می‌گوینـد»؛ قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هـذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کـانُوا یَنْطِقُونَ. بـا همین یـک جمله دشـمنان خود را در بن‌بست شدیـدی قرار داد، اگر بگوینـد بت‌ها لال و بسـته دهن هسـتند و قادر به تکلم نیستند، زهی رسوایی با این خدای گنگ و بی‌عرضه، و اگر قبول کنند که آنها قادر به تکلم‌اند باید بپرسند و جواب بشـنوند! اینجا بود که وجدان خفته آنها اندکی بیدار شد، و به خویشـتن خویش بازگشتند، و از درون خویش فریادی شنیدند که به آنها می‌گفت شـما ظالم و خود خواه و سـتمگرید، نه به خود رحم می‌کنید و نه به جامعه‌ای که به آن تعلق دارید؛ فَرَجَعُوا إِلی أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّکُمْ أَنْتُمُ الظّالِمُونَ. «۲» ولی به هر حال لازم بود پاسخی بگویند، لذا با کمال سرشکستگی گفتند تو که می‌دانی اینها سخن نمی‌گوینـد؛ ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُسِـهِمْ لَقَـدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ یَنْطِقُونَ. در اینجا بود که گفتار کوبنـده ابراهیم همچون صاعقه‌ای بر سر آنها فرود آمـد، فریاد زد: «اف بر شـما و بر آنچه غیر از خـدا می‌پرستید، ای بی‌عقل‌ها!»؛ أُفٍّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمـونه، ص: ۱۱۰ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. سـرانجام چـون یـارای مقـاومت در برابر منطـق نیرومنـد ابراهیم در خود ندیدند- آن‌چنان‌که شیوه همه زورگویان قلدر است- متوسل به زور شدند، و گفتند او را باید بسوزانید. و برای این کار از تعصبات جاهلانه بت پرسـتان کمک گرفتند «و صدا زدند بشـتابید به یاری خدایانتان اگر توان و قدرتی دارید»؛ قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ فـاعِلِینَ. این یـک نمـونه از منطق رسـا و مسـتدل و قـاطع و برنـده ابراهیم بود. ۸- قابـل توجه اینکه قرآن یکی از افتخـارات مسلمانها را این می‌شمرد که آنها بر آیین ابراهیم‌اند و او بود که نام مسلمان را بر شما گذارد. (حج: ۷۸) حتی برای تشویق مسلمانان به انجام پاره‌ای از دسـتورات مهم به آنان گوشـزد می‌کنـد که شـما بایـد به ابراهیم و یارانش اقتـدا جوییـد. ۹- مراسم حـج با آنهمه عظمت و شـکوهش به‌وسیله ابراهیم، و به فرمان خدا پایه‌گذاری شد و به همین جهت نام ابراهیم و خاطره ابراهیم با تمام مراسم حج آمیخته است و انسـان در هر موقـف و هر برنـامه‌ای از این مراسم بزرگ به یـاد این پیغمـبر الهی می‌افتـد و پرتـو عظمت او را در دل خویش احساس می‌کنـد، اصولا انجام مراسم حـج بی یاد ابراهیم نامفهوم است! (حـج: ۲۷). ۱۰- شخصـیت ابراهیم تا آن حد و پایه بود که هر گروهی کوشـش داشـتند او را از خود بداننـد یهودیان و مسیحیان هر کـدام بر پیوند خویش با ابراهیم تأکید داشـتند، که قرآن در پاسخ آنها این واقعیت را بیان داشت که او تنها یک مسـلمان و موحد راستین بود یعنی کسـی که در همه چیز تسـلیم فرمان خدا بود، جز به او نمی‌اندیشید و جز در راه او گام بر نمی‌داشت. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۱

ابراهیم علیه السلام بنده مؤمن خدا

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَـا الْمُؤْمِنِینَ (۱۱۱) وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْـحاقَ نَبِیّاً مِنَ الصّالِحِینَ (۱۱۲) وَ بارَکْنـا عَلَیْهِ وَ عَلی إِسْـحاقَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ (۱۱۳) ۱۱۱- او (ابراهیم علیه السـلام) از بنـدگان با ایمان ما است. ۱۱۲- ما او را به اسـحاق علیه السلام، پیامبری صالح، بشارت دادیم. ۱۱۳- مـا به او و اسـحاق علیه السـلام برکت دادیم و از دودمـان آنهـا افرادی نیکوکـار به وجود آمدنـد و افرادی که آشکارا به خود ستم کردند. سه آیه فوق آخرین آیاتی است که ماجرای ابراهیم علیه السلام و فرزندانش را تعقیب و تکمیل می‌کند و در حقیقـت هم بیـان دلیلی بر آنچه گـذشت و هم نـتیجه‌ای برای آن است. نخست می‌گویـد: «او (ابراهیم علیه السـلام) ازبنـدگان

باایمـان مـاست»؛ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ. در حقیقت این جمله دلیلی است بر آنچه گـذشت و این واقعیت را بیـان می کنـد که اگر ابراهیم علیه السلام همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را یک‌جا در طبق اخلاص نهاد و فدای راه معبود خویش کرد، به خـاطر ایمـان عمیق و قوی‌اش بود. آری همه اینهـا از جلوه‌هـای ایمـان است و ایمـان چه جلوه‌هـای عجیبی دارد! در حـج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۲ ضـمن این تعبیر به ماجرای ابراهیم علیه السـلام و فرزنـدش گسترش و تعمیم می‌دهـد و آن را از صورت یـک واقعه شخصـی و خصوصـی بیرون می‌آورد و نشـان می‌دهـد هر کجـا ایمان است، ایثار و عشق و فـداکاری و گذشـت است. ابراهیم علیه السلام همان را می‌پسندید که خدا می‌پسندید و همان را می‌خواست که خداوند می‌خواست و هر مؤمنی می‌تواند چنین باشـد. سپس به یکی دیگر از مـواهب خداونـد به ابراهیم علیه السـلام سـخن می گویـد. می‌فرمایـد: «مـا او را بشـارت دادیم به اسـحاق علیه السـلام، که مقـدر بود پیامبر شود و از صالحان شود»؛ وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ. با توجه به آیه: فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ که در آغـاز این مـاجرا ذکر شـده، به خوبی روشن می‌شود که این دو بشارت مربوط به دو فرزنـد است. اگر بشارت اخیر طبق صریح آیه مورد بحث مربوط به اسـحاق علیه السلام است، پس غلام حلیم (نوجوان بردبار شکیبا) حتما اسماعیل علیه السلام است و آنها که اصرار دارند ذبیح را اسحاق علیه السلام بدانند، هر دو آیه را اشاره به یک مطلب دانسته‌اند با این تفاوت که آیه اول را بیان اصل بشارت فرزند می‌دانند و آیه دوم را بشارت به نبوت می‌دانند، ولی این معنی بسـیار بعید است و آیات فوق به وضوح می گویند که این دو بشارت مربوط به دو فرزند بوده است. از این گذشته بشارت نبوت نشان می‌دهد که اسحاق علیه السلام باید زنده بماند و وظـایف نبوت را انجـام دهـد و این بـا مسأله ذبـح سازگـار نیست. جـالب این است که در اینجـا بـار دیگر به عظمت مقـام صالحان برخـورد می کنیم، که در توصـیف اسـحاق علیه السـلام می‌فرمایـد: «می‌بـایست پیـامبر شود و از صالحـان شود» و چه والاـست مقـام صالحـان در پیشـگاه خداونـد بزرگ؟ در آخرین آیه، سـخن از برکتی در میان است که خداونـد به ابراهیم علیه السـلام و فرزنـدش اسـحاق علیه السـلام ارزانی داشت، می‌فرمایـد: «مـا به او و اسـحاق برکت دادیم»؛ وَ بارَكْنا عَلَیْهِ وَ عَلی إِسْحاقَ .... اما برکت در چه چیز؟ توضـیحی برای آن داده نشـده است، می‌دانیم معمولا هنگامی که فعلی به صورت مطلق می‌آیـد و قید و شـرطی در آن نیست، معنی عموم را می‌رسانـد. بنابر این برکت در همه چیز را شامل می‌شود، در عمر و زنـدگی، در نسل‌های آینده، در تاریخ و مکتب و در همه چیز. حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۳ اصولاـ برکت در اصـل از «برک» (بر وزن درک) به معنی سـینه شتر است و هنگـامی که شتر سـینه خود را بر زمین می گـذارد، همین مـاده در مورد او به کـار می‌رود «برک البعیر». تـدریجا این ماده در معنی ثبوت و دوام چیزی به کـار رفته است، برکه آب را نیز از آن جهت برکه گوینـد که آب در آن ثابت است و مبارک را از این نظر مبـارک می گوینـد که خیر آن بـاقی و برقرار است. از اینجـا روشن می‌شود که آیه مورد بحث اشاره به ثبوت و دوام نعمت‌های الهی بر ابراهیم علیه السلام و اسـحق علیه السـلام (و خاندانشان) است و یکی از برکاتی که خداوند بر ابراهیم علیه السـلام و اسحاق علیه السـلام داد این بود که تمام انبیای بنی اسـراییل از دودمان اسـحاق علیه السلام به وجود آمدند در حالی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از دودمـان اسـماعیل علیه السـلام است. اما برای اینکه توهم نشود که این برکت در خانـدان ابراهیم علیه السـلام جنبه نسب و قبیله دارد، بلکه در ارتباط با مـذهب و مکتب و ایمان است، در آخر آیه می‌افزاید: «از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجـود آمدنـد، و هم افرادی که به خـاطر عـدم ایمـان، آشکارا به خود سـتم کردنـد»؛ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ. «مُحْسِنٌ» در اینجـا به معنی مؤمن و مطیع فرمـان خداونـد است و چه احسـان و نیکوکاری از این برتر تصور می‌شود؟ و ظالم به معنی کافر و گنهکار است و تعبیر به «لِنَفْسِهِ» اشاره به این است که کفر و گناه در درجه اول ظلم بر خویشتن است، آن هم ظلمی واضح و آشـکار. به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می کردنـد ما از فرزندان انبیا هستیم، پاسخ می گوید که پیوند خویشاونـدی به تنهایی افتخار نیست، مگر اینکه در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد. شاهد این سـخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله نقـل شـده که خطـاب به بنی‌هـاشم فرمود: «لاـ یـأتینی النّاس بأعمـالهم و تـأتونی بأنسابکم!»؛ «ای

بنی‌هاشم نکند در روز قیامت مردم با اعمالشان به سراغ من بیایند و شما با انساب و پیوند خویشاوندیتان!». (آنها پیوند مکتبی داشته باشند و شما پیوند جسمانی» «۱» و «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۴

ابراهیم علیه السلام انسان نمونه

وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ فِي الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ (۱۳۱) وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲) «۱» ۱۳۰- چه کسی- جز افراد سفیه و نادان- از آیین ابراهیم (با آن پاکی و درخشندگی) روی گردان خواهد شد؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است. ۱۳۱- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و تسلیم در برابر حق باش، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم. ۱۳۲- ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آیین وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند) فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است و شما جز به آیین اسلام (تسلیم در برابر فرمان خدا) نمیرید. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۵ در آیات گذشته تا حدودی شخصیت ابراهیم علیه السلام نشان داده شد و از مجموع بحث‌ها به خوبی استفاده شد که این پیامبر بزرگ، می‌تواند یک الگو و اسوه برای همه حق طلبان جهان باشد و مکتب او به عنوان یک مکتب انسان‌ساز مورد استفاده همگان قرار گیرد. بر اساس همین مطلب در نخستین آیه مورد بحث چنین می‌گوید: «چه کسی- جز افرادی که خود را به سفاهت افکنده‌اند- از آیین پاک ابراهیم روی گردان خواهد شد»؛ وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ. آیا این سفاهت نیست که انسان، آیینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بیراهه‌های شرک، کفر و فساد گام بگذارد؟ آیینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است و با عقل و خرد هماهنگ، آیینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا، رها کرده و به سراغ برنامه‌هایی برود که دشمن خرد، مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیایند؟ سپس اضافه می‌کند: «ما ابراهیم را (به خاطر این امتیازات بزرگش) برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است»؛ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ فِي الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ. آری ابراهیم علیه السلام، برگزیده خداوند و سر سلسله صالحان است و به همین دلیل باید اسوه و قدوه باشد. آیه بعد به عنوان تأکید به یکی دیگر از ویژگی‌های صفات برگزیده ابراهیم علیه السلام که در واقع ریشه بقیه صفات او است اشاره کرده می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار به او گفت: در برابر فرمان من تسلیم باش، او گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم»؛ إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ. آری ابراهیم علیه السلام آن مرد فداکار و ایثارگر هنگامی که ندای فطرت را از درون خود می‌شنود که پروردگار به او فرمان تسلیم باش می‌دهد. او تسلیم کامل خدا می‌شود. ابراهیم علیه السلام با فکر و درک خود می‌یابد و می‌بیند که ستارگان و ماه و خورشید، همه غروب و افول دارند و محکوم قوانین آفرینشند، لذا می‌گوید: اینها خدای من نیستند. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ «من روی خود را به سوی خدایی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و در این راه عقیده خود را خالص کردم و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۶ من از مشرکان نیستم.» «۱» در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل پس از ساختن کعبه، نخستین تقاضایی که از خداوند- بعد از تقاضای قبولی اعمالشان- کردند، این بود که آنها به راستی تسلیم فرمان او باشند و از دودمان آنها نیز امت مسلمی بپاخیزد. در حقیقت نخستین گام برای ایجاد ارزش در انسان، مسأله خلوص و پاکی است و به همین دلیل که ابراهیم علیه السلام خویش را منحصرا تسلیم فرمان حق کرد، محبوب خدا شد و خداوند او را برگزید و به همین عنوان، او و مکتبش را معرفی کرد. همه کارهای ابراهیم علیه السلام از آغاز زندگی تا پایان کم نظیر بود. مبارزه پی‌گیر او با بت پرستان و ستاره پرستان و در دل آتش قرار گرفتنش که حتی دشمن سر سختش نمرود را تحت تأثیر قرار داد و بی اختیار گفت: «مَنِ اتَّخَذَ إِلَهاً فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ»»؛

اگر كسـى بخواهـد خـدايى برگزينـد بايد مثل خداى ابراهيم برگزيند.» «۲» همچنين آوردن همسر و فرزنـد شير خوار در آن بيابان خشـك و سوزان، در آن سـرزمين مقـدس و بنـاى كعبه و بردن جوانش به قربانگـاه، هر يـك نمونه‌اى از طرز كار او بود. وصيت و سفارشـى كه در آخرين روزهـاى عمر خـود به فرزنـدانش نمـود، آن نيز نمـونه بـود. چنـانكه در آخرين آيه مـورد بحث مى‌خوانيم: «ابراهيم و يعقوب فرزنـدان خود را در بازپسين لحظـات عمر به اين آيين پاك توحيـدى وصيت كردنـد»؛ وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ .... هر كـدام به فرزنـدان خود گفتنـد: «فرزنـدان من! خداونـد اين آيين توحيـد را براى شـما برگزيـده است»؛ يـا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى لَكُمُ الـدِّينَ .... بنا بر اين جز بر اين آيين رهسپار نشويـد و جز با قلبى مملو از ايمان و تسـليم جهان را وداع نگوييـد؛ ... فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. حج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۱۱۷ قرآن با نقل وصـيت ابراهيم عليه السلام گويا مى‌خواهد اين حقيقت را بازگو كنـد كه شـما انسان‌ها تنها مسؤول امروز فرزنـدانتان نيستيـد، مسؤول آينده آنها نيز هستيد، تنها به هنگام چشـم بستن از جهان نگران زندگى مادى فرزندانتان بعد از مرگتان نباشيد، به فكر زندگى معنوى آنها نيز باشيد. نه تنها ابراهيم عليه السلام چنين وصيتى كرد كه فرزندزاده‌اش يعقوب عليه السلام نيز همين روش را از نياى خود ابراهيم عليه السلام اقتباس نمود و در بازپسين دم عمر، به فرزندانش گوشـزد كرد كه رمز پيروزى و موفقيت و سـعادت در جمله كوتاه (تسـليم در برابر حق) خلاصه مى‌شود. ذكر يعقوب عليه السـلام از ميان همه پيامبران در اينجا شايـد براى اين هـدف باشـد كه به يهود و نصارى كه هر كدام خود را به نوعى به يعقوب ارتباط مى‌دادند، بفهماند اين آيين شرك‌آلودى كه شما داريد، اين عدم تسليم خالص در برابر حق كه برنامه شما را تشكيل مى‌دهد، با روش كسى كه خود را به او پيوند مى‌دهيد، سازگار نيست. «۱»

ابراهيم عليه السلام براى همه شما اسوه بود

قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ ما أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) «۲» ۴- براى شما تأسى نيكى در زندگى ابراهيم و كسانى كه با او بودنـد وجود داشت، هنگامى كه به قوم مشـرك خود گفتنـد: ما از شـما و آنچه غير از خـدا حـج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۱۱۸ مى‌پرستيد بيزاريم، ما نسبت به شـما كافريم، و ميان ما و شما عداوت و دشمنى هميشگى آشكار شده است، و اين وضع همچنان ادامه دارد تا به خداى يگانه ايمان بياوريد، جز آن سـخن ابراهيم كه به پدرش (عمويش آزر) وعده داد كه براى تـو طلب آمرزش مى‌كنم، و در عين حـال در برابر خداونـد براى تـو مالـك چيزى نيستم. پروردگـارا! مـا بر تـو تـوكل كرده‌ايم، و به سـوى تـو بـازگشتيم، و سـرانجام همه به سـوى تو است. ۵- پروردگـارا! مـا را مـايه گمراهى كافران قرار مـده، و ما را ببخش اى پروردگار ما كه تو عزيز و حكيمى. ۶- براى شما در برنامه زندگى آنها اسوه حسنه‌اى بود براى كسانى كه اميد به خدا و روز قيامت دارند، و هر كس سـرپيچى كند به خويشـتن ضرر زده است، زيرا خداوند بى‌نياز و شايسته هرگونه ستايش است. از آنجا كه قرآن مجيد، در بسيارى از موارد براى تكميل تعليمات خود از الگوهاى مهمى كه در جهان انسانيت وجود داشته شاهد مى‌آورد، در آيات مورد بحث نيز به دنبال نهى شديدى كه از دوستى با دشـمنان خدا در آيات قبل شده سـخن از ابراهيم عليه السـلام و برنامه او به عنـوان پيشـواى بزرگى كه مـورد احـترام همه اقـوام، مخصوصـا قـوم عرب، بـوده به ميـان مى‌آورد و مى‌فرمايـد: «براى شـما در زنـدگى ابراهيم و كسـانى كه بـا او بودنـد اسوه خوبى وجود داشت»؛ قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ .... ابراهيم عليه السـلام بزرگ پيـامبران كه زنـدگيش سرتاسـر، درس بنـدگى و عبوديت خـدا، جهاد فى سبيل‌اللَّه، و عشق به ذات پاك او بود، ابراهيم كه امت اسـلامى از بركت دعاى او، و مفتخر به نامگذارى او مى‌باشد، مى‌تواند براى شما سرمشق خوبى در اين زمينه گردد.

منظور از تعبیر وَ الَّذِینَ مَعَهُ ...؛ «آنها که با ابراهیم بودند»، مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می‌کردند، هر چند قلیل و اندک بودند، و این احتمال که منظور پیامبرانی است که با او هم‌صدا شدند، یا انبیا معاصر او- چنانکه بعضی احتمال داده‌اند- بعید به نظر می‌رسد، به خصوص که مناسب این است که قرآن در اینجا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به ابراهیم، و مسلمانان را به اصحاب و یاران او، تشبیه کند، در تواریخ نیز آمده است که گروهی در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۹ بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم به او ایمان آوردند، و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند، و این نشان می‌دهد که او یاران وفاداری داشته است. سپس در توضیح این معنی می‌افزاید: «آن روز که به قوم مشرک و بت‌پرستشان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم!»؛ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ .... ما نه شما را قبول داریم، و نه آیین و مذهبتان را، ما هم از خودتان و هم از بت‌های بی‌ارزشتان متنفریم. و باز برای تأکید افزودند: «ما نسبت به شما کافریم»؛ «کَفَرْنا بِکُمْ». البته این کفر همان کفر برائت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنج‌گانه کفر به آن اشاره شده است. و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: «در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است»؛ وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً. و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید؛ ... حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ .... و به این ترتیب با نهایت قاطعیت و بدون هیچگونه پرده‌پوشی اعلام جدایی و بیزاری از دشمنان خدا کردند، و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدید نظر نیست، و تا ابد ادامه دارد، مگر اینکه آنها مسیر خود را تغییر دهند و از خط کفر به خط ایمان روی آورند. ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنایی داشته که آنهم به خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته، به دنبال آن می‌فرماید: آنها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آنها نگفتند: «جز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تو از خداوند طلب آمرزش می‌کنم، ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست او است»؛ ... إِلَّا قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ .... این در حقیقت استثنایی است از مسأله قطع هرگونه ارتباط ابراهیم و یارانش از بت‌پرستان که آن هم دارای شرائط و مصلحت خاصی بود؛ زیرا قرائن نشان می‌دهد که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۰ ابراهیم احتمالا آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود ولی آزر از این مسأله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد دوران بت‌پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می‌کنم، و به این وعده خود نیز عمل کرد، ولی آزر ایمان نیاورد، و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او دشمن خدا است و هرگز ایمان نمی‌آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود. و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و آزر اجمالاـ با خبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه‌ای شود برای افرادی همچون «حاطب ابن ابی بلتعه» که با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می‌گوید این استثنا در شرائط خاصی صورت گرفته، و وسیله‌ای برای جلب آزر به ایمان بوده، نه برای اهداف دنیوی، و لذا در آیه ۱۱۴ سوره توبه می‌فرماید: وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِیَّاهُ فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوَّاهٌ حَلِیمٌ؛ «استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط بخاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او مسلم شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.» ولی جمعی از مفسران آن را استثنا از اسوه بودن ابراهیم دانسته‌اند، و گفته‌اند باید در همه چیز به او اقتدا کرد جز استغفارش برای عمویش آزر. این معنی گرچه در کلام عده‌ای از مفسران آمده، ولی بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا اولًا: او در همه چیز اسوه بود، حتی در این برنامه، چرا که اگر همان شرائط آزر در بعضی از مشرکان پیدا می‌شد اظهار محبت نسبت به او برای جلب و جذب وی به سوی ایمان کار خوبی بود، ثانیاً: ابراهیم علیه السلام یک پیامبر معصوم، و از انبیای بزرگ و مجاهد بود، و همه افعالش سرمشق است، معنی ندارد که این مسأله را استثنا کنیم. کوتاه سخن اینکه ابراهیم و پیروانش قویا با بت‌پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آنها سرمشق گرفت، و داستان آزر

شرائط خاصـی داشـته که اگر برای ما هم پیدا شود قابل تأسـی است. و از آنجا که مبارزه با دشـمنان خدا با این صـراحت و قاطعیت مخصوصا در زمانی که آنها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست، در پایان آیه حج وحرمین شریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۱۲۱ می‌افزایـد: آنهـا گفتنـد: «پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و رجوع نهایی همه سـرانجام به سوی تو است»؛ رَبَّنـا عَلَیْـکَ تَوَکَّلْنـا وَ إِلَیْـکَ أَنَبْنـا وَ إِلَیْـکَ الْمَصِـیرُ. در حقیقت آنها سه مطلب را در این عبارت به پیشـگاه الهی عرضه داشـتند: نخست توکـل بر ذات او، و دیگر توبه و بـازگشت به سوی او، و سـپس توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی او است که علت و معلول یکدیگرند، ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می‌گردد و توبه روح توکل را در انسان زنـده می‌کنـد. در آیه بعـد به یکی دیگر از درخواسـتهای ابراهیم و یارانش که در این زمینه، حساس و چشـمگیر اسـت اشـاره کرده، می‌گویـد: «پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مـده»؛ رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلَّذِینَ کَفَرُوا .... این تعبیر ممکن اسـت اشـاره به اعمـالی ماننـد اعمال «حاطب ابن ابی بلتعه» باشـد که گاهی از افراد بی‌خبر سر می‌زنـد و کاری می‌کننـد که سـبب تقویت گمراهان می‌گردد در حالی که گمان می‌کننـد کار خلافی نکرده‌اند. و یا اشاره به این است ما را در چنگال آنها گرفتار مکن، و در برابر آنهـا مغلوب مسـاز، مبادا بگوینـد: اگر اینها بر حق بودنـد هرگز گرفتار شـکست نمی‌شدنـد، و این مایه گمراهی آنها می‌گردد. یعنی اگر آنها از شـکست و تسلط کفار می‌ترسند نه به خاطر خودشان است، بلکه به خاطر این است که آیین حق زیر سؤال نرود، و پیروزی ظـاهری مشـرکان دلیل بر حقانیت آنها تلقی نشود، و این است راه و رسم یک مؤمن واقعی که هر چه می‌خواهـد برای خـدا می‌خواهـد، از همه بریـده و به خـدا پیوسـته است و همه چیز را برای رضای او می‌طلبـد. و درحقیقت به‌خدا می‌گوید: رو به‌سوی تو کردیم و دل به تو بستیم، از همه باز آمدیم با تو نشستیم و در پایان آیه می‌افزاید: «پروردگارا! اگر لغزشی از ما سر زد ما را ببخش»؛ ... وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا .... «همانا تو عزیز و حکیمی»؛ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. قـدرتت شـکست ناپذیر است و حکمتت نافذ در همه چیز. این جمله ممکن است اشاره به آن باشـد که اگر در خلال زنـدگی ما نشانه‌ای از تمایل حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۱۲۲ و محبت و دوستی به دشـمنان تو وجود داشـته این لغزش را بر ما ببخش، و این درسـی است برای مسلمانان که آنها نیز سرمشق گیرنـد و اگر حاطبی در میان آنها پیـدا شـد اسـتغفار کنند و به سوی خدا بازگردند. در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می‌کند که در نخستین آیه تکیه شده بود، می‌فرماید: «برای شـما مسلمانان در برنامه زندگی آنها اسوه و الگوی نیکویی بود، برای آنهـا که امیـد به خـدا و روز قیـامت دارنـد»؛ لَقَـدْ کـانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَهٌ حَسَـنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ .... نه تنها برائت و بیزاریشـان از بت‌پرسـتان و خـط کفر، بلکه دعاهای آنها و تقاضاهایشان در پیشـگاه خـدا که نمونه‌هایی از آن در آیات قبل گـذشت نیز برای همه مسـلمانان سـرمشق است. این سـرمشق را تنها کسانی می‌گیرند که دل به خدا بسته‌اند، و ایمان به مبدء و معاد قلبشـان را روشـن سـاخته، و در طریـق حـق به حرکت در آمده‌انـد. بـدون شـک این تأسـی و پیروی نفعش قبـل از هر کس به خـود مسـلمانان باز می‌گردد لذا در پایان می‌افزاید: «هر کس سـرپیچی کند و طرح دوستی با دشـمنان خدا بریزد، به خودش ضـرر زده، و خداونـد نیـازی به او نـدارد، چرا که او از همگـان بی‌نیـاز و شایسـته هرگونه حمـد و سـتایش است»؛ ... وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیـدُ. زیرا طرح دوستی بـا دشـمنان خـدا آنها را تقویت می‌کنـد، و قوت آنها باعث شـکست خود شـما است، و اگر آنها بر شـما مسلط گردند بر صغیر و کبیر رحم نخواهند کرد.

نکته‌ها:

۱- الگوهای جاویدان

برنامه‌هـای عملی، همیشه مؤثرترین برنامه‌ها است، چون عمل حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می‌کنـد، و سـخنی که از دل

برآید لا جرم بر دل نشیند. همیشه وجود الگوها و سرمشق‌های بزرگ در زندگی انسانها، وسیله مؤثری برای تربیت آنها بوده است، به همین دلیل، پیامبر و پیشوایان معصوم مهمترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می‌دادند، و لذا هنگامی که سخن از سنت به میان می‌آید، گفته می‌شود حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۳ سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر معصوم؛ یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنما است، و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان شرط است تا الگوهایی در همه زمینه‌ها باشند. قرآن نیز بر این مسأله مهم صحه گذارده، الگوها و سرمشق‌هایی در همه زمینه‌ها برای مؤمنان معرفی می‌کند، از جمله در آیات مورد بحث، دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می‌گوید، و در سوره احزاب، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان الگو و اسوه، به مسلمانان معرفی می‌نماید. (باید توجه داشت، أسوه معنی مصدری دارد، و به معنی تأسی کردن و پیروی عملی است، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به معنی کسی است که مورد تأسی قرار می‌گیرد). در جنگ پر مخاطره احزاب، در ایامی که مسلمانان، سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند، و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه در می‌آورد، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اسوه‌ای از استقامت و پایمردی و ایمان و اخلاص، و آرامش در میان طوفان، معرفی می‌کند، و البته این امر منحصر به میدان احزاب نبود که در همه جا پیامبر صلی الله علیه و آله سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می‌شد. شعار «کُونُوا دُعاةً النّاسِ بِأَعْمالِکُمْ وَ لا تَکُونُوا دُعاةً بِأَلْسِنَتِکُمْ»؛ «۱» «مردم را به اعمال خویش دعوت به سوی خدا کنید نه به زبان» خود که از حدیث امام صادق علیه السلام گرفته شده، دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز به نوبه خود باید الگو و اسوه برای دیگران باشند، و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند که اگر این کار می‌شد، اسلام دنیاگیر شده بود!

۲- خداوند از همگان بی‌نیاز است.

در قرآن مجید کرارا روی این نکته تکیه شده که اگر خداوند دستورهایی به شما می‌دهد و گاه مشکل و شاق به نظر می‌رسد، فراموش نکنید تمام منافع آن به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۴ خود شما بازمی‌گردد، چرا که دریای بیکران هستی خدا کمبودی ندارد تا از شما کمک بگیرد، به‌علاوه شما چیزی ندارید که به او بدهید بلکه هر چه دارید از او است. در احادیث قدسی آمده است: بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید به من زیانی برسانید و یا نفعی بدهید، بندگانم! اگر اولین و آخرین و جن و انس پاک‌ترین قلب را داشته باشند، ذره‌ای بر ملک من نمی‌افزاید، و اگر اولین و آخرین و انس و جن، ناپاک‌ترین قلب را داشته باشند، از ملک من چیزی نمی‌کاهد. بندگانم! اگر اولین و آخرین و انس و جن در میدانی جمع شوند و هر چه می‌خواهند از من بخواهند و همه آن را به آنها بدهم چیزی از خزائن من کاسته نمی‌شود، و درست مانند رطوبتی است که یک ریسمان از دریا برمی‌گیرد. بندگانم! من اعمال شما را احصا می‌کنم، سپس به شما باز می‌گردانم، کسی که نیکی بیابد خدا را شکر کند، و کسی که غیر آن را ببیند جز خویشتن را ملامت ننماید.

۳- اصل اساسی «حب فی اللّه» و «بغض فی اللّه»

پیوند مکتبی مهم‌ترین پیوندی است که انسانها را با یکدیگر مربوط می‌سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است. این سخنی است که قرآن بارها روی آن تأکید کرده است، و اگر این پیوند تحت تأثیر روابط دوستی و خویشاوندی و منافع شخصی قرار گیرد ارکان مذهب متزلزل خواهد شد. بعلاوه ارزش نهایی در ایمان و تقوا است، چگونه ممکن است با کسانی که فاقد این دو هستند ارتباط برقرار سازیم؟ لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ». «۱» «کسی که برای خدا دوست دارد، و برای خدا دشمن دارد، و برای خدا ببخشد، از حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه،

ص: ۱۲۵ کسانی است که ایمانش کامل شـده.» در حدیث دیگری از همان حضـرت علیه السـلام می‌خوانیم: «مِنْ أَوْثَقِ عُرَی الْإِیمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِی اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِی اللَّهِ وَ تُعْطِیَ فِی اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِی اللَّهِ». «۱» «از محکم‌ترین دسـتگیره‌های ایمان این است که برای خـدا دوست داری و برای خـدا دشـمن داری، و برای خدا ببخشـی، و برای خدا منع کنی.» احادیث در این زمینه بسـیار فراوان است، برای آگاهی بیشتر به جلـد دوم اصول کافی باب الحب فی‌اللّه مراجعه شود، مرحوم کلینی در این باب ۱۶ حدیث در این زمینه نقل کرده است. و نیز برای توضـیح بیشتر در زمینه «حبّ فی‌اللّه و بغض فی‌اللّه» به جلد ۲۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۲ سوره مجادله مراجعه شود. «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۶

«ابراهیم علیه السلام و موهبت‌های الهی»

اشاره

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ (۷۲) وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ (۷۳) «۱» ۷۲- و اسحاق و نیز یعقوب را به وی بخشیدیم، و همه آنان‌را مردانی صالح قرار دادیم. ۷۳- و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشـتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها فقط مرا عبادت می‌کردند. این آیه به یکی از مهمترین مواهب خداوند به ابراهیم علیه السـلام که داشتن فرزندی صالح و نسـلی برومند و شایسـته است اشاره کرده می‌فرماید: «ما به او اسـحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم»؛ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً ...، و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم؛ ... وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ. «۲» سالیـان درازی گـذشت که ابراهیم علیه السـلام در عشق و انتظـار فرزنـد صالحی به سر می‌برد و آیه ۱۰۰ سوره صافـات گویای این خواسته درونی او است: رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ؛ حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۱۲۷ «پروردگارا! فرزندی صالح به من مرحمت کن». سـرانجام خداوند دعای او را مسـتجاب کرد، نخست اسـماعیل و سـپس اسحاق را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصـیت بودند. تعبیر به «نافلة» که ظاهراً تنها توصـیفی برای یعقوب است شاید از این نظر باشد که ابراهیم علیه السلام تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود، خداوند نوه صالحی نیز بر آن افزود؛ زیرا «نافلة» در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است. آخرین آیه مـورد بحث به مقـام امـامت و رهـبری این پیـامبر بزرگ و بخشـی از صـفات و برنامه‌هـای مهم و پرارزش آنهـا به طورجمعی اشـاره می‌کنـد. در این آیه مجموعا شـش قسـمت از این ویژگی‌ها بر شـمرده شـده که با اضافه کردن توصـیف به صالح بودن که از آیه قبل اسـتفاده می‌شود، مجموعا هفت ویژگی را تشـکیل می‌دهد. این احتمال نیز وجود دارد که مجموعه شش صفتی که در این آیه ذکر شـده، شـرحی باشـد برای صالـح بودن آنها که در آیه قبل آمـده است. نخست می‌گوید: «ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم»؛ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً .... یعنی علاوه بر مقـام نبوت و رسـالت، مقـام امامت را نیز به آنها دادیم- امامت همان گونه که پیشـتر هم اشـاره کرده‌ایم، آخرین مرحله سـیر تکـاملی انسـانی است که به معنی رهبری همه جـانبه مـادی، معنوی، ظـاهری، بـاطنی، جسـمی و روحی مردم است. فرق نبوت و رسـالت، با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت می‌کننـد و از آن خبر می‌دهند و به مردم ابلاغ می‌کنند، ابلاغی توأم با بشارت و انذار. اما در مرحله امامت این برنامه‌های الهی را به مرحله اجرا در می‌آورنـد، خـواه از طریق تشـکیل حکومت عـدل باشـد یـا بـدون آن، در این مرحله آنهـا مربی‌انـد، و مجری احکـام وبرنامه‌هـا وپرورش‌دهنـده انسان‌هـا، به وجود آورنـده محیطی پـاک و منزه و انسانی. در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشـیدن به تمـام برنامه‌هـای الهی است، به تعبیر دیگر ایصـال به مطلوب و هـدایت تشـریعی و تکوینی است. امام از این نظر درست به خورشـید می‌مانـد که با اشعه خود موجودات زنـده را پرورش می‌دهـد. «۱» حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۸ در مرحلـه بعد

فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می‌کند: «آنها به فرمان ما هدایت می‌کردند»؛ ... یَهْدُونَ بِأَمْرِنا. نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود (البته برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند). سومین، چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که: «ما به آنها انجام کار خیر را وحی کردیم و همچنین برپا داشتن نماز و ادای زکات»؛ وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ .... این وحی می‌تواند وحی تشریعی باشد؛ یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه‌های دینی آنها گنجانیدیم، همچنین می‌تواند وحی تکوینی باشد؛ یعنی به آنها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم. البته هیچ‌یک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد، بلکه تنها آمادگی‌ها و زمینه‌ها است که بدون اراده و خواست خود آنها هرگز به نتیجه نمی‌رسد. ذکر «اقامه صلاهٔ و ادای زکات» بعد از فعل «خیرات» به خاطر اهمیت این دو برنامه است که نخست به طور عام در جمله: وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ ... و بعد به طور خاص بیان شده است. در آخرین فراز به مقام عبودیت آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها همگی فقط ما را عبادت می‌کردند»؛ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ. «۱» ضمناً تعبیر به «کانُوا» که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد، شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده‌اند و در پرتو همین برنامه‌ها، خداوند مواهب تازه‌ای به آنها بخشیده است. این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله: ... یَهْدُونَ بِأَمْرِنا در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق، از برابر رهبران و پیشوایان باطل است که معیار کار آنها بر هوس‌های شیطانی است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۹ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «امام در قرآن مجید دوگونه است. در یک جا خداوند می‌فرماید: وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا ...؛ یعنی به امر خدا نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می‌شمرند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می‌دهند، ولی در جای دیگر می‌فرماید: وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ ...؛ یعنی ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می‌کنند، فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می‌شمرند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می‌دهند و مطابق هوس‌های خود و بر ضد کتاب‌اللَّه عمل می‌نمایند. «۱» و این است معیار و محک برای شناسایی امام حق از امام باطل». «۲» وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلًّا هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (۸۴) وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ (۸۵) وَ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کُلًّا فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ (۸۶) وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۸۷) «۳» ۸۴- و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلا هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. ۸۵- و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان بودند. ۸۶- و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را بر جهانیان برتری دادیم. ۸۷- و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و هدایت به راه راست نمودیم. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۰ در این آیات به قسمتی از مواهبی که خداوند به ابراهیم داده است اشاره شده، و آن موهبت فرزندان صالح و نسل لایق و برومند است که یکی از بزرگترین مواهب الهی محسوب می‌شود. نخست می‌گوید: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را بخشیدیم»؛ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ .... و اگر در اینجا اشاره به فرزند دیگر ابراهیم، اسماعیل نشده بلکه در لابلای بحث آمده است شاید به خاطر آن است که تولد اسحاق از مادر عقیمی همچون ساره آن‌هم در سن پیری، موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود. سپس برای بیان اینکه افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصا در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند، می‌گوید: «هر یک از آنها را هدایت کردیم»؛ ... کُلًّا هَدَیْنا .... و به دنبال آن برای اینکه تصور نشود، در دورانهای قبل از ابراهیم، پرچمدارانی برای توحید نبودند، و این موضوع از زمان او شروع شده اضافه می‌کند، «نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم»؛ وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ .... و می‌دانیم نوح نخستین پیامبر اولو

العزم است که دارای آیین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اولوا العزم می‌باشد. در حقیقت با اشاره به موقعیت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزنـدان او هستند، موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر وراثت و ریشه و ثمره وجودی مشخص می‌سازد و در تعقیب آن نام جمع کثیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودنـد می‌برد، نخست می گویـد: «از دودمان ابراهیم، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند»؛ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ .... سپس با این جمله که این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم روشن می کنـد که مقام و موقعیت آنها در پرتو اعمال و کردار آنها بود ... وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. در اینکه ضمیر مِنْ ذُرِّیَّتِهِ؛ «از دودمان او»، به چه کسی بر می گردد؟ به ابراهیم یا نوح؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم باز حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۱ گردانیده‌اند و ظاهراً نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است؛ زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می‌باشد، نه درباره نوح پیغمبر، به علاوه از روایات متعددی که بعدا نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می‌شود. تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح باز گردانند ذکر نام یونس و لوط در آیات بعد است؛ زیرا مشهور در تواریخ آن است که یونس از فرزنـدان ابراهیم نبوده، و لوط هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است. ولی در مورد یونس، مورخان اتفاق نظر ندارند، بعضی او را از دودمان ابراهیم دانسته‌اند و بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل شمرده‌اند. به علاوه مورّخان معمولا نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی که نامش را نیز در آیات فوق می‌خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود. و اما لـوط گرچه فرزنـد ابراهیم نبود ولی از خانـدان و دودمـان او بود و همـانطور که در لغت عرب گـاهی به عمو، أب گفته می‌شود، به برادرزاده یـا خواهرزاده نیز ذریه و فرزنـد اطلاـق می گردد، و به این ترتیب نمی‌توانیم دست از ظاهر آیـات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم. و در آیه بعد نام زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می‌برد و اضافه می کنـد که همه اینها از صالحان بودنـد؛ یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نـداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتنـد؛ وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ. در آیه بعـد نیز نام چهارنفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمـده و می‌فرماید: وَ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً ... هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم؛ وَ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کلًّا فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ. در اینکه «الیسع» چگونه نـامی است و اشـاره به کـدام یک از پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است، بعضی آن را یک نام عبری می‌دانند که در اصل یوشع بوده، سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است، و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یسع (فعل مضارع از ماده وسعت) گرفته شده است، این احتمال را نیز داده‌اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۲ در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می‌باشند. و در آخرین آیه یک اشاره کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح، پیامبران نامبرده که به طور تفصیل اسم آنها در اینجا نیامده است کرده، می گوید: «از میان پدران آنها و فرزندانشان و برادرانشان، افرادی را فضیلت دادیم و برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم»؛ وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت:

۱- فرزندان پیامبر

- در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و بنابر احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده، با اینکه می‌دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می‌شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می‌رود و به همین دلیل نوه‌های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می‌شوند. روی همین جهت امامان اهل بیت که همه از طرف دختر به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسند، ابنا رسول‌اللّه (فرزندان پیغمبر) خوانده می‌شوند. اگرچه در دوران جاهلیت که برای زن هیچگونه

اهمیتی قائل نبودنـد، تنها نسب را از طرف پدر می‌دانسـتند، ولی اسـلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشـیده اما متاسـفانه بعضـی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت نداشتند کوشش می‌کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول‌اللّٰه به آنها خود داری نماینـد و سـنن جاهلی را زنـده کننـد. اتفاقا این موضوع در زمان خود ائمه مطرح بوده است، و آنها با همین آیه که دلیل دندان شـکنی محسوب می‌شود به آنها پاسخ می‌گفتند. از جمله در کافی و در تفسـیر عیاشـی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداونـد متعال در قرآن مجید، نسب عیسـی را که از طرف مادر به ابراهیم منتهی می‌شود، به عنوان ذریه (فرزندزاده) بیان کرده آنگـاه آیه: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ ... را تا آخر و آیه بعـد را هم تا لفظ عیسـی تلاوت کرد. و نیز در تفسـیر عیاشـی از ابو الاسود روایت شده که می‌گوید: روزی حجاج کسـی را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۳ به نزد یحیی‌بن معمر که از علاقمنـدان خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله بود فرسـتاد که من شـنیدم تو حسن و حسـین را فرزندان رسول خدا می‌دانی و در این بـاره به آیات قرآن اسـتدلال می‌کنی؟ در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خوانـدم و به چنین آیه‌ای برنخوردم. یحیی‌بن معمر در پاسخ او گفت: آیا در سوره انعام به این آیه برخورده‌ای که می‌گوید: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ ... وَ يَحْيى وَ عِيسى گفت: آری خوانده‌ام، گفت: مگر نه این است که در این آیات عیسی ذریه ابراهیم شمرده شده، با اینکه از طرف پدر به او نمی‌رسید؟! در عیون الاخبار در ضـمن یک حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسـی‌بن جعفر علیه السـلام با هارون الرشید و موسی‌بن مهدی، چنین نقل می‌کند که او به امام کاظم علیه السـلام گفت: چگونه شـما می‌گویید ما ذریه پیامبریم، در حالی که پیامبر پسری نداشت و نسل از طریق پسـر است نه دختر و شـما فرزندان دختر او هستید؟ امام در پاسخ از او خواست که از این سؤال صرف‌نظر کند، ولی هارون اصـرار کرد و گفت به هیچوجه صـرف نظر نمی‌کنم؛ زیرا شما معتقدید به اینکه همه چیز در قرآن مجید است و باید از قرآن آیه‌ای در ایـن بـاره بیاوریـد. امـام فرمـود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى ...» سپس سؤال کرد ای هارون! پدر عیسی که بود؟ گفت: عیسی پدر نداشت، فرمود: بنابراین اگر او ملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم می‌باشد، ما نیز ملحق به ذریه رسول خدا از طریق مادرمـان فـاطمه هستیم. جـالب توجه اینکه بعضـی از متعصبین اهل تسـنن نیز، این موضوع را در تفسـیر خود ذیل همین آیه آورده‌انـد، از جملـه فخر رازی در تفسـیر کـبیر خـود می‌گویـد: ایـن آیه دلالـت دارد بر اینکه حسن و حسـین از ذریه پیامبرانـد زیرا خداونـد عیسـی را از ذریه ابراهیم شـمرده است بـا اینکه تنهـا از طریـق مـادر به او مربوط می‌شود. نویسـنده المنـار که در تعصب در بعضی از مباحث خاص مذهبی دست کمی از فخر رازی ندارد، بعد از نقل کلام فخر رازی می‌گوید: در این باب حدیثی از ابو بکر در صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که به امام حسن علیه السلام اشاره کرد و گفت: «إِنَّ ابْنِي حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۴ هذا سَيِّدٌ»؛ «این پسـرم آقا است» (یعنی کلمه پسرم بر امام حسن اطلاق کرد) در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ ابن بر دختر زاده اطلاق نمی‌شـد ... سـپس اضافه می‌کنـد به همین جهت مردم اولاد فاطمه علیها السـلام را اولاد رسول و عترت و اهل‌بیت او می‌دانسـتند. در هر حال شک نیست که فرزنـدزاده‌ها از طرف دختر و پسـر هر دو فرزند انسان محسوب می‌شوند و هیچگونه تفاوتی در این زمینه نیست، و نه این موضوع از مختصات پیغمبر مامی‌باشد ومخالفت با این مسأله سـر چشمه‌ای جز تعصب و یـا افکار جاهلی نـدارد، و لـذا در تمام احکام اسـلامی از قبیل ازدواج و ارث وماننـد آن هیچگونه تفاوتی میان این دو نیست، تنها اسـتثنایی که دارد، مسأله خمس است که روی عنوان سـیادت است و به جهت خاصـی که در کتاب خمس در فقه آمده این موضوع استثنا شده است.

۲- چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضـی از مفسـران احتمال داده‌اند که گروه اول یعنی داود و سـلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی

بودنـد که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله: ... وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ که بعد از ذکر نام اینها آمده است به خاطر نیکی‌های فراوانی بوده که در دوران حکومت خود بر مردم کردند. و اما گروه دوم؛ یعنی زکریا و یحیی و عیسـی و الیاس از پیامبرانی بودنـد که در زهد و بی‌اعتنایی به دنیا- علاوه بر مقام نبوت و رسالت- نمونه بودند جمله: کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ بعـد از ذکر نـام آنهـا می‌توانـد اشاره به همین حقیقت بوده باشـد. درباره گروه سوم یعنی اسـماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیـاز را داشـتند که دست به مهـاجرت دامنه داری زدنـد و برای تحکیم آیین خـدا برنامه هجرت را عملی ساختنـد، و ذکر جمله: کلًّا فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ ... (بنا بر اینکه اشاره به این چهار نفر باشـد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) نیز می‌تواند اشاره به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد.

۳- اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

- موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می‌شود همین مسأله است زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم قهرمان بت‌شکن، شخصیتهای بزرگ انسانی که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان می‌کند به طوری که از میان ۲۵ نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمـده است در این آیات نام ۱۶ نفر از فرزندان و بسـتگان ابراهیم و نام یک نفر از اجداد او آمـده اسـت، و این در حقیقت درس بزرگی برای عمـوم مسـلمانان است که بداننـد شخصـیت فرزنـدان و دودمـان آنهـا جزئی از شخصیت آنها محسوب می‌شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آنها فوق العاده اهمیت دارد.

۴- پاسخ به یک ایراد

- ممکـن است کسـانی از آیه اخیر که می‌گویـد: بعضـی از پـدران و فرزنـدان و برادران آنهـا را برگزیـدیم و هـدایت به راه راسـت کردیم این چنین اسـتفاده کننـد که پـدران انبیـا همگی افراد بـا ایمـانی نبوده‌انـد و در میـان آنهـا غیر موحـد نیز وجود داشـته است- آنچنـانکه بعضـی از مفسـران اهل تسـنن در ذیل این آیه گفته‌انـد- ولی با توجه به اینکه منظور از وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ ... به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل می‌شود؛ یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضـی از آنها را به مقام نبوت برگزیـدیم و این منافاتی با موحـد بودن سایرین نـدارد. در آیه ۹۰ همین سوره (چنـد آیه بعد از این آیه) نیز هدایت به مقام نبوت اطلاق شده است. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۶

دعاهای ابراهیم علیه السلام

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ (۳۵) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۶) رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ (۳۷) رَبَّنا إِنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفِی وَ ما نُعْلِنُ وَ ما یَخْفی عَلَی اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ (۴۱) «۱» ۳۵- (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا این شـهر (مکه) را شهر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۷ امنی قرار ده و من و فرزنـدانم را از پرسـتش بت‌ها دور نگاهـدار. ۳۶- پروردگـارا آنهـا (بت‌ها) بسـیاری از مردم را گمراه ساختنـد، هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی من کند تو بخشـنده و مهربانی. ۳۷- پروردگارا من بعضـی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم تو است، ساکن ساختم تا نماز را بر پای دارند، تو قلب‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز

و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنها شکر تو را به جای آورند. ۳۸- پروردگارا تو می‌دانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می‌کنیم و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست. ۳۹- حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید، مسلما خدای من دعا را می‌شنود (و اجابت می‌کند). ۴۰- پروردگارا! مرا برپاکننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن پروردگارا! دعای (ما را) بپذیر. ۴۱- پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را روزی که حساب بر پا می‌شود، بیامرز.

دعاهای سازنده ابراهیم بت‌شکن علیه السلام

نخست می‌گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که ابراهیم علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت، پروردگارا این شهر (مکه) را سرزمین امن و امان قرار ده»؛ وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً ...، و من و فرزندانم را مشمول لطف و عنایتت بنما و از پرستش بت‌ها دور نگاهدار؛ وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ. چرا که من می‌دانم بت پرستی چه بلای بزرگ و خانمان‌سوزی است، و با چشم خود قربانیان این راه را دیده‌ام: «پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند»؛ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ ...، آن هم چه گمراهی خطرناکی که همه چیز خود، حتی عقل و خرد خویش را در این راه باخته‌اند. گمراهی خطرناکی که همه چیز خود، حتی عقل و خرد خویش را در این راه باخته‌اند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۸ خداوند من، من دعوت به توحید تو می‌کنم و همه را به سوی تو می‌خوانم، «هر کس از من پیروی کند او از من است و هر کس نافرمانی من کند، اگر قابل هدایت و بخشش است درباره او محبت کن، چرا که تو بخشنده و مهربانی»؛ ... فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. در حقیقت ابراهیم علیه السلام با این تعبیر می‌خواهد به پیشگاه خداوند چنین عرض کند که حتی اگر فرزندان من از مسیر توحید منحرف شوند، و به بت توجه کنند، از من نیستند و اگر بیگانگان در این خط باشند، آنها همچون فرزندان و برادران من هستند. این تعبیر مؤدبانه و بسیار محبت آمیز ابراهیم علیه السلام نیز قابل توجه است، نمی‌گوید هر کس نافرمانی من کند از من نیست و او را چنین و چنان کیفر کن، بلکه می‌گوید: هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی! سپس دعا و نیایش خود را این چنین ادامه می‌دهد: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین فاقد هرگونه زراعت و آب و گیاه، نزد خانه‌ای که حرم تو است گذاشتم تا نماز را بر پای دارند»؛ رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاةَ .... این هنگامی بود که ابراهیم علیه السلام پس از آنکه خداوند از کنیزش هاجر، پسری به او داد و نامش را اسماعیل گذاشت، حسادت ساره (همسر نخستین‌اش) تحریک شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم علیه السلام خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد و ابراهیم علیه السلام طبق فرمان خداوند در برابر این درخواست تسلیم شد. اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز یک سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود آورد و در آنجا گذارد و با آنها خدا حافظی کرد و رفت. چیزی نگذشت که این کودک و آن مادر در آن آفتاب گرم و داغ تشنه شدند، هاجر برای نجات جان کودکش سعی و تلاش فراوان کرد، اما خدایی که اراده کرده بود، آن سرزمین یک کانون بزرگ عبادت شود، چشمه زمزم را آشکار ساخت، چیزی نگذشت که قبیله بیابان‌گرد جرهم که از نزدیکی آنجا می‌گذشتند، از ماجرا آگاه شدند و در آنجا رحل اقامت افکندند و مکه کم کم شکل گرفت. سپس ابراهیم علیه السلام دعای خودش را این چنین ادامه می‌دهد: خداوندا! اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه بزرگ تو مسکن حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۹ گزیده‌اند، «تو قلوب گروهی از مردم را به آنها متوجه ساز و مهر آنها را در دل‌هایشان قرارده»؛ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ .... «و آنها را از انواع میوه‌ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره‌مند کن، شاید شکر نعمت‌های تو را ادا کنند»؛ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ. و از آنجا که یک انسان موحد و آگاه می‌داند که علم او در برابر علم خداوند محدود است و مصالح او را تنها خدا می‌داند، چه بسا چیزی از خداوند بخواهد که صلاح او در آن نیست و چه بسا چیزهایی که نخواهد اما صلاح او در آن است و گاهی مطالبی در درون جان او است

که نمی‌تواند همه را بر زبان آورد، لذا به دنبال تقاضاهای گذشته چنین عرض می کند: «پروردگارا! تو آنچه را که ما پنهان می‌داریم و یا آشکار می‌سازیم به خوبی می‌دانی»؛ رَبَّنا إِنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفِی وَ ما نُعْلِنُ .... «و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی‌ماند»؛ وَ ما یَخْفی عَلَی اللَّهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ. اگر من از فراق فرزند و همسرم غمگین هستم تو می‌دانی و اگر قطره‌های اشکم آشکارا از چشمم سرازیر می‌شود تو می‌بینی. اگر اندوه فراق قلب مرا احاطه کرده و با شادی از انجام وظیفه و اطاعت فرمان تو آمیخته است، باز هم می‌دانی. اگر به هنگام جدایی از همسرم به من می گوید: «الی مَنْ تَکِلنِی» «مرا به که می‌سپاری؟!» تو از همه اینها آگاهی و آینده این سرزمین و آینده آنها که سخت به هم گره خورده است، همه در پیشگاه علم تو روشن است. سپس به شکر نعمت‌های خداوند که یکی از مهمترین آنها در حق ابراهیم علیه السلام همان صاحب دو فرزند برومند شدن، به نام اسماعیل و اسحاق، آن هم در سن پیری بود، اشاره کرده می گوید: «حمد و سپاس خدایی را که به هنگام کبر سن، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید و دعای مرا به اجابت رسانید»؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ .... «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۰ آری، «خدای من حتما دعاها را می‌شنود»؛ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ. و باز به تقاضا و نیایش و دعا ادامه می‌دهد و عرض می کند: «پروردگارا! مرا بر پا کننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن، ای خدای من»؛ رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی .... «پروردگارا دعای ما را بپذیر»؛ رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ. و آخرین تقاضا و دعای ابراهیم علیه السلام در اینجا این است که: «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می‌شود ببخش و بیامرز»؛ رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ.

نکته‌ها:

۱- آیا مکه در آن زمان شهر بود؟

در آیات فوق دیدیم که ابراهیم علیه السلام یک بار عرض می کند: «خداوندا! من فرزندم را در یک سرزمین فاقد آب و آبادی و زراعت گذاشتم»، این مسلما اشاره به آغاز ورود او در سرزمین مکه است که در آن موقع نه آب بود و آبادی و نه خانه و ساکن خانه، تنها بقایای خانه خدا در آنجا به چشم می‌خورد و یک مشت کوه‌های خشک و بی آب و علف! ولی می‌دانیم این تنها سفر ابراهیم علیه السلام به سرزمین مکه نبود، بلکه باز هم مکرر به این سرزمین مقدس گام نهاد، در حالی که مکه تدریجا شکل شهری را به خود می گرفت و قبیله جرهم در آنجا ساکن شده بودند و پیدایش چشمه زمزم آنجا را قابل سکونت ساخت. به نظر می‌رسد که این دعاهای ابراهیم علیه السلام در یکی از این سفرها بوده و لذا می گوید: «خداوندا! این شهر را محل أمن و أمان قرار ده». اگر سخن از وادی غیر ذی ذرع می گوید، یا از گذشته خبر می‌دهد و خاطره نخستین سفرش را بازگو می‌نماید و یا اینکه اشاره به این است که سرزمین مکه حتی پس از شهر شدن، سرزمینی است غیر قابل زراعت که باید احتیاجاتش را از بیرون بیاورند، چرا که از نظر جغرافیایی در میان یک مشت کوه‌های خشک بسیار کم آب واقع شده است.

۲- امنیت سرزمین مکه:

جالب این است که ابراهیم علیه السلام نخستین تقاضایی را که در این سرزمین از خداوند کرد، تقاضای امنیت بود، این نشان می‌دهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و سکونت در یک منطقه و برای هرگونه عمران و آبادی و پیشرفت و ترقی است و به راستی هم چنین است. اگر جایی امن نباشد، قابل سکونت نیست، هر چند تمام نعمت‌های دنیا در آن جمع باشد، اصولاـ شهر و دیار و کشوری که فاقد نعمت امنیت است، همه نعمتها را از دست خواهد داد! در اینجا به این نکته نیز باید توجه

داشت که خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را درباره‌امنیت مکه از دو سو اجابت کرد: هم امنیت تکوینی به آن داد؛ زیرا شهری شد که در طول تاریخ حوادث نا امن کننـده کمتر به خود دیـده و هم امنیت تشریعی؛ یعنی خداوند فرمان داده که همه انسان‌ها و حتی حیوان‌ها در این سـرزمین در امن و امان باشـند. صـید کردن حیوانات آن ممنوع است و حتی تعقیب مجرمانی که به این حرم و خانه کعبه پنـاه برنـد، جـایز نیست، تنها می‌توان برای اجرای عـدالت در حق چنین مجرمان، آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آینـد و تسلیم شوند.

۳- چرا ابراهیم علیه السلام تقاضای دوری از بت پرستی می‌کند؟

شـک نیست که ابراهیم علیه السـلام پیـامبر معصـوم بـود و فرزنـدان بلاـ واسـطه او که به طـور قطع در کلمه «بنی» در آیه فوق داخل هسـتند؛ یعنی اسـماعیل و اسـحاق نیز پیامبران معصوم بودند، ولی با این حال تقاضا می‌کند که خدایا من و آنها را از پرسـتش بت‌ها دور دار! این دلیـل بر تأکیـد هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی است که حتی پیامبران معصوم و بت‌شـکن نیز، تقاضایی را در این زمینه از خـدا می‌کننـد. این درست شبیه تأکیـد پیـامبر صـلی الله علیه و آله در وصایایش به علی علیه السـلام- یا امامان دیگر نسبت به جانشـین خود- در زمینه نمـاز است که هرگز احتمـال ترک آن در مورد آنهـا مفهوم نـداشت، بلکه اصولا نماز با تلاش و کوشـش آنها بر پا شده بود. حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۲ اکنون این سؤال پیش می‌آیـد که چگونه ابراهیم علیه السـلام گفت: «پروردگـارا! این بت‌هـا بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌انـد»، در حـالی که سـنگ و چوبی بیش نبودنـد و قـدرت بر گمراه سـاختن مردم نداشـتند. پاسـخ این سؤال را اینجا می‌توان دریافت که اولًا: بت‌ها همیشه از سـنگ و چوب نبودنـد، بلکه گاهی فرعون‌ها و نمرودها، مردم را به پرسـتش خود دعوت می‌کردنـد و خود را «ربّ اعلی و زنـده کننـده و میراننـده می‌نامیدند. ثانیاً: گاه بت‌های سـنگی و چوبی را متولیان و کارگردانان آنچنان می‌آراستند و تشریفات برای آنها قایل می‌شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند.

۴- تابعان ابراهیم علیه السلام کیانند؟

در آیات فوق خواندیم که ابراهیم علیه السلام می‌گوید: خداوندا کسانی که از من تبعیت کنند از من هستند، آیا پیروان ابراهیم علیه السـلام تنها همانها بودنـد که در عصـر او یا اعصار بعـد در کیش و مـذهب او بوده‌انـد و یا همه موحدان و خداپرسـتان جهان را- به حکم اینکه ابراهیم علیه السـلام نمـاد توحیـد و بت‌شـکنی بود- شامل می‌شود؟ از آیات قرآن- آنجا که آیین اسـلام را ملت و آیین ابراهیم علیه السلام معرفی می‌کند، «۱» به خوبی اسـتفاده می‌شود که دعای ابراهیم علیه السـلام همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می‌شود. در روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السـلام نیز به ما رسـیده این تفسـیر تأییـد شده است. از جمله در روایتی از امام بـاقر علیه السـلام می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّنـا فَهُوَ مِنَّا أَهْـلُ الْبَیْتِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِـداکَ مِنْکُمْ؟ قـالَ: مِنَّا وَ اللَّهُ، أ ما سَـمِعْتَ قَوْلَ إِبْراهِیمَ علیه السـلام فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»؛ «هر کس ما را دوست دارد و به سـیره ما اهل بیت است، راوی سؤال می‌کنـد، فدایت شوم به راستی از شما؟ فرمود: به خدا سوگند از ما است، آیا گفتار ابراهیم علیه السـلام را نشـنیده‌ای که می‌گوید: فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی هر کس از من پیروی کنـد او از مـن است.» «۲» حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۱۴۳ این حـدیث نشـان می‌دهـد که تبعیت از مکتب و پیونـد برنامه‌ها سبب ورود به خانواده از نظر معنوی می‌شود. در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علی علیه السـلام می‌خوانیم که فرمود: «نَحْنُ آلَ إِبْراهِیم أ فَتَرْغَبُونَ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِیم وَ قَدْ قالَ اللَّهُ تَعالی فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی» «۱» «ما خاندان ابراهیم علیه السلام هستیم. آیا از ملت و آیین ابراهیم علیه السـلام رو می‌گردانید؟ در حالی که خداوند (از قول ابراهیم علیه السلام چنین نقل می‌کند) هر کس از من پیروی کند او از من است».

۵- وادی غیر ذی ذرع و حرم امن خدا

کسانی که به مکه رفته‌اند، به خوبی می‌دانند خانه خدا و مسجدالحرام و به طور کلی مکه در لابه لای یک مشت کوه‌های خشک و بی آب و علف قرار گرفته است، گویی صخره‌ها را قبلاـ در تنور داغی بریان و بعد بر جای خود نصب نموده‌اند. در عین حال این سرزمین خشک و سوزان، بزرگترین مرکز عبادت و پر سابقه‌ترین کانون توحید در روی زمین است، به علاوه حرم امن خدا است و همان‌گونه که گفتیم هم دارای امنیت تکوینی و هم تشریعی است. در اینجا برای بسیاری این سؤال پیش می‌آید که چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده؟ علی علیه السلام در خطبه قاصعه با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات، فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است: «... وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً وَ أَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْیَا مَدَراً ... بَیْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ وَ رِمَالٍ دَمِثَةٍ ... وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ یَضَعَ بَیْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَیْنَ جَنَّاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمِّ الْأَشْجَارِ دَانِیَ الثِّمَارِ مُلْتَفَّ الْبُنَی مُتَّصِلَ الْقُرَی بَیْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ أَرْیَافٍ مُحْدِقَةٍ وَ عِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ وَ رِیَاضٍ نَاضِرَةٍ وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ لَکَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَی حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ کَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَیْهَا وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَیْنَ زُمُرُّدَةٍ خَضْرَاءَ وَ یَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۴ وَ ضِیَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِکَ مُصَارَعَةَ الشَّکِّ فِی الصُّدُورِ وَ لَوَضَعَ مُجَاهَدَةَ إِبْلِیسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَی مُعْتَلَجَ الرَّیْبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ یَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ یَبْتَلِیهِمْ بِضُرُوبِ الْمَکَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّکَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْکَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِی نُفُوسِهِمْ وَ لِیَجْعَلَ ذَلِکَ أَبْوَاباً فُتُحاً إِلَی فَضْلِهِ وَ أَسْبَاباً ذُلُلًا لِعَفْوِهِ ...». «۱» «خداوند خانه‌اش را در پر سنگلاخ‌ترین مکان‌ها و بی گیاه‌ترین نقاط زمین ... در میان کوه‌های خشن و شن‌های فراوان قرار داد. اگر خدا می‌خواست خانه و حرمش را و محل انجام عبادت بزرگ حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پر درخت و باغ‌های پر ثمر، در منطقه‌ای آباد، دارای کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته بی‌شمار، در میان گندم‌زارها و بوستان‌های پر گل و گیاه، در لا به لای باغ‌های زیبا و پر طراوت و پر آب، در وسط گلستانی بهجت‌زا با جاده‌هایی آباد، قرار دهد می‌توانست، ولی به همان نسبت که آزمایش بزرگ حج و عبادت راحت‌تر و ساده‌تر می‌شد، پاداش و جزا نیز کمتر بود. و اگر خداوند می‌خواست، به خوبی می‌توانست پایه‌های خانه کعبه و سنگ‌هایی که ساختمان آن را تشکیل می‌دهد از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی قرار دهد، می‌توانست، ولی در این حال شک و تردید، کمتر در دل ظاهربینان رخنه می‌کرد، و وسوسه‌های پنهانی شیطان به سادگی دور می‌شد. ولی خدا می‌خواهد بندگانش را با انواع شداید بیازماید، و با انواع مشکلات در طریق انجام عبادتش روبرو کند، تا تکبر از قلب‌هایشان فرو ریزد، و خضوع و فروتنی در آن جایگزین شود و در پرتو این فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آنها بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد.»

۶- تقاضاهای هفتگانه ابراهیم علیه السلام

در آیاتی که گذشت، ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید و نیایش و مبارزه با بت و بت پرست حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۵ و ظالم و ستمگر، هفت تقاضا از خداوند می‌کند که نخستین آن، تقاضای امنیت شهر مکه، آن کانون بزرگ جامعه توحیدی است. دومین تقاضایش دور ماندن از پرستش بت‌ها است، که اساس و پایه همه عقاید و برنامه‌های دینی را در بر می‌گیرد. سومین تقاضایش تمایل دل‌ها و توجه افکار عمومی- توده‌های خدا پرستان که بزرگترین سرمایه یک انسان در اجتماع است- نسبت به فرزندان و پیروان مکتبش است. چهارمین تقاضا بهره‌مند شدن از انواع ثمرات، آن هم به عنوان مقدمه‌ای برای شکرگذاری و توجه بیشتر به خالق آن نعمت‌ها است. پنجمین تقاضایش توفیق برای برپا داشتن نماز، که بزرگترین پیوند انسان با خدا است، نه تنها برای خودش که برای فرزندانش نیز همین تقاضا را می‌کند. ششمین خواسته ابراهیم علیه السلام، پذیرش دعای او است و می‌دانیم

خداونـد دعـایی را می‌پـذیرد که از قلبی پـاک و روحی بی آلایـش برخیزد که در واقع این تقاضا به طور ضـمنی مفهومش تقاضای توفیق پاک داشتن قلب و روح از هرگونه آلایش است. سرانجام هفتمین و آخرین تقاضایش آن است که اگر لغزشی از او سر زده، خداونـد بخشـنده و مهربـان او را مشـمول لطف و آمرزش خود قرار دهـد و همچنین پـدر و مـادرش و همه مؤمنان را از این لطف و مرحمت، در روز رسـتاخیز بهره‌مند سازد. به این ترتیب تقاضاهای هفتگانه ابراهیم علیه السـلام از امنیت شـروع می‌شود و به آمرزش پایـان می‌پـذیرد و جـالب اینکه اینهـا را نه تنهـا برای خود می‌طلبـد، که برای دیگران نیز همین تقاضاها را دارد، چرا که مردان خـدا هرگز انحصار طلب نبوده و نخواهند بود!

۷- آیا ابراهیم علیه السلام برای پدرش دعا می‌کند؟

بدون شک آزر بت‌پرست بود، و چنانکه قرآن می‌گوید، تلاش‌ها و کوشش‌های ابراهیم علیه السلام برای هدایتش مؤثر نیفتاد و اگر قبول کنیم که آزر پـدر ابراهیم علیه السـلام بوده این سؤال پیش می‌آید که چرا در آیات فوق، ابراهیم علیه السـلام تقاضای آمرزش برای او کرد در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۶ حالی که قرآن صریحا مؤمنان را از استغفار کردن برای مشرکان باز داشته است. «۱» از اینجـا روشن می‌شـود که نمی‌تـوان آزر را پـدر ابراهیم علیه السـلام دانست و اینکه گفته‌انـد کلمه «اب» در لغت عرب گـاهی به عمو نیز اطلاـق می‌شود، بـا توجه به آیـات مورد بحث کاملاـ قابـل قبول است. خلاصه اینکه «اب» و «والـد» در لغت عرب با هم متفاوت‌انـد، کلمه «والد» که در آیات فوق نیز به کار رفته، منحصـراً به معنی پدر است، ولی کلمه «اب» که در مورد آزر آمـده، می‌توانـد به معنی عمو باشـد. از انضـمام آیات فوق با آیاتی که در سوره توبه در زمینه نهی از اسـتغفار برای مشـرکان آمده، چنین نتیجه می‌گیریم که آزر حتما پدر ابراهیم علیه السلام نبود. «۲» و «۳»

آیا آزر پدر ابراهیم علیه السلام بود؟

آیا آزر پدر ابراهیم بود؟ وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً إِنِّی أَراکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۷۴) «۴» ۷۴- (به خاطر بیاوریـد) هنگـامی که ابراهیم به پـدرش (عمـویش) آزر گفت آیـا بت‌هـا را خـدایان خود انتخـاب می‌کنی، من تو و جمعیت را در گمراهی آشـکار می‌بینم! از آنجـا که این سوره، جنبه مبـارزه با شـرک و بت پرستی دارد و روی سـخن بیشتر در آن از بت پرسـتان است و برای بیدار ساختن آنها از طرق مختلف استفاده شده، در اینجا به گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم علیه السلام قهرمان بت‌شکن اشـاره کرده و منطق نیرومنـد او را در کوبیـدن بت‌هـا ضـمن چنـد آیه به خـاطر آورده است. قابـل توجه اینکه، قرآن در بسـیاری از بحث‌های توحیـدی و مبارزه با بت روی این حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۷ سـرگذشت تکیه می‌کند؛ زیرا ابراهیم علیه السـلام مورد احترام تمام اقوام مخصوصا مشـرکان عرب بود. نخست می‌گویـد: «ابراهیم علیه السـلام پدر (عموی) خود را مورد سرزنش قرار داد و به آنهـا چنین گفت: آیـا این بت‌هـای بی ارزش و موجودات بیجان را خـدایان خود انتخاب کرده‌ایـد؟! وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً .... بدون شک من، تو و جمعیت پیروان و هم مسلکان، تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم. چه گمراهی از این آشـکارتر که انسـان مخلوق خود را معبود خود قرار دهـد، و موجود بی‌جان و بی‌شـعوری را پناهگاه خود بینـدارد و حـل مشـکلات او را از او بخواهـد؛ ... إِنِّی أَراکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ. کلمه «اب» در لغت عرب غالبا بر پـدر اطلاق می‌شود و چنانکه خواهیم دید، گاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای تربیت انسان به نوعی زحمت کشـیده‌اند نیز گفته شـده است، ولی شـک نیست که به هنگـام اطلاـق این کلمه، اگر قرینه‌ای در کار نباشـد، قبل از هر چیز پـدر بنظر می‌آیـد. اکنون این سؤال پیش می‌آیـد که آیا به راستی آیه بالا می‌گوید: آن مرد بت‌پرست (آزر) پدر ابراهیم علیه السـلام بوده است؟ و آیا یک فرد بت‌پرست و بت‌ساز می‌توانـد پدر یک پیامبر اولوا العزم باشد؟ آیا وراثت در روحیات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد

گذارد؟ جمعی از مفسران سنی، به سؤال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم علیه السلام می‌دانند، در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم علیه السلام دانسته‌اند. قراینی که نظر دانشمندان شیعه را تأیید می‌کند چند چیز است: ۱- در هیچ‌یک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم علیه السلام، آزر شمرده نشده است، بلکه همه تارخ نوشته‌اند، در کتب عهدین نیز همین نام آمده است، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند بر اینکه پدر ابراهیم علیه السلام آزر بوده، در اینجا به توجیهاتی دست زده‌اند که به هیچ وجه قابل قبول نیست. از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم علیه السلام تارخ و لقبش آزر بوده! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است. یا اینکه آزر بتی بوده که پدر ابراهیم علیه السلام او را پرستش می‌کرده است، در حالی که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۸ این احتمال با ظاهر آیه فوق که می‌گوید پدرش آزر بود به هیچ وجه سازگار نیست، مگر اینکه جمله یا کلمه‌ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است. ۲- قرآن مجید می‌گوید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند، اگر چه بستگان و نزدیکان آنها باشند، سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم علیه السلام را در باره آزر دستاویز قرار ندهد، چنین می‌گوید: وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِیَّاهُ فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ...؛ «۱» «استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود، آنجا که گفت: ... سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی ... «۲» یعنی: «به زودی برای تو استغفار خواهم کرد». به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد، اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید، دست از استغفار درباره او برداشت. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام بعد از مایوس شدن از آزر، دیگر هیچگاه برای او طلب آمرزش نکرد و شایسته هم نبود چنین کند و تمام قراین نشان می‌دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم علیه السلام و زمانی بود که در شهر بابل می‌زیست و با بت پرستان مبارزه داشت. ولی آیات دیگر قرآن نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه، برای پدرش از خداوند طلب آمرزش کرد (البته در این آیات چنانکه خواهد آمد از پدر تعبیر به اب نشده، بلکه تعبیر به والد که صریحا مفهوم پدر را می‌رساند، شده است). آنجا که می‌فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ ... رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ؛ «حمد و سپاس برای خدایی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده، پروردگار من دعا را اجابت می‌کند، پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز رستاخیز بیامرز». «۳» از انضمام این آیه به آیه سوره توبه که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۹ می‌دارد و ابراهیم علیه السلام را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس، برکنار می‌شمرد، به خوبی استفاده می‌شود که منظور از «اب» در آیه مورد بحث پدر نیست، بلکه عمو یا پدر مادر و یا مانند آن است و به تعبیر دیگر والد در بیان معنی پدر صراحت دارد، در حالی که «اب» صراحت ندارد. در آیات قرآن، کلمه «اب» نیز در مورد عمو به کار رفته است. مانند آیه ۱۳۳ سوره بقره: ... قالُوا نَعْبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً ... فرزندان یعقوب به او گفتند ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یگانه را می‌پرستیم و این را می‌دانیم که اسماعیل عموی یعقوب بود نه پدر او.» ۳- از روایات مختلف اسلامی نیز می‌توان این موضوع را استفاده کرد؛ زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لَمْ یَزَلْ یَنْقُلُنِی اللَّهُ مِنْ أَصْلابِ الطَّاهِرِینَ إِلی أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ حَتّی أَخْرَجَنِی فِی عالَمِکُمْ هذا لَمْ یُدَنِّسْنِی بِدَنَسِ الْجاهِلِیَّةِ». «۱» «همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می‌ساخت و هرگز مرا به آلودگی‌های دوران جاهلیت آلوده نساخت». «۲» شک نیست که روشن‌ترین آلودگی دوران جاهلیت، شرک و بت پرستی است و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته‌اند، هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند، بخصوص اینکه قرآن می‌گوید: ... إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ ...؛ «مشرکان آلوده و ناپاک‌اند». «۳» طبری که از دانشمندان اهل سنت است، در تفسیر خود جامع البیان از مفسر معروف مجاهد نقل می‌کند که او صریحا می‌گوید: آزر پدر ابراهیم علیه السلام

نبود. «۴» آلوسی مفسر دیگر اهل تسنن در تفسیر روح المعانی در ذیل همین آیه می‌گوید: آنها که می‌گویند اعتقاد به اینکه آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود، مخصوص شیعه هست، از کم اطلاعی آنها است؛ زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عموی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۰ ابراهیم علیه السلام بود. «۱» سیوطی دانشمند معروف سنی در کتاب مسالك الحنفا از فخر رازی در کتاب اسرار التنزیل نقل می‌کند که پدر و مادر و اجداد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچگاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردیم استدلال نموده است. سپس خود سیوطی اضافه می‌کند که ما می‌توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم: نخست روایاتی که می‌گوید: پدران و اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده‌اند (این احادیث را از صحیح بخاری و دلایل النبوه بیهقی و مانند آن نقل نموده است). دسته دوم، روایاتی که می‌گوید: در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته است. با ضمیمه کردن این دو دسته روایات، ثابت می‌شود اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله (پدر ابراهیم علیه السلام) حتما موحد بوده‌اند. «۲» با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است بر اساس قراین روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رأی، آنچنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسنده «المنار» گفته است. «۳» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۱

خواسته‌های ابراهیم علیه السلام از پیشگاه پروردگار

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (۱۲۶) «۱» (و به یاد آورید) هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را- آنها که ایمان به خدا و روز بازپسین آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون) روزی ده (ما این دعای ابراهیم را به اجابت رساندیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره‌مند ساختیم) اما به آنها که کافر شدند بهره کمی خواهیم داد، سپس آنها را به عذاب آتش می‌کشانیم و چه بد سر انجامی دارند. در این آیه ابراهیم علیه السلام دو درخواست مهم از پروردگار برای ساکنان این سرزمین مقدس می‌کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد. قرآن می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده»؛ وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً .... همانگونه که در آیه قبل خواندیم، این دعای ابراهیم علیه السلام به اجابت رسید. خداوند این سرزمین مقدس را یک کانون امن و امان قرار داد و امنیتی از نظر ظاهر و باطن به آن بخشید. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۲ دومین تقاضایش این است که: «اهل این سرزمین را- آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند- از ثمرات گوناگون روزی ببخش»؛ وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ .... جالب اینکه ابراهیم علیه السلام نخست تقاضای امنیت و سپس درخواست مواهب اقتصادی می‌کند. این خود اشاره‌ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد، فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست! در اینکه منظور از ثمرات چیست؟ مفسران گفتگوها دارند. ولی ظاهراً ثمرات یک معنی وسیع دارد که هرگونه نعمت مادی، اعم از میوه‌ها و مواد دیگر غذایی و نعمت‌های معنوی را شامل می‌شود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «هُوَ ثَمَراتُ الْقُلُوبِ»؛ «منظور میوه دل‌ها است!» اشاره به اینکه خداوند محبت و علاقه مردم را به مردم این سرزمین جلب می‌کند. این نکته نیز قابل توجه است که ابراهیم علیه السلام این تقاضا را تنها برای مؤمنان به توحید و روز جزا می‌کند، شاید به خاطر اینکه از جمله: ... لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ. در آیات گذشته به این حقیقت پی برده بود که گروهی از نسل‌های آینده او، راه شرک و ظلم و ستم می‌پویند و او در اینجا ادب را رعایت کرد و آنها را از دعای خود استثنا نمود. به هر حال خداوند در پاسخ این تقاضای ابراهیم علیه السلام چنین فرمود: «اما آنها که راه کفر را پوییده‌اند بهره کمی (از این ثمرات) به آنها خواهم داد (و به طور کامل محروم نخواهم کرد!)»؛ قالَ وَ

مَنْ کَفَرَ فَأَمَتِّعُهُ قَلِیلًا. «اما در سرای آخرت آنها را به عذاب آتش می‌کشانم و چه بد سر انجامی دارند»؛ ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ. این در واقع صفت رحمانیت، همان رحمت عامه پروردگار است که از خوان نعمت بی دریغش همه بهره می‌گیرند و از خزانه غیبش خوبان و بدان وظیفه‌خور باشند. ولی در سرای آخرت که سرای رحمت خاص او است، رحمت و نجاتی برای آنها نیست. «۱»

ابراهیم خانه کعبه را بنا می‌کند

وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۱۲۷) رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَ أَرِنا مَناسِکَنا وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (۱۲۸) رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۱۲۹) «۱» ۱۲۷- (و نیز به یاد آورید) هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند (و می گفتند) پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانایی. ۱۲۸- پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشد به وجود آور و طرز پرستش خودت را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو تواب و رحیمی. ۱۲۹- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن، تا آیات تو را بر آنها بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری). از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۴ خانه کعبه پیش از ابراهیم علیه السلام، حتی از زمان آدم علیه السلام بر پا شده بود. در آیه ۳۷ سوره ابراهیم از قول این پیامبر بزرگ می‌خوانیم رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ ...؛ «پروردگارا! بعضی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان در کنار خانه تو سکونت دادم.» این آیه گواهی می‌دهد موقعی که ابراهیم با فرزند شیرخوارش اسماعیل و همسرش به سرزمین مکه آمدند، اثری از خانه کعبه وجود داشته است. در آیه ۹۶ سوره آل عمران نیز می‌خوانیم: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً ...؛ «نخستین خانه‌ای که به منظور پرستش خداوند برای مردم ساخته شد، در سرزمین مکه بود»، مسلم است که پرستش خداوند و ساختن مرکز عبادت، از زمان ابراهیم علیه السلام آغاز نشده بلکه قبلا و حتی از زمان آدم علیه السلام بوده است. اتفاقاً تعبیری که در نخستین آیه مورد بحث به چشم می‌خورد نیز همین معنی را می‌رساند، آنجا که می گوید: «به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند، و می گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانایی»؛ وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. این تعبیر می‌رساند که شالوده‌های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم علیه السلام و اسماعیل پایه‌ها را بالا بردند. در خطبه معروف قاصعه از نهج البلاغه نیز می‌خوانیم: «أ لا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِینَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ علیه السلام إِلَی الْآخِرِینَ مِنْ هذَا الْعَالَمِ بِأَحْجارٍ ... فَجَعَلَهَا بَیْتَهُ الْحَرَامَ ... ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ علیه السلام وَ وَلَدَهُ أَنْ یَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ ...»؛ «آیا نمی‌بینید که خداوند مردم جهان را از زمان آدم تا به امروز به وسیله قطعات سنگی ... امتحان کرده است، و آن را خانه محترم خود قرار داده، سپس به آدم و فرزندانش دستور داد که به گرد آن طواف کنند». نتیجه اینکه: آیات قرآن و روایات، این تاریخچه معروف را تأیید می کند که خانه کعبه، نخست به دست آدم علیه السلام ساخته شد، سپس در طوفان نوح فرو ریخت، و بعد به دست ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل تجدید بنا شد. در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث، ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام، پنج تقاضای حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۵ مهم از خدا می‌کنند این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت، به قدری حساب شده و جامع تمام نیازمندی‌های زندگی مادی و معنوی است که انسان‌را به‌عظمت روح این‌دو پیامبربزرگ خدا کاملاآشنا می‌سازد. نخست عرضه می‌دارند: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده»؛ رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ .... بعد تقاضا می کنند: از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده»؛ ... وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ ....

سپس تقاضـا می‌کننـد: «طرز پرسـتش و عبـادت خـودت را بـه مـا نشـان ده، و مـا را از آن آگـاه سـاز»؛ ... وَ أَرِنـا مَناسِـکَنا .... تا بتوانیم آنگونه که شایسته مقام تو است، عبادت کنیم. بعـد از خدا تقاضای توبه کرده، می‌گویند: «توبه ما را بپذیر و رحمتت را متوجه مـا گردان که تو توّاب و رحیمی»؛ ... وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ .... پنجمین تقاضـای آنهـا این است که: «پروردگـارا! در میـان آنهـا پیـامبری از خودشـان مبعوث کن»؛ ... رَبَّنـا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا ... تـا «آیات تورا برآنها بخوانـد و کتاب و حکمت به آنان بیـاموزد و آنهـا را پـاکیزه کنـد»؛ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتـابَ وَ الْحِکْمَـهَٔ وَ یُزَکِّیهِمْ ... چرا که «تو توانا هستی و بر تمام این کارها قدرت داری»؛ ... إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.

نکته‌ها:

۱- هدف بعثت پیامبران

در آیـات فوق پس از آنکه ابراهیم علیه السلام و اسـماعیل تقاضـای ظهور پیـامبر اسـلام را می‌کننـد، سه هـدف برای بعثت او بیـان می‌کنند: ۱- تلاوت آیات خداوند بر مردم، این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه‌ها در پرتو آیات گیرا و جذاب و کوبنده‌ای است کـه از مجرای وحی بر قلب پیـامبر صـلی الله علیه و آله نـازل می‌شـود و او به وسـیله آن، ارواح خفته را بیـدار می‌کنـد. یتلو از مـاده تلاوت، در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سـر هم و روی نظام صـحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۶ می‌کنـد. بنا بر این تلاوت منظم و پی در پی مقدمه‌ای اسـت برای بیـداری و ایجاد آمادگی و تعلیم و تربیت است. ۲- تعلیم کتاب و حکمت را هـدف دوم می‌گویند، چرا که تا آگاهی حاصـل نشـود، تربیت که مرحله سـوم است صورت نمی‌گیرد. تفـاوت کتـاب و حکمت ممکن است در این باشـد که کتـاب اشـاره به کتب آسـمانی است، امـا حکمت، علوم و دانش‌هـا و اسـرار و علل و نتایـج احکام است که از طرف پیامبر، تعلیم می‌شود. ۳- بعد آخرین هـدف را که مسـأله تزکیه است بیـان می‌دارد. تزکیه در لغت هم به معنی نمو دادن، هم به معنی پاکسازی آمـده است. به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه‌های علمی و عملی به عنوان هـدف نهایی بعثت پیامبر، معرفی شـده است. این نکته مخصوصا قابل توجه است که علوم بشـر محدود است و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان و از این گذشـته نسبت به آنچه هم می‌داند، گاهی نمی‌توانـد دقیقاً امیـدوار باشـد، چرا که خطاهای خود و دیگران را دیـده است. اینجاست که باید پیامبران، با علوم راستین و خالی از هرگونه خطا که از مبـدأ وحی گرفته‌اند، به میان مردم بیایند، خطاهایشان را بر طرف سازند، آنچه نمی‌دانند را به آنها بیاموزند و آن را که می‌دانند به آنها اطمینان خاطر دهند. موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یادآوری است، این است که نیمی از شخصـیت ما را عقل و خرد تشـکیل می‌دهـد و نیمی را غرایز و امیال، به همین دلیل ما به همان انـدازه که نیاز به تعلیم داریم، نیاز به تربیت هم داریم، هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرایز درونی ما به سوی هدف صـحیحی رهبری شوند، لذا پیامبران هم معلم، هم مربی، هم آموزش دهنده و هم پرورش دهنده‌اند.

۲- تعلیم مقدم است یا تربیت؟

- جالب اینکه در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیا، با هم ذکر شده است در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم شـمرده شده (سوره بقره آیه ۱۵۱- حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۷ آل عمران ۱۶۴- جمعه ۲) و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت مقـدم شـده است (آیه مورد بحث) با اینکه می‌دانیم معمولا تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی‌گیرد. بنابر این آنجـا که تعلیم بر تربیت مقـدم است، اشـاره به وضع طـبیعی آن است و در موارد بیشتری که تربیت مقـدم شـده، گویـا اشـاره به

مسأله هدف بودن آن است. چرا كه هدف اصلی تربيت است و بقيه همه مقدمه آن است.

۳- پيامبری از ميان خود آنها

اين تعبير كه بـا كلمه «منهم» در آيـات فوق آمـده، اشـاره به اين است كه رهبران و مربيان انسان بايـد از نوع خود او باشـند. با همان صفات و غرايز بشـری، تا بتوانند از نظر جنبه‌های عملی، سـرمشق‌های شايسـته‌ای باشـند. بديهی است اگر از غير جنس بشر باشند، نه آنهـا می‌تواننـد دردهـا، نيازهـا، مشـكلات، و گرفتاری‌هـای مختلف انسان‌هـا را درک كننـد و نه انسان‌ها می‌تواننـد از آنها سرمشق بگيرند. حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۱۵۸

ابراهيم عليه السلام در قربانگاه

فَبَشَّرْناهُ بِغُلام حَلِيم (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قـالَ يـا بُنَيَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنـامِ أَنِّی أَذْبَحُـكَ فَـانْظُرْ ما ذا تَری قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِـدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَ نادَيْنـاهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ (۱۰۴) قَـدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِـنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هـذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيم (۱۰۷) وَ تَرَكْنـا عَلَيْهِ فِی الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلامٌ عَلی إِبْراهِيمَ (۱۰۹) كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) «۱» ۱۰۱- مـا او (ابراهيـم عليه السـلام) را به نوجوانی بردبـار و پر اسـتقامت بشـارت داديم. ۱۰۲- هنگامی كه با او به مقام سـعی و كوشـش رسـيد گفت: فرزنـدم! من در خواب حج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۱۵۹ ديـدم كه بايـد تو را ذبح كنم! بنگر نظر تو چيست؟ گفت: پدرم! هر چه دسـتور داری اجرا كن، به خواست خداوند مرا از صابران خواهی يافت! ۱۰۳- هنگـامی كه هر دو تسـليم و آماده شدنـد و ابراهيم عليه السـلام جبين او را بر خاك نهاد ... ۱۰۴- او را ندا داديم كه ای ابراهيم عليه السـلام! ۱۰۵- آنچه را در خواب مـأموريت يـافتی انجـام دادی، ما اينگونه نيكوكاران را جزا می‌دهيم. ۱۰۶- اين قطعاً امتحان مهم و آشكاری است. ۱۰۷- ما ذبح عظيمی را فدای او كرديم. ۱۰۸- و نام نيك او را در امت‌های بعد باقی گذارديم. ۱۰۹- سلام بر ابراهيم عليه السلام باد! ۱۱۰- اينگونه نيكوكاران را پاداش می‌دهيم. در آيات گذشته به اينجا رسيديم كه ابراهيم عليه السـلام بعـد از ادای رسـالت خويش، در بابل، از آنجا هجرت كرد و نخستين تقاضايش از پروردگار، اين بود كه فرزند صالحی به او عطا فرمايد؛ زيرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود. نخستين آيه مورد بحث، سـخن از اجابت اين دعای ابراهيم عليه السـلام به ميـان آورده، می‌گويـد: «ما او را به نوجوانی حليم و بردبار و پر اسـتقامت بشارت داديم»؛ فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ. در واقع سـه بشارت در اين جمله جمع شـده است: بشارت تولد فرزندی پسـر، و بشارت رسـيدن او به سـنين نوجوانی، و بشارت به صـفت والای حلم. در تفسير حليم گفته‌اند كسی است كه در عين توانايی در هيچ كاری قبل از وقتش شتاب نمی‌كند و در كيفر مجرمان عجله‌ای به خرج نمی‌دهـد، روحی بزرگ دارد و بر احساسات خويش مسلط است. راغب در مفردات می‌گويد: حلم به معنی خويشـتن‌داری به هنگام هيجان غضب است و از آنجا كه اين حالت از عقل و خرد ناشـی می‌شود، گاه به معنی عقل و خرد نيز به كار رفته و گر نه معنی حقيقی حلم همان است كه در اول گفته شـد. ضـمناً از اين توصـيف حج وحرمين شـريفين در تفسـير نمونه، ص: ۱۶۰ استفاده می‌شود كه خداوند بشارت بقای اين فرزند را تا زمانی كه به سنی برسد كه قابل توصيف به حلم باشد داده است و چنانكه در آيات بعـد خواهيم ديد، او مقام حليم بودن خود را به هنگام ماجرای ذبح نشان داد. همان‌گونه كه ابراهيم عليه السـلام نيز حليم بودن خود را در آن هنگام و هم در موقع آتش‌سوزی آشـكار ساخت. قابل توجه اينكه واژه حليم پانزده مرتبه در قرآن مجيد تكرار شده اسـت و غالبا وصفی است برای خداوند جز در دو مورد كه به صورت توصيفی برای ابراهيم عليه السلام و فرزندش در كلام خداوند آمده است و در يك مورد توصـيفی است برای شـعيب از زبان ديگران. واژه «غلام» به عقيده بعضـی به هر كودكی قبل از رسـيدن به سن جوانی گفته می‌شود و بعضـی آن را به كودكی كه از ده سال گذشـته و هنوز به سن بلوغ نرسـيده است، اطلاق كرده‌اند. از تعبيرات

مختلفی که در لغت عرب آمده، می‌توان استفاده کرد که غلام حد فاصل میان طفل (کودک) و شاب (جوان) است که در زبان فارسی از آن تعبیر به نوجوان می‌کنیم. سرانجام فرزند موعود ابراهیم علیه السلام طبق بشارت الهی متولد شد و قلب پدر را که در انتظار فرزندی صالح سال‌ها چشم به راه بود روشن ساخت، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید. در اینجا قرآن می‌گوید: «هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید»؛ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ .... یعنی به مرحله‌ای رسید که می‌توانست در مسایل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش کند و او را یاری دهد. بعضی سعی را در اینجا به معنی عبادت و کار برای خداوند دانسته‌اند، البته سعی مفهوم وسیعی دارد که این معنی را نیز شامل می‌شود ولی منحصر به آن نیست و تعبیر معه (با پدرش) نشان می‌دهد که منظور معاونت پدر در امور زندگی است. به هر حال به گفته جمعی از مفسران، فرزندش در آن وقت ۱۳ ساله بود که ابراهیم علیه السلام خواب عجیب و شگفت‌انگیزی می‌بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۱ دیگر در مورد این پیامبر عظیم الشان علیه السلام است. در خواب می‌بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند یگانه‌اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد. ابراهیم علیه السلام وحشت‌زده از خواب بیدار شد، می‌دانست که خواب پیامبران واقعیت دارد و از وسوسه‌های شیطانی دور است، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بر لزوم این امر و فوریت آن بود. می‌گویند نخستین بار در شب ترویه (شب هشتم ماه ذی الحجه) این خواب را دید و در شب‌های عرفه و شب عید قربان (نهم و دهم ذی الحجه) خواب تکرار شد، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خداوند است. ابراهیم علیه السلام که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرفراز بیرون آمده بود، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد و فرزندی را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است، با دست خود سر ببرد! ولی باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند، رو به سوی او کرد و گفت: «فرزندم! من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، بنگر نظر تو چیست؟!»؛ قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری ... فرزندش که نسخه‌ای از وجود پدر ایثارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود، با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد و با صراحت و قاطعیت گفت: «پدرم هر دستوری به تو داده شده است، اجرا کن»؛ ... قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ .... از ناحیه من فکر تو راحت باشد که «به خواست خداوند مرا از صابران خواهی یافت»؛ ... سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ .... این تعبیرات پدر و پسر چقدر پر معنی است و چه ریزه‌کاری‌هایی در آن نهفته است؟ از یک سو پدر با صراحت مسأله ذبح را با فرزند ۱۳ ساله مطرح می‌کند و از او نظرخواهی می‌کند، برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قایل می‌شود، او هرگز نمی‌خواهد فرزندش را بفریبد و کورکورانه به این میدان بزرگ امتحان دعوت کند. او می‌خواهد فرزندش نیز در این پیکار بزرگ با نفس شرکت جوید و لذت تسلیم و رضا را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۲ همچون پدر بچشد! از سوی دیگر فرزند هم می‌خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد، نمی‌گوید مرا ذبح کن، بلکه می‌گوید هر مأموریتی داری انجام ده، من تسلیم امر و فرمان او هستم و مخصوصا پدر را با خطاب یا ابت! (ای پدر!) مخاطب می‌سازد، تا نشان دهد این مسأله از عواطف فرزندی و پدری سر سوزنی نمی‌کاهد که فرمان خداوند حاکم بر همه چیز است. از سوی دیگر، مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار به عالی‌ترین وجهی نگه می‌دارد، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی‌کند، بلکه بر مشیت خداوند و اراده او تکیه می‌کند و با این عبارت از او توفیق پای‌مردی و استقامت می‌طلبد. به این ترتیب هم پدر و هم پسر، نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می‌گذرانند. در این میان چه‌ها گذشت؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده و تنها روی نقاط حساس این ماجرای عجیب انگشت می‌گذارد. بعضی نوشته‌اند: فرزند فداکار برای اینکه پدر را در انجام این مأموریت کمک کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد، هنگامی که او را به قربانگاه در میان کوه‌های خشک و سوزان سرزمین منی آورد به پدر گفت: «پدرم ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم، می‌ترسم از پاداشم کاسته شود! پدر جان کارد را تیز کن و با سرعت بر

گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسانتر باشد! پدرم قبلا پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود، چرا که بیم دارم چون مادرم آن را ببیند عنان صبر از کفش بیرون رود». آنگاه افزود: «سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است، چرا که بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و هر گاه دلتنگ شود، آن را در آغوش می‌فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد. لحظه‌های حساسی فرا رسید، فرمان الهی باید اجرا می‌شد، ابراهیم علیه السلام که مقام تسلیم فرزند را دید او را در آغوش کشید وگونه‌هایش را بوسه داد و هر دو در این لحظه به گریه افتادند. گریه‌ای که بیانگر عواطف و مقدمه شوق لقای خداوند بود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۳ قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پر معنی می گوید: «هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم علیه السلام جبین فرزند را بر خاک نهاد ...»؛ فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ. باز قرآن اینجا را به اختصار برگزار کرده و به شنونده اجازه می‌دهد تا با امواج عواطفش قصه را همچنان دنبال کند. بعضی گفته‌اند منظور از جمله: «تَلَّهُ لِلْجَبِینِ» این بود که پیشانی پسر را به پیشنهاد خودش بر خاک نهاد، مبادا چشمش در صورت فرزند بیفتد و عواطف پدری به هیجان در آید و مانع اجرای فرمان خدا شود! به هر حال ابراهیم علیه السلام صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت در آورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد در حالی که روحش در هیجان فرو رفته بود و تنها عشق خداوند بود که او را در مسیرش بی تردید پیش می‌برد. اما کارد برنده در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذارد! ... ابراهیم علیه السلام در حیرت فرو رفت، بار دیگر کارد را به حرکت در آورد ولی باز کارگر نیفتاد، آری ابراهیم خلیل علیه السلام می گوید: ببر! اما خداوند خلیل فرمان می‌دهد نبر! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد. اینجا است که قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی به همه انتظارها پایان داده، می گوید: «در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم»؛ وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ. «آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی»؛ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا .... «ما اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می‌دهیم»؛ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. هم به آنها توفیق پیروزی در امتحان می‌دهیم، و هم نمی‌گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود، آری کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حد اعلا رسانده جز این پاداشی نخواهد داشت. سپس می‌افزاید: «این قطعاً امتحان مهم و آشکاری است»؛ إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ. ذبح کردن فرزند با دست خود، آن هم فرزندی برومند و لایق، برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده، کار ساده و آسانی نیست، چگونه می‌توان دل از چنین فرزندی برکند؟ از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا، بی‌آنکه خم به ابرو آورد به امتثال این حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۴ فرمان بشتابد و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد، به طوری که از نظر آمادگی‌های روانی و عملی چیزی فروگذار نکند؟ و از آن عجیب‌تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود، که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت. لذا در بعضی از روایات آمده است هنگامی که این کار انجام گرفت جبرئیل امین (از روی اعجاب) صدا زد: «اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ» ... و فرزند ابراهیم علیه السلام صدا زد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ» ... و پدر قهرمان و فداکار نیز گفت: «اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ». «۱» و این شبیه تکبیراتی است که ما روز عید قربان می گوییم. اما برای اینکه برنامه ابراهیم علیه السلام ناتمام نماند و در پیشگاه خداوند قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم علیه السلام برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم حج و سرزمین منی از خود بگذارد، چنانکه قرآن می گوید: «ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم»؛ وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ. در اینکه عظمت این ذبح از چه نظر بوده، از نظر جسمانی و ظاهری؟ و یا از جهت اینکه فدای فرزند ابراهیم علیه السلام شد؟ و یا از نظر اینکه برای خداوند و در راه خداوند بود؟ و یا از این نظر که این قربانی از سوی خداوند برای ابراهیم علیه السلام فرستاده شد؟ مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در ذبح عظیم جمع، و از دیدگاه‌های مختلف دارای عظمت باشد. یکی از نشانه‌های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان، سال به سال وسعت بیشتری یافته و الان در هر سال بیش از یک میلیون نفر به یاد آن ذبح عظیم، ذبح می کنند و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارد. «فَدَیْنا» از ماده «فدا» در اصل به

معنی قرار دادن چیزی به عنوان بلاـگردان و دفع ضـرر از شـخص یا چیز دیگر است، لـذا مالی را که برای آزاد کردن اسـیر می‌دهند فـدیه می‌گوینـد و نیز کفاره‌ای را که بعضـی از بیماران به جای روزه می‌دهنـد، به این نام نامیـده می‌شود. حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۵ در اینکـه این قـوچ بزرگ چگـونه به ابراهیم علیه السـلام داده شـد؟ بسیاری معتقدنـد جبرئیـل آن را آورد، بعضـی نیز گفته‌انـد از دامنه کوه‌های منی سـرازیر شـد، هر چه بود به فرمان خداوند و به اراده او بود. نه تنها خداوند پیروزی ابراهیم علیه السـلام را در این امتحـان بزرگ در آن روز سـتود، بلکه خـاطره آن را جاویـدان ساخت، چنانکه در آیه بعـد می‌گویـد: «ما نام نیک ابراهیم علیه السـلام را در امت‌های بعـد باقی و برقرار ساختیم»؛ وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ. او اسوه ای شـد برای همه آیندگان و قدوه ای برای تمام پاکبازان و عاشقان دلداده کوی دوست و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده تا پایان جهان جاودان نمودیم. او پدر پیامبران بزرگ، پدر امت اسـلام و پیامبر اسـلام بود. «سـلام بر ابراهیم علیه السلام (آن بنده مخلص و پاکباز بـاد)»؛ سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ. «آری، ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم»؛ ... وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. پاداشـی به عظمت دنیا، پاداشـی جـاودان در سراسـر زمـان، پاداشـی درخـور سـلام و درود خداونـد بزرگ! جـالب تـوجه اینکـه جملـه: ... وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ یـک بار اینجا ذکر شـده و یک بار در چنـد آیه قبل، این تکرار، حتما نکته‌ای دارد. ممکن است دلیلش این باشـد که در مرحله اول خداونـد، پیروزی ابراهیم علیه السـلام را در امتحـان بزرگش تصـدیق می‌کنـد و کارنامه قبولی او را امضا می‌فرمایـد، این خود جزا و پاداش بزرگی است و این مهمترین مژده‌ای بود که خداوند به ابراهیم علیه السـلام داد، سپس مسأله فدا کردن ذبح عظیم و جاودان ماندن نام و سـنت او و درود فرستادن خدا بر او را که سه موهبت بزرگ دیگر است، مطرح کرده و آن را به عنوان پاداش نیکوکاران معرفی می‌کند.

نکته‌ها:

۱- ذبیح اللَّه کیست؟

در اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم علیه السـلام (اسـماعیل علیه السـلام یا اسحق علیه السلام) به قربانگاه برده شد و لقب ذبیح‌اللَّه یافت؟ در میان مفسـران سخت گفتگو است، گروهی اسحاق علیه السلام را ذبیح می‌دانند و جمعی اسماعیل علیه السلام را، نظر اول را بسـیاری از مفسـران اهل سنت و نظر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۶ دوم را مفسـران شیعه برگزیده‌اند. اما آنچه با ظواهر آیـات مختلف قرآن هماهنـگ است، این است که ذبیـح اسـماعیل علیه السـلام بوده است؛ زیرا: اولًا: در یک‌جا می‌خوانیم وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ؛ «ما او را بشارت به اسحاق دادیم که پیامبری بود از صالحان». «۱» این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که خداونـد بشارت به تولـد اسـحاق علیه السـلام را بعد از این ماجرا و به خاطر فداکاری‌های ابراهیم علیه السـلام به او داد، بنابر این ماجرای ذبـح مربوط به او نبود. به علاوه هنگامی که خداوند نبوت کسـی را بشارت می‌دهد، مفهومش این است که زنده می‌ماند و این با مسأله ذبـح در کودکی سازگار نیست. ثانیاً: در آیه ۷۱ سوره هود می‌خوانیم: فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ؛ «ما او را به تولد اسحاق علیه السلام بشارت دادیم و نیز به تولد یعقوب علیه السلام بعد از اسحاق علیه السلام». این آیه نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السـلام مطمئن بود اسـحاق علیه السـلام می‌مانـد و فرزنـدی همچون یعقوب علیه السـلام از او به وجود می‌آید، بنابر این نوبتی برای ذبـح باقی نخواهـد ماند. کسانی که ذبیح را اسـحاق علیه السـلام می‌دانند، در حقیقت این آیات را نادیده گرفته‌اند. ثالثاً: روایات بسـیاری در منابع اسـلامی آمـده است که نشان می‌دهـد ذبیـح، اسـماعیل علیه السـلام بوده است، به عنوان نمونه در حـدیث معتبری که از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ»؛ «۲» «من فرزند دو ذبیحم» و منظور از دو ذبیـح یکی پـدرش عبد اللَّه است که عبد المطّلب جد پیامبر صـلی الله علیه و آله نذر کرده بود او را برای خدا قربانی کند سپس

یکصد شتر به‌فرمان خداوند فدای او قرار داد و داستانش مشهور است و دیگر اسماعیل علیه السلام بود؛ زیرا مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل علیه السلام است، نه اسحاق علیه السلام. «۳» در دعایی که از علی علیه السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «یا مَنْ فَدَی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۷ إِسْمَاعِیلَ مِنَ الذَّبْحِ»؛ «ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قرار دادی.» «۱» در احادیثی که از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل شده می‌خوانیم: هنگامی که سؤال کردند ذبیح که بود؟ فرمودند: «اسماعیل». در حدیثی که از امام علی‌بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده نیز می‌خوانیم: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْئاً أَکْرَمَ مِنَ الضَّأْنِ لَفَدَی بِهِ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام»؛ «اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می‌شد، آن را فدیه اسماعیل علیه السلام قرار می‌داد.» «۲» روایات در این زمینه بسیار است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل کنیم، سخن به درازا می‌کشد. «۳» در برابر این روایات فراوان که هماهنگ با ظاهر آیات قرآن است، روایت شاذی بر ذبیح بودن اسحاق علیه السلام دلالت دارد که نمی‌تواند مقابله با روایات گروه اول کند و نه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است. از همه اینها گذشته، این مسأله مسلم است، کودکی را که ابراهیم علیه السلام او را با مادرش به فرمان خداوند به مکه آورد و در آنجا رها نمود و سپس خانه کعبه را با کمک او ساخت، و طواف و سعی با او به جا آورد اسماعیل علیه السلام بود و این نشان می‌دهد که ذبیح نیز اسماعیل علیه السلام بوده است؛ زیرا برنامه ذبح مکمل برنامه‌های فوق محسوب می‌شده است. البته آنچه از کتب عهد عتیق (تورات کنونی) بر می‌آید این است که ذبیح، اسحاق علیه السلام بوده است. «۴» از این‌رو چنین به نظر می‌رسد که بعضی از روایات غیر معروف اسلامی که اسحاق علیه السلام را ذبیح معرفی می‌کند، تحت تأثیر روایات اسرائیلی است و احتمالا از مجعولات یهود است. یهود چون از دودمان اسحاق علیه السلام بودند، مایل بودند این افتخار را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۸ برای خود ثبت کنند و از مسلمانان که پیامبرشان زاده اسماعیل علیه السلام بود سلب کنند، هر چند از طریق انکار واقعیات باشد! به هر حال آنچه برای ما از همه محکم‌تر است، ظواهر آیات قرآن است که به خوبی نشان می‌دهد که ذبیح اسماعیل علیه السلام بوده است، گر چه برای ما تفاوتی نمی‌کند که ذبیح اسماعیل علیه السلام باشد یا اسحاق علیه السلام هر دو فرزند ابراهیم علیه السلام و پیامبر بزرگ خدا بودند، هدف روشن شدن این ماجرای تاریخی است.

۲- آیا ابراهیم علیه السلام مأمور به ذبح فرزند بود؟

از سؤالات مهم دیگری که در این بحث برای مفسران مطرح است این است که آیا ابراهیم علیه السلام راستی مأمور به ذبح فرزند بود، یا به مقدمات آن دستور داشت؟ اگر مأمور به ذبح بوده، چگونه پیش از انجام آن، این حکم الهی نسخ شد؟ در حالی که نسخ قبل از عمل جایز نیست و این معنی در علم اصول فقه، اثبات شده است. اگر مأمور به مقدمات ذبح بوده است، این افتخار مهمی نخواهد بود. اینکه بعضی گفته‌اند اهمیت مسأله از اینجا ناشی می‌شود که ابراهیم علیه السلام احتمال می‌داد بعد از انجام این مأموریت و فراهم کردن مقدمات، دستور به اصل ذبح داده شود و امتحان بزرگ او همین جا بود، مطلب جالبی به نظر نمی‌رسد. به‌عقیده ما این گفتگوها از اینجا ناشی می‌شود که میان اوامر امتحانی و غیر امتحانی فرق نگذاشته‌اند، امری که به ابراهیم علیه السلام شد یک امر امتحانی بود، می‌دانیم در اوامر امتحانی اراده جدی تعلق به اصل عمل نگرفته است، بلکه هدف آن است که روشن شود شخص مورد آزمایش تا چه اندازه آمادگی اطاعت فرمان دارد؟ این در جایی است که شخص مورد آزمایش، از اسرار پشت پرده آگاه نیست. به این ترتیب در اینجا نسخ واقع نشده است که در صحت آن قبل از عمل، بحث و گفتگو شود. اگر می‌بینیم خداوند بعد از این ماجرا به ابراهیم علیه السلام می‌گوید: قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا ...؛ «خوابی را که دیده بودی تحقق بخشیدی» به خاطر آن است که آنچه در توان داشت در زمینه ذبح فرزند دلبند انجام داد و آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید و از عهده این آزمایش به خوبی برآمد.

۳- چگونه خواب ابراهیم علیه السلام می‌توانست حجت باشد؟

در مورد خواب و خواب دیدن سخن بسیار است که شرح مبسوط آن در تفسیر سوره یوسف ذیل آیه ۴ آمده است. «۱» آنچه در اینجا لازم است به آن توجه شود، این است که چگونه ابراهیم علیه السلام خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟ در پاسخ این سؤال گاه گفته می‌شود که خواب‌های انبیا علیهم السلام هرگز خواب شیطانی، یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست، بلکه گوشه‌ای از برنامه نبوت و وحی آنها است. به تعبیر دیگر ارتباط انبیا علیهم السلام با مصدر وحی، گاهی به صورت القا به قلب است گاه از طریق دیدن فرشته وحی، گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده و گاه از طریق خواب است. به این ترتیب در خواب‌های آنها هیچگونه خطا و اشتباهی رخ نمی‌دهد و آنچه در خواب می‌بینند، درست همانند چیزی است که در بیداری می‌بینند. گاه گفته می‌شود که ابراهیم علیه السلام در حال بیداری از طریق وحی آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه ذبح می‌بیند، عمل کند. گاه گفته می‌شود: قراین مختلفی که در این خواب بود و از جمله اینکه در سه شب متوالی عینا تکرار شد، برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یک مأموریت الهی است و نه غیر آن. به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی با هم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نیست.

۴- وسوسه‌های شیطان در روح بزرگ ابراهیم علیه السلام اثر نگذاشت

از آنجا که امتحان ابراهیم علیه السلام یکی از بزرگترین امتحانات در طول تاریخ بود، امتحانی که هدفش این بود قلب او را از مهر و عشق غیر خداوند تهی کند و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتوافکن سازد، طبق بعضی از روایات، شیطان به دست و پا افتاد تا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۰ کاری کند که ابراهیم علیه السلام از این میدان پیروزمند بیرون نیاید، گاه به سراغ مادرش هاجر آمد و به او گفت می‌دانی ابراهیم علیه السلام چه در نظر دارد؟ می‌خواهد فرزندش را امروز سر ببرد! هاجر گفت: «برو سخن محال مگو که او مهربانتر از این است که فرزند خود را بکشد، اصولا مگر در دنیا انسانی پیدا می‌شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند؟» شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت او مدعی است خدا دستورش داده است. هاجر گفت: «اگر خدا دستورش داده، پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم راهی نیست!» گاهی به سراغ فرزند آمد و به وسوسه او مشغول شد، از آن هم نتیجه‌ای نگرفت، چون اسماعیل علیه السلام را یک پارچه تسلیم و رضا یافت. سرانجام به سراغ پدر آمد و به او گفت: «ابراهیم علیه السلام! خوابی را که دیدی خواب شیطانی است! اطاعت شیطان مکن!» ابراهیم علیه السلام که در پرتو نور ایمان و نبوت او را شناخت، بر او فریاد زد: «دور شو ای دشمن خدا». «۱» در حدیث دیگری آمده است: ابراهیم علیه السلام نخست به مشعرالحرام آمد تا پسر را قربانی کند، شیطان به دنبال او شتافت، او به محل جمره اولی آمد، شیطان به دنبال او آمد، ابراهیم علیه السلام هفت سنگ به او پرتاب کرد، هنگامی که به جمره دوم رسید باز شیطان را مشاهده نمود، هفت سنگ دیگر بر او انداخت، تا به جمره عقبه آمد، هفت سنگ دیگر بر او زد (و او را برای همیشه از خود مایوس ساخت). «۲» این نشان می‌دهد که وسوسه‌های شیاطین در میدان‌های بزرگ امتحان، نه از یک سو که از جهات مختلف صورت می‌گیرد. هر زمان به رنگی و از طریقی مردان خدا باید ابراهیم‌وار شیاطین را در همه چهره‌ها بشناسند و از هر طریق وارد شوند، راه را بر آنها ببندند و سنگسارشان کنند و چه درس بزرگی؟!

۵- فلسفه تکبیرات در منی

می‌دانیم از دستورهایی که در مورد عید اضحی در روایات اسلامی آمده است، تکبیرات مخصوصی است که همه مسلمانان، چه آنها که در مراسم حج شرکت کرده‌اند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۱ در منی هستند و چه آنها که در سایر

نقاط هستند، بعد از نمازها می‌گویند (منتهی کسانی که در منی باشند، بعد از ۱۵ نماز که نخستین آن نماز ظهر روز عید است و کسانی که در غیر منی باشند بعد از ۱۰ نماز تکرار می‌کنند) و صورت تکبیرات چنین است: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا» و هنگامی که این دستور را با حدیثی که پیشتر نقل کردیم، مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم در حقیقت این تکبیرات مجموعه‌ای از تکبیرات جبرئیل و اسماعیل علیه السلام و پدرش ابراهیم علیه السلام و چیزی افزون بر آن نیست. به تعبیر دیگر این تعبیرات خاطره پیروزی ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام را در آن میدان بزرگ آزمایش در نظرها زنده می‌کند و به همه مسلمانان چه در منی و چه در غیر منی الهام می‌بخشد. ضمناً از روایات اسلامی معلوم می‌شود که نام‌گذاری سرزمین منی به این اسم، به خاطر آن است که ابراهیم علیه السلام هنگامی که به این سرزمین رسید و از عهده امتحان برآمد، جبرئیل به او گفت: «هر چه می‌خواهی از پروردگارت بخواه»، او از خداوند تمنا کرد که دستور دهد به عنوان فدای فرزندش اسماعیل علیه السلام قوچی را ذبح کند و این تمنای او انجام شد. «۱»

۶- حج یک عبادت مهم انسان‌ساز

حج یک عبادت مهم انسان‌ساز سفر حج در حقیقت یک هجرت بزرگ است، یک سفر الهی است، یک میدان گسترده خودسازی و جهاد اکبر است. مراسم حج در واقع عبادتی را نشان می‌دهد که عمیقا با خاطره مجاهدات ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام و همسرش هاجر آمیخته است و ما اگر در مطالعات در مورد اسرار حج از این نکته غفلت کنیم، بسیاری از مراسم آن به صورت معما در می‌آید، آری کلید حل این معما توجه به این آمیختگی عمیق است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۲ هنگامی که در قربانگاه در سرزمین منی می‌آییم تعجب می‌کنیم، این همه قربانی برای چیست؟ اصولا مگر ذبح حیوان می‌تواند حلقه‌ای از مجموعه یک عبادت باشد؟! اما هنگامی که مسأله قربانی ابراهیم علیه السلام را به خاطر می‌آوریم که عزیزترین عزیزانش و شیرین‌ترین ثمره عمرش را در این میدان در راه خداوند ایثار کرد و بعدا سنتی به عنوان قربانی در منی به وجود آمد، به فلسفه این کار پی می‌بریم. قربانی کردن، رمز گذشت از همه چیز در راه معبود است، قربانی کردن مظهری است برای تهی نمودن قلب از غیر یاد خداوند و هنگامی می‌توان از این مناسک بهره تربیتی کافی گرفت که تمام صحنه ذبح اسماعیل علیه السلام و روحیات این پدر و پسر به هنگام قربانی در نظر مجسم شود و آن روحیات در وجود انسان پرتو افکن شود. هنگامی که به سراغ جمرات (سه ستون سنگی مخصوصی که حجاج در مراسم حج آنها را سنگباران می‌کنند و در هر بار هفت سنگ با مراسم مخصوص به آنها می‌زنند) این معما در نظر ما خودنمایی می‌کند که پرتاب این همه سنگ به یک ستون بی روح چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ و چه مشکلی را حل می‌کند؟ اما هنگامی که به خاطر می‌آوریم، اینها یاد آور خاطره مبارزه ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید با وسوسه‌های شیطان است که سه بار بر سر راه او ظاهر شد و تصمیم داشت او را در این میدان جهاد اکبر، گرفتار سستی و تردید کند، اما هر زمان ابراهیم قهرمان علیه السلام او را با سنگ از خود دور ساخت، محتوای این مراسم روشن‌تر می‌شود. مفهوم این مراسم این است که همه شما نیز در طول عمر در میدان جهاد اکبر با وسوسه‌های شیاطین روبرو هستید و تا آنها را سنگ‌سار نکنید و از خود نرانید، پیروز نخواهید شد. اگر انتظار دارید که‌خداوند بزرگ‌همان‌گونه که سلام بر ابراهیم علیه السلام فرستاده و مکتب و یاد او را جاودان نموده به شما نظر لطف و مرحمتی کند، باید خط او را تداوم بخشید. یا هنگامی که به صفا و مروه می‌آییم و می‌بینیم گروه گروه مردم از این کوه کوچک به آن کوه کوچکتر می‌روند و از آنجا به طرف دیگر باز می‌گردند و بی آنکه چیزی به دست آورده باشند، این عمل را تکرار می‌کنند، گاه می‌دوند و گاه راه می‌روند، مسلما تعجب می‌کنیم که این دیگر چه کاری است و چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟! اما حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۳ هنگامی که به عقب برمی‌گردد و داستان سعی و تلاش آن زن با ایمان- هاجر- را برای نجات جان فرزند شیرخوارش اسماعیل علیه السلام در آن بیابان خشک و

سوزان به خاطر می‌آوریم که چگونه بعـد از این سـعی و تلاش، خداونـد او را به مقصدش رسانید، چشـمه زمزم از زیر پای نوزادش جوشـیدن گرفت، ناگهـان چرخ زمـان به عقب برگردد، پرده‌ها کنار می‌رود و خود را در آن لحظه در کنار هاجر می‌بینیم و با او در سعی و تلاشـش همگام می‌شویم که در راه خداونـد بی سـعی و تلاش کسـی به جایی نمی‌رسد! و به آسانی می‌توان از آنچه گفتیم نتیجه گرفت که حج را باید با این رموز تعلیم داد و خاطرات ابراهیم علیه السلام و فرزند و همسرش را گام به گام تجسم بخشید، تا هم فلسـفه آن درک شود و هم اثرات عمیق اخلاقی حج در نفوس حجاج پرتوافکن شود، که بدون آن آثار، قشری بیش نیست. «۱»
حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۵

بخش دوّم: احکام و اسرار حج

اهمیت حج

اشاره

... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (۹۷) «۱» ۹۷- ... و برای خدا بر مردم است که آهنگ خـانه (او) کننـد، آنهـا که توانـایی رفتن به سـوی آن دارنـد، و هر کس کفر بـورزد (و حـج را ترک کنـد به خود زیـان رسانیده) خداوند از همه جهانیان بی نیاز است. در این جمله ... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... دستور انجام حج به همه مردم داده شـده است و از آن تعبیر به- یک بـدهی و دین الهی شده است که بر ذمه عموم مردم می‌باشد زیرا فرموده است و لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ؛ «برای خـدا بر مردم است ...» واژه حـج در اصـل به معنی قصـد است و به همین جهت به جـاده و راه، مَحَجَّة (بر وزن مَوَدَّة) گفته می‌شود؛ زیرا انسان را به مقصد می‌رساند، و به دلیل و برهان حجت می‌گویند؛ زیرا مقصود را در بحث روشن می‌سازد، و اما اینکه این مراسم مخصوص را حـج نامیده‌اند برای این است که به هنگام حرکت برای شـرکت در این مراسم قصد زیارت خانه خـدا می‌کننـد و به همین دلیـل در آیه فوق اضـافه به- بیت (خانه کعبه) شـده است. همانطور که پیشتر اشاره کرده‌ایم مراسم زیارت خـانه کعبه نخستین بـار در زمان ابراهیم رسـمیت یافت، و سپس بصورت یک سـنت حتی در زمان عرب جاهلی ادامه حـج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۸ یافت، و در اسـلام به صورت کاملتر و خالی از هرگونه خرافه دوران جاهلی تشریع گردید البته از نهج البلاغه (خطبه قاصعه) و بعضی از روایات به‌خوبی استفاده می‌شود که فریضه حج از زمان آدم علیه السلام تشریع شده بود، ولی رسمیت یافتن آن بیشتر مربوط به زمان ابراهیم علیه السلام است). حج بر هر انسانی که توانایی داشته باشد در عمر فقط یکبار واجب می‌شـود و از آیه فـوق نیز بیش از این اسـتفاده نمی‌گردد زیرا حکم مطلق است و بـا یکبـار انجـام دادن امتثـال حاصـل می‌شود. تنها شرطی که در آیه برای وجوب حج ذکر شده مسأله استطاعت است که با تعبیر مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ «کسـی که توانایی راه پیمودن به سوی خانه کعبه داشـته باشـد». بیان شـده. البته در روایات اسـلامی و کتب فقهی، اسـتطاعت، به معنی داشـتن زاد و توشه، مرکب، توانایی جسـمی، باز بودن راه و توانایی بر اداره زندگی به‌هنگام بازگشت از حج تفسیر شده است، ولی در حقیقت همه اینها در آیه فوق مندرج است؛ زیرا اسـتطاعت در اصل به معنی توانایی است که شامل تمام این امور می‌شود. ضـمناً از آیه فوق اسـتفاده می‌شود که این قـانون ماننـد سـایر قوانین اسـلامی، اختصـاص به مسـلمانان نـدارد بلکه همه موظفنـد آن را انجام بدهنـد و با قاعـده معروف «الْكُفّـار مُكَلَّفـونَ بِـالْفُرُوعِ كَمـا أَنَّهُـم مُكَلَّفُون بِالاـصُولِ»؛ «کـافران همـانطور کـه بـه اصـول دین موظفنـد به انجـام فروع نیز مکلف می‌باشـند.» آیه فوق و ماننـد آن تأییـد می‌شود، گرچه شـرط صـحیح بودن این گونه اعمـال و عبادات این است که نخست اسـلام را بپذیرنـد و سـپس آنها را انجام بدهنـد ولی بایـد توجه داشت که عـدم قبول اسـلام، مسؤولیت آنها را در برابر اینگونه وظائف از بین نمی‌برد. در باره اهمیت این مراسم بزرگ، و فلسفه حج، و آثار فردی و اجتماعی آن در ذیل آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ در سوره بقره مشروحا

بحث شـد. ... وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ در پایان آیه، برای تأکیـد و بیان اهمیت مسأله حج، می‌فرماید: «کسانی که کفران کننـد و این دسـتور الهی را نادیـده بگیرنـد و به مخالفت برخیزنـد، در حقیقت به خود زیان می‌رسانند، زیرا خداوند از همه جهانیان حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۹ بی‌نیـاز است». واژه کفر در اصـل به معنی پوشانیـدن است و از نظر اصـطلاح دینی معنی وسـیعی دارد و هرگونه مخـالفتی را بـا حق، چه در مرحله اصولی و چه در مرحله دسـتورات فرعی باشـد، شامل می‌شود و اگر مشاهـده می‌کنیم که کفر غالبـا در مخالفت با اصول اسـتعمال می‌شود، دلیل بر این نیست که منحصـرا به همان معنی باشـد، به همین دلیـل در آیه بالاـ در مورد ترک حـج به کار رفته است و لـذا در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شـده که (کفر) را در آیه به معنی ترک تفسیر فرموده است. به عبـارت دیگر کفر و فاصـله گرفتن از حق- هماننـد ایمان و توجه به حق- مراحل و درجاتی دارد که هر کـدام برای خود دارای احکـام مخصوصـی است و با توجه به این حقیقت بسیاری از مشـکلات که در معنی آیات و روایات مربوط به کفر و ایمـان پیش می‌آیـد، حل می‌شود. بنابر این اگر در مورد رباخواران (سوره بقره- ۲۷۵) و همچنین در مورد ساحران (بقره- ۱۰۲) تعبیر به کفر شـده است، به همین منظور است. در هر حـال از آیه فوق دو مطلب اسـتفاده می‌شود. نخست اهمیت فوق العاده حج است که از ترک آن تعبیر به کفر شده است. مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضـره‌الفقیه از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «یَا عَلِیُّ تَارِکُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِیعٌ کَافِرٌ یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْـتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًـا وَ مَنْ کَفَرَ فَـإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعـالَمِینَ یَا عَلِیُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَـجَّ حَتَّی یَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَـةِ یَهُودِیّاً أَوْ نَصْرَانِیّاً». «۱» «ای علی کسی که حج را ترک کند با اینکه توانایی دارد کافر محسوب می‌شود، زیرا خداوند می‌فرماید: بر مردمی که اسـتطاعت دارنـد به سوی خـانه خـدا برونـد، لازم است حـج به جا بیاورنـد و کسـی که کفر بورزد (آن را ترک کنـد) به خود زیان رسانیده است و خداوند از آنان بی نیاز است، ای علی کسـی که حج را به تاخیر بیندازد تا اینکه از دنیا برود خداوند او را در قیامت یهودی یـا نصـرانی محشور می‌کنـد.» دیگر اینکه انجـام این فریضه مهم الهی، ماننـد همه فرایض و برنامه‌هـای دینی به حـج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۰ سود مردم و برای تربیت آنهـا است و هیچگونه تأثیری برای خداونـد که از همگان بی نیاز است، نخواهد داشت. «۱»

۱- اهمیت حج در میان وظایف اسلامی!

حـج از مهم‌ترین عباداتی است که در اسـلام تشریع شـده و دارای آثار و برکات فراوان وبی‌شـماری است. حج مایه عظمت اسـلام، قوت دین واتحاد مسـلمین است. حج مراسـمی است که پشت دشمنان را می‌لرزاند و هر سال خون تازه‌ای در عروق مسلمانان جاری می‌سازد. حج همان عبادتی است که امیر مؤمنان علیه السـلام آن را پرچم و شـعار مهم اسـلام نامیده و در وصیت خویش در آخرین سـاعت عمرش فرمـوده: «وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لاـ تُخَلُّوهُ مَـا بَقِیتُـمْ فَـإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَـمْ تُنَـاظَرُوا»؛ «خـدا را خـدا را! در مـورد خـانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستیـد آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید و بلای الهی شـما را فرا خواهد گرفت.» «۲» این جمله نیز از دشـمنان اسـلام معروف است که می‌گویند: مادام که حج رونق دارد ما بر آنها پیروز نمی‌شویم. «۳» یکی دیگر از دانشـمندان می‌گویـد: وای بـه حـال مسـلمانان اگر معنی حـج را در نیابنـد و وای به حـال دیگران اگر معنی آن را دریابنـد. در حدیث معروفی که علی علیه السـلام- در زمینه فلسـفه احکام، بیان فرموده نیز اشاره پر معنایی به اهمیت حج شده است، می‌فرمایـد: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِیمَانَ تَطْهِیراً مِنَ الشِّرْکِ ... وَ الْحَـجَّ تَقْرِبَةً لِلدِّینِ»؛ «خداوند ایمان را وسـیله پاک سازی مردم از شـرک ... و حج را سبب قوت دین قرار داده است.» «۴» این سـخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم آنجا که فرمود: «لَا یَزَالُ حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۱ الـدِّینُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْکَعْبَةُ»؛ «اسـلام بر پا است تا زمانی که کعبه بر پا است.» «۱» و «۲»

محتوای سوره حج

این سوره به خاطر بخشـی از آیاتش که پیرامون حـج سـخن می گویـد، به نام سوره حج نامیده شده است، از سوره‌هایی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در مکی یا مدنی بودنش گفتگو است، جمعی آن را- جز چند آیه- مکی می‌دانند، در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن- جز چند آیه- در مدینه نازل شده است، بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات مکی و مدنی می‌دانند. اما بـا تـوجه به برداشـتی که از سوره‌هـای مکی و مـدنی و به تعبیر دیگر جوّ مـدینه و مکه و نیازمنـدی‌های مسـلمانان و چگـونگی تعلیمات پیامبر صـلی الله علیه و آله نسبت به آنها در این دو منطقه داریم، آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره‌های مدنی است، چرا که دسـتور حج آنهم با ذکر قسـمتی از جزییات آن و همچنین دسـتور جهاد، تناسب با وضع مسـلمانان در مدینه دارد، هر چند تأکید آیات این سوره روی مسأله مبدأ و معاد بی تناسب به سوره‌های مکی نیست. نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ فهرست ابن ندیم و نظم الـدرر می گویـد: سوره حـج مگر چنـد آیه در مدینه نازل شده، آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است، وی اضافه می کند این سوره صدوششمین سوره‌ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و بر حسب ترتیب، بعد از سوره نور و قبل از سوره منافقین است. به هر حال در مجموع، مدنی بودن سوره قوی‌تر به نظر می‌رسد. از نظر محتوا، مطالب این سوره را به چند بخش می‌توان تقسیم کرد: ۱- آیات فراوانی که در زمینه معاد و دلایل منطقی آن و انذار مردم غافل از صحنه‌های قیامت و مانند آن است که از آغاز این سوره شـروع می‌شود و بخش مهمی از آن را در بر می گیرد. ۲- بخش قابل ملاحظه‌ای نیز از مبارزه با شرك و مشرکان، سخن می گوید و با حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۲ توجه دادن به آیات پروردگار در عالم هستی، انسان‌ها را متوجه عظمت آفریـدگار می‌نماید. ۳- بخشـی از این سوره نیز مردم را به بررسـی سـرنوشت عبرت‌انگیز گذشـتگان و عذاب‌های دردناك الهی که بر آنها نازل شد دعوت کرده، از جمله سـرنوشت قوم نوح، عاد، ثمود، قوم ابراهیم علیه السلام، لوط، قوم شعیب و موسی را یادآور می‌شود. ۴- بخش دیگری از آن پیرامون مسأله حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم علیه السـلام و سپس مسأله قربانی و طواف و مانند آن است. ۵- بخشـی از آن هم پیرامون مبارزه در برابر ظالمان و پیکار با دشمنان مهاجم است. ۶- قسمتی از آن پنـد و انـدرزهایی در زمینه‌هـای مختلـف زنـدگی و تشویق به نمـاز و زکـات و امر به معروف و نهی از منکر و توکـل و توجه به خداوند است.

فضیلت تلاوت سوره حج

در حـدیثی از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَجِّ أُعْطِیَ مِنَ الْأَجْرِ کَحَجَّةٍ حَجَّهَا وَ عُمْرَةٍ اعْتَمَرَهَا بِعَدَدِ مَنْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ فِیمَا مَضَی وَ فِیمَا بَقِیَ»؛ «هر کس سوره حج را بخواند، پاداش حج و عمره را خدا به او می‌دهد، به تعداد تمام کسـانی که در گذشـته و آینـده حج عمره به جا آورده یا خواهنـد آورد!». بـدون شک این ثواب و فضـیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست، تلاوتی انـدیشه‌ساز و اندیشه‌ای عمل‌پرور است. در حقیقت کسـی که این سوره و محتوای آن را از مبدأ و معاد گرفته، تـا دسـتورات عبـادی و اخلاقی و مسایـل مربوط به جهـاد و مبـارزه با سـتمگران، در اعماق جان خود قرار دهـد و برنامه عملی خود سازد، پیوندی با تمام مؤمنان گذشـته و آینده از نظر معنوی و روحانی پیدا می کند، پیوندی که او را در اعمال آنها شریك و آنها را نیز در اعمال او شـریك و سـهیم می‌سازد، بی آنکه از پاداش آنان چیزی کاسـته شود و حلقه اتصالی بین همه افراد با ایمان در تمام قرون و اعصار خواهـد بود. با این اوصاف و شـرایط، ثواب و پاداشـی که در حـدیث فوق آمـده عجیب به حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۳ نظر نمی‌رسد. «۱»

مانعان خانه خدا!

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِى جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (۲۵) «۲» ۲۵- کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و از مسجدالحرام، که آن را برای همه مردم مساوی قرار دادیم، اعم از کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند و یا از نقاط دور وارد می‌شوند، باز می‌دارند (مستحق عذابی دردناکند) و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد، و دست به ستم زند، ما از عذاب دردناک به او می‌چشانیم. در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود، ولی در آیه مورد بحث، اشاره به گروه خاصی از آنها شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصا در رابطه با مسجدالحرام و مراسم پرشکوه حج هستند. نخست می‌گوید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می‌کنند ...»؛ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ .... همچنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید، مسجدالحرام باز می‌دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده‌ایم، چه آنها که در آن سرزمین زندگی می‌کنند و چه آنها که از نقاط دور به سوی آن می‌آیند مستحق عذابی دردناک‌اند، ... وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِى جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ .... «هرکس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف شود، دست به ظلم و ستم بیالاید، ما از عذاب دردناک به او می‌چشانیم؛ ... وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۴ در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده‌اند: ۱- جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او ۲- جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود ۳- در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می‌زنند. خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیم هستند کیفر می‌دهد.

نکته‌ها:

اشاره

۱- در این آیه، کفر: این گروه به صورت فعل ماضی و جلوگیری از طریق خدا، به صورت فعل مضارع آمده است، اشاره به اینکه کفر آنها قدیمی است و اما تلاش و کوششان برای گمراه ساختن مردم، همیشگی و مستمر است، به تعبیر دیگر جمله اول از اعتقاد باطل آنها که یک امر ثابت است سخن می‌گوید و جمله دوم از عمل آنها که تکرار صد عن سبیل‌اللَّه است. ۲- منظور از صد عن سبیل اللَّه: هرگونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است، تمام برنامه‌های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از راه‌های صحیح و اعمال پاک انجام می‌گیرد، در این مفهوم وسیع جمع است. ۳- همه مردم در این مرکز عبادت یکسان‌اند: در تفسیر جمله: ... سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ ... مفسران بیانات گوناگونی دارند، بعضی گفته‌اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسان‌اند و هیچ‌کس حق مزاحمت دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد. در حالی که بعضی معنی وسیع‌تری برای این جمله قایل شده‌اند و گفته‌اند نه تنها در مراسم عبادت، مردم یکسان‌اند، بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه‌های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقها، خرید و فروش و اجاره خانه‌های مکه را تحریم کرده‌اند و آیه فوق را شاهد بر آن حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۵ می‌دانند. در روایات اسلامی نیز تأکید شده است که نباید زوّار خانه خدا را از سکونت در خانه‌ها و منازل مکه جلوگیری کرد، که بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است. در نهج البلاغه در نامه علی علیه السلام به قثم‌بن عباس فرماندار مکه چنین می‌خوانیم: «وَ مُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَ الْبَادِي الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ ...» «به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر سکنی می‌کنند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند می‌فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیم‌اند یا از بیرون می‌آیند یکسان‌اند، منظور از عاکف کسی

است که در آنجا اقامت دارد و نیز بادی کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می‌آید.» «۱» در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می‌خوانیم: «کَانَتْ مَکَّةُ لَیْسَ عَلَی شَیْءٍ مِنْهَا بَابٌ وَ کَانَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلَی بَابِهِ الْمِصْرَاعَیْنِ مُعَاوِیَةَ بْنَ أَبِی سُفْیَانَ وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ أَنْ یَمْنَعَ الْحَاجَّ شَیْئاً مِنَ الدُّورِ مَنَازِلِهَا»؛ «۲» «در آغاز خانه‌های مکه، در نداشت، نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود و سزاوار نیست هیچ‌کس حجاج را از خانه‌ها و منازل مکه منع کند». از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که زوّار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه‌ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند. البته این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که منظور از مسجدالحرام در این آیه، خصوص آن مسجد است، یا تمام مکه را شامل می‌شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم، نوبت به خانه‌های مکه نمی‌رسد، ولی در صورتی که تمام مکه را در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۶ مفهوم آیه داخل بدانیم، تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه‌های مکه برای حجاج مطرح می‌شود و چون این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر مسلم نیست، حکم به تحریم مشکل است، ولی بدون شک سزاوار است اهل مکه هرگونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قایل شوند و هیچگونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه‌ها قایل نشوند و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهراً اشاره به همین است. به‌هر حال قول به‌تحریم، در میان فقهای شیعه واهل‌تسنن، طرفداران زیادی ندارد. «۱» این معنی نیز مسلم است که هیچ‌کس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر، کمترین مزاحمتی برای زایر این خانه ایجاد کند و یا آن را به یک پایگاه اختصاصی برای تبلیغات و برنامه‌های خود تبدیل کند.

۴- منظور از مسجدالحرام در این آیه چیست؟

بعضی گفته‌اند منظور همان ظاهر آن است؛ یعنی خانه کعبه و کل مسجدالحرام، ولی بعضی آن را اشاره به تمام مکه می‌دانند و آیه اول سوره اسراء را که در باره معراج پیامبر صلی الله علیه و آله است، دلیل بر آن می‌دانند؛ زیرا در این آیه تصریح شده است که آغاز معراج از مسجدالحرام بود، در حالی که تاریخ می‌گوید از خانه خدیجه یا شعب ابی‌طالب یا خانه امّ‌هانی بوده است، معلوم می‌شود منظور از مسجدالحرام، تمامی مکه است. ولی شروع معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از بیرون مسجدالحرام مسلم نیست و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنابر این موضوع بحث در این آیه، خود مسجدالحرام است. اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه برای مساوات مردم در خانه‌های مکه استدلال شده است، به خاطر این است که حکم مزبور، ظاهراً یک حکم استحبابی است و در یک حکم استحبابی توسعه موضوع روی تناسب‌ها مانعی ندارد.

۵- الحاد به ظلم چیست؟

«الحاد» در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است و «لحد» را از این جهت «لحد» گویند که حفره‌ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است. بنابر این منظور از جمله فوق کسانی هستند که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج و در آن سرزمین مرتکب خلاف می‌شوند، ولی بعضی ظلم را در اینجا منحصرا به معنی شرک تفسیر کرده‌اند و برخی حلال شمردن محرمات، در حالی که بعضی دیگر از مفسران، آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هرگونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بد گویی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می‌دانند و می‌گویند ارتکاب هرگونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگین‌تر است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یاران آن حضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد، امام فرمود: «کُلُّ ظُلْمٍ یَظْلِمُهُ الرَّجُلُ نَفْسُهُ بِمَکَّةَ مِنْ سَرِقَةٍ أَوْ ظُلْمِ أَحَدٍ أَوْ شَیْءٍ مِنَ الظُّلْمِ فَإِنِّی أَرَاهُ إِلْحَاداً وَ لِذَلِکَ کَانَ یُتَّقَی أَنْ یُسْکَنَ الْحَرَمُ»؛ «۱» «هرگونه ستمی که انسان به خود در سرزمین مکه کند، اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هرگونه ستم، من همه اینها را الحاد (و مشمول این آیه)

می‌دانم» و لـذا امـام افراد را از اینکه مکه را مسـکن خود سازنـد نهی می‌کرد. (چرا که گنـاه در این سـرزمین مسؤولیت سـنگین‌تری دارد). «۲» روایـات دیگری نیز به همین معنی نقـل شـده است و بـا اطلاق ظاهر آیه نیز هماهنگ است. به همین دلیل بعضـی از فقها احتمال داده‌اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است، باید علاوه بر حد تعزیر، مجـازات اضافی نیز بشود و به جمله «نـذقه من عـذاب الیم» اسـتدلال کرده‌انـد. از آنچه گفتیم روشن می‌شود کسانی که آیه فوق را منحصـرا به معنی نهی از احتکار یا داخل شـدن در منطقه حرم بدون احرام تفسـیر کرده‌اند، منظورشان بیان یک مصداق روشن بوده است و گر نه هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم وسیع آیه در دست نیست «۳».

دعوت عام برای حج!

وَ إِذْ بَوَّأْنـا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (۲۷) لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعـامِ فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ (۲۸) «۱» ۲۶- به خـاطر بیـاور زمـانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم (تا اقدام به بنای خانه کند و به او گفتیم) چیزی را شریک من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بت‌ها و از هرگونه آلودگی) پاک گردان. ۲۷- و مردم را دعوت عمومی به حـج کن تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خـدا) بیاینـد. ۲۸- تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات بخش) باشند و نام خداوند را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) ببرند (و هنگامی که قربانی کردیـد) از گوشت آنها بخوریـد و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید. به تناسب بحثی که در آیه گذشـته پیرامون مسـجدالحرام و زایران خانه خدا آمد، در آیات مورد بحث نخست به تاریخچه بنای کعبه به دست ابراهیم خلیل علیه السـلام و سپس مسأله وجوب حـج و فلسـفه آن و بخشـی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می‌کنـد و یا به تعبیر دیگر، آیه گذشـته مقـدمه‌ای برای بحث‌های گوناگون این آیات بود ابتـدا از داسـتان تجدیـد بنای کعبه شـروع کرده، می‌گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۱۸۹ ابراهیم علیه السـلام آمـاده ساختیم تا در آن مکان اقـدام به بنای خانه کعبه کنـد»؛ وَ إِذْ بَوَّأْنـا لِإِبْراهِیمَ مَکـانَ الْبَیْتِ ... «بَوَّأَ» در اصـل از ماده «بواء» به معنای مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است، سپس به هرگونه آماده ساختن مکان، اطلاق شده است. منظور از این جمله در آیه فوق- طبق روایات مفسران- این است که خداونـد مکـان خانه کعبه را که در زمان آدم علیه السـلام ساخته شـده و در طوفان نوح ویران و آثار آن محو گشـته بود، به ابراهیم علیه السـلام نشان داد، طوفانی وزید و خاک‌ها را به عقب برد و پایه‌های خانه آشکار گشت یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند و یا به هر وسـیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم علیه السلام معلوم و آماده ساخت و او با همیاری فرزندش اسماعیل، آن را تجدیـد بنا نمود. سـپس اضافه می‌کنـد هنگامی که خانه آماده شـد، به ابراهیم علیه السـلام خطاب کردیم: «این خانه را کانون توحیـد کن و چیزی را شـریک من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سـجود کنندگان پاک کن»؛ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. «۱» در حقیقت ابراهیم علیه السلام مأمور بود خانه کعبه و اطراف آن را از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی و هرگونه بت و مظاهر شـرک پاک و پاکیزه دارد، تا بنـدگان خداوند در این مکـان پاک، جز به خداونـد نیندیشـند و مهمترین عبادت این سـرزمین را که طواف و نماز است، در محیطی پیراسـته از هرگونه آلودگی انجام دهنـد. از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمـده؛ یعنی قیام، رکوع و سـجود، به ترتیب اشاره شده است، چرا که بقیه در شعاع آن قرار دارد، هر چند جمعی از مفسران قائمین را در اینجا، به معنی مقیمین در مکه تفسیر کرده‌اند، ولی با توجه به مسـأله طواف و رکوع و سـجود که قبل و بعـد از آن آمـده است، شک نیست که قیام در اینجا به معنی قیام نماز است و این معنی را

بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده‌اند. «۲» ضمناً باید توجه داشت که رکع جمع راکع (رکوع کننده) و سجود جمع ساجد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۰ (سجده کننده) است و اینکه در میان این دو (الرکع السجود) واو عطف نیامده، بلکه به صورت توصیف ذکر شده، به خاطر نزدیکی این دو عبارت به یکدیگر است. بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت کنندگان، خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور می‌دهد: «در میان مردم برای حج اعلام کن تا پیاده و سوار بر مرکب‌های لاغر، از هر راه دور قصد خانه خدا کنند»؛ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ. «أذّنْ» از ماده «اذان» به معنی اعلام و «رجال» جمع «راجل» به معنی پیاده و «ضامر» به معنی حیوان لاغر، و «فج» در اصل به معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده‌های وسیع اطلاق شده و «عمیق» در اینجا به معنی دور است. در روایتی که در تفسیر علی‌بن ابراهیم آمده می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام چنین دستوری را دریافت داشت، عرض کرد: خداوندا! صدای من به گوش مردم نمی‌رسد، اما خداوند به او فرمود: «عَلَیکَ الاذانُ وَ عَلیَّ الْبَلاغُ»؛ «تو اعلام کن و من به گوش آنها می‌رسانم!» ابراهیم علیه السلام بر محل مقام بر آمد و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت: «أَیُّهَا النَّاسُ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْحَجُّ إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ فَأَجِیبُوا رَبَّکُمْ»؛ «ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید». خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید و آنها در پاسخ گفتند: «لَبَّیکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیکَ ...» و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می‌کنند، از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم علیه السلام را اجابت کردند. «۱» اگر حجاج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده، به خاطر این است که مقام آنها در پیشگاه خدا افضل است، چرا که رنج این سفر را بیشتر تحمل می‌کنند و به همین دلیل در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که پیاده حج می‌کند در هر گام هفتصد حسنه دارد، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۱ در حالی که سواره‌ها در هر گام هفتاد حسنه دارند». «۱» یا به خاطر این است که اهمیت زیارت خانه خدا را مشخص کند، که باید با استفاده از هرگونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری ننشینند. تعبیر به «ضامر» (حیوان لاغر) اشاره به این است که این راه، راهی است که حیوانات را لاغر می‌کند، چرا که از بیابان‌های سوزان و خشک و بی آب و علف می‌گذرد و هشداری برای تحمل مشکلات این راه‌است. یا اینکه حیواناتی را انتخاب کنند، ورزیده و چابک و پر تحمل، حیواناتی که در میدان تمرین، لاغر شده و عضلاتی سفت و محکم دارند که در اینگونه راه‌ها، حیوانات پرواری به کار نمی‌آید (انسان‌های پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند). تعبیر به مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ اشاره به این است که نه فقط از راه‌های نزدیک، بلکه از راه‌های دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند (کلمه کل در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست، بلکه به معنی کثرت است). مفسر معروف، ابو الفتوح رازی در ذیل این آیه سر گذشت جالبی را از مردی به نام ابو القاسم بشربن محمد نقل می‌کند که می‌گوید: در حال طواف پیر مردی را دیدم در نهایت ضعف و ناتوانی که آثار رنج سفر در چهره‌او نمایان بود و عصا به دست گرفته طواف می‌کرد، نزدیک او رفتم و از او پرسیدم از کجا می‌آیی؟ گفت: از راهی بسیار دور و پنج سال است که راه سپرده‌ام تا به اینجا رسیده‌ام! از رنج سفر، پیر و ناتوان شده‌ام، گفتم: «به خدا سوگند این مشقتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبتی صادقانه در پیشگاه حق است». از شنیدن این سخن شاد شد و لبخندی بر روی من زد و این دو بیت را قرائت کرد: زر من هویت و ان شطت بک الدار و حال من دونه حجب و استار! لا یمنعنک بعد من زیارته انّ المحبّ لمن یهواه زوار! آن کس را که دل به او بسته‌ای زیارت کن، هر چند خانه تو دور افتاده باشد و حجاب‌ها و پرده‌ها میان تو و او جدایی بیفکند». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۲ دوری راه هرگز نباید مانع تو از زیارتش شود، چرا که دوست و عاشق به هر حال باید به زیارت محبوبش رود! آری جاذبه خانه خدا، آنقدر زیاد است که دل‌های سرشار از ایمان را از تمام نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب و جذب می‌کند، پیر و جوان، کوچک و بزرگ، از هر نژاد و قبیله، از راه دور و نزدیک لبیک گویان، عاشقانه به سوی او می‌آیند تا جلوه‌های ذات پاک خدا را در آن سرزمین

مقدس با چشم جان تماشا کنند و رحمت بی دریغش را در روح خود لمس نمایند. «۱» در آیه بعد در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنی به فلسفه‌های مختلف حج پرداخته، می‌فرماید: «آنها به این سرزمین مقدس بیایند تا منافع خویش را با چشم خود ببینند»؛ لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ .... مفسران در تفسیر کلمه منافع در اینجا سخن بسیار گفته‌اند، ولی کاملا روشن است که هیچگونه محدودیتی در این لفظ نیست. تمام منافع و برکات معنوی و نتایج مادی، فواید فردی و اجتماعی، فلسفه‌های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی را شامل می‌شود. آری باید مسلمانان از همه نقاط جهان، از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند، تا شاهد و ناظر این منافع باشند، چه تعبیر زیبایی؟ شاهد و ناظر باشند و آنچه را با گوش شنیده‌اند، با چشم ببینند! لذا در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: ربیع‌بن خثیم از امام علیه السلام تفسیر این کلمه را خواست، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «منافع دنیا و منافع آخرت را هر دو در بر می‌گیرد». «۲» سپس اضافه می‌کند: «و آنها بیایند و قربانی کنند و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (به هنگام ذبح) ببرند»؛ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ. چون توجه اصلی در مراسم حج به جنبه‌هایی است که با خداوند ارتباط پیدا می‌کند حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۳ و روح این عبادت بزرگ را منعکس می‌سازد، در آیه فوق از مراسم قربانی، تنها مسأله بردن نام خداوند را که یکی از شرایط است بیان می‌کند، اشاره به اینکه آنها به هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خداوند و قبول در گاه او است و استفاده از گوشت آن تحت الشعاع آن قرار دارد. قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا، همان‌گونه که در سر گذشت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام و قربانی او آمده است، آنها با این عمل اعلام می‌کنند که در راه او آماده هرگونه ایثار حتی بذل جان هستند. به هر حال قرآن با این گفتار، برنامه شرک‌آلود بت‌پرستان را نفی می‌کند که به هنگام قربانی نام بت‌ها را می‌بردند و این مراسم توحیدی را به شرک آلوده می‌ساختند. در پایان آیه می‌فرماید: «از گوشت حیوانات قربانی، هم خودتان بخورید و هم بینوایان فقیر را اطعام نمایید»؛ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ. این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که منظور از بردن نام خداوند در ایام معلومات، تکبیر و حمد و ثنای الهی در این ایام است به خاطر نعمت‌های بی‌پایانش، مخصوصا به خاطر چهار پایانی که روزی انسان‌ها کرده که از تمام اجزای بدن آنها در زندگی خود بهره می‌گیرند. «۱» و «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۴

اقسام حج

فقهای بزرگ ما با الهام از آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت، حج را به سه قسم تقسیم کرده‌اند: حج تمتع و حج قران و افراد. حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از مکه ۴۸ میل یا بیشتر باشد (۱۶ فرسخ حدود ۹۶ کیلومتر) و حج قران و افراد، مربوط به کسانی است که در کمتر از این فاصله زندگی می‌کنند. در حج تمتع، نخست عمره را به جا می‌آورند، سپس از احرام بیرون می‌آیند، بعدا مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می‌دهند، ولی در حج قران و افراد، اول مراسم حج به جا آورده می‌شود و بعد از پایان آن مراسم عمره، با این تفاوت که در حج قران، قربانی همراه می‌آورند و در حج افراد این قربانی نیست، ولی به عقیده اهل سنت، حج قران آن است که حج و عمره را در یک احرام با هم قصد می‌کند.

قسمتی از احکام مهم حج

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۵ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ

حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ (۱۹۶) «۱» ۱۹۶- و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید،) آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید)! و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود) و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد،) باید فدیه و کفاره‌ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد! و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند)! و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می‌گردید، روزه بدارد! این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجدالحرام نباشد [اهل مکه و اطراف آن نباشد]. و از خدا به پرهیزید و بدانید که او، سخت کیفر است! دقیقاً روشن نیست که آیات مربوط به حج در قرآن مجید در چه تاریخی نازل شده است ولی به اعتقاد بعضی از مفسران بزرگ، در حَجّةالوداع نازل گشته «۲» در حالی که بعضی گفته‌اند که جمله: فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ ناظر به جریان حدیبیه است که در سال ششم هجرت واقع شد و مسلمانان از زیارت خانه خدا ممنوع شدند «۳» در این آیه، احکام زیادی بیان شده است: ۱- در ابتدا، یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل و برای اطاعت فرمان خدا داده و می‌فرماید: حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۶ «حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید»؛ وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ .... در واقع قبل از هر چیز به سراغ انگیزه‌های این دو عبادت رفته و توصیه می‌کند که جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او، چیز دیگری در کار نباید باشد و عمل نیز به مقتضای «وَ أَتِمُّوا» از هر نظر کامل و جامع باشد. ۲- سپس به سراغ کسانی می‌رود که بعد از بستن احرام به خاطر وجود مانعی، مانند بیماری شدید و ترس از دشمن، موفق به انجام اعمال حج عمره نباشند، می‌فرماید: «اگر محصور شدید (و موانعی به شما اجازه نداد که پس از احرام بستن وارد مکه شوید) آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید و از احرام خارج شوید»؛ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ. به هر حال افرادی که گرفتار می‌شوند و توانایی انجام مراسم حج و عمره را پیدا نمی‌کنند، می‌توانند با استفاده از این مسأله، از احرام خارج شده و به حال عادی باز گردند. می‌دانیم قربانی ممکن است شتر یا گاو یا گوسفند باشد، که آسان‌ترین آنها گوسفند است، و لذا جمله فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ را غالباً اشاره به گوسفند دانسته‌اند. ۳- سپس به دستور دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد و در قربانگاه ذبح شود»؛ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ. آیا این دستور مربوط به افرادی است که محصور و ممنوع از انجام مراسم حج می‌شوند ودر واقع دستوری‌است برای‌تکمیل‌دستور سابق، و یا همه حاجیان را می‌گوید؟ بعضی از مفسران، معنی اول را بر گزیده‌اند و گفته‌اند، منظور از محل هدی (محل قربانی) حرم است و گاه گفته‌اند، منظور همان جا است که مانع و مزاحم، حاصل می‌شود و به فعل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در داستان حدیبیه که محلی است بیرون حرم مکه، استدلال کرده‌اند که حضرت بعد از ممانعت مشرکان، قربانی خود را در همان جا ذبح کرد و به اصحاب و یارانش نیز دستور داد چنین کنند. مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی می‌گوید: به اعتقاد علمای ما، محصور اگر به خاطر بیماری بوده باشد، قربانی او را در حرم باید ذبح کنند و اگر به خاطر جلوگیری از دشمن باشد در همان جا که جلوگیری شده است ذبح می‌کنند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۷ ولی بعضی دیگر از مفسران، این جمله را ناظر به تمام حجاج می‌دانند و می‌گویند هیچ کس حق ندارد، تقصیر کند (سر بتراشد و از احرام خارج گردد) مگر اینکه قربانی را در محلش ذبح کند (قربانی حج در منی و قربانی عمره در مکه). به هر حال منظور از رسیدن قربانی به محلش، آن است که به آن محل برسد و ذبح شود، و این تعبیر کنایه‌ای از ذبح است. با توجه به عمومیت تعبیری که در آیه وارد شده است تفسیر دوم مناسبتر به نظر می‌رسد که هم شامل محصور است و هم غیر محصور. ۴- سپس می‌فرماید: «اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت (و به هر حال ناچار بود سر خود را قبل از آن موقع بتراشد) باید فدیه (کفاره‌ای) از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد»؛ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ بِهِ أَذیً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَةٌ مِنْ صِیامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ .... نسک در اصل جمع

نسيكه به معنى حيوان ذبح شده است، اين واژه به معنى عبادت نيز آمده است. «۱» لـذا راغب در مفردات، بعد از آنكه نسك را به عبادت تفسير مى كند، مى گويد: اين واژه در مورد اعمال حج به كار مى‌رود، و نسيكه به معنى ذبيحه است. بعضى از مفسران نيز آن را در اصـل به معنى شـمش‌هاى نقره مى‌داننـد و اينكه به عبـادت نسـك گفته شـده به خـاطر آن است كه انسان را خالص و پاك و پاكيزه مى كند. «۲» به هر حال ظاهر آيه اين است كه چنين شخصـى مخير در ميان اين سه (روزه، و صدقه و ذبح گوسفند) است. در روايات اهل بيت عليهم السـلام آمـده است كه، روزه در اين مورد بايد سه روز بوده باشد، و صدقه به شـش مسـكين و در روايتى به ده مسكين و نسك يك گوسفند است. «۳» ۵- سپس مى‌افزايد: «و هنگامى كه (از بيمارى و دشمن) در امان بوديد، كسانى كه حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۱۹۸ عمره را تمام كرده و حج را آغاز مى كنند، آنچه ميسر است از قربانى (ذبح كنند)»؛ فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ. اشاره به اينكه در حـج تمتع كه عمره قبلا انجام مى گيرد و بعـد حج به جا آورده مى‌شود، قربـانى كردن لازم است و فرق نمى‌كنـد كه اين قربـانى شتر باشـد يا گاو و يا گوسـفند و بـدون آن از احرام خارج نمى‌شود. درباره اصل هـدى به گفته مرحوم طبرسـى دو قول وجود دارد، اول اينكه از هديه گرفته شده است و چون قربانى در واقع هـديه‌اى به سوى بيت‌اللّه است، اين واژه بر آن اطلاق شـده است. ديگر اينكه از ماده هدايت گرفته شده است؛ زيرا حيوان قربانى را همراه مى‌برنـد و به سوى خـانه خـدا و قربانگـاه هـدايت مى كردنـد. ولى ظـاهر كلام راغب در مفردات اين است كه فقط از هـديه گرفته شده و مى گويد: هدى جمع است و مفرد آن هديه است. در معجم مقاييس اللغه نيز دو ريشه براى اين لغت ذكر شده، هدايت و هـديه، اما بعيـد نيست هر دو به هـدايت باز گردد. ۶- سـپس به بيـان حكم كسانى مى‌پردازد كه در حال حـج تمتع قادر به قربانى نيستند، مى‌فرمايد: «كسى كه (قربانى) ندارد، بايد سه روز در ايام حج و هفت روز به هنگام بازگشت روزه بدارد، اين ده روز كامل است»؛ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ. بنابر اين اگر قربانى پيدا نشود، يا وضع مالى انسان اجازه ندهـد، جبران آن ده روز روزه است، كه سه روز آن (روز هفتم و هشـتم و نهم ذى الحجه) در ايام حـج واقع مى‌شود و اين از روزه‌هايى است كه انجام آن در سـفر مانعى ندارد و هفت روز ديگر را بعد از بازگشت به وطن انجام مى‌دهد. با اينكه معلوم است سه روز به اضافه هفت روز مجموعا ده روز مى‌شود، در عين حال، قرآن مى گويـد: اين ده روز كامل است. بعضـى از مفسـران در تفسـير اين جمله گفته‌انـد اين به خـاطر آن است كه واو گر چه معمولاـ براى جمع است نه براى تخيير، ولى چـون گـاه در معنى تخيير نيز اسـتعمال مى‌شود، حج وحرمين شـريفين در تفسـير نمونه، ص: ۱۹۹ در اينجـا خداونـد براى رفع هرگونه ابهام، جمله تلك عشرة كاملة را فرموده است. اين احتمال نيز وجود دارد كه تعبير به كاملة، اشاره به اين است كه روزه ده روز مى‌تواند به طور كامل جانشـين قربانى شود و زوار خانه خدا نبايد از اين بابت نگران باشـند؛ زيرا تمام ثواب‌هايى كه براى صاحبان قربانى از سوى خداوند داده مى‌شود، به آنها داده خواهد شد. بعضـى نيز گفته‌اند: اين تعبير اشاره به نكته لطيفى در مورد عدد ده است زيرا از يك نظر عدد ده كامل‌ترين اعداد است، چون هنگامى كه اعداد را از يك شـروع مى‌كنيم تا ده سـير صعودى خود را تكميل مى كند، و اعداد بعد از آن، تكرار و تركيبى است از ده و عـددهاى ديگر مانند يازده و دوازده، عرب به عدد بيست، عشـرين مى گويد (يعنى دو عدد ده) و به سـى ثلاثين (سه عـدد ده) و همچنين ... «۱» ۷- بعـد به بيان حكم ديگرى پرداخته، مى گويـد: «اين برنامه حج تمتع براى كسـى است كه خـانواده او نزد مسـجدالحرام نباشـد»؛ ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ. بنـابر اين كسـانى كه اهـل مكه يا اطراف آن باشـند، حـج تمتع ندارنـد، بلكه حـج تمتع مخصوص افراد دور از اين منطقه است و مشـهور و معروف در ميـان فقهـا اين است كه هر كس ۴۸ ميل از مكه دورتر باشد، وظيفه او حج تمتع است و آنها كه در فاصله كمترى قرار دارند، وظيفه آنها حج قران يا افراد است، كه عمره آن بعد از مراسم حج بجا آورده مى‌شود (شـرح اين موضوع و مدارك آن در كتب فقهى آمده است) بعد از بيان اين احكام هفتگانه در پايان آيه، دسـتور به تقوا مى‌دهـد و مى‌فرمايـد: «از خـدا به پرهيزيـد و تقوا پيشه كنيـد و بدانيـد خـداوند عقاب و كيفرش شديد است»؛ ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ. اين تأكيد شايد به اين جهت است كه مسلمانان در هيچ

یک از جزییات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکننـد، چرا که کوتاهی در آن گاهی سـبب فساد حـج و از بین رفتن برکات مهم آن می‌شود. «۲»

چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده‌اند؟

ظاهر آیه فوق این است که وظیفه کسانی که مقیم در مکه نیستند، حـج تمتع است (حجی که با عمره شـروع می‌شود و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می‌آینـد و مجـددا برای حـج احرام می‌بندند و مراسم حج را به جا می‌آورند) و هیچ‌گونه دلیلی به نسـخ این آیه در دست نیست و روایات زیادی در کتب شـیعه و اهل تسـنن در این زمینه نقل شـده است، از جمله محدثان معروفی از اهل سنت مانند نسایی در کتاب سنن خود و احمد در کتاب مسند و ابن ماجه در سنن و بیهقی در سنن الکبری و ترمذی در صحیح خود و مسـلم نیز در کتاب معروف خود، روایات فراوانی در مورد حـج تمتع نقل کرده‌انـد که این حکم نسـخ نشـده و تا روز قیامت باقی است. بسـیاری از فقهای اهل سـنت نیز آن را افضل انواع حـج می‌دانند، هر چند اجازه حج قران و افراد را در کنار آن می‌دهند (البته قران به همـان معنی که در بالاـ از فقهای آنان نقل شـد). ولی در حـدیث معروفی که از عمر نقل شـده می‌خوانیم که گفت: «مُتْعَتَانِ کَانَتَا عَلَی عَهْـدِ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله و سـلم وَ أَنَا أَنْهَی عَنْهُما وَ أُعَاقِبُ عَلَیْهِمَا؛ مُتْعَهُٔ النِّسَاءِ وَ مُتْعَهُٔ الْحَجِّ»؛ «دو متعه در زمان رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله بود که من از آن دو نهی می‌کنم و هر کس به جا آورد مجازات می‌کنم، متعه نسا و متعه حـج.» فخر رازی در ذیل آیه مورد بحث بعـد از نقل این حـدیث از عمر می‌گویـد: منظور از متعه حـج این است که هر دو احرام (احرام حـج و احرام عمره) را با هم جمع کند، سـپس نیت حج را فسخ کند و عمره به جا آورد و بعد از آن حج نماید. «۱» بدیهی است هیچ کس جز پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله حق اعلام نسـخ حکمی را نـدارد و اصولا این تعبیر که پیامبر صـلی الله علیه و آله چنین گفت و من چنین می‌گویم تعبیری است که برای هیچ کس حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۱ قابل تحمل نیست مگر می‌توان فرمـان پیـامبر را زمین نهـاد و به دنبـال گفتـار دیگران رفت؟ این غیر قابل قبول است. به هر حال امروز بسـیاری از علمای اهل سـنت حدیث مزبور را رها کرده و حـج تمتع را به عنوان افضل انواع حج پذیرفته و بر طبق آن عمل می‌کنند! «۱»

بهترین زاد و توشه

الْحَـجُّ أَشْـهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ (۱۹۷) لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوااللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْکُرُوهُ کَمـا هَـداکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفـاضَ النَّاسُ وَ اسْـتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۹۹) «۲» ۱۹۷- حـج، در ماه‌های معینی است! و کسانی که (با بسـتن احرام، و شـروع به مناسک حـج،) حج را بر خود فرض کرده‌انـد، (بایـد بداننـد که) در حـج، آمیزش جنسـی با زنان و گناه و جدال نیست! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می‌دانـد. و زاد و توشه تهیه کنیـد، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکـاری است! و از من بپرهیزیـد ای خردمنـدان! ۱۹۸- گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حـج) طلب کنیـد (که یکی از منافع حـج، پی‌ریزی یک اقتصاد صـحیح است). و هنگامی که از عرفات کوچ کردیـد، خـدا را نزد مشـعرالحرام یاد کنید! او را یاد کنید همان طور که شـما را هدایت نمود و قطعا شـما پیش از این، از حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۲ گمراهان بودید. ۱۹۹- سـپس از همان جا که مردم کوچ می‌کنند، (به سوی سـرزمین منی) کوچ کنید! و از خداوند، آمرزش بطلبید، که خدا آمرزنده مهربان است! این آیات همچنان احکام حـج و زیارت خانه خـدا را تعقیب می‌کنـد و دسـتورات جدیدی در آن مطرح است: ۱- نخست می‌فرمایـد: «حج در ماه‌های معینی است»؛ الْحَجُّ أَشْـهُرٌ مَعْلُوماتٌ. منظور از این ماه‌ها، ماه‌های شوال، ذی القعـده و ذی الحجه است (تمام ماه ذی الحجه یا همان ده روز

اول) و اين ماهها را اشـهر حـج مى‌نامنـد زيرا بخشـى از اعمال حج (مراسم عمره را) در غير اين ماهها نمى‌توان انجام داد و بخشـى را منحصـرا در روزهاى نهم تا دوازدهم ماه ذى الحجه بايد انجام داد و اينكه در قرآن تصـريح به نام اين ماهها نشده به خاطر آن است كه اين ماهها براى همه شناخته شده بود و قرآن با اين عبارت تأكيد بر آن مى‌كند. ضمناً اين جمله، يكى از رسوم خرافى جاهليت را نفى مى‌كنـد كه گاه به خاطر درگيرى با جنگ‌ها يا غير آن، ماههاى حـج را تغيير و تبديل مى‌دادند، و جلو و عقب مى‌كردند، قرآن مى‌گويـد: اين ماههـا معين و ثابت است و تقـديم و تاخير در آن جايز نيست. «۱» ۲- سـپس به دستور ديگرى در مورد كسانى كه با احرام بسـتن شـروع به مناسك حـج مى‌كننـد اشاره كرده، مى‌فرمايـد: «آنها كه حـج را بر خود فرض كرده‌اند (و احرام بسـته‌اند بايد بداننـد) در حج آميزش جنسـى و گناه و جدال نيست»؛ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ. رَفَثْ بر وزن قفس در اصل به معنى سـخنى است كه متضـمن مطلبى كه ذكر آن قبيح است باشد، اعم از آميزش جنسـى و يا مقدمات آن، سپس كنايه از جماع قرار داده شده است. ولى بعضـى تصريح كرده‌اند واژه رفث تنها در صورتى به اين نوع گفتگوها اطلاق حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۲۰۳ مى‌شود كه در حضور زنان باشـد و اگر در غياب آنها باشد، رفث ناميده نمى‌شود. «۱» بعضى نيز اصل آن را به معنى تمايل عملى به زنان دانسـته‌اند كه از مزاح و لمس و تماس شروع مى‌شود و به آميزش پايان مى‌گيرد. «۲» فسوق به معنى گنـاه و خـارج شـدن از اطاعت خـدا است و جـدال به معنى گفتگوى توأم با نزاع است، و در اصل به معنى محكم پيچيـدن طنـاب است و از آنجـا كه طرفين- گفتگوى آميخته بـا نزاع، به يكـديگر مى‌پيچنـد و هر كـدام مى‌خواهـد سـخن خود را به كرسـى بنشانـد، اين واژه در آن به كار رفته است. به هر حال طبق اين دسـتور حاجيان به هنگام احرام، نه حق نزديكى با همسـران دارند و نه كلمـات دروغ و فحش دادن (گر چه اين كار در غير موقع احرام نيز حرام است، ولى يكى از بيست و پنج امرى است كه محرم بايد ترك كنـد) و همچنين از كارهايى كه بر آنها حرام است جـدال است و سوگند خوردن، خواه راست باشد يا دروغ، و گفتن لا واللّه و بلى واللّه. بـه ايـن ترتيب محيـط حـج بايـد از تمتعـات جنسـى و همچنين انجـام گناهـان و گفتگوهـاى بى‌فايـده و جر و بحث‌هـا و كشـمكش‌هاى بيهوده پاك باشـد؛ زيرا محيط عبادت و اخلاص و ترك لذايـذ مادى است، محيطى است كه روح انسان بايـد از آن نيرو بگيرد و يكباره از جهان ماده جـدا شود و به عالم ماوراى ماده راه يابـد و در عين حال رشـته الفت و اتحاد و اتفاق و برادرى در ميان مسلمانان محكم گردد و هر كارى كه با اين امور منافات دارد ممنوع است. البته هر كدام از اين احكام، شرح و بسط و شرايطى دارد كه در كتب مناسك حـج آمـده است. ۳- در مرحله بعـد به مسايـل معنوى حـج، و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره كرده، مى‌فرمايد: «آنچه را از كارهاى خير انجام مى‌دهيد خدا مى‌داند»؛ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ. چه پاداشى براى نيكوكاران با ايمان از اين بالاتر كه بداننـد هر كار نيكى را انجام مى‌دهند خدا از آن با خبر و مولى و معبود آنان، حاضـر و ناظر است اين بسـيار لذتبخش حـج وحرميـن شـريفين در تفسـير نمـونه، ص: ۲۰۴ اسـت كـه اعمـال خير در محضـر او انجـام مى‌شـود و ايـن پاداشـى اسـت قبـل از پاداش‌هاى معنوى و مادى ديگر كه خداوند عالم و آگاه به آنها مى‌دهد. در ادامه همين مطلب مى‌فرمايد: «زاد و توشه تهيه كنيد كه بهترين زاد و توشه‌ها پرهيزكارى است و از من به پرهيزيد اى صاحبان عقل»؛ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ. بسيارى از مفسران گفته‌اند كه اين آيه اشاره به گروهى «۱» مى‌كند كه وقتى براى زيارت خانه خدا حركت مى‌كردند، هيچگونه زاد و توشه‌اى با خود برنمى‌داشـتند و حتى اگر زاد و توشه‌اى با خود داشـتند به هنگام احرام به دور مى‌ريختنـد و مى‌گفتند ما به زيارت خانه خـدا مى‌رويم. چگونه ممكن است به ما غـذا ندهد (و گاه به همين جهت خود را به زحمت مى‌افكندند و يا محتاج به سؤال از اين و آن مى‌شدنـد) قرآن اين تفكر غلـط را نفى مى‌كنـد و مى‌گويـد زاد و توشه براى خود تهيه كنيـد ولى در عين حـال آنهـا را به مسأله معنوى مهمترى ارشاد كرده، مى‌گويـد: كه ماوراى اين زاد و توشه زاد و توشه ديگرى است كه بايـد براى سـفر آخرت فراهم شود و آن پرهيزكارى و تقوا است. اين جمله ممكن است اشاره لطيفى به اين حقيقت باشد كه در سـفر حج موارد فراوانى براى تهيه زادهاى معنوى وجود دارد كه بايـد از آن غفلت نكنيـد. در آنجا تاريخ مجسم اسـلام است و صـحنه‌هاى زنده فداكارى ابراهيم عليه

السلام قهرمان توحید و جلوه‌های خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می‌شود که در هیچ جای دیگر جهان نیست. آنها که روحی بیدار و اندیشه‌ای زنده دارند، می‌توانند برای یک عمر از این سفر بی‌نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند. قابل توجه اینکه به دنبال این مطلب، باز دستور به تقوا می‌دهد و روی سخن را به اولی الالباب «۲» یعنی صاحبان مغز و اندیشه می‌کند. آری آنها هستند که روح حج را درک می‌کنند و از این برنامه عالی تربیتی حداکثر بهره‌برداری را می‌نمایند، در حالی که دیگران تنها از قشر و پوست آن سهمی دارند و روح حج را درک نمی‌کنند. آری صاحبان مغز و اندیشمندان‌اند که آثار تقوا و پرهیزکاری را در فرد و جامعه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۵ درک می‌کنند. در آیه بعد به رفع پاره‌ای از اشتباهات در زمینه مسأله حج پرداخته، می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید»؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ. در زمان جاهلیت، هنگام مراسم حج هرگونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافربری را گناه می‌دانستند و حج کسانی را که چنین می‌کردند، باطل می‌شمردند. آیه مورد بحث این حکم جاهلی را بی ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود هیچ مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید و یا کار کنید و از دسترنج خود استفاده کنید. اصولا گاهی این تفکر که در عصر جاهلیت بوده، در زمان ما نیز پیدا می‌شود که این عبادت بزرگ یعنی حج، باید از هرگونه شائبه مادی خالص باشد، ولی از آنجا که این مسأله، بسیاری از کارگران و کسانی که تدارکات و خدمات آن را انجام می‌دهند، اعم از راننده و خدمتگزار و طبیب و راهنما و سایر خدمتگزاران را گرفتار زحمت می‌کند، به علاوه مردم آن دیار می‌توانند بسیاری از مشکلات اقتصادی را در موقع حج سامان بخشند، این تفکر مردود شمرده شده است و اینگونه اشخاص می‌توانند ضمن خدمات خود مراسم حج را به جا آورند و از این نظر در مضیقه نیفتند. بلکه از این بالاتر، از منابع اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که حج علاوه بر فلسفه مهم اخلاقی و تهذیب نفوس، دارای فلسفه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز هست. توضیح اینکه: مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف دنیا به سوی خانه خدا و تشکیل آن کنگره عظیم اسلامی می‌تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی شود به این ترتیب که مغزهای متفکر اقتصادی مسلمین پس از مراسم حج یا قبل از آن، دور هم بنشینند و با همفکری و همکاری پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجاری، چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی‌نیاز شوند. بنابر این، این معاملات و مبادلات تجاری، خود یکی از وسایل تقویت جامعه اسلامی در برابر دشمنان اسلام است؛ زیرا می‌دانیم هیچ ملتی بدون داشتن اقتصادی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۶ نیرومند، استقلال کامل نخواهد داشت ولی بدیهی است فعالیت‌های تجاری باید تحت الشعاع جنبه‌های عبادی و اخلاقی حج باشد نه حاکم و مقدم بر آنها و خوشبختانه مسلمانان وقت کافی قبل یا بعد از اعمال حج برای این کار دارند. هشام‌بن حکم می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «... فَقُلْتُ لَهُ: مَا الْعِلَّةُ الَّتِی مِنْ أَجْلِهَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ، الْحَجَّ وَ الطَّوَافَ بِالْبَيْتِ؟ فَقَالَ ... فَجَعَلَ فِيهِ الْإِجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا وَ لِيَنْزِعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ لِيَنْتَفِعَ بِذَلِكَ الْمُكَارِي وَ الْجَمَّالُ ... وَ لَوْ كَانَ كُلُّ قَوْمٍ إِنَّمَا يَتَّكِلُونَ عَلَى بِلادِهِمْ وَ مَا فِيهَا هَلَكُوا وَ خَرِبَتِ الْبِلادُ وَ سَقَطَتِ الْجَلَبُ وَ الْأَرْبَاحُ»؛ «چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است؟ فرمود: خداوند انسانها را آفرید ... و آنان را به عمل حج دستور داد که اطاعت دین و مصالح دنیای آنان را در بر دارد در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع می‌شوند تا با یکدیگر آشنا شود و برای اینکه هر ملتی از تجارت‌ها و فرآورده‌های اقتصادی ملت‌های دیگر استفاده کنند و به خاطر اینکه مسافران و حمل و نقل کنندگان در این سفر با کرایه دادن وسیله‌های نقلیه خود بهره ببرند. (و برای اینکه با آثار و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله آشنا گردند و این آثار همچنان زنده بماند و در دست فراموشی سپرده نشود) و اگر بنا باشد هر ملتی فقط درباره محیط خود سخن بگویند، هلاک می‌شوند و شهرها ویران می‌شود و استفاده‌ها و منافع تجارتی از بین می‌رود». «۱» سپس در ادامه همین آیه، عطف توجه به مناسک حج کرده، می‌فرماید: «هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد

مشعرالحرام یاد کنید»؛ فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوااللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرام .... «او را یاد کنید همانگونه که شما را هدایت کرد هر چند پیش از آن از گمراهان بودید»؛ وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ. باز در ادامه همین معنی می‌فرماید: «سپس از آنجا که مردم کوچ می‌کنند (از مشعر الحرام به سوی سرزمین منی) کوچ کنید»؛ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ. در پایان دستور به استغفار و توبه می‌دهد و می‌فرماید: «از خدا طلب آمرزش کنید که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۷ خداوند آمرزنده و مهربان است»؛ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. در این بخش از آیات به سه موقف از مواقف حج اشاره شده است عرفات که محلی است در حدود ۲۱ کیلومتری مکه و حاجیان از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا وقوف می‌کنند و به عبادت پروردگار مشغول‌اند. سپس وقوف در مشعر الحرام یا مزدلفه که بخشی از شب عید قربان و صبحگاهان قبل از طلوع آفتاب در آنجا می‌مانند و به راز و نیاز با پروردگار می‌پردازند و سوم سرزمین منی که محل قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است.

نکته‌ها

۱- نخستین موقف حج زائران خانه خدا بعد از انجام مراسم عمره، راهی مراسم حج می‌شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است که از نیمه روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا توقف می‌نمایند. سپس از آنجا به سوی مشعرالحرام حرکت می‌کنند (در آیات فوق به هر دو قسمت اشاره شده است). در نامگذاری سرزمین عرفات به این نام، جهات گوناگونی ذکر کرده‌اند، گاه گفته‌اند هنگامی که پیک وحی خداوند جبرئیل، مناسک حج را در آنجا به ابراهیم علیه السلام نشان داد ابراهیم علیه السلام می‌فرمود: عرفت، عرفت (شناختم- شناختم) لذا آنجا را عرفات گفتند. گاه گفته‌اند این داستان برای آدم علیه السلام واقع شد و گاه گفته شده که آدم و حوا در آن سرزمین یکدیگر را پیدا کردند و شناختند و گاه گفته شده زوّار خانه خدا در آنجا یکدیگر را می‌بینند و می‌شناسند و تفسیرهای دیگر. «۱» ولی بعید نیست این نامگذاری اشاره به حقیقت دیگری باشد و آن اینکه این سرزمین محیط بسیار آماده‌ای برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاك اوست. به راستی آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۸ می‌کند با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست- تنها باید رفت و مشاهده کرد- همه یک شکل، همه یکنواخت، همه بیابان‌نشین، همه از هیاهوی شهر و از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده، در زیر آن آسمان نیلی در آن هوای آزاد و پاك از آلودگی گناه در آنجا که فرشته وحی بال و پر می‌زند، در آنجا که از لابه‌لای نسیمش، صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ مردانه ابراهیم خلیل علیه السلام و طنین حیات بخش صدای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مجاهدان صدر اسلام شنیده می‌شود. در این سرزمین خاطره‌انگیز که گویا دریچه‌ای به جهان ماورای طبیعت در آن گشوده شده، انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سر مست و لحظه‌ای با زمزمه تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می‌شود بلکه در درون وجود خود، خود خویشتن خویش که عمری است گم کرده و به دنبالش می‌گردد پیدا می‌کند و به حال خویش نیز عارف می‌شود و می‌داند او آن کس نیست که شب و روز در تلاش معاش حریصانه کوه و صحرا را زیر پا می‌گذارد و هر چه می‌یابد عطشش فرو نمی‌نشیند و درمی‌یابد که گوهر دیگری در درون جان او نهفته است که او در حقیقت همان است. آری این سرزمین را عرفات می‌نامند، راستی چه اسم جالب و مناسبی! ۲- مشعرالحرام- دومین موقف حج در مورد نامگذاری مشعرالحرام به این نام نیز گفته‌اند که آنجا مرکزی است برای شعائر حج و نشانه‌ای از این مراسم عظیم و پرشکوه و آسمانی. اما نباید فراموش کرد که مشعر از ماده شعور است در آن شب تاریخی و هیجان‌انگیز (شب دهم ذی الحجه) که زایران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می‌کنند و شبی را تا به صبح روی خاك و در زیر آسمان پرستاره در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده‌ای از رستاخیز بزرگ قیامت است، در آنجا که جمعیت همچون امواج خروشان دریا به هنگام طوفان همه جا را

پر کرده و آوای مردمی که در حرکت‌اند تا به صبح خاموش نمی‌شود. آری در چنان محیط بی‌آرایش و با صفا و تکان‌دهنده و در درون جامه معصومان- احرام- انسان جوشش چشمه‌های تازه‌ای از اندیشه و فکر و شعور در درون حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۹ خود احساس می‌کند و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می‌شنود، آنجا را مشعر می‌نامند! ۳- درس یگانگی و اتحاد در روایات آمده است که قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قایل بودند و برای هیچ یک از اعراب مقامی را که برای خویشتن می‌دانستند قایل نبودند. آنها خود را حُمس (بر وزن خمس) به معنی کسی که در دین خود محکم و پابرجاست می‌خواندند و به عنوان فرزندان ابراهیم علیه السلام و سرپرستان خانه کعبه، خود را از همه برتر می‌شمردند. از جمله اینکه می‌گفتند ما نباید در مراسم حج به عرفات برویم؛ زیرا عرفات از حرم مکه بیرون است، اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشی قایل نخواهد شد، حرم مکه با نقاط بیرون حرم یکسان نیست، این سخن را در حالی می‌گفتند که می‌دانستند وقوف در عرفات جزو مراسم حج ابراهیمی علیه السلام است. «۱» قرآن در آیات فوق خط بطلان بر این اوهام کشید و به مسلمانان دستور داد همه با هم در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعرالحرام و از آنجا به سوی منی کوچ نمایند جمله: ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ؛ «از همان جا که مردم کوچ می‌کنند شما هم کوچ کنید» اشاره لطیفی به این معنی است. در واقع قرآن با این بیان دستور می‌دهد که همه مردم بدون استثنا، نخست به عرفات بروند و از آنجا به مشعرالحرام و سپس به سرزمین منی کوچ کنند. «۲» دستور استغفار در ذیل آخرین آیه فوق، اشاره به این است که از خداوند طلب آمرزش تمام گناهان را کنند و از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات و برابری حج است کنار روند و یادآور می‌شود که اگر دست بردارند، خداوند غفور و رحیم است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۰ باید توجه داشت که افاضه از ماده فیض در اصل به معنی جریان و ریزش آب است و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جایی به نقطه دیگری با سرعت حرکت می‌کنند، بی‌شباهت به یک نهر جاری نیست، این تعبیر به کار می‌رود. ۴- ارتباط آیات در اینکه چه رابطه‌ای میان ابتغا فضل‌اللّه (فعالیت‌های تجارتی) و مسأله وقوف در عرفات و حرکت از آن به سوی مشعرالحرام و سپس منی وجود دارد که در آیات فوق در کنار هم قرار گرفته، ممکن است اشاره به این نکته باشد که تلاش اقتصادی اگر برای خدا و زندگی آبرومندانه باشد، آن هم یک نوع عبادت است همچون مناسک حج. یا اینکه نقل و انتقال زوار از مکه به عرفات و از آنجا به مواقف دیگر مستلزم هزینه‌ها و خدماتی است و اگر هرگونه کار و خدمت و مزد گرفتن در این ایام ممنوع و حرام باشد، مسلما زوار خانه خدا سخت به زحمت می‌افتند. و لذا این طور در کنار هم قرار داده شده، یا اینکه مبادا پرداختن به فعالیت‌های اقتصادی شما را از ذکر خدا و از توجه به عظمت این مواقف دور سازد. «۱»

بخش مهم دیگری از مناسک حج

ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ (۲۹) ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعامُ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) ۲۹- بعد از آن باید آلودگی‌ها را از خود بر طرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف نمایند. ۳۰- مناسک حج چنین است و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است و چهار پایان برای شما حلال شده، مگر آنچه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۱ دستور منعش بر شما خوانده می‌شود، از پلیدی‌ها یعنی از بت‌ها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید. در تعقیب بحث‌هایی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت، در آیات مورد بحث به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده، نخست چنین می‌گوید: «بعد از آن باید آلودگی‌ها و زواید بدن را بر طرف سازند»؛ ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ. «و به نذرهای خود وفا کنند»؛ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ. «و طواف خانه کعبه، خانه‌ای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و آزاد کرده است، را به جا آورند»؛ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ. «تفث» به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف، به معنی چرک و کثافت و زواید بدن همچون ناخن

و موهای اضافی است و به گفته بعضی، در اصل به چرک‌های زیر ناخن و مانند آن گفته می‌شود. «۱» گر چه بعضی از ارباب لغت منکر وجود چنین ریشه‌ای در لغت عرب شده‌اند ولی گفته‌ای را که راغب در مفردات آورده که یک عرب بیابانی به مخاطب خود که بسیار کثیف و آلوده بود گفت: «ما اتفثك و ادرنک؟- چقدر کثیف و آلوده‌ای؟» دلیل بر این است که این واژه عربی است و ریشه در لغت عرب دارد. در روایات اسلامی نیز کرارا این جمله، به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است و به تعبیر دیگر، این جمله اشاره به عمل تقصیر است که از مناسک حج محسوب می‌شود. در بعضی از روایات نیز به تراشیدن سر که یکی دیگر از طرق تقصیر است تفسیر شده است. در کنز العرفان از ابن عباس نقل شده که در تفسیر این آیه می‌گفت: منظور انجام تمام مناسک حج است. «۲» ولی هیچگونه دلیلی بر گفته ابن عباس در اینجا نداریم. جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت علیه السلام، جمله: ثُمَ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۲ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ را تفسیر به ملاقات امام کرد و هنگامی که راوی از این مسأله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام علیه السلام فرمود: «قرآن، ظاهر و باطنی دارد یعنی مسأله ملاقات امام علیه السلام در اینجا مربوط به باطن آیه است. «۱» این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف دیگر باشد که زوّار خانه خدا بعد از انجام مناسک حج، همان‌گونه که آلودگی‌های بدن را برطرف می‌کنند، باید آلودگی‌های روح و جان خود را با ملاقات امام علیه السلام و پیشوای خود بر طرف نمایند، به خصوص که در بسیاری از اعصار، خلفای جبّار اجازه چنین ملاقاتی را در شرایط عادی نمی‌دادند و مراسم حج بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود. به همین مناسبت در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ» «۲» تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند». «۳» در واقع هر دو تطهیر است. یکی تطهیر ظاهر از چرک‌ها و آلودگی‌ها و دیگری تطهیر باطن از نا آگاهی و مفاسد اخلاقی. اما منظور از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می‌کردند که در صورت توفیق برای حج، علاوه بر مناسک حج، قربانی‌های اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند و گاه می‌شد که بعد از رسیدن به مقصد، نذرهای خود را به دست فراموشی می‌سپردند، قرآن تأکید می‌کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند. اما اینکه چرا کعبه را بیت العتیق گفته‌اند؟ با توجه به اینکه «عتیق» از ماده عتق، به معنی آزاد شدن از بند رقّیت است ممکن است، از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خداوند مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون ابرهه‌ها آزاد شده است. یکی از معانی عتیق، گرامی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می‌شود. دیگر از معانی «عتیق» قدیم است، چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: «العتیق حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۳ المتقدّم فی الزمان أو المکان أو الرتبهٔ»؛ «عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد». این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمی‌ترین کانون توحید است و به گفته قرآن، اولین خانه‌ای است که برای انسان‌ها بر پا شده است. (آل عمران- ۹۶). به هر حال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه بر خانه خداوند به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد، هر چند هر یک از مفسران، به بخشی از آن اشاره کرده‌اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته‌ای اشاره شده است. اما اینکه منظور از طواف در آخرین جمله آیه فوق کدام طواف است، در میان مفسران گفتگو است (می‌دانیم بعد از مراسم عید قربان در منی، حجاج باید دو طواف به جا آورند که طواف اول را معمولا طواف زیارت و طواف دوم را طواف نسا می‌نامند). بعضی از فقها و مفسران معتقدند چون لفظ آیه، قید و شرطی ندارد، مفهوم آن عام است و شامل طواف زیارت و طواف نساء و حتی طواف عمره هم می‌شود. «۱» در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند، منظور از آن تنها طواف زیارت است که بعد از بیرون آمدن از احرام حج واجب می‌شود. «۲» ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، تصریح شده که منظور از آن طواف نساء است. امام صادق علیه السلام در تفسیر: وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ فرمود: «منظور طواف نساء است». «۳» همین معنی از امام علی‌بن موسی الرضا علیه السلام نیز نقل شده است. این همان طوافی است که اهل سنت، آن را طواف وداع می‌نامند.

«۴» به هر حال تفسير اخير با توجه به احاديث فوق قوى‌تر به نظر مى‌رسد، به خصوص اينكه ممكن است از جمله: ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ اين معنى نيز استفاده شود كه علاوه بر پاك كردن بدن از چرك و موهاى زايد، براى تكميل آن بايد از بوى خوش نيز استفاده شود و مى‌دانيم استفاده از بوى خوش در حج تنها بعد از طواف و سعى زيارت جايز حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۲۱۴ است و طبعا در اين حال طواف ديگرى جز طواف نساء بر ذمه او نمانده است. آيه بعد به عنوان يك جمع بندى اشاره به بحث‌هاى آيات گذشته كرده مى‌گويد: برنامه حج و مناسك آن چنين است كه گفته شد، «ذلك». «۱» بعد براى تأكيد بر اهميت وظايفى كه بيان شد، اضافه مى‌كند: «و هر كس برنامه‌هاى الهى را بزرگ بشمرد و احترام آنها را حفظ كند، براى او نزد پروردگارش بهتر است»؛ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ. روشن است كه حرمات در اينجا اشاره به اعمال و مناسك حج است و ممكن است احترام خانه كعبه خصوصا و حرم مكه عموما نيز بر آن افزوده شود. بنابر اين، تفسير آن به خصوص محرمات؛ يعنى آنچه از آن نهى شده به طور كلى، يا تمام واجبات، خلاف ظاهر آيات است. ضمناً بايد توجه داشت «حرمات» جمع «حرمة» در اصل به معنى چيزى است كه بايد احترام آن حفظ شود و در برابر آن بى حرمتى نشود. سپس به تناسب احكام احرام به حلال بودن چهار پايان اشاره كرده مى‌گويد: «چهارپايان (مانند شتر و گاو و گوسفند) بر شما حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده مى‌شود و دستور منعش صادر خواهد گشت»؛ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ جمله: إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ ممكن است اشاره به تحريم صيد بر محرم باشد كه در سوره مائده كه بعدا نازل شده، در آيه ۹۵ به آن اشاره شده است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ؛ «اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد، در حال احرام كشتار صيد نكنيد». نيز ممكن است اشاره به جمله‌اى باشد كه در ذيل آيه مورد بحث، راجع به تحريم قربانيانى كه براى بت‌ها ذبح مى‌كردند آمده است؛ زيرا مى‌دانيم حلال بودن حيوان تنها در صورتى است كه به هنگام ذبح آن، نام خدا گفته شود، نه نام بت‌ها و نه هيچ نام ديگر. در پايان اين آيه دو دستور ديگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنت‌هاى جاهليت بيان مى‌كند: نخست مى‌گويد: «از پليدى‌ها- از بت‌ها- اجتناب كنيد»؛ فَاجْتَنِبُوا حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۲۱۵ الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ. «اوثان» جمع «وثن» (بر وزن كفن) به معنى سنگ‌هايى است كه مورد پرستش اقوام جاهلى قرار مى‌گرفت و در اينجا «اوثان» توضيح كلمه «رجس» است كه قبلا ذكر شده، به اين ترتيب مى‌گويد: از پليدى اجتناب كنيد، بعد مى‌گويد: پليدى همان بت‌ها هستند. اين نكته نيز قابل توجه است كه بت پرستان عصر جاهليت، خون‌هاى حيوانات قربانى را بر سر و روى بت‌هاشان مى‌ريختند و منظره‌اى بسيار زشت و پليد و تنفر آميز پيدا مى‌كرد كه تعبير فوق ممكن است اشاره به آن نيز باشد. دستور دوم اين است كه: «از سخن باطل و بى اساس بپرهيزيد»؛ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

نكته

قول زور چيست؟ بعضى از مفسران اين را اشاره به كيفيت لبيك گفتن مشركان در مراسم حج در جاهليت دانسته‌اند؛ زيرا آنها لبيك را كه آيينه تمام‌نماى توحيد و يگانه پرستى است، آنچنان تحريف كرده بودند كه مشتمل بر زننده‌ترين تعبيرات شرك آلود شده بود. مى‌گفتند: «لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ، الَّا شَرِيكاً هُوَ لَكَ! تَمْلِكُهُ وَ ما مَلَكَ»؛ «دعوتت را اجابت كرديم و به سويت آمديم، اى خدايى كه شريكى ندارى، جز شريكى كه مخصوص تو است، تو مالك او و هر چه او در اختيار دارد هستى». اين جمله مسلما سخنى باطل و بيهوده بوده و مصداق قول زور است كه در اصل به معنى سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال است. با اين حال، توجه آيه به اعمال مشركان در عصر جاهليت در مراسم حج، مانع از كلى بودن مفهوم آنكه پرهيز از هرگونه بت در هر شكل و صورت، و پرهيز از هر گفتار باطل به هر نوع و كيفيت است، نيست. لذا در بعضى از روايات، «اوثان» تفسير به شطرنج (نوعى از قمار) و قول زور تفسير به خوانندگى حرام (غنا) و شهادت به باطل شده است كه در واقع از قبيل بيان بعضى از افراد اين كلى مى‌باشد، نه به معنى انحصار مفهوم آيه در خصوص اين امور. حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۲۱۶ در حديثى از پيامبر

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: روزی حضرت صلی الله علیه و آله برخاست و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ عَدَلَتْ شَهَادَةُ الزُّورِ بِالشِّرْكِ بِاللَّهِ ... ثُمَّ قَرَأَ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»؛ «۱» «ای مردم! شهادت به باطل همطراز شرک با خداوند است.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ این حدیث نیز اشاره به وسعت مفهوم این آیه است. «۲»

تعظیم شعایر الهی نشانه تقوای دل‌ها است

حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) «۳» ۳۱- (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشید و هیچگونه شریکی برای او قایل نشوید و هر کس شریکی برای خداوند قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند! ۳۲- (اینگونه است مناسک حج) و هر کس شعایر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست. ۳۳- در حیوانات قربانی، منافعی برای شما تا زمان معین (روز ذبح آنها) است، سپس محل آن خانه کعبه، آن خانه قدیمی و گرامی است. از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته تأکید بر مسأله توحید و اجتناب از هرگونه بت و بت پرستی شده بود، آیات مورد بحث نیز همین مسأله مهم را دنبال می کند: مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص برای خدا باشد و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۷ هیچگونه شرکی در آن راه نیابد؛ حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ. «۱» «حُنَفاءَ» جمع «حنیف» به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بر دارد (زیرا حنف- بر وزن صدف- به معنی تمایل است، و تمایل از هرگونه انحراف، نتیجه‌اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است). به این ترتیب آیه فوق مسأله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می‌شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدایی و شرک در آن نباشد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم، در پاسخ سؤال از تفسیر حنیف فرمود: «هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قالَ فَطَرَهُمُ اللَّه عَلَى الْمَعْرِفَةِ»؛ «حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست» سپس فرمود: «خداوند توحید را در سرشت انسانها قرار داده است.» «۲» تفسیری که در این روایت وارد شده، در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است، که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرد. سپس ترسیم بسیار گویا و زنده‌ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید: «کسی که شریک برای خدا قرار دهد گویی از آسمان به زمین سقوط کرده و در این میان پرندگان (مردار خوار) او را در وسط زمین و آسمان می‌ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده‌خواری می‌افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند»؛ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ. «۳» در حقیقت آسمان، کنایه از توحید است و شرک سبب سقوط از این آسمان می‌شود. طبیعی است در این آسمان ستارگان می‌درخشند و ماه و خورشید می‌تابند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۸ خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست، حداقل همانند ستاره درخشانی است. اما هنگامی که انسان از این عُلوّ و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می‌شود: یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند، طعمه پرندگان لاشه‌خوار می‌شود و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوس‌های سرکش گرفتار می‌شود، که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می‌ربایند و نابود می کنند. یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد، به دست طوفان مرگباری می‌افتد که او را در گوشه‌ای دور دست آنچنان بر زمین می کوبد که بدنش

متلاشـی و هر ذره‌ای از آن به نقطه‌ای پرتاب می‌شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته است! مسلما کسی که از آسـمان سـقوط می کنـد، قـدرت تصـمیم گیری را از دست می‌دهد، با سـرعت و شـتابی که هر لحظه فزونی می گیرد، به سوی نیستی پیش می‌رود و سـرانجام محو و نـابود می‌شود. آری کسـی که پایگـاه آسـمانی توحیـد را از دست داد، دیگر نمی‌توانـد زمـام سرنوشت خود را به دست گیرد و هر چه در این مسـیر جلوتر می‌رود، شـتابش در سـقوط فزونی می‌یابد و سـرانجام تمام سرمایه‌های انسانی خود را از دست خواهـد داد. راستی تشبیهی گویاتر و زنـده‌تر از این تشبیه برای شـرک پیـدا می‌شود؟ این نکته نیز قابل توجه است که امروز ثـابت شـده که انسـان در حـال سـقوط آزاد هیچگونه وزنی نـدارد و لـذا برای تمرین حـالت بی‌وزنی برای مسـافران فضایی از سـقوط آزاد استفاده می کنند، حالت اضطراب فوق العاده‌ای که انسان در لحظات سقوط پیدا می کند، به علت همین مسأله بی‌وزنی است. آری، کسـی که از ایمـان به سوی شـرک روی می‌آورد و تکیه گـاه مسـتقر و ثابت خود را از دست می‌دهـد گرفتار چنین حـالت بی‌وزنی در درون روح و جـان خود می‌شود و به دنبـال آن اضـطراب فوق العاده‌ای بر وجود او حاکم می‌شود. آیه بعد بار دیگر یک جمع بنـدی روی مسایل حـج و تعظیم شـعایر الهی کرده می گوید: «مطلب چنین است که گفته شد». «هر کس شـعایر الهی را بزرگ دارد و به نشانه‌های آیین خدا و پرچم‌های اطاعت او، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۹ احترام بگذارد، این از تقوای دلها است»؛ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ. «شعایر» جمع «شعیره» به معنی علامت و نشانه است، بنابر این شعـایراللَّه به معنی نشانه‌هـای پروردگـار، شامـل سـر فصل‌هـای آیین الهی و برنامه‌های کلی است و آنچه در نخستین بر خورد با این آیین چشـمگیر و از جمله مناسک حـج است انسان را به یاد خداونـد می‌انـدازد. گر چه بـدون شک مناسک حـج از جمله شـعایری است که در این آیه مقصود بوده است، مخصوصا مسأله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره صریحا جزو شعائر محسوب شده جزء آن است ولی روشن است که با این حال، عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصـیص آن خصوص قربـانی یـا همه مناسک حـج وجود نـدارد. بخصوص اینکه قرآن در مورد قربانی حـج با ذکر کلمه «من» که برای تبعیض است، این حقیقت را گوشـزد کرده که قربـانی یکی از آن شـعایر است، همان‌گونه که در مورد صـفا و مروه نیز در آیه ۱۵۸ سـوره بقره می‌خـوانیم کـه آن هـم از شـعایر الهی اسـت؛ إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ. کوتـاه سـخن اینکه تمـام آنچه در برنامه‌هـای دینی وارد شـده و انسان را به یاد خداونـد و عظمت آیین او می‌انـدازد، شـعایر الهی است و بزرگـداشت آن نشانه تقوای دل‌هـا اسـت. ایـن نکته نیز قابـل تـوجه است که منظـور از بزرگـداشت- آنچنـان که بعضـی از مفسـران ظـاهر بین گفته‌انـد- بزرگی جسـمانی قربانی وماننـد آن نیست، بلکه حقیقت، تعظیم آن است که مقام و موقعیت این شـعایر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن بالاـ ببرنـد و آنچه درخور احترام و عظمت آنها است، به جای آورنـد. ارتباط این عمل با تقوای دل‌ها نیز روشن است؛ زیرا علاوه بر اینکه تعظیم جزو عنـاوین قصـدیه است، بسـیار می‌شود که افراد متظاهر یا منافق تظاهر به تعظیم شـعایر می کننـد، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه نمی گیرد بی ارزش است. تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می‌دانیم تقوا و روح پرهیزگـاری و احسـاس مسؤولیت در برابر فرمان‌هـای الهی، چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است و از آنجا اسـت که به جسم سـرایت می کند، لذا می‌توان گفت که احترام حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۰ و بزرگداشت شعایر الهی از نشانه‌های تقوای دل است. «۱» در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمـود: «... إِنَّ التَّقْوَى هَاهُنَا»؛ «حقیقت تقوا اینجـا است!» «۲» از بعضـی از روایات چنین اسـتفاده می‌شود که گروهی از مسـلمانان عقیـده داشـتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهار پایان به عنوان قربانی تعیین می‌شـد و از راه‌های دور و نزدیک آن را با خود به سـوی احرامگـاه و از آنجـا به سوی سـرزمین مکه می‌آوردنـد، نبایـد بر آن مرکب سوار شـد و نبایـد شـیر آن را بدوشـند و از آن اسـتفاده کنند و به کلی آن را از خود جدا می‌پنداشتند. قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده، می گوید: «از برای شما در این حیوانات قربانی منافع و سودهایی است تا زمان معین (یعنی تا روز ذبح آنها) فرا رسد»؛ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى. در حدیثی می‌خوانیم

كه پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله در طريق مكه از كنار مردى عبور كرد كه با نهايت زحمت گام بر مى‌داشت، در حالى كه شترى همراه داشت و كسى بر آن سوار نبود، پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: «اركبها»؛ «سوار بر آن شو!» عرض كرد: «يا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّها هَدْيٌ!»؛ «اى پيامبر خدا اين قربانى است!» فرمود: «ارْكَبْها وَيْلَكَ!»؛ «واى بر تو مى‌گويم سوار شو!». «۳» در روايات متعددى كه از طرق اهل بيت عليهم السلام رسيده نيز روى همين مطلب تأكيد شده است. از جمله ابو بصير از امام صادق عليه السلام نقل مى‌كند كه در تفسير آيه فوق فرمود: «إِنْ احْتَاجَ إِلَى ظَهْرِهَا رَكِبَهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْنُفَ عَلَيْهَا وَ إِنْ كَانَ لَهَا لَبَنٌ حَلَبَهَا حِلَاباً لَا يَنْهَكُهَا»؛ «اگر نياز به سوارى دارد بر آن سوار شود، ولى آن حيوان را به زحمت نيفكند و اگر شير حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۲۲۱ دارد شيرش را بدوشد، اما براى دوشيدن شير آن را در فشار قرار ندهد». «۱» در واقع دستور فوق، دستورى معتدل و حد وسط در ميان دو كار افراطى و خارج از رويه است، از يك سو بعضى احترام حيوانات قربانى را اصلا نگاه نمى‌داشتند و گاه قبل از محل، آنها را ذبح كرده و از گوشتشان استفاده مى‌كردند كه در آيه ۲ سوره مائده از آن نهى شده: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلائِدَ. از سوى ديگر بعضى آنچنان راه افراط را پيش مى‌گرفتند كه به مجرد اينكه نام قربانى بر حيوان گذاشته مى‌شد، نه از شير آن استفاده مى‌كردند و نه بر آن سوار مى‌شدند، هر چند از راه دور به سوى مكه مى‌آمدند كه در آيه مورد بحث، اين معنى مجاز شمرده شده است. تنها ايرادى كه ممكن است بر تفسير فوق گرفته شود، اين است كه در آيات گذشته سخن از حيوانات قربانى در ميان نبود، چگونه ضمير به آن باز مى‌شود؟ اما با توجه به اينكه حيوانات قربانى، مسلما يكى از مصداقهاى شعائراللَّه است كه در آيه قبل به آن اشاره شده و بعدا نيز خواهد آمد، پاسخ اين ايراد روشن مى‌شود. «۲» به هر حال در پايان آيه در مورد سرانجام كار قربانى چنين مى‌گويد: «سپس محل آن، خانه كعبه، آن خانه قديمى و گرامى است»؛ ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ. به اين ترتيب مادام كه حيوانات مخصوص قربانى به محل قربانگاه نرسيده‌اند، حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۲۲۲ مى‌توان از آنها بهره گرفت و پس از وصول به قربانگاه بايد وظيفه قربانى كردن را در باره آنها انجام داد. البته طبق آنچه فقها بر اساس مدارك اسلامى گفته‌اند، اگر قربانى مربوط به حج باشد، در سرزمين منى بايد ذبح شود و اگر براى عمره مفرده باشد، در سرزمين مكه و از آنجا كه آيات مورد بحث، از مراسم حج سخن مى‌گويند، بايد بيت العتيق (خانه كعبه) در اينجا به معنى وسيع كلمه است باشد تا اطراف مكه (منى) را نيز شامل شود. «۱»

هشت دستور در يک آيه

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۲) «۲» ۲- اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد شعاير الهى (و مراسم حج را محترم بشمريد و مخالفت با آنها) را حلال ندانيد و نه ماه حرام را، و نه قربانيهاى بى‌نشان، و نشاندار، و نه آنها كه به قصد خانه خدا براى بدست آوردن فضل پروردگار و خشنودى او مى‌آيند، اما هنگامى كه از احرام بيرون آمديد صيد كردن براى شما مانعى ندارد و خصومت به جمعيتى كه شما را از آمدن به مسجدالحرام (در سال حديبيه) مانع شدند نبايد شما را وادار به تعدى و تجاوز كند و (همواره) در راه نيكى و پرهيزگارى با هم تعاون كنيد و (هرگز) در راه گناه و تعدى همكارى ننماييد و از خدا بپرهيزيد كه مجازاتش شديد است. در اين آيه چند دستور مهم اسلامى از آخرين دستوراتى كه بر پيامبر صلى الله عليه و آله نازل شده است بيان گرديده كه همه يا اغلب آنها مربوط به حج و زيارت خانه خدا است: حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۲۲۳ ۱- نخست خطاب به افراد با ايمان كرده مى‌فرمايد: «شعائر الهى را نقض نكنيد و حريم آنها را حلال نشمريد»؛ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ. در اينكه منظور از شعائر الهى چيست در ميان مفسران گفتگوى بسيار است، ولى به تناسب قسمتهاى ديگر اين آيه، و با

توجه به سال نزول آن (سال دهم هجری) که سال حَجّهٔالوداع پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، چنین به نظر می‌رسد که منظور از شعائر، مناسک و برنامه‌های حج باشد که مسلمانان موظف‌اند احترام همه آنها را نگاه دارند، شاهد این تفسیر اینکه در قرآن کلمه شعائر معمولا در مورد مراسم حج بکار رفته است. ۲- احترام ماههای حرام را نگاه دارید و از جنگ کردن در این ماهها خودداری کنید؛ ... وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ .... ۳- قربانیانی را که برای حج می‌آورند، اعم از اینکه بی‌نشان باشند (هدی) و یا نشان داشته باشند (قلائد) حلال نشمرید و بگذارید که به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند؛ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ .... ۴- تمام زائران خانه خدا باید از آزادی کامل در این مراسم بزرگ اسلامی بهره‌مند باشند و هیچگونه امتیازی در این قسمت در میان قبائل و افراد و نژادها و زبانها نیست بنابراین نباید کسانی را که برای خشنودی پروردگار و جلب رضای او و حتی بدست آوردن سود تجاری به قصد زیارت بیت‌اللَّه حرکت می‌کنند مزاحمت کنید خواه با شما دوست باشند یا دشمن همین اندازه که مسلمانند و زائر خانه خدا مصونیت دارند، وَ لَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً .... بعضی از مفسران و فقها معتقدند که جمله فوق عام است و حتی غیر مسلمانان را نیز شامل می‌شود؛ یعنی اگر مشرکان هم به قصد زیارت خانه خدا بیایند نباید مورد مزاحمت قرار گیرند، ولی با توجه به اینکه در سوره توبه که معروف است در سال نهم هجرت نازل شده در آیه ۲۸ دستور جلوگیری از آمدن مشرکان به مسجدالحرام داده شده، و با توجه به اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت نازل گردیده است و طبق روایات شیعه و اهل تسنن هیچ حکمی از آن نسخ نشده، چنین تفسیری صحیح نیست، و حق آن است که حکم بالا مخصوص به مسلمانان است. ۵- تحریم صید محدود بزمان احرام است، بنابراین هنگامی که از احرام حج یا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۴ عمره بیرون آمدید، صید کردن برای شما مجاز است؛ وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا .... ۶- اگر جمعی از بت‌پرستان در دوران جاهلیت (در جریان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانه خدا شدند و نگذاشتند مناسک زیارت خانه خدا را انجام دهید، نباید این جریان سبب شود که بعد از اسلام آنها، کینه‌های دیرینه را زنده کنید و مانع آنها از زیارت خانه خدا شوید؛ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا .... این حکم گرچه در مورد زیارت خانه خدا نازل شده است، ولی در حقیقت یک قانون کلی از آن استفاده می‌شود که مسلمان نباید کینه‌توز باشد و حوادثی را که در زمانهای گذشته واقع شده بار دیگر در فکر خود زنده کند و در صدد انتقام بر آید، و با توجه به اینکه یکی از علل نفاق و تفرقه در هر اجتماعی همین مسأله است، اهمیت این دستور اسلامی برای جلوگیری از شعله‌ور شدن آتش نفاق در میان مسلمانان آنهم در آستانه غروب آفتاب عمر پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارتر می‌شود. ۷- سپس برای تکمیل بحث گذشته می‌فرماید: شما بجای اینکه دست به هم بدهید تا از دشمنان سابق و دوستان امروز خود انتقام بگیرید باید دست اتحاد در راه نیکیها و تقوا به یکدیگر بدهید نه اینکه تعاون و همکاری بر گناه و تعدی نمایید؛ وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ. ۸- در پایان آیه برای تحکیم و تأکید احکام گذشته می‌فرماید: پرهیزکاری را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید که مجازات و کیفرهای خدا شدید است. وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ. «۱»

«قربانی»

وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ (۳۴) الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِیمِی الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (۳۵) «۱» ۳۴- برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خداوند را (به هنگام قربانی) بر چهار پایانی که به آنها روزی داده‌ایم ببرند و خدای شما معبود واحدی است. در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را. ۳۵- همانها که وقتی نام خدا برده می‌شود، دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می‌شود و آنها که در برابر مصایبی که به آنها می‌رسد، شکیبا و استوارند و آنها که نماز را بر پا می‌دارند و از

آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کننـد. در ارتباط با آیات گذشـته و از جمله دسـتور قربانی ممکن است این سؤال پیش آیـد که این چگونه عبادتی است که در اسـلام تشریع شده که برای خداوند و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند، مگر خداوند نیاز به قربـانی دارد؟ آیـا این کـار در ادیـان دیگر نیز بوده است یـا مخصوص مشـرکان بوده است؟ قرآن برای روشن ساختن این مطلب در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۶ این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خداونـد داریـد، «ما برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خداوند را بر چهارپایانی که به آنها روزی داده‌ایم ببرند»؛ وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعامِ .... راغب در مفردات می‌گوید: نسک به معنی عبادت و «ناسک» به معنی عابـد است و مناسـک حـج یعنی مواقفی که این عبـادت در آنجـا انجـام می‌شود، یا به معنی خود این اعمال است. ولی طبق گفته طبرسـی در مجمع البیـان و ابو الفتوح رازی در روح الجنـان، منسـک (بر وزن منصب) بنـابر احتمـالی به معنی خصوص قربـانی کردن از میان عبادات است. «۱» بنابر این منسک هر چند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصا مراسم حج را شامل می‌شود، ولی در آیه مورد بحث به قرینه: لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ ...؛ «تا نام خـدا را بر آن ببرنـد» به معنای خصوص قربانی است. به هر حال، مسأله قربـانی همیشه سؤال‌انگیز بوده است، البته این سؤالا‌ت بیشتر به خاطر مسایل خرافی پیش می‌آمـد که با این عبادت آمیخته شده‌انـد،ماننـد قربانی کردن مشـرکان برای بت‌ها با برنامه‌های خاصـی که داشـتند، ولی ذبـح حیوان به نام خداوند و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است، سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقرا و مانند آن، امری منطقی و کاملا‌ـ قابـل درک است. لـذا در پایـان آیه می‌فرمایـد: «خـدای شـما معبود واحـدی است (و برنـامه او هم برنامه واحدی است)»؛ ... فَإِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ .... اکنون که چنین است «در برابر فرمان او تسـلیم شوید.»؛ فَلَهُ أَسْلِمُوا. «و بشارت ده متواضعان در برابر فرمان‌های پروردگار را»؛ وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ. «۲» سپس در آیه بعد صفات مخبتین (تواضع کنندگان) را در چهار قسمت که دو قسـمت جنبه معنوی و روانی و دو قسـمت جنبه جسـمانی دارد توضیـح می‌دهـد، نخست می‌گویـد: حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۲۲۷ «آنها کسانی هستند که وقتی نام خداوند برده می‌شود، دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می‌شود»؛ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ .... نه اینکه از غضب او بی جهت بترسـند و نه اینکه در رحمت او شـک و تردیـد داشـته باشـند، بلکه این ترس به خـاطر مسؤولیت‌هـایی است که بر دوش داشـتند و شایـد در انجـام آن کوتـاهی کرده‌انـد، این ترس به خـاطر درک مقـام بـا عظمت خداونـد است که انسـان در مقابل عظمت خایف می‌شود. «۱» دیگر اینکه «آنهـا در برابر حوادث دردنـاکی که در زنـدگی‌شان رخ می‌دهـد، صبر و شـکیبایی پیش می‌گیرند»؛ وَ الصَّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُمْ .... عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سـنگین باشـد، در برابر آن زانو نمی‌زننـد، خونسـردی خود رااز دست نمی‌دهنـد، از میـدان فرار نمی‌کننـد، مایوس نمی‌شونـد، لب به کفران نمی‌گشاینـد و خلاصه ایسـتادگی می‌کننـد و پیش می‌رونـد و پیروز می‌شونـد. سوم و چهارم اینکه: «آنها نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنهـا روزی داده‌ایم، انفـاق می‌کننـد»؛ وَ الْمُقِیمِی الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ. از یک سو ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق خدا مسـتحکم. از این توضیـح به خوبی روشن می‌شود که مسأله اخبات و تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤمنان است تنها جنبه درونی ندارد، بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود. «۲»

قربانی برای چیست؟

وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیها خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۸ کَذلِکَ سَخَّرْناها لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۳۶) لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ (۳۸) «۱» ۳۶- و شترهای چاق و فربه را برای شـما از شـعایر الهی قرار دادیم، در آنها برای شـما خیر و برکت

است، نـام خداونـد را (هنگـام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایسـتاده‌اند ببریـد، هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادنـد) از گوشت آنهـا بخوریـد و مسـتمندان قانع و فقیران معترض را نیز از آن اطعام کنیـد، اینگونه ما آنها را مسـخرتان ساختیم تا شکر خداونـد را بـه جـا آوریـد. ۳۷- هرگز نـه گوشت‌هـا و نـه خون‌هـای آنهـا بـه خداونـد نمی‌رسـد، آنچـه به او می‌رسـد تقـوا و پرهیزگاری شـماست!، اینگونه خداوند آنها را مسـخر شـما ساخته، تا او را به خاطر هدایتتان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را. ۳۸- خداونـد از کسانی که ایمان آورده‌انـد دفاع می‌کنـد، خداونـد هیچ خیانتکار کفران کننده‌ای را دوست ندارد. باز در آیات مورد بحث سـخن از مراسم حـج و شـعایر الهی و مسأله قربانی است، نخست می‌گویـد: «شترهای چاق و فربه را برای شـما از شـعایر الهی قرار دادیم»؛ وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ .... آنها از یک سو به شـما تعلق دارند، و از سوی دیگر از شـعایر و نشانه‌های خداونـد در ایـن عبـادت بزرگ هسـتند، چرا که قربـانی حـج یکی از مظاهر روشن این عبـادت است که به فلسـفه آن پیشـتر اشـاره کرده‌ایـم. «بـدن» (بر وزن قـدس) جمـع «بدنـهٔ» (بر وزن عجله) به معنی شـتر بزرگ و چـاق و گـوشت دار است و از آنجـا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی و اطعام فقرا و نیازمنـدان مناسب‌تر است، مخصوصا روی آن تکیه شده است، و گرنه می‌دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شـرایط الزامی نیست. همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد. حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۲۲۹ سپس اضـافه می‌کنـد: «برای شـما در چنین حیوانـاتی خیر و برکت است»؛ ... لَکُمْ فِیهـا خَیْرٌ .... از یـک سو از گوشت آنهـا اسـتفاده می‌کنیـد و دیگران را اطعام می‌نماییـد و از سوی دیگر به خاطر این ایثار و گـذشت و عبادت پروردگار از نتایـج معنوی آن بهره‌مند خواهید شد و به پیشـگاه او تقرب می‌جویید. سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می‌کند: «نام خداوند را به هنگـام قربـانی کردن آنهـا در حـالی که به صف ایسـتاده‌اند ببریـد»؛ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْها صَوافَّ. بـدون شک ذکر نام خداونـد به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هرگونه نام خداوند را ببرند کافی است. چنانکه ظاهر آیه همان است، ولی در بعضـی از روایات ذکر مخصوصـی ذکر شده که در واقع بیان فرد کامل است. مفسران از ابن عباس آن را نقل کرده‌اند: «اللَّهُ أَکْبَرُ، لاـ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُمَّ مِنْکَ وَ لَکَ». «۱» اما در روایتی از امام صادق علیه السـلام جمله‌های رساتری نقل شـده اسـت فرمود: هنگامی که قربانی را خریـدی، آن را رو به قبله کن و به هنگام ذبح یا نحر بگو «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَالسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مَا أَنَا مِنَ‌الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذَلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ اللَّهُمَّ مِنْکَ وَ لَکَ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی». «۲» واژه «صواف» جمع «صافه» به معنی صف کشیده است و به طوری که در روایات وارد شده، منظور این است که دو دست شتر قربانی را از مچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد با هم ببندند، تا به هنگام نحر زیاد تکان به خود ندهـد و فرار نکند. طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می‌رود، دست‌هایش سست می‌شود و به روی زمین می‌خوابد و لذا در ذیل آیه می‌فرماید: «هنگامی که پهلوی آن آرام گرفت (کنایه از جان‌دادن است) از آن بخورید و فقیر قانع وسائل معترض را نیز اطعام حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۲۳۰ کنیـد»؛ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ .... فرق میان «قانِع» و «مُعْتَرّ» این است که قانع به کسـی می‌گویند که اگر چیزی به او بدهند قناعت می‌کند و راضـی و خشنود می‌شود و اعتراض و ایراد و خشـمی نـدارد، امـا معتر کسـی است که به سـراغ تو می‌آیـد و سؤال و تقاضا می‌کنـد و ای بسا به آنچه می‌دهی راضـی نشود و اعتراض کنـد. «قـانع» از مـاده قناعت و «معتر» از ماده عر (بر وزن شـر و بر وزن حر) در اصل به معنی بیماری «جَرَبْ» است که عارض بر پوست بـدن انسان می‌شود. سپس به سؤال کننده‌ای که به سـراغ انسان می‌آید و تقاضای کمک می‌کند (و ای بسا زبان به اعتراض می‌گشاید) معتر گفته شده است. مقدم داشـتن قانع بر معتر، نشانه این است که آن دسـته از محرومانی که عفیف النفس و خویشـتندار‌اند بایـد بیشتر مورد توجه قرار گیرنـد. این نکته نیز قابـل توجه است که جمله: فَـإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُهـا فَکُلُوا مِنْهـا وَ أَطْعِمُوا الْقـانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ .... فَکُلُوا مِنْها؛ «از آن بخوریـد.» ظاهر در این است که واجب است حجاج چیزی از قربانی خود را نیز بخورنـد و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مسـتمندان است. بالاخره آیه را چنین پایان می‌دهد: «اینگونه ما آنها را مسـخر

شما ساختیم تا شکر خداوند را به جا آورید»؛ کَذلِکَ سَخَّرْناها لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آنچنان تسلیم است که اجازه می‌دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد و او را نحر کند (طریقه نحر کردن این است که کاردی در گودی گردن او فرو می‌برند خونریزی شروع می‌شود و حیوان به زودی جان می‌دهد). گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر، فرمان اطاعت و تسلیم را از این حیوانات بر می‌دارد و دیده‌ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می‌کشید، تبدیل به موجود خطرناکی می‌شود که چندین انسان نیرومند از عهده او بر نمی‌آیند. آیه بعد در واقع پاسخی است به این سؤال که خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ اصولا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۱ فلسفه قربانی کردن چیست؟ مگر این کار نفعی به حال خداوند دارد می‌فرماید: «گوشتها و خون‌های این قربانیان هرگز به خدا نمی‌رسد»؛ لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها .... اصولا خداوند نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی کامل و بی انتها از هر جهت است. «بلکه آنچه به خداوند می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری و پاکی اعمال شما بندگان است»؛ وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ .... به تعبیر دیگر هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خداوند نزدیکتر شوید، همه عبادات کلاس‌های تربیت است برای شما انسان‌ها، قربانی، درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خداوند، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان به شما می‌آموزد. این تعبیر که خون آنها نیز به خداوند نمی‌رسد، با اینکه خون قابل استفاده نیست، ظاهراً اشاره‌به اعمال‌زشت اعراب‌جاهلی است‌که هرگاه حیوانی را قربانی می‌کردند، خون آن را بر سر بت‌ها و گاه بر در و دیوار کعبه می‌پاشیدند و بعضی از مسلمانان نا آگاه، بی‌میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند. آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد. «۱» متاسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که هر گاه به‌خاطر ساختن خانه‌ای قربانی می‌کنند، خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می‌پاشند و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است، انجام می‌دهند که باید مسلمانان بیدار شدیدا با آن مبارزه کنند. سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده می‌گوید: «این گونه خداوند چارپایان را مسخر شما کرد، تا خداوند را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گویید»؛ ... کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ .... هدف نهایی این است که به عظمت خداوند آشنا شوید، همان خدایی که شما را در مسیر تشریع و تکوین، هدایت کرده است، از یک سو مناسک حج و آیین اطاعت و بندگی را به شما آموخت و از سوی دیگر این حیوانات بزرگ و نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت، تا از آنها در راه اطاعت خداوند، قربانی کردن، نیکی به نیازمندان و همچنین حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۲ تامین زندگی خود استفاده کنید. لذا در پایان آیه می‌گوید: «بشارت ده نیکوکاران را»؛ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ. آنها که از این نعمت‌های الهی در طریق اطاعت او بهره می‌گیرند و وظایف خود را به نیکوترین وجه انجام می‌دهند و مخصوصا از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی‌کنند. این نیکوکاران نه تنها به دیگران نیکی می‌کنند که نسبت به خویشتن هم بهترین خدمت را انجام می‌دهند. و چون مقاومت در برابر خرافات مشرکان که در آیات قبل به آن اشاره شد، ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب درگیری‌های کوچک و بزرگ شود، خداوند در آخرین آیه مورد بحث، مؤمنان را به کمک خود دلگرم ساخته می‌گوید: «خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند»؛ إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا .... بگذار طوایف و قبایل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره، دست به دست هم بدهند تا مؤمنان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است وعده بقای اسلام تا دامنه قیامت! این وعده الهی مخصوص مؤمنان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مشرکان نبود، حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون، مهم آن است که ما مصداق: ... الَّذِینَ آمَنُوا ... باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است و تخلف ناپذیر، آری خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند. در پایان آیه، موضع مشرکان و هم مسلکان آنها را در پیشگاه خداوند با این عبارت روشن می‌سازد: «خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده‌ای را دوست ندارد!»؛ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ

کُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ. همان‌ها که برای خداوند شریک قرار دادند و حتی به هنگام گفتن لبیک تصریح به نام بت‌ها نمودند و به این ترتیب خیانتشان مسجل است، همچنین با بردن نام بت‌ها بر قربانی‌ها و فراموش کردن نام خداوند کفران نعمت‌های الهی نمودند، با این حال چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست دارد؟ «۱»

تکلیف گوشت‌های قربانی در عصر ما

از آیات فوق به خوبی این معنی استفاده می‌شود که هدف از قربانی کردن، علاوه بر جنبه‌های معنوی و روحانی و تقرب به درگاه خداوند، این است که گوشت آن به مصرف‌های لازم برسد. هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند. از سوی دیگر تحریم اسراف در اسلام، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد، چرا که قرآن و روایات اسلامی و دلیل عقل آن را اثبات کرده است. از مجموع این سخن چنین نتیجه می گیریم که مسلمانان مجاز نیستند گوشت‌های قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاک‌ها مدفون کنند و وجوب قربانی برای حجاج دلیل بر چنین عملی نمی‌تواند باشد، بلکه اگر نیازمندانی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند، باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند و این مقتضای جمع میان ادله است. اگر در روایات اسلامی می‌خوانیم که بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی یا از حرم مکه ممنوع است، این مربوط به زمان‌هایی بوده که مصرف کننده در آنجا به قدر کافی وجود داشته است. لذا در روایت صحیح که در منابع معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده چنین می‌خوانیم: یکی از یاران امام علیه السلام از همین موضوع سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «کُنَّا نَقُولُ لا یُخْرَجْ مِنْهَا شَیْءٌ لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَیْهِ فَأَمَّا الْیَوْمَ فَقَدْ کَثُرَ النَّاسُ فَلا بَأْسَ بِإِخْرَاجِهِ»؛ «ما پیشتر دستور می‌دادیم که چیزی از آن را از سرزمین منی بیرون نبرند، چرا که مردم به آن نیاز داشتند، اما امروز چون مردم (و قربانیان آنها) فزونی یافته‌اند، بیرون بردن آنها بی مانع است.» «۱» و «۲»

سعی بین صفا و مروه

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ (۱۵۸) «۱» ۱۵۸- صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است، بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی صفا و مروه انجام دهند، هرگز اعمال بی‌رویه مشرکان که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، خداوند در برابر عمل آنها شکرگزار و از افعال آنها آگاه است.

شأن نزول:

پیش از ظهور اسلام و همچنین مقارن آن، مشرکان و بت پرستان برای انجام مناسک حج به مکه می‌آمدند و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم علیه السلام بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند، انجام می‌دادند که از جمله وقوف به عرفات، قربانی، طواف، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می گرفت. اسلام با اصلاح و تصفیه‌ای که در این برنامه به عمل آورد، اصل این عبادت بزرگ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۵ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضا نمود و بر روی خرافات خط بطلان کشید. از جمله اعمال و مناسکی که انجام می‌شد، سعی یعنی حرکت میان دو کوه معروف صفا و مروه بود. در بسیاری از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده، چنین می‌خوانیم که در عصر جاهلیت، مشرکان در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند بنام «اساف» و بر کوه مروه بت دیگر بنام «نائله» و به هنگام سعی از این دو کوه بالا

می‌رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می‌کردند، مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می‌کردند در این شرایط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست. آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت که صفا و مروه از شعایر خداوند است. اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده‌اند، دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند. ضمناً در اینکه آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است، طبق پاره‌ای از روایات به هنگام عمرة القضا (در سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد. بعضی احتمال داده‌اند که آیه در حَجّةالوداع (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است، اگر این احتمال را قبول کنیم، مسلما در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت، بلکه در محیط مکه نیز از بت اثری نبود، بنا بر این باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه، به خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت اساف و نائله بر آنها قرار داشت.

اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد

این آیه با توجه به شرایط خاص روانی که در شان نزول گفته شد، نخست به مسلمانان خبر می‌دهد که «صفا و مروه از شعایر و نشانه‌های خدا است»؛ إِنَّ الصَّفا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۶ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ .... از این مقدمه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «کسی که حج خانه خدا یا عمره را به جا آورد، گناهی بر او نیست که به این دو طواف کند»؛ ... فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما .... هرگز نباید اعمال بی‌رویه مشرکان که این شعایر الهی را با بت‌ها آلوده کرده بودند، از اهمیت این دو مکان مقدس بکاهد. در پایان آیه می‌فرماید: «کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند، خداوند شاکر و علیم است»؛ ... وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ. در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر می‌کند و از نیت‌های آنها به خوبی آگاه است، می‌داند چه کسانی به بت‌ها علاقمندند و چه کسانی از آن بیزارند.

نکته‌ها

۱- صفا و مروه

صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجدالحرام، در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام قرار دارد، قرار گرفته است. این دو کوه کوچک به فاصله تقریبا ۴۲۰ متر در برابر یکدیگر قرار دارند و اکنون این فاصله به صورت سالن عظیم سرپوشیده‌ای درآمده که حجاج در زیر سقف آن به سعی می‌پردازند. دو لفظ صفا و مروه گرچه فعلا نام این دو کوه است (و به اصطلاح علم می‌باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است. شعایر جمع شعیره به معنی علامت است و شعایراللّه علامت‌هایی است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و خاطره‌ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می‌کند. اعتمر از ماده عمره در اصل به معنی قسمت‌های اضافی است که به ساختمان ملحق حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۷ می‌کنند و باعث تکامل آن می‌شود، اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می‌شود که بر مراسم حج افزوده می‌شود (و گاهی نیز به طور جداگانه تحت نام عمره مفرده انجام می‌گیرد) البته عمره از جهات زیادی با حج شباهت دارد و تفاوت آن نیز کم نیست.

۲- قسمتی از اسرار سعی صفا و مروه

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ انسان را به سوی خط آنها سوق می‌دهد، ولی راه صحیح‌تر و عمیق‌تری نیز وجود دارد و آن مشاهده صحنه‌هایی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته‌اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است. این در واقع تاریخ زنده و جاندار محسوب می‌شود، نه مانند کتب تاریخ که خاموش و بی‌جان است، در این‌گونه مراکز، انسان با برداشتن فاصله‌های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می‌کند و گویا با چشم خود همه چیز را می‌بیند. اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی و مطالعه کتب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت. از طرفی می‌دانیم در میان پیامبران بزرگ، کمتر کسی همچون ابراهیم علیه السلام در صحنه‌های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن در باره او می‌گوید: إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ این آزمایش‌های آشکار و بزرگی است» (منافات- ۱۰۶). همین مجاهده‌ها، مبارزه‌ها و آزمایش‌های سخت و سنگین بود که ابراهیم علیه السلام را آنچنان پرورش داد که تاج افتخار امامت بر سر او گذاردند. مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه‌های مبارزات ابراهیم علیه السلام و منزلگاه‌های توحید و بندگی و فداکاری اخلاص را در خاطره‌ها مجسم می‌سازد. اگر مسلمانان به هنگام انجام این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۸ جنبه‌های مختلف سمبولیک آن بیندیشند، یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسان‌شناسی است. با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم علیه السلام و جنبه‌ی تاریخی صفا و مروه باز می‌گردیم. با اینکه ابراهیم علیه السلام به سن پیری رسیده بود ولی فرزندی نداشت، از خداوند درخواست اولاد نمود، در همان سن پیری از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد. همسر اول او ساره، نتوانست تحمل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود ببرد و سکنی دهد. ابراهیم علیه السلام فرمان خداوند را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه که در آن روز، سرزمین خشک و بی آب و علفی بود و حتی پرنده‌ای در آنجا پر نمی‌زد برد، همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟ اشک‌های سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می‌شد، قلب ابراهیم علیه السلام را تکان داد، دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من به خاطر فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می‌گذارم، تا نام تو بلند و خانه‌ی تو آباد گردد. این را گفت و با آنها در میان اندوه و عشقی عمیق وداع گفت. طولی نکشید که غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید، بی‌تابی کودک شیرخوار و نگاه‌های تضرع آمیز او مادر را آنچنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست، نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید، سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود، از آنجا همین را بر کوه صفا دید و به سوی آن باز گشت و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه‌ی حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد، در آخرین لحظات که طفل شیر خوار شاید آخرین دقایق عمرش را طی می‌کرد، از نزدیک پای او- با نهایت تعجب- چشمه زمزم جوشیدن گرفت مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۹ از آنجا که آب رمز حیات است، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله‌ها با مشاهده پرواز پرندگان، مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند و سرانجام، از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد. امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجر اسماعیل) که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ آن آمده و موظفاند در طواف خانه خدا، آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است همچون جزئی از کعبه قرار دهند. کوه صفا و مروه به

مـا درسـی می‌دهـد که برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او همه حتی کودک شـیرخوار بایـد تا پای جان بایسـتند. سعی صـفا و مروه به ما می‌آموزد در نومیدی‌ها بسـی امیدها است، هاجر مادر اسـماعیل در جایی که آبی به چشم نمی‌خورد، تلاش کرد خداوند هم از راهی که تصور نمی‌کرد او را سیراب نمود. سعی صفا و مروه به ما می‌گوید روزگاری بر سر آنها بت‌هایی نصب بود، امـا امروز در اثر فعالیت‌هـای پی‌گیر پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و آله شب و روز در دامنه‌اش بانـگ «لا ـ الهَ الَّا اللَّهُ» طنین‌انـداز است. کوه صـفا حق دارد بخود ببالد و بگوید من اولین پایگاه تبلیغات پیغمبر اسـلام صلی الله علیه و آله بودم، هنگامی که شهر مکه در ظلمت شـرک فرو رفته بود، آفتاب هدایت از من طلوع کرد، شـما که امروز سـعی صـفا و مروه می‌کنید به خاطر داشـته باشید که اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را اجابت کرده‌اند روزگاری بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می‌کرد، کسی او را اجابت نمی‌نمود، شما نیز در راه حق گامی بردارید و اگر از کسانی که امید استقبال دارید جوابی نیافتید، مایوس نشوید و به کار خود همچنان ادامه دهید. سعی صفا و مروه به ما می‌گوید: قدر این آیین و مرکز توحیـد را بدانیـد. افرادی خود را تا لب پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شـما حفظ کردند. به همین دلیـل خداونـد بر هر فردی از زایران خـانه‌اش واجب کرده بـا لبـاس و وضع مخصوص و عاری از هرگونه امتیاز و تشـخص هفت مرتبه برای تجدید آن خاطره‌ها بین حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۲۴۰ این دو کوه را بپیمایـد. کسانی که در اثر کبر و غرور حاضـر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بر دارند و ممکن نبود در خیابان‌ها به سـرعت راه بروند، در آنجا باید به خاطر امتثـال فرمـان خداونـد گـاهی آهسـته و زمـانی هروله کنـان بـا سـرعت پیش برونـد و بنـا به روایـات متعـدد، اینجـا مکـانی است که دسـتوراتش برای بیـدار کردن متکبران است! به هر حـال بعـد از آنکه فرمود صـفا و مروه دو نشانه بزرگ و مرکز بنـدگی مردم و از شعایر الهی است، اضافه می‌کنـد هر کس حـج خانه خـدا می‌کنـد یا عمره انجام دهـد باکی بر او نیست بین این دو کوه طواف کند، منظور از کلمه طواف در اینجا سعی است و این با معنی لغوی طواف مخالفتی ندارد؛ زیرا هر حرکتی که انسان در پایان به جای اول باز گردد، به آن طواف گفته می‌شود خواه حرکت دورانی باشد یا نه.

۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می‌آیـد: از نظر فقه اسـلام سـعی میان دو کوه صـفا و مروه واجب است خواه در اعمال حـج باشـد یا عمره، در صورتی که ظاهر از لفظ (لا جناح) آن است که سـعی بین صـفا و مروه بی‌مانع است، اما دلالت بر وجوب نـدارد. پاسخ این سؤال را از روایاتی که در شان نزول بیان شـد به روشـنی در می‌یابیم، چه اینکه مسـلمانان گمان می‌کردند که با آن سابقه‌ای که این دو کوه داشته و زمانی جایگاه بت اساف و نائله بوده و کفار در سعی خود آنها را مسح می‌کردند، دیگر سزاوار نیست که مسلمانان میان آن دو سـعی کنند. این آیه به آنها می‌فرماید: باکی نیست که شـما سعی کنید چون این دو کوه از شعایر خدا است و به عبارت روشن‌تر تعبیر به لا جناح «۱» برای بر طرف کردن آن کراهت بکار برده شده است. علاوه‌براین درقرآن‌کریم دسـتورات واجب دیگری با این تعبیر ومانند آن بیان شده حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۱ است. مثلا در باره نماز مسافر می‌خوانیم وَ إِذا ضَـرَبْتُمْ فِی الْأَـرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنـاحٌ أَنْ تَقْصُـرُوا مِنَ الصَّلاةِ ...؛ «۱» «اگر مسافر بودیـد مانعی نـدارد که نماز را شکسـته بجا آوریـد» با اینکه می‌دانیم نمـاز قصـر بر مسـافر واجب است نه اینکه فقط بی‌مانع باشـد، به طور کلی کلمه لا جناح در مواردی گفته می‌شود که سابقه ذهنی شـنونده نسبت به آن چیز آمیخته بـا احسـاس نگرانی و منفی است. امـام بـاقر علیه السـلام نیز در حـدیثی که در کتـاب من لا یحضره‌الفقیه از آن حضرت نقل شده به همین روش اشاره می‌فرماید.

۴- تطوع چیست؟

تطوع در لغت به معنی قبول طاعت و پذیرفتن دستور است و در عرف فقها، معمولا به اعمال مستحب گفته می‌شود، به‌همین جهت غالب مفسران این جمله را اشاره به انجام حج و عمره و یا طواف مستحبی و یا هر نوع عمل نیک مستحب دانسته‌اند؛ یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد و فرمان خداوند را در مورد آن امتثال کند، خداوند از کار او آگاه و در برابر آن پاداش لازم خواهد داد. ولی احتمال می‌رود که این جمله تکمیل و تأکید جمله‌های قبل باشد و منظور از تطوع، پذیرفتن طاعت در آنجا که بر انسان مشکل است، باشد. بنا بر این معنی جمله چنین می‌شود، کسانی که سعی صفا و مروه را با تمام زحمتی که دارد انجام دهند و بر خلاف میل باطنی که از اعمال اعراب جاهلیت سرچشمه می‌گیرد، حج خود را با آن تکمیل نمایند، خداوند پاداش لازم به آنها خواهد داد.

۵- شکرگزاری خداوند

ضمناً باید توجه داشت که تعبیر به شاکر در مورد پروردگار تعبیر لطیفی است که از نهایت احترام خداوند به اعمال نیک انسان‌ها حکایت می‌کند جایی که او در برابر اعمال بندگان شکرگزار باشد، تکلیف آنها در برابر یکدیگر و در برابر خداوند معلوم است. «۲»

«حج و یاد خدا»

فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ (۲۰۰) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ (۲۰۲) «۱» ۲۰۰- و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن‌گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم، مردم دو گروه‌اند) بعضی از مردم می‌گویند: خداوندا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! ولی در آخرت، بهره‌ای ندارند. ۲۰۱- و بعضی می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاه‌دار! ۲۰۲- آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره‌ای دارند، و خداوند، سریع الحساب است.

شأن نزول:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در ایام جاهلیت، هنگامی که از مراسم حج فارغ می‌شدند، در آنجا اجتماع می‌کردند و افتخارات نیاکان خود را بر می‌شمردند و از ایام گذشته آنها و جود و بخشش فراوانشان یاد می‌کردند. (و افتخارات موهومی برای خود بر می‌شمردند)، آیات فوق نازل شد و به آنها دستور داد که به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمتهای بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباهات به پدران خود در جاهلیت داشتند، نعم الهی را یاد کنند بلکه بیشتر و برتر. «۱» همین معنی یا شبیه آن را سایر مفسران از ابن عباس یا غیر او نقل کرده‌اند که اهل جاهلیت بعد از حج، مجالسی تشکیل می‌دادند برای تفاخر به پدران و شرح امتیازات آنها و یا در بازارهایی همچون بازار عکاظ، ذی المجاز، مجنه که تنها جای داد و ستد نبود بلکه مرکز ذکر افتخارات (موهوم) نیاکان بود، جمع می‌شدند و به این کار می‌پرداختند. «۲» این آیات همچنان ادامه بحث‌های مربوط به حج است، گر چه اعراب جاهلیت مراسم حج را با واسطه‌های متعددی از ابراهیم خلیل علیه السلام گرفته بودند ولی آن چنان با خرافات آمیخته شده بود که این عبادت بزرگ و انسان‌ساز را که نقطه عطفی در زندگی زوار خانه خدا و موجب تولد ثانوی آنها است، از صورت اصلی و فلسفه‌های تربیتی خارج و مسخ کرده و مبدل به وسیله‌ای برای تفرقه و نفاق ساخته بود. در نخستین آیه قرآن می‌فرماید: «هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید ذکر خدا

گوییـد، همانگونه که پدران و نیاکانتان را یاد می‌کردید بلکه از آن بیشتر»؛ فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً. عظمت و بزرگی در پرتو ارتباط با خدا است نه مباهات به ارتباط موهوم به نیاکان. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۴ منظور از این تعبیر این نیست که هم نیاکـان را ذکر کنیـد و هم خـدا را، بلکه اشـاره‌ای است به این واقعیت که اگر آنها به خـاطر پاره‌ای از مواهب لایق یادآوری هسـتند، پس چرا به سـراغ خداونـد نمی‌رویـد که تمام عالم هستی و تمام نعمت‌های جهان از ناحیه اوست؟ منبع جمیع کمالات و صاحب صـفات جلال و جمال و ولی نعمت همگان است. در اینکه منظور از ذکر خـدا در اینجا چیست؟ اقوال زیادی در میان مفسران دیده می‌شود، ولی ظاهر این است که تمام اذکار الهی را بعد از مراسم شامل می‌شود. در واقع بایـد خداونـد را بر تمام نعمت‌هایش مخصوصا نعمت ایمان و هـدایت به این مراسم بزرگ شـکر گوینـد و آثار تربیتی حج را با یاد الهی تکامل بخشـند. در اینجا قرآن مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند، می‌فرماید: «گروهی از مردم می‌گویند خداوندا! در دنیا به ما (نیکی) عطا فرما ولی در آخرت بهره‌ای ندارنـد»؛ فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ .... «۱» گروهی دیگر می‌گوینـد: پروردگـارا! به مـا در دنیـا (نیکی) عطا کن و در آخرت (نیکی) مرحمت فرما و ما را از عـذاب آتش نگاهـدار»؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الـدُّنْیا حَسَـنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَـنَةً وَ قِنا عَـذابَ النَّارِ. در حقیقت این قسـمت از آیات اشاره به خواسـته‌های مردم و اهـداف آنها در این عبادت بزرگ است. بعضـی جز به مواهب مادی دنیا نظر ندارند و چیزی غیر از آن از خدا نمی‌خواهند، بـدیهی است آنها در آخرت از همه چیز بی بهره‌انـد. ولی گروهی هم مواهب مادی دنیا را می‌خواهنـد و هم مواهب معنوی را، بلکه زنـدگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می‌طلبند و این است منطق اسـلام که هم نظر به جسم و ماده دارد و هم جان و معنا و اولی را زمینه‌ساز دومی می‌شمرد و هرگز با انسان‌های یک بعدی؛ یعنی آنها که در مادیات غوطه‌ورند و برای آن اصالت قائلند، یا کسانی که به کلی از زندگانی دنیا بیگانه‌اند سازگار نیست. در این که منظور از حسـنهٔ در این آیه چیست؟ تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند، در روایتی از امام صادق علیه السلام به معنی وسـعت رزق و حسن خلق در دنیا و حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۵ خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است؛ «وَ السَّعَةُ فِی الرِّزْقِ وَ الْمَعَاشِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِی الدُّنْیَا وَ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِی الْآخِرَةِ». «۱» بعضـی از مفسـران آن را به معنی علم و عبـادت در دنیـا و بهشت در آخرت، یا مال در دنیا و بهشت در آخرت، یا همسـر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسـته‌اند. در حدیثی نیز از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ أُوتِیَ قَلْباً شاکِراً وَ زَوْجَةً صالِحَةً تَعِینَهُ عَلی أَمْرِ دُنْیاهُ وَ آخِرَتِهِ فَقَدْ أُوتِیَ فِی الدُّنْیا حَسَـنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَـنَةً وَ وَقْیُ عَذابِ النَّارِ»؛ «کسی که خدا به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عـذاب آتش باز داشـته شده.» «۲» بـدیهی است حسـنه به معنی هرگونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود. بنابر این آنچه در روایات فوق یا کلمات مفسران آمده است، بیان مصـداق‌های روشن آن است. و مفهوم آیه را محـدود نمی‌کند و اینکه بعضـی از مفسـران تصور کرده‌اند حسـنه چون در آیه به صـورت مفرد نکره است، هرگونه نیکی را شامـل نمی‌شود و لـذا در تعیین مصـداق آن در میـان مفسـران گفتگو است، «۳» اشتباهی بیش نیسـت؛ زیرا گـاه می‌شـود کـه مفرد نکره نیز معنی جنس می‌بخشـد و مـورد آیـه ظـاهراً از ایـن قبیـل است و به گفته بعضـی از مفسـران، افراد با ایمان اصل حسـنه را از خدا می‌خواهند، بدون اینکه نوعی از آن را انتخاب کنند و همه را واگذار به مشیت و اراده و انعام الهی می‌نماینـد. «۴» در آخرین آیه، اشـاره به گروه دوم کرده (همـان گروهی که حسـنه دنیـا و آخرت را از خـدا می‌طلبنـد) می‌فرمایـد: «آنها نصیـب و بهره‌ای از کسب خود دارند و خداوند سـریع الحساب است»؛ أُولئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِیعُ الْحِسابِ. در حقیقت این آیه نقطه مقابل جمله‌ای است که در آیات قبل درباره گروه اول آمد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۶ که می‌فرمایـد: ... وَ مـا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ؛ «آنها نصـیبی در آخرت ندارنـد.» بعضـی نیز احتمال داده‌انـد که به هر دو گروه بازگردد، گروه اول بهره‌ای از متاع دنیا می‌برند و گروه دوم خیر دنیا و آخرت نصیبشان می‌شود. شبیه آنچه در آیات ۱۸ تا ۲۰

سوره اسراء آمده است که می‌فرماید: آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را می‌طلبد، آن مقدار را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم به او می‌دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد ... و آن کس که سرای آخرت را طلب کند و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، سعی و تلاش او پاداش داده خواهد شد و هر یک از این دو از عطای پروردگارت بهره و کمک می‌گیرد. ولی تفسیر اول با آیات مورد بحث هماهنگ‌تر است. تعبیر به نصیب گرچه به صورت نکره آمده، ولی قراین گواهی می‌دهد که نکره در اینجا برای بیان عظمت است و تعبیر به «مِمَّا کَسَبُوا»؛ «به خاطر آنچه انجام دادند»، اشاره به کمی این نصیب و بهره نیست؛ زیرا ممکن است من در اینجا ابتداییه باشد نه تبعیضی. تعبیر به کسب در جمله «مِمَّا کَسَبُوا»، به گفته بسیاری از مفسران به معنی همین دعایی است که درباره خیر دنیا و آخرت می‌کند و انتخاب این تعبیر ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد که دعا کردن خود یکی از بهترین عبادات و اعمال است. از بررسی دهها آیه، در قرآن مجید که ماده کسب و مشتقاتش در آن به کار رفته به خوبی استفاده می‌شود که این واژه در غیر کارهای جسمی- یعنی اعمال روحی و قلبی- نیز به کار می‌رود، چنانکه در آیه ۲۲۵ سوره بقره می‌خوانیم: وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ؛ «ولی خداوند به آنچه قلبهای شما کسب کرده است، شما را مؤاخذه می‌کند.» بنابر این جای تعجب نیست که دعا نوعی کسب و اکتساب باشد، بخصوص که دعای حقیقی تنها با زبان نیست، بلکه با قلب و با تمام وجود انسان است. جمله ... وَ اللَّهُ سَرِیعُ الْحِسابِ که در آخرین آیه از آیات فوق آمده است، اشاره به این است که هم خداوند با سرعت به حساب بندگان می‌رسد و هم پاداش‌ها و کیفرهایی را که وعده داده بزودی به آنها می‌دهد، همه اینها نقد است و سریع و نسیه و توأم با تاخیر نیست. در حدیثی می‌خوانیم: «خداوند حساب تمام خلایق را در یک چشم بر هم زدن حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۷ رسیدگی می‌کند»؛ «أَنّ اللَّهَ سُبْحانَهُ یُحاسِبُ الْخَلائِقَ کُلَّهُمْ فِی مِقْدارِ لَمْحِ الْبَصَرِ». «۱» این به خاطر آن است که علم خداوند همانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد. از این گذشته محاسبه پروردگار، زمانی لازم ندارد؛ زیرا اعمال ما بر جسم و جان ما، بلکه بر موجودات اطراف ما- زمین و امواج هوا- و اشیاء دیگر، اثر باقی می‌گذارد و از این نظر می‌توان وجود انسان را تشبیه به انواع اتومبیل‌هایی کرد که با داشتن دستگاه کیلومترشمار، همیشه میزان کار کرد خود را در هر لحظه به طور روشن و مشخص نشان می‌دهند، و دیگر نیازی به حساب و کتاب مسافت‌هایی را که اتومبیل در طول عمرش پیموده است نیست «۲». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۸

آخرین سخن درباره حج

وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقی وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳) «۱» ۲۰۳- و خدا را در روزهای معینی یاد کنید! (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌الحجه) و هر کس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست، و هر که تاخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست، برای کسی که تقوا پیشه کند و از خدا بپرهیزید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد! این آیه در حقیقت، آخرین آیه‌ای است که در این سوره درباره مراسم حج، سخن می‌گوید و سنت‌های جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان در هم می‌شکند و به آنها توصیه می‌کند که (بعد از مراسم عید) به یاد خدا باشند. می‌فرماید: خدا را در روزهای معینی یاد کنید وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ. با توجه به اینکه این دستور، به قرینه آیات سابق مربوط به پایان مراسم حج است، ناظر به روزهای یازده و دوازده و سیزده ماه خواهد بود که در لسان روایات به عنوان ایام حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۹ تشریق نامیده شده، چنانکه از نامش پیداست ایامی است روشنی بخش که روح و جسم انسان را در پرتو این مراسم، نورانی می‌کند. در آیه ۲۸ سوره حج، دستور به ذکر نام خدا در ایام معلومات آمد و در اینجا در ایام معدودات، معروف این است که ایام معلومات به

معنی ده روز آغاز ذی الحجه و ایام معدودات همان ایام تشریق است که در بالا گفته شد، ولی بعضـی از مفسران، احتمالاتی غیر از این داده‌انـد که شـرح آن در ذیل آیه ۲۸ سوره حـج خواهـد آمد. در اینکه منظور از این اذکار چیست؟ در احادیث اسـلامی به این صورت تعیین شـده که بعـد از پـانزده نمـاز که آغـازش نماز ظهر روز عیـد قربان و پایانش نماز روز سـیزدهم است، جمله‌های الهام بخش زیر تکرار گردد: «اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْـدُ، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا هَـدَانَا، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَـهِٔ الْأَنْعَامِ». «۱» سپس در دنبال این دسـتور می‌افزایـد: «کسانی که تعجیل کننـد و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهند، گناهی بر آنان نیست، و کسانی که تاخیر کننـد (و سه روز انجام دهنـد نیز) گناهی بر آنها نیست، برای کسانی که تقوا پیشه کننـد»؛ ... فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقی این تعبیر در حقیقت، اشاره به نوعی تخییر در ادای ذکر خـدا، میـان دو روز و سه روز است. جمله «لِمَنِ اتَّقی ؛ «برای کسـانی که تقوا پیشه کرده باشـند»، ظاهراً قیـد است برای مسأله تعجیل در دو روز؛ یعنی قناعت به دو روز مخصوص این‌گونه اشـخاص است. در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که منظور از پرهیز در اینجـا پرهیز از صـید است؛ یعنی کسـانی که به هنگـام احرام، پرهیز از صـید یا از تمام تروک احرام کرده‌انـد، می‌تواننـد بعـد از عید قربان، دو روز در منی بماننـد و مراسم آن را به جا آورنـد و یاد خـدا کنند و اما کسانی که پرهیز نکرده باشـند باید سه روز بمانند و آن مراسم را به جا آورند و ذکر خدا کنند. بعضی جمله «لا إِثْمَ عَلَیْهِ» را اشاره به نفی هرگونه گناه از زایران خانه خدا می‌دانند؛ حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۲۵۰ یعنی آنهـا بعـد از انجـام مناسـک حـج که پایانش این اذکار است، در صورت ایمان و اخلاص کامل همه آثار گناهان پیشـین و رسوبات معاصـی از دل و جانشان شسته می‌شود و با روحی پاک از هرگونه آلایش از این مراسم باز می‌گردند. این سخن گر چه ذاتا صحیح است، اما ظاهراً آیه با معنی اول هماهنگ‌تر است. در پایان آیه، یک دستور کلی به تقـوا داده، می‌فرمایـد: «تقـوای الهی پیشه کنیـد و بدانیـد شـما به سوی او محشور خواهیـد شـد»؛ ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ. بنابر یکی از دو تفسیری که در بالا ذکر شد، این جمله می‌تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج، گناهان گذشته شما را پاک کرد و همچون فرزنـدی که از مادر متولـد شـده است، پاک از این مراسم باز می‌گردیـد، اما مراقب باشـید بعدا خود را آلوده نکنید. «۱»

نکته‌ها

۱- ایام معلومات چیست؟

در آیات ۲۸- ۲۶ سوره حـج، خداونـد دسـتور می‌دهد در ایام معلومات یاد او کنید و در آیه ۲۰۳ سـوره بقره، همین امر به صورت دیگری آمـده است: وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ؛ «خدا را در ایام معدودی یاد کنید.» در اینکه ایام معلومات چیست؟ و آیا با ایام معـدودات که در سوره بقره آمـده یکی است یـا متفـاوت است؟ میان مفسـران گفتگوست و روایات نیز در این زمینه متفاوت است: گروهی از مفسـران، طبـق بعضـی از روایـات اسـلامی، معتقدنـد کـه منظور از ایـام معلومـات، ده روز آغـاز ذی‌حجـه است و ایـام معـدودات، ایـام التشـریق یعنی روزهای یازدهم، دوازدهم و سـیزدهم ذی‌حجه است، روزهایی که نورانی و روشـنی بخش همه دلها است. در حـالی که گروهی دیگر، طبق بعضـی دیگر از روایات، گفته‌انـد: هر دو اشاره به ایام التشـریق است و ایام تشـریق را گاهی همان سه روز گرفته‌اند و گاهی روز دهـم- یعنی عید قربان- را نیز بر آن افزوده‌اند. حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۱ جملـه ... فَمَـنْ تَعَجَّلَ فِی یَـوْمَیْنِ فَلاـ إِثْمَ عَلَیْهِ ...؛ «کسـی که در دو روز مراسم ذکر خـدا را به جـا آورد، گنـاهی بر او نیست» که در سوره بقره آمـده است نشـان می‌دهـد که ایـام تشریق بیش از سه روز نیست؛ زیرا تعجیـل در آن، سـبب می‌شود که یک روز از آن کاسـته و تبـدیل به دو روز شود. ولی با توجه به اینکه در آیات مورد بحث، بعد از ذکر ایام معلومات، مساله قربانی آمده و می‌دانیم

قربانی معمولا در روز دهم انجام می گیرد، این موضوع تأیید می‌شود که ایام معلومات ده روز آغاز ذی الحجه است که به روز دهم، روز قربانی ختم می‌شود، و به این ترتیب تفسیر اول که دوگانگی مفهوم ایام معلومات با ایام معدودات باشد، تقویت می‌شود. اما با توجه به وحدت تعبیرهایی که در دو آیه وارد شده، بیشتر این مسأله به ذهن می‌رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است، هدف در هر دو، توجه به یاد خداوند و نام خداوند در ایام معینی است که از دهم ذی الحجه شروع می‌شود و به سیزدهم پایان می‌یابد. البته یکی از موارد ذکر نام خدا، ذکر نام او به هنگام قربانی است. «۱»

۲- ذکر خداوند در سرزمین منا

در روایات متعددی می‌خوانیم که منظور از ذکر خداوند در این ایام، تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان گفته می‌شود و تا پانزده نماز ادامه دارد (یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می‌یابد) و آن این ذکر است: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ». «۲» ضمناً در پاره‌ای از روایات تصریح شده است که تکبیر در این پانزده نوبت، مخصوص کسانی است که در سرزمین منا و ایام حج باشند، اما کسانی که در سایر بلادند، این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می‌خوانند (از نماز ظهر روز عید شروع و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۲ به نماز صبح روز دوازدهم ختم می‌شود). «۱» قابل توجه اینکه، روایات تکبیر شاهد دیگری است بر اینکه ذکر در آیات فوق، جنبه کلی دارد و مخصوص ذکر خداوند به هنگام قربانی کردن نیست. هر چند این مفهوم کلی، شامل آن مصداق نیز می‌شود.

۳- «استلام حجر»

وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳) «۲» و سوگند به شاهد و مشهود. در سومین و چهارمین سوگندهای این سوره خداوند می‌فرماید: و قسم به شاهد و مشهود (و شاهد و مشهود). در اینکه منظور از شاهد و مشهود چیست؟ تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر کرده‌اند که بالغ بر سی تفسیر می‌شود، و مهمترین آنها تفسیرهای زیر است: ۱- شاهد شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است چنانکه قرآن می گوید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً؛ «۳» «ای پیغمبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم.» و مشهود همان روز قیامت است، چنانکه قرآن می گوید: ... ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ...؛ «روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع می‌شوند، و روزی است کاملا مشهود و آشکار.» (هود ۱۰۳). ۲- شاهد گواهان عمل انسان‌اند، مانند اعضای پیکر او چنانکه در آیه ۲۴ سوره نور می‌خوانیم: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ؛ «روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به اعمالی که انجام داده‌اند گواهی می‌دهد.» و مشهود انسانها و اعمال آنها هستند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۳ ۳- شاهد به معنی روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمین در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است. و مشهود روز عرفه است که زائران بیت‌اللَّه‌الحرام شاهد و ناظر آن روزند، در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام این تفسیر نقل شده است. ۴- شاهد روز عید قربان و مشهود روز عرفه (روز ما قبل آن) می‌باشد. در حدیثی آمده است که مردی وارد مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شد کسی را دید که نشسته و از رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کند، می گوید: تفسیر این آیه را از او خواستم گفت: آری شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است، از او گذشتم به دیگری رسیدم که از رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله سخن می گوید، تفسیر همین آیه را از او خواستم، گفت: شاهد روز جمعه و مشهود روز عید قربان است، از او نیز گذشتم به نوجوانی رسیدم خوشرو که او نیز از رسول خدا حدیث می گفت گفتم: از تفسیر این آیه برایم سخن بگو، گفت: شاهد محمد صلی الله علیه و آله است و مشهود روز قیامت آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: یا

أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً و نیز نشنیده‌ای که می گوید: ... ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ .... من سؤال کردم نخستین نفر که بود گفتند: ابن عباس، دومین نفر را پرسیدم، گفتند: عبداللّه‌بن عمر، و از سومین نفر سؤال کردم گفتند: حسن‌بن علی علیهما السلام است! ۵- منظور از شاهد شبها و روزها است، و مشهود بنی آدم است که به اعمال او گواهی می‌دهد، همان‌گونه که در دعای امام زین العابدین علیه السلام در دعای صباح و مساء می‌خوانیم: «وَ هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنْ أَحْسَنَّا وَدَّعَنَا بِحَمْدٍ، وَ إِنْ أَسَأْنَا فَارَقَنَا بِذَمٍّ»؛ این روز تازه‌ای است که شاهد آماده بر اعمال ما است، اگر نیکی کنیم با حمد و سپاس ما را وداع می گوید، و اگر بد کنیم با نکوهش و مذمت از ما جدا می‌شود.» ۶- منظور از شاهد ملائکه و مشهود قرآن است. ۷- منظور از شاهد حجر الاسود و مشهود حاجیانند که در کنار آن می‌آیند و دست بر آن می‌نهند. ۸- شاهد خلق است و مشهود حق است. ۹- منظور از شاهد امت اسلامی است و مشهود امتهای دیگر همانگونه که در آیه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۴ ۱۴۳ سوره بقره آمده است: ... لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ ...؛ «هدف این است که شما گواه بر دیگر امت‌ها باشید.» ۱۰- شاهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مشهود سایر انبیا هستند، به گواهی آیه ۴۱ سوره نساء وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً؛ «در آن روز ما تو را به عنوان گواه بر آنها (بر پیامبران دیگر) می‌آوریم.» ۱۱- یا اینکه شاهد پیامبر صلی الله علیه و آله و مشهود امیر مؤمنان علی علیه السلام است. البته تناسب این آیه با آیات قبل ایجاب می کند که اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا سایر پیامبران نسبت به امت‌های خود، و ملائکه و فرشتگان و اعضای پیکر آدمی و شب و روز، و مانند آنها، و مشهود انسانها یا اعمال آنها است. و به این ترتیب بسیاری از تفاسیر فوق درهم ادغام می‌شود و در یک مجموعه با یک مفهوم وسیع خلاصه می گردد. ولی تفسیرهایی مانند روز جمعه و روز عرفه و روز عید از این معنی جدا است، هر چند آنها نیز از شهود روز محشر و گواهان اعمال انسانها هستند، بلکه هر یک از این ایام پر اجتماع خود صحنه‌ای از رستاخیز در این دنیا محسوب می‌شود. با توجه به این بیان روشن می‌شود که میان تفاسیر فوق تضادی وجود ندارد، و ممکن است در مفهوم گسترده شاهد و مشهود جمع باشد، و این از نشانه‌های عظمت قرآن است که مفاهیمی چنان گسترده دارد که تفسیرهای زیادی را در خود جای می‌دهد، چرا که شاهد هرگونه گواه را شامل می‌شود، و مشهود هر چیزی را که بر آن گواهی می‌دهند، و اینکه هر دو به صورت نکره ذکر شده است اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است که در تمام تفسیرهای بالا به خوبی منعکس می‌باشد. «۱»

۴- «برائت از مشرکان در حج»

بَراءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۵ اللَّهَ مُخْزِي الْكافِرِينَ (۲) «۱» ۱- این اعلام بیزاری خدا و پیامبر او به کسانی از مشرکان است که با آنها عهد بسته‌اید. ۲- با این حال چهار ماه (مهلت دارید که) در زمین (آزادانه) سیر کنید (و هر جا می‌خواهید بروید و بیندیشید) و بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قدرت او فرار کنید و نیز بدانید) خداوند خوار کننده کافران است.

پیمان‌های مشرکان الغا می‌شود

در محیط دعوت اسلام گروههای مختلفی وجود داشتند، که پیامبر صلی الله علیه و آله با هر یک از آنها طبق موضع‌گیریهای‌شان رفتار می‌کرد: گروهی با پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گونه پیمانی نداشتند، و پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل آنها نیز هیچ‌گونه تعهدی نداشت. گروههای دیگری در حدیبیه و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته بودند، این پیمان‌ها بعضی دارای مدت معین بود، و بعضی مدتی نداشت. در این میان بعضی از طوائفی که با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند، یک جانبه و بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند، و یا در صدد از میان

بردن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آمدند، همانند یهود بنی نضیر و بنی قریظه، پیامبر صلی الله علیه و آله هم در مقابل آنها شدت عمل به خرج داد، و همه را از مدینه طرد کرد، ولی قسمتی از پیمان‌ها هنوز به قوت خود باقی بود، اعم از پیمان‌های مدت‌دار و بدون مدت. آیه اول مورد بحث به تمام مشرکان (بت پرستان) اعلام می کند که: هرگونه پیمانی با مسلمانان داشته‌اند، لغو خواهد شد، و می گوید این اعلام برائت و بیزاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی که با آنها عهد بسته‌اید، میباشد. بَراءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. سپس برای آنها یک مهلت چهارماهه قائل می‌شود، که در این مدت بیاندیشند، و وضع خود را روشن سازند، و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آیین بت پرستی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۶ بکشند و یا آماده پیکار گردند، و می گوید: «چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می‌خواهید بروید (ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد)»؛ ... فَسِیحُوا فِی ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ .... «اما بدانید که شما نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید، و از قلمرو قدرت او بیرون روید»؛ ... وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ .... و نیز بدانید که «خداوند کافران مشرک و بت‌پرست را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت»؛ ... وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِی الْکافِرِینَ. در اینجا به دو نکته باید توجه کرد. ۱- آیا الغای یکجانبه پیمان صحیح است؟ می‌دانیم در اسلام مخصوصا اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسأله وفای به عهد و پای‌بند بودن به پیمان‌ها- حتی در برابر کافران و دشمنان- داده شده است، با این حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه قرآن دستور می‌دهد پیمان مشرکان یک جانبه لغو گردد؟ پاسخ این سؤال با توجه به امور زیر روشن می‌شود. اولًا: به‌طوریکه در آیه ۷ و ۸ همین سوره (چند آیه بعد) تصریح شده، این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است، بلکه از آنها قرائن و نشانه‌هایی بر نقض پیمان آشکار شده بود، و آنها آماده بودند در صورت توانایی بدون کمترین اعتنا به پیمان‌هایی که با مسلمانها دارند، ضربه کاری را بر آنها وارد سازند. این کاملا منطقی است که اگر انسان ببیند، دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می‌خورد، پیش از آنکه غافلگیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او به پا خیزد. ثانیاً: در پیمان‌هایی که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می‌شود، و آنها خود را ناگزیر از پذیرش آن می‌بینند، چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانایی این‌گونه پیمان‌ها را به طور یک‌جانبه لغو کنند. آیین بت پرستی نه یک مذهب بود و نه یک مکتب عاقلانه، بلکه یک روش خرافی و موهوم و خطرناک بود، که می‌بایست سرانجام از جامعه انسانی برچیده شود، و اگر قدرت و قوت بت پرستان در جزیره عرب به قدری در آغاز کار زیاد بود، که پیغمبر صلی الله علیه و آله مجبور شد تن به صلح و پیمان با آنها در دهد، دلیل این نخواهد بود که به هنگام حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۷ کسب نیرو و قدرت به چنین پیمان تحمیلی که بر خلاف منطق و عقل و درایت است، وفادار بماند، این درست به آن می‌ماند که یک مصلح بزرگ در میان گاو پرستان بعضی از کشورها ظهور کند، و برای برچیدن این برنامه دست به کار تبلیغات وسیع بزند، و به هنگامی که تحت فشار قرار گیرد، به ناچار با آنها پیمان ترک مخاصمه ببندد، ولی به هنگامی که پیروان کافی پیدا کرد، قیام کند و برای جاروب کردن این افکار پوسیده دست به کار شود، و پیمان خود را با آنها ملغی شده اعلام نماید. لذا می‌بینیم این حکم مخصوص مشرکان بوده و اهل کتاب و سایر اقوامی که در اطراف جزیره عربستان وجود داشتند، و به نوعی با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند، پیمانشان تا پایان عمر پیامبر صلی الله علیه و آله محترم شمرده شد. به علاوه می‌بینیم لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت، بلکه چهار ماه به آنها مهلت داده شد، و در مرکز اجتماع عمومی حجاز؛ یعنی روز عید قربان در کنار خانه کعبه این موضوع به آگاهی همه رسانده شد، تا فرصت کافی برای فکر و اندیشه بیشتر پیدا کنند، شاید دست از این آیین خرافی که مایه عقب‌ماندگی و پراکندگی و جهل و خباثت است، بردارند، خداوند هرگز راضی نشد آنها را غافلگیر سازد و مجال تفکر را از آنها سلب کند حتی اگر آماده پذیرش اسلام نشوند مجال کافی برای تهیه نیرو بمنظور دفاع از خود داشته باشند تا در یک جنگ غیر عادلانه درگیر نشوند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نظر تربیتی و رعایت اصول انسانی نداشت هرگز نباید با دادن مهلت چهارماهه دشمن را از خواب بیدار کند و مجال کافی برای تهیه نیرو و آمادگی

جنگی به او بدهد بلکه باید در یک روز معین پس از الغای یک جانبه پیمان، بدون مقدمه، به آنها حمله کند و بساط آنان را برچیند. بهمین دلیل می‌بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهارماهه استفاده کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن باز گشتند. ۲- این چهار ماه از کی شروع شد؟ در پاسخ این سؤال بین مفسران گفتگو است اما آنچه از ظاهر آیات فوق بر می‌آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می‌دانیم که روز خواندن آن روز عید قربان، دهم ماه ذالحجه، بود، بنابر این پایان آن روز دهم ماه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۸ ربیع الاول از سال بعد محسوب می‌شد. حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز این مطلب را تأیید می‌کند. وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۳) إِلَّا الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئاً وَ لَمْ یُظاهِرُوا عَلَیْکُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلی مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ (۴) «۱» ۳- و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزارند، با این حال اگر توبه کنید به نفع شما است و اگر سرپیچی نمایید بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید) و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده. ۴- مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت ننمودند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

آنها که پیمانشان محترم است

اشاره

در این آیات بار دیگر موضوع الغای پیمان‌های مشرکان با تأکید بیشتری عنوان شده است و حتی تاریخ اعلام آنرا تعیین می‌کند و می‌گوید: «این اعلامی است از طرف خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر که خداوند و فرستاده او از مشرکان بیزارند»؛ وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ ... در حقیقت خداوند می‌خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین مکه وآنهم درآن روزبزرگ راههای بهانه‌جویی دشمن را ببندد و زبان بدگویان و مفسده جویان را قطع کند، تا نگویند ما را غافلگیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۹ قابل توجه اینکه تعبیر الی الناس بجای الی المشرکین نشان می‌دهد که لازم بوده است به همه مردمی که در آن روز در مکه حاضر می‌شوند این پیام ابلاغ شود تا غیر مشرکان نیز گواه بر این موضوع باشند. سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آنها کوشش می‌کند، نخست می‌گوید: «اگر توبه کنید و به سوی خدا باز گردید و دست از آیین بت پرستی بردارید به نفع شما است»؛ ... فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ .... یعنی قبول آیین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانی‌هایتان در پرتو آن، سامان می‌یابد، نه اینکه سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد. بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می‌دهد که «اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است سرپیچی کنید بدانید هرگز نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید»؛ ... وَ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ .... و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می‌کنند اعلام خطر می‌نماید و می‌گوید: «کافران بت‌پرست را به عذاب دردناک بشارت ده»؛ ... وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیمٍ. همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم این الغای یک جانبه پیمان‌های مشرکان مخصوص کسانی بود که نشانه‌هایی بر آمادگی برای پیمان شکنی از آنها ظاهر شده بود، لذا در آیه بعد یک گروه را استثنا کرده، می‌گوید: «مگر آن دسته از مشرکین که با آنها پیمان بسته‌اید و هیچگاه بر خلاف شرائط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند، و نه

احدی را بر ضد شـما تقویت ننمودند»؛ إِلَّا الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْـرِکِینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئاً وَ لَمْ یُظاهِرُوا عَلَیْکُمْ أَحَداً .... «در مورد این گروه تا پایان مدت بعهد و پیمانشان وفادار باشید»؛ ... فَأَتِمُّوا إِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلی مُدَّتِهِمْ .... زیرا «خداوند پرهیزکاران و آنها را که از هرگونه پیمان شکنی و و تجاوز اجتناب می‌کنند دوست می‌دارد»؛ ... إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ. در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

۱- حج اکبر کدام است؟

در میـان مفسـران درباره منظور از روز حـج اکبر گفتگو است، اما آنچه از بسـیاری از روایات که از طرق اهل بیت و اهل سـنت نقل شده، استفاده می‌شود این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجه، روز عید قربان، و به تعبیر دیگر یوم النحر می‌باشد. پایان یافتن مـدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسـلامی آمـده، دلیل دیگر بر این موضوع است، به علاوه در روز عید قربـان در واقع قسـمت اصلی اعمـال حـج پایـان می‌یابـد و از اینرو، روز حـج می‌توان به آن اطلاـق کرد. و امـا اینکه چرا آنرا اکبر گفته‌اند به خاطر آن است که در آن سال همه گروهها اعم از مسـلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این کار در سالهای بعد به کلی موقوف شد. علاوه بر تفسـیر فوق که در روایات اسـلامی نیز آمده، و تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه منظور از آن مراسم حج است، در مقابل مراسم عمره که حج اصغر نامیده می‌شود. این تفسیر نیز در پاره‌ای از روایات آمده است، و هیچ مانعی ندارد که هر دو علت توأما سبب این نامگذاری شده باشد.

۲- مواد چهارگانه‌ای که در آن روز اعلام شد

گرچه قرآن اعلام بیزاری و برائت خدا را از مشـرکان به صورت سـر بسته بیان کرده است، اما از روایات اسلامی استفاده می‌شود که علی علیه السلام مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند: ۱- الغای پیمان مشرکان. ۲- عدم حق شرکت آنها در مراسم حج در سال آینده. ۳- ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود. ۴- ممنوع بودن ورود مشرکان در خـانه خـدا. در تفسـیر مجمع البیان از امام باقر علیه السـلام نقل شـده که علی علیه السـلام در مراسم حـج آن سال خطبه‌ای خوانـد و فرمود: «لا یَطُوفَنَّ بِالْبَیْتِ عُرْیَانٌ وَ لا یَحُجَّنَّ الْبَیْتَ مُشْرِکٌ وَ مَنْ کانَتْ لَهُ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۱ مُدَّةٌ فَهُوَ إِلی مُدَّتِهِ وَ مَنْ لَمْ تَکُنْ لَهُ مُدَّةٌ فَمُدَّتُهُ أَرْبَعَةُ أَشْـهُرٍ»؛ «۱» «از این پس هیـچ برهنه‌ای نبایـد طواف خانه خـدا بیاید، و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حـج نـدارد، و آنهایی که پیمانشان با پیامبر صـلی الله علیه و آله مـدت دارد تا پایان مـدت محترم است، و آنها که پیمانشان مدت ندارد، مدتش چهار ماه خواهد بود.» در بعضی از روایات دیگر اشاره به موضوع چهارم یعنی عدم دخول بت پرستان در خانه کعبه شده است. ۳- چه کسانی پیمان مدت دار داشـتند؟ از گفتار مورخان و بعضـی مفسران چنین استفاده می‌شود که آنها گروهی از طایفه بنی کنانهٔ و بنی ضـمرهٔ بودنـد که نه ماه از مـدت پیمان ترک مخاصـمه آنها باقی مانـده بود، و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشـمنان اسـلام شـرکت نداشـتند، پیامبر صـلی الله علیه و آله تا پایان مدت نسبت به پیمانشان وفادار ماند. بعضی دیگر طایفه‌ای از بنی خزاعهٔ را جزو این گروه که پیمانشان مدت داشت، دانسته‌اند. «۲»

فلسفه و اسرار عمیق حج!

اشاره

مراسم پرشـکوه حج- همچون عبادات دیگر- دارای برکات و آثار فراوانی در فرد و جامعه اسـلامی است که اگر طبق برنامه صحیح انجـام پـذیرد و از آن بهره‌برداری درستی شود، می‌توانـد هر سال منشا تحول تازه‌ای در جوامع اسـلامی شود. این مناسک بزرگ در

حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه‌دارتر و پر سودتر است:

۱- بعد اخلاقی حج

مهمترین فلسفه حج، همان دگرگونی اخلاقی است که در انسان‌ها به وجود می‌آورد، مراسم احرام انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباس‌های رنگارنگ و زر و زیور بیرون می‌برد و با تحریم لذایذ و پرداختن به خودسازی که از وظایف محرم است، او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می‌برد و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه‌ها و مدال‌ها را بر دوش خود احساس می‌کنند، یک مرتبه سبک‌بار و راحت و آسوده می‌کند. سپس مراسم دیگر حج یکی پس از دیگری انجام می‌گیرد، مراسمی که علاقه‌های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکم‌تر و رابطه او را نزدیک‌تر و قوی‌تر می‌سازد، او را از گذشته تاریک و گناه‌آلودش بریده و به آینده‌ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می‌دهد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۳ مخصوصا توجه به این حقیقت که مراسم حج، در هر قدم یاد آور خاطرات ابراهیم بت‌شکن علیه السلام و اسماعیل ذبیح‌اللّه و مادرش هاجر است و مجاهدت‌ها و گذشت‌ها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می‌کند و نیز توجه به اینکه سرزمین مکه عموما و مسجدالحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصاً یاد آور خاطرات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ و مجاهدت‌های مسلمانان صدر اول است، این انقلاب اخلاقی عمیق‌تر می‌شود، به‌گونه‌ای که در هر گوشه‌ای از مسجدالحرام و سرزمین مکه، انسان چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و سایر پیشوایان بزرگ را می‌بیند و صدای آوای حماسه‌های آنها را می‌شنود. آری، اینها همه دست به دست هم می‌دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دل‌های آماده فراهم می‌سازند، به‌گونه‌ای توصیف ناشدنی ورق زندگانی انسان را بر می‌گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می‌کنند. بی جهت نیست که در روایات اسلامی می‌خوانیم: کسی که حج را به طور کامل انجام دهد «يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»؛ «۱» «از گناهان خود بیرون می‌آید همانند روزی که از مادر متولد شده است». آری، حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است، تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی است. البته احتیاج به یاد آوری ندارد که این برکات و آثار- و آنچه بعدا به آن اشاره خواهیم کرد- نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته‌ای از آن قناعت کرده و مغز آن را به‌دور افکنده‌اند و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح و سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسایل مادی شخصی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده‌اند، سهم آنها همان است که به آن رسیده‌اند!

۲- بعد سیاسی حج

مراسم حج در عین اینکه خالص‌ترین و عمیق‌ترین عبادات را عرضه می‌کند، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۴ مؤثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است. روح عبادت، توجه به خداوند و روح سیاست، توجه به خلق خداوند است. این دو در حج، آنچنان به هم آمیخته‌اند که تار و پود یک‌پارچه! حج عامل مؤثری برای وحدت صفوف مسلمانان است. حج، عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیایی است. حج، وسیله‌ای برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقان‌های نظام‌های ظالمانه‌ای است که در کشورهای اسلامی حکم‌فرما شده‌اند. حج، وسیله‌ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر، و سرانجام حج، عامل مؤثری برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین است. به همین دلیل، در آن ایام که حاکمان جبّار همچون حکام بنی امیه و بنی عباس، بر سرزمین‌های مقدس اسلامی حکومت می‌کردند و هرگونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می‌گرفتند، تا هر حرکت آزادی‌بخش را سرکوب کنند، فرا رسیدن موسم حج دریچه‌ای به سوی آزادی و تماس اقشار جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسایل مختلف سیاسی

بود. به همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام به هنگامی که فلسفه فرایض و عبادات را می‌شمرد، در باره حج می گوید: «... الْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ» «خداوند مراسم حج را برای تقویت آیین اسلام تشریع کرد.» «۱» بی جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می گوید: «وای به حال مسلمانان! اگر معنی حج را نفهمند و وای به حال دشمنانشان، اگر معنی حج را درک کنند!». حتی در روایات اسلامی، حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن، می‌توانند شکوه و عظمت امت حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۵ اسلامی را منعکس سازند و با حلقه‌های تو در توی نمازگزاران گرد خانه خداوند و سر دادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

۳- بعد فرهنگی

ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج می‌تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید. مخصوصا با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج، نماینده طبیعی و واقعی اقشار مسلمانان جهان است. (چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا هیچ عامل مصنوعی مؤثر نیست و زوّار کعبه از میان تمام گروهها، نژادها، زبانهایی که مسلمانان به آن تکلم می کنند، بر خاسته و در آنجا جمع می‌شوند). لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم: یکی از فواید حج نشر اخبار و آثار رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به تمام جهان اسلامی است. هشام‌بن حکم که از دوستان دانشمند امام صادق علیه السلام است می گوید: از آن حضرت در باره فلسفه حج و طواف کعبه سؤال کردم، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ- إِلَى أَنْ قَالَ- وَ أَمَرَهُمْ بِمَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ الطَّاعَةِ فِي الدِّينِ وَ مَصْلَحَتِهِمْ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ فَجَعَلَ فِيهِ الِاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا وَ لِيَنْزِعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ ... وَ لِتُعْرَفَ آثَارُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تُعْرَفَ أَخْبَارُهُ وَ يُذْكَرَ وَ لا يُنْسَى»؛ «۱» «خداوند این بندگان را آفرید ... و فرمانهایی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آیین حج) مقرر داشت، تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند و هر گروهی سرمایه‌های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند ... و برای اینکه آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش نکنند.» «۲» به همین دلیل در دوران‌های خفقان باری که خلفا و سلاطین جور، اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی‌دادند، آنها با استفاده از این فرصت، مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی: و علمای بزرگ دین، پرده از چهره قوانین اسلام حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۶ و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر می‌داشتند. از سوی دیگر، حج می‌تواند، مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند، گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند. اصولا یکی از بدبختی‌های بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدایی فرهنگی آنها از یکدیگر گردیده و موجب شده تا مسلمانان هر کشور تنها به‌خود فکر کنند و درنتیجه جامعه واحد اسلامی پاره پاره و متفرق شوند، حج می‌تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد. چه جالب می‌فرماید: امام صادق علیه السلام در ذیل همان روایت هشام‌بن حکم: «وَ لَوْ كَانَ كُلُّ قَوْمٍ إِنَّمَا يَتَّكِلُونَ عَلَى بِلادِهِمْ وَ مَا فِيهَا هَلَكُوا وَ خَرِبَتِ الْبِلادُ وَ سَقَطَتِ الْجَلَبُ وَ الْأَرْبَاحُ وَ عَمِيَتِ الْأَخْبَارُ ...»؛ «۱» «اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسایلی که در آن است، بیندیشند، همگی نابود می‌شوند و کشورهایشان ویران می‌شود، منافع آنها ساقط می‌شود و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می گیرد.»

۴- بعد اقتصادی حج

بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه‌های اقتصادی کشورهای اسلامی، نه تنها با روح

حج منافات نـدارد، بلکه طبق روایات اسـلامی، یکی از فلسـفه‌های آن را تشـکیل می‌دهـد. چه مانعی دارد مسـلمانان در آن اجتماع بزرگ، پـایه یـک بـازار مشترك اسـلامی را بگذارنـد و زمینه‌هـای مبادلاـتی و تجاری را در میان خود به‌گونه‌ای فراهم کننـد که نه منافعشان به جیب دشـمنانشان بریزد و نه اقتصادشان وابسـته به اجانب باشد، که این دنیا پرستی نیست، عین عبادت و جهاد است. لذا در همان روایت هشام‌بن حکم از امام صادق علیه السلام ضـمن بیان فلسفه‌های حج، صریحا به این موضوع اشاره شده بود که یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسـلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۷ در حدیث دیگری از همان امام علیه السـلام در تفسیر آیه لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ ... «۱» می‌خوانیم که فرمود: منظور از این آیه کسب روزی است؛ «إِذَا أَحَلَّ الرَّجُلُ مِنْ إِحْرَامِهِ وَ قَضَی فَلْیَشْتَرِ وَ لْیَبِعْ فِی الْمَوْسِمِ»؛ «۲» هنگامی که انسان از احرام بیرون آیـد و مناسک حـج را به جا آورد، در همان موسم حـج خریـد و فروش کند» (این موضوع نه تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است). «۳» همین معنی در ذیل حدیثی که از امام علی‌بن موسی الرضا علیه السلام به طورمشروح در بیان فلسفه‌های حج وارد شده آمده است و در پایان آن می‌فرماید: لِیَشْـهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ .... «۴» اشـاره به اینکه آیه لِیَشْـهَدُوا مَنـافِعَ لَهُمْ ... هم منافع معنوی را شامل می‌شود و هم منافع مادی را که از یک نظر همه معنوی است. کوتاه سـخن اینکه، این عبادت بزرگ اگر به طورصحیح و کامل مورد بهره برداری قرار گیرد و زوّار خانه خدا، در آن ایام که در آن سرزمین مقدس حضور فعال دارند و دل‌هایشان آماده است، از این فرصت بزرگ برای حل مشـکلات گوناگون جامعه اسـلامی با تشـکیل کنگره‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت می‌توانـد از هر نظر مشـکل‌گشا باشـد و شاید به همین دلیل است که امام صادق علیه السـلام می‌فرماید: «لا یَزَالُ الدِّینُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْکَعْبَةُ»؛ «۵» «مـادام که خـانه کعبه بر پـا است اسـلام هم بر پا است.» و علی علیه السـلام فرمود: خانه خـدا را فراموش نکنیـد که اگر فراموش کنیـد، هلاک خواهیـد شـد. «وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لا تُخَلُّوهُ مَا بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُنَاظَرُوا ...»؛ «۶» «خدا را خدا را، در مورد خانه پروردگارتان، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گویید، مهلت الهی حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۸ از شما برداشته می‌شود!.» نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یک سال مسـلمانان بخواهنـد حـج را تعطیل کنند، بر حکومت اسـلامی واجب است که با زور آنها را به مکه بفرسـتد. «۱» و «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۹

بخش سوّم: مکّه معظّمه

نخستین خانه مردم

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکـاً وَ هُـدیً لِلْعـالَمِینَ ۹۶ فِیهِ آیـاتٌ بَیِّنـاتٌ مَقـامُ إِبْراهِیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کـانَ آمِنـاً ... «۱» ۹۶- نخستین خـانه‌ای که برای مردم (و نیـایش خداونـد) قرار داده شـد در سـرزمین مکه است که پر برکت و مایه هـدایت جهانیان است. ۹۷- در آن نشانه‌های روشن است (از جمله) مقام ابراهیم، و هر کس داخل آن شود در امان خواهـد بود ... إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً ... یهود به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دو ایراد داشتند که پاسخ نخستین ایرادشان در آیات سابق آمد و پاسخ دومین ایراد که در بـاره فضـیلت بیت‌المقـدس و برتری آن بر کعبه بـود، در این آیـات آمـده است. در آیه فوق قرآن می‌گویـد اگر کعبه به عنوان قبله مسـلمانان انتخاب شـده است، جای تعجب نیست؛ زیرا این نخستین خانه توحید است و باسابقه‌ترین معبدی اسـت که در روی زمین وجود دارد، هیـچ مرکزی پیش از آن، مرکز نیـایش و پرسـتش پروردگـار نبوده، خـانه‌ای است که برای مردم و به سود جامعه بشـریت در نقطه‌ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است، ساخته شده است. تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می‌گویند که خـانه کعبه به دست آدم علیه السـلام ساخته شـد و حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۲۷۲ سـپس در طوفان نوح علیه

السلام آسیب دید و به وسیله ابراهیم علیه السلام خلیل تجدید بنا شد. «۱» بنابراین انتخاب پرسابقه‌ترین خانه توحید برای قبله، از هر نقطه دیگری شایسته‌تر است. جالب توجه اینکه، در این آیه خانه کعبه که نام دیگرش بیت‌اللّه است، به عنوان خانه مردم معرفی شده و این تعبیر بیان کننده این حقیقت است که آنچه به نام خداوند و برای خداوند است، باید در خدمت مردم و بندگان او باشد و آنچه در خدمت مردم و بندگان خداوند است برای خداوند محسوب می‌شود. ضمناً از این آیه اهمیت سابقه داشتن در مسیرهای الهی و سازنده، روشن می‌شود و لذا در آیه فوق نخستین فضیلتی که برای خانه کعبه ذکر شده، همان سابقه ممتد و طولانی آن است و از اینجا پاسخ ایرادی که در مورد احترام حجر الاسود می‌شود نیز روشن می گردد؛ زیرا عده‌ای می گویند یک قطعه سنگ چه ارزش و اهمیتی دارد که همه ساله میلیون‌ها مردم برای استلام آن (دست گذاشتن بر آن) بر یکدیگر پیشی گیرند و به عنوان یک مستحب مؤکد در برنامه زایران خانه خدا گنجانیده شود؟ ولی توجه به تاریخچه این سنگ مخصوص نشان می‌دهد که امتیازی در آن است که در هیچ سنگ دیگری در جهان نمی‌توان پیدا کرد و آن اینکه پرسابقه‌ترین چیزی است که به عنوان مصالح ساختمان، در یک مرکز عبادت و پرستش خداوند به کار رفته؛ زیرا می‌دانیم تمام معابد روی زمین و حتی کعبه که نخستین پرستش گاه است، بارها تجدید بنا شده و مصالحی که در ساختمان آنها به کار رفته، تغییر یافته است. تنها همین قطعه سنگ است که با مرور هزاران سال هنوز به عنوان مصالح ثابت در این معبد پر سابقه پا بر جا مانده است. بنابر این اهمیت آن در واقع همان سابقه داشتن در مسیر خدا و خدمت به مردم است. بعلاوه این سنگ تاریخ خاموشی، از نسل‌های فراوان مؤمنان در قرون و اعصار مختلف است، این سنگ زنده کننده خاطره استلام انبیای بزرگ و بندگان خاص خداوند است که در کنار آن به نیایش پروردگار برخاستند. موضوع دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است، این است که آیه فوق می گوید: این نخستین خانه‌ای بوده است که برای مردم ساخته شده است، روشن است که منظور حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۳ نخستین خانه عبادت و پرستش است، بنابر این هیچ مانعی ندارد که قبل از آن خانه‌های مسکونی دیگر در روی زمین وجود داشته است و این تعبیر پاسخ روشنی است به آنها (مانند نویسنده تفسیر المنار) که می گویند خانه کعبه نخستین بار به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شد و ساخته شدن آن را به دست آدم، در ردیف افسانه‌ها قلمداد می کنند. در حالی که به طور مسلم قبل از ابراهیم علیه السلام معبد و پرستشگاه در جهان وجود داشته و انبیای پیشین همچون نوح علیه السلام از آن استفاده می کردند. بنابر این چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است، به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شده باشد؟

منظور از بکّه چیست؟

«بکه» در اصل از ماده «بکّ» (بر وزن فک) به معنی ازدحام و اجتماع است، و این که به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است، بکّه گفته‌اند، به خاطر ازدحام و اجتماع مردم در آنجا است و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن برای عبادت روی آن گذاشته شده باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مکّه نام مجموع شهر است و بکّه نام محلی است که خانه کعبه در آنجا بنا شده است. بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که بکّه همان مکّه بوده باشد که «م» در آن تبدیل به «ب» شده است نظیر لازم و لازب که هر دو در لغت عرب به- یک معنی است. برای نامگذاری خانه کعبه و محل آن به بکّه وجه دیگری نیز گفته‌اند و آن اینکه ماده مزبور به معنی از بین بردن نخوت و غرور آمده است و چون در این مرکز بزرگ، همه تبعیضات برچیده می‌شود و گردنکشان و مغروران همانند مردم عادی باید به نیایش برخیزند و غرور آنها به این وسیله درهم شکسته می‌شود، به آن بکّه گفته شده است.

توسعه مسجدالحرام

از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به بعد هر قدر مسلمانان فزونی می‌یافتند و طبعاً زایران خانه خدا بیشتر می‌شدند، مسجدالحرام از طرف خلفای وقت توسعه داده می‌شد. در تفسیر عیاشی نقل شده که در زمان منصور خلیفه عباسی، بر اثر کثرت حجاج حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۴ می‌خواستند مسجدالحرام را بار دیگر توسعه دهند، منصور مردمی را که در اطراف مسجد خانه داشتند طلبید، تا خانه آنها را خریداری کند، ولی آنها به هیچ قیمتی حاضر به فروش نشدند، منصور دربن‌بست سختی قرار گرفته بود (زیرا از یک طرف نمی‌خواست با اعمال زور، خانه‌های آنها را خراب کند چون انعکاس خوبی نداشت و از طرف دیگر آنها هم حاضر به واگذاری خانه خود نبودند) در این باره از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «غمناک مباش در این باره دلیل روشنی است که می‌توانی با آن استدلال کنی» پرسید کدام دلیل؟ فرمود: «به کتاب خدا»، پرسید به کجای کلام الهی؟ فرمود: به این آیه: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَٔ مُبارَکاً ...؛ زیرا خداوند می‌گوید: «نخستین خانه‌ای که برای مردمان ساخته شد، خانه کعبه بود، بنابر این اگر آنها پیش از بنای کعبه خانه ساخته بودند اطراف خانه کعبه مال آنها بود، ولی اگر خانه کعبه مقدم بوده، این حریم (تا آنجا که مورد نیاز زایران خانه خداست) متعلق به کعبه است»! منصور دستور داد آنها را حاضر ساختند و به همین سخن در برابر آنها استدلال کرد، آنها در پاسخ فرو ماندند و گفتند: هر طور مایل باشی موافق خواهیم بود. باز در همان تفسیر نقل شده که نظیر این حادثه در زمان مهدی عباسی تکرار شد، مهدی از فقهای وقت سؤال کرد، همه گفتند: اگر مالکان خانه‌ها راضی نباشند، ملک غصبی را نمی‌توان داخل مسجدالحرام کرد، علی‌بن یقطین اجازه خواست تا این مسأله را از موسی‌بن جعفر علیه السلام سؤال کند، مهدی به والی مدینه نوشت تا حل این مشکل را از امام موسی‌بن جعفر علیه السلام بخواهد. حضرت فرمود: «بنویس، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ». اگر خانه کعبه اول بنا شده و مردم سپس در کنار آن فرود آمده‌اند، فضای اطراف آن متعلق به خانه کعبه است و اگر سکونت مردم در آنجا مقدم بر خانه کعبه بوده آنها سزاوارترند». چون پاسخ به مهدی عباسی رسید، به قدری خوشحال شد که نامه را گرفت و بوسید، سپس دستور داد خانه‌ها را خراب کردند، صاحبان خانه به خدمت امام موسی‌بن جعفر علیه السلام رفتند و تقاضا کردند نامه‌ای در این باب به مهدی بنویسد تا قیمت خانه‌های آنها را رد کند، حضرت در نامه نوشت: «چیزی به آنان عطا کن» او هم آنها را راضی کرد. این دو روایت استدلال لطیفی در بر دارد که با موازین متداول حقوقی نیز کاملا قابل تطبیق است و آن اینکه معبدی همچون خانه کعبه به هنگامی که در زمین بکری حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۵ ساخته شود، تا شعاع احتیاجات خود نسبت به آن زمین اولویت دارد، البته تا آن روز که این احتیاج جنبه ضرورت پیدا نکرده، دیگران هم می‌توانند از حریم آن استفاده کنند، اما آن روز که نیاز مبرم پیدا شد، از حق اولویت نخستین می‌توان استفاده کرد.

امتیازات خانه کعبه:

اشاره

در این دو آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز نخستین پرستش‌گاه بودن، چهار امتیاز دیگر ذکر شده است:

۱- مبارکا

مبارک به معنی پر برکت و پر فایده است و کعبه از این جهت مبارک است که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی در یکی از پربرکت‌ترین سرزمین‌های جهان است. برکات معنوی این سرزمین و جذبه‌های الهی و تحرک و جنبش و وحدتی که در پرتو آن مخصوصا در مراسم حج به وجود می‌آید بر هیچکس پوشیده نیست و اگر تنها به جنبه‌های صوری مراسم حج اکتفا نشود و روح و

فلسفه آن زنده گردد، آنگاه برکت واقعی آن آشکارتر خواهد بود. از نظر مادی با اینکه سرزمین خشک و بی آب و علفی است و به هیچ وجه از نظر طبیعی مناسب شرایط زندگی نیست، این شهر در طول تاریخ همواره یکی از شهرهای آباد و پر تحرک و یک مرکز آماده برای زندگی و حتی تجارت بوده است.

۲- هدی للعالمین

کعبه، مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک، صفحات خشکی و دریا را زیر پا می‌گذارند و به این عبادتگاه بزرگ جلب می‌شوند و در مراسم با شکوه حج که از زمان ابراهیم علیه السلام همچنان رایج بوده شرکت می‌کنند، حتی عرب جاهلی نیز کعبه را گرامی می‌داشت و مراسم حج را به عنوان اینکه آیین ابراهیم علیه السلام است، با اینکه با خرافات آمیخته شده بود انجام می‌داد و در پرتو همان مراسم ناقص خود تا حدود زیادی از کارهای نادرست خود موقتا دست برمی‌داشت و به این ترتیب همگان حتی بت‌پرستان از حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۶ هدایت این خانه بزرگ بهره‌مند می‌شدند، جاذبه معنوی این سرزمین و این خانه مقدس چنان است که همه را بی اختیار تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

۳- فیه آیات بینات مقام ابراهیم

در این خانه نشانه‌های روشنی از خدا پرستی و توحید و معنویت به چشم می‌خورد و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد نابود ساختن آن را داشتند یکی از این نشانه‌ها است. آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم علیه السلام در کنار آن باقی مانده مانند زمزم، صفا، مروه، رکن، «۱» حطیم، «۲» حجر الاسود، حجر اسماعیل «۳» که هر کدام تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته و روشنگر خاطره‌های عظیم و جاویدان است، از دیگر نشانه‌ها است. از میان این نشانه‌های روشن، مقام ابراهیم علیه السلام به خصوص ذکر شده؛ زیرا محلی است که در آن ابراهیم علیه السلام ایستاد، به خاطر بنای کعبه و یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم برای انجام این مراسم بزرگ و در هر حال از مهمترین آیات مزبور است و خاطرات بی‌نظیری از فداکاری‌ها، اخلاص‌ها، و اجتماع‌ها را زنده می‌کند. در این که منظور از مقام ابراهیم علیه السلام خصوص آن نقطه‌ای است که هم اکنون سنگ مخصوصی که اثر پای ابراهیم علیه السلام بر آن نمایان است در آنجا است، یا منظور از آن تمام حرم مکه و یا تمام مواقف حج است، در میان مفسران گفتگو است، ولی در روایتی که از امام صادق علیه السلام در کتاب کافی نقل شده، اشاره به همان احتمال اول شده است.

۴- و من دخله کان آمنا

ابراهیم علیه السلام بعد از بنای خانه کعبه، امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست نمود و گفت: ... رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً؛ «۴» «خداوندا! این سرزمین را سرزمین امن و امانی قرار حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۷ بده» خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماع مردمی است که به آن می‌آیند و از آن الهام می‌گیرند و هم از نظر قوانین مذهبی، امنیت آن آنچنان محترم شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است. مخصوصا در اسلام، کعبه به عنوان یک مأمن و پناهگاه شناخته شده و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود، افراد انسانی که به آن پناه می‌برند نیز در امان هستند حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی‌توان متعرض آنها شد، ولی برای اینکه این احترام خاص خانه کعبه مورد سوء استفاده قرار نگیرد و حق مظلومان پایمال نگردد، اگر افراد جنایتکار و مجرمی به آن پناهنده شوند، دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند، تا مجبور گردند آنجا را ترک گویند و

آنها را به کیفر برسانند «۱».

عمران مسجد در صلاحیت همه‌کس نیست

اشاره

ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدِينَ عَلى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خالِدُونَ (۱۷) إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسى أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) «۱» ۱۷- مشرکان حق ندارنـد مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش گواهی می‌دهند آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده و در آتش جاودانه خواهند ماند. ۱۸- مساجد الهی را تنها کسـی آباد می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را بر پـا دارد و زکوهٔ را بپردازد و از چیزی جز خـدا نترسـد، ممکن است چنین گروهی هـدایت یابنـد. از جمله موضوعاتی که بعـد از لغو پیمان مشـرکان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی مطرح شود، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه نـدهیم به مسـجدالحرام برای مراسم حـج قـدم بگذارنـد؟ در حـالی که شـرکت آنان در این مراسم، از هر نظر مایه آبادی است، هم آبادی بنای مسـجد الحرام از طریق کمک‌های مهمی که آنها به این کار می‌کردنـد، و هم آبادی معنوی از نظر افزایش حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۹ جمعیت در اطراف خانه خدا! آیات فوق به این‌گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می‌گوید و در نخستین آیه تصـریح می‌کند: «مشـرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند، با اینکه صـریحا به کفر خود گواهی می‌دهند»؛ ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدِينَ عَلى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ ... گواهی آنها بر کفر خودشان هم از لابلای سخنانشان آشکار است و هم از لابه‌لـای اعمالشـان و حتی طرز عبادت و مراسم حجشان نیز گواه این موضوع است. سـپس به دلیل و فلسـفه این حکم اشاره کرده می‌گوید: «اینها به خاطر نداشتن ایمان، اعمالشان نابود می‌شود و بر باد می‌رود و در پیشگاه خدا کمترین وزن و قیمتی ندارد»؛ ... أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ .... و به همین دلیل «آنها جاودانه در آتش دوزخ باقی می‌ماننـد»؛ ... وَ فِي النَّارِ هُمْ خالِدُونَ ... با این حال نه کوشـش‌هایشان برای عمران و آبادی مسـجدالحرام یاماننـد آن ارزشـی دارد و نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانه کعبه. خـداوند پاک و منزه است و خانه او نیز بایـد پاک و پاکیزه باشـد و دست‌های آلودگان، از خانه خدا و مساجد باید به کلی قطع شود. در آیه بعد برای تکمیل این سـخن، شـرایط آباد کنندگان مساجد و کانون‌های پرستش و عبادت را ذکر می‌کند و برای آنها پنج شرط مهم بیان می‌کنـد و می‌گویـد: «تنها کسانی مساجـد خـدا را آباد می‌سازند که ایمان به خدا و روز رسـتاخیز دارند»؛ إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ... این اشاره به شرط اول و دوم است، که جنبه اعتقادی و زیر بنایی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک و شایسـته و خالصـی از انسان سر نمی‌زند، بلکه اگر ظاهراً هم شایسته باشد، در باطن آلوده به انواع غرض‌های ناپاک خواهد بود. بعد به شـرطهای سوم و چهـارم اشـاره کرده و می‌گویـد: «و نماز را بر پا دارد و زکات را بدهـد»؛ ... وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ ... یعنی ایمانش به خداونـد و روز رسـتاخیز تنها در مرحله ادعا نباشـد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأییـد کند، هم پیوندش با خداوند محکم باشد ونماز را به درستی انجام دهد، و هم پیوندش با خلق خدا و زکوهٔ را بپردازد. سـرانجام به آخرین شـرط اشاره کرده و می‌گوید: «و جز از خـدا نترسـد»؛ ... وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ .... قلبش مملوّ از عشـق به خداونـد است و تنهـا احسـاس مسـئولیت در برابر فرمـان او می‌کند، حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۲۸۰ بندگان ضـعیف را کوچکتر از آن می‌شـمرد که بتوانند در سـرنوشت او و جامعه او و آینـده او و پیروزی و پیشـرفت او و بالاخره در آبادی کانون عبادت او، تأثیری داشـته باشـند. در پایان اضافه می‌کند، این گروه که دارای چنین صـفاتی هستند، ممکن است هدایت شوند و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره‌مند شوند؛ ... فَعَسى أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱- منظور از عمران چیست؟

آیا آباد ساختن مساجد به معنی آبادی ساختمان و تاسیسات آن، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن است؟ بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر عمران مساجد در آیه فوق انتخاب کرده‌اند، در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است و همه این امور را شامل می‌شود. مشرکان و بت پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند و نه تعمیر و بنای ساختمان آنها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد. ضمناً از این آیات استفاده می‌شود که مسلمانان نباید هدایا و کمک‌های مشرکان بلکه تمام فرق غیر اسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند؛ زیرا آیه اول گرچه تنها سخن از مشرکان می‌گوید، ولی آیه دوم که با کلمه «انّما» شروع شده، عمران مساجد را مخصوص مسلمانان می‌سازد. از اینجا روشن می‌شود که متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاکترین افراد انتخاب شوند، نه اینکه افراد نا پاک و آلوده به خاطر مال و ثروتشان و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعی‌شان- آن چنان که در بسیاری از نقاط متاسفانه رایج شده- بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند. بلکه تمام دست‌های نا پاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت. و از آن روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنهکار دست به ساختمان مساجد ومراکز اسلامی زدند، روح ومعنویت وبرنامه‌های سازنده‌آنها مسخ شد وهمین است که‌می‌بینیم بسیاری ازاین‌گونه مساجد، شکل‌مسجدضراررابه خود گرفته‌اند.

۲- عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می‌گیرد.

ممکن است بعضی چنین فکر کنند که چه مانعی دارد، از سرمایه‌های غیر مسلمانان برای عمران و آبادی این مراکز استفاده کنیم؟ اما آنها که چنین می‌گویند توجه به این نکته اساسی ندارند که اسلام همه جا عمل صالح را میوه درخت ایمان می‌شمرد. عمل همیشه پرتوی از نیات و عقاید آدمی است و همیشه شکل و رنگ آن را به خود می‌گیرد. نیت‌های ناپاک ممکن نیست عمل پاکی به وجود آورند و محصول مفیدی از خود نشان دهند، چه اینکه عمل باز تاب نیت است.

۳- پاسداران شجاع

جمله ... وَ لَمْ یَخْشَ إِلَّا اللَّهَ ...؛ «جز از خدا نترسند» نشان می‌دهد که عمران و آبادی و نگاهداری مساجد جز در سایه شهامت و شجاعت ممکن نیست، هنگامی این مراکز مقدس اسلامی به صورت کانون‌های انسان سازی و کلاس‌های عالی تربیت در می‌آید که بنیانگزاران و پاسدارانی شجاع داشته باشد، آنها که از هیچ کس جز خدا نترسند و تحت تأثیر هیچ مقام و قدرتی قرار نگیرند و برنامه‌ای جز برنامه‌های الهی در آن پیاده نکنند.

۴- آیا تنها مسجدالحرام منظور است؟

بعضی از مفسران آیات فوق را مخصوص مسجدالحرام دانسته‌اند، در حالی که الفاظ آیه عام است و هیچ‌گونه دلیلی بر این تخصیص نیست، هر چند مسجدالحرام که بزرگترین مسجد اسلامی است در ردیف اول قرار گرفته و در آن روز که آیات نازل شد، بیشتر آن مسجد در نظر بود، ولی این دلیل تخصیص مفهوم آیات نمی‌شود.

۵- اهمیت بنای مساجد

درباره اهمیت بنای مسجد، احادیث فراوانی از طرق اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت رسیده است که اهمیت فوق العاده این کار

را نشان می‌دهد. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ بَنَی مَسْجِداً کَمَفْحَصِ قَطَاةٍ بَنَی اللَّهُ لَهُ بَیْتاً حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۲ فِی الْجَنَّةِ»؛ «کسی که مسجدی بنا کند، هر چند به اندازه لانه مرغی باشد، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا خواهد ساخت.» «۱» در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ أَسْرَجَ فِی مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ سِرَاجاً لَمْ تَزَلِ الْمَلائِکَةُ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ یَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِی ذَلِکَ الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ»؛ «کسی که چراغی در مسجدی برافروزد، فرشتگان و حاملان عرش الهی، مادام که نور آن چراغ در مسجد می‌تابد برای او استغفار می‌کنند.» «۲» ولی امروز آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است و به تعبیر دیگر بیش از آنچه به ساختن مسجد اهمیت می‌دهیم، باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آن هستند اهمیت بدهیم. مسجد باید کانونی باشد برای هرگونه حرکت جنبش و سازنده اسلامی در زمینه آگاهی و بیداری مردم و پاکسازی محیط و آماده ساختن مسلمانان برای دفاع از میراث‌های اسلام! مخصوصا باید توجه داشت، مسجد مرکزی برای جوانان با ایمان شود، نه اینکه تنها مرکز بازنشستگان و از کار افتادگان شود. مسجد باید کانونی برای فعال‌ترین قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلوده‌ها! «۳»

مقیاس افتخار و فضیلت

أَ جَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۲۰) الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۳ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ (۲۱) یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِیها نَعِیمٌ مُقِیمٌ خالِدِینَ فِیها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ (۲۲) ۱۹- آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجدالحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه او جهاد کرده است، (این هر دو) هرگز نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند. ۲۰- آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است و آنها به موهبت عظیم رسیده‌اند. ۲۱- پروردگار، آنها را به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغ‌های بهشتی که در آن نعمت‌های جاودانه دارند بشارت می‌دهد. ۲۲- همواره و تا ابد در این باغها (و در لابه‌لای این نعمت‌ها) خواهند بود؛ زیرا نزد خداوند پاداش عظیم است.

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده است، که از میان آنها آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، ذیلا می‌آوریم. دانشمند معروف اهل سنت، حاکم ابو القاسم حسکانی از بریدهٔ نقل می‌کند که شیبه و عباس هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند و در این باره مشغول به سخن بودند که علی علیه السلام از کنار آنها گذشت و پرسید به چه چیز افتخار می‌کنید؟ عباس گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن مساله آب دادن به حجاج خانه خدا است. شیبه گفت: من تعمیر کننده مسجدالحرام (و کلید دار خانه کعبه) هستم. علی علیه السلام گفت: با اینکه از شما حیا می‌کنم، باید بگویم که با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند کدام افتخار؟! فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آوردید. عباس خشمناک برخاست و دامن‌کشان به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد (و به عنوان شکایت) گفت: آیا نمی‌بینی علی چگونه با من سخن می‌گوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی را صدا کنید، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۴ هنگامی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد فرمود: چرا این‌گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟ علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می‌خواهد

ناراحت شود و هر کس می‌خواهد خشنود! جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌فرستد، و می گوید این آیات را بر آنها بخوان: ... أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ ...؛ «آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجدالحرام را هم چون ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه او قرار دادید، هرگز مساوی نیستند.» «۱» همین روایت، به همین مضمون، یا با تفاوت کمی، در کتاب‌های فراوانی از اهل سنت نقل شده، مانند تفسیر طبری و ثعلبی، اصحاب النزول واحدی، تفسیر خازن بغدادی، معالم التنزیل علامه بغوی، مناقب ابن مغازلی، جامع الاصول ابن اثیر، تفسیر فخر رازی و کتاب‌های دیگر. «۲» به هر حال حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب به آن اعتراف کرده‌اند و ما پس از اتمام تفسیر این آیات باز در این باره سخن خواهیم گفت.

تفسیر:

اشاره

با اینکه آیات، شأن نزول خاص دارند، در عین حال مکمل بحث آیات گذشته‌اند و نظیر آن در قرآن فراوان است. در نخستین آیه می گوید: «آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران مسجدالحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است، این دو هیچگاه در نزد خدا یکسان نیستند و خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند»؛ أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۵ «سِقایَة» هم مصدر است به معنی آب دادن و هم به معنی وسیله و پیمانه ای است که با آن آب می‌دهند (همانگونه که در آیه ۷۰ سوره یوسف آمده است) و هم به معنی ظرف بزرگ یا حوضی است که آب در آن می‌ریزند. در مسجدالحرام در میان چشمه زمزم و خانه کعبه، محلی وجود داشته که به نام سقایة العباس معروف بوده است، گویا در آنجا ظرف بزرگی می‌نهادند که حاجیان از آن آب بر می‌داشتند. از تواریخ چنین بر می‌آید که قبل از اسلام، منصب سقایة الحاج در ردیف منصب کلید داری خانه کعبه و از مهم‌ترین مناصب محسوب می‌شد. ضرورت و نیاز شدید حجاج در ایام حج به آب، آن هم در آن سرزمین خشک و سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع (سقایت حاج) اهمیت خاصی می‌داد و کسی که سرپرست این مقام بود، از موقعیت ویژه‌ای طبعا برخوردار می‌شد، چرا که خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به‌شمار می‌رفت. هم چنین کلید داری و عمران و آبادی مسجدالحرام که مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین کانون مذهبی حتی در زمان جاهلیت محسوب می‌شد، احترام فوق‌العاده‌ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند، بر می‌انگیخت. با همه اینها قرآن مجید می‌گوید: ایمان به خداوند و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است! در آیه بعد به عنوان تأکید و توضیح می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، اینها در پیشگاه خداوند مقامی برتر و بزرگ‌تر دارند»؛ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ .... «و اینها به افتخار بزرگی نایل شده‌اند.» ... وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ. در آیه بعد می گوید: خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان، هجرت و جهاد) به آنها می‌بخشد: ۱- آنها را به رحمت گسترده خود بشارت می‌دهد و از آن بهره‌مند می‌سازد: يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ .... ۲- آنها را از رضامندی و خشنودی خویش بهره‌مند می کند: ... وَ رِضْوانٍ .... ۳- باغ‌هایی از بهشت در اختیار آنها می گذارد که نعمت‌هایش دایمی و همیشگی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۶ است: وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ. در آیه بعد برای تأکید بیشتر اضافه می کند، جاودانه در آنها تا ابد خواهند ماند: خالِدِينَ فِيها أَبَداً .... زیرا نزد خداوند پاداش‌های عظیم است که در برابر اعمال بندگان به آنها می‌بخشد: ... إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

۱- تحریف تاریخ:

همانگونه که در شأن نزول آیات فوق خواندیم، مطابق روایتی که در بسیاری از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده، این آیات در مورد علی علیه السلام و بیان فضایل او نازل شده هر چند مفهوم آن عام و گسترده است (بارها گفته‌ایم شأن نزول‌ها مفاهیم آیات را محدود نمی‌سازد). ولی از آنجا که بعضی از مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضایل چشمگیری برای علی علیه السلام اثبات شود، با اینکه او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می‌دانند، اما مثل اینکه از این می‌ترسند که اگر در برابر مدارکی که امتیازات فوق العاده علی علیه السلام را اثبات می‌کند، تسلیم شوند، ممکن است جمعیت شیعه در برابر آنها بپاخیزند و آنها را در تنگنا قرار دهند، که چرا دیگران را بر علی علیه السلام مقدم داشتید؟ از این رو بسیار می‌شود که از واقعیت‌های تاریخی چشم می‌پوشند و تا آنجا که بتوانند به ایراد در این‌گونه احادیث از نظر سند می‌پردازند و اگر جای دست‌اندازی در سند پیدا نکنند، سعی می‌کنند به‌گونه‌ای دلالت آن را مخدوش سازند، این‌گونه تعصب‌ها متاسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و حتی بعضی از دانشمندان روشنفکر آنان از این بر کنار نمانده‌اند. فراموش نمی‌کنم در گفتگویی که با یکی از دانشمندان اهل سنت داشتم، هنگامی که سخن از اینگونه احادیث به میان آمد، جمله عجیبی اظهار داشت، او می‌گفت: «به عقیده من، شیعه می‌تواند تمام اصول و فروع مکتب خویش را از منابع و مدارک و کتاب‌های ما اثبات کند، چون به قدر کافی احادیثی که به نفع مکتب شیعه باشد در کتب ما حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۷ وجود دارد!» ولی برای اینکه خود را از همه این منابع و مدارک یک‌باره راحت کند، گفت: «به عقیده من پیشینیان ما افراد خوش‌باوری بودند و تمام احادیثی را که شنیده‌اند در کتب خود آورده‌اند، و ما نمی‌توانیم آنچه را آنها نوشته‌اند به سادگی بپذیریم!» (البته سخنش شامل کتب صحاح و مسانید معتبر و درجه اول آنان نیز می‌شد!). به او گفتم روش محققانه این نیست که انسان مکتبی را قبلا- روی یک سلسله وراثت‌ها بپذیرد و بعد هر حدیثی با آن موافق باشد، صحیح و هر حدیثی با آن تطبیق نکند، از آثار خوش‌باوری پیشینیان بداند، هر چند حدیث معتبری باشد. چه خوب است به جای این طرز فکر راه دیگری انتخاب کنید، قبلا خود را از هرگونه عقیده موروثی خالی سازید، سپس در برابر مدارک منطقی بنشینید، آنگاه انتخاب عقیده کنید! ملاحظه می‌فرمایید: چرا و به چه علت احادیث مشهور و معروفی که از مقام والای علی علیه السلام خبر می‌دهد و برتری او را بر دیگران اثبات می‌کند، این چنین مورد بی‌مهری بلکه مورد تهاجم رگبارهای ایرادات قرار گرفته و گاهی نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود و اصلا سخنی از آن به میان نمی‌آید؟ گویی اصلا این همه احادیث وجود خارجی ندارند!! با توجه به آنچه در بالا گفتیم، به گفتاری از مفسر معروف نویسنده المنار می‌پردازیم، او در شأن نزول آیات فوق روایت معروف بالا را به کلی کنار نهاده و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلا منطبق نیست و باید آن را به عنوان یک حدیث مخالف قرآن کنار زد، معتبر دانسته است، و آن حدیثی است که از نعمان‌بن بشیر نقل شده که می‌گوید: کنار منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بودم، یکی از آنها گفت: «من بعد از اسلام عملی را بالاتر از این نمی‌دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم» دیگری گفت: «عمران مسجدالحرام از هر عملی بالاتر است» سومی گفت: «جهاد در راه خدا از آنچه گفتید بهتر است»، عمر آنها را از گفتگو کردن نهی کرد و گفت: «صدای خود را کنار منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند نکنید- و آن روز، روز جمعه بود- ولی هنگامی که نماز جمعه را خواندم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روم و از او در باره مسأله‌ای که اختلاف کردید سؤال می‌کنم» (بعد از نماز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و سؤال کرد) در این حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۸ موقع آیات فوق نازل شد. «۱» در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است و می‌دانیم هر روایتی که مخالف قرآن باشد باید آن را دور افکند؛ زیرا: اولًا: در آیات فوق مقایسه میان جهاد و سقایة الحاج و عمران مسجدالحرام نشده است، بلکه در یک سوی، مقایسه سقایت حاج و عمران مسجدالحرام قرار گرفته و در سوی دیگر ایمان به خداوند و روز رستاخیز و جهاد و این نشان می‌دهد که افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می‌کردند، که

قرآن صریحا می گوید این دو برابر نیستند، نه مقایسه جهاد با عمران مسجدالحرام و سقایهٔ الحاج. ثانیاً: جمله: لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ نشان می‌دهد که اعمال گروه اول توأم با ظلم بوده است و این در صورتی است که در حال شرک واقع شده باشد، چه اینکه قرآن می گوید: ... إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ. «۲» و اگر مقایسه میان ایمان و سقایت حاج توأم با ایمان و جهاد باشد، جمله: ... وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ مفهومی نخواهد داشت. ثالثا: آیه دوم مورد بحث که می گوید آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند، مقام والاتری دارند، مفهومش این است: از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند، برترند و این با حدیث نعمان سازش ندارد؛ زیرا گفتگو کنندگان طبق آن حدیث همه از مؤمنان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند. رابعا: درآیات گذشته سخن از اقدام مشرکان به عمران مساجد بود، ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ ... و آیات مورد بحث که به دنبال آن قرار دارد، همان موضوع را تعقیب می کند و این نشان می‌دهد که عمران مسجدالحرام و سقایت حاج در حال شرک، موضوع بحث این آیات است و این چیزی است که با روایت نعمان تطبیق نمی کند. تنها مطلبی که ممکن است در برابر این استدلالات گفته شود، این است که تعبیر به اعظم‌درجه نشان می‌دهد که هر دو طرف مقایسه، اعمال خوبی هستند، اگر چه یکی از حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۹ دیگری برتر بوده است. ولی جواب این سخن روشن است؛ زیرا افعل تفضیل (صفت تفضیلی) غالبا در مواردی به کار می‌رود که یک طرف مقایسه واجد فضیلت است و طرف دیگر صفر است، مثلا بسیار شده است که می گویند، دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است، مفهوم این سخن آن نیست که هرگز به مقصد نرسیدن و تصادف کردن و نابودی چیز خوبی است، ولی دیر رسیدن از آن بهتر است و یا اینکه در قرآن می‌خوانیم ... وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ؛ «۱» «صلح از جنگ بهتر است»، معنی این جمله آن نیست که جنگ چیز خوبی است و یا اینکه می‌خوانیم: ... وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ؛ «۲» «بنده با ایمان از بت‌پرست بهتر است.» آیا بت‌پرست خیر و فضیلتی دارد؟ در همین سوره توبه آیه ۱۰۸ می‌خوانیم: ... لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ؛ «مسجدی که اساس آن از روز نخست بر پایه تقوی گذارده شده است (از مسجد ضرار همان مسجدی که منافقان برای ایجاد تفرقه ساخته بودند) برای عبادت شایسته‌تر است.» با اینکه می‌دانیم عبادت در مسجد ضرار هیچ‌گونه شایستگی ندارد و نظیر این تعبیرات در قرآن و کلمات عرب و سایر زبان‌ها فراوان است. از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که روایت نعمان‌بن بشیر چون بر خلاف محتوای قرآن است، باید کنار نهاده شود و آنچه با ظاهر آیات می‌سازد، همان حدیث مشهوری است که در آغاز بحث تحت عنوان شأن نزول بیان کردیم و این فضیلتی است برای پیشوای بزرگ اسلام علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام. خداوند همه ما را به پیروی از حق و پیروی از اینگونه پیشوایان ثابت قدم بدارد و چشم و گوش باز و فکر دور از تعصب و عنایت کند. همچنین از آیات فوق استفاده می‌شود که مقام رضوان که از بزرگترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می‌بخشد، چیزی است غیر از باغ‌های بهشت و نعمت‌های جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار. «۳» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۰

نخستین مهاجران اسلام

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنَّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ (۸۲) وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِینَ (۸۳) وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ یُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ (۸۴) فَأَثابَهُمُ اللَّهُ بِما قالُوا جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِینَ (۸۵) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ (۸۶) «۱» ۸۲- به طورمسلم یهود و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، ولی آنها را که می گویند مسیحی هستیم نزدیک‌ترین دوستان به مؤمنان می‌یابی، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و

آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند. ۸۳- و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر نازل شده، بشنوند چشم‌های آنها را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۱ می‌بینی که (از شوق) اشک می‌ریزد، به خاطر حقیقتی را که دریافته‌اند، آنها می گویند: پروردگارا ایمان آوردیم، ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنویس. ۸۴- چرا ما ایمان به خدا و آنچه از حق به ما رسیده نیاوریم در حالی که آرزو داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد؟! ۸۵- خداوند آنها را به خاطر این سخن، باغ‌هایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این جزای نیکوکاران است. ۸۶- و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها اهل دوزخ‌اند.

شأن نزول: نخستین مهاجران اسلام

بسیاری از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی و نویسنده المنار در تفسیرهای خود، از مفسران پیشین نقل کرده‌اند که این آیات درباره نجاشی زمامدار حبشه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او نازل شده است و در حدیثی که در تفسیر برهان نقل شده این موضوع مشروحا آمده است. آنچه از روایات اسلامی و تواریخ و گفتار مفسران در این زمینه استفاده می‌شود چنین است: در سال‌های نخستین بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت عمومی او، مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند، قریش به قبایل عرب توصیه کرده بودند که هر کدام، افراد وابسته خود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند را، تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت. آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک جهاد آزادی بخش کافی نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله برای حفظ این دسته کوچک، و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون حجاز، به آنها دستور مهاجرت داد و حبشه را برای این مقصد انتخاب فرمود و گفت: در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می‌کند، شما آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۲ منظور پیامبر صلی الله علیه و آله نجاشی «۱» بود. یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم حبشه شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی، راه حبشه را پیش گرفتند و این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود. و مهاجرت اول نام گرفت. چیزی نگذشت که جعفربن ابوطالب و جمعی دیگر از مسلمانان به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را، که از ۸۲ نفر مرد و عده قابل ملاحظه‌ای زن و کودک تشکیل می‌شد، به وجود آوردند. طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود؛ زیرا به خوبی می‌دیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجا اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان حبشه رفته‌اند روبرو خواهند شد. برای به هم زدن این موقعیت دست به کار شدند و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حیله گر و پشت هم انداز؛ یعنی عمروبن عاص و عمارةبن ولید را برای به هم زدن موقعیت مسلمانان حبشه انتخاب کردند و با هدایای فراوانی به حبشه فرستادند، این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و به جان هم افتادند، ولی به هر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند و قبلا با دادن هدایای گرانبهایی به اطرافیان نجاشی، موافقت آنها را جلب کرده و قول تأیید و طرفداری از آنان گرفته بودند. عمرو عاص سخنان خود را از اینجا شروع کرد و با نجاشی چنین گفت: «ما فرستادگان بزرگان مکه‌ایم. تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته‌اند و از آیین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه به پا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده‌اند و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به اینجا پناه آوردند، ما از آن می‌ترسیم که در اینجا نیز دست به اخلال گری زنند، بهتر این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم ...» این را گفتند و هدایایی را که با خود آورده بودند، تقدیم داشتند. نجاشی گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم تماس نگیرم، نمی‌توانم حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۳ در این زمینه سخن بگویم و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در

جلسه‌ای در حضور شما دعوت شود. روز دیگر در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفربن ابی‌طالب به نمایندگی مسلمانان و نمایندگان قریش، حضور داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند. جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها بپرسید آیا ما جزو بردگان فراری این جمعیت هستیم؟! عمرو گفت: نه شما آزادید. جعفر گفت: سؤال کنید آیا آنها دِیْنی بر ذمه ما دارند که آن را از ما می‌طلبند؟! عمرو: نه ما هیچگونه مطالبه‌ای از شما نداریم. جعفر: آیا خونی از شما ریخته‌ایم که آن را از ما می‌طلبید؟! عمرو: نه چنین چیزی در کار نیست. جعفر: پس از ما چه می‌خواهید که این همه ما را شکنجه و آزار دادید و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم؟! سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی می‌کردیم، گوشت مردار می‌خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می‌دادیم، قطع رحم می‌کردیم و نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم و نیرومندان ما ضعیفان را می‌خوردند! ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است هرگونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشا و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوییم، به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نماییم. نجاشی گفت: عیسای مسیح نیز برای همین مبعوث شده بود! سپس از جعفر پرسید: آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟ جعفر گفت: آری و سپس شروع به خواندن سوره مریم کرد. حسن انتخاب جعفر، در مورد آیات تکان دهنده این سوره، که مسیح و مادرش را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۴ از هرگونه تهمت‌های ناروا پاک می‌سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق، از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت و نجاشی صدا زد به خدا سوگند نشانه‌های حقیقت در این آیات نمایان است! هنگامی که عمرو خواست در اینجا سخنی بگوید و تقاضای سپردن مسلمانان را به دست وی کند، نجاشی دست بلند کرد و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت: خاموش باش، به خدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگویی تو را مجازات خواهم کرد! این جمله را گفت و رو به مأمورین کرد و صدا زد هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از حبشه بیرون کنید، و به جعفر و یارانش گفت: آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید! این پیشامد علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم حبشه داشت، سبب شد که مسلمانان مکه به این کشور همچون پایگاهی مطمئن حساب کنند و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیابند، به آنجا روانه سازند. سال‌ها گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کرد و کار اسلام بالا گرفت و عهدنامه حدیبیه امضا شد و پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه فتح خیبر گشت. در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگترین کانون خطر یهود در پوست نمی‌گنجیدند، از دور شاهد حرکت دسته جمعی عده‌ای به سوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد این جمعیت همان مهاجران حبشه‌اند که به آغوش وطن باز می‌گردند در حالی که قدرت‌های اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده جعفر و مهاجران حبشه، این جمله تاریخی را فرمود: «لا ادْری «أَنَا بِفَتْحِ خَیْبَرٍ اسَرّ امْ بِقُدومِ جَعْفَرٍ؟!»؛ «نمی‌دانم از پیروزی خیبر خوشحال‌تر باشم یا از بازگشت جعفر؟» می‌گویند علاوه بر مسلمانان، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره یس به گریه افتادند و مسلمان شدند و گفتند چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح شباهت دارد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۵ طبق روایتی که در تفسیر المنار از سعیدبن جبیر نقل شده، نجاشی سی نفر از بهترین یاران خود را به عنوان اظهار علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و آیین اسلام به مدینه فرستاد و همانها بودند که با شنیدن آیات سوره یس گریستند و اسلام را پذیرفتند، آیات فوق نازل شد و از این مؤمنان تجلیل کرد «۱» و «۲»

کینه‌توزی یهود و نرمش نصاری

در این آیات مقایسه‌ای میان یهودیان و مسیحیانی که معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده‌اند شده است. در نخستین آیه یهود و مشرکان در یک صف قرار داده شده‌اند و مسیحیان در صف دیگر، در آغاز می گوید: «سرسخترین دشمنان مومنان، یهود و مشرکان هستند، و بامحبت‌ترین آنها نسبت به‌مؤمنان مدعیان‌مسیحیت‌اند»؛ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنَّا نَصاری .... تاریخ اسلام بخوبی گواه این حقیقت است؛ زیرا در بسیاری از صحنه‌های نبردهای ضد اسلامی، یهود بطور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند و از هرگونه کار شکنی و دشمنی خود داری نمی کردند، افراد بسیار کمی از آنها به اسلام گرویدند، در حالی که در غزوات اسلامی، کمتر مسلمانان را مواجه با مسیحیان می‌بینیم و نیز افراد زیادی از آنها را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند. سپس قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط مشی اجتماعی را طی چند جمله بیان می کند: نخست اینکه، در میان آنها جمعی دانشمند بودند که به اندازه دانشمندان دنیاپرست یهود در کتمان حقیقت کوشش نداشتند؛ ... ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ ... «۳» و نیز در میان آنها حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۶ جمعی تارک دنیا بودند که درست در نقطه مقابل حریصان یهود گام برمی‌داشتند، هر چند گرفتار انحرافاتی بودند ولی باز در سطحی بالاتر از یهود قرار داشتند ... وَرُهْباناً .... بسیاری از آنها در برابر پذیرش حق خاضع بودند و تکبری از خود نشان نمی‌دادند، در حالی که اکثریت یهود به خاطر اینکه خود را نژاد برتر می‌دانستند، از قبول آیین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود سر باز می‌زدند؛ ... وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ. به علاوه جمعی از آنان (همانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) «هنگامی که آیات قرآن را می‌شنیدند، اشک شوق از دیدگانشان به خاطر دست یافتن به حق سرازیر می‌شد»؛ وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ .... با صراحت و شهامت و بی‌نظری صدا می‌زدند: «... پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را از گواهان حق و همراهان محمد صلی الله علیه و آله و یاران او قرار ده»؛ ... رَبَّنا آمَنَّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِینَ. آنها به قدری تحت تأثیر آیات تکان دهنده این کتاب آسمانی قرار می گرفتند که می گفتند: «چگونه ممکن است ما به خداوند یگانه و حقایقی که از طرف او آمده است ایمان نیاوریم در حالی که انتظار داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد»؛ وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ یُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ. البته همانطور که در بالا اشاره کردیم، این مقایسه بیشتر درباره یهود و مسیحیان معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ زیرا یهود با اینکه دارای کتاب آسمانی بودند، به خاطر دلبستگی بیش از اندازه به مادیات، در صف مشرکانی قرار گرفته بودند که از نظر مذهبی با آنها هیچ وجه اشتراکی نداشتند. در حالی که در ابتدا، یهودیان مبشران اسلام محسوب می‌شدند و انحرافاتی همانند تثلیث و غلو مسیحیت را نداشتند، اما دنیا پرستی شدید آنها را به کلی از حق بیگانه کرد، در حالی که مسیحیان آن عصر چنین نبودند. ولی تاریخ گذشته و معاصر به ما می گوید: مسیحیان قرون بعد، درباره اسلام و مسلمین مرتکب جنایاتی شدند که دست کمی از یهود نداشت. جنگ‌های طولانی و خونین صلیبی در گذشته و تحریکات فراوانی که امروز از ناحیه استعمار کشورهای مسیحی بر ضد اسلام و مسلمین می‌شود، چیزی نیست که بر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۷ کسی پنهان باشد، بنابر این نباید آیات فوق را به عنوان یک قانون کلی در باره همه مسیحیان دانست. جمله‌های: وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ .... و ما بعد آن، گواه بر این است که این آیات درباره جمعی از مسیحیان معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. در دو آیه بعد به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها اشاره شد، نخست می گوید: آنها که در برابر افراد با ایمان، محبت نشان دادند و در مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند، خداوند در برابر این، به آنها باغ‌های بهشت را پاداش می‌دهد که از زیر درختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن می‌مانند و این است جزای نیکوکاران؛ فَأَثابَهُمُ اللَّهُ بِما قالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِینَ. «۱» در مقابل، آنها که راه دشمنی را پیمودند و کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند، اهل دوزخ‌اند؛ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا

وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ. «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۸

حرم امن

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ (۶۸) وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹) «۱» ۶۷- آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم، در حالی که مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می‌ربایند؟ آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خداوند را کفران می‌کنند؟ ۶۸- چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خداوند دروغ می‌بندد، یا حق را پس از آنکه به سراغش آمد تکذیب می‌کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟ ۶۹- و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعا هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.

شأن نزول:

در تفسیر در المنثور، ذیل آیه مورد بحث از ابن عباس چنین نقل شده است گروهی از مشرکان گفتند: ای محمد! اگر ما داخل در دین تو نمی‌شویم، تنها به خاطر این است که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۹ می‌ترسیم مردم ما را بربایند (و به سرعت نابود کنند) چون جمعیت ما کم است و جمعیت مشرکان عرب بسیارند، به محض اینکه به آنها خبر رسد که ما وارد دین تو شده‌ایم، به سرعت ما را می‌ربایند و خوراك یك نفر از آنها هستیم! در اینجا آیه: أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا ... نازل شد و به آنها پاسخ گفت. در آیات گذشته نیز به این بهانه مشرکان، به صورت دیگری اشاره شده بود که ما می‌ترسیم اگر اظهار ایمان کنیم و به دنبال آن هجرت نماییم، زندگی ما مختل شود که قرآن از طرق مختلف به آنها پاسخ گفت. در آیات مورد بحث قرآن، از طریق دیگری به آنها پاسخ می‌گوید و می‌فرماید: «آیا آنها ندیدند که ما برای آنها حرم امنی قرار دادیم (سرزمین پاك و مقدس مکه)»؛ أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً .... در حالی که عرب در ناامنی به سر می‌برند و در بیرون این سرزمین انسانها را می‌ربایند، همه جا غارت است و کشتار، اما این سرزمین همچنان امن و امان باقی مانده است؛ ... وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ .... خداوندی که قادر است در این دریای متلاطم و طوفانی سرزمین حجاز، حرم مکه را همچون جزیره‌ای آرام و امن و امان قرار دهد، چگونه قدرت ندارد آنها را در برابر دشمنان حفظ کند؟ و چگونه آنها از این مردم ضعیف و ناتوان در برابر خداوند بزرگ و قادر متعال وحشت دارند؟! «آیا با این حال آنها به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند؟!»؛ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ. کوتاه سخن اینکه خداوندی که می‌تواند در میان یك سرزمین گسترده بحرانی، که جمعی از مردم نیمه وحشی در آن سکونت دارند یك منطقه کوچك را در امنیت فرو برد، چگونه نمی‌تواند انسانهای مؤمن را در میان انبوهی کافر و بی ایمان حفظ کند؟ پس از ذکر این دلیل روشن، در آیه بعد چنین نتیجه گیری و جمع‌بندی می‌کند: «آیا کسی ظالم‌تر از آنها که بر خداوند دروغ می‌بندند، یا حق را پس از آن که به سراغشان آمد انکار می‌کنند، پیدا می‌شود؟!»؛ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ .... ما دلایل آشکاری برای شما اقامه کردیم که جز «اللّه» شایسته پرستش نیست. اما شما بر خداوند دروغ می‌بندید و شریکانی برای او می‌تراشید و حتی مدعی هستید که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۰ این یك برنامه الهی است! از سوی دیگر قرآنی بر شما نازل کردیم که نشانه‌های حق در آن است، اما شما همه اینها را نادیده گرفته و پشت سر افکندید، آیا ظلم و ستمی از این برتر تصور می‌شود؟ ظلم بر خویشتن و ظلم بر همه انسانها، چرا که شرك و کفر، ظلم عظیم است. به تعبیر دیگر آیا ظلم به معنی وسیع کلمه جز انحراف و خارج ساختن چیزی از محل شایسته‌اش است؟ آیا بدتر از این پیدا می‌شود که انسان یك مشت سنگ و چوب بی‌ارزش را هم‌ردیف خالق آسمانهاو زمین قرار دهد؟ به علاوه شرك، خمیر مایه همه مفاسد اجتماعی است و ستمهای

دیگر در واقع از آن سرچشمه می گیرد، هواپرستی، مقام‌پرستی و دنیاپرستی هر کدام نوعی از شرک است. ولی بدانید عاقبت شومی در انتظار مشرکان است، «آیا محل و جایگاه کافران دوزخ نیست؟»؛ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ. قابل توجه اینکه در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالم‌ترین مردم معرفی شده‌اند که همه آنها با جمله استفهامیه من اظلم (استفهام انکاری) شروع شده است. دقت در این آیات نشان می‌دهد که آیات مزبور گرچه مسائل متنوعی ظاهراً در آنها مطرح است، اما همه آنها به ریشه شرک بازمی گردد، بنابر این هیچ تضادی در میان آنها نیست. «۱» آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیه سوره عنکبوت است واقعیت مهمی را بیان می کند که عصاره‌ای از تمام این سوره و هماهنگ با آغاز آن است. می‌فرماید: راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد، مشکل از نظر شناخت حق، مشکل از نظر وسوسه‌های شیاطین جن و انس، مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی‌رحم و مشکل از نظر لغزشهای احتمالی، اما در اینجا یک حقیقت است که به شما در برابر این مشکلات نیرو و اطمینان می‌دهد و حمایت می کند و آن اینکه: «کسانی که در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۱ راه ما جهاد کنند ما آنها را به طرق خویش هدایت می کنیم، و خداوند با نیکوکاران است»؛ وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. «۱»

سوگند به این شهر مقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ (۲) وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالًا لُبَداً (۶) أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) «۲» به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- قسم به این شهر مقدس (مکه). ۲- شهری که تو ساکن آن هستی! ۳- و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح). ۴- که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنجها است). ۵- آیا او گمان می کند که هیچکس قادر نیست بر او دست یابد؟! ۶- می گوید: مال زیادی را (در کارهای خیر) تلف کرده‌ام! ۷- آیا گمان می کند هیچکس او را ندیده (و نمی‌بیند)؟ سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند، سوگندهایی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است، سوگندهایی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۲ در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد و رنج است، از سوگند تازه‌ای شروع می کند و می‌فرماید: «قسم به این شهر مقدس شهر مکه»؛ لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ. «۱» «شهری که تو ساکن آن هستی»؛ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ. گرچه در این آیات نام مکه صریحا نیامده است، ولی با توجه به مکی بودن سوره از یک سو و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیدا است که منظور همان مکه است و اجماع مفسران نیز بر همین است. البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می کند خداوند به آن سوگند یاد نماید، چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده و انبیای بزرگ علیهم السلام گرد این خانه طواف کرده‌اند، ولی جمله: وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ مطلب تازه‌ای در بر دارد، می گوید: این شهر به خاطر وجود پر فیض و پر برکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است. حقیقت همین است که ارزش سرزمینها به ارزش انسانهای مقیم در آنها است، مبادا کفار مکه تصور کنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می کند، برای وطن آنها و یا کانون بتهایشان اهمیت قایل شده است، نه چنین نیست، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذی جود بنده خاص خداوند محمد صلی الله علیه و آله است. ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف وی مرده را ز مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب ز خاک تو با رونق و نوا در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه من به این شهر مقدس سوگند یاد نمی کنم در حالی که احترام تو را هتک کرده‌اند و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده‌اند. این توبیخ و سرزنش شدیدی است نسبت به کفار قریش که آنها خود را خادمان و حافظان حرم مکه می‌پنداشتند و برای این سرزمین آنچنان احترامی قایل بودند که حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می‌شد، در امان بود. حتی می گویند کسانی که از پوست حج وحرمین

شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۳ درختان مکه بر می‌گرفتند و به خود می‌بستند، به خاطر آن در امان بودند. ولی با این حال چرا تمام این آداب و سنن در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زیر پا گذاشته شد؟! چرا هرگونه اذیت و آزار نسبت به او و یارانش روا می‌داشتند و حتی خونشان را مباح می‌شمردند؟! این تفسیر در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. «۱» سپس می‌افزاید: «و قسم به پدر و فرزندش»؛ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ. در اینکه منظور از این پدر و فرزند کیست؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند. نخست اینکه منظور از والد ابراهیم خلیل علیه السلام و از ولد اسماعیل ذبیح علیه السلام است و با توجه به اینکه در آیه قبل، به شهر مکه سوگند یاد شده و می‌دانیم ابراهیم و فرزندش علیهما السلام بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می‌رسد. بخصوص اینکه عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش علیهما السلام اهمیت فوق العاده‌ای قایل بود و به آنها افتخار می‌کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می‌رساندند. دیگر اینکه منظور آدم و فرزندانش علیهم السلام است. سوم اینکه منظور آدم علیه السلام و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته‌اند. چهارم اینکه منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است، چرا که مساله تولد و بقای نسل انسانی در طول ادوار مختلف، از شگفت‌انگیزترین بدایع خلقت است و خداوند مخصوصا به آن سوگند یاد کرده است. جمع میان این چهار تفسیر نیز بعید نیست، هر چند تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد. سپس به چیزی می‌پردازد که هدف نهایی این سوگندها است. می‌فرماید: «مسلما ما انسان را در رنج آفریدیم»؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ. کبد به گفته طبرسی در مجمع البیان در اصل به معنی شدت است، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود تکبّد اللبن می‌گویند. ولی به گفته راغب در مفردات کبد (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض کبد انسان (جگر سیاه) می‌شود و سپس به هرگونه مشقت و رنج اطلاق شده است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۴ ریشه این لغت هر چه باشد مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است. آری انسان از آغاز زندگی حتی از آن لحظه‌ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می‌شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنجها را طی می‌کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران طفولیت، و سپس جوانی، و از همه مشکل‌تر دوران پیری، مواجه به انواع مشقت‌ها و رنج‌ها است، و این است طبیعت زندگی دنیا، و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است اشتباه، و به گفته شاعر عرب: طبعت علی کدر و أنت تریدها صفوا من الأقذار و الأکدار و مکلفوا الأیام ضد طباعها متطلب فی الماء جذوه نار «۱» طبیعت جهان بر کدورت است و تو می‌خواهی از هرگونه کدورت و ناپاکی پاک باشد؟ هر کس دوران جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد همچون کسی است که در میان امواج آب شعله آتش جستجو می‌کند! نگاهی به زندگی انبیا و اولیاءاللّه نیز نشان می‌دهد که زندگی این گل‌های سرسبد آفرینش نیز با انواع ناملائمات و درد و رنجها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است. و اگر افراد یا جوامعی را می‌بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارند یا بر اثر مطالعات سطحی ما است، و لذا وقتی نزدیکتر می‌شویم به عمق درد و رنجهای همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می‌گردیم و یا اینکه برای مدتی محدود و زمانی استثنایی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی‌زند. سپس می‌افزاید: «آیا این انسان گمان می‌کند که هیچکس قادر نیست بر او دست بیابد؟»؛ أَ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ. اشاره به اینکه آمیختگی زندگی انسان با آنهمه درد و رنج دلیل بر این است که او قدرتی ندارد. ولی او بر مرکب غرور سوار است، و هر کار خلاف و گناه و جرم و تجاوزی را مرتکب می‌شود گویی خود را در امن و امان می‌بیند، و از قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می‌کند، هنگامی که به قدرت می‌رسد تمام احکام الهی را زیر پا می‌گذارد، و مطلقا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۵ خدا را بنده نیست، آیا به راستی چنین می‌پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهایی می‌یابد، چه اشتباه بزرگی! این احتمال نیز داده شده که منظور ثروتمندانی هستند که می‌پنداشتند احدی توانایی ندارد ثروت آنها را بگیرد. و نیز گفته شده منظور کسانی هستند که معتقد بودند احدی آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی‌کنند. ولی آیه مفهوم جامعی دارد که ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود. بعضی گفته‌اند: آیه فوق اشاره به مردی از قبیله جمح که ابو الاسد نامیده می‌شد، او به قدری نیرومند بود که روی یک قطعه چرم می‌نشست ده نفر می‌خواستند آن را از زیر

پای او بکشند نمی‌توانستند، چرم پاره پاره می‌شد و او از جا تکان نمی‌خورد! ولی نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری مانع از عمومیت مفهوم آن نیست. سپس در ادامه همین سخن می‌افزاید: «او می‌گوید من مال زیادی را تباه کردم»؛ یَقُولُ أَهْلَكْتُ مالًا لُبَداً. و این اشاره به کسانی است که وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می‌کردند از روی غرور و نخوت می‌گفتند: ما بسیار در این راهها صرف کرده‌ایم در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است. بعضی نیز گفته‌اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و توطئه‌های ضد اسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می‌کردند، همانگونه که در حدیثی آمده است که در روز جنگ خندق هنگامی که علی علیه السلام اسلام را به عمرو بن عبد وَدّ عرضه نمود، او در پاسخ گفت: «فَأَيْنَ ما أَنْفَقْتُ فِيكُمْ مالًا لُبَداً»؛ «پس آن‌همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می‌شود؟!» بعضی نیز گفته‌اند: آیه ناظر به بعضی از سران قریش مانند حارث‌بن عامر است که مرتکب گناهی شده بود راه نجات را از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد حضرت دستور کفاره به او داد. او گفت: اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم در کفارات و نفقات نابود شد! جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است، هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۶ بعد دارد. تعبیر به اهلکت اشاره به این است که اموال او در حقیقت نابود شده و بهره‌ای عایدش نمی‌شود. لُبَد (بر وزن لغت) به معنی شیء متراکم و انبوه است و در اینجا به معنی مال فراوان است. سپس می‌افزاید: «آیا گمان می‌کند که هیچکس او را ندیده و نمی‌بیند؟!»؛ أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ. او از این حقیقت غافل است که خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می‌بیند، بلکه از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است، و از نیات او با خبر، مگر ممکن است خدایی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد چیزی را نبیند و نداند؟! این غافلان بی‌خبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می‌پندارند. آری خدا می‌داند این اموال را از کجا به دست آورده؟ و در چه راهی مصرف کرده است؟! در حدیثی از ابن عباس نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یجاوز قدما عبد حتّی یسأل عن أربع: عن شبابه فیما أبلاه و عن عمره فیما أفناه و عن ماله من أین جمعه و فیما أنفقه و عن حبّنا أهل‌البیت». «۱» «در قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده؟ و از مالش که از کجا جمع‌آوری نموده، و در چه راه مصرف کرده است؟ و از عملش که چه کاری انجام داده؟ و از محبت ما اهل بیت!» کوتاه سخن اینکه چگونه انسان مغرور می‌شود و ادعای قدرت می‌کند در حالی که زندگی او با درد و رنج عجین است، اگر مالی دارد به شبی است، و اگر جانی دارد به تبی است! وانگهی چگونه ادعا می‌کند که من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده‌ام، در حالی که او از نیتش آگاه است، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می‌داند و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را. «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۷

سوره فیل

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵ آیه است.

محتوی و فضیلت سوره فیل

این سوره چنانکه از نامش پیدا است، اشاره به داستان تاریخی معروفی می‌کند که در سال تولد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده و خداوند خانه کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ فرمود. این سوره یادآور آن داستان عجیب است که بسیاری از مردم مکه آن را به خاطر داشتند؛ زیرا در گذشته نزدیکی واقع شده بود. یادآوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت خدا، کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن

پرنـدگان کوچـک، و آن سـنگریزه‌های نیم‌بنـد (... بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ) در هم کوبیـد، قـدرت دارد که این مسـتکبران لجوج را نیز مجازات کند. نه قدرت آنها عظیم‌تر از قدرت ابرهه بود و نه لشکر و نفرات آنها هرگز به آن حد می‌رسید؛ یعنی شما که این ماجرا را با چشم خود دیدید، چرا از مرکب غرور پایین نمی‌آیید؟! در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «هر کسـی سوره فیل را در نماز واجب بخوانـد، در قیامت هر کوه و زمین هموار و کلوخی برای او شـهادت می‌دهـد که او از نمازگزاران است و منادی صدا می‌زند در باره بنده من راست حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۳۰۸ گفتید، شهادت شما را به سود یا زیان او می‌پـذیرم، بنـده‌ام را بـدون حساب داخل بهشت کنید او کسـی است که من وی را دوست دارم و عملش را نیز دوست دارم». بدیهی است این همه فضـیلت و ثواب و پاداش عظیم از آن کسـی است که با خواندن این آیات از مرکب غرور پیاده شود و در طریق رضای حق گام بردارد. «۱»

داستان اصحاب الفیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ (۱) أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ (۲) وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ (۳) تَرْمِیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ (۵) «۲» بنام خداوند بخشـنده مهربان ۱- آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشـکر ابرهه که به قصـد نابودی کعبه آمـده بودند) چه کرد؟! ۲- آیا نقشه آنها را در ضـلالت و تباهی قرار نـداد؟ ۳- و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرسـتاد. ۴- که با سـنگ‌های کوچکی آنها را هـدف قرار می‌دادند. ۵- در نتیجه آنهـا را همچون کاه خورده شده قرار داد.

شأن نزول:

در حـدیثی از امـام علی‌بن الحسـین علیهما السـلام می‌خوانیم: ابوطالب همواره با شمشـیرش از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد، تا آنجا که می‌فرمایـد: « (روزی) ابوطالب عرض کرد فرزند. حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۳۰۹ برادر! آیا تو مبعوث به همه مردم شده‌ای، یا تنها به قوم خودت؟» پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «نه، مبعوث به جمیع انسان‌ها شده‌ام، از سفید و سیاه، عرب و عجم، سوگند به کسـی که جانم در دست او است که من همه انسان‌های سـفید پوست و سیاه پوست را به این آیین دعوت می‌کنم و تمام کسانی که بر قله کوه‌ها و دریاها هسـتند، به این آیین فرا می‌خوانم و من تمام زبان‌های فارس و روم را دعوت می‌کنم». هنگامی که این سـخن به گوش قریش رسـید، تعجب کردند و گفتند: آیا گوش به سخنان فرزند برادرت نمی‌دهی که چه می‌گوید؟ به خدا سوگند اگر مردم فارس و روم این سخنان را بشنوند، ما را از سرزمینمان می‌ربایند! و سنگ‌های خانه کعبه را قطعه قطعه جـدا می‌کننـد! اینجا بود که خداونـد آیه شـریفه: وَ قالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُـدی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِـنا أَ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبی إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْءٍ ...؛ «آنها گفتند اگر ما هدایت را بپذیریم، ما را از سرزمینمان می‌ربایند!، آیا ما آنها را در حرم أمنی که ثمرات هر چیز را به سوی آن می‌آورنـد جای ندادیم؟.» «۱» خداوند در باره این سـخن آنها که خانه کعبه را متلاشی می‌کنند، سوره فیـل را نـازل کرد (و بـه آنهـا گوشـزد نمـود کـه هیچکس قـادر بر چنیـن کـاری نیست). «۲» مفسـران و مورخـان ایـن داسـتان را به صورت‌هـای مختلفی نقل کرده‌انـد و در سال وقوع آن نیز گفتگو دارنـد، اما اصل داسـتان آنچنان مشـهور است که در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته و مـا آن را طبق روایـات معروف که از سـیره ابن هشام و بلوغ الارب و بحار الانوار و مجمع البیان خلاصه کرده‌ایم می‌آوریم: پادشـاهی به نام ذونواس، مسـیحیان نجران را که در نزدیکی آن سـرزمین می‌زیسـتند تحت شـکنجه شدیـد قرار داد، تا از آیین مسـیحیت بازگردنـد، (قرآن این مـاجرا را به عنوان اصـحاب الاخـدود در سوره بروج آورده و مـا آن را در تفسـیر همان سوره مشـروحا بیـان کرده‌ایم). بعـد از این جنایت بزرگ مردی به نام دوس از میان آنها جان سالم به در برد و خود را به قیصـر روم که بر

آیین مسیح بود رسانید و ماجرا را برای او شرح داد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۰ چون فاصله میان روم و یمن زیاد بود قیصر نامه‌ای به نجاشی سلطان حبشه نوشت، تا انتقام نصارای نجران را از ذو نواس بگیرد و نامه را با همان شخص برای نجاشی فرستاد. نجاشی سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام ارياط روانه یمن کرد، ابرهه نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود. ذو نواس شکست خورد و ارياط حکمران یمن شد. بعد از مدتی، ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست. وقتی خبر این ماجرا به نجاشی رسید، تصمیم گرفت ابرهه را سرکوب کند، ابرهه برای نجات خویش موهای سر خود را تراشید و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد. نجاشی چون چنین دید او را بخشید و در پست خود ابقا نمود. در این هنگام ابرهه برای اثبات خوش خدمتی، کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را به جای کعبه به سوی آن فرا خواند و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند. برای همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف و در میان قبایل عرب و سرزمین حجاز فرستاد، اعراب که سخت به مکه و کعبه علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ ابراهیم خلیل علیه السلام می‌دانستند، احساس خطر کردند. طبق بعضی از روایات گروهی آمدند و مخفیانه کلیسا را آتش زدند و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ عکس العمل شدید نشان دادند و معبد ابرهه را بی اعتبار کردند. ابرهه سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت خانه کعبه را به کلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از فیل استفاده می‌کردند، عازم مکه شد. هنگامی که نزدیک مکه رسید، کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت آورند و در این میان دویست شتر از عبد المطلب غارت شد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۱ ابرهه کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند و به او بگوید ابرهه پادشاه یمن می‌گوید: من برای جنگ نیامده‌ام، تنها برای این آمده‌ام که این خانه کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به جنگ نبرید نیازی به ریختن خونتان ندارم! فرستاده ابرهه وارد مکه شد و از رییس و شریف مکه جستجو کرد، همه عبد المطلب را به او نشان دادند، ماجرا را نزد عبد المطلب بازگو کرد، عبد المطلب نیز گفت: ما توانایی جنگ با شما را نداریم و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می‌کند. فرستاده ابرهه به عبد المطلب گفت: «باید با من نزد او بیایی، هنگامی که عبد المطلب وارد بر ابرهه شد، او سخت تحت تأثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده عبدالمطلب قرار گرفت، تا آنجا که ابرهه برای احترام او از جا برخاست و روی زمین نشست و عبد المطلب را در کنار دست خود جای داد؛ زیرا نمی‌خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند، سپس به مترجمش گفت از او بپرس حاجت تو چیست؟ مترجم گفت: حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده‌اند، دستور دهید اموالم را بازگردانند. ابرهه سخت از این تقاضا در عجب شد و به مترجمش گفت: «به او بگو هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت، اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی، تو در باره دویست شترت سخن می‌گویی، اما در باره کعبه که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانی‌اش آمده‌ام مطلقا سخنی نمی‌گویی؟!» عبد المطلب گفت: «أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ إِنَّ لِلْبَيْتِ رَبّاً سَيَمْنَعُهُ»؛ «۱» «من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می‌کند» (این سخن ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت). عبد المطلب به مکه آمد و به مردم اطلاع داد که به کوه‌های اطراف پناهنده شوند و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند: لا همَّ أنّ المَرءَ یمنع رَحلَه فامنع رِحالَكَ لا یَغلِبنَّ صلیبهم و محالهم عدوا مِحالَكَ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۲ إنْ كنتَ تارکهم و کعبتنا فأمر ما بدا لك جروا جمیع بلادهم و الفیل کی یسبوا عیالَكَ عمدوا جمالك بکیدهم جهلا و ما راقبوا جلالك فانصر علی آل الصلیب و عابدیه الیوم آلك. «۱» «خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می‌کند، تو خانه‌ات را حفظ کن! هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند. آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده‌اند، تا ساکنان حرم

تو را اسیر کننـد. خداوندا! هر کس از خانواده خویش دفاع می‌کند، تو نیز از ساکنان حرم أمنت دفاع کن. و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کننـدگانش یـاری فرما.» سپس عبـد المطلب به یکی از دره‌های اطراف مکه آمـد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت و به یکی از فرزنـدانش دستور داد بالای کوه ابو قبیس برونـد، ببیند چه خبر می‌شود. فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می‌خورد که به سوی سرزمین ما می‌آید، عبد المطلب خرسند شد و صدا زد: «یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ ادْخُلُوا مَنَازِلَکُمْ فَقَدْ أَتَاکُمُ اللَّهُ بِالنَّصْرِ مِنْ عِنْدِهِ»؛ «۲» «ای جمعیت قریش! به منزل‌های خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد.» این از یک سو، از سوی دیگر، ابرهه سوار بر فیل معروفش که محمود نام داشت، با لشگر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه‌های اطراف سرازیر مکه شد، ولی هر چه بر فیل خود فشار می‌آورد پیش نمی‌رفت، اما هنگامی که سر او را به سوی یمن بازمی‌گرداندنـد، به سرعت حرکت می‌کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شـد و در حیرت فرو رفت. در این هنگام پرنـدگانی از سوی دریا فرا رسیدند، هماننـد پرستوها و هر یک از آنها سه عـدد سنگریزه با خود همراه داشت، یکی به منقار و دو تا در پنجه‌ها، تقریبا به انـدازه حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۳ نخود، این سـنگریزه‌ها را بر سر لشگریان ابرهه فرو ریختنـد و به هر کـدام از آنها اصابت می‌کرد هلاک می‌شـد و بعضـی گفته‌انـد: سـنگریزه‌ها به هر جای بـدن آنها می‌افتاد سوراخ می‌کرد و از طرف مقابل خارج می‌شـد. در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشـگر ابرهه سایه افکنـد، آنها که زنـده مانـده بودنـد پـا بـه فرار گذاشـتند و راه یمـن را سؤال می‌کردنـد کـه بازگردنـد، ولی پیوسـته در وسـط جـاده ماننـد برگ خزان بـه زمین می‌ریختنـد. خود ابرهه نیز مورد اصابت سـنگی واقع شـد و مجروح گشت و او را به صـنعا (پایتخت یمن) بازگرداندنـد و در آنجا از دنیا رفت. بعضـی گفته‌اند اولین بار که بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد، آن سال بود. تعداد فیل‌هایی را که ابرهه با خود آورده بود، بعضـی همان فیل محمود و بعضـی هشت فیل و بعضـی ده و بعضـی دوازده نوشـته‌اند. در همین سال مطابق مشـهور پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله تولـد یافت و جهان به نور وجودش روشن شد و لذا جمعی معتقدند که میان این دو رابطه‌ای وجود داشـته است. به هر حـال اهمیت این حـادثه بزرگ به قـدری بود که آن سـال را عـام الفیـل (سال فیل) نامیدنـد و مبـدأ تاریـخ عرب شناخته شد. «۱»

با ابرهه گو کز پی تعجیل نیاید!

در نخستین آیه این سوره، پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله را مخاطب قرارداده می‌فرمایـد: «آیا ندیـدی پروردگارت با اصـحاب فیل چه کرد؟»؛ أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ. آنها با آن همه لشـکر و قـدرت آمـده بودنـد تا خانه خداونـد را ویران سازند و خداوند با لشـکری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید. فیل‌ها را با پرنده‌های کوچک و سلاح‌های پیشرفته آن روز را، با سـنگ‌ریزه سـجیل از کار انـداخت، تا ضـعف و حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۴ نـاتوانی این انسـان مغرور و خیره‌سـر را در برابر قـدرت الهی ظـاهر و آشـکار سازد. تعبیر به «أَ لَمْ تَرَا»؛ «آیا ندیـدی؟» با اینکه این حادثه زمانی رخ داد که پیامبر صلی الله علیه و آله دیـده به جهـان نگشوده بود و یـا مقارن تولـد آن حضـرت صـلی الله علیه و آله بود، به خاطر آن است که حادثه مزبور بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و به علاوه به قدری مشهور و معروف و متواتر بود که گویی پیغمبر صلی الله علیه و آله با چشم مبارکش آن را مشاهده کرده بود و جمعی از معاصـران پیامبر صـلی الله علیه و آله مسـلما آن را با چشـم خود دیـده بودنـد. تعبیر به اصـحاب الفیل به خاطر همان چنـد فیلی است که آنها با خود از یمن آورده بودند، تا مخالفان را مرعوب سازند و شترها و اسب‌ها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند. «۱» سپس می‌افزاید: «آیا خداوند نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نـداد؟!»؛ أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ. آنها قصـد داشـتند خانه کعبه را خراب کننـد، به این امیـد که به کلیسای یمن مرکزیت بخشـند و تمـام قبایل عرب را متوجه آنجا سازنـد، اما آنها نه تنها به مقصـد خود نرسیدند، بلکه این ماجرا که آوازه‌اش در

تمـام جزیره عربسـتان پیچیـد، بر عظمت مکه و خـانه کعبه افزود و دل‌هـای مشـتاقان را بیش از پیش متوجه آن سـاخت و به آن دیار امنیت بیشتری بخشید. منظور از تضلیل که همان گمراه ساختن است، این است که آنها هرگز به هدف خود نرسیدند. سپس به شرح این مـاجرا پرداخته، می‌فرمایـد: «خداونـد پرنـدگانی را گروه گروه بر سـر آنهـا فرسـتاد»؛ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ. ابابیل بر خلاف آنچه در زبان‌های مشـهور است نام آن پرنده نبود، بلکه معنی وصـفی دارد، بعضـی آن را به معنی جماعات متفرقه دانسته‌اند، به این معنی که پرندگان مزبور گروه گروه از هر طرف به سوی لشـکر فیل آمدند. این کلمه معنی جمعی دارد که بعضی مفرد آن را ابابله به معنی گروهی از پرندگان یا حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۵ اسب‌ها و شتران دانسته‌اند و بعضی می گویند جمعی است که مفرد از جنس خود نـدارد. به هر حـال طیر در اینجا معنی جمعی دارد و این دو واژه طیر و ابابیل مجموعا به معنی پرنـدگان گروه گروه است (نه اینکه ابابیل نام آن پرندگان باشد). در اینکه این پرنده چه پرنده‌ای بوده است؟ همان طور که در شـرح داستان آورده‌ایم، مشـهور این است پرندگانی شبیه به پرسـتو و چلچله بودند که از طریق دریای احمر برخاستند و به سراغ لشکر فیل آمدند. در آیه بعـد می‌افزایـد: «این پرندگان آن لشـکر را با سـنگ‌های کوچکی از سـجیل (گل‌های متحجر) هدف قرار می‌دادند»؛ تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ. «۱» چنانکه در شـرح این ماجرا از تواریخ و تفاسـیر و روایات نقل کردیم، هر یک از این پرندگان کوچک، سـه سنگ‌ریزه به اندازه نخود یا کوچکتر با خود داشتند، که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می کردند و این سنگ‌های کوچک بر هر کس فرود می‌آمـد، او را از هم متلاشـی می‌ساخت! چنان که در آیه بعـد می‌فرمایـد: «آنها راماننـد کاه کوبیده شده قرار داد!»؛ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ. «عصف» (بر وزن حذف) به معنی برگ‌هایی است که بر ساقه زراعت است و سـپس خشکیده و کوبیـده شـده است و به تعـبیری دیگر به معنی کـاه است و بعضـی آن را به معنی پوسـته گنـدم هنگـامی که در خوشه است، تفسیر کرده‌انـد و در اینجـا مناسب، همان معنی اول است. تعبیر به ماکول اشاره به آن است که این کاه در زیر دنـدان‌های حیوان بار دیگر کوبیـده شـده و کاملا از هم متلاشـی شـده، سپس معـده حیوان نیز آن را برای سومین بار خورد کرده است و این نشان می‌دهد که سنگ ریزه‌ها بر هر کس فرو می‌افتاد، او را کاملا از هم متلاشـی می کرد! این تعبیر علاوه بر اینکه دلیل بر شدت متلاشـی شدن آنها است، اشاره‌ای به بی ارزش بودن و ضعف و ناتوانی این گروه و جمعیت طغیانگر و مستکبر و ظاهراً نیرومند است.

نکته‌ها:

۱- معجزه بی‌نظیر! این خانه را صاحبی است!

جالب اینکه قرآن مجیـد این داسـتان مفصل و طولانی را در چند جمله کوتاه و کوبنده، در نهایت فصاحت و بلاغت، آورده است و در واقع روی نقطه‌هـایی انگشت گـذارده که به اهـداف قرآن؛ یعنی بیـدار سـاختن گردنکشان مغرور و نشان دادن ضـعف انسان در برابر قـدرت عظیـم خداونـد کمـک می کنـد. ایـن مـاجرا نشـان می‌دهـد کـه معجزات و خـوارق عـادات- بر خلاـف آنچه بعضـی پنداشـته‌اند- لزومی نـدارد که به دست پیـامبر صـلی الله علیه و آله و امـام علیه السـلام ظـاهر شود، بلکه در هر شـرایطی که خـداوند بخواهـد و لازم بداند انجام می گیرد. هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آیین او آشنا شوند. این مجازات عجیب و اعجـازآمیز، بـا مجـازات اقوام گردنکش دیگر یـک فرق روشن دارد؛ زیرا مجـازاتی همچون طوفان نوح، زلزله و سـنگ‌باران قوم لوط، تندباد قوم عاد و صاعقه قوم ثمود، یک سلسـله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شـرایط خاص معجزه بود. ولی داسـتان نابودی لشـکر ابرهه به وسـیله سـنگ‌ریزه‌هایی که از منقار و پاهای آن پرندگان کوچک فرو می‌افتاد، چیزی نیست که شبیه حـوادث طـبیعی باشـد. برخاسـتن آن پرنـدگان کوچـک و آمـدن بـه سـوی آن لشـکر مخصـوص و همراه آوردن سـنگ‌ریزه‌ها و نشانه‌گیری خاص آنها و متلاشـی شدن بدن‌های افراد یک لشـکر عظیم با آن سـنگ‌های کوچک، همه اموری هستند خارق عادت،

ولی می‌دانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است. خداوندی که در درون همین سنگ‌ریزه‌ها قدرت اتمی آفریده که اگر آزاد شود انفجار عظیمی تولید می کند، برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشکر ابرهه را همانند عصف ماکول (کاه درهم کوبیده و خورده شده) قرار دهد. هیچ نیازی نیست که مانند بعضی از مفسران مصری، برای توجیه این حادثه بگوییم که سنگها حامل میکرب‌های وبا، یا حصبه و آبله بوده‌اند. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۷اگر در بعضی از روایات آمده که از بدن‌های مصدومین مانند مبتلایان به آبله خون و چرک می آمد، دلیل بر این نیست که آنها حتما به آبله مبتلا شده بودند. همچنین نیازی به آن نیست که بگوییم این سنگریزه‌ها، اتم‌های فشرده‌ای بودند که خلاء موجود در میان آنها از میان رفته و فوق العاده سنگین بودند، به طوری که به هر کجا فرود می‌آمدند، سوراخ می کردند. اینها همه توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن این حادثه ذکر شده، و ما نیازی به اینها نمی‌بینیم. همین اندازه می‌دانیم که این سنگ‌ها دارای چنان خاصیت عجیبی بود، که بدن‌ها را متلاشی می کردند بیش از این اطلاعی از آن‌ها در دست نیست و به هر حال در برابر قدرت خداوند، هیچ کاری مشکل نیست. «۱»

۲- سخت‌ترین مجازات با کمترین وسیله!

قابل توجه اینکه خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان در این ماجرا به عالی‌ترین وجهی نشان داده است، شاید مجازاتی سخت‌تر از مجازات لشکر ابرهه در دنیا پیدا نشود که جمعی چنان درهم کوبیده شوند که به صورت کاه خورد شده و خورده شده (عصف ماکول) درآیند. برای نابودی جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت از سنگ‌ریزه‌هایی سست و از پرنده‌های ضعیف و کوچکی همانند پرستو استفاده شود، این هشداری است به همه گردنکشان و مستکبران جهان، تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حد ناتوانند؟! حتی گاه می‌شود خداوند این مأموریت‌های بزرگ را به دست موجودات کوچکتری می‌سپرد، مثلا میکربی را که هرگز با چشم دیده نمی‌شود، مأموریت می‌دهد در یک مدت کوتاه به سرعت توالد و تناسل کند، و اقوام نیرومندی را به یک بیماری خطرناک مسری مانند وبا و طاعون مبتلا سازد و در مدتی کوتاه همه را مانند برگ خزان بر زمین ریزد. سد عظیم مارب در یمن- چنانکه در تفسیر سوره سبا گفتیم- وسیله پیدایش عمران حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۸ و آبادی فراوان و تمدن عظیم و نیرومندی شد و به دنبال آن طغیان این قوم فزون گشت، ولی فرمان نابودی آن به طوری که در بعضی از روایات آمده است به یک یا چند موش صحرایی سپرده شد! تا در آن سد عظیم نفوذ کنند و سوراخی در آن به وجود آوردند. بر اثر نفوذ آب تدریجا این سوراخ بزرگ و بزرگتر شد، سرانجام سد عظیم درهم شکست و آبی که پشت آن متراکم بود، تمام آن آبادی‌ها و خانه‌ها و کاخها را ویران ساخت و آن جمعیت عظیم نابود یا در مناطق دیگر پراکنده و سرگردان شدند و این قدرت نمایی خداوند بزرگ است.

۳- اهداف داستان فیل

از سوره آینده (سوره لایلاف) به خوبی استفاده می‌شود که یکی از اهداف سوره فیل یادآوری خاطره بزرگ نعمت‌های عظیم خداوند به قریش است تا به آنها نشان دهد که اگر لطف پروردگار نبود نه آثاری از این کانون مقدس یعنی مکه و کعبه وجود داشت و نه از قریش، شاید از مرکب کبر و غرور فرود آیند و به دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گردن نهند. از سوی دیگر این ماجرا که مقارن میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شد، در حقیقت زمینه‌ساز آن ظهور بزرگ بود و پیام‌آور عظمت این قیام و این همان چیزی است که مفسران از آن تعبیر به ارهاص کرده‌اند. «۱» از سوی سوم تهدیدی است که به همه گردنکشان جهان اعم از قریش و غیر آنها که بدانند هرگز نمی‌توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند، چه بهتر که پندار خام را از

سر به در کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت شوند. از سوی چهارم، اهمیت این خانه بزرگ را نشان می‌دهد که وقتی دشمنان کعبه، توطئه نابودی آن را در سر می‌پروراندند و می‌خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی علیه السلام را به جای دیگر منتقل کنند، خداوند چنان گوشمالی به آنها داد که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود. از سوی پنجم خداوندی که دعای ابراهیم خلیل علیه السلام را در باره امنیت این سرزمین حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۹ مقدس اجابت فرمود و آن را تضمین نمود، در این ماجرا نشان داد که مشیتش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت همیشه مرکز امنی باشد.

۴- یک رویداد مسلم تاریخی

جالب توجه اینکه ماجرای اصحاب فیل چنان در میان عرب مسلم بود که سرآغاز تاریخی برای آنها شد و همان‌گونه که گفتیم قرآن مجید با تعبیر زیبای «الم تر- آیا ندیدی؟» آن هم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن زمان نبود و ندید، از آن یاد می‌کند که نشانه دیگری بر مسلم بودن این ماجرا است. صرف نظر از این موارد هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیات را برای مشرکان مکه خواند احدی آن را انکار نکرد، هرگاه مطلب مشکوکی بود لا اقل گروهی اعتراض می‌کردند و اعتراض آنها مانند سایر اعتراض‌هایشان در تاریخ ثبت می‌شد، به خصوص اینکه قرآن با جمله «أَ لَمْ تَرَ» مطلب را ادا کرده است. در ضمن عظمت این خانه مقدس با این اعجاز مسلم تاریخی به ثبوت می‌رسد. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۰

سوره قریش

اشاره

این سوره در مکه نازل شده و ۴ آیه دارد.

محتوی و فضیلت تلاوت سوره قریش

این سوره در حقیقت مکمل سوره فیل محسوب می‌شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است. محتوای این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبت‌های او نسبت به آنهاست، تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگارِ این بیت عظیم که تمام شرف و افتخارشان از آن است، قیام کنند. همان‌گونه که در آغاز سوره «و الضّحی» گفتیم آن سوره و سوره «أَ لَم نَشْرح» در حقیقت یک سوره محسوب می‌شوند، همچنین سوره «فیل» و سوره «قریش»، چرا که اگر درست در محتوای آن دو دقت کنیم، پیوند مطالب آنها به قدری است که می‌تواند دلیل بر وحدت آن دو باشد. به همین دلیل برای خواندن یک سوره کامل در هر رکعت از نماز، اگر کسی سوره‌های فوق را انتخاب کند باید هر دو را با هم بخواند. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتب فقهی (کتاب صلاهٔ بحث قرائت) مراجعه شود. در تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۱ فرمود: «مَنْ قَرَأَها أُعْطِیَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، بِعَدَدِ مَنْ طَافَ بِالْکَعْبَهِٔ، وَ اعْتَکَفَ بِهَا»؛ «۱» «کسی که آن را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که در گرد خانه کعبه طواف کرده، یا در آنجا معتکف شده، ده حسنه به او می‌دهد.» مسلما چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوندی که پروردگار کعبه است، سر تعظیم فرود آورده، او را عبادت کنند و احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند. «۲»

پروردگار این خانه را باید عبادت کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ لِإِیلافِ قُرَیْشٍ (۱) إِیلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیْفِ (۲) فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ (۳) الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴) «۳» به نام خداوند بخشنده مهربان ۱- (مجازات اصحاب الفیل) به خاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و مقدمات ظهور پیامبر فراهم شود). ۲- الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است. ۳- پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند. ۴- همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ناأمنی رهایی بخشید. از آنجا که در سوره گذشته «سوره فیل»، شرح نابودی اصحاب الفیل و لشکریان ابرهه که به قصد نابود کردن خانه کعبه و متلاشی ساختن این کانون مقدس الهی آمده بودند، آمد، در اولین آیه این سوره که در واقع تکمله ای است برای سوره فیل حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۲ می‌فرماید: «ما لشکر فیل را نابود کردیم و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند و مقدمات ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فراهم گردد؛ «لِإِیلافِ قُرَیْشٍ». «۱» «ایْلاف» مصدر است وبه معنی الفت بخشیدن والفت به‌معنی اجتماع‌توأم با انسجام و انس و التیام است و اینکه بعضی ایلاف را به مؤالفت و عهد و پیمان تفسیر کرده‌اند، نه تناسبی با این واژه دارد که مصدر باب افعال است و نه با محتوای آیات این سوره. به هر حال منظور ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛ زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند. بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا می‌آمدند، مراسم حج را به جا می‌آوردند، و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند و از برکات مختلف این سرزمین استفاده می‌نمودند. همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود، اگر با لشکرکشی ابرهه و امثال او این امنیت خدشه‌دار می‌شد یاخانه کعبه ویران می‌گشت دیگرکسی‌بااین سرزمین‌الفتی‌پیدا نمی‌کرد. واژه قریش به طوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته‌اند در اصل به معنی نوعی از حیوانات بزرگ دریایی است که هر حیوانی را به آسانی می‌خورد! این عبارت از ابن عباس معروف است که وقتی از او سؤال کردند: چرا قریش را قریش می‌نامند؟ در پاسخ چنین گفت: «لدابّةٍ تکون فی البحر من أعظم دوابّه یقال لها القریش، لا تمرّ بشیء من الغث و السمین الّا أکلته» این به خاطر آن است که در اصل نام حیوانی از بزرگترین حیوانات دریا است که به هیچ حیوان لاغر و چاقی نمی‌گذرد مگر اینکه آن را می‌بلعد! سپس از اشعار عرب برای سخن خود شاهد می‌آورد. بنابر این انتخاب این نام برای قبیله فوق به خاطر قدرت و قوت این قبیله، و سوء استفاده‌هایشان از این قدرت بوده است. ولی بعضی آن را از ماده قَرْش (بر وزن فرش) به معنی اکتساب دانسته‌اند چرا که این حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۳ قبیله غالبا به تجارت و کسب مشغول بودند. بعضی نیز این ماده را به معنی بازرسی و تفتیش می‌دانند، و از آنجا که قریش از حال حجاج خبر می‌گرفتند، و گاه به کمک آنها می‌شتافتند، این واژه برای آنها انتخاب شده است. قرش در لغت به معنی اجتماع نیز آمده است، و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند این نام برای آنها انتخاب شده. ولی به هر حال نام قریش امروز هرگز مفهوم جالبی را تداعی نمی‌کند و با اینکه آنها قبیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام محسوب می‌شدند که از هیچ کارشکنی و عداوت و دشمنی فروگذاری نکردند، حتی آن روز که قدرت آنها با پیروزی اسلام درهم شکست به توطئه‌های پنهانی ادامه دادند، و بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز حوادث دردناکی آفریدند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد، می‌دانیم بنی امیه و بنی عباس که بارزترین نمونه‌های حکومت جبار و طاغوتی بودند از قریش برخاستند. قرائن نیز نشان می‌دهد که در جاهلیت عرب نیز سعی و تلاش در استثمار و استعمار مردم داشتند، و به همین دلیل هنگامی که اسلام آزادی‌بخش طلوع کرد و منافع نامشروع آنها به خطر افتاد با تمام قدرت به مبارزه برخاستند، اما قدرت عظیم اسلام سرانجام آنها را درهم کوبید. در آیه بعد می‌افزاید: «هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانه و تابستانه الفت بخشد»؛ إِیلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیْفِ. ممکن است منظور الفت بخشیدن قریش به این سرزمین مقدس باشد که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود عشق و علاقه به این کانون مقدس را از دل نبرند، و به خاطر امنیتش به سوی آن بازگردند، نکند تحت تأثیر مزایای زندگی سرزمین یمن و شام واقع

شونـد و مکه را خالی کننـد. و یا اینکه منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سـفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم بـا دیـده دیگری به آنها می‌نگریسـتند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودنـد. حـج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۴ قریش هم نیـاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سـرزمین مکه، و خداونـد در سایه شـکست لشـکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشـید. می‌دانیم زمین مکه باغ و زراعتی نـداشت، دامـداری آن نیز محـدود بود، بیشترین درآمـد از طریق همین کاروان‌های تجاری تامین می‌شد، در فصل زمسـتان به سوی جنوب یعنی سـرزمین یمن که هوای آن نسبهٔ گرم بـود روی می‌آوردنـد، و در فصـل تابسـتان به سوی شـمال و سـرزمین شـام که هوای ملایـم و مطلوبی داشت و اتفاقا هم سرزمین یمن و هم سـرزمین شام از کانون‌های مهم تجارت در آن روز بودنـد، و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می‌شد. البته قریش با کارهای خلافی که انجام می‌دادند مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند، اما چون مقدر بود از میان قبیله و از آن سـرزمین مقدس، اسلام و پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد. در آیه بعد چنین نتیجه می‌گیرد که قریش بـا این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیـدا کرده‌انـد «بایـد پروردگار این خانه را عبادت کننـد نه بتها را»؛ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ؛ «همان خداوندی که آنها را از گرسـنگی نجات داد و اطعام کرد و از نا امنی رهایی بخشید و امنیت داد»؛ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ. از یـک سو به آنها رونق تجارت عطا فرمود، و جلب منفعت نمود، و از سوی دیگر ناأمنی را از آنها دور کرد و دفع ضـرر فرمود، و اینها همه با شـکست لشگر ابرهه فراهم گشت، و در حقیقت استجابت دعای ابراهیم بنیانگـذار کعبه بود، ولی آنها قـدر این همه نعمت را ندانسـتند، و این خانه مقـدس را به بتخانه‌ای تبـدیل کردند، و عبادت بتان را بر پرسـتش خـدای خـانه مقـدم داشـتند، و سـرانجام ثمره شوم این همه ناسپاسـی را دیدنـد. خداونـدا! مـا را توفیق عبـادت و بنـدگی و سپاسـگزاری نعمت‌ها، و پاسداری این بیت عظیم، مرحمت فرما. پروردگارا! این مرکز بزرگ اسـلامی را روز به روز پر شـکوهتر، و حلقه اتصال مسلمین جهان قرار ده. آمین یا رب العالمین پایان سوره قریش. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۵

معراج

سوره اسراء

اشاره

قبل از ورود در تفسیر این سوره، توجه به چند نکته لازم است:

۱- نام‌های این سوره و محل نزول آن

نام مشهور این سوره بنی اسراییل است و نام‌های دیگری نیز از قبیل اسراء و سبحان دارد. «۱» روشن است که هر یک از این نام‌ها به تنـاسب مطـالبی است که در این سوره در رابطه بـا آن وجود دارد، اگر نـام بنی اسـراییل بر آن گذاشـته شـده به خـاطر آن است که بخش قابـل ملاحظه‌ای در آغاز و پایان این سوره پیرامون بنی اسـراییل است. و اگر به آن اسـراء گفته می‌شود، به خاطر نخستین آیه آن که پیرامون اسـراء (معراج) پیامبر صـلی الله علیه و آله سـخن می‌گویـد و سـبحان نیز از نخستین کلمه این سوره گرفته شده است. ولی در روایاتی که فضـیلت این سوره را بیان می‌کند، تنها به نام بنی اسـراییل برخورد می‌کنیم و به همین علت غالب مفسـران همین نـام را برای سوره برگزیده‌انـد. به هر حـال مشـهور و معروف این است که تمـام یک صـد آیه این سوره، در مکه نازل شـده است و مفاهیم و محتوای آن نیز کاملا متناسب با سوره‌های مکی است، هر چنـد حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۳۲۶ بعضی از مفسران معتقدند پاره‌ای از آیات آن در مدینه نازل شده است، ولی گفتار مشهور صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۲- فضیلت این سوره

از پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین از امام صادق علیه السلام، اجر و پاداش فراوانی برای کسی که این سوره را بخواند نقل شده است از جمله اینکه: در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی کُلِّ لَیْلَةِ جُمُعَةٍ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یُدْرِکَ الْقَائِمَ علیه السلام وَ یَکُونَ مِنْ أَصْحَابِهِ». «۱» «کسی که سوره بنی اسراییل را هر شب جمعه بخواند، از دنیا نخواهد رفت تا اینکه قائم را درک کند و از یارانش خواهد بود.» کرارا گفته‌ایم پاداش‌ها و فضیلت‌هایی که برای سوره‌های قرآن بیان شده، هرگز برای خواندن تنها نیست، بلکه خواندنی است که توأم با تفکر و اندیشه و سپس الهام گرفتن برای عمل باشد. مخصوصا در یکی از همین روایات مربوط به فضیلت این سوره می‌خوانیم، «من قرأها فرقّ قلبه عند ذکر الوالدین»؛ «۲» کسی که این سوره را بخواند و به هنگامی که به توصیه‌های خداوند در ارتباط با پدر و مادر در این سوره می‌رسد، عواطف او تحریک شود و احساس محبت بیشتر نسبت به پدر و مادر کند، دارای چنان پاداشی است. بنابراین الفاظ قرآن هر چند بلا شک محترم و پر ارزش است، ولی این الفاظ مقدمه‌ای است برای معانی و معانی مقدمه‌ای است برای عمل.

۳- محتوای این سوره در یک نگاه کوتاه

گفتیم این سوره بنا بر مشهور از سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است و طبعا ویژگی‌های سوره‌های مکی در آن جمع است، از جمله دعوت مؤثر به توحید و توجه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۷ دادن به معاد و نصایح سودمند و مبارزه با هرگونه شرک و ظلم و انحراف. به طورکلی می‌توان گفت آیات این سوره بر محور امور زیر دور می‌زند. ۱- دلایل نبوت مخصوصا قرآن و نیز معراج. ۲- بحث‌هایی مربوط به معاد، مساله کیفر و پاداش و نامه اعمال و نتایج آن. ۳- بخشی از تاریخ پر ماجرای بنی اسراییل که در آغاز سوره و پایان آن آمده است. ۴- مساله آزادی اراده و اختیار و اینکه هرگونه عمل نیک و بد، نتیجه‌اش به خود انسان بازمی‌گردد. ۵- مسأله حساب و کتاب در زندگی این جهان که نمونه‌ای برای جهان دیگر است. ۶- حق‌شناسی در همه سطوح، مخصوصا درباره خویشاوندان و به خصوص پدر و مادر. ۷- تحریم اسراف و تبذیر و بخل و فرزندکشی و زنا و خوردن مال یتیمان و کم‌فروشی و تکبر و خونریزی. ۸- بحث‌هایی در زمینه توحید و خداشناسی. ۹- مبارزه با هرگونه لجاجت در برابر حق و اینکه گناهان، میان انسان و مشاهده چهره حق، پرده می‌افکند. ۱۰- شخصیت انسان و فضیلت و برتری او بر مخلوقات دیگر. ۱۱- تأثیر قرآن برای درمان هرگونه بیماری اخلاقی و اجتماعی. ۱۲- اعجاز قرآن و عدم توانایی مقابله با آن. ۱۳- وسوسه‌های شیطان و هشدار به همه مؤمنان به راه‌های نفوذ شیطان در انسان. ۱۴- بخشی از تعلیمات مختلف اخلاقی. ۱۵- و سرانجام فرازهایی از تاریخ پیامبران به عنوان درس‌های عبرتی برای همه انسان‌ها و شاهدی برای مسایل بالا. به هر صورت مجموعه بحث‌های عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی در این سوره، نسخه کاملی را تشکیل می‌دهد برای ارتقا و تکامل بشر در زمینه‌های مختلف و جالب اینکه این سوره با «تسبیح خداوند» شروع می‌شود و با «حمد و تکبیر» او پایان می‌گیرد. تسبیح نشانه‌ای است برای پاکسازی و پیراستن از هرگونه عیب حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۸ و نقص و حمد نشانه‌ای است برای آراستن به صفات فضیلت و تکبیر رمزی است به پیشرفت و عظمت.

معراجگاه پیامبر صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ (۱) «۱» به نام خداوند بخشنده مهربان ۱- پاک و منزه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به

مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم او شنوا و بیناست. نخستین آیه این سوره، از مساله اسراء یعنی سفر شبانه پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجدالحرام به مسجد اقصی (بیت‌المقدس) که مقدمه‌ای برای معراج بوده است، سخن می‌گوید، این سفر که در یک شب و مدت کوتاهی صورت گرفت، حداقل در شرایط آن زمان از طرق عادی به هیچ وجه امکان پذیر نبود و جنبه اعجاز آمیز و کاملا خارق العاده داشت. نخست می‌گوید: «منزه است آن خداوندی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد اقصی برد»؛ سُبْحانَ الَّذِی أَسْرِی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ .... این سیر شبانه خارق العاده، به خاطر آن بود که بخشی از آیات عظمت خود را به او نشان دهیم؛ ... لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا ... و در پایان اضافه می‌کند: «خداوند شنوا و بینا است»؛ ... إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ .... اشاره به اینکه اگر خداوند پیامبرش را برای این افتخار برگزید بی‌دلیل نبود؛ زیرا او گفتار و کرداری آنچنان پاک و شایسته داشت که این لباس بر قامتش کاملا زیبا بود، خداوند گفتار پیامبرش را شنیده و کردار او را دیده و لیاقتش را برای این مقام پذیرفته بود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۹ بعضی از مفسران این احتمال را نیز در جمله فوق داده‌اند که منظور از آن، تهدید منکران این اعجاز است که خداوند سخنانشان را می‌شنود و اعمالشان را می‌بیند و از توطئه آنها آگاه است. این آیه در عین فشردگی، بیشتر مشخصات این سفر شبانه اعجاز آمیز را بیان می‌کند: ۱- جمله اسری نشان می‌دهد که این سفر، شب هنگام واقع شد؛ زیرا «اسراء» در لغت عرب به معنی سفر شبانه است، در حالی که کلمه «سیر» به مسافرت در روز گفته می‌شود. ۲- کلمه «لیلًا» در عین اینکه تأکیدی است برای آنچه از جمله «اسراء» فهمیده می‌شود، این حقیقت را نیز بیان می‌کند که این سفر، به طورکامل در یک شب واقع شد و مهم نیز همین است که فاصله میان مسجدالحرام و بیت‌المقدس که بیش از یکصد فرسخ است و در شرایط آن زمان می‌بایست روزها یا هفته‌ها به طول بیانجامد، تنها در یک شب رخ داد. ۳- کلمه «عبد» نشان می‌دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، چرا که بالاترین مقام برای انسان است که بنده راستین خدا باشد، جز بر پیشگاه او جبین نساید و در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نشود، هر کاری می‌کند برای خدا باشد و هر گام برمی‌دارد، رضای او را بطلبد. ۴- همچنین تعبیر به عبد نشان می‌دهد که این سفر در بیداری واقع شده است. این سیر جسمانی بوده است نه روحانی؛ زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مساله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد، ولی کلمه عبد نشان می‌دهد که جسم و جان پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر شرکت داشته، منتها کسانی که نتوانسته‌اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند، احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده‌اند، در حالی که می‌دانیم اگر کسی به دیگری بگوید، من فلان شخص را به فلان نقطه بردم، مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال بوده، یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است. ۵- آغاز این سیر (که مقدمه‌ای بر مساله معراج به آسمانها بوده و بعدا دلایل آن حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۰ ذکر خواهد شد) مسجدالحرام در مکه و انتهای آن، مسجد الاقصی در قدس بوده است. البته در اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از کنار خانه کعبه به این سیر پرداخت و یا در خانه یکی از بستگانش بود، (چون به همه شهر مکه گاهی به عنوان احترام، مسجدالحرام گفته می‌شود، این تعبیر در آیه ذکر شده است) در میان مفسران گفتگو است، ولی بدون شک ظاهر آیه این است که مبدأ سیر او مسجدالحرام بوده است. ۶- هدف از این سیر، مشاهده آیات عظمت الهی بوده، همان‌گونه که دنباله این سیر در آسمانها نیز به همین منظور انجام گرفته است تا روح پر عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله در پرتو مشاهده آن آیات بینات، عظمت بیشتری یابد و آمادگی فزونتری برای هدایت انسانها پیدا کند، نه آنگونه که کوته‌فکران می‌پندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت تا خداوند را ببیند!، به گمان اینکه خداوند محلی در آسمانها دارد!! به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه عظمت خدا را شناخته بود، و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن! در آیات سوره نجم که به دنباله این سفر؛ یعنی معراج در آسمانها اشاره می‌کند نیز می‌خوانیم: لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری «او در این سفر آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.» ۷- جمله بارَکْنا حَوْلَهُ بیانگر این مطلب است که مسجد الاقصی

علاوه بر اینکه خود سرزمین مقدسی است اطراف آن نیز سرزمین مبارك و پر برکتی است و این ممکن است اشاره به برکات ظاهری آن باشد، چرا که می‌دانیم در منطقه‌ای سرسبز و خرم و مملو از درختان و آب‌های جاری و آبادی‌ها واقع شده است. ممکن است اشاره به برکات معنوی آن بوده باشد؛ زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا و خاستگاه نور توحید و خدا پرستی بوده است. ۸- جمله ... إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ...، همان‌گونه که گفتیم اشاره به این است که بخشش این موهبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌حساب نبوده، بلکه به خاطر شایستگی‌هایی بوده که بر اثر گفتار و کردارش پیدا شد و خداوند از آن به خوبی آگاه بود. ۹- ضمناً کلمه «سُبْحانَ» دلیلی است بر اینکه این برنامه پیامبر صلی الله علیه و آله خود نشانه‌ای بر پاك و منزه بودن خداوند از هر عیب و نقص است. ۱۰- کلمه «مِنْ» در من «آیاتِنا» نشان می‌دهد که آیات عظمت خداوند آنقدر زیاد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۱ است که پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام عظمتش در این سفر پر عظمت تنها گوشه‌ای از آنها را مشاهده کرده است.

مساله معراج

مشهور و معروف در میان دانشمندان اسلام این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگامی که در مکه بود، در یک شب از مسجدالحرام به مسجد اقصی در بیت‌المقدس به قدرت پروردگار آمد و از آنجا به آسمان‌ها صعود کرد و آثار عظمت خداوند را در پهنه آسمان مشاهده نمود و همان شب به مکه بازگشت. نیز مشهور و معروف آن است که این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح، با هم انجام داد. ولی از آنجا که این یک موضوع فوق العاده شگرف است، جمعی به توجیه آن پرداخته و آن را به معراج روحانی تفسیر کرده‌اند که چیزی شبیه یک خواب یا مکاشفه روحی خواهد بود، اما همان‌گونه که گفتیم این موضوع کاملا با ظواهر آیات مخالف است، چرا که ظاهر آیات به مساله جسمانی بودن گواهی می‌دهد. به هر حال پیرامون این بحث سؤالات فراوانی وجود دارد از جمله: ۱- چگونگی معراج از نظر قرآن و حدیث و تاریخ. ۲- اعتقاد دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن در این زمینه. ۳- هدف معراج. ۴- امکان معراج از نظر علوم روز. هر چند بحث طولانی پیرامون این مسایل، از عهده یک بحث تفسیری خارج است، ولی ما سعی می‌کنیم فشرده، این مسایل را برای خوانندگان عزیز ذیلا بیاوریم:

۱- معراج از نظر قرآن و حدیث

در دو سوره از سوره‌های قرآن به این مسأله اشاره شده است، نخست همین سوره اسراء است که تنها بخش اول این سفر را بیان می‌کند (یعنی سیر از مکه و مسجدالحرام به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۲ مسجد اقصی و بیت‌المقدس). اما در سوره نجم طی شش آیه، از آیه ۱۳ تا ۱۸ قسمت دوم معراج یعنی سیر آسمانی آمده است، آنجا می‌فرماید: وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ ما يَغْشى ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى خلاصه مفاد این شش آیه چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای دومین بار فرشته وحی جبرئیل را به صورت اصلی مشاهده و ملاقات کرد (مرتبه اول در آغاز نزول وحی در کوه حِرا بود). این ملاقات در نزد بهشت جاویدان صورت گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله در مشاهده این منظره دچار خطا و اشتباه نشد. آیات و نشانه‌های بزرگی را از عظمت خدا مشاهده کرد. این آیات که به گفته اکثر مفسران از معراج سخن می‌گویند، نیز نشان می‌دهند که این حادثه در بیداری اتفاق افتاده است، به‌خصوص جمله: ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى «چشم پیامبر دچار خطا و انحراف و طغیان نشد» گواه دیگر بر این موضوع است. از نظر احادیث نیز، روایات بسیار زیادی در زمینه مساله معراج در کتب معروف اسلامی نقل شد که بسیاری از علمای اسلام تواتر یا شهرت آن را تصدیق کرده‌اند، به عنوان نمونه، فقیه و مفسر بزرگ شیخ طوسی در تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث چنین می‌گوید: «علمای شیعه معتقدند خداوند در همان

شبی که پیامبرش صلی الله علیه و آله را از مکه به بیت المقدس برد، او را به سوی آسمانها عروج داد و آیات عظمت خود را در آسمانها به او ارائه فرمود، و این در بیداری بود نه در خواب. مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی در تفسیر خود مجمع البیان، ذیل آیات سوره نجم چنین می گوید: مشهور در اخبار ما این است که خداوند پیامبر را با همین جسم در حال بیداری و حیات به آسمانهابرد و اکثر مفسران را نیز عقیده همین است. محدث شهیر علامه مجلسی در بحار الانوار می گوید: «سیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مسجدالحرام به بیت‌المقدس و از آنجا به آسمانهااز جمله مطالبی است که آیات و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۳ احادیث متواتر شیعه و سنی بر آن دلالت دارد، و انکار امثال این مسایل یا تاویل و توجیه آن به معراج روحانی، یا خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله ناشی از عدم اطلاع از اخبار ائمه هدی و یا ضعف یقین است». سپس اضافه می کند: «اگر بخواهیم اخباری را که در این باره رسیده جمع آوری کنیم، کتاب بزرگی خواهد شد». «۱» از میان دانشمندان اهل تسنن، «منصور علی ناصف» که از علما و از دانشمندان الازهر و نویسنده کتاب معروف «التاج» است، در کتاب خود احادیث معراج را جمع آوری کرده است. فخر رازی مفسر معروف در ذیل آیه مورد بحث پس از ذکر یک رشته استدلالات عقلی بر امکان وقوع معراج می گوید: «از نظر حدیث، احادیث معراج از روایات مشهوره است که در کتب صحاح اهل سنت نقل شده و مفاد آنها سیر پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به بیت‌المقدس و از آنجا به آسمانهااست». شیخ عبد العزیزبن عبداللّه بن‌باز رئیس ادارات بحوث علمیه و افتا و دعوت و ارشاد که از علمای متعصب وهابی بود، در کتاب التحذیر من البدع می گوید: «شک نیست که اسراء و معراج از نشانه‌های بزرگی است که دلالت بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و بلندی مقام و منزلت او می کند» تا آنجا که می گوید: «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند او را به آسمانهابرد و درهای آسمان را به روی او گشود». «۲» ذکر این نکته کاملا ضرورت دارد که در لا به لای روایات معراج، احادیث مجعول یا ضعیفی به چشم می‌خورد که به هیچ وجه قابل قبول نیست. لذا مفسر بزرگ مرحوم طبرسی ذیل همین آیه مورد بحث، احادیث معراج را به چهار گروه تقسیم کرده است: ۱- روایاتی که به حکم تواتر قطعی است، مانند اصل موضوع معراج. ۲- احادیثی که قبول آنها هیچ مانع عقلی ندارد و در روایات به آنها تصریح شده حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۴ است، مانند مشاهده بسیاری از آیات عظمت خداوند در پهنه آسمان. ۳- روایاتی که با ضوابط و اصولی که در دست داریم مخالف است ولی می‌توان آنها را توجیه کرد، مانند احادیثی که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله در آسمانهاجمعی را در بهشت و گروهی را در دوزخ دید که باید گفت منظور مشاهده صفات بهشتیان و دوزخیان بوده است (یا بهشت و دوزخ برزخی). ۴- روایاتی که مشتمل بر امور نامعقول و باطل است و وضع آنها گواه روشنی بر ساختگی بودن آنها است، مانند روایاتی که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را آشکارا دید، با او سخن گفت و با او نشست که با هیچ منطقی سازگار نیست بلکه مخالف دلیل عقل و نقل است و بدون شک این گونه روایات مجعول است. در تاریخ وقوع معراج در میان مورخان اسلامی اختلاف نظر است، بعضی آن را در سال دهم بعثت شب بیست و هفتم ماه رجب دانسته و بعضی آن را در سال دوازدهم، شب ۱۷ ماه رمضان و بعضی آن را در اوایل بعثت ذکر کرده‌اند، ولی اختلاف در تاریخ وقوع آن مانع از اتفاق در اصل وقوع آن نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که این تنها مسلمین نیستند که عقیده به معراج دارند، این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر کم و بیش وجود دارد. از جمله در مورد حضرت عیسی علیه السلام به صورت سنگین‌تری دیده می‌شود، چنانکه در انجیل مرقس باب ۶ و انجیل لوقا باب ۲۴ و انجیل یوحنا باب ۲۱، می‌خوانیم که عیسی علیه السلام پس از آنکه به دار آویخته و کشته و دفن شد، از میان مردگان برخاست و چهل روز در میان مردم زندگی کرد، سپس به آسمانهاصعود نمود (و به معراج همیشگی رفت). ضمناً از بعضی از روایات اسلامی نیز استفاده می‌شود که بعضی از پیامبران پیشین نیز دارای معراج بوده‌اند.

آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی؟

علاوه بر اینکه مشهور میان دانشمندان اسلام (اعم از شیعه و اهل تسنن) این است که این امر در بیداری صورت گرفته است، ظاهر آیات قرآن در آغاز سوره اسراء و همچنین سوره نجم (چنانکه شرح آن در بالا گذشت) نیز وقوع این امر را در بیداری گواهی می‌دهد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۵ تواریخ اسلام نیز گواه صادقی بر این موضوع است؛ زیرا در تاریخ می‌خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مساله معراج را مطرح کرد، مشرکان بشّدت آن را انکار کردند و آن را بهانه‌ای برای کوبیدن پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند، این به خوبی گواهی می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز مدعی خواب یا مکاشفه روحانی نبوده و گرنه این همه سر و صدا نداشت. اگر در روایتی از حسن بصری می‌خوانیم که: «کانَ فِی الْمَنامِ رُؤیا رَآها»؛ «این امر در خواب واقع شده است» و یا خبری که از عایشه نقل شده: «وَاللَّه ما فقد جسد رسول‌اللَّه و لکن عرج بروحه»؛ «به خدا سوگند بدن پیامبر صلی الله علیه و آله از میان ما نرفت، تنها روح او به آسمان‌هاپرواز کرد» ظاهراً جنبه سیاسی داشته و برای خاموش کردن جنجالی بوده است که درباره مساله معراج در میان عده‌ای به وجود آمده بود.

هدف معراج

با توجه به بحث‌های گذشته، این مسأله برای ما از جمله واضحات است که هدف از معراج این نبوده که پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار خداوند در آسمان‌هابشتابد! آنچنان که ساده‌لوحان پنداشته‌اند که متاسفانه بعضی از دانشمندان غربی به خاطر ناآگاهی یا دگرگون ساختن چهره‌اسلام در نظر دیگران، آن را نقل کرده‌اند. از جمله اینکه گیورگیو در کتاب محمد «پیامبری که از نو باید شناخت» می‌گوید: «محمد در سفر معراج به جایی رسید که صدای قلم خداوند را می‌شنید و می‌فهمید که خداوند مشغول نگهداری حساب افراد است! ولی با اینکه صدای قلم خداوند را می‌شنید او را نمی‌دید! زیرا هیچکس نمی‌تواند خدا را ببیند و لو پیغمبر باشد». «۱» این نشان می‌دهد که مخصوصا قلم از نوع قلم چوبی است! که به هنگام حرکت روی کاغذ تحریر می‌لرزد و صدا می‌کند!! هدف از معراج این بوده که روح بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده اسرار عظمت خداوند در سراسر جهان هستی، مخصوصا عالم بالا که مجموعه‌ای از نشانه‌های عظمت او است را مشاهده کند و باز هم درک و دید تازه‌ای برای هدایت و رهبری انسان‌ها بیابد. این حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۶ هدف صریحا در آیه یک سوره اسراء و آیه ۱۸ سوره نجم آمده است. روایت جالبی نیز در این زمینه از امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال از علت معراج نقل شده است که فرمود: «انّ اللَّهَ لا یوصف بِمکان، وَ لا یجری علیه زمان، و لکنّه عزّ و جلّ أراد أن یشرف به ملائکته و سکان سماواته، و یکرمهم بمشاهدته، و یریه من عجائب عظمته ما یخبر به بعد هبوطه»؛ «خداوند هرگز مکانی ندارد و زمان بر او جریان نمی‌گیرد و لکن او می‌خواست فرشتگان و ساکنان آسمانش را با قدم گذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنها احترام کند و نیز از شگفتی‌های عظمتش به پیامبرش صلی الله علیه و آله نشان دهد تا پس از بازگشت برای مردم بازگو کند.» «۱»

معراج و علوم روز

در گذشته بعضی از فلاسفه که معتقد به افلاک نه‌گانه بطلمیوسی پوست پیازی بودند، مانع مهم معراج را از نظر علمی وجود همین افلاک و لزوم خرق و التیام در آنها می‌پنداشتند. «۲» ولی با فرو ریختن پایه‌های هیئت بطلمیوسی، مساله خرق و التیام به دست فراموشی سپرده شد، اما با پیشرفتی که در هیئت جدید به وجود آمد مسایل تازه‌ای در زمینه معراج مطرح شده، و سؤالاتی از این قبیل: ۱- برای اقدام به یک سفر فضایی نخستین مانع، نیروی جاذبه است که باید با وسایل فوق العاده بر آن پیروز شد؛ زیرا برای فرار از حوزه جاذبه زمین سرعتی لااقل معادل چهل هزار کیلومتر در ساعت لازم است! ۲- مانع دیگر، فقدان هوا در فضای بیرون جوّ زمین است که بدون آن انسان نمی‌تواند زندگی کند. ۳- مانع سوم گرمای سوزان آفتاب و سرمای کشنده‌ای است که در

قسمتی که آفتاب مستقیما می‌تابد و قسمتی که نمی‌تابد وجود دارد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۷ ۴- مانع چهارم اشعه‌های خطرناکی است که در ماورای جو وجود دارد، مانند اشعه کیهانی و اشعه ماورای بنفش و اشعه ایکس، این پرتوها هرگاه به مقدار کم به بدن انسان بتابد، زیانی بر ارگانیسم بدن او ندارد، ولی در بیرون جو زمین این پرتوها فوق العاده زیاد و کشنده و مرگبار است، اما برای ما ساکنان زمین وجود قشر هوای جوّ مانع از تابش آنها است. ۵- مشکل بی‌وزنی است، گر چه انسان تدریجا می‌تواند به بی‌وزنی عادت کند، ولی برای ما ساکنان روی زمین اگر بی‌مقدمه به بیرون جو منتقل شویم و حالت بی‌وزنی دست دهد، تحمل آن بسیار مشکل یا غیر ممکن است. ۶- مشکل زمان ششمین مشکل و از مهمترین موانع است، چرا که علوم روز می‌گوید سرعتی بالاتر از سرعت سیر نور نیست و اگر کسی بخواهد در سراسر آسمانهاسیر کند، باید سرعتی بیش از سرعت سیر نور داشته باشد. در برابر این سؤالات توجه به چند نکته لازم است: ۱- ما می‌دانیم که با آن همه مشکلاتی که در سفر فضایی هست، بالاخره انسان توانسته است با نیروی علم بر آن پیروز شود و غیر از مشکل زمان، همه مشکلات حل شده و مشکل زمان هم مربوط به سفر به مناطق دور دست است. ۲- بدون شک مساله معراج، جنبه عادی نداشته، بلکه با استفاده از نیرو و قدرت بی‌پایان خداوند صورت گرفته است و همه معجزات انبیا همین‌گونه است. به عبارت روشن‌تر معجزه باید عقلا محال نباشد و همین اندازه که عقلا امکان پذیر بود، بقیه با استمداد از قدرت خداوند حل شدنی است. هنگامی که بشر با پیشرفت علم توانایی پیدا کند که وسایلی سریع بسازد، آنچنان سریع که از حوزه جاذبه زمین بیرون رود، سفینه‌هایی بسازد که مساله اشعه‌های مرگبار بیرون جوّ را حل کند، لباسهایی بپوشد که او را در برابر سرما و گرمای فوق العاده حفظ کند، با تمرین به بی‌وزنی عادت نماید، خلاصه جایی که انسان بتواند با استفاده از نیروی محدودش، این راه را طی کند، آیا با استمداد از نیروی نامحدود الهی حل شدنی نیست؟! ما یقین داریم که خداوند مرکب سریع‌السیری که متناسب این سفر فضایی بوده حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۸ باشد در اختیار پیامبرش گذارده است، و او را از نظر خطراتی که در این سفر وجود داشته زیر پوشش حمایت خود گرفته، این مرکب چگونه بوده است و چه نام داشته؟ براق؟ رفرف؟ یا مرکب دیگر؟ در هر حال از نظر ما مرکب مرموز و ناشناخته‌ای است. از همه اینها گذشته، فرضیه حد اکثر سرعت که در بالا گفته شد، امروز در میان دانشمندان متزلزل شده، هر چند انیشتاین در فرضیه معروف خود به آن سخت معتقد بوده است. دانشمندان امروز می‌گویند امواج جاذبه بدون نیاز به زمان در آن واحد از یک سوی جهان به سوی دیگر منتقل می‌شود و اثر می‌گذارد و حتی این احتمال وجود دارد که در حرکات مربوط به گستردگی جهان (می‌دانیم جهان در حال توسعه است و ستاره‌ها و منظومه‌ها به سرعت از هم دور می‌شوند) منظومه‌هایی وجود دارند که با سرعتی بیش از سرعت سیر نور از مرکز جهان دور می‌شوند. کوتاه سخن اینکه مشکلاتی که گفته شد هیچکدام به صورت یک مانع عقلی در این راه نیست، مانعی که معراج را به صورت یک محال عقلی در آورد، بلکه مشکلاتی است که با استفاده از وسایل و نیروی لازم قابل حل است. به هر حال مساله معراج نه از نظر استدلالات عقلی غیر ممکن است و نه از نظر موازین علم روز و خارق العاده بودن آن را نیز همه قبول دارند. بنا بر این هرگاه با دلیل قاطع نقلی ثابت شود باید آن را پذیرفت. «۱» ادامه مباحث معراج، در سوره نجم آمده است. «۲»

دومین دیدار!

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی (۱۴) حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۹ عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی (۱۵) إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی (۱۶) ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی (۱۷) لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری (۱۸) «۱» ۱۳- و بار دیگر او را مشاهده کرد. ۱۴- نزد سدرة المنتهی! ۱۵- که جنت الماوی در آنجا است. ۱۶- در آن هنگام که چیزی (نور خیره کننده‌ای) سدرة المنتهی را پوشانده بود. ۱۷- و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود. ۱۸- او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را

مشاهده کرد. این آیات همچنان ادامه بحث‌های آیات گذشته [سوره نجم درباره مساله وحی و ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با خداوند و شهود باطنی او است. می‌فرماید: «بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را مشاهده کرد»؛ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى «و این شهود در کنار سدرهٔ المنتهی روی داد»؛ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى «همانی که جنهٔ الماوی و بهشت برین در کنار آن است»؛ عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى «در آن هنگام که چیزی «سدرهٔ المنتهی» را فرا گرفته و پوشانده بود»؛ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ ما يَغْشى «اینها واقعیاتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرده و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود و تصورات باطل را در لباس حق ندید»؛ ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى «او بخشی از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد»؛ لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى برای روشن شدن مفاد این آیات باید قبل از هر چیز به سراغ مفردات آن برویم، سپس مجموع را در نظر بگیریم: «نزلهٔ» به معنی یک بار نازل شدن است، بنابر این «نزلهٔ اخری» یعنی در یک حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۰ نزول دیگر. «۱» از این تعبیر استفاده می‌شود که دو بار نزول رخ داده و این ماجرا مربوط به نزول دوم است. «سدرهٔ» (بر وزن حِرْفَهٔ) مطابق آنچه غالبا مفسران علمای لغت گفته‌اند، درختی است پر برگ و پر سایه و تعبیر به «سدرهٔ المنتهی» اشاره به درخت پر برگ و پر سایه‌ای است که در اوج آسمان‌ها، در منتها الیه عروج فرشتگان و ارواح شهدا، و علوم انبیا، و اعمال انسان‌ها قرار گرفته، جایی که ملایکه پروردگار از آن فراتر نمی‌روند و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد. در باره سدرهٔ المنتهی هر چند در قرآن مجید توضیحی نیامده، ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیف‌های گوناگونی پیرامون آن آمده و همه بیانگر این واقعیت است که انتخاب این تعبیر به عنوان یک نوع تشبیه و به خاطر تنگی و کوتاهی لغات ما از بیان اینگونه واقعیات بزرگ است. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «رأیت علی کلّ ورقهٔ من أوراقها ملکاً قائماً یسبّح‌اللَّه تعالی»؛ «من بر هر یک از برگ‌های آن فرشته‌ای دیدم که ایستاده بود و تسبیح خداوند را می‌کرد.» «۲» در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انتهیت إلی سدرهٔ المنتهی، فإذا الورقهٔ منها تظلّ أمهٔ من الأمم»؛ «من به سدرهٔ المنتهی رسیدم و دیدم در سایه هر برگی از آن امتی قرار گرفته‌اند!.» «۳» این تعبیرات نشان می‌دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می‌بینیم نبوده، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگ‌های آن تسبیح می‌کنند و امت‌هایی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۱ «جنّهٔ المأوی» به معنی بهشتی است که محل سکونت است «۱» و در اینکه این کدام بهشت است؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را همان بهشت جاویدان (جنهٔ الخلد) می‌دانند که در انتظار تمام اهل ایمان و پرهیزگاران است و محل آن را در آسمان می‌دانند و آیه ۱۹ سوره سجده را شاهد بر آن می‌دانند: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى نُزُلًا بِما كانُوا يَعْمَلُونَ؛ «برای مؤمنان صالح العمل باغ‌های بهشت است که در آن ساکن می‌شوند و این وسیله پذیرایی از آنهاست در مقابل اعمالی که انجام می‌دادند.» چرا که این آیه به قرینه آیه بعد از آن مسلما از بهشت جاویدان سخن می‌گوید. ولی از آنجا که در جای دیگر می‌خوانیم: وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ؛ «برای رفتن به سوی مغفرت پروردگار و بهشتی که وسعت آن آسمان‌هاو زمین است بر یکدیگر پیشی گیرید» «۲» بعضی این معنی را بعید شمرده‌اند؛ زیرا ظاهر آیات مورد بحث نشان می‌دهد که جنهٔ الماوی در آسمان است و غیر از بهشت جاویدان است که وسعتش به اندازه تمام آسمان‌هاو زمین است. لذا گاهی آن را به جایگاه ویژه‌ای از بهشت تفسیر کرده‌اند که در کنار سدرهٔالمنتهی است و محل خاصان و مخلصان است. گاه گفته‌اند به معنی بهشت برزخی است که ارواح شهدا و مؤمنان موقتا به آنجا می‌روند. تفسیر اخیر از همه مناسبتر به نظر می‌رسد و از اموری که به روشنی بر آن گواهی می‌دهد این است که در بسیاری از روایات معراج آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله عده‌ای را در این بهشت متنعم دید، در حالی که می‌دانیم هیچ کس در بهشت جاویدان قبل از روز قیامت وارد نمی‌شود؛ زیرا آیات قرآن به خوبی دلالت دارد که پرهیزگاران در قیامت بعد از محاسبه، وارد بهشت می‌شوند، نه بلافاصله بعد از مرگ و ارواح شهدا نیز در بهشت برزخی قرار دارند؛ زیرا آنها نیز قبل از قیام قیامت وارد

بهشت جاویـدان نمی‌شونـد. آیه: مـا زاغَ الْبَصَـرُ وَ ما طَغی اشاره به این معناست که چشم پیامبر صـلی الله علیه و آله در مشاهـده حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۲ خود نه چپ و راست شد و نه از حد و مقصد تجاوز کرد و آنچه را دید عین واقعیت بود (زیرا زاغ از ماده زیغ به معنی انحراف به چپ و راست است و طغی از ماده طغیان به معنی تجاوز از حـد است). به تعبیر دیگر انسان به هنگام مشاهـده چیزی، وقتی به اشـتباه می‌افتـد که دقیقاً به خود آن توجه نکند یا به چپ و راست، یا ماورای آن بنگرد. اکنون که از تفسیر مفردات آیه فراغت یافتیم، به تفسیر جمعی آیات می‌پردازیم. «۱» در اینجا باز همان دو نظری که در تفسیر آیات سابق بود، تعقیب شـده است. جمع کثیری از مفسـران آیات را ناظر به ملاقات پیامبر صـلی الله علیه و آله برای دومین بار با جبرئیل، در صورت اصـلی‌اش دانسته‌اند و می‌گویند منظور این است که بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نزول از معراج در کنار سدرهٔ المنتهی جبرئیل را در صورت اصـلی‌اش دید و چشم او در مشاهده این صـحنه هرگز گرفتار اشتباهی نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجـا بعضـی از آیـات بزرگ حق را مشاهـده کرد که منظور از آن یـا همـان صورت واقعی جبرئیـل است و یـا بعضـی از آیـات عظمت آسـمان‌هاو عجایب آن و یا هر دو. ولی اشـکالاتی که سابقاً برای این تفسیر ذکر کردیم همچنان باقی است، بلکه پاره‌ای از اشـکالات دیگر بر آن افزوده می‌شود، از جمله، تعبیر به نزلهٔ اخری (در یک نزول دیگر) طبق این تفسیر مفهوم روشنی ندارد و اما بر طبق تفسـیر دوم پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله در یک شـهود باطنی دیگر به هنگام معراج بر فراز آسـمان‌هاذات پاک خداونـد را مشاهـده کرد و به تعبیر دیگر، خداونـد بـار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود (نزلـهٔ اخری) و شـهود کامل تحقق یافت، در محلی که منتها الیه قرب الی‌اللّه از سوی بنـدگان است، در کنار سـدرهٔالمنتهی، در آنجا که جنـهٔ الماوی قرار دارد، در حالی که سدرهٔ المنتهی را حجاب‌هـایی از نور پوشانـده بود. دیـده قلب پیـامبر صـلی الله علیه و آله در این شـهود هرگز به غیر حق نیفتاد و جز او ندیـد و در همانجا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۳ بود که نشانه‌های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز مشاهده کرد. مساله شهود باطنی چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم، نوعی درک و دیدی است که نه شباهت با ادراکات عقلی دارد و نه با ادراکات حسی که انسـان از طریق حواس ظـاهر آن را درک می‌کنـد و از جهاتی می‌توان آن را شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود دانست. توضـیح اینکه، مـا به وجود خود یقین داریم، افکار خود را درک می‌کنیم، از اراده و تصـمیم و تمایلات خود باخبریم، ولی این آگاهی نه از طریق اسـتدلال برای ما حاصل شده و نه از طریق مشاهده ظاهری، بلکه این یک نوع شـهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و روحیـات خود واقفیم. به همین دلیل علمی که از ناحیه شـهود باطنی حاصل می‌شود، هیچگونه خطا در آن راه نـدارد؛ زیرا نه از طریق اسـتدلال است که خطـایی در مقـدمات آن حاصـل شود و نه از طریق حس است که خطایی از طریق حواس در آن راه یابـد. درست است که مـا نمی‌توانیم حقیقت شـهودی را که پیـامبر صـلی الله علیه و آله در آن شب تاریخی معراج نسبت بـه خداونـد پیـدا کرد دریـابیم، ولی مثـالی که گفـتیم برای نزدیـک کردن راه منـاسب است و روایـات اسـلامی نیز در مسـیر راهگشای ماست.

نکته‌ها:

۱- معراج یک واقعیت مسلم است

در میـان دانشـمندان اسـلام در اصـل مسـاله معراج سـخنی نیست، چه اینکه هم آیـات قرآن در اینجـا و در آغـاز سوره اسـراء بر آن گواهی می‌دهد و هم روایات متواتر، منتها بعضـی که به خاطر پیش‌داوری‌هایی نتوانسـته‌اند این را بپذیرند که پیامبر صـلی الله علیه و آله بـا جسم و روح خود به آسـمان‌هاپرواز کرده، آن را به معراج روحـانی و چیزی شبیه حالت خواب تفسـیر کرده‌انـد! در حالی که این پرواز جسـمانی پیامبر صـلی الله علیه و آله نه اشـکال عقلی دارد و نه اشکالی از ناحیه علوم روز، بنابراین دلیلی ندارد که ما ظاهر

آیات و صریح روایات را به خاطر استبعادات رها سازیم. از این گذشته تعبیرات آیات فوق نشان می‌دهد که گروهی در این مساله به مجادله حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۴ برخاسته بودند، تاریخ نیز می‌گوید: مساله معراج جنجالی در میان مخالفان برانگیخت. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله مدعی معراج روحانی و چیزی شبیه خواب بود، این جنجال استبعادی نداشت.

۲- هدف معراج

رسیدن پیامبر صلی الله علیه و آله به شهود باطنی از یک سو و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمان‌هابا همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است، که هم در آخرین آیه مورد بحث در اینجا لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى و هم در آیه ۱ سوره اسراء ... لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا ... به آن اشاره شده است و نیز به مسایل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیا علیهم السلام آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

۳- معراج و بهشت

از آیات مورد بحث استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج از کنار بهشت گذشته و یا در آن وارد شده است. این بهشت خواه بهشت جاویدان و جنهٔ الخلد باشد، آنچنان که جمعی از مفسران گفته‌اند و یا بهشت برزخی باشد که ما اختیار کردیم، در هر صورت مسایل مهمی را از آینده انسان‌ها در این بهشت مشاهده فرموده است، که شرح آن در اخبار اسلامی آمده و به قسمتی از آن به خواست خداوند اشاره خواهیم کرد.

۴- معراج در روایات اسلامی

از جمله مسایلی که روایات معراج بلکه تمام این مسأله را از نظر بعضی زیر سؤال برده، وجود بعضی از روایات ضعیف و مجعول در لا به لای آنهاست، در حالی که به گفته مفسر معروف مرحوم طبرسی در مجمع البیان، روایات معراج را به چهار گروه می‌توان تقسیم کرد. الف- روایاتی که به خاطر متواتر بودن قطعی است (مانند اصل مساله معراج). حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۵ ب- روایاتی که (از منابع معتبر نقل شده) و مشتمل بر مسایلی است که هیچ مانع عقلی از قبول آن نیست، مانند روایاتی که از مشاهده بسیاری از آیات عظمت خداوند در آسمان‌هاسخن می‌گوید. ج- روایاتی که ظاهر آن با اصولی که از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی در دست داریم منافات دارد، ولی با این حال قابل توجیه است، مانند روایاتی که می‌گوید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از بهشتیان را در بهشت و گروهی از دوزخیان را در دوزخ دید (که باید گفت منظور بهشت و دوزخ برزخی است که ارواح مؤمنان و شهدا در یکی و ارواح کفار و مجرمان در دیگری قرار دارد). «۱» د- روایاتی که مشتمل بر مطالب باطل و بی اساسی است که به هیچ وجه قابل قبول نیست و محتوای آنها گواه بر مجعول بودن آنهاست، مانند روایاتی که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را با چشم ظاهری دید، یا با او سخن گفت و او را مشاهده کرد، اینگونه روایات و مانند آن قطعا مجعول است (مگر اینکه به شهود باطنی تفسیر شود). با توجه به این تقسیم‌بندی به یک بررسی اجمالی روی روایات معراج می‌پردازیم. از مجموع روایات به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود. مرحله نخست، مرحله فاصله میان مسجدالحرام و مسجد اقصی بود که در آیه اول سوره اسراء به آن اشاره شده است، سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ...؛ «منزه است خداوندی که در یک شب بنده‌اش را از مسجدالحرام تا مسجد الاقصی برد.» طبق بعضی از روایات معتبر پیامبر صلی الله علیه و آله در اثنای راه به اتفاق جبرئیل در سرزمین مدینه نزول کرد و در آنجا نمازگزارد «۲» و نیز در مسجد الاقصی با حضور ارواح انبیای بزرگ مانند ابراهیم و موسی و عیسی

علیهم السلام نمازگزارد، و امام جماعت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، سپس حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۶ از آنجا سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شد و آسمان‌های هفتگانه «۱» را یکی پس از دیگری پیمود و در هر آسمان با صحنه‌های تازه‌ای روبرو شد، با پیامبران علیهم السلام و فرشتگان و در بعضی از آسمان‌هابا دوزخ یا دوزخیان و در بعضی با بهشت و بهشتیان، برخورد کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله از هر یک از آنها خاطره‌های پر ارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود، و عجایبی مشاهده کرد که هر کدام رمزی و سری از اسرار عالم هستی بود و پس از بازگشت اینها را با صراحت وگاه با زبان کنایه و مثال، برای آگاهی امت در فرصت‌های مناسب شرح می‌داد و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می‌فرمود. این امر نشان می‌دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی، استفاده از نتایج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پر بها بود، و تعبیر پر معنای قرآن لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری در آیات مورد بحث، می‌تواند اشاره اجمالی و سربسته‌ای به همه این امور باشد. البته همان‌گونه که گفتیم بهشت و دوزخی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر معراج مشاهده کرد و کسانی را در آن متنعم یا معذب دید، بهشت و دوزخ قیامت نبود، بلکه بهشت و دوزخ برزخی بود؛ زیرا طبق آیاتی که قبلا اشاره کردیم قرآن مجید می‌گوید بهشت و دوزخ رستاخیز، بعد از قیام قیامت و فراغت از حساب، نصیب نیکوکاران و بدکاران می‌شود. سرانجام به هفتمین آسمان رسید و در آنجا حجاب‌هایی از نور مشاهده کرد. همانجا که سدرة المنتهی و جنة الماوی قرار داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جهان سراسر نور و روشنایی، به اوج شهود باطنی و قرب الی‌اللّه و مقام قاب قوسین او ادنی رسید و خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه‌ای از آن امروز در روایات اسلامی به صورت احادیث قدسی برای ما به یادگار مانده و در فصل آینده به خواست خداوند به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم. قابل توجه اینکه طبق تصریح بسیاری از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله در قسمت‌های مختلفی از این سفر بزرگ، علی علیه السلام را ناگهان در کنار خود مشاهده کرد و تعبیراتی در این روایات حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۷ دیده می‌شود که گواه عظمت فوق‌العاده مقام علی علیه السلام بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. با این همه، روایات معراج جمله‌های پیچیده و اسرارآمیزی دارد که کشف محتوای آن آسان نیست و به اصطلاح جزو روایات متشابه است؛ یعنی روایاتی که شرح آن را باید به خود معصومین علیهم السلام واگذار کرد. (برای اطلاع بیشتر از روایات معراج به جلد ۱۸ بحار الانوار از صفحه ۲۸۲ تا ۴۱۰ مراجعه شود). ضمناً روایات معراج در کتب اهل سنت نیز به طور گسترده آمده است و حدود ۳۰ نفر از روات آنها حدیث معراج را نقل کرده‌اند. «۱» در اینجا این سؤال پیش می‌آید: چگونه این همه راهپیمایی طولانی و این حوادث عجیب و متنوع و این همه گفتگوهای طولانی و این همه مشاهده‌ها در یک شب یا کمتر از یک شب روی داد؟! ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می‌شود. سفر معراج هرگز یک سفر عادی نبود که با معیارهای عادی سنجیده شود، نه اصل سفر عادی بود و نه مرکبش، نه مشاهداتش عادی بود و نه گفتگوهایش، نه مقیاس‌هایی که در آن به کار رفته همچون مقیاس‌های محدود و کوچک کره خاکی ماست و نه تشبیهاتی که در آن آمده، بیانگر عظمت صحنه‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد، همه چیز به صورت خارق العاده و در مقیاس‌هایی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشنا هستیم و خو گرفته‌ایم رخ داد. بنابر این جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کره زمین ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد.

۵- گوشه‌ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش صلی الله علیه و آله در شب معراج:

در کتب حدیث، روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه آمده است که بسیار مشروح و طولانی است و ما گوشه‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم. مطالبی که نشان می‌دهد گفتگوها در آن شب تاریخی بر چه محوری بوده و چگونه همچون اوج آسمان‌هااوج گرفته است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۸ در آغاز حدیث می‌خوانیم

که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج از پروردگار سبحان چنین سؤال کرد: «یَا رَبِّ أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟»؛ «پروردگارا! کدام عمل افضل است؟.» خداوند متعال فرمود: «لیس شیء عندی أفضل من التوکّل علیّ و الرّضا بما قسمت یا محمّد وجبت محبّتی للمتحابّین فیّ و وجبت محبّتی للمتعاطفین فیّ و وجبت محبّتی للمتواصلین فیّ و وجبت محبّتی للمتوکّلین علیّ و لیس لمحبّتی علم و لا غایهٔ و لا نهایهٔ». «هیچ چیز نزد من برتر از توکّل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده‌ام نیست، ای محمد! آنها که به خاطر من یکدیگر را دوست دارند، محبت من شامل حال آنها است و کسانی که به خاطر من مهربان‌اند و به خاطر من پیوند دوستی دارند آنها را دوست دارم و نیز محبت من برای کسانی که توکل بر من می‌کنند فرض و لازم است و برای محبت من حد و حدود و مرز و نهایتی نیست!» و به این ترتیب گفتگوها از محبت شروع می‌شود، محبتی بی انتها و گسترده و اصولاً عالم هستی بر همین محور محبت دور می‌زند. در فراز دیگری آمده است: ای احمد! «۱» همچون کودکان مباش که سبز و زرد و زرق و برق را دوست دارند و هنگامی که غذای شیرین و دلپذیری به آنها می‌دهند مغرور می‌شوند و همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند. پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا عرضه داشت: پروردگارا مرا به عملی هدایت کن که موجب قرب به درگاه تو است. فرمود: شب را روز و روز را شب قرار ده! عرض کرد: چگونه؟! فرمود: چنان کن که خواب تو نماز باشد و هرگز شکم خود را کاملا سیر مکن. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۹ در فراز دیگری آمده است: ای احمد! محبت من محبت فقیران و محرومان است، به آنها نزدیک شو و در کنار مجلس آنها قرار گیر، تا من به تو نزدیک شوم و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دور ساز و از مجالس آنها بر حذر باش! در فراز دیگر می‌فرماید: ای احمد! زرق و برق دنیا و دنیاپرستان را مبغوض بشمر و آخرت و اهل آخرت را محبوب دار. عرض می‌کند: پروردگارا! اهل دنیا و آخرت کیانند؟ فرمود: اهل دنیا کسانی هستند که زیاد می‌خورند و زیاد می‌خندند و می‌خوابند و خشم می‌گیرند و کمتر خشنود می‌شوند، نه در برابر بدی‌ها از کسی عذر می‌خواهند و نه اگر کسی از آنها عذر طلبد می‌پذیرند، در اطاعت خدا تنبل و در معاصی شجاع‌اند، آرزوهای دور و دراز دارند و در حالی که اجلشان نزدیک شده هرگز به حساب اعمال خود نمی‌رسند و نفعشان برای مردم کم است، افرادی پر حرف، فاقد احساس مسئولیت و علاقمند به خورد و خوراک‌اند. اهل دنیا نه در نعمت، شکر خدا به جا می‌آورند و نه در مصایب صبوراند، خدمات فراوان در نظر آنها کم است (و خدمات کم خودشان بسیار!) خود را به انجام کاری که انجام نداده‌اند ستایش می‌کنند و چیزی را مطالبه می‌کنند که حق آنها نیست. پیوسته از آرزوهای خود سخن می‌گویند، و عیوب مردم را خاطر نشان و نیکی‌های آنها را پنهان می‌سازند! عرض کرد: پروردگارا! آیا دنیاپرستان غیر از این عیبی هم دارند؟ فرمود: ای احمد! عیب آنها این است که جهل و حماقت در آنها فراوان است، برای استادی که از او علم آموخته‌اند تواضع نمی‌کنند و خود را عاقل می‌دانند اما در نزد آگاهان نادان و احمق‌اند. سپس به اوصاف اهل آخرت و بهشتیان پرداخته چنین ادامه می‌دهد: آنها مردمی با حیا هستند، جهل آنها کم، منافعشان بسیار، مردم از آنها در راحت و خود از دست خویش در تعب و سخنانشان سنجیده است. پیوسته حسابگر اعمال خویش‌اند و از همین جهت خود را به زحمت می‌افکنند، چشم‌هایشان به خواب می‌رود، اما دل‌هایشان بیدار است، چشمشان می‌گرید و قلبشان پیوسته به یاد خداوند است. هنگامی که مردم در زمره غافلان نوشته شوند، آنها از ذاکران نوشته می‌شوند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۰ در آغاز نعمت‌ها، حمد خدا می‌گویند و در پایان شکر او را به جا می‌آورند، دعایشان در پیشگاه خداوند مستجاب و تقاضایشان مسموع است و فرشتگان از وجود آنها مسرورند ... مردم (غافل) در نزد آنها مردگان و خداوند نزد آنها حی و قیوم و کریم است (همتشان آنچنان عالی است که به غیر او نظر ندارند) ... مردم در عمر خود یکبار می‌میرند، اما آنها به خاطر جهاد با نفس و مخالفت هوا هر روز هفتاد بار می‌میرند (و حیات نوین می‌یابند)! هنگامی که برای عبادت در برابر من می‌ایستند، همچون بنیان مرصوص و سدی فولادی‌اند و در دل آنها توجهی به مخلوقات نیست. به عزت و جلالم سوگند که من آنها را حیات و زندگی پاکیزه‌ای می‌بخشم و در پایان عمر، خودم قبض روح آنها می‌کنم و درهای آسمان را برای پرواز روح آنها می‌گشایم، تمام

حجاب‌ها را از برابر آنها کنار می‌زنم و دستور می‌دهم بهشت خود را برای آنها بیارایید! ای احمد! عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب حلال است، هنگامی که غذا و نوشیدنی تو حلال باشد، تو در حفظ و حمایت منی .... در فراز دیگری آمده است: ای احمد! آیا می‌دانی کدام زندگی گواراتر و پردوام‌تر است؟ عرض کرد: خداوندا نه! فرمود: زندگی گوارا آن است که صاحب آن لحظه‌ای از یاد من غافل نماند، نعمت مرا فراموش نکند، از حق من بی‌خبر نباشد، و شب و روز رضای مرا بطلبد. اما زندگی باقی آن است که برای نجات خود عمل کند و دنیا در نظرش کوچک باشد و آخرت بزرگ، رضای مرا بر رضای خویشتن مقدم بشمرد و پیوسته خشنودی مرا بطلبد، حق مرا بزرگ دارد و توجه به آگاهی من نسبت به خودش داشته باشد. در برابر هر گناه و معصیتی به یاد من بیفتد و قلبش را از آنچه ناخوش دارم پاک کند، شیطان و وساوس شیطانی را مبغوض دارد و ابلیس را بر قلب خویش مسلط نسازد و به او راه ندهد. هنگامی که چنین کند، محبت خاصی در قلبش جای می‌دهم، آنچنان که تمام دلش در اختیار من خواهد بود و فراغت و اشتغال و همّ و غم و سخنش از مواهبی است که من به اهل محبتم می‌بخشم! چشم و گوش قلب او را می‌گشایم، تا با گوش قلبش حقایق غیب را بشنود و با دلش جلال و عظمتم را بنگرد! حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۱ سرانجام این حدیث نورانی با این جمله‌های بیدار کننده پایان می‌گیرد: ای احمد! اگر بنده‌ای نماز تمام اهل آسمان‌هاو زمین را به جا آورد و روزه تمام اهل آسمان‌ها و زمین را انجام دهد، همچون فرشتگان غذا نخورد و لباس (فاخری) در تن نپوشد (و در نهایت زهد و وارستگی زندگی کند) ولی در قلبش ذره‌ای دنیاپرستی یا ریاست‌طلبی یا عشق به زینت دنیا باشد، در سرای جاویدانم در جوار من نخواهد بود! و محبتم را از قلب او بر می‌کنم! سلام و رحمتم بر تو باد و الحمد للّه‌رب العالمین. «۱» این سخنان عرشی که روح انسان را با خود به اوج آسمان‌هامی‌برد و در معراج الهی سیر می‌دهد و به آستانه عشق و شهود می‌کشد، تنها قسمتی از حدیث قدسی است. افزون بر این ما اطمینان داریم که غیر از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنانش برای ما بازگو کرده، اسرار و گفتگوها و رموز و اشاراتی میان او و محبوبش در آن شب عشق و شوق و جذبه و وصال، رد و بدل شده که نه گوش‌ها توانایی شنیدن آن را دارند و نه افکار عادی قدرت درکش را و به همین دلیل در درون جان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله برای همیشه مکتوم مانده و جز خاصانش از آن آگاه نشده‌اند. «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۲

قیام از امّ القری

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ اللَّهُ حَفِیظٌ عَلَیْهِمْ وَ ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ (۶) وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها وَ تُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لا رَیْبَ فِیهِ فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ (۷) وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ (۸) «۱» ۶- کسانی که غیر خداوند را ولی خود انتخاب کردند، خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه می‌دارد، و تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق کنی. ۷- و اینگونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم، تا ام القری و کسانی را که اطراف آن هستند انذار کنی و آنها را از روزی که همه خلایق دور آن روز جمع می‌شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی، همان روز که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش! ۸- و اگر خدا می‌خواست همه آنها را امت واحدی قرار می‌داد (و اجبارا هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری فایده‌ای ندارد) اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می‌کند و برای ظالمان ولی و یاوری نیست. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۳ به تناسب اشاره‌ای که در آیات گذشته این سوره به مساله شرک شده، در نخستین آیه مورد بحث به نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان پرداخته می‌گوید: «کسانی که غیر خداوند را ولی خود برگزیدند، خداوند حساب اعمال آنها را نگه می‌دارد، و از نیاتشان آگاه است»؛ وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ اللَّهُ حَفِیظٌ عَلَیْهِمْ ... تا به موقع حساب آنها را برسد و کیفر لازم را به آنها بدهد. سپس روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می‌گوید: «تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق سازی»؛ وَ ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ. وظیفه تو تنها

ابلاغ رسالت و رسانیدن پیام خداوند به همه بندگان است. شبیه این جمله در قرآن فراوان است: «لست علیهم بمصیطر- تو سیطره و غلبه بر آنها نداری». (غاشیه- ۲۲). مـا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ؛ «تو موظف به اجبار آنها نیستی.» (ق- ۴۵). وَ ما جَعَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً؛ «تو مسئول اعمـال آنهـا نیستی و برای اجبار آنان مبعوث نشـده‌ای.» (انعام- ۱۰۷). مـا عَلَی‌الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ؛ «رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نـدارد»، (مائده- ۹۹). بیـانگر این واقعیت است که خداونـد می‌خواهـد بنـدگان آزاد باشـند و راه او را بـا اراده و اختیار خود بپویند، چرا که ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است و ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد.

وحی و هدف نهایی از آن

بـار دیگر به مسـاله وحی بـاز می‌گردد و اگر در آیـات قبل، از اصل وحی سـخن در میان بود، در اینجا سـخن از هـدف نهایی وحی است، می‌فرمایـد: «اینگونه قرآنی عربی، فصیح و گویـا بر تو وحی کردیم تـا ام القری (مکه) و کسـانی را که در اطراف آن هسـتند انـذار کنی»؛ وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها. «و آنها را از روزی که همه خلایق در آن روز جمع می‌شونـد و شک و تردیـدی در آن نیست بترسانی»؛ وَ تُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لا رَیْبَ فِیهِ. حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۳۵۴ «از آن روز که مردم به دو گروه تقسـیم می‌شوند گروهی در بهشت‌اند و گروهی در آتش سوزان دوزخ»؛ فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ. تعبیر «کَذلِکَ» ممکن است اشاره به این معنی باشد که همان‌گونه که بر انبیای پیشـین به زبان خودشان وحی فرستادیم، بر تو نیز به زبان خودت قرآنی عربی وحی کردیم (بنا بر این «کـذلک» اشاره به جمله: ... وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ .... نیز می‌توانـد اشاره به جمله بعـد باشـد؛ یعنی وحی ما بر تو اینگونه است: به صورت قرآنی عربی با هـدف انـذار. درست است که از ذیل آیه؛ یعنی جمله: فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ اسـتفاده می‌شود که وظیفه پیـامبر صـلی الله علیه و آله هم انـذار است و هم بشارت، ولی از آنجا که تـأثیر انـذار در نفوس مخصوصا در افراد نادان و لجوج عمیق‌تر است، در آیه دو بار فقط روی انـذار تکیه شـده، با این تفاوت که در مرحله اول سخن از انذار شوندگان است و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند؛ یعنی دادگاه قیامت. روزی که به خاطر اجتماع عموم انسان‌ها رسوایی‌اش بسیار دردناک و شدید است. «۱» در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا از جمله: ... لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها ... اسـتفاده نمی‌شود که هدف از نزول قرآن، انذار مردم مکه و اطراف آن است؟ آیا این تعبیر با جهانی بودن اسـلام تضاد نـدارد؟! پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه: کلمه «أُمَّ الْقُری که یکی از نام‌های مکه است، از دو واژه ترکیب یافته است، «أُمَّ» که در اصل به معنی اساس و ابتـدا و آغاز هر چیزی است و مادر را هم به همین جهت «أُمَّ» می‌گوینـد که اسـاس و اصل فرزنـدان است و «قری» که جمع «قریه» به معنی هرگونه آبادی و شـهر است، اعم از شـهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها و شواهد زیادی نیز در قرآن بر این معنی وجود دارد.

نامگذاری مکه به‌ام القری

اکنون ببینیم چرا مکه را امّ القری نامیده‌اند؟ (مادر و اصل همه آبادی‌ها). روایات اسـلامی تصـریح می‌کند که همه زمین نخست زیر آب غرق بود و خشکی‌ها تدریجا سر از آب بیرون آوردند (علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است). این روایات می‌گوید: نخستین نقطه‌ای که از زیر آب سـر برآورد کعبه بود و سـپس خشـکی‌های زمین از کنـار آن گسترش یـافت که از آن به عنوان دحو الارض (گسترش زمین) یـاد شـده است. بـا توجه به این تـاریخچه روشن می‌شود که مکه اصـل و اسـاس و آغاز همه آبادی‌های روی زمین است. بنا بر این هرگاه گفته شود: ... أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها ... پیـداست که تمام مردم روی زمین را شامل می‌شود. «۱» از این گذشته می‌دانیم اسلام تدریجا گسترش یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله نخست مأمور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند، چنانکه در آیه ۲۱۴ سوره شـعرا می‌خوانیم: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ تا هسـته‌بندی اسلام محکم شود و آماده گسترش گردد. سپس در مرحله دوم

پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد ملت عرب را تبلیغ و انذار کند، چنان‌که در آیه ۳ سوره فصلت آمده است: ... قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ «این قرآنی است عربی برای قومی که می‌فهمند و درک می‌کنند.» «۲» در آیه ۴۴ سوره زخرف نیز آمده است: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ ...؛ «این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است.» هنگامی که پایه‌های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مأموریت گسترده‌تری یافت و مأمور انذار جهانیان شد، چنان که در آیه اول سوره فرقان می‌خوانیم: تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً؛ «جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند.» (و آیات فراوان دیگر). حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۶ به خاطر همین مأموریت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه به سران بزرگ جهان آن روز در خارج از جزیره عربستان نوشت و کسری‌ها و قیصرها و نجاشی‌ها را به اسلام دعوت کرد. همچنین بر اساس همین خط و برنامه بود که پیروانش برای تبلیغ اسلام، بعد از او به همه جهان گام نهادند و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند. در اینکه چرا روز قیامت «یوم الجمع» نامیده شده، تفسیرهای متعددی وجود دارد: گاه گفته‌اند به خاطر آن است که میان ارواح و اجساد جمع می‌شود. گاه گفته‌اند از این نظر است که بین انسان و عملش جمع خواهد شد یا از این نظر که میان ظالم و مظلوم اجتماع حاصل می‌شود. ولی ظاهر این است که منظور، اجتماع همه خلایق در آن روز بزرگ است، از اولین و آخرین، همان‌گونه که در آیه ۵۰ سوره واقعه آمده است: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ* لَمَجْمُوعُونَ إِلى مِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ؛ «بگو اولین و آخرین، همگی در موعد روز معینی جمع می‌شوند.» چون جمله: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود، در آیه بعد می‌افزاید: «اگر خدا می‌خواست همه آنها را امت واحدی قرار می‌داد و به حکم اجبار هدایت می‌کرد و مؤمن می‌ساخت»؛ ... وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً .... اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد؟ چگونه می‌تواند معیار کمال انسانی شود؟ تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش و در نهایت اختیار و آزادی طی کند. آیات قرآن پر است از دلایل اختیار و آزادی اراده انسان، اصولا امتیاز انسان از جانداران دیگر همین مساله است و اگر آزادی انسان از او گرفته شود، در حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است! این بزرگترین امتیازی است که خداوند به او داده، و راه تکامل را به صورت نامحدود به روی او گشوده است، این سنت غیر قابل تغییر الهی است. عجیب است که گروهی بی‌خبر هنوز طرفدار مکتب جبرند و در عین حال دم از مکتب انبیا می‌زنند. در حالی که قبول جبر مساوی است با نفی تمام محتوای مکتب انبیا، نه تکلیف مفهومی خواهد داشت، نه سؤال و جواب، نه اندرز و نصیحت و به طریق اولی نه ثواب و عقاب! نه انسان هرگز در کار خود تردید می‌کند و نه پشیمانی، و نه اصلاح حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۷ اشتباهات گذشته مفهومی نخواهد داشت. سپس به مساله مهم دیگری در این رابطه می‌پردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادتند در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می‌شوند با این عبارت بیان می‌کند: «ولی خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند و برای ظالمان ولی و یاوری نیست»؛ وَ لكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ .... با توجه به اینکه گروه دوزخی را با وصف ظلم مشخص می‌کند، روشن می‌شود که منظور از «مَنْ يَشاءُ»؛ «هر کس را بخواهد» در جمله اول گروهی است که ظالم نیستند. به این ترتیب عادلان بهشتی‌اند و غرق در رحمت خداوند، و ظالمان دوزخی‌اند. اما باید توجه داشت که ظالم در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن، معنی وسیع و گسترده‌ای دارد و تنها شامل کسانی نمی‌شود که به دیگران ستم کرده‌اند، بلکه کسانی که بر خود ستم کرده، یا آنها که در عقیده منحرف‌اند، نیز ظالم‌اند و چه ظلمی برتر از شرک و کفر است؟ لقمان به فرزندش می‌گوید: ... يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ «۱» «فرزندم چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیم است» در آیه دیگر می‌خوانیم: ... أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ؛ «آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است، همانها که مردم را از راه حق باز می‌دارند و آن را دگرگون می‌سازند، و به آخرت ایمان ندارند.» در مورد فرق میان ولی و نصیر بعضی گفته‌اند ولی کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند، اما نصیر مفهومی اعم دارد. «۲» این احتمال نیز وجود دارد که ولی اشاره به

سرپرستى است كه به حكم ولايت و بدون درخواست، حمايت و كمك مى كند و نصير فريادرسى است كه بعد از تقاضاى كمك به يارى انسان مى‌شتابد. «۳» حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۳۵۸

آغاز وحى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِى خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ (۵) «۱» بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- بخوان به نام پروردگارت كه جهان را آفريد. ۲- همان كس كه انسان را از خون بسته‌اى خلق كرد. ۳- بخوان كه پروردگارت از همه بزرگوارتر است. ۴- همان كسى كه به وسيله قلم تعليم نمود. ۵- و به انسان آنچه را نمى‌دانست ياد داد.

شأن نزول:

همان‌گونه كه در شرح محتواى سوره نيز اشاره كرديم، به اعتقاد اكثر مفسران، اين سوره نخستين سوره‌اى است كه بر پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نازل شده است، بلكه به گفته بعضى، حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۳۵۹ پنج آيه فوق به اتفاق همه مفسران در آغاز وحى بر رسول اكرم صلى الله عليه و آله نازل شده و مضمون آن‌ها نيز مؤيد اين معنى است. در روايات آمده است كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله به كوه حرا رفته بود، جبرئيل آمد و گفت: «اى محمد بخوان!» پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: «من قرائت كننده نيستم». جبرئيل او را در آغوش گرفت و فشرد و بار ديگر گفت: «بخوان!» پيامبر صلى الله عليه و آله همان جواب را تكرار كرد. بار دوم نيز جبرئيل اين كار را كرد و همان جواب را شنيد و در سومين بار گفت: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِى خَلَقَ ... (تا آخر آيات پنجگانه). اين سخن را گفت و از ديده پيامبر صلى الله عليه و آله پنهان شد. رسول خدا صلى الله عليه و آله كه با دريافت نخستين اشعه وحى سخت خسته شده بود، به سراغ خديجه آمد و فرمود: «زملونى و دثرونى- مرا بپوشانيد و جامه‌اى بر من بيفكنيد تا استراحت كنم». «۱» طبرسى در مجمع البيان نيز نقل مى‌كند كه رسول خدا صلى الله عليه و آله به خديجه فرمود: «هنگامى كه تنها مى‌شوم، ندايى مى‌شنوم (و نگرانم!)». خديجه عرض كرد: «خداوند جز خير در باره تو كارى نخواهد كرد، چرا كه به خدا سوگند تو امانت را ادا مى‌كنى، صله رحم به جا مى‌آورى، در سخن گفتن راستگو هستى». خديجه مى‌گويد: «بعد از اين ماجرا ما به سراغ ورقةبن نوفل رفتيم (او از آگاهان عرب و عموزاده خديجه بود) رسول‌اللّه صلى الله عليه و آله آنچه را ديده بود براى ورقه بيان كرد، ورقه گفت: «هنگامى كه آن منادى به سراغ تو مى‌آيد دقت كن ببين چه مى‌شنوى؟ سپس براى من نقل كن». پيامبر صلى الله عليه و آله در خلوتگاه خود اين را شنيد كه مى‌گويد: «اى محمد بگو قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ... و بگو «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، سپس حضرت به سراغ ورقه آمد و مطلب را براى او بازگو كرد. ورقه گفت: بشارت بر تو، باز هم بشارت بر تو، من گواهى مى‌دهم تو همان هستى حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۳۶۰ كه عيسى‌بن مريم عليه السلام بشارت داده است! و تو شريعتى همچون موسى عليه السلام دارى تو پيامبر مرسلى و به زودى بعد از اين روز مأمور به جهاد مى‌شوى و اگر من آن روز را دركك كنم در كنار تو جهاد خواهم كرد! هنگامى كه ورقه از دنيا رفت، رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: من اين روحانى را در بهشت (بهشت برزخى) ديدم، در حالى كه لباس حرير بر تن داشت؛ زيرا او به من ايمان آورد و مرا تصديق كرد. «۱» البته در بعضى از كلمات مفسرين، يا كتب تاريخ، مطالب ناموزونى در باره اين فصل از زندگى پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله به چشم مى‌خورد كه مسلما از احاديث مجعول و اسراييليات است. مثل اينكه پيغمبر صلى الله عليه و آله بعد از ماجراى نخستين نزول وحى بسيار ناراحت شد و از اين ترسيد كه القاآت شيطانى باشد! يا چند بار تصميم گرفت خود را از كوه به زير پرتاب كند! و امثال اين لاطايلات كه نه با مقام شامخ نبوت سازگار است، نه با آنچه در تاريخ از عقل و درايت فوق العاده پيامبر صلى الله عليه و آله و

مدیریت و شکیبایی و تسلط بر نفس و اعتماد او ثبت شده است. به نظر می‌رسد اینگونه روایات ضعیف و رکیک ساخته و پرداخته دشـمنان اسلام است و خواسته‌اند هم اسلام را زیر سؤال برند و هم شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را، با توجه به آنچه گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می‌رویم.

بخوان به نام پروردگارت

در نخستین آیه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می گوید: «بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید»؛ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ. «۲» بعضی گفته‌اند، مفعول در جمله بالا- محذوف است و در اصل چنین بود: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ؛ «قرآن را با نام پروردگارت بخوان» و به همین جهت بعضی این آیه را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۱ دلیل بر آن گرفته‌اند که بسم‌اللَّه جزو سوره‌های قرآن است. «۱» بعضی با را زائده دانسته، و گفته‌اند: «منظور این است که نام پروردگارت را بخوان»، ولی این تفسیر بعید به نظر می‌رسد، چرا که مناسب این است گفته شود نام پروردگارت را به یادآور. قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه روی مساله ربوبیت پروردگار شده است و می‌دانیم رب به معنی مالک مصلح است. کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می‌پردازد. سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار روی مساله خلقت و آفرینش جهان هستی تکیه شده، چرا که بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است، کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است. این در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که خالقیت خداوند را پذیرفته بودند، اما ربوبیت و تدبیر را برای بت‌ها قایل بودند! به علاوه ربوبیت خداوند و تدبیر او در نظام هستی، بهترین دلیل بر اثبات ذات مقدس او است. سپس از میان مخلوقات، روی مهمترین پدیده جهان خلقت و گل سرسبد آفرینش یعنی انسان تکیه کرده و آفرینش او را یادآور شده، و می‌فرماید: «همان خدایی که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد»؛ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ. «من علق» در اصل به معنی چسبیدن به چیزی است، و لذا به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می‌چسبد علق گفته‌اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین در عالم جنین، به شکل قطعه خون بسته چسبنده‌ای در می‌آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است، مبدأ آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می‌شمرد، تا قدرت نمایی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی‌ارزش، مخلوقی چنین پر ارزش آفریده است. بعضی نیز گفته‌اند منظور از علق در اینجا گل آدم است که آن هم حالت چسبندگی داشت، بدیهی است خدایی که این مخلوق عجیب را از آن قطعه گل چسبنده به وجود حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۲ آورد، شایسته هرگونه ستایش است. گاه علق را به معنی موجود صاحب علاقه دانسته‌اند که اشاره‌ای است به روح اجتماعی انسان و علقه آنها به یکدیگر که در حقیقت پایه اصلی تکامل بشر و پیشرفت تمدن‌ها را تشکیل می‌دهد. بعضی نیز علق را اشاره به نطفه نر (اسپرم) می‌دانند که شباهت زیادی به زالو دارد، این موجود ذره‌بینی در آب نطفه شناور است و به سوی نطفه زن در رحم پیش می‌رود و به آن می‌چسبد و از ترکیب آن دو، نطفه کامل انسان به وجود می‌آید. درست است که در آن زمان اینگونه مسایل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است. از میان این تفسیرهای چهارگانه، تفسیر اول روشن‌تر به نظر می‌رسد، هر چند جمع میان چهار تفسیر نیز بی مانع است. از آنچه گفتیم روشن شد که انسان بر طبق یک تفسیر به معنی حضرت آدم علیه السلام و بر طبق سه تفسیر دیگر به معنی مطلق انسان‌ها است. بار دیگر برای تأکید می‌افزاید: «بخوان که پروردگارت از هر کریمی کریمتر است و از هر بزرگواری بزرگوارتر»؛ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ. «۱» بعضی معتقدند که اقرأ دوم تأکیدی است بر اقرأ در آیات قبل و بعضی گفته‌اند با آن متفاوت است. در جمله اول منظور قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله برای خویش است و در جمله دوم قرائت برای مردم، ولی تأکید مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا دلیلی بر این تفاوت در دست نیست. به هر حال تعبیر این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل که گفت: «من قرائت کننده نیستم؛ یعنی از برکت پروردگار فوق العاده کریم و

بزرگوار، تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری.» سپس به توصیف خداوندی که اکرم الاکرمین است پرداخته می‌فرماید: «همان کسی که به وسیله قلم تعلیم داد»؛ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۳ «و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد»؛ عَلَّمَ اَلْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ. در حقیقت این آیات نیز پاسخی است به همان گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من قرائت کننده نیستم»؛ یعنی همان خدایی که به وسیله قلم انسان‌ها را تعلیم داد و به انسان آنچه را نمی‌دانست آموخت، قادر است که به بنده‌ای درس نخوانده همچون تو نیز قرائت و تلاوت را بیاموزد. جمله: الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ تاب دو معنی دارد، نخست اینکه خداوند نوشتن و کتاب را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن‌ها است، در او ایجاد کرد. دیگر اینکه منظور این است که علوم و دانش‌ها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت. خلاصه اینکه طبق یک تفسیر منظور تعلیم کتابت است و طبق تفسیر دیگر منظور علومی است که از طریق کتابت به انسان رسیده است. در هر حال تعبیری است پر معنی که در آن لحظات حساس نخستین نزول وحی، در این آیات بزرگ و پر معنی منعکس شده است.

نکته‌ها:

۱- آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود

این آیات چنانکه گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی هستند که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده‌اند و با تابش نخستین اشعه وحی فصل تازه‌ای در تاریخ بشریت آغاز شد و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت. کامل‌ترین آیین‌های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود، نازل شد، و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ اَلْإِسْلامَ دِیناً ... «۱» دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت. موضوع بسیار جالب اینجا است که در عین اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله امی و درس نخوانده بود حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۴ و محیط حجاز را یک پارچه جهل و نادانی فرا گرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مساله علم و قلم شده است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است! در حقیقت این آیات نخست از تکامل جسم انسان، از یک موجود بی‌ارزش مانند علقه خبر می‌دهد و از سوی دیگر از تکامل روح به وسیله تعلیم و تعلم مخصوصا از طریق قلم سخن می‌گوید. آن روز که این آیات نازل می‌شد، نه تنها در محیط حجاز- که محیط جهل بود- کسی ارزشی برای قلم قایل نبود، در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود. اما امروز می‌دانیم که تمام تمدن‌ها و علوم و دانش‌ها و پیشرفت‌هایی که در هر زمینه نصیب بشر شده است، بر محور قلم دور می‌زند و به راستی مداد علما بر دمای شهدا پیشی گرفته است، چرا که هم زیربنای خون شهید و هم پشتوانه آن مرکب‌های قلم‌های دانشمندان است و اصولا سرنوشت اجتماعات انسانی در درجه اول به نیش قلم‌ها بسته است. اصلاحات جوامع انسانی از قلم‌های مؤمن و متعهد شروع می‌شود و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلم‌های مسموم و فاسد مایه می‌گیرد. بی جهت نیست که قرآن مجید از سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند یاد کرده است؛ یعنی هم به ابزار و هم به محصول آن ابزار، آنجا که می‌فرماید: ن، وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ. «۱» می‌دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می‌کنند: دوران تاریخ و دوران قبل از تاریخ. دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان به یادگار بگذارد و به این ترتیب تاریخ بشر مساوی با تاریخ پیدایش قلم و خط است! در زمینه نقش قلم در حیات انسان‌ها شرح مبسوطی در جلد ۲۴ تفسیر نمونه در آغاز سوره قلم آورده شده است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۵ بنابر این پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده و بی جهت نیست که قومی چنان عقب مانده به قدری در علوم و دانش‌ها پیش رفتند

که علم و دانش را- به اعتراف دوست و دشمن- به همه جهان صادر کردند، و به اعتراف مورخان معروف اروپا، این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید و آنها را وارد عصر تمدن نمود. در این زمینه کتاب‌های فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان تاریخ تمدن اسلام یا میراث اسلام نوشته شده است. چقدر نازیباست ملتی این چنین و آیینی آن چنان، در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند.

۲- ذکر خداوند در هر حال

آغاز دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ذکر نام خداوند شروع شد، اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ. جالب اینکه تمام زندگانی پر بار او آمیخته با ذکر و یاد خداوند بود. ذکر خداوند با هر نفسش توأم بود، برمی‌خاست، می‌نشست، می‌خوابید، راه می‌رفت، سوار می‌شد، پیاده می‌شد، توقف می‌کرد همه با یاد خداوند و با نام‌اللّه بود. هنگامی که از خواب بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی أَحْیانا بَعْدَ ما أَماتَنا وَ الَیْهِ النُّشُورِ». ابن عباس می‌گوید: شبی خدمتش خوابیده بودم، هنگامی که از خواب بیدار شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ ... سپس عرضه داشت: «اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ فِیْهِنَّ ... اللَّهُمَّ لَکَ أَسْلَمْتُ وَ بِکَ آمَنْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَ الَیْکَ انِبْتُ» هنگامی که از خانه بیرون می‌آمد، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ، اللَّهُمَّ انِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَضَلَّ، أَوْ أَضَلّ، أَوْ أَزَلّ، أَوْ أَظْلَمْ، أَوْ أَظْلَمْ، أَوْ أَجْهَلْ أَوْ یَجْهَلُ عَلَیّ». هنگامی که وارد مسجد می‌شد، می‌فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِیْمِ وَ بِوَجْهِهِر الْکَرِیْمِ وَ سُلْطانِهِ الْقَدِیمِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ». هنگامی که لباس نوی در تن می‌کرد، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ، أَنْتَ کَسَوْتَنِیهِ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۶ اسْئَلُکَ خَیْرَهُ وَ خَیْرَ ما صُنِعَ لَهُ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ ما صُنِعَ لَهُ». هنگامی که به خانه باز می‌گشت، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی کَفانِی وَ آوَانِی، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَطْعَمَنِی وَ سَقَانِی». به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خداوند و نام خداوند و تقاضای الطاف خداوند عجین و آمیخته بود. «۱»

۳- پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت؟

در اینکه پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می‌کند. اما در اینکه بر کدام آیین بوده؟ در میان علما گفتگو است. بعضی او را پیرو آیین مسیح علیه السلام می‌دانند، چرا که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آیین رسمی و غیر منسوخ آیین او بوده است. بعضی دیگر او را پیرو آیین ابراهیم علیه السلام می‌دانند، چرا که شیخ الانبیا و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن، آیین اسلام به عنوان آیین ابراهیم علیه السلام معرفی شده؛ ... مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ .... «۲» بعضی نیز اظهار بی‌اطلاعی کرده و گفته‌اند، می‌دانیم آیینی داشته، اما کدام آیین؟ بر ما روشن نیست! گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچکدام مسلم نیست و مناسب‌تر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می‌کرده و در حقیقت آیین مخصوص خودش بوده، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت. شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده و در بالا ذکر کردیم که می‌گوید: خداوند از آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، بزرگترین فرشته‌اش را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راه‌های مکارم و طرق اخلاق نیک سوق دهد. مأموریت چنین فرشته‌ای، دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۷ شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بت خانه بود و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می‌داد و به

اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پای‌بند بود. روایات متعددی نیز- طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار- در منابع اسلامی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود و با چنین تأییدی مسلما بر اساس الهام روح القدس عمل می‌کرد. «۱» علامه مجلسی شخصا معتقد است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از مقام رسالت دارای مقام نبوت بوده، گاه فرشتگان با او سخن می‌گفتند و صدای آنها را می‌شنید و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می‌شد و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام رسما بر او نازل شد. او شش دلیل بر این معنی ذکر می‌کند که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است (توضیح بیشتر را می‌توانید در جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۲۷۷ به بعد مطالعه کنید).

پاسخ به یک سؤال

به دنبال این بحث، این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به آنچه در باره ایمان و اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نبوت گفته شد، چرا در آیه فوق می‌فرماید: ... ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ ...؛ «تو قبلا نمی‌دانستی قرآن و ایمان چیست!» گرچه پاسخ این سؤال را به طور فشرده به هنگام آیه بیان کردیم، ولی شایسته است توضیح بیشتری در این زمینه داده شود. منظور این است پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول قرآن و تشریع شریعت اسلام از جزییات این آیین و محتوای قرآن خبر نداشت. اما در مورد ایمان، با توجه به اینکه بعد از کتاب ذکر شده و با توجه به جمله‌هایی که بعد از آن در آیه آمده، روشن می‌شود که منظور ایمان به محتوای این کتاب آسمانی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۸ است، نه ایمان به طور مطلق. بنا بر این تضادی با آنچه گفته شد ندارد و نمی‌تواند دستاویزی برای بیماردلانی که می‌خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر صلی الله علیه و آله کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند، باشد. بعضی از مفسران پاسخ‌های دیگری نیز از این سؤال داده‌اند از جمله: الف: منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهایی نیست، بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است. ب: منظور از ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می‌دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از آن موحد بود، اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود. ج: منظور آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی‌رسد و راه آن تنها ادله نقلی است (مانند بسیاری از خصوصیات معاد). د: در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است: «ما كُنْتَ تَدْرِي كَيْفَ تَدْعُو الْخَلْقَ الَى الْإِيمانُ»؛ «تو نمی‌دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی.» «۱» ولی به عقیده ما از همه پاسخ‌ها مناسب‌تر و هماهنگ‌تر با محتوای آیه، همان پاسخ اول است.

یک نکته ادبی

در اینکه مرجع ضمیر در جمله ... وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً ...؛ «ولی ما آن را نوری قرار دادیم.» چیست؟ گفتگو است. بعضی گفته‌اند منظور همان قرآن، کتاب آسمانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این نور، نور الهی ایمان باشد. ولی مناسب‌تر از هر دو، این است که به قرآن و ایمان هر دو بازگردد و چون این دو به یک حقیقت منتهی می‌شود، بازگشت ضمیر مفرد به آن بی‌مانع است. «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۹

ابی لهب

سوره تبّت

این سوره در مکه نازل شده و دارای پنج آیه است.

محتوی و فضیلت سوره تبت

این سوره که در مکه و تقریبا در اوایل دعوت آشکار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، تنها سوره‌ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن عصر و زمان (یعنی ابو لهب) شده است و محتوای آن نشان می‌دهد که او عداوت خاصی نسبت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله داشت و از هیچگونه کارشکنی و بد زبانی او و همسرش مضایقه نداشتند. قرآن با صراحت می گوید: هر دو اهل دوزخاند و راه نجاتی برای آنها نیست و این معنی به واقعیت پیوست، سرانجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این یک پیشگویی صریح قرآن است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «مَنْ قَرَأَها رَجَوْتُ أَنْ لا یَجْمَعَ اللَّهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَبِی لَهَبٍ فِی دَارٍ وَاحِدَةٍ»؛ «۱» «کسی که آن را تلاوت کند، من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند» (یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۰ ابولهب اهل دوزخ است). «۱» ناگفته پیدا است این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می‌خوانند ولی ابو لهب وار عمل می کنند.

شأن نزول سوره

از ابن عباس نقل شده است: هنگامی که آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انذار کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «یا صباحاه!» (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای اینکه همه را با خبر سازند و به مقابله برخیزند، کسی صدا می‌زد یا صباحاه! انتخاب کلمه صباح به خاطر این بود که هجوم‌های غافلگیرانه غالبا در اول صبح واقع می‌شد). هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند پرسیدند کیست که فریاد می کشد؟ گفته شد محمد است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبایل عرب را با نام صدا زد و با صدای او جمع شدند، فرمود: «به من بگویید اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله‌ور می‌شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده‌ایم. فرمود: «انِّی نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ»؛ «من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می‌کنم» (شما را به توحید و ترک بت‌ها دعوت می‌نمایم) هنگامی که ابو لهب این سخن را شنید گفت: «تباً لک! أ ما جمعتنا الّا لهذا؟!»؛ «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!» در این هنگام بود که این سوره نازل شد: تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ؛ «زیان و هلاکت بر دستان ابو لهب باد که زیانکار و هلاک شده است.» بعضی در اینجا افزوده‌اند: هنگامی که همسر ابو لهب (نامش ام جمیل بود) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت را نمی‌دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده‌ام محمد مرا هجو حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۱ کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می‌زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد. «۱» خطر ابو لهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود و اگر می‌بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند، دلایلی بیش از این دارد که بعدا به خواست خداوند به آن اشاره خواهد شد.

بریده باد دست ابو لهب!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ (۲) سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ (۳) وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ

الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ (۵) «۲» به نام خداوند بخشنده مهربان ۱- بریده باد هر دو دست ابو لهب (و مرگ بر او باد). ۲- هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورد، به حالش سودی نبخشید. ۳- و به زودی وارد آتشی می‌شود که دارای شعله فروزان است. ۴- و همچنین همسرش در حالی که هیزم به دوش می‌کشد، ۵- و در گردنش طنابی از لیف خرما است! همان‌گونه که در شأن نزول سوره گفتیم، این سوره در حقیقت پاسخی است به سخنان زشت ابو لهب عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزند عبد المطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و انذار او حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۲ نسبت به عذاب الهی گفت: زیان و هلاکت بر تو باد، آیا برای همین حرف‌ها ما را فرا خواندی؟! قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می‌فرماید: «بریده باد هر دو دست ابولهب، یا مرگ و خسران بر او باد!»؛ تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. «تب» و «تباب» (بر وزن خراب) به گفته راغب در مفردات به معنی زیان مستمر و مداوم است، ولی طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می‌شود. بعضی از ارباب لغت نیز آن را به معنی قطع کردن تفسیر کرده‌اند و این شاید به خاطر آن است که زیان مستمر و منتهی به هلاکت طبعا سبب قطع و بریدگی می‌شود و از مجموع این معانی همان استفاده می‌شود که در معنی آیه گفته‌ایم. البته این هلاکت و خسران می‌تواند جنبه دنیوی یا معنوی و اخروی و یا هر دو داشته باشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه قرآن مجید بر خلاف روش و سیره خود در اینجا نام شخصی را برده و با این شدت او را مورد حمله قرار داده است؟! با روشن شدن موضع ابو لهب، پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود. نام او عبد العزی (بنده بت عزی) و کنیه او ابو لهب بود. انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت، چون لهب در لغت به معنی شعله آتش است. او و همسرش ام جمیل که خواهر ابو سفیان بود، از سخت‌ترین و بدزبان ترین دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. در روایتی آمده است که شخصی به نام طارق محاربی می‌گوید: من در بازار ذی المجاز بودم (ذی المجاز نزدیک عرفات در فاصله کمی از مکه است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می‌زند: ای مردم! بگویید: «لا الهَ الَّا اللَّهُ» تا رستگار شوید، و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می‌زند، به‌گونه‌ای که خون از پاهایش جاری بود و فریاد می‌زد: ای مردم! این دروغگو است، او را تصدیق نکنید! من سؤال کردم این جوان کیست؟ گفتند: محمد است که گمان می‌کند پیامبر است و این پیرمرد عمویش ابو لهب است که او را دروغگو می‌داند. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۳ در خبر دیگری آمده است که ربیعهٔبن عباد می‌گوید: من با پدرم بودم، رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را دیدم که به سراغ قبایل عرب می‌رفت و هر کدام را صدا می‌زد و می‌گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم، جز خدای یگانه را نپرستید و چیزی را همتای او قرار ندهید ... هنگامی که او از سخنش فارغ می‌شد مرد احول خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می‌زد: ای قبیله فلان! این مرد می‌خواهد که شما بت لات و عزی و هم پیمان‌های خود را از جن رها کنید و به سراغ بدعت و ضلالت او بروید. به سخنانش گوش فرا ندهید و از او پیروی نکنید! من سؤال کردم او کیست؟ گفتند: عمویش ابو لهب است. «۱» در خبر دیگری می‌خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج مکه وارد آن شهر می‌شدند، به سراغ ابو لهب می‌رفتند، به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سن و سال بالای او و از رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله تحقیق می‌نمودند، او می‌گفت: محمد مرد ساحری است، آنها نیز بی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنند بازمی‌گشتند، در این هنگام گروهی آمدند و گفتند: ما از مکه بازنمی‌گردیم تا او را ببینیم، ابو لهب گفت: ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم! مرگ بر او باد! «۲» از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی‌کرد، مخصوصا زبانی زشت و آلوده داشت و تعبیرات رکیک و زننده می‌کرد و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می‌شد و به همین جهت آیات مورد بحث با این صراحت و خشونت او و همسرش ام جمیل را به باد انتقاد می‌گیرد. او تنها کسی بود که پیمان حمایت بنی هاشم را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امضا

نکرد و در صف دشمنان او قرار گرفت و در پیمان‌های دشمنان شرکت نمود. با توجه به این حقایق دلیل وضع استثنایی این سوره روشن می‌شود. سپس می‌افزاید: «هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورده، به حال او سودی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۴ نبخشیده و عذاب الهی را از او بازنمی‌دارد»؛ ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ. «۱» از این تعبیر استفاده می‌شود که او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوشش‌های ضد اسلامی‌اش تکیه می‌کرد. در آیه بعد می‌افزاید: «به زودی وارد آتشی می‌شود که دارای شعله برافروخته است»؛ سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ. اگر نام او ابو لهب بود، آتش عذاب او نیز ابو لهب است و شعله‌های عظیم دارد (توجه داشته باشید لهب در اینجا به صورت نکره و دلالت بر عظمت آن شعله می‌کند). نه تنها ابو لهب که هیچیک از کافران و بدکاران، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعی‌شان آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد. چنانکه در آیه ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می‌خوانیم: یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ؛ «قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان، هیچکدام سودی به حال انسان ندارد، مگر آن کس که با قلب سالم (روحی با ایمان و با تقوی) در محضر پروردگار حاضر شود.» مسلما منظور از آیه سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ آتش دوزخ است، ولی بعضی احتمال داده‌اند که آتش دنیا را نیز شامل شود. در روایات آمده است که بعد از جنگ بدر و شکست سختی که نصیب مشرکان قریش شد، ابو لهب که شخصا در میدان جنگ شرکت نکرده بود پس از بازگشت ابوسفیان ماجرا را از او پرسید. ابو سفیان چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشکر قریش را برای او شرح داد، سپس افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند! در اینجا ابو رافع یکی از غلامان عباس می‌گوید: من در آنجا نشسته بودم، دستم را بلند کردم و گفتم: آنها فرشتگان آسمان بودند. ابو لهب سخت برآشفت و سیلی محکمی بر صورت من زد و مرا بلند کرده بر زمین کوبید و از سوز دل خود پیوسته مرا کتک می‌زد. در اینجا همسر عباس ام الفضل حاضر بود، چوبی برداشت و محکم بر سر ابو لهب کوبید و گفت: این مرد ضعیف را تنها گیر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۵ آورده‌ای! سر ابو لهب شکست و خون جاری شد و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه‌هایی همچون طاعون بر پوست تنش ظاهر شد و با همان بیماری از دنیا رفت. عفونت بدن او به حدی بود که جمعیت جرأت نمی‌کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون مکه بردند و از دور آب بر او ریختند و سپس سنگ بر او پرتاب کردند تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد! «۱» در آیه بعد به وضع همسرش ام جمیل پرداخته، می‌فرماید: «همسر او نیز وارد آتش سوزان جهنم می‌شود، در حالی که هیزم به دوش می‌کشد»؛ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ. «۲» «و در حالی که در گردنش طناب یا گردنبندی از لیف خرما است!»؛ فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ. در اینکه همسر ابو لهب که خواهر ابو سفیان و عمه معاویه بود، در عداوت‌ها و کارشکنی‌های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت حرفی نیست، اما در اینکه قرآن چرا او را حمالة الحطب (زنی که هیزم بر دوش می‌کشد) توصیف کرده، تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند. بعضی گفته‌اند این به خاطر آن است که بوته‌های خار را بر دوش می‌کشید و بر سر راه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود. بعضی گفته‌اند این تعبیر کنایه از سخن‌چینی و نمامی او است، همان‌گونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن‌چینی آمده است که می‌گویند: میان دو کس جنگ چون آتش است سخن‌چین بدبخت هیزم‌کش است! بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می‌دانند که با آن همه ثروت حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند، به همین دلیل تشبیه به هیزم‌کش فقیر شده است. بعضی نیز می‌گویند او در قیامت بار گناهان گروه زیادی را بر دوش می‌کشد. از میان این معانی معنی اول از همه مناسبتر است، هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۶ «جید» (بر وزن دید) به معنی گردن است و جمع آن اجیاد است، بعضی از ارباب لغت معتقدند که جید و عنق و رقبه هر سه معنی مشابهی دارند، با این تفاوت که جید به قسمت بالای سینه گفته می‌شود و عنق به پشت گردن یا همه گردن و رقبه به گردن گفته می‌شود و گاه به یک انسان نیز می‌گویند مانند فک رقبهٔ یعنی آزاد کردن انسان. «۱» مسد (بر وزن حسد) به معنی طنابی است که از الیاف بافته شده است. بعضی گفته‌اند مسد طنابی است که در جهنم بر

گردن او می‌نهند که خشونت الیاف را دارد و حرارت آتش و سنگینی آهن را! بعضی نیز گفته‌اند از آنجا که زنان اشرافی شخصیت خود را در زینت آلات مخصوصا گردن بندهای پر قیمت می‌دانند، خداوند در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشرافی، گردن‌بندی از لیف خرما در گردن او می‌افکند و یا اصلا کنایه از تحقیر او است. بعضی نیز گفته‌اند علت این تعبیر آن است که ام جمیل گردن‌بند جواهر نشان پر قیمتی داشت و سوگند یاد کرده بود که آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرج کند، لذا به کیفر این کار خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته.

نکته‌ها:

باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می‌دانیم این آیات در مکه نازل شد و قرآن با قاطعیت خبر داد که ابو لهب و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود؛ یعنی هرگز ایمان نمی‌آورند و سرانجام چنین شد بسیاری از مشرکان مکه واقعا ایمان آوردند و بعضی ظاهراً، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند این دو نفر بودند و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است و قرآن از اینگونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده است و ما در ذیل هر یک از این آیات بحث مناسب را داشته‌ایم.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه با این پیشگویی قرآن مجید دیگر ممکن نبوده است ابو لهب و همسرش ایمان بیاورند و الا این خبر کذب و دروغ می‌شد. این سؤال مانند سؤال معروفی است که در باره مساله علم خداوند در بحث جبر مطرح شده است و آن اینکه می‌دانیم خداوندی که از ازل عالم به همه چیز بوده، معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می‌دانسته است، بنا بر این اگر گنهکار گناه نکند علم خدا جهل شود! پاسخ این سؤال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده‌اند و آن اینکه خداوند می‌داند که هر کس با استفاده از اختیار و آزادی‌اش چه کاری را انجام می‌دهد، مثلاـ در آیات مورد بحث، خداوند از آغاز می‌دانسته است که ابو لهب و همسرش با میل و اراده خود هرگز ایمان نمی‌آورند نه از طریق اجبار و الزام و به تعبیر دیگر عنصر آزادی اراده و اختیار نیز جزو معلوم خداوند بوده است، او می‌دانسته است که بندگان با صفت اختیار و با اراده خویش چه عملی را انجام می‌دهند. مسلما چنین علمی و خبر دادن از چنان آینده‌ای تأکیدی است بر مساله اختیار، نه دلیلی بر اجبار. (دقت کنید)

همیشه نزدیکان بی بصر دورند!

این سوره بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد کمترین ارزشی ندارد و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی‌دادند هر چند نزدیکترین بستگان آنها بودند. با اینکه ابو لهب عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و از نزدیکترین نزدیکانش محسوب می‌شد، وقتی خط مکتبی و اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد، همچون سایر منحرفان و گمراهان زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت. و به عکس افراد دور افتاده‌ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب نمی‌شدند، بلکه از نژاد او و اهل زبان او هم نبودند، ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی آنقدر نزدیک حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۸ شدند که طبق حدیث معروف «سَلْمانُ مِنّا أَهْلُ الْبَیْتِ»؛ «۱» «سلمان از خانواده ما است» گویی جزو خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند. «۲»

درست است که آیات این سوره تنها از ابو لهب و همسرش سخن می‌گویند، ولی پیدا است که آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می‌دهد، بنا بر این هر فرد یا گروهی که دارای همان اوصاف باشند سرنوشتی شبیه آنها دارند. «۳» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۹

ایمان ابوطالب و جنجالی که در این زمینه برپا کرده‌اند!

ابتدا این موضوع برای کسانی که اهل مطالعه هستند، عجیب جلوه می‌کند که چرا گروهی از راویان اخبار اصرار داشتند ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله را که به اتفاق همه مسلمانان جهان از کسانی بود که حداکثر فداکاری و ایثار و حمایت را در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انجام داد، بی‌ایمان و مشرک جلوه دهند و کافر بمیرانند؟! چرا در باره دیگران که نقشی در تاریخ اسلام نداشتند، این همه اصرار نیست؟ از اینجا می‌فهمیم مسأله، یک مساله عادی نیست سپس با کمی دقت به این نتیجه می‌رسیم که پشت سر این بحث‌های تاریخی و روایی، بازی سیاسی خطرناکی از ناحیه رقبا و دشمنان علی علیه السلام در جریان بوده است، آنها اصرار داشتند هر فضیلتی را از او سلب کنند و حتی پدر ایثارگر و فداکارش را مشرک قلمداد کنند و بی‌ایمان از دنیا ببرند! یقینا بنی امیه و هواخواهان آنها در عصر خود و حتی پیش از آنکه به حکومت برسند، هر جا توانستند به این فکر دامن زدند و کوشش داشتند از هر جا که ممکن است شواهدی هر چند سست و بی‌پایه برای اثبات این مدعا سر هم کنند. ما قطع نظر از این موج انحرافی سیاسی آلوده که خود از جهاتی قابل دقت و مطالعه است، مسأله را به عنوان یک مساله صرفا تاریخی و تفسیری به طوربسیار فشرده مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود در پشت سر این جنجال‌ها هیچگونه مدرک معتبری وجود ندارد، بلکه شواهد زنده‌ای بر ضد آن در دست داریم: حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۰ ۱- آیه: إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ ... «۱» هیچ‌گونه ارتباطی با ابوطالب ندارد و آیات قبل از آن به خوبی دلالت می‌کند که در باره گروهی از مؤمنان اهل کتاب در برابر مشرکان مکه است. جالب اینکه فخر رازی که خود به اصطلاح اجماع مسلمین را بر نزول آیه در باره ابوطالب نقل کرده، تصریح می‌کند که در ظاهر آیه کمترین دلالتی بر کفر ابوطالب نیست. «۲» اما با این حال چرا اصرار دارند که آن را به شرک ابوطالب ارتباط دهند، راستی وحشت‌آور است؟! ۲- مهمترین دلیلی که در این زمینه اقامه کرده‌اند، ادعای اجماع مسلمین است که ابوطالب، مشرک از دنیا رفته است! در حالی که چنین اجماعی دروغ محض است، چنانکه مفسر معروف اهل سنت آلوسی در روح المعانی تصریح کرده است که این مساله اجماعی نیست و حکایت اجماع مسلمین یا مفسرین بر اینکه آیه فوق درباره ابوطالب نازل شده، صحیح به نظر نمی‌رسد. چرا که علمای شیعه و بسیاری از مفسرین آنها معتقد به اسلام ابوطالب هستند و ادعای اجماع ائمه اهل بیت علیهم السلام بر این معنی کرده‌اند، به علاوه اکثر قصیده‌های ابوطالب شهادت بر ایمان او می‌دهد. «۳» ۳- دقت و بررسی نشان می‌دهد که این ادعای اجماع از اخبار آحادی سر چشمه می‌گیرد که هیچ اعتباری به آن نیست و در سند این روایات، افراد مشکوک یا کذابی هستند. از جمله روایتی است که «ابن مردویه» با سند خودش از «ابن عباس» نقل کرده که آیه: إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ ... در باره «ابوطالب» نازل شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله به او اصرار کرد اسلام بیاورد، او نپذیرفت! «۴» در حالی که در سند این روایت، «ابو سهل سری» است که بنا به تصریح بعضی از بزرگان علم رجال، او یکی از دروغپردازان و جعل کنندگان و سارقان حدیث بود و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۱ همچنین «عبد القدوس ابی سعید دمشقی» که باز در سند این حدیث است، او نیز از کذابین است! «۱» ظاهر تعبیر حدیث، چنین گواهی می‌دهد که «ابن عباس» بدون واسطه این حدیث را نقل و خودش شاهد و ناظر بوده است، در حالی که می‌دانیم «ابن عباس»، سه سال قبل از هجرت متولد شد، بنا بر این هنگام وفات «ابوطالب» هنوز از پستان مادر شیر می‌خورد! این نشان می‌دهد که جاعلان حدیث، حتی در کار خود ناشی بوده‌اند. حدیث دیگری در این زمینه از «ابو هریره» نقل کرده‌اند که می‌گوید: هنگامی که وفات ابوطالب فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«ای عمو بگو «لا ـ اله الّا اللّهُ» تـا من روز قیامت نزد خـدا برای تو گواهی به توحیـد دهم». ابوطالب گفت: اگر نه به خاطر این بود که قریش مرا سرزنش می‌کرد که او به هنگام مرگ از روی ترس، اظهار ایمان نمود من شهادت به توحید می‌دادم و چشم تو را روشن می‌ساختم! در این هنگام آیه: إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ ... نازل شـد! «۲» باز ظاهر حـدیث این است که «ابو هریره»، شـخصا شاهد چنین مطلبی بوده است. در حـالی که می‌دانیم «ابو هریره» در سـال فتـح خیبر؛ یعنی هفت سـال بعـد از هجرت، اظهار اسـلام کرد. او کجـا و وفات ابوطالب که قبل از هجرت واقع شـد کجا؟! بنا بر این آثار جعل ناشـیانه در این حـدیث نیز نمایان است. اگر گفته شود ابن عباس و ابو هریره، خود شاهـد این ماجرا نبودند و این داسـتان را از دیگری شـنیده‌اند، سؤال می‌کنیم از چه کسـی؟ شخصـی که ایـن روایـت را برای ایـن دو نفر بیـان کرده ناشـناس و مجهـول است و چنین حـدیثی را مرسـل می‌نامنـد و همه می‌داننـد اعتبـاری به احـادیث مرسـل نیست. متاسـفانه جمعی از مفسـران و راویـان اخبـار بـدون دقت و مطالعه این‌گونه احادیث را در کتاب‌های خود از یکـدیگر گرفته و نقل کرده‌انـد و کم‌کم برای خود اجماعی درست کرده‌انـد اما کـدام اجماع؟ کدام حدیث معتبر؟ ۴- از همه اینها گذشـته، متن همین احادیث مجعول نشان می‌دهـد که «ابوطالب» حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۳۸۲ ایمان به حقانیت پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه داشـته، هر چنـد روی ملاحظـاتی بر زبـان جـاری نمی‌کرده و می‌دانیم ایمـان به قلب است و زبـان جنبه طریقیت دارد. در بعضـی از احادیث اسـلامی، وضع ابوطالب به اصـحاب کهف تشبیه شده است که ایمان در دل داشتند، هر چند به عللی قدرت اظهار آن را نداشتند. «۱» ۵- مگر می‌توان در مسأله‌ای به این مهمی، یک‌جانبه بحث کرد و تنها به روایت مرسـله از ابو هریره و ابن عباس وماننـد آن قناعت نمود؟ چرا اجماع امامان اهل‌بیت علیهم السـلام و چرا اجماع علمای شیعه در اینجا مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟! با آنکه آنها به وضع خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله آشـناترند. ما امروز اشعار زیادی از ابوطالب در دست داریم که ایمان او را به اسـلام و رسالت محمد صـلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر اسـلام با وضوح تمام بیان می‌کند. این اشعار را بسیاری از بزرگان و دانشمندان در کتاب‌هایشان آورده‌اند. «۲» ۶- از همه اینها گذشته، تاریخ زندگی ابوطالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیـامبر صـلی الله علیه و آله و علاـقه شدیـد پیامبر صـلی الله علیه و آله و مسـلمانان نسبت به او تا آنجا که سال مرگش را عام الحزن (سال انـدوه) نام نهادنـد، همه نشان می‌دهـد که او به اسـلام عشق می‌ورزید و دفاعش از پیامبر صـلی الله علیه و آله به عنوان دفاع از یـک خویشاونـد نبود، بلکه به صورت دفـاع یـک مؤمن مخلص و یـک عـاشق پاکبـاخته و سـرباز فـداکار از جان گذشـته از رهبر و پیشـوای خـود بود بـا این حـال چقـدر غفلت و بی‌خـبری و ناسپاسـی و ظلم است که گروهی اصـرار داشـته باشـند، این مؤمن موحد مخلص را از دنیا ببرند؟! «۳» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۳

پیشگامان در اسلام

اشاره

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۱۰۰) «۱» ۱۰۰- پیشـگامان نخسـتین از مهـاجرین و انصـار و آنهـا که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشـنود و آنها (نیز) از او خشـنود شدند، و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختـانش جریـان دارد، جـاودانه در آن خواهنـد مانـد و از این پیروزی بزرگی است. گر چه در بـاره شـأن نزول آیه فوق، مفسـران روایات متعـددی نقل کرده‌انـد، ولی چنانکه خواهیم دید هیچ کدام از آنها شأن نزول آیه نیست، بلکه در واقع بیان مصداق و وجود خارجی آن است. به‌دنبال آیات گذشته‌که بیان حال کفار ومنافقان است، در این آیه اشاره به گروه‌های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آنها را به سه گروه مشـخص تقسـیم می‌کند: ۱- آنها که پیشـگامان در اسلام و هجرت بوده‌اند؛ وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ

الْمُهاجِرِينَ .... حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۴ ۲- آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش بودند؛ ... وَالْأَنْصارِ .... ۳- آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه‌های آنها پیروی کردند و با انجام اعمال نیك و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها پیوستند؛ ... وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ .... «۱» از آنچه گفتیم روشن می‌شود که منظور از ... بِإِحْسانٍ ... در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آنها از پیشگامان اسلام پیروی می‌کنند و به تعبیر دیگر احسان، بیان وصف برنامه‌هایی است که از آن متابعت می‌گردد. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که احسان، بیان وصف چگونگی متابعت و پیروی باشد یعنی آنها به طور شایسته پیروی می‌کنند (در صورت اول «با» به معنی في و در صورت دوم به معنی «مع» است). ولی ظاهر آیه، مطابق تفسیر اول است. پس از ذکر این گروه سه‌گانه می‌فرماید: «هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده‌اند»؛ ... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ .... رضایت خداوند از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده‌اند و خشنودی آنان از خداوند به خاطر پاداش‌های گوناگون و فوق العاده و پر اهمیت است که به آنان ارزانی داشته است. به تعبیر دیگر آنچه خدا از آنها خواسته انجام داده‌اند، و آنچه آنها از خدا خواسته‌اند به آنان بخشیده، بنا بر این هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند. با اینکه جمله گذشته همه مواهب و نعمت‌های الهی را در برداشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی) ولی بعنوان تأکید و بیان تفصیل بعد از اجمال اضافه می‌کند: «خداوند برای آنها باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند»؛ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ .... حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۵ از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و همواره در آن خواهند ماند؛ ... خالِدِينَ فِيها أَبَداً. و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی محسوب می‌شود؛ ... ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده؟ و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی‌پایان ابدی پیدا کند. در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:

۱- موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می‌گیرد پیشگامانی هستند که پایه‌های انقلاب و نهضت بر دوش آنها است، آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند؛ زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می‌گیرند، و با اینکه از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرها از چهار طرف آنها را احاطه کرده و دست از یاری و فدا کاری برنمی‌دارند. مخصوصا مطالعه تاریخ، آغاز اسلام را نشان می‌دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی روبرو بودند؟ چگونه آنها را شکنجه و آزار می‌دادند، ناسزا می‌گفتند، متهم می‌کردند، به زنجیر می‌کشیدند و نابود می‌نمودند. ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرها رفتند. در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود، و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهایی که با آغوش باز از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دعوت کردند، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند، و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند، و حتی بر خویشتن نیز مقدم داشتند. و اگر می‌بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق‌العاده‌ای داده شده است به خاطر همین موضوع است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۶ ولی با این حال قرآن مجید- آنچنان که روش همیشگی او است- سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان تابعین به احسان از تمام گروههایی که در عصر پیامبر و یا زمانهای بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می‌کند، و برای همه اجر و پاداشهای بزرگی را نوید می‌دهد.

۲- تابعین چه اشخاصی بودند؟

اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه تابعین را تنها به شاگردان صحابه می گویند؛ یعنی آن عده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدند اما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به روی کار آمدند و علوم و دانش‌های اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند. ولی همان گونه که در بالا گفتیم مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه محدود نمی‌شود، بلکه تعبیر تابعین به احسان تمام گروههایی را که در عصر و زمان از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می‌شود. توضیح اینکه بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند مسأله هجرت و همچنین نصرت که دو مفهوم سازنده اسلامی است، محدود به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل‌های دیگری وجود دارد، و فردا نیز وجود خواهد داشت، بنا بر این تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخل‌اند. مهم آن است که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه احسان تأکید می کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دائره حرف و ادعا، و یا حتی ایمان بدون عمل‌خلاصه شود، بلکه باید این‌پیروی یک‌پیروی فکری وعملی و همه جانبه بوده باشد.

۳- نخستین مسلمان چه کسی بود؟

در اینجا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤال را مطرح کرده‌اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است؟ در پاسخ این سؤال همه به اتفاق گفته‌اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۷ خدیجه همسر وفادار و فدا کار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت، علی علیه السلام را نخستین کس از مردان می‌دانند که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ گفت. شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده‌اند. از جمله حاکم نیشابوری در مستدرك علی الصحیحین، کتاب معرفت صفحه ۲۲ چنین می گوید: «لا- أعلم خلافاً بین أصحاب التواریخ أنّ علی‌بن أبی طالب (رضی‌اللّه عنه) أوّلهم اسلاماً و انّما اختلفوا فی بلوغه»؛ «هیچ مخالفتی در میان تاریخ‌نویسان در این مسأله وجود ندارد، که علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند.» ابن عبد البرّ در استیعاب (ج ۲ صفحه ۴۵۷) چنین می‌نویسد: «اتّفقوا علی أنّ خدیجهٔ أوّل من آمن باللّه و رسوله و صدّقه فیما جاء به ثمّ علیّ بعدها»؛ در این مسأله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی علیه السلام بعد از او همین کار را انجام داد.» ابو جعفر اسکافی معتزلی می‌نویسد: «قد روی الناس کافّهٔ افتخار علی علیه السلام بالسبق إلی الإسلام»؛ «۱» «عموم مردم نقل کرده‌اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام است.» گذشته از این، روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی علیه السلام و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می‌رسد و ذیلا چند حدیث را به عنوان نمونه می‌آوریم: ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أوّلکم وارداً علیّ الحوض أوّلکم إسلاماً علیّ‌بن أبی طالب»؛ «۲» «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام است. ۲- گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله دست حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۸ علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «إنّ هذا أوّل من آمن بی و هذا أوّل من یصافحنی یوم القیامهٔ و هذا الصدیق الأکبر»؛ «۱» «این اولین کسی است که به من ایمان آورده، و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است.» ۳- ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند که دست به میان شانه‌های علی

عليه السلام زد و فرمود: «يا على، سبع خصال لا يحاجّك فيهنّ أحد يوم القيامة: أنت أوّل المؤمنين باللَّه إيماناً و أوفاهم بعهداللَّه و أقومهم بأمراللَّه ...»؛ «۲» «ای علی هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی‌تواند در باره آنها با تو گفتگو کند، تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمانهای الهی با وفاتری، و در اطاعت فرمان خدا پابرجاتری ...» همانگونه که اشاره کردیم دهها روایت در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث، در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران نقل شده است و علاقمندان می‌توانند برای توضیح بیشتر به جلد سوم عربی الغدیر صفحه ۲۲۰ تا ۲۴۰ و کتاب احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۱۱۴ تا ۱۲۰ مراجعه نمایند. جالب اینکه گروهی که نتوانسته‌اند سبقت علی علیه السلام را در ایمان و اسلام انکار کنند به عللی که ناگفته پیدا است، کوشش دارند آنرا به نحو دیگری انکار، یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که به جای او ابو بکر را بگذارند که او اولین مسلمان است. گاهی می‌گویند علی علیه السلام در آن هنگام ده‌ساله بود و طبعا نا بالغ، بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تأثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر تفسیر دشمن نداشت (این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است). و این براستی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله زیرا می‌دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچکس آنرا نپذیرفت جز علی علیه السلام که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامش را پذیرفت، و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی! و این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۹ مسانید، و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده‌اند نشان می‌دهد که نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام علی علیه السلام را در آن سن و سال کم، پذیرفت بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود. و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابو بکر نخستین مسلمان از مردان و علی علیه السلام نخستین مسلمان از کودکان بود، خواسته‌اند از اهمیت آن بکاهند. «۱» در حالی که اولا همانگونه که گفتیم کمی سن علی علیه السلام در آن روز به هیچوجه از اهمیت موضوع نمی‌کاهد، بخصوص اینکه قرآن در باره حضرت یحیی صریحا می گوید: ... وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً ...؛ «ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم.» و در باره عیسی علیه السلام نیز می‌خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که در باره او گرفتار شک و تردید بودند گفت: ... إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً ...؛ «من بنده خدایم، کتاب آسمانی به من داده، و مرا پیامبر قرار داده است.» هنگامی که اینگونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا نقل کردیم که او علی علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم روشن می‌شود که سخن المنار گفتار تعصب آمیزی بیش نیست. ثانیا این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابو بکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده‌اند. این بحث‌را با ذکر این‌نکته پایان‌می‌دهیم که‌علی علیه السلام در سخنانش بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است، و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده. به علاوه ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابو جعفر اسکافی معتزلی نقل می کند اینکه بعضی می‌گویند ابو بکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است، و نه هیچیک از هواداران او از صحابه چنین ادعایی را کرده‌اند.

۴- آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

دانشمندان اهل سنت معمولا معتقدند که همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشت‌اند. در اینجا به تناسب آیه فوق که بعضی آنرا دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته‌اند این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونیهای زیادی در مسائل اسلامی می‌شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم: بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده‌اند

که حمیدبن زیاد می گوید: نزد محمدبن کعب قرظی رفتم و به او گفتم در باره اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی؟ گفت: «جمیع أصحاب رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله فی الجنّهٔ محسنهم و مسیئهم!»؛ «همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار!» گفتم این سخن را از کجا می گویی؟ گفت: این آیه را بخوان: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ .... تا آنجا که می‌فرماید: ... رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ .... سپس گفت: اما در باره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجات‌اند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند). ولی این ادعا به دلائل زیادی مردود و غیر قابل قبول است؛ زیرا: اولًا- حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می‌شود، و منظور از تابعان همانگونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین، و برنامه‌های آنها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثنا اهل نجات باشند! و اما اینکه در حدیث محمدبن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده؛ یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند، نه از گناهانشان، این سخن از عجیب‌ترین بحث‌ها است. چرا که مفهومش اضافه فرع بر اصل است، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد. و به تعبیر دیگر خداوند در آیه فوق میگوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیح بودند و همه پیروان آنها است، نه اینکه می‌خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۱ مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد. ثانیا- این موضوع با دلیل عقل به هیچوجه سازگار نیست؛ زیرا عقل هیچگونه امتیازی برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران قائل نمی‌باشد، چه تفاوتی میان ابو جهل‌ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند، سپس از آیین او منحرف شدند. و چرا کسانی که سالها و قرنها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاریها و جانبازیهای آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده شناختند، و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند. قرآنی که می گوید: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می‌پسندد؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می‌کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می‌شمرد، چگونه این مصونیت غیر منطقی صحابه را در برابر کیفر الهی می‌پسندد؟ آیا اینگونه لعن‌ها و تهدیدهای قرآن قابل استثنا است، و گروه خاصی از آن خارج‌اند؟ چرا و برای چه؟! از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی‌شود؟ ثالثاً- این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچوجه سازگار نیست؛ زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند، و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که توام با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند، آیا در آیات قبل داستان ثعلبهٔبن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد. روشن‌تر بگوییم: اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله عموما مرتکب هیچگونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است. و اگر منظور آنست که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است، مفهومش این است که خدا رضایت به گناه داده است! چه کسی می‌تواند طلحه و زبیر که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۲ ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خونریزیها راضی بود؟ آیا مخالفت با علی علیه السلام خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله که اگر فرضا خلافت منصوص او را نپذیریم حد اقل با اجماع امت برگزیده شده بود، و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟ حقیقت این است که طرفداران فرضیه تنزیه صحابه با اصرار و پافشاری روی این مطلب، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت

اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد زشت و بلامنظر ساخته‌اند. آخرین سخن اینکه رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن هجرت و نصرت و ایمان و عمل صالح است، تمام صحابه و تابعان مادام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند. از آنچه گفتیم بخوبی روشن می‌شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده المنار که در اینجا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه، مورد سرزنش و حمله قرار می‌دهد کمترین ارزشی ندارد، شیعه گناهی نکرده، جز اینکه حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در اینجا پذیرفته، و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است.

فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام

محتوی و فضیلت سوره نصر

این سوره در مدینه و بعد از هجرت نازل شده است و در آن بشارت و نوید از پیروزی عظیمی می‌دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند و لذا به شکرانه‌این نعمت‌بزرگ، پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله را دعوت به‌تسبیح وحمد الهی و استغفار می‌کند. گر چه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز فتح مکه نبود، به خصوص اینکه طبق بعضی از روایات اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مکه را فتح کند و بر آن مسلط شود، این دلیل بر حقانیت او است. چرا که اگر بر حق نباشد، خداوند چنین اجازه‌ای را به او نمی‌دهد، همان‌گونه که به لشکر عظیم ابرهه اجازه نداد، به همین دلیل بعد از فتح مکه، مشرکان عرب، گروه گروه وارد اسلام شدند. بعضی گفته‌اند این سوره بعد از صلح حدیبیه در سال ششم هجرت و دو سال قبل از فتح مکه نازل شد. اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند بعد از فتح مکه در سال دهم هجرت در حجةٔ الوداع نازل شده، بسیار بعید است، چرا که تعبیرات سوره با این معنی سازگار نیست؛ زیرا خبر از یک حادثه مربوط به آینده می‌دهد، نه گذشته. یکی از نام‌های این سوره، سوره تودیع است (تودیع یعنی خدا حافظی) چرا که در آن خبر ضمنی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است. در حدیثی آمده است هنگامی که این سوره نازل شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۴ یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خرسند شدند، ولی عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که آن را شنید گریه کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: «ای عمو چرا گریه می‌کنی؟» عرض کرد گمان می‌کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده‌ای رسول خدا! فرمود: «مطلب همان‌گونه است که تو می‌گویی». «۱» در اینکه از کجای این سوره چنین مطلبی استفاده می‌شود، در میان مفسران گفتگو است؛ زیرا در ظاهر آیات آن، چیزی جز بشارت از فتح و پیروزی نیست، این مفهوم ظاهراً از اینجا استفاده شده که این سوره دلیل بر آن است که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسیده و آیین او کاملا تثبیت شده است و معلوم است در چنین حالتی انتظار رحلت از سرای فانی به جهان باقی، کاملا قابل پیش‌بینی است. در باره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی به نقل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ قَرَأَهَا- یَعْنِی سُورَةَ الْفَتْحِ- فَکَأَنَّمَا شَهِدَ مَعَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَتْحَ مَکَّةَ»؛ «۲» «کسی که آن را تلاوت کند همانند این است که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه بوده است.» در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که سوره إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ را در نماز نافله یا فریضه بخواند، خداوند او را بر تمام دشمنانش پیروز می‌کند و در قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که نامه‌ای با او است که سخن می‌گوید، خداوند آن را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده و آن امان نامه‌ای است از آتش جهنم ....» «۳» ناگفته پیداست این‌همه افتخار وفضیلت از آن کسی‌است‌که با خواندن این سوره در خط رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله قرارگیرد وبه آیین وسنت اوعمل کند، نه تنها به‌لقلقه زبان قناعت نماید. فتح مکه همان‌گونه که اشاره کردیم فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود و

مقاومت‌های دشمن را بعد از حدود بیست سال درهم شکست. در حقیقت با فتح مکه بساط شرک و بت‌پرستی از جزیره عربستان برچیده شد و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان شد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۵ خلاصه این ماجرا چنین بود که بعد از پیمان و صلح حدیبیه، مشرکان مکه دست به پیمان‌شکنی زدند و آن صلح نامه را نادیده گرفتند و بعضی از هم پیمانان پیغمبر صلی الله علیه و آله را تحت فشار قرار دادند، هم پیمان‌های رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به آن حضرت شکایت کردند، رسول اللَّه صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت هم پیمانان خود را یاری کند. از سوی دیگر تمام شرایط برای برچیدن این کانون بت‌پرستی و شرک و نفاق که در مکه به وجود آمده بود فراهم می‌شد و این کاری بود که می‌بایست به هر حال انجام گیرد، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند آماده حرکت به سوی مکه شد. فتح مکه در سه مرحله انجام گرفت: نخست مرحله مقدماتی یعنی فراهم کردن قوا و نیروی لازم و انتخاب شرایط زمانی مساعد و جمع آوری اطلاعات کافی از موقعیت دشمن و کم و کیف نیروی جسمانی و روحیه آنها بود. مرحله دوم، مرحله انجام بسیار ماهرانه و خالی از ضایعات فتح بود و بالاخره مرحله نهایی، مرحله پی‌آمدها و آثار آن بود. ۱- این مرحله با کمال دقت و ظرافت انجام گرفت و مخصوصا رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان جاده مکه و مدینه را قرق کرد که خبر این آمادگی بزرگ به هیچوجه به مکیان نرسید، لذا به هیچگونه آمادگی دست نزدند، و کاملا غافلگیر شدند، و همین امر سبب شد که در آن سرزمین مقدس در این هجوم عظیم و فتح بزرگ تقریبا هیچ خونی نریزد. حتی یک نفر از مسلمانان ضعیف الایمان بنام حاطب‌بن ابی بلتعه که نامه‌ای برای قریش نوشت و با زنی از طائف مزینه بنام کفود یا ساره مخفیانه به سوی مکه فرستاد، به طریق اعجازآمیزی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار شد، و علی علیه السلام را با بعضی دیگر به سرعت به سراغ او اعزام فرمود و آنها آن زن را در یکی از منزلگاه‌های میان مکه و مدینه یافتند، و نامه را از او گرفته و خودش را به مدینه بازگرداندند که داستانش در ذیل آیه اول سوره ممتحنه آمده است. به هر حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جانشینی از خود بر مدینه گمارد و روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجری به سوی مکه حرکت کرد، و پس از ده روز به مکه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله در وسط راه عباس عمویش را دید که از مکه به عنوان مهاجرت به سوی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۶ او می‌آید، حضرت به او فرمود اثاث خود را به مدینه بفرست و خودت با ما بیا، و تو آخرین مهاجری. ۲- سرانجام مسلمانان به نزدیکی مکه رسیدند و در بیرون شهر در بیابانهای اطراف در جایی که مرالظهران نامیده می‌شد و چند کیلومتر بیشتر با مکه فاصله نداشت اردو زدند، و شبانه آتش‌های زیادی برای آماده کردن غذا (و شاید برای اثبات حضور گسترده خود) در آن مکان افروختند جمعی از اهل مکه این منظره را دیده در حیرت فرو رفتند. هنوز اخبار حرکت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و لشگر اسلام بر قریش پنهان بود، در آن شب ابوسفیان سرکرده مکیان و بعضی دیگر از سران شرک برای پی‌گیری اخبار از مکه بیرون آمدند در این هنگام عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله فکر کرد که اگر رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به طور قهرآمیز وارد مکه شود کسی از قریش زنده نمی‌ماند، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفت و بر مرکب آن حضرت سوار شد، و گفت می‌روم شاید کسی را ببینم به او بگویم اهل مکه را از ماجرا با خبر کند تا بیایند و امان بگیرند. عباس حرکت کرد و نزدیکتر آمد اتفاقا در این هنگام صدای ابو سفیان را شنید که به یکی از دوستانش بنام بدیل می‌گوید من هرگز آتشی افزونتر از این ندیدم! بدیل گفت: فکر می‌کنم این آتش‌ها مربوط به قبیله خزاعه باشد، ابو سفیان گفت: قبیله خزاعه از این خوارترند که این همه آتش برافروزند! در اینجا عباس ابو سفیان را صدا زد، ابو سفیان عباس را شناخت گفت راستی چه خبر؟ عباس پاسخ داد این رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله است که با ده هزار نفر سربازان اسلام به سراغ شما آمده‌اند! ابو سفیان سخت دست‌پاچه شد و گفت: به من چه دستوری می‌دهی؟ عباس گفت همراه من بیا و از رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله امان بگیر؛ زیرا در غیر این صورت کشته خواهی شد! و به این ترتیب عباس ابو سفیان را همراه خود سوار بر مرکب رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله کرد و با سرعت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت، از کنار هر گروهی و آتشی از آتش‌ها می‌گذشت می‌گفتند این عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله

است که بر مرکب او سوار شده، شخص بیگانه‌ای نیست، تا به جایی رسید که عمربن خطاب بود هنگامی که چشم عمر به ابوسفیان افتاد، گفت: شکر خدا را که مرا بر تو (ابو سفیان) مسلط کرد در حالی که هیچ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۷ امانی نداری، فورا خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و اجازه خواست تا گردن ابو سفیان را بزنند. ولی عباس فرا رسید عرض کرد ای رسول خدا! من به او پناه داده‌ام. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز فعلاـ به او امان می‌دهم تا فردا که او را نزد من آوری. فردا که عباس او را به خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آورد رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله به او فرمود: وای بر تو ای ابو سفیان! آیا وقت آن نرسیده است که ایمان به خدای یگانه بیاوری؟ عرض کرد آری، پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! من شهادت می‌دهم که خداوند یگانه است و همتایی ندارد، اگر کاری از بت‌ها ساخته بود من به این روز نمی‌افتادم! فرمود: آیا موقع آن نرسیده است که بدانی من رسول خدایم؟! عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد هنوز شك و شبهه‌ای در دل من وجود دارد، ولی سرانجام ابو سفیان و دو نفر از همراهانش مسلمان شدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عباس فرمود: ابو سفیان را در تنگه‌ای که گذرگاه مکه است ببر تا لشگریان الهی از آنجا بگذرند و او ببیند. عباس عرض کرد: ابو سفیان مرد جاه‌طلبی است، امتیازی برای او قائل شوید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس داخل خانه ابو سفیان شود در امان است، و هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد در امان است، و هر کس در خانه خود بماند و در را به روی خود ببندد او نیز در امان است. به هر حال هنگامی که ابو سفیان این لشگر عظیم را دید یقین پیدا کرد که هیچ راهی برای مقابله باقی نمانده است، رو به عباس کرد و گفت: سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده! عباس گفت: وای بر تو، سلطنت نیست، نبوت است. سپس عباس به او گفت با سرعت به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشگر اسلام بر حذر دار! ابو سفیان وارد مسجدالحرام شد و فریاد زد ای جمعیت قریش! محمد با جمعیتی به سراغ شما آمده که هیچ قدرت مقابله با آن را ندارید، سپس افزود: هر کس وارد خانه من شود در امان است، هر کس در مسجدالحرام برود نیز در امان است، و هر کس در خانه را به روی خود ببندد در امان خواهد بود. سپس فریاد زد ای جمعیت قریش! اسلام بیاورید تا سالم بمانید، همسرش هند ریش او را گرفت و فریاد زد این پیرمرد احمق را بکشید! ابو سفیان گفت: رها کن، به خدا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۸ اگر اسلام نیاوری تو هم کشته خواهی شد، برو داخل خانه باش. سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با صفوف لشگریان اسلام حرکت کرد تا به نقطه ذی طوی رسید، همان نقطه مرتفعی که از آنجا خانه‌های مکه نمایان است، پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد روزی افتاد که به اجبار از مکه مخفیانه بیرون آمد، ولی می‌بیند امروز با این عظمت وارد مکه می‌شود، لذا پیشانی مبارك را به فراز جهاز شتر گذاشت و سجده شکر بجا آورد. سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجون (یکی از محلات مرتفع مکه که قبر خدیجه در آن است) فرود آمد و غسل کرد، و با لباس رزم و اسلحه بر مرکب نشست، در حالی که سوره فتح را قرائت می‌فرمود وارد مسجدالحرام شد و تکبیر گفت، سپاه اسلام نیز همه تکبیر گفتند، به‌گونه‌ای که صدایشان همه دشت و کوه را پر کرد. سپس از شتر خود فرود آمد، و برای نابودی بت‌ها نزدیك خانه کعبه آمد، بت‌ها را یکی پس از دیگری سرنگون می‌کرد و می‌فرمود: وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً؛ «حق آمد و باطل زایل شد و باطل زایل شدنی است.» چند بت بزرگ بر فراز کعبه نصب شده بود که دست پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها نمی‌رسید امیر مؤمنان علی علیه السلام را امر کرد پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود، و بت‌ها را به زمین افکنده بشکند، علی علیه السلام این امر را اطاعت کرد. سپس کلید خانه کعبه را گرفت و در را بگشود و عکس‌های پیغمبران را که بر در و دیوار داخل خانه کعبه ترسیم شده بود محو کرد. ۳- بعد از این پیروزی درخشان و سریع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست در حلقه در خانه کعبه کرد و رو به اهل مکه که در آنجا جمع بودند فرمود و گفت: شما چه می‌گویید؟ و چه گمان دارید؟! در باره شما چه دستوری بدهم؟ عرض کردند: ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مایی! و امروز به قدرت رسیده‌ای، ما را ببخش، اشك در چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلقه زد، صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود: من در باره شما همان می گویم که برادرم یوسف گفت، امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود، خداوند شما را می‌بخشد و او ارحم الراحمین است و به این ترتیب همه را عفو کرد و فرمود: همه آزادید، هر جا می‌خواهید بروید. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۹ در ضمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود که لشگریانش مزاحم هیچکس نشوند، و خونی مطلقا ریخته نشود، تنها مطابق روایتی شش نفر را که افرادی بسیار بد زبان و خطرناک بودند استثنا کرده بود. حتی هنگامی که شنید سعدبن عباده پرچمدار لشگر شعار انتقام را سر داده، و می گوید: «الیومُ یَوم الْمَلْحَمهْ»؛ «امروز روز انتقام است!» پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود بشتاب پرچم را از او بگیر و تو پرچمدار باش و شعار دهید: «الْیومُ یَومُ الْمَرْحَمَهْ»؛ «امروز روز عفو و رحمت است!» و به این ترتیب مکه بدون خونریزی فتح شد و جاذبه این عفو و رحمت اسلامی که هرگز انتظار آن را نداشتند چنان در دلها اثر کرد که مردم گروه گروه آمدند و مسلمان شدند و صدای این فتح عظیم در تمام جزایر عربستان پیچید و آوازه اسلام همه جا را فرا گرفت. و موقعیت اسلام و مسلمین از هر جهت تثبیت شد. در بعضی از تواریخ آمده است هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار در خانه کعبه ایستاده بود فرمود: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، ألا إنّ کلّ مال و مأثرهْ و دم یدعی تحت قدمی هاتین». «۱» معبودی جز خدا نیست، یگانه است، یگانه، سرانجام به وعده خود وفا کرد، و بنده‌اش را یاری نمود، و خودش به تنهایی تمام احزاب را درهم شکست، ای مردم! بدانید هر مالی، هر امتیازی، هر خونی مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است همه در زیر پاهای من قرار گرفته.» (یعنی دیگر گفتگویی از خونهایی که در زمان جاهلیت ریخته شد، یا اموالی که به غارت رفت. نکنید، و همه امتیازات عصر جاهلیت نیز باطل شده است، و به این ترتیب تمام پرونده‌های گذشته بسته شد). این یک طرح بسیار مهم و عجیب بود که به ضمیمه فرمان عفو عمومی، مردم حجاز را از گذشته تاریک و پرماجرای خود برید، و در پرتو اسلام زندگی نوینی به آنها بخشید که از کشمکش‌ها و جنجال‌های مربوط به گذشته کاملا خالی، بود. و این کار فوق العاده به پیشرفت اسلام کمک کرد و سرمشقی است برای امروز و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۰ فردای ما. خداوندا! تو قادری که بار دیگر آن عظمت دیرین را در پرتو اقتدا به سنت آن حضرت به مسلمانان بازگردانی. پروردگارا! ما را در زمره یاران راستین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار ده. بار الها! به ما توفیقی مرحمت کن که حکومت عدل اسلامی را آنچنان در دنیا بگسترانیم که مردم جهان فوج فوج آن را از دل و جان بپذیرند. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۱

بخش چهارم: مدینه منوره

اولین مسجد در مدینه

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَ کُفْراً وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا الْحُسْنی وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ (۱۰۷) لا تَقُمْ فِیهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ (۱۰۸) أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۱۰۹) لا یَزالُ بُنْیانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۱۰) «۱» ۱۰۷- (گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمین‌گاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند! ۱۰۸- هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۴ تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی،

در آن مردانی هستند که دوست می‌دارنـد پاکیزه باشـند و خداونـد پاکیزگان را دوست دارد. ۱۰۹- آیـا کسـی که شالوده آن را بر پرهیز از خـدا و خشـنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسـی که اساس آنرا بر کنار پرتگاه سـستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد، و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند. ۱۱۰- (اما) این بنایی را که آنها کردند همواره به صورت یک وسیله شک و تردیـد در دلهای آنها باقی می‌مانـد مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند و گر نه از دل آنها بیرون نمی‌رود) و خداوند دانا و حکیم است.

شأن نزول:

آیـات فوق دربـاره گروهی‌دیگر ازمنافقـان است‌که برای تحقق بخشـیدن به نقشه‌هـای شوم خود اقـدام به‌ساختن مسـجدی در مـدینه کردند که بعدا بنام مسـجد ضـرار معروف شد. این موضوع را همه مفسران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده‌اند، اگر چه در جزئیـات آن تفاوت‌هـایی دیـده می‌شود. خلاـصه جریـان بطوری که از تفاسـیر و احادیث مختلف اسـتفاده می‌شود چنین است: گروهی از منافقـان نزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله آمدنـد و عرض کردنـد به مـا اجـازه ده مسـجدی در میـان قـبیله بنی سـالم (نزدیـک مسـجد قبـا) بسـازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگزارنـد، و همچنین در شب‌های بارانی که گروهی از مردم توانـایی آمـدن به مسـجد شـما را ندارنـد فریضه اسـلامی خود را در آن انجام دهنـد، و این در موقعی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله عـازم جنـگ تبوک بود. پیـامبر صـلی الله علیه و آله به آنهـا اجـازه داد، ولی آنها اضافه کردنـد آیا ممکن اسـت شخصا بیاییـد و در آن نماز بگزاریـد؟ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود من فعلا عازم سـفرم، و هنگام بازگشت بخواست خدا به آن مسـجد می‌آیم و نماز در آن می‌گزارم. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشت نزد او آمدند و گفتند اکنون تقاضا داریم به مسـجد مـا بیایی و در آنجا نماز بگزاری، و از خـدا بخواهی ما را برکت دهـد، و این در حالی بود که هنوز پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد دروازه مدینه نشده بود. حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۴۰۵ در این هنگام پیک وحی خـدا نازل شد و آیـات فوق را آورد و پرده از اسـرار کـار آنهـا برداشت، و به دنبـال آن پیامبر دسـتور داد مسـجد مزبور را آتش زننـد، و بقایای آنرا ویران کنند ... خداوند به‌پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتور داد در آن مسجد نماز نخوان بلکه بجای این مسجد شایسته‌تر این‌است‌که در مسـجدی قیـام به‌عبادت‌کنی‌که شالوده‌آن درروزنخست‌بر اساس تقوا گـذارده شـده است: ... لَمَسْـجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ. کلمه احق به‌معنـای شایسـته‌تر گر چه افعـل التفضـیل است ولی در اینجا به معنی مقایسه دو چیز در شایسـتگی نیامده بلکه شایسـته و ناشایسـته را مقایسه می‌کند، و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روزمره نمونه‌های زیادی دارد. مثلا گاه به شـخص ناپـاک و دزد می‌گوییم پـاکی و درست‌کـاری برای تو بهـتر است، معنی این سـخن آن نیست که دزدی و ناپـاکی خوب است ولی پاکی از آن بهتر است بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بـد و ناشایست است. مفسـران گفته‌انـد مسـجدی که در جمله فوق به آن اشاره شده که شایسـته است پیامبر صـلی الله علیه و آله در آن نماز بخواند همان مسـجد قبا است که منافقان مسـجد ضـرار را در نزدیـک آن سـاخته بودنـد. البته این احتمال نیز داده شـده که منظور مسـجد پیامبر صـلی الله علیه و آله و یا همه مساجـدی است که بر اسـاس تقوا بنـا شود، ولی بـا توجه ب- ه تعبیر اول یوم (از روز نخست) و با توجه به اینکه مسـجد قبا نخستین مسـجدی بود که در مدینه ساخته شد احتمال اول مناسـبتر به نظر می‌رسد، هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسـجد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سازگار است. سپس قرآن اضافه می‌کند: علاوه بر اینکه این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده، «گروهی از مردان در آن به عبـادت مشـغول‌اند که دوست می‌دارنـد خود را پـاکیزه نگه دارنـد، و خـدا پاکیزگـان را دوست دارد»؛ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ. در اینکه منظور از این پـاکیزگی، پاکیزگی ظاهری و جسـمانی یا معنوی و باطنی است، در میان مفسـران گفتگو است، در روایتی که در تفسـیر تبیان و مجمع البیان در ذیل این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده چنین

می‌خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود: «ما ذا تفعلون حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۶ فی طهرکم فإنّ‌اللَّه تعالی قد أحسن علیکم الثناء؟ قالوا: نغسل أثر الغائط»؛ «۱» «شما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام می‌دهید که خداوند این چنین شما را مدح کرده است؟ گفتند ما اثر مدفوع را با آب می‌شوییم.» روایاتی به همین مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است ولی همانگونه که بارها اشاره کرده‌ایم اینگونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست، بلکه همانگونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می‌دهد طهارت در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه پاک‌سازی روحانی از آثار شرک و گناه، و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می‌شود. در سومین آیه مورد بحث مقایسه‌ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی همچون مسجد قبا را بر پایه تقوی بنا می‌کنند با منافقانی که شالوده آنرا بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می‌دهند به عمل آمده است. نخست‌می‌گوید: «آیاکسی که بنای آن‌مسجد را بر پایه تقوا وپرهیز ازمخالفت فرمان خدا وجلب خشنودی او نهاده است بهتر است، یاکسی که شالوده آنرا بر لبه پرتگاه سستی درکنار دوزخ نهاده‌که بزودی درآتش جهنم سقوط خواهد کرد!»؛ أ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَرِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ‌أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی‌شَفاجُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ .... بنیان مصدری است به معنی اسم مفعول یعنی بنا و ساختمان و شفا به معنی لبه چیزی است، و جرف به معنی حاشیه نهر و یا چاه است که آب زیر آنرا خالی کرده باشد، و هار به معنی شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است. تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی‌ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه‌های آنها را روشن می‌سازد. مؤمنان به کسی می‌مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آنرا از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می‌کند، اما منافقان به کسی می‌مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه‌ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن آماده سقوط است می‌سازد، همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا، چنین حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۷ ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد. پرهیزگاری و جلب رضای خدا؛ یعنی هماهنگی با واقعیت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است. اما نفاق یعنی بیگانگی با واقعیتها و جدایی از قوانین آفرینش که بدون تردید عامل زوال و فناست. و از آنجا که گروه منافقان هم به خویشتن ستم می‌کنند و هم به جامعه، در آخر آیه می‌فرماید: «خداوند ظالمان را هدایت نمی‌کند»؛ ... وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ .... همانگونه که بارها گفته‌ایم هدایت الهی یعنی فراهم ساختن مقدمات برای رسیدن به مقصد، تنها شامل حال گروهی می‌شود که شایستگی و استحقاق و آمادگی آنرا داشته باشند، اما ظالمانی که از این شایستگی دورند هرگز مشمول چنین لطفی نخواهند بود زیرا خداوند حکیم است و مشیت و اراده‌اش روی حساب. در آخرین آیه اشاره به لجاجت و سرسختی منافقان کرده، می‌گوید: آنها چنان در کار خود سرسخت‌اند و در نفاق سرگردان، و در تاریکی و ظلمت کفر حیران‌اند که حتی بنایی را که خودشان برپا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید، یا یک نتیجه شک و تردید، در قلوب آنها باقی می‌ماند، مگر اینکه دلهای آنها قطعه قطعه شود و بمیرند؛ لا یَزالُ بُنْیانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ .... آنها در یک حالت حیرت و سرگردانی دائم بسر می‌برند، و این کانون نفاق و مسجد ضراری که برپا کرده بودند به صورت یک عامل لجاجت و تردید در روح آنها همچنان باقی می‌ماند، هر چند آن بنا را پیامبر صلی الله علیه و آله بسوزاند و ویران کند، اما گویی نقش آن از دل پر تردیدشان زائل نمی‌گردد. و در آخر آیه می‌گوید: «و خداوند دانا و حکیم است»؛ ... وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ. اگر به پیامبرش دستور مبارزه و در هم کوبیدن چنین بنای ظاهراً حق به جانبی را داد به خاطر آگاهی از نیات سوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه اسلامی صادر شد نه یک قضاوت حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۸ عجولانه بود و نه زاییده یک هیجان و عصبانیت. در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:

درس بزرگ

۱- داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان، گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی نشان می‌دهد که مسلمانان هرگز نباید آنچنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه‌های حق بجانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی‌خبر و بر کنار مانند. مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان، و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد! استفاده از مذهب بر ضد مذهب چیز تازه‌ای نیست، همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاه‌های جبار، و منافقان، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال، و سپس استعمار آنها استفاده کنند و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند. اصولا فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایش‌های مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند. بدیهی است در محیطی مانند مدینه آن‌هم در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود، بلکه باید لا- مذهبی را در لفافه مذهب و باطل را در لباس حق به پیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده دل جذب شوند، و نیات سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد. ولی مسلمان راستین کسی نیست که آنچنان سطحی باشد که فریب اینگونه ظواهر را بخورد، باید با دقت در عوامل و دستهایی که برای اینگونه برنامه‌ها شروع به کار می‌کند، و با بررسی قرائن دیگر، به ماهیت اصلی پی ببرد، و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند. مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که ظاهراً حق بجانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر دستی به سویش حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۹ دراز شد آنرا بفشارد، و هر حرکت ظاهراً دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود، و هر کسی پرچمی به نام مذهب برافراشت پای آن سینه زند، و هر بنایی بنام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد. مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده‌نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد. دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگ‌ها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان ظاهراً دوست آماده سازد. یك اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیات بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، گر چه نیت یك امر باطنی است، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد، اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هر چند در پرده‌پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد. و از اینجا جواب این سؤال روشن می‌شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام دستور داد مسجد یعنی خانه خدا را آتش بزنند، و مسجدی که یك ریگ آنرا نمی‌توان بیرون برد ویران سازند، و مکانی را که اگر آلوده شود باید فورا تطهیر کنند، مزبله گاه شهر سازند! پاسخ همه این سؤالها یك مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بت‌خانه بود، مکان مقدس نبود کانون تفرقه و نفاق بود، خانه خدا نبود بلکه خانه شیطان بود، وهرگز اسم وعنوان ظاهری وماسك‌ها، واقعیت چیزی را دگرگون نمی‌سازد. این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون داد. از این بحث این موضوع نیز روشن می‌شود که اهمیت اتحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام بقدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه‌انداز نامقدس است.

نفی به تنهایی کافی نیست!

۲- دومین درسی که از آیات فوق می‌گیریم این است که خداوند در این آیات به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۰ پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد در مسجد ضرار نماز نخوان بلکه در مسجدی که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است نماز

بخوان. این نفی و اثبات که از شعار اصلی اسلام «لا ـ الهَ الّا اللَّهُ» تا برنامه‌های بزرگ و کوچک دیگر همه جلوه‌های آن است، این واقعیت را بیان می‌کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد، تا جامه عمل بخود بپوشد، اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می‌کنیم، باید در مقابل آن کانون‌های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم، اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می‌کنیم باید وسائل تفریحات سالمی فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می‌کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم اگر بی‌عفتی را محکوم می‌سازیم باید وسائل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم. آنها که تمام قدرت خود را در نفی بکار می‌اندازند، و در برنامه‌هایشان خبری از اثبات نیست، یقین داشته باشند که نفیشان هم کمتر بجایی خواهد رسید. چرا که این سنت آفرینش است که باید همه غرائز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چرا که این برنامه مسلم اسلام است که لا باید با الا توام گردد تا از آن توحیدی حیاتبخش متولد شود. و این درسی است که متاسفانه بسیاری از مسلمانان آنرا بدست فراموشی سپرده‌اند و باز هم شکایت می‌کنند چرا برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌رود، در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست آنچنان‌که آنها خیال می‌کنند، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می‌ساختند پیشرفتشان حتمی بود. ۳- سومین درس ارزنده‌ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می‌گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی، کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل گردد: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد؛ ... أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ ... و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درستکار و با ایمان و مصمم باشند؛ ... فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا .... ازمیان‌رفتن هریک‌از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است «۱». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۱

اذان، شعار بزرگ اسلام

وَ إِذا نادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ (۵۸) «۱» آنها هنگامی که (اذان می‌گویید و مردم را) به نماز می‌خوانید آن را به مسخره و بازی می‌گیرند، این به خاطر آن است که آنها جمعی هستند که درک نمی‌کنند. «۲» هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظایف فردی و اجتماعی شعاری داشته است و این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود. مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس، پیروان خود را به کلیسا دعوت می‌کنند، ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می‌شود که به مراتب رساتر و مؤثرتر است، جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که به قول نویسنده تفسیر المنار، بعضی از مسیحیان متعصب هنگامی که اذان اسلامی را می‌شنوند، به عمق و عظمت تأثیر آن در روحیه شنوندگان اعتراف می‌کنند. سپس نامبرده نقل می‌کند که در یکی از شهرهای مصر، جمعی از نصاری را دیده‌اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۲ چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می‌شود و به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او صلی الله علیه و آله اوج می‌گیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می‌پذیرد؟ از نام خدا، اللَّه شروع می‌شود و با نام خدا، اللَّه پایان می‌پذیرد، جمله‌ها موزون، عبارات کوتاه، محتویات روشن، مضمون سازنده و آگاه کننده است. لذا در روایات اسلامی روی مسأله اذان گفتن تأکید زیادی شده است. در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که اذان‌گویان در روز رستاخیز از دیگران به اندازه یک سر و گردن بلندترند! این بلندی در حقیقت همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خداوند و به سوی عبادتی همچون نماز است. صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف، از ماذنه شهرهای اسلامی طنین‌افکن می‌شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال و عظمت، گوش‌های مسلمانان راستین را نوازش می‌دهد و بر جان بدخواهان رعشه و اضطراب می‌افکند و یکی از رموز بقای اسلام

است. شاهد اين گفتار، اعتراف صريح يكى از رجال معروف انگلستان است كه در برابر جمعى از مسيحيان چنين اظهار مى‌داشت: تا هنگامى كه نام محمد صلى الله عليه و آله در ماذنه‌ها بلند است و كعبه پابرجا است و قرآن رهنما و پيشواى مسلمانان است امكان ندارد پايه‌هاى سياست ما در سرزمين‌هاى اسلامى استوار و برقرار گردد! «۱» اما بيچاره و بينوا بعضى از مسلمانان كه گفته مى‌شود اخيرا اين شعار بزرگ اسلامى را كه سندى است بر ايستادگى آيين و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصار، از دستگاه‌هاى فرستنده خود برداشته و به جاى آن برنامه‌هاى مبتذلى گذاشته‌اند، خداوند آنها را هدايت كند و به صفوف مسلمانان باز گرداند. بديهى است همانطور كه باطن اذان و محتويات آن زيبا است، بايد كارى كرد كه به صورتى زيبا و صداى خوب ادا شود، نه اينكه حسن باطن به خاطر نامطلوبى ظاهر آن پايمال گردد.

اذان از طريق وحى به پيغمبر صلى الله عليه و آله رسيد.

درپاره‌اى از روايات كه‌از طرق اهل‌تسنن نقل شده‌مطالب شگفت‌انگيزى در مورد تشريع اذان ديده‌مى‌شود كه با منطق‌هاى اسلامى سازگار نيست از جمله اينكه نقل كرده‌اند كه پيامبر صلى الله عليه و آله به دنبال درخواست اصحاب كه نشانه‌اى براى اعلام وقت نماز قرار داده شود بادوستان خودمشورت‌كرد، وهر كدام پيشنهادى ازقبيل برافراشتن يك‌پرچم مخصوص، يا روشن كردن آتش، يا زدن ناقوس مطرح كردند، ولى پيامبر صلى الله عليه و آله هيچكدام را نپذيرفت، تااينكه عبداللّه‌بن زيد وعمربن‌خطاب در خواب‌ديدند كه‌شخصى به آنها دستور مى‌دهد براى اعلام وقت نماز اذان بگويند و اذان را به آنها ياد داد و پيامبر صلى الله عليه و آله آنرا پذيرفت. ولى اين روايت ساختگى و توهينى به مقام شامخ پيغمبر صلى الله عليه و آله محسوب مى‌شود، كه به‌جاى تكيه بر وحى كردن، روى خواب‌هاى افراد تكيه كند و مبانى دستورات دين خود را بر خواب افراد قرار دهد، بلكه همانطور كه در روايات اهلبيت عليهم السلام وارد شده است اذان از طريق وحى به پيامبر صلى الله عليه و آله تعليم داده شد. امام صادق عليه السلام مى‌فرمايد: هنگامى كه جبرئيل اذان را آورد، سر پيامبر صلى الله عليه و آله بر دامان على عليه السلام بود، جبرئيل اذان و اقامه را به پيامبر صلى الله عليه و آله تعليم داد، هنگامى كه پيامبر صلى الله عليه و آله سر خود را برداشت، از على عليه السلام سؤال كرد آيا صداى اذان جبرئيل را شنيدى؟ عرض كرد: آرى. پيامبر صلى الله عليه و آله بار ديگر پرسيد آيا آنرا به خاطر سپردى؟ گفت: آرى، پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: بلال را (كه صداى رسايى داشت) حاضر كن، و اذان و اقامه را به او تعليم ده، على عليه السلام بلال را حاضر كرد و اذان را به او تعليم داد «۱». حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۱۴

نماز جمعه

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱) «۱» ۹- اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! هنگامى كه براى نماز روز جمعه اذان گفته مى‌شود به سوى ذكر خداوند بشتابيد و خريد و فروش را رها كنيد كه اين براى شما بهتر است، اگر مى‌دانستيد. ۱۰- و هنگامى كه نماز پايان گرفت شما آزاديد در زمين پراكنده شويد و از فضل الهى طلب كنيد و خداوند را بسيار ياد نماييد تا رستگار شويد. ۱۱- هنگامى كه تجارت يا سرگرمى و لهوى را ببينند پراكنده مى‌شوند و به سوى آن مى‌روند و تو را ايستاده به حال خود رها مى‌كنند، بگو آنچه نزد خداوند است بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترين روزى دهندگان است.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات یا خصوص آیه: وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً ... روایات مختلفی نقل شـده که همه آنها از این معنی خبر می‌دهند که در یکی از سال‌ها که مردم مدینه گرفتار خشـکسالی و گرسـنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند، دحیه با کاروانی از شام فرا رسید و بـا خود مواد غـذایی آورده بود، در حـالی که روز جمعه بود و پیامبر صـلی الله علیه و آله مشـغول خطبه نماز جمعه بود، طبق معمول برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضـی دیگر آلات موسـیقی را نواختند، مردم با سرعت خود را به بازار رساندند، در این هنگام مسـلمانانی که در مسـجد برای نماز اجتماع کرده بودنـد خطبه را رها کرده و برای تامین نیازهای خود به سوی بازار شـتافتند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند (آیه نازل شد و آنها را سـخت مذمت کرد) پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: اگر این گروه اندک هم می‌رفتند از آسمان سنگ بر آنها می‌بارید. «۱»

بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

آیـات مورد بحث به گفتگو پیرامون یکی از مهمترین وظـایف اسـلامی که در تقویت پایه‌هـای ایمان تأثیر فوق العاده دارد و از یک نظر هدف اصـلی سوره را تشـکیل می‌دهد؛ یعنی نماز جمعه و بعضـی از احکام آن می‌پردازد. نخست همه مسلمانان را مخاطب قرار داده می‌فرمایـد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خداوند (خطبه و نماز) بشـتابید و خریـد و فروش را رها کنیـد، این برای شـما بهتر است، اگر می‌دانستید»؛ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. «نودی» از ماده ندا به معنی بانگ برآوردن است و در اینجا به معنی اذان است؛ زیرا در اسـلام نـدایی برای نماز جز اذان نداریم، چنان که در آیه ۵۸ سوره مائده نیز می‌خوانیم: وَ إِذا نادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ؛ «هنگامی که مردم حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۶ را به سوی نماز می‌خوانیـد (و اذان می‌گوییـد) آن را به مسـخره و بازی می‌گیرنـد، این به خاطر آن است که آنها قومی بی‌عقل هسـتند.» به این ترتیب هنگـامی که صـدای اذان نمـاز جمعه بلنـد می‌شود، مردم موظف‌انـد کسب و کـار را رها کرده به سوی نماز که مهمترین یاد خداونـد است، بشـتابند. جمله: ... ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ ... اشـاره به این است که اقـامه نمـاز جمعه و ترک کسب و کار در این موقع منافع مهمی برای مسـلمانان دربردارد اگر درست پیرامون آن بیندیشـند و گرنه خداونـد از همگان بی‌نیاز و بر همه مشـفق است. این جمله یک اشاره اجمالی به فلسـفه و منافع نماز جمعه است که به خواست خداونـد در قسـمت نکات به آن می‌پردازیم. البته ترک خرید و فروش مفهوم وسـیعی دارد که هر کـار مزاحمی را شامـل می‌شود. امـا اینکه چرا روز جمعه را به این نام نامیده‌انـد؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نمـاز است و این مسأله تـاریخچه‌ای دارد که در قسـمت نکـات خواهـد آمـد. قابـل توجه اینکه در بعضـی از روایـات اسـلامی در مورد نمازهـای روزانه آمـده است: «اذا اقِیمت الصـلاةُ فلاـ تأتوها و أنتم تسـعون و أتوها و أنتم تمشون و علیکم السکینهٔ»؛ «هنگامی که نماز (نمازهای یومیه) برپا شود، برای شرکت در نماز ندوید و با آرامش گام بردارید.» «۱» ولی در مورد نماز جمعه، آیه فوق می‌گویـد: «فاسـعوا- بشـتابید» و این دلیل بر اهمیت فوق العاده نماز جمعه است. منظور از ذکراللَّه در درجه اول نماز است، ولی می‌دانیم که خطبه‌هـای نمـاز جمعه هم که آمیخته بـا ذکر خداونـد است، در حقیقت بخشـی از نماز جمعه است، بنابراین باید برای شـرکت در آن نیز تسریع کرد. در آیه بعد می‌افزاید: «هنگامی که نماز پایان گیرد شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنیـد و خـدا را بسـیار یاد نمایید تا رسـتگار شوید»؛ فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. گرچه جمله: ... وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ...؛ «فضل خـدا را طلب کنیـد» یا تعبیرات مشابه حج وحرمین شریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۴۱۷ آن در قرآن مجیـد شایـد غالبـا به معنی طلب روزی و کسب و تجارت آمـده است، ولی روشـن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است، لذا بعضـی آن را به معنی عیادت مریض و زیارت مؤمن، یا تحصـیل علم و دانش تفسـیر کرده‌اند، هر چند منحصر به اینها نیز نیست. ناگفته پیدا است که امر به انتشار در زمین و طلب

روزی امر وجوبی نیست، بلکه به اصطلاح امر بعد از حظر و نهی و دلیل بر جواز است، ولی بعضی از این تعبیر چنین استفاده کرده‌اند که تحصیل روزی بعد از نماز جمعه مطلوبیت و برکتی دارد و در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز جمعه سری به بازار می‌زد. جمله: ... وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً ... اشاره به یاد خداوند است در برابر آن همه نعمت‌هایی که به انسان ارزانی داشته و بعضی ذکر را در اینجا به معنی فکر تفسیر کرده‌اند، آنچنان که در حدیث آمده: «تَفَکُّرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»؛ «۱» «یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است.» «۲» و «۳» بعضی نیز آن را به مساله توجه به خداوند در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر کرده‌اند. ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه اینها را در بر می‌گیرد، این نیز مسلم است که روح ذکر، فکر است و ذکر بی‌فکر لقلقه زبانی بیش نیست و آنچه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است. اصولا ادامه ذکر سبب می‌شود که یاد خداوند در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری را که عامل اصلی هرگونه گناه است بسوزاند، و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت ... لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ... حاصل شود. در آخرین آیه مورد بحث کسانی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از قافله تازه وارد به بازار شتافتند، شدیدا مورد ملامت قرار داده می‌گوید: «هنگامی که تجارت یا لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۸ تو را ایستاده (در حالی که خطبه نماز جمعه می‌خوانی) رها می‌کنند»؛ وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِماً .... «ولی به آنها بگو آنچه نزد خداوند است از لهو و تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است»؛ ... قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ. ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می‌شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می‌ترسید که روزی شما بریده شود اشتباه می‌کنید، خداوند بهترین روزی دهندگان است. تعبیر به لهو اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی إخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا، همان‌گونه که در دنیای امروز نیز در فروشگاه‌هایی که به سبک غرب هستند، نیز نمونه آن دیده می‌شود. تعبیر به «انْفَضُّوا» به معنی پراکنده شدن و انصراف از نماز جماعت و روی آوردن به کاروان است که در شأن نزول گفته شد هنگامی که کاروان دحیه وارد مدینه شد (و او هنوز اسلام را اختیار نکرده بود) با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر، در مسجد باقی ماندند. ضمیر در «إِلَیْها» به تجارت بازمی‌شود؛ یعنی به سوی مال التجارة شتافتند، این به خاطر آن است که لهو، هدف اصلی آنها نبود، بلکه مقدمه‌ای برای اعلام ورود کاروان و یا سرگرمی و تبلیغ کالا- در کنار آن بود. تعبیر به «قائِماً» نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، خطبه نماز جمعه می‌خواند، چنان که در حدیثی از جابربن سمره نقل شده که می‌گوید: هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حال خطبه نشسته ندیدم و هر کس بگوید نشسته خطبه می‌خواند، تکذیبش کنید. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۹ نیز روایت شده است که از عبداللَّه‌بن مسعود پرسیدند: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده خطبه می‌خواند؟ گفت: مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌گوید: ... وَ تَرَکُوکَ قائِماً ...؛ «تو را در حالی که ایستاده بودی رها کردند؟» «۱» در تفسیر در المنثور آمده است که اولین کسی که نشسته، خطبه نماز جمعه خواند، معاویه بود! «۲»

نکته‌ها:

۱- نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می‌کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه) خوبست ما هم روزی قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خداوند گوییم و شکر او را به جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان یوم العروبه نامیده می‌شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ اسعدبن زراره (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها انـدرز داد و آن روز، روز جمعه نامیده شد؛ زیرا روز اجتماع مسلمین بود. اسعد دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز، بسیار کم بود ... و این نخستین جمعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد. اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد و آن روز روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود، حضرت، چهار روز در قبا ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۰ محله‌های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله بنی سالم رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت در مدینه بود. «۱» یکی از محدثان از عبد الرحمن‌بن کعب نقل کرده که پدرم هر وقت صدای اذان جمعه را می‌شنید بر اسعدبن زرارهٔ رحمت می‌فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم گفت به خاطر آن است که او نخستین کسی بود که نماز جمعه را با ما به جا آورد پرسیدم آن روز چند نفر بودید؟ گفت فقط چهل نفر! «۲»

۲- اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است، که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هرگونه کسب و کار، برنامه مزاحم را ترک گویند، تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند. در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است. در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَرَضَ عَلَیْکُمُ الْجُمُعَةَ فَمَنْ تَرَکَهَا فِی حَیَاتِی أَوْ بَعْدَ مَوْتِی اسْتِخْفَافاً بِهَا أَوْ جُحُوداً لَهَا فَلا جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَ لا بَارَکَ لَهُ فِی أَمْرِهِ أَلا وَ لا صَلاةَ لَهُ أَلا وَ لا زَکَاةَ لَهُ أَلا وَ لا حَجَّ لَهُ أَلاـ وَ لاـ صَوْمَ لَهُ أَلاـ وَ لاـ بِرَّ لَهُ حَتَّی یَتُوبَ»؛ «خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند، خداوند او را پریشان می‌کند و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید حج او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند!» «۳» در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «صَلاةُ الْجُمُعَةِ فَرِیضَةٌ وَ الْإِجْتِمَاعُ إِلَیْهَا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۱ فَرِیضَـةٌ مَعَ الْإِمَامِ فَإِنْ تَرَکَ رَجُلٌ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ ثَلاثَ جُمَعٍ فَقَدْ تَرَکَ ثَلاثَ فَرَائِضَ وَ لا یَدَعُ ثَلاثَ فَرَائِضَ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ «نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام (معصوم) فریضه است، هرگاه مردی بدون عذر سه جمعه را ترک گوید فریضه را ترک گفته و کسی سه فریضه را بدون علت ترک نمی‌گوید مگر منافق.» «۱» در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ أَتَی الْجُمُعَةَ إِیمَاناً وَ احْتِسَاباً اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ»؛ «کسی که از روی ایمان و برای خداوند در نماز جمعه شرکت کند گناهان او بخشوده خواهد شد و برنامه عملش را از نو آغاز می‌کند.» «۲» روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می‌دهیم. کسی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و

آله آمد، عرض کرد یا رسول‌اللَّه! من بارها آماده حج شده‌ام، اما توفیق نصیبم نشده فرمود: «عَلَیْکَ بِالْجُمُعَهِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاکِینَ»؛ «بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است.» (اشاره به اینکه بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد). «۳» البته باید توجه داشت که مذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان جمعه در ردیف منافقان شمرده شده‌اند در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد؛ یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید و اما در زمان غیبت بنابر اینکه واجب مخیر باشد (تخییر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر در باره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

۳- فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه، قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ گروهی است و اثر عمومی عبادات را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۲ که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب است در بردارد، بخصوص اینکه مقدمتا دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوی و پرهیزکاری است. اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی است و به همین دلیل در روایتی که قبلا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم آمده بود که جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند. در حقیقت اسلام، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد. اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می‌شود. اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است. اجتماع حج که در کنار خانه خداوند هر سال یکبار انجام می‌گیرد. نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است، به خصوص اینکه یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسایل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشا برکات زیر شود: الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی. ب: ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند. ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان. د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی. به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرایط که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن رعایت شود بیم داشته‌اند. نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است، اما حکومت‌های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام داشته و حکومت‌های جور همانند بنی امیه از آن سوء استفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند. در طول تاریخ مواردی را مشاهده می‌کنیم که هر کس می‌خواست بر ضد حکومتی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۳ قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می‌کرد، چنانکه در داستان عاشورا می‌خوانیم که گروهی از شیعیان در خانه سلیمان‌بن صرد خزاعی جمع شدند و نامه‌ای خدمت امام حسین علیه السلام از کوفه فرستادند، که در نامه آمده بود نعمان‌بن بشیر والی بنی امیه بر کوفه، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده‌اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد. «۱» در صحیفه سجادیه امام سجاد علی‌بن الحسین علیهما السلام می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِکَ وَ أَصْفِیَائِکَ وَ مَوَاضِعَ أُمَنَائِکَ فِی الدَّرَجَهِ الرَّفِیعَهِ الَّتِی اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدِ ابْتَزُّوهَا»؛ «خداوندا! این (اشاره به نماز جمعه و عید قربان) مقامی است که مخصوص خلفا و برگزیدگان و امنای بلندپایه تو است که ویژه آنها نمودی و (خلفای جور بنی امیه) آن را به زور از اولیای حق گرفته و غصب کرده‌اند.» «۲» گاه می‌شود که دشمنان اسلام یک هفته تمام شبانه روز تبلیغات مسموم می‌کنند ولی با یک خطبه نماز جمعه و مراسم پرشکوه و حیات بخش آن، همه خنثی می‌شود، روح تازه‌ای در کالبدها دمیده و خون تازه‌ای در عروق به حرکت درمی‌آید. توجه به این نکته که طبق فقه

شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریبا ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد جمعه قرار دارند، در آن نماز شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملا در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین اجتماعی چنین، عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد. اما با نهایت تاسف این مراسم عبادی سیاسی که می‌تواند مبدأ حرکت عظیمی در جوامع اسلامی شود به خاطر نفوذ حکومت‌های فاسد در آن‌ها در بعضی کشورهای اسلامی چنان بی‌روح و بی‌رمق شده است که عملا هیچ اثر مثبتی از آن گرفته نمی‌شود و شکل یک برنامه تشریفاتی به خود گرفته و به راستی این از سرمایه‌های عظیمی است که برای از دست رفتن آن باید گریه کرد. مهمترین نماز جمعه سال، نماز جمعه‌ای است که قبل از رفتن به عرفات در مکه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۴ انجام می گیرد که تمام حجاج خانه خدا از سراسر جهان در آن شرکت دارند که نماینده واقعی تمام قشرهای مسلمین در کره زمین هستند، سزاوار است که برای تهیه خطبه چنین نماز حساسی عده زیادی از دانشمندان، هفته‌ها و ماه‌ها مطالعه کنند و محصول آن را در آن روز حساس و خطبه تاریخی بر مسلمانان عرضه نمایند و مسلما می‌توانند به برکت آن آگاهی زیادی به جامعه اسلامی داده و مشکلات مهمی را حل کنند. اما با نهایت تاسف در این ایام دیده می‌شود که مسایل بسیار پیش پا افتاده و مطالبی که تقریبا همه از آن آگاهی دارند مطرح می‌شود و از مسایل اصولی ابدا خبری نیست! آیا برای از دست رفتن چنین فرصت‌های بزرگ و سرمایه‌های عظیم نباید گریست؟! و برای دگرگون ساختن آن نباید به پا خاست؟!

۴- آداب نماز جمعه و محتوای خطبه‌ها

نماز جمعه (با وجود شرایط لازم) بر مردان بالغ و سالم که قدرت بر شرکت در نماز را دارند واجب است و بر مسافران و پیرمردان واجب نیست. هر چند حضور در نماز جمعه برای مسافر جایز است، همچنین زن‌ها نیز می‌توانند در نماز جمعه شرکت کنند، هر چند بر آنها واجب نیست. کمترین عددی که نماز جمعه با آن منعقد می‌شود، پنج نفر از مردان است. نماز جمعه دو رکعت است و جای نماز ظهر را می گیرد و دو خطبه‌ای که قبل از نماز جمعه خوانده می‌شود در حقیقت به جای دو رکعت دیگر محسوب می‌شود. نماز جمعه همانند نماز صبح است و مستحب است حمد و سوره را در آن بلند بخوانند و نیز مستحب است سوره جمعه را در رکعت اول و سوره منافقین را در رکعت دوم قرائت کنند. در نماز جمعه دو قنوت مستحب است، یکی قبل از رکوع رکعت اول و یکی هم بعد از رکوع رکعت دوم. خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه واجب است، همان‌گونه که ایستادن خطیب به هنگام ایراد خطبه نیز واجب است، شخصی که خطبه می‌خواند، حتما باید همان امام نماز جمعه باشد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۵ خطیب باید صدای خود را چنان بلند کند که مردم صدای او را بشنوند، تا محتوای خطبه به گوش همگان برسد. به هنگام ایراد خطبه باید خاموش بود و به سخنان خطیب گوش داد و روبه‌روی خطیب نشست. شایسته است خطیب مردی فصیح و بلیغ و آگاه به اوضاع و احوال مسلمین و با خبر از مصالح جامعه اسلامی و شجاع و صریح اللهجه، و قاطع در اظهار حق باشد. اعمال و رفتار او سبب تأثیر و نفوذ کلامش شود و زندگی او مردم را به یاد خداوند بیاندازد. شایسته است پاکیزه‌ترین لباس را بر تن کند و خود را خوشبو نماید و با وقار و سکینه گام بردارد و هنگامی که بر فراز منبر جای گرفت بر مردم سلام کند و رو به روی آنان بایستد و بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند، نخست بر منبر بنشیند، تا اذان تمام شود و بعد از فراغت از اذان شروع به خطبه کند. محتوای خطبه نخست حمد خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله است (احتیاط این است که این قسمت به زبان عربی باشد ولی بقیه به زبان مستمعین خوانده می‌شود) سپس مردم را به تقوای الهی توصیه کند و یکی از سوره‌های کوتاه قرآن را بخواند و این امر را در هر دو خطبه رعایت کند و در خطبه دوم بعد از درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله دعا بر ائمه مسلمین کند و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار نماید. شایسته است در ضمن خطبه، مسایل مهمی که با دین و دنیای مسلمین ارتباط دارد مطرح کند و آنچه مورد نیاز

مسلمین در داخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه است را مورد بحث قرار دهد و مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویت‌ها مطرح نماید، به مردم آگاهی بخشد و آنها را از توطئه‌های دشمنان با خبر سازد، برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت برای حفظ جامعه اسلامی و خنثی کردن نقشه‌های مخالفان به آنها گوشزد کند. خلاصه خطیب باید بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسایل اسلامی باشد و از موقعیت این مراسم بزرگ حداکثر استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۶ مسلمین بنماید. «۱» در حدیثی از امام علی‌بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّمَا جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهَدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ وَ تَرْهِيبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ تَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ (الآفَاقِ مِنَ) الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَ الْمَنْفَعَةُ وَ لَا يَكُونُ الصَّابِرُ فِي الصَّلَاةِ مُنْفَصِلًا وَ لَيْسَ بِفَاعِلٍ غَيْرُهُ مِمَّنْ يَؤُمُّ النَّاسَ فِي غَيْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ إِنَّمَا جُعِلَتْ خُطْبَتَيْنِ لِيَكُونَ وَاحِدَةٌ لِلثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَ الْإِعْذَارِ وَ الْإِنْذَارِ وَ الدُّعَاءِ وَ لِمَا يُرِيدُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ الْفَسَادُ». «خطبه، برای این در روز جمعه تشریع شده است که نماز جمعه یک برنامه عمومی است، خداوند می‌خواهد به امیر مسلمین امکان دهد تا مردم را موعظه کند، به اطاعت ترغیب نماید و از معصیت الهی بترساند و آنها از آنچه مصلحت دین و دنیایشان است آگاه سازد و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می‌رسد و در سود و زیان و سرنوشت آنها مؤثر است به اطلاعشان برساند ... و دو خطبه قرار داده شده تا در یکی حمد و ثنا و تمجید و تقدیس الهی کنند و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند و اوامر و نواهی و دستوراتی که با صلاح و فساد جامعه اسلامی در ارتباط است به آنها اعلام دارند.» «۲»

۵- شرایط وجوب نماز جمعه

در اینکه امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد تردیدی نیست، ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟ جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۷ معصوم علیه السلام است. در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری، این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می‌توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می‌شود و حق همین است، بلکه هرگاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام علیه السلام تشکیل شود، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند. در این زمینه و در مسایل دیگر مربوط به نماز جمعه سخن بسیار است که ذکر همه آنها از حوصله یک بحث تفسیری خارج و باید آنها را در کتب فقه و حدیث جستجو کرد. «۱»

مهاجرین و انصار

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۰) «۱» ۸- این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، و آنها راستگویان‌اند. ۹- و برای کسانی که در دار الهجرة (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، آنها کسانی

را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند شدیدا فقیر باشند، کسانی که خداوند آنها حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۹ را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند. ۱۰- و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی. سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام این آیات ادامه بحث آیات گذشته [در این سوره پیرامون مصارف ششگانه فیء (اموال و غنایمی که از غیر طریق جنگ عاید مسلمین می‌شود) است و در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مساکین و ابن‌السبیل‌ها و بیش از همه تفسیر ابن السبیل است، چرا که بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشکیل می‌دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند، اما به خاطر مهاجرت تهی‌دست شده بودند. می‌فرماید: «این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند»؛ لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ .... «۱» آنها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله را یاری می کنند و آنها راستگویان‌اند؛ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در اخلاص و جهاد و صدق خلاصه می‌شود. نخست مساله ابتغای فضل خداوند و رضای او را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است. بنابر این فضل در اینجا به معنی ثواب است و رضوان همان خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب است، همان‌گونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده از جمله در آیه ۲۹ سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله را با این عبارت توصیف می کند: تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً ...؛ «آنها حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۰ را پیوسته در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند.» حتی تعبیر به فضل ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می‌دانند که استحقاق ثوابی بیاورد، بلکه ثواب را یک انعام الهی می‌شمرند! جمعی از مفسران فضل را در اینجا به معنی رزق و روزی دنیا تفسیر کرده‌اند، چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده، ولی با توجه به اینکه مقام، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست، بلکه مناسب همان پاداش الهی است. البته این احتمال بعید نیست که فضل اشاره به نعمت‌های جسمانی بهشت باشد و رضوان به نعمت‌های معنوی و روحانی، ولی هر چه هست مربوط به آخرت است نه دنیا. دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت آیین حق و یاری رسول صلی الله علیه و آله او هستند و لحظه‌ای از جهاد در این راه دست بر نمی‌دارند. «۱» به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده‌اند. در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادق‌اند، هم در ادعای محبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و هم در زمینه طرفداری از آیین حق. ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان نزول این آیات است، ولی می‌دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعدا تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ جمل را در بصره و صفین را در شام روشن ساختند و در برابر خلیفه رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله که به اتفاق مسلمین لازم الاطاعه بود قیام کردند و خون‌های هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند. در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی در باره طایفه انصار می کند و بحثی را که در آیه قبل در باره مهاجران حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۱ بود با آن تکمیل نموده، می‌فرماید: «و کسانی که در دار الهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند»؛ وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ .... قابل توجه اینکه «تَبَوَّؤُا» از ماده «بَواء» (بر وزن دواء) در اصل به معنی مساوات اجزای مکان است و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان را بواء می گویند. این تعبیر کنایه لطیفی است از این

معنی که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه‌های هجرت را فراهم کردند و همان‌گونه که تاریخ می‌گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه‌ای نزدیک مکه) آمده و مخفیانه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند و حتی یکی از مسلمانان مکه را به نام مصعب‌بن عمیر به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله آماده سازند. بنابر این نه تنها خانه‌های ظاهری را آماده پذیرایی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می‌توانستند آماده ساختند. تعبیر «مِنْ قَبْلِهِمْ» نشان می‌دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است و مهم همین است. مطابق این تفسیر، انصار مدینه نیز جزو مستحقین این اموال بودند و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد؛ زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده‌اند، مصداق ابن السبیل محسوب می‌شدند. «۱» سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحیات انصار است پرداخته، چنین می‌گوید: «آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند، دوست دارند»؛ ... يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ. در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مساله ایمان و هجرت است و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۲ محسوب می‌شود. دیگر اینکه: «آنها در درون سینه‌های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند»؛ ... وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا .... نه چشم داشتی به غنایمی که به آنها داده شده است دارند و نه نسبت به آنها حسد می‌ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می‌کنند و اصلا این امور به خیال آنها نمی‌گذرد و این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می‌دهد. در مرحله سوم می‌افزاید: «آنها مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شدیدا فقیر باشند»؛ وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ .... به این ترتیب محبت و بلندنظری و ایثار، سه ویژگی پر افتخار آنها است. مفسران در شأن نزول این آیه داستان‌های متعددی نقل کرده‌اند. ابن عباس می‌گوید: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: اگر مایل هستید اموال و خانه‌هایتان را با مهاجران تقسیم کنید و در این غنایم با آنها شریک شوید و اگر می‌خواهید اموال و خانه‌هایتان از آن شما باشد و از این غنایم چیزی به شما داده نشود؟! انصار گفتند: هم اموال و خانه‌هایمان را با آنها تقسیم می‌کنیم و هم چشم داشتی به غنایم نداریم و مهاجران را بر خود مقدم می‌شمریم، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود. «۱» در حدیث دیگری می‌خوانیم کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گرسنه‌ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت صلی الله علیه و آله غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می‌کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را هرگونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۳ بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می‌دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می‌خورند و به مقدار کافی خورد و سیر شد و آنها شب گرسنه خوابیدند. صبح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه فوق را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود. در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام رسیده می‌خوانیم: بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام میزبان علی علیه السلام و کودکان و فرزندان او و کسی که کودکان را گرسنه خواباند، بود. «۱» باید توجه داشت که داستان اول ممکن است شأن نزول آیه باشد، ولی دومی نوعی تطبیق پیامبر صلی الله علیه و آله است که در مورد این میهمانی ایثارگرانه آیه را تلاوت فرمود، بنابر این نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی علیه السلام ندارد. بعضی نیز نوشته‌اند این آیه در مورد

جنگجويان احد نازل شده كه هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، كسى آبى به مقدار نوشيدن يك نفر آورد و سراغ هر يك رفت به ديگرى حواله داد و او را بر خود مقدم شمرد و سرانجام همگى تشنه جان سپردند و خداوند اين ايثارگرى آنها را ستود. «۲» ولى روشن است كه اين آيه در داستان بنى نضير نازل شده، اما به خاطر عموميت مفهوم آن قابل تطبيق بر موارد مشابه است. در پايان آيه براى تأكيد بيشتر روى اين اوصاف كريمه و بيان نتيجه آن مى‌افزايد: «و كسانى كه خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خويش باز داشته، رستگاران‌اند.»؛ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «شح» چنانكه راغب در مفردات مى‌گويد به معنى بخل توأم با حرص است كه به صورت عادت در آيد. «يوق» از ماده وقاية گرچه به صورت فعل مجهول است، اما پيداست كه فاعل آن در اينجا خداوند است؛ يعنى هر كس خداوند او را از اين صفت مذموم نگاهدارى كند، رستگار است. در حديثى مى‌خوانيم كه امام صادق عليه السلام به يكى از اصحاب خود فرمود: حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۳۴ «أ تَدْرِى مَنِ الشَّحِيحُ»؛ «آيا مى‌دانى شحيح كيست؟!» او در جواب عرض مى‌كند: «هُوَ الْبَخِيلُ»؛ «منظور بخيل است». امام فرمود: «أ تَدْرِى مَنِ الشَّحِيحُ قُلْتُ هُوَ الْبَخِيلُ فَقَالَ الشُّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبَخِيلَ يَبْخَلُ بِمَا فِى يَدِهِ وَ الشَّحِيحَ يَشُحُّ بِمَا فِى أَيْدِى النَّاسِ وَ عَلَى مَا فِى يَدِهِ حَتَّى لَا يَرَى فِى أَيْدِى النَّاسِ شَيْئاً إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَ الْحَرَامِ وَ لا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ!»؛ «شح از بخل شديدتر است، بخيل كسى است كه در مورد آنچه دارد بخل مى‌ورزد، ولى شحيح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل مى‌ورزد و هم آنچه خود در اختيار دارد، تا آنجا كه هر چه را در دست مردم ببيند آرزو مى‌كند آن را به چنگ آورد، خواه از طريق حلال باشد يا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزى داده، نيست.» «۱» و «۲» در حديث ديگرى مى‌خوانيم: «لا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَ الْإِيمَانُ فِى قَلْبِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ! وَ لا يَجْتَمِعُ غُبار فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ دُخَانُ جَهَنَّم فِى جَوْفِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ!»؛ «بخل و حرص و ايمان در قلب مرد مسلمان جمع نمى‌شود، همان‌گونه كه غبار راه جهاد و دود جهنم در درون يك انسان مجتمع نمى‌گردد.» «۳» كوتاه سخن اينكه از آيه فوق به خوبى استفاده مى‌شود كه ترك بخل و حرص انسان را به رستگارى مى‌رساند، در حالى كه آلودگى به اين صفت مذموم كاخ سعادت انسان را ويران مى‌سازد. در آخرين آيه مورد بحث، سخن از گروه سومى از مسلمين به ميان مى‌آورد كه با الهام از قرآن مجيد در ميان ما به عنوان تابعين معروف شده‌اند و بعد از مهاجران و انصار كه در آيات قبل سخن‌از آنها به‌ميان آمد، سومين گروه عظيم مسلمين را تشكيل مى‌دهند. مى‌فرمايد: «و كسانى كه بعد از آنها آمدند مى‌گويند: پروردگارا! ما و برادران ما را كه در ايمان بر ما پيشى گرفتند بيامرز و در دل‌هايمان حسد و كينه‌اى نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحيمى»؛ وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ. حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۳۵ گر چه بعضى از مفسران مفهوم اين جمله را محدود به كسانى كرده‌اند كه بعد از پيروزى اسلام و فتح مكه به مسلمانان پيوستند، ولى هيچ دليلى بر اين محدوديت نيست، بلكه تمام مسلمين را تا دامنه قيامت شامل مى‌شود و به فرض كه آيه ناظر به آن گروه خاص باشد، از نظر ملاك و معيار و نتيجه عموميت دارد و به اين ترتيب آيات سه‌گانه فوق تمام مسلمين عالم را كه در سه عنوان مهاجرين و انصار و تابعين خلاصه مى‌شوند، شامل مى‌شود. جمله: وَ الَّذِينَ جاؤُ ... ظاهراً عطف بر لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ ... و بيانگر اين واقعيت است كه اموال فيىء منحصر به نيازمندان مهاجرين و انصار نيست، بلكه ساير نيازمندان مسلمين را در طول تاريخ شامل مى‌شود. اين احتمال نيز داده شده كه جمله مستقلى باشد (به اين ترتيب كه: وَ الَّذِينَ جاؤُ ... خبر است) ولى تفسير اول با توجه به هماهنگى آن با آيات قبل، مناسب‌تر به نظر مى‌رسد. قابل توجه اينكه در اينجا نيز اوصاف سه‌گانه‌اى براى تابعين ذكر مى‌كند. نخست اينكه آنها به فكر اصلاح خويش و طلب آمرزش و توبه در پيشگاه خداونداند. ديگر اينكه نسبت به پيشگامان در ايمان همچون برادران بزرگترى مى‌نگرند كه از هر نظر مورد احترامند و براى آنها نيز تقاضاى آمرزش از پيشگاه خداوند مى‌كنند. سوم اينكه آنها مى‌كوشند هرگونه كينه و دشمنى و حسد را از درون دل خود بيرون بريزند و از خداوند رئوف و رحيم در اين راه يارى مى‌طلبند و به اين ترتيب خودسازى و احترام به پيشگامان در ايمان و دورى از كينه و حسد

از ویژگی‌های آنها است. «غِل» (بر وزن سل) چنان که قبلا- نیز گفته‌ایم، در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است و لـذا به آب جاری در میان درختان غلل می‌گویند و از آنجا که حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می‌کند به آن غل گفته شده، بنابر این غل تنها به معنی حسد نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می‌شود. تعبیر به اخوان (برادران) و استمداد از خداوند رئوف و رحیم در پایان آیه، همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می‌خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاش‌ها و تقاضاها همه به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۶ صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد و هرگونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه‌ها شسته شود و این یک جامعه اسلامی راستین است.

نکته: صحابه در میزان قرآن و تاریخ

در اینجا بعضی از مفسران، بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از مهاجران و انصار و تابعین در آیات فوق آمده است باز اصرار دارند که همه صحابه را بدون استثنا پاک و منزه بشمرند و کارهای خلافی که احیانا در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند. در حالی که آیات فوق پاسخ دندان‌شکنی به این افراد می‌دهد و ضوابط مهاجران راستین و انصار و تابعین را دقیقاً معین می‌کند. در مهاجران اخلاص، و جهاد، و صدق را می‌شمرد. در انصار محبت نسبت به مهاجران و ایثار و پرهیز از هرگونه بخل و حرص را ذکر می‌کند. در تابعین، خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و پرهیز از هرگونه کینه و حسد را بیان می‌کند. با این حال ما چگونه می‌توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند و نه سینه‌ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند و نه سبقت در ایمان علی علیه السلام را محترم شمردند، محترم بشمریم و هرگونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم؟! بنابر این ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان، پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، و چه در طوفان‌های شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت، دقیقاً تحت بررسی قرار می‌دهیم و بر اساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته‌ایم، در باره آنها قضاوت و داوری می‌کنیم، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می‌سازیم و از آنها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او رابطه خود را گسستند می‌بریم، این یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل است.

«۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۷

تغییر قبله

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) «۱» ۱۱۵- مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست، خداوند بی نیاز و دانا است.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه، روایات مختلفی نقل شده است، ابن عباس می‌گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است، هنگامی که قبله مسلمانان از بیت‌المقدس، به کعبه تغییر یافت، یهود در مقام انکار بر آمدند و به مسلمانان ایراد کردند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد؟ آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خدا است. در روایت دیگری آمده است: این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هرگاه انسان سوار بر مرکب باشد، به هر سو که برود (هر چند پشت به قبله باشد) می‌تواند نماز مستحبی

بخواند. بعضـی دیگر از جابر نقل کرده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت، نتوانستند قبله را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۸ بشناسند و هر گروهی به سـویی نمـاز خواندنـد، هنگـام طلوع آفتـاب دیدنـد همگی به غیر جـانب قبله نماز گزارده‌انـد، از پیـامبر صـلی الله علیه و آله سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نمازهایشان در چنین حالتی صـحیح بود (البته این حکم شرایطی دارد که در کتب فقهی آمـده است). هیچ مانعی ندارد که همه شأن نزول‌های فوق برای آیه ثابت، و آیه هم ناظر به مسأله تغییر قبله، هم خواندن نماز نافله بر مرکب، و هم نماز واجب به هنگام نشـناختن قبله، اصولا هیـچ آیه‌ای اختصاص به شأن نزول خود نـدارد و مفهوم آن بایـد به صورت یک حکم کلی در نظر گرفته شود و چه بسا از آن احکام گوناگونی استفاده شود.

به هر سو رو کنید، خدا آنجا است!

در آیه ۱۱۴ سـخن از سـتم‌گرانی بود که مانع از مساجـد الهی می‌شدنـد و در تخریب آن می‌کوشـیدند. آیه مورد بحث دنباله همین سخن است، می‌گوید: «مشرق و مغرب از آن خداست و به هر طرف رو کنید، خدا آنجا است»؛ وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ .... چنین نیست که اگر شـما را از رفتن به مساجـد و پایگاه‌های توحیـد مانع شونـد، راه بنـدگی خدا بسـته شود شـرق و غرب این جهان تعلق به ذات پاک او دارد و به هر سو رو کنیـد او آنجا است. همچنین تغییر قبله که به مناسبت‌های خاصـی صورت گرفته، کمترین اثری در این امر نـدارد. مگر جـایی هست که از خـدا خـالی باشـد؟ اصولاـ خـدا، مکـان نـدارد. و لـذا در پایـان آیه می‌فرمایـد: «خداوند نامحدود و بی نیاز و دانا است»؛ ... إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ. توجه به این نکته لازم است که منظور از مشـرق و مغرب در آیه فوق، اشـاره به دو سـمت خاص نیست، بلکه این تعبیر، کنایه از تمام جهات است، همانگونه که مثلا می‌گوییم: دشـمنان علی علیه السـلام به خـاطر عـداوت و دوسـتانش از ترس، فضایـل او را پوشاندنـد، امـا با این حال فضایل‌اش شـرق و غرب عالم را گرفت (یعنی همه دنیا)، شاید تکیه بر شرق و غرب به خاطر این باشد که انسان، نخستین جهاتی را که می‌شناسد، این دو جهت است و بقیه جهات به وسـیله مشـرق و مغرب شـناخته می‌شود. حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۹ در قرآن مجیـد نیز می‌خوانیم: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا ...؛ شـرق و غرب زمین را در اختیار جمعیتی که مستضـعف بودند قرار دادیم.» «۱»

نکته‌ها:

۱- فلسفه قبله

نخستین سـئوالی که مطرح می‌شود، این است که اگر به هر سو رو کنیم خـدا آنجـاست، پس توجه به قبله چه لزومی دارد؟ در حالی که توجه به قبله، هرگز به مفهوم محـدود کردن ذات پاک خداونـد در سـمت معینی نیست. بلکه از آنجا که انسان یک وجود مادی است و بالاخره باید به سویی نماز بخواند، دستور داده شده است که همه به یک سو نماز بخوانند تا وحدت و هماهنگی در صفوف مسـلمین پیـدا شود و از هرج و مرج و پراکنـدگی جلوگیری به عمل آید. فکر کنید اگر هر کس به سویی نماز می‌خواند و صـفوف متفرق تکشـیل می‌شد، چقدر زننده و ناجور بود؟ ضـمناً سمتی که به عنوان قبله تعیین شده (سمت کعبه) نقطه‌ای است مقدس که از قدیمی‌ترین پایگاه‌های توحید و توجه به آن، بیدار کننده خاطرات توحیدی است.

۲- تعبیر به وجه‌اللَّه

تعبير به وجه‌اللَّه به‌معنى صورت خدا نيست، بلكه وجه در اينجا به معنى ذات است.

۳- صحت نماز در هرجهت

در روايات متعدّدى مى‌خوانيم كه به اين آيه، براى صحت نماز كسانى كه به غير سمت كعبه از روى اشتباه و يا عدم توانايى بر تحقيق، نماز خوانده‌اند، استناد شده است و نيز به همين آيه براى صحت نماز خواندن بر مركب، استدلال نموده‌اند. «۲» «۳»

اسرار تغيير قبله

سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النَّاسِ ما وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) «۱»
۱۴۲- به زودى سبك‌مغزان از مردم مى‌گويند: چه چيز آنها را (مسلمانان را) از قبله‌اى كه بر آن بودند باز گردانيد؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است هر كس را بخواهد به راه راست هدايت مى‌كند.

ماجراى تغيير قبله

اين آيه و چند آيه بعد به يكى از تحولات مهم تاريخ اسلام كه موجى عظيم در ميان مردم به وجود آورد اشاره مى‌كند، توضيح اينكه: پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله مدت سيزده سال پس از بعثت در مكه و چند ماه بعد از هجرت در مدينه به امر خدا به سوى بيت‌المقدس نماز مى‌خواند، ولى بعد از آن قبله تغيير يافت و مسلمانان مأمور شدند به سوى كعبه نماز بگذارند. در اينكه مدت عبادت مسلمانان به سوى بيت‌المقدس در مدينه چند ماه بود مفسران اختلاف نظر دارند، از هفت ماه تا هفده ماه ذكر كرده‌اند، ولى هر چه بود در اين مدت مورد سرزنش يهود قرار داشتند چرا كه بيت‌المقدس در اصل قبله يهود بود، آنها به مسلمانان مى‌گفتند: اينان از خود استقلال ندارند و به سوى قبله ما نماز مى‌خوانند، و اين دليل آن است كه ما بر حقيم. اين گفتگوها براى پيامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از يكسو مطيع فرمان خدا بودند و از سوى ديگر طعنه‌هاى يهود از آنها قطع نمى‌شد، براى همين جهت پيامبر صلى الله عليه و آله شبها به اطراف آسمان مى‌نگريست، گويا در انتظار وحى الهى بود. مدتى از اين انتظار گذشت، تا اينكه فرمان تغيير قبله صادر شد و در حالى كه پيامبر دو ركعت نماز ظهر را در مسجد بنى سالم به سوى بيت‌المقدس خوانده بود جبرئيل مأمور شد بازوى پيامبر صلى الله عليه و آله را بگيرد و روى او را به سوى كعبه بگرداند. حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۴۱ يهود از اين ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شيوه ديرينه خود به بهانه جويى و ايرادگيرى پرداختند. آنها قبلا مى‌گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستيم، چرا كه آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پيرو ما هستند، اما همين كه دستور تغيير قبله از ناحيه خدا صادر شد زبان به اعتراض گشودند چنانكه قرآن در آيه مورد بحث مى‌گويد: «به زودى بعضى از سبك‌مغزان مردم مى‌گويند چه چيز آنها (مسلمانان) را از قبله‌اى كه بر آن بودند بر گردانيد؟»؛ سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النَّاسِ ما وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كانُوا عَلَيْها .... چرا اينها از قبله پيامبران پيشين امروز اعراض نمودند؟ اگر قبله اول صحيح بود اين تغيير چه معنى دارد؟ و اگر دومى صحيح است چرا سيزده سال و چند ماه به سوى بيت المقدس نماز خوانديد؟! خداوند به پيامبرش دستور مى‌دهد: «به آنها بگو شرق و غرب عالم از آن خداست، هر كس را بخواهد به راه راست هدايت مى‌كند»؛ ... قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. اين يك دليل قاطع و روشن در برابر بهانه‌جويان بود كه بيت‌المقدس و كعبه و همه جا ملك خدا است، اصلا خدا خانه و مكانى ندارد، مهم آن است كه تسليم فرمان او باشيد هر جا خدا دستور دهد به آن سو نماز بخوانند، مقدس و محترم است، و هيچ مكانى بدون عنايت او داراى شرافت ذاتى نمى‌باشد. و تغيير قبله در حقيقت مراحل مختلف آزمايش و تكامل است و هر يك مصداقى است از هدايت الهى، او است كه انسانها را به صراط مستقيم رهنمون مى‌شود.

نکته‌ها:

۱- سـفهاء جمع سـفيه در اصل به معنى كسـى است كه بـدنش سبک باشـد و به آسانى جابجا شود، عرب به افسارهاى سـبک وزن حيوانات كه به هر طرف حركت مى‌كنـد سـفيه مى‌گويـد، ولى اين كلمه تـدريجا به معنى سـبك مغز به كار رفته و به صورت معنى اصلى در آمده، خواه اين سبك مغزى در امور دينى باشد يا دنيوى. ۲- سابقاً گفتيم مسأله نسخ احكام و تغيير برنامه‌هاى تربيتى در مقطع‌هـاى مختلف زمانى، مسأله تازه يا عجيبى نيست كه مورد ايراد قرار گيرد، ولى بهانه جويان يهود اين حـج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۴۲ مطلب را دسـتاويز خوبى براى انحراف افكار از اسـلام پنداشتند و روى آن تبليغات زيادى كردند، اما چنانكه در آيات بعد خواهيم ديد قرآن به آنها پاسخ‌هاى منطقى و دندان شكن داده است. ۳- جمله: ... يَهْدِي مَنْ يَشاءُ ...؛ «هر كس را خدا بخواهـد هـدايت مى‌كنـد.» چنانكه سابقاً نيز گفته‌ايم به اين معنى نيست كه خداوند بدون حساب كسـى را هدايت مى‌كند، بلكه اين مشيت از حكمت خداوند و حساب مصالح و مفاسد سرچشمه مى‌گيرد «۱».

امت وسط

وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلى عَقِبَيْهِ وَ إِنْ كانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳). «۲» ۱۴۳- همان‌گونه (كه قبله شما يك قبله ميانه است) شما را نيز امت ميانه‌اى قرار داديم (كه در حد اعتدال كه ميان افراط و تفريـط هستيـد) تـا گواه بر مردم باشـيد و پيـامبر هم گواه بر شـما و مـا آن قبله‌اى را كه قبلاـ بر آن بودى، تنها براى اين قرار داديـم كـه افرادى از پيـامبر پيروى مى‌كننـد، از آنهـا كه به جـاهليت بـاز مى‌گردنـد، مشـخص شونـد. اگر چه اين جز بر كسـانى كه خداونـد آنهـا را هـدايت كرده دشوار بود (اين را نيز بدانيـد كه نمازهـاى شـما در برابر قبله سـابق صـحيح بوده) و خـدا هرگز ايمان (نماز) شـما را ضايع نمى‌گرداند؛ زيرا خداوند نسبت به مردم رحيم و مهربان است. در آيه مورد بحث به قسـمتى از فلسـفه و اسـرار تغيير قبله اشاره شده است. نخست مى‌گويد: «همانگونه (كه قبله شما يك قبله ميانه است) شما را نيز يك امت حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۴۳ ميانه قرار داديم»؛ وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً .... امتى كه از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه كندرو و نه تنـدرو، نه در حـد افراط و نه تفريـط، الگـو و نمونه. امـا چرا قبله مسـلمانان، قبله ميـانه است؟ زيرا مسـيحيان تقريبـا به سـمت مشـرق مى‌ايسـتادند، به خاطر اينكه بيشتر ملل مسـيحى در كشورهاى عربى زندگى مى‌كردند و براى ايستادن به سوى محل تولد عيسى عليه السـلام كه در بيت‌المقـدس بود، ناچار بودند به سـمت مشـرق بايسـتند و به اين ترتيب جهت مشـرق، قبله آنان محسوب مى‌شد ولى يهود كه بيشـتر در شامـات و بابـل و ماننـد آن به سـر مى‌بردنـد، رو به سوى بيت‌المقـدس كه براى آنـان تقريبـا در سـمت غرب بود مى‌ايسـتادند و به اين ترتيب نقطه غرب، قبله آنان بود. اما كعبه كه نسـبت به مسـلمانان آن روز (مسـلمانان مدينه) در سمت جنوب و ميان مشـرق و مغرب قرار داشت يك خط ميانه محسوب مى‌شد. در حقيقت تمام اين مطالب را مى‌توان از جمله «وَ كَذلِكَ» استفاده كرد. هر چنـد در تفسـير اين جمله مفسـران احتمالاـت ديگرى داده‌انـد كه قابـل بحث و ايراد است. به هر حال گويا قرآن مى‌خواهد رابطه‌اى ميـان همه برنامه‌هـاى اسـلامى ارائه كنـد و آن اينكه نه تنهـا قبله مسـلمانان يـك قبله ميـانه است كه تمـام برنامه‌هايشان اين ويژگى را دارا است. سپس اضـافه مى‌كنـد: هـدف اين بود كه: «شـما گواه بر مردم باشـيد و پيامبر هم گواه بر شـما باشـد»؛ لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً .... تعبير به گواه بودن امت اسلامى بر مردم جهان و همچنين گواه بودن پيامبر صلى الله عليه و آله نسـبت به مسلمانان، ممكن است اشاره به اسوه و الگو بودن باشد؛ زيرا گواهان و شاهدان را هميشه از ميان افراد نمونه انتخاب مى‌كنند. يعنى شـما با داشـتن اين عقايد و تعليمات، امتى نمونه هستيد. همانطور كه پيامبر در ميان شما يك فرد نمونه است.

«۱»

نکته‌ها:

۱- اسرار تغییر قبله

تغییر قبله از بیت‌المقدس به خانه کعبه برای همه سئوال‌انگیز بود. آنها که گمان می‌کردند هر حکمی باید ثابت باشد، می‌گفتند اگر می‌بایست ما به سوی کعبه نماز بخوانیم چرا از همان روز اول نگفتند؟ و اگر بیت‌المقدس مقدم بود که قبله انبیا پیشین محسوب می‌شد، چرا تغییر یافت؟ دشمنان نیز میدان وسیعی برای سم‌پاشی یافتند. شاید می‌گفتند: او در آغاز متوجه قبله پیامبران گذشته شد، اما پس از پیروزی‌هایش نژاد پرستی بر او غلبه نمود و آن را به قبله قوم خود تبدیل کرد! یا می‌گفتند: او برای جلب توجه یهود و مسیحیان، نخست بیت المقدس را پذیرفت، هنگامی که مؤثر نیفتاد آن را تبدیل به کعبه کرد. بدیهی است این وسوسه‌ها، آن هم در جامعه‌ای که هنوز نور علم و ایمان زوایایش را روشن نساخته بود و رسوبات دوران شرك و بت پرستی هنوز در آن وجود داشت، چه نگرانی و اضطرابی ایجاد می‌کند. لذا قرآن صریحا در آیه فوق می‌گوید: این یك آزمایش بزرگ برای مشخص شدن موضع مؤمنان و مشرکان بود. بعید نیست یکی از علل مهم تغییر قبله این مسأله باشد، از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بت‌های مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتا به سوی بیت‌المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند. اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملت دادند و صفوف آنها از دیگران کاملا مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت در این هنگام به سوی کعبه، قدیمی‌ترین مرکز توحید و پرسابقه‌ترین کانون انبیا علیهم السلام باز گشتند. بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت‌المقدس برای آنها که کعبه را سرمایه معنی نژاد خود می‌دانستند و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت‌المقدس بعد از عادت کردن به قبله نخست مشکل بود. مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آنچه از آثار شرك در وجودشان است در این کوره داغ بسوزد و پیوندهای خود را از گذشته شرك آلودشان حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۵ ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان پیدا شود. اصولا همانگونه که گفتیم خداوند مکان و محلی ندارد. قبله رمزی است برای وحدت صفوف و احیای خاطره‌های توحیدی و تغییر آن هیچ چیز را دگرگون نخواهد کرد، مهم تسلیم بودن در برابر فرمان او و شکستن بت‌های تعصب و لجاجت و خود خواهی است. همچنین به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می‌گوید: «ما آن قبله‌ای را که قبلا بر آن بودی (بیت‌المقدس) تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از رسول خدا پیروی می‌کنند، از آنها که به جاهلیت باز می‌گردند، باز شناخته شوند»؛ وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلی عَقِبَیْهِ .... قابل توجه اینکه نمی‌گوید: تا افرادی که از تو پیروی می‌کنند بلکه می‌گوید: تا افرادی که از رسول خدا پیروی می‌کنند. اشاره به اینکه تو رهبری و فرستاده خدایی و به همین جهت باید در همه کار تسلیم فرمان تو باشند، قبله که سهل است، اگر ما فوق آن نیز دستور دهد، بهانه‌گیری در آن دلیل بر حفظ خلق و خوی دوران شرك و بت پرستی است. جمله: مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلی عَقِبَیْهِ که در اصل به معنای برگشتن روی پاشنه پا است، اشاره به ارتجاع و بازگشت به عقب می‌نماید. سپس اضافه می‌کند: «اگر چه این کار جز برای کسانی که خداوند هدایتشان کرده دشوار بود»؛ ... وَ إِنْ کانَتْ لَکَبِیرَةً إِلَّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ .... آری تا هدایت الهی نباشد، آن روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او، فراهم نمی‌شود. مهم این است که انسان چنان تسلیم باشد که حتی در اجرای این‌گونه فرمان‌ها، احساس سنگینی و سختی ننماید، بلکه چون از ناحیه او است در کامش شیرین‌تر از عسل باشد. از آنجا که دشمنان وسوسه‌گر یا دوستان نادان، فکر می‌کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق باطل باشد و اجر آن‌ها بر باد رود، در آخر آیه اضافه می‌کند: «خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند

نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است»؛ وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِیعَ إِیمانَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۶ دستورهای او همچون نسخه‌های طبیب است. یک روز این نسخه نجات بخش است و روز دیگر نسخه دیگر، هر کدام در جای خود نیکو و ضامن سعادت و تکامل است بنا بر این تغییر قبله نباید هیچگونه نگرانی برای شما نسبت به نمازها و عبادات گذشته یا آینده ایجاد نماید که همه آنها صحیح بوده و هست.

۲- امت اسلامی یک امت میانه

کلمه وسط در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده و هم به معنی جالب، زیبا، عالی و شریف؛ و این هر دو ظاهراً به یک حقیقت باز می‌گردد؛ زیرا معمولاً شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد. تعبیر جالبی قرآن در باره امت اسلامی کرده است؛ یعنی آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده است. معتدل از نظر عقیده که نه راه غُلّو را می‌پیمایند و نه راه تقصیر و شرک، نه طرفدار جبرند و نه تفویض، نه درباره صفات خدا معتقد به تشبیهند و نه تعطیل. معتدل از نظر ارزش‌های معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو می‌روند که معنویت به فراموشی سپرده شود و نه آنچنان در عالم معنی فرو می‌روند که از جهان ماده به کلی بی خبر شوند، نه همچون گروه عظیمی از یهود، جز گرایش مادی چیزی را نشناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند. معتدل از نظر علم و دانش، نه آنچنان بر دانسته‌های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند و نه آنگونه خود باخته‌اند که به دنبال هر صدایی برخیزند. معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصاری می‌کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند و نه اصالت و استقلال خود را از دست می‌دهند که همچون غرب‌زدگان و شرق‌زدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند! معتدل از نظر شیوه‌های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات. یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۷ دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت. تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می‌سازد؛ زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند، می‌توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است و می‌گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید، به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنتان است. «۱» یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت. تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می‌سازد؛ زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می‌توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می‌گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنتان است.

۳- امتی که می‌تواند از هر نظر الگو باشد

اگر آنچه را در معنی امت وسط در بالا- گفتیم در ملتی جمع باشد بدون شک، طلایه‌داران حق‌اند، و شاهدان حقیقت، چرا که برنامه‌های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل. جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام برای ما نقل شده می‌خوانیم: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوُسْطَی وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ حُجَجُهُ فِی أَرْضِهِ ... وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَی النَّاسِ»؛ «۲» «ماییم امت میانه، و ماییم گواهان خدا بر خلق و حجت‌های او در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۸ زمین، ماییم گواهان بر مردم.» و «إِلَیْهَا یَرْجِعُ الْغَالِی وَ بِنا یَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ»؛ «۱» «غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند.» بدون شک این روایات- همانگونه که بارها گفته‌ایم- مفهوم وسیع آیه را محدود نمی‌کند، بلکه بیان

مصداقهای کامل این امت نمونه است، و بیان الگوهایی است که در صف مقدم قرار دارند.

۴- تفسیر جمله لنعلم

جمله «لِنَعْلَمَ»؛ «تا بـدانیم» و ماننـد آن که در قرآن کراراً در مورد خداونـد به کار رفته است به این معنی نیست که خداونـد چیزی را نمی‌دانسته و سپس از آن آگاه شده است، بلکه مراد همان تحقق و عینیت پیدا کردن این واقعیتهاست. توضیح اینکه: خداوند از ازل از همه حوادث و موجودات آگاه بوده است هر چنـد آنها تدریجا به وجود می‌آیند، بنا بر این حدوث حوادث و موجودات چیزی بر علم و دانش او نمی‌افزاید، بلکه آنچه قبلا می‌دانسته به این ترتیب پیاده می‌شود و به این می‌ماند که شخص معماری نقشه ساختمانی را طرح کنـد و از تمـام جزئیـات آن قبـل از وجودش آگـاه باشـد و سـپس آن نقشه را تـدریجا پیاده کنـد، هنگامی که معمار مزبور تصـمیم بر پیـاده کردن قسـمتی از نقشه ساختمـان را می‌گیرد، می‌گویـد این کـار را به خـاطر این می‌کنم تا آنچه را در نظر داشـته‌ام ببینم؛ یعنی می‌خواهم نقشه علمی خود را جـامه عمـل بپوشـانم (بـدون شـک علم خـدا بـا بشـر- چنـانکه در بحث صـفات خـداوند گفته‌ایم- تفاوت بسیار دارد، منظور ذکر مثالی برای روشن شدن بحث است) جمله: ... وَ إِنْ کانَتْ لَکَبِیرَةً إِلَّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ ... بازگو کننـده این حقیقت است که خلاف عادت قدم بر داشـتن و تحت تأثیر احساسات بیجا قرار نگرفتن، کار بسـیار مشـکلی اسـت مگر برای کسانی که براستی به خدا ایمان داشته، و تسلیم فرمان او باشند «۲».

همه جا رو به سوی کعبه کنید

قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ (۱۴۴) ۱۴۴- نگاه‌های انتظار آمیز تو را به سوی آسـمان (برای تعییـن قبلـه نهـایی) می‌بینیـم، اکنـون تـو را به سـوی قبله‌ای که از آن خشـنود باشـی، بـاز می‌گردانیم، روی خـود را به جـانب مسـجدالحرام کن و هر جا باشـید روی خود را به جانب آن بگردانید، و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می‌دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده (و در کتاب‌های خود خوانده‌اند که پیغمبر اسـلام صلی الله علیه و آله به سوی دو قبله نماز می‌خوانـد) و خداونـد از اعمال آنها (در مخفی داشـتن آیات) غافل نیست. همانگونه که اشاره شـد، بیت‌المقدس قبله نخستین و موقت مسـلمانان بود، لذا پیامبر صـلی الله علیه و آله انتظار می‌کشید که فرمان تغییر قبله صادر شود، به خصوص اینکه یهـود پس از ورود پیـامبر صـلی الله علیه و آله به مـدینه این موضوع را دسـتاویز خود قرار داده بودنـد و مرتبـا مسـلمانان را سـرزنش می‌کردنـد: اینها اسـتقلالی از خود ندارنـد. اینها پیش از آنکه ما به آنها یاد دهیم، اصـلا از امر قبله سـر در نمی‌آوردند!، قبول قبله ما دلیـل بر قبـول مـذهب مـا اسـت! و ماننـد اینهـا ... در آیه مـورد بحث، به این امر اشـاره و فرمـان تغییر قبله در آن صـادر شـده است. می‌فرماید: «ما نگاه‌های انتظار آمیز تو را به آسمان (مرکز نزول وحی) می‌بینیم»؛ قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ .... «اکنون تو را به سـوی قبله‌ای که از آن راضـی خـواهی بـود، بـاز می‌گردانیم»؛ ... فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها .... «هم اکنـون صـورت خـود را به سـوی مسـجدالحرام و خانه کعبه بازگردان»؛ ... فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۰ «نه تنها در مدینه، هر جا باشـید، روی خود را به سوی مسـجدالحرام کنید»؛ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ .... می‌دانیم این تغییر قبله- طبق روایات- در حال نماز ظهر بود و در یک لحظه حساس و چشمگیر انجام گرفت. پیک وحی خداوند بازوان پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و از بیت المقـدس به سوی کعبه بر گردانید و فورا مسـلمانان صـفوف خود را تغییر دادند. حتی در روایتی می‌خوانیم که زنان جای خود را به مردان و مردان جای خود را به زنان دادند (باید توجه داشت که بیت‌المقدس تقریبا در سمت شمال بود، در حالی که کعبه درست در سـمت جنوب قرار داشت). جالب‌اینکه تغییرقبله یکی‌از نشانه‌های‌پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله در کتب

پیشین ذکر شده بود، چه اینکه آنها خوانده بودند که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند؛ «یُصَلِّی إِلَی الْقِبْلَتَینِ». لذا در آیه فوق بعد از این فرمان اضافه می کند: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده است، می‌دانند این فرمان حقی است از ناحیه پروردگارشان»؛ ... وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ .... همین امر که پیامبر اسلام تحت تأثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و کعبه را که مرکز بت‌ها و مورد علاقه عموم عرب بود در آغاز کنار گذاشت و قبله یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت، خود دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه‌هایش به‌شمار می‌رفت. و در پایان اضافه می کند: «خداوند از اعمال آنها غافل نیست»؛ ... وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ. یعنی آنها به جای اینکه این تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند، خداوند، هم از اعمالشان، و هم از نیاتشان آگاه است.

نکته‌ها

۱- نظم آیات

محتوای آیه مورد بحث به خوبی نشان می‌دهد که قبل از آیه گذشته نازل شده است و اگر می‌بینیم در قرآن بعد از آن قرار گرفته، به خاطر این است که آیات قرآن بر حسب حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۱ تاریخ نزول جمع‌آوری نشده‌اند. بلکه‌گاه مناسباتی ایجاد کرده که آیه‌ای که نزولش بعد بوده، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله که از فرمان خداوند سرچشمه می گرفت، قبلا ذکر شود (از جمله این مناسبت‌ها رعایت اولویت و اهمیت مطالب است).

۲- انتظار دردناک!

از آیه فوق، استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه خاصی به کعبه داشت و انتظار آن را می کشید که فرمان قبله بودن آن صادر گردد. علت این امر را در علاقه شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به ابراهیم علیه السلام و آثار او باید جستجو کرد، از این گذشته کعبه قدیمی‌ترین خانه توحید بود، او می‌دانست که بیت‌المقدس قبله موقتی مسلمانان است و آرزو داشت قبله اصلی و نهایی زودتر تعیین گردد. اما از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم فرمان خداوند بود، حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد. تنها نگاه‌های انتظار آمیزش به آسمان نشان می‌داد که او عشق و شوق شدیدی در دل دارد. ضمناً تعبیر به آسمان، شاید به خاطر این باشد که فرشته وحی از طرف بالا بر او نازل می‌شد و گرنه می‌دانیم نه خداوند مکانی دارد، و نه وحی او محل معینی.

۳ معنی شطر

موضوع دیگری که در اینجا قابل دقت است اینکه در آیه فوق، به جای کلمه کعبه، شطر المسجدالحرام ذکر شده است. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آنها که در نقاط دور از مکه نماز می‌خوانند، محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است، لذا به جای خانه کعبه مسجدالحرام که محل وسیع‌تری است ذکر شده و مخصوصا کلمه شطر که به معنی سمت و جانب است، انتخاب گردیده، تا انجام این دستور اسلامی برای همگان در هر جا باشند میسر گردد. بعلاوه تکلیف صف‌های طولانی نماز جماعت که در بسیاری اوقات از طول کعبه بیشتر است، روشن شود. بدیهی است محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی با مسجدالحرام، گرچه برای کسانی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۲ که از دور نماز می‌خوانند کار بسیار مشکلی است، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است. «۱»

۴- خطاب همگانی

بـدون شک خطابات قرآن و لو در ظاهر متوجه پيامبر صـلى الله عليه و آله باشـد، مفهوم عامى دارد كه شامل همه مسـلمانان مى‌شود (جز موارد معدودى كه دليل بر اختصاص آن به پيامبر صلى الله عليه و آله در دست داريم) با توجه به اين امر اين سؤال پيش مى‌آيد كه چرا در آيه فوق يـك بار به پيامبر صـلى الله عليه و آله دسـتور مى‌دهـد كه رو به سوى مسـجدالحرام نماز بخوانـد و يك بار همه مؤمنان را مخاطب ساخته است؟ اين تكرار ممكن است به اين دليل باشد كه مساله تغيير قبله يك مساله جنجالى و پر سر و صدا بود و امكـان داشت به خـاطر جنجال‌هـا و سمپاشـى‌ها، ذهن افراد تازه مسـلمان مشوب گردد و به عـذر اينكه خطابِ: ... فَوَلِّ وَجْهَكَ ... مخصوص پيامبر صـلى الله عليه و آله، است از زير بار نماز خوانـدن به جانب كعبه شانه خالى كننـد، لـذا خداونـد بعد از اين خطاب مخصوص، يـك خطـاب عام متوجه همه مسـلمانان كرد تا تأكيـد كنـد كه اين تغيير قبله، به هيچوجه يك امر خصوصـى نيست بلكه براى عموم مسلمان‌ها است.

۵- آيا تغيير قبله به خاطر خشنودى پيامبر بود؟

جمله قبلة ترضاها (قبله‌اى كه از آن خشـنود شوى) ممكن است اين توهم را ايجاد كند كه اين تغيير به خاطر خشنودى پيامبر صورت گرفت، ولى اين توهم بـا توجه به اين نكته از ميان مى‌رود كه بيت‌المقـدس، قبله موقت بود و پيامبر صـلى الله عليه و آله انتظار اعلام قبله نهـايى را مى‌كشـيد كه بـا صـدور فرمـان آن از يـك سـو زبـان طعن يهـود از مسـلمانان قطع مى‌شـد و از سـوى ديگر موجبـات علاقمنـدى بيشترى در مردم حجـاز كه توجه خاصـى به كعبه داشـتند، براى پـذيرش آيين اسـلام فراهم مى‌سـاخت، ضـمناً اعلام قبله نخستين نيز، اين اثر را داشت حج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۵۳ كه اسلام را از اينكه يك آيين نژادى باشد جدا كرد، بعلاوه قلم بطلان بر بت‌هاى بت پرستان كه در كعبه قرار داشتند، كشيده بود.

۶- كعبه مركز يک دايره بزرگ

- اگر كسى از بيرون كره زمين به صفوف نمازگزاران كه رو به سوى كعبه نماز مى‌خوانند بنگرد، دواير متعددى را مى‌بيند كه يكى در درون ديگرى قرار گرفته تـا به كـانون اصـلى كه نقطه كعبه است مى‌رسـد و وحـدت و مركزيت آن را مشـخص مى‌سازد. بـدون شك اين قبله از برنامه‌اى كه مثلا مسـيحيان دارنـد كه همگى در هر جا باشـند به سـمت مشـرق نماز مى‌خواننـد، الهام‌بخش‌تر است. جـالب اينكه توجه خـاص مسـلمانان به تعيين سـمت كعبه، سبب شـد كه علم هيئت و جغرافيـا در آغاز اسـلام در ميان مسـلمانان به سرعت رشد كند؛ زيرا محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روى زمين بدون آشنايى با اين علوم امكان نداشت. «۱»

آنها به هيچ قيمت راضى نمى‌شوند

وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ بِكُلِّ آيَةٍ ما تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ ما أَنْتَ بِتابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ ما بَعْضُهُمْ بِتابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) «۲» ۱۴۵- سوگنـد كه اگر هرگونه آيه (و نشانه و دليلى) براى (اين گروه) از اهل كتاب بياورى از قبله تو پيروى نخواهنـد كرد، و تو نيز هيچگاه از قبله‌ى آنان پيروى نخواهى نمود (آنها نبايد تصور كنند كه بار ديگر تغيير قبله امكان‌پـذير است) و هيـچ يك از آنها پيروى از قبله ديگرى نمى‌كنند، و اگر تو پس از اين آگاهى متابعت هوسهاى آنهـا كنى مسـلما از سـتمگران خواهى بود. در تفسـير آيه قبـل خوانـديم كه اهل كتاب مى‌دانسـتند تغيير قبله از بيت‌المقـدس به حج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۵۴ سوى كعبه، نه تنها ايرادى بر پيامبر اسـلام صـلى الله عليه و آله نيست، از جمله نشانه‌هاى حقانيت او است زيرا در كتابهاى خود خوانده بودند پيامبر موعود به سوى دو قبله نماز مى‌خواند ولى تعصب‌ها نگذاشت آنها حق را

بپذيرنـد. اصولا ـ انسـان تـا زمانى كه تصـميم گيرى قبلى روى مسائل نكرده باشـد، قابل تفاهم است و مى‌توان با دليل و منطق يا ارائه معجزات، عقيـده او را تغيير داد و حقيقـتى را براى او اثبـات نمـود. امـا هنگـامى كه موضـع خـود را قبلا ـ بطور قطع مشـخص كرده، مخصوصـا در مورد افراد متعصب و نـادان، چنين كسانى را به هيـچ قيمت نمى‌توان تغيير داد. لـذا قرآن در آيه مورد بحث با قاطعيت مى‌گويـد: «سوگند كه اگر هرگونه آيه و نشانه و دليلى براى (اين گروه از) اهل كتاب بياورى از قبله تو پيروى نخواهند كرد»؛ وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ بِكُلِّ آيَةٍ ما تَبِعُوا قِبْلَتَكَ .... بنا بر اين، خود را خسـته مكن كه آنها به هيـچ قيمت تسـليم حق نخواهند شـد چرا كه روح حقيقت‌جويى در آنها مرده است. متاسـفانه همه پيامبران الهى با اين‌گونه افراد روبرو بوده‌اند كه يا از ثروتمندان با نفوذ بودنـد، يا دانشـمندان منحرف و دنياپرست و يا عوام جاهل و متعصب! بعـدا اضافه مى‌كند: «تو نيز هرگز تابع قبله آنها نخواهى شد»؛ ... وَ مـا أَنْتَ بِتـابِعٍ قِبْلَتَهُـمْ ...؛ يعنى اگر آنهـا تصـور مى‌كننـد بـا ايـن قـال و غوغاهـا بـار ديگر قبلـه مسـلمانان تغيير خواهـد كرد كورخوانده‌اند، اين قبله هميشگى و نهايى مسلمين است. و اين تعبير در واقع يكى از طرق پايان دادن به جنجال‌هاى مخالفين اسـت كه انسان با قاطعيت بايستد و نشان دهد با اين سر و صداها در مسير خود هيچگونه دگرگونى ايجاد نخواهد كرد. سپس مى‌افزايد: «و آنها نيز آنچنان در عقيده خود متعصب‌اند كه هيچيك از آنها پيرو قبله ديگرى نيست»؛ وَ ما بَعْضُهُمْ بِتابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ .... نه يهود از قبله نصارى پيروى مى‌كننـد و نه نصارى از قبله يهود. و باز براى تأكيـد و قاطعيت بيشتر به پيامبر اخطار مى‌كنـد كه: «اگر پس از اين آگـاهى كه از نـاحيه خـدا به تو رسـيده تسـليم هوس‌هاى آنان شوى و از آن پيروى كنى مسـلما از حـج وحرمين شـريفين در تفسـير نمونه، ص: ۴۵۵ سـتمگران خواهى بود»؛ ... وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْـدِ مـا جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ. در قرآن نظير اين‌گونه خطابها كه به صورت قضاياى شـرطيه است نسبت به پيامبر مكرر ديـده مى‌شود و هدف آن در واقع سه چيز است: نخسـت اينكه همگان بدانيد در قوانين الهى هيچگونه تبعيض و تفاوتى در ميان مردم نيست، و حتى پيامبران نيز مشمول اين قوانين هستند، بنا بر اين اگر به فرض محال، پيامبر صلى الله عليه و آله هم انحرافى از حق پيدا كند، مشمول كيفر پروردگار خواهد شد، هر چند چنين فرضـى در مورد پيامبران با آن ايمان و علم سرشار و مقام تقوا و پرهيزكارى امكان‌پذير نيست، (و به اصطلاح قضيه شرطيه دلالت بر وجود شـرط نمى‌كنـد). ديگر اينكه ساير مردم حساب خود را كاملا برسـند و بداننـد جايى كه پيامبر چنين است، آنها چگونه مراقب مسـئوليت‌هاى خويش باشـند، و هرگز نبايـد تسـليم تمايلات انحرافى دشـمنان و جار و جنجالهاى آنها شوند. سوم اينكه روشن شود پيـامبر نيز از خود اختيـار هيچگونه تغيير و دگرگونى در احكام خـدا نـدارد و به اصـطلاح چنان نيست كه بشود با او به كنار آينـد و سازش كنند بلكه او هم بنده‌اى است سر بر فرمان پروردگار «۱».

هر امتى قبله‌اى دارد

وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) «۲» - هر طايفه‌اى قبله‌اى دارد كه خداونـد آن را تعيين كرده است (بنا بر اين زياد در باره قبله گفتگو نكنيد، و به جاى آن) در نيكى‌ها و اعمال خير بر يكديگر سبقت جوييد و هر جا باشيد خداوند شما را (براى پاداش و كيفر در برابر اعمال نيك و بد در روز رستاخيز) حاضر مى‌كند زيرا او بر هر كارى توانا است. حج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۴۵۶ اين آيه در حقيقت پاسخى به قوم يهود است كه سر و صـداى زيادى پيرامون موضوع تغيير قبله به راه انداخته بودند، مى‌گويد: «هر گروه و طايفه‌اى قبله‌اى دارد كه خداوند آن را تعيين كرده است»؛ وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها .... در طول تاريخ انبيا، قبله‌هاى مختلفى بوده و تغيير آن چيز عجيبى نيست. قبله همانند اصول دين نيست كه تغييرناپذير باشد و يا همچون امور تكوينى كه تخلف در آن ميسر نشود، بنا بر اين زياد در باره قبله گفتگو نكنيد و به جـاى آن، «در اعمال خير و نيكى‌ها بر يكـديگر سـبقت جوييـد»؛ ... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ .... در عوض اينكه تمام وقت خود را صـرف گفتگو در اين مسأله فرعى كنيـد، به سـراغ خوبى‌ها و پاكى‌ها برويـد كه ميـدان وسـيع و گسترده‌اى دارد و در آن از يكديگر پيشـى

گیرید؛ زیرا معیار ارزش وجودی شما عمل پاک و نیک شما است. این مضمون درست شبیه چیزی است که در آیه ۱۷۷ همین سوره آمده است: لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ ...؛ «نیکوکاری این نیست که صورتتان را به طرف شرق و غرب کنید، بلکه به این است که ایمان به خدا و روز جزاو فرشتگان و پیامبران داشته باشید و با الهام از ایمان راسخ اعمال صالح انجام‌دهید.» شما اگر می‌خواهید اسلام یا مسلمانان را بیازمایید با این برنامه‌ها بیازمایید نه به مسأله تغییر قبله. سپس به عنوان یک هشدار به خرده‌گیران، و تشویق نیکوکاران می‌فرماید: «هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد»؛ ... أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً .... در آن دادگاه بزرگ رستاخیز که صحنه نهایی پاداش و کیفر است. چنین نیست که عده‌ای مشغول انجام بهترین کارها باشند و گروهی دیگر جز سم‌پاشی و تخریب و اخلال کار دیگری نکنند و با هم یکسان باشند و حساب و کتاب و جزایی در کار نباشد، مسلم بدانید چنان روزی در پیش است و به همه حساب‌ها رسیدگی می‌شود از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاک‌های پراکنده انسان‌ها را هر جا که باشد، جمع‌آوری می‌کند و لباس حیات حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۷ نوینی بر آنها می‌پوشاند؟ بلافاصله می‌گوید: «و خداوند بر هر کاری قدرت دارد»؛ ... إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. در حقیقت این جمله در پایان آیه به منزله دلیل است برای جمله قبل از ... أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً ....

نکته‌ها

۱- آن روز که یاران مهدی علیه السلام جمع می‌شوند،

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده جمله ... أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً ... به اصحاب مهدی علیه السلام تفسیر شده است. از جمله در کتاب روضه کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که بعد از ذکر این جمله فرمود: «یَعْنِی أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلاثَمِائَةِ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ قَالَ یَجْتَمِعُونَ وَ اللَّهِ فِی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَزَعٌ کَقَزَعِ الْخَرِیفِ»؛ «منظور اصحاب امام قائم ۷ که سیصد و سیزده‌نفرند، به خدا سوگند منظور از امّت معدوده آنها هستند، به خدا سوگند در یک‌ساعت همگی جمع می‌شوند، همچون پاره‌های ابر پاییزی که بر اثر تند باد، جمع و متراکم می‌گردد!.» «۱» از امام علی‌بن موسی الرضا علیهما السلام نیز نقل شده «وَ ذلِکَ وَ اللَّهُ أَنْ لَوْ قامَ قائِمُنا یَجْمَعِ اللَّهُ إِلَیْهِ جَمِیْعِ شِیْعَتُنا مِنْ جَمِیعِ الْبُلْدانِ»؛ «به خدا سوگند هنگامی که مهدی ۷ قیام کند تمام پیروان ما را از تمام شهرها گرد او جمع می‌کند.» «۲» بدون شک این تفسیر از مفاهیم بطون آیه است، چرا که می‌دانیم طبق روایات، آیات قرآن گاه معانی متعددی دارد که یک معنی ظاهر و همگانی عمومی است و دیگری معنی درونی و به اصطلاح بطن آیه است، که جز پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و کسانی که خدا بخواهد، از آن آگاه نیستند. به تعبیر دیگر در حقیقت این روایات اشاره به آن است، خدایی که قدرت دارد ذرات پراکنده خاک انسان‌ها را در قیامت از نقاط مختلف جهان جمع‌آوری کند، به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۸ آسانی‌می‌تواند یاران مهدی‌را دریک‌روز و یک ساعت برای افروختن نخستین جرقه‌های انقلاب به منظور تاسیس حکومت عدل الهی و پایان دادن به ظلم و ستم، جمع نماید.

۲- تفسیر جمله و لکل وجهة هو مولیها

- گفتیم ظاهر آیه این است که اشاره به قبله‌های مختلفی است که خدا برای امت‌ها قرار داده، ولی بعضی احتمال داده‌اند که اشاره به معنی وسیع‌تری است که شامل روش‌ها و برنامه‌های تکوینی می‌شود و در حقیقت معنی قضا و قدر تکوینی نیز از آن منظور بوده است. (دقت کنید) «۱» البته اگر قرائن قبل و بعد این آیه نبود، چنین تفسیری امکان‌پذیر بود، ولی با توجه به این قرائن ظاهر همان

معنی اول است، و جمله ... هُوَ مُوَلِّیها ... شبیه ... فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها ... است، و به فرض که آیه اشاره به این معنی باشد هرگز به مفهوم آن قضا و قدر اجباری نیست، بلکه همان قضا و قدری است که با اصل آزادی اراده و اختیار سازگار است. «۲» و «۳»

تنها از خدا بترس

وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِی وَ لِأُتِمَّ نِعْمَتِی عَلَیْکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰) «۴» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۹ ۱۴۹- از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌ای) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجدالحرام کن، این دستور حقی است از طرف پروردگار تو و خداوند از کردار شما غافل نیست. ۱۵۰- و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن کنید تا مردم جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی‌دارند) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند (زیرا از نشانه‌های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده این است که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند) از آنها نترسید (و تنها) از من بترسید (این تغییر قبله به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید. این آیات همچنان مسأله تغییر قبله و پی‌آمدهای آن را دنبال می‌کند. در آیه نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و به عنوان یک فرمان مؤکد می‌گوید: «از هر جا (و از هر شهر و دیار) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجدالحرام کن»؛ وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ .... و باز به عنوان تأکید بیشتر اضافه می‌کند: «این فرمان دستور حقی است از سوی پروردگارت»؛ ... وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ .... در پایان این آیه، به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه‌گران و هشداری به مؤمنان می‌گوید: «و خدا از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست»؛ ... وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ. این تأکیدهای پی در پی که در آیه بعد نیز تعقیب خواهد شد، همگی حاکی از این حقیقت است که مسأله تغییر قبله و نسخ حکم سابق برای گروهی از تازه مسلمانان نیز گران و سنگین بوده، همانگونه که برای دشمنان لجوج، دستاویزی برای سم‌پاشی. در اینجا- و به طور کلی در همه تحولات و انقلاب‌های تکاملی- چیزی که می‌تواند به گفتگوها پایان دهد و تردیدها و شک‌ها را بزداید، همان قاطعیت و صراحت و تأکیدهای متوالی و کوبنده است. هرگاه رهبر جمعیت در این مواقع حساس با لحن قاطع و برنده و غیر قابل تغییر، موضع خود را مشخص کند، دوستان را مصمم‌تر و دشمنان را برای همیشه مایوس خواهد ساخت و این نکته کرارا در قرآن به وضوح دیده می‌شود. بعلاوه این تکرار و تأکیدها در حقیقت تکرار محض نیست، بلکه دستورات تازه‌ای حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۰ نیز هم همراه دارد، از جمله اینکه در آیات گذشته تکلیف مسلمانان در ارتباط با مسأله قبله نسبت به شهری که در آن زندگی می‌کردند مشخص شده بود، اما در این آیه و آیه بعد، حکم نمازگزاران را به هنگام مسافرت در هر نقطه و هر دیار روشن می‌سازد. در آیه بعد، حکم عمومی توجه به مسجدالحرام را در هر مکان و هر نقطه‌ای تکرار می‌کند. می‌گوید: «از هر جا خارج شدی و به هر نقطه روی آوردی، صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجدالحرام کن»؛ وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ .... درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی مسلما منظور عموم نمازگزاران است ولی در جمله بعد برای تأکید و تصریح اضافه می‌کند: «و هر جا شما بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید»؛ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ .... سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می‌کند: ۱- کوتاه شدن زبان مخالفان می‌گوید: «این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر ضد شما نداشته باشند»؛ ... لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ .... هرگاه این تغییر قبله صورت نمی‌گرفت، از یک‌سو زبان یهود به روی مسلمانان باز می‌شد و می‌گفتند: ما در کتب خود خوانده‌ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می‌خواند و این نشانه در محمد صلی الله علیه و آله نیست. از سوی دیگر مشرکان ایراد می‌کردند که او مدعی است برای احیای آیین ابراهیم

علیه السلام آمده، پس چرا خانه کعبه را که پایه‌گذارش ابراهیم علیه السلام است فراموش نموده، اما حکم تغییر قبله موقت به قبله دایمی، زبان هر دو گروه را بست. ولی از آنجا که همیشه افراد بهانه جو و ستمگری هستند که در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی‌شوند، استثنایی برای این موضوع قایل شده، می‌گوید: «مگر کسانی از آنها که ستم کرده‌اند»؛ ... إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ .... که اینها به هیچ صراطی مستقیم نیستند، اگر به سوی بیت‌المقدس نماز بخوانید می‌گویند این قبله یهود است و شما دنباله رو دیگران هستید، و اگر به سوی کعبه باز حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۱ گردید می‌گویند، شما ثبات و بقایی ندارید، بقیه آیین شما نیز به زودی دستخوش دگرگونی خواهد شد! این بهانه‌جویان به حق شایسته نام ستمگر و ظالم‌اند، چرا که هم بر خود ستم می‌کنند و هم بر مردم که سد راه هدایت آنها می‌شوند. ۲- از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج با نام ستمگر، ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می‌گوید: «از آنها هرگز نترسید و تنها از من بترسید»؛ ... فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِي .... این یکی از اصول کلی و اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا نباید ترس داشت، تنها ترس از خدا (یا صحیح‌تر ترس از نافرمانی او) شعار هر مسلمان با ایمان است، که اگر این اصل بر روح و جان آنها پرتوافکن شود، هرگز شکست نخواهند خورد. اما مسلمان‌نماهایی که به عکس دستور بالا، گاه از شرق می‌ترسند و گاه از قدرت غرب، گاه از منافقین داخلی و گاه از دشمنان خارجی، خلاصه از همه چیز و همه کس جز خدا وحشت دارند، آنها همیشه زبون و حقیر و شکست‌خورده‌اند. ۳- تکمیل نعمت خداوند به عنوان آخرین هدف برای تغییر قبله ذکر شده، می‌فرماید: «این به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصب برهانم و نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید»؛ ... وَ لِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. در حقیقت تغییر قبله یک نوع تربیت و تکامل و نعمت برای مسلمانان بود، تا با انضباط اسلامی آشنا شوند و از تقلید و تعصب برهند؛ زیرا همانگونه که گفتیم خداوند در آغاز برای جدا کردن صفوف مسلمانان از بت پرستان که در برابر کعبه که آن روز بت خانه بزرگی بود سجده می‌کردند، دستور داد به سوی بیت‌المقدس نماز بخوانند، تا موضع آنان در برابر مشرکان مشخص گردد، اما بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله همزمان با تشکیل حکومت اسلامی، دستور توجه به سوی کعبه صادر شد و مسلمانان متوجه قدیمی‌ترین خانه توحید شدند و به این ترتیب یک مرحله از تکامل جامعه اسلامی تحقق یافت. «۱»

غزوه بدر نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّها لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸) ۷- و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود، اما شما دوست می‌داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشگر قریش درگیر ساخت). ۸- تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند. در آیات قبل اشاره‌ای به جنگ بدر گردیده و از این رو، قرآن مجید بحث را به جنگ بدر کشانده و فرازهای حساسی از آن را که هر کدام یک دنیا آموزندگی در بر دارد، در آیات مورد بحث و آیات آینده تشریح می‌کند، تا مسلمانان این حقایق را که در گذشته نزدیک تجربه کرده بودند، برای همیشه به خاطر بسپارند و در همه عمر از آن الهام بگیرند. برای روشن شدن تفسیر این آیات و آیات آینده، قبلا باید فشرده‌ای از جریان این جهاد اسلامی که نخستین در گیری مسلحانه مسلمانان با دشمنان سرسخت و خون‌آشام بود، از نظر بگذرانیم، تا ریزه‌کاری‌ها و اشاراتی که در این آیات هست، کاملا روشن گردد. طبق آنچه تاریخ‌نویسان و محدثان و مفسران آورده‌اند، غزوه بدر از اینجا آغاز شد که ابو سفیان بزرگ مکه، در رأس یک کاروان نسبتا مهم تجارتی که از چهل نفر با ۵۰ هزار دینار مال التجاره تشکیل می‌شد، از شام به سوی مدینه باز می‌گشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و

به طرف این کـاروان بزرگ که قسمت مهمی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۳ از سرمایه دشمن را با خود حمل می‌کرد بشتابند و با مصادره کردن این سرمایه، ضربه سختی بر قدرت اقتصادی و در نتیجه بر قدرت نظامی دشمن وارد کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش حق داشتند دست به چنین حمله‌ای بزننـد؛ زیرا اولاـ بـا هجرت مسـلمانان از مکه به مـدینه بسـیاری از اموالشان به دست مکیان افتاد و خسارت سـنگینی به آنها وارد شـد و آنها حق داشـتند چنین خسارتی را جبران کنند، از این گذشـته مردم مکه در طی ۱۳ سال اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین در آنجا کاملا نشان داده بودند که از هیچگونه ضربه و صدمه به مسـلمانان فروگذار نخواهند کرد و حتی آماده کشـتن شـخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شدند. چنین دشمنی، با هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بیکار نخواهد نشـست و مسـلما نیروی خود را برای ضربه قاطع‌تری بسیج خواهد کرد. پس عقل و منطق ایجاب می‌کند که مسـلمانان به عنوان یک اقدام پیشـگیرانه با مصادره کردن سرمایه عظیم کاروان تجارتی آنها ضربه سختی بر آنها وارد سازنـد و هم بنیه اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشـتن در آینده قوی کنند و این اقدامی است که در همه برنامه‌های جنگی دنیا، در امروز و گذشـته بوده و هست و آنها که بـدون در نظر گرفتن این جهات، سـعی دارند حرکت پیامبر صـلی الله علیه و آله را به سوی قافله، در شـکل یک نوع غارتگری منعکس سازنـد یا افراد بی اطلاعی هسـتند که از ریشه‌های مسایل تاریخی اسـلام بی‌خبرند و یا مغرضانی که سـعی دارند واقعیت‌ها را دگرگون جلوه دهند. به هر حال ابو سفیان از یک سو به وسیله دوستان خود در مـدینه از این تصـمیم پیـامبر صـلی الله علیه و آله آگـاه شـد و از سوی دیگر چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی شـام می‌رفت نیز، مورد چنین تعرض احتمـالی قرار گرفته بود، قاصـدی را به سـرعت به مکه فرسـتاد، تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند. قاصد در حالی که طبق توصـیه ابوسـفیان، بینی شتر خود را دریده و گوش آن را بریده و خون به طرز هیجان‌انگیزی از شتر می‌ریخت و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده بود و وارونه سوار بر شتر نشسـته بود تا توجه همه مردم را به سوی خود جلب کنـد، وارد مکه شـد، و فریاد برآورد: ای مردم پیروزمنـد! کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید، بشـتابید و عجله کنید اما باور نمی‌کنم به موقع برسـید؛ زیرا محمد و افرادی که از دین شـما خارج شده‌اند، برای تعرض به کاروان از مدینه بیرون شتافتند، در این موقع خواب عجیب و وحشتناکی که عاتکه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۴ فرزند عبدالمطّلب و عمه پیامبر صلی الله علیه و آله دیـده بود دهان به دهان می‌گشت و بر هیجان مردم می‌افزود. جریان خواب این بود که او سه روز قبل در خواب دیده بود که شخصـی فریاد می‌زند، مردم به سوی قتلگاه خود بشـتابید و سپس این منادی بر فراز کوه ابو قیس رفت و قطعه سنگ بزرگی را از بالاـ به حرکت در آورد، این قطعه سـنگ متلاشـی شـد و هر قسـمتی از آن به یکی از خانه‌های قریش اصابت کرد و نیز از دره مکه سـیلاب خون جاری شـد. هنگامی که وحشت زده از خواب بیـدار شد و به برادرش عباس خبر داد، مردم در وحشت فرو رفتند، اما هنگامی که داستان این خواب به گوش ابو جهل رسید، گفت: این زن، پیامبر دومی است که در فرزندان عبدالمطّلب ظاهر شده، قسم به بت‌هـای لاـت و عزی که سه روز مهلت می‌دهیم، اگر اثری از تعبیر خواب او ظـاهر نشـد، نـامه‌ای را در میـان خودمان امضـا می‌کنیم که بنی‌هـاشم دروغگوترین طوایف عرب‌انـد، ولی روز سوم که از این کـار گـذشت، همـان روزی بود که فریـاد قاصـد ابو سفیان همه مکه را لرزانانـد. بسـیاری از مردم مکه در این کاروان سـهمی داشـتند، مردم به سـرعت بسـیج شدنـد و حـدود ۹۵۰ مرد جنگی که جمعی از آنها بزرگان و سرشـناسان مکه بودند، با ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ رأس اسب به حرکت در آمدند و فرماندهی لشـکر به عهده ابو جهل بود. از سوی دیگر ابو سـفیان برای اینکه خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر خود را تغییر داد و به سرعت به سوی مکه گـام بر می‌داشت. پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله با ۳۱۳ نفر که تقریبا مجموع مسـلمانان مبارز اسـلام را در آن روز تشـکیل می‌دادند، به نزدیکی سـرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که خبر حرکت سپاه قریش به او رسید. در این هنگام با یـاران خود مشورت کرد که آیـا به تعقیب کـاروان ابو سـفیان و مصـادره اموال کـاروان بپردازد و یا برای مقابله با سـپاه آماده شود؟ جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند ولی گروهی از این کار اکراه داشتند و ترجیح می‌دادند که کاروان را تعقیب کنند. دلیل

آنها هم این بود که ما به هنگام بیرون آمدن از مدینه به قصد مقابله با سپاه مکه نبودیم و آمادگی رزمی برای درگیری با آنها نداریم، در حالی که آنها با پیش‌بینی قطعی و آمادگی کافی برای جنگ، به سوی ما می‌آیند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۵ این دودلی و تردید در این گروه هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن تقریبا بیش از سه برابر نفرات مسلمانان و تجهیزات آنها چندین برابر تجهیزات مسلمانان است، ولی با همه این حرف‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله نظر گروه اول را پسندید و دستور داد آماده حمله به سپاه دشمن شوند، هنگامی که دو سپاه با هم روبرو شدند، دشمن نتوانست باور کند که مسلمانان با آن نفرات و تجهیزات کم به میدان آمده‌اند، بلکه فکر می‌کرد قسمت مهم سپاه اسلام در جایی مخفی شده‌اند تا به موقع حمله خود را به‌طور غافلگیرانه شروع کنند، لذا شخصی را برای تحقیق فرستادند، اما به زودی فهمیدند که جمعیت همان است که دیده بودند. از طرفی همانطور که گفتیم جمعی از مسلمانان در وحشت و ترس فرو رفته بودند و اصرار داشتند که مبارزه با این گروه عظیم که هیچگونه موازنه‌ای با آنها ندارد صلاح نیست، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با این وعده الهی آنها را دلگرم ساخت و گفت: خداوند به من وعده داده که بر یکی از دو گروه پیروز خواهید شد، یا بر کاروان قریش یا بر لشکرشان و وعده خداوند تخلف‌ناپذیر است. به خدا سوگند گویا محل کشته شدن ابو جهل و عده‌ای از سران قریش را با چشم خود می‌بینم، سپس به مسلمانان دستور داد که در کنار چاه بدر فرود آیند (بدر در اصل نام مردی از قبیله جهینه بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعدا آن چاه و آن سرزمین به نام سرزمین بدر و چاه بدر نامیده شد). در این گیر و دار ابو سفیان توانست خود را با قافله از منطقه خطر رهایی بخشد و از طریق ساحل دریا (دریای احمر) از بیراهه به سوی مکه با عجله بشتابد و به وسیله قاصدی به لشکر پیغام فرستاد که خدا کاروان شما را رهایی بخشید، من فکر می‌کنم مبارزه با محمد در این شرایط لزوم ندارد، چون دشمنانی دارد که حساب او را خواهند رسید، ولی رییس لشکر ابو جهل، به این پیشنهاد تن در نداد و به بت‌های بزرگ لات و عزی قسم یاد کرد که ما نه تنها با آنها مبارزه می‌کنیم بلکه تا داخل مدینه آنها را تعقیب خواهیم کرد و یا اسیرشان می‌کنیم و به مکه می‌آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبایل عرب برسد. سرانجام لشکر قریش نیز وارد سرزمین بدر شد و غلامان خود را برای آوردن آب به سوی چاه فرستادند، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را گرفته و برای بازجویی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۶ آوردند. حضرت از آنها پرسید شما کیستید؟ گفتند: غلامان قریشیم، پرسید: تعداد لشکر چند نفر است، گفتند: اطلاعی از این موضوع نداریم. پرسید: هر روز چند شتر برای غذا می‌کشند؟ گفتند: نه تا ده شتر. فرمود: جمعیت آنها از نهصد تا هزار نفر است (هر شتر خوراک یکصد مرد جنگی). محیط، محیط رعب‌آور و به راستی وحشتناکی بود، لشکر قریش که با ساز و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تهییج یا سرگرمی لشکر قدم به میدان گذاشته بودند، خود را با حریفی روبرو می‌دیدند که باورشان نمی‌آمد، با آن شرایط قدم به میدان جنگ بگذارند. پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌دید یارانش ممکن است، از وحشت شب را به آرامی نخوابند و روز و فردا با جسم و روحی خسته در برابر دشمن قرار بگیرند، طبق یک وعده الهی به آنها فرمود: غم مخورید، اگر نفراتتان کم است، جمع عظیمی از فرشتگان آسمان به کمک شما خواهند شتافت و آنها را کاملا دلداری داده به پیروزی نهایی که وعده الهی بود، مطمئن ساخت، به‌طوری که آنها شب را به آرامی خوابیدند. مشکل دیگری که جنگجویان از آن وحشت داشتند، وضع میدان بدر بود که از شن‌های نرم که پاها در آن فرو می‌رفت پوشیده بود، در آن شب باران جالبی بارید، هم توانستند با آب آن وضو بسازند، خود را شستشو و صفا دهند و هم زمین زیر پای آنها سفت و محکم شد و عجب اینکه این رگبار در سمت دشمن به‌طوری شدید بود که آنها را ناراحت نمود. خبر تازه‌ای که به وسیله گزارش‌گران مخفی که از لشکر اسلام شبانه به کنار اردوگاه دشمن آمده بودند دریافت شد و به سرعت در میان مسلمانان انعکاس یافت این بود که آنها گزارش دادند، که لشکر قریش با آنهمه امکانات، سخت بیمناک‌اند، گویی خداوند لشکری از وحشت در سرزمین قلب آنها فرو ریخته است، فردا صبح لشکر کوچک اسلام با روحیه‌ای نیرومند در برابر دشمن صف کشیدند.

قبلا پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها پیشنهاد صلح کرد تا عذر و بهانه‌ای باقی نماند و نماینده‌ای به میان آنها فرستاد که من دوست ندارم شما نخستین گروهی باشید که مورد حمله ما قرار می‌گیرید، بعضی از سران قریش مایل بودند این دستی را که به عنوان صلح به سوی آنها حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۷ دراز شده بفشارند و صلح کنند، ولی باز ابو جهل مانع شد. سرانجام آتش جنگ شعله‌ور شد، حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام که جوان‌ترین افراد لشکر بودند و جمعی دیگر از جنگجویان شجاع اسلام در جنگ‌های تن به تن که سنت آن روز بود، ضربات شدیدی بر پیکر حریفان خود زدند و آنها را از پای در آوردند، روحیه دشمن باز ضعیف‌تر شد، ابو جهل فرمان حمله عمومی صادر کرد و قبلا دستور داده بود آن دسته از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را که از مدینه‌اند به قتل برسانند و مهاجرین مکه را اسیر کنند و برای انجام یک سلسله از تبلیغات به مکه آورند، لحظات حساسی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داده بود زیاد به انبوه جمعیت نگاه نکنند و تنها به حریفان خود بنگرند و دندانها را روی هم فشار دهند و سخن کمتر بگویند و از خداوند مدد بخواهند و از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در همه حال سر نپیچند و به پیروزی نهایی امیدوار باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: «یا رَبِّ إنْ تَهْلُکَ هَـذِهِ الْعِصابَهُ لا تعبد»؛ «۱» «اگر این گروه کشته شوند کسی تو را پرستش نخواهد کرد». باد به شدت به سوی لشکر قریش می‌وزید و مسلمانان پشت به باد به آنها حمله می‌کردند، استقامت و پایمردی و دلاوری‌های آن‌ها، قریش را در تنگنا قرار داده بود، در نتیجه هفتاد نفر از سپاه دشمن که ابو جهل در میان آنها بود، کشته شدند و در میان خاک و خون غلطیدند و ۷۰ نفر به دست مسلمانان اسیر شدند، ولی مسلمانان تعداد کمی کشته بیشتر نداشتند و به این ترتیب نخستین پیکار مسلحانه مسلمانان با دشمن نیرومندشان با پیروزی غیر منتظره‌ای پایان گرفت. اکنون که چگونگی غزوه بدر را به‌طور فشرده دانستیم، به تفسیر آیات سوره باز می‌گردیم. در نخستین آیه مورد بحث، اشاره به وعده پیروزی اجمالی خداوند در جریان جنگ بدر شده و می‌گوید: «به یاد بیاورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) در اختیار شما قرار خواهد گرفت»؛ وَ إِذْ یَعِـدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ ... اما شما برای پرهیز از دردسرهای جنگ و تلفات و ناراحتی‌های ناشی از آن، «دوست می‌داشتید کاروان در اختیارتان قرار بگیرد، نه لشکر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۸ قریش»؛ ... وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذات الشَّوْکَهِ تَکُونُ لَکُمْ .... در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «إحدی الطائِفَتَینِ لَکُمْ، إمّا الْعِیرُ وَ إمّا النَّفِیر» که عیر به معنی کاروان و نفیر به معنی لشکر است ولی همان‌طور که در آیه ملاحظه می‌کنید، به جای لشکر، ذات الشوکهٔ و به جای کاروان، غیر ذات الشوکهٔ تعبیر شده است. این تعبیر، نکته لطیفی در بر دارد؛ زیرا «شَوکَهٔ» که به معنی قدرت و شدت است در اصل از شوک به معنی خار گرفته شده، سپس به سر نیزه‌های سربازان و بعد از آن به هر گونه اسلحه شوکهٔ گفته شده و از آنجا که سلاح نشانه قدرت و شدت است، به هرگونه قدرت و شدت نیز، شوکهٔ اطلاق می‌شود. بنابر این ذات شوکهٔ به معنی سربازان مسلح، و غیر ذات شوکهٔ به معنی کاروان غیر مسلح است که اگر مردان مسلحی هم در آن بوده، مسلما قابل ملاحظه نبوده‌اند. یعنی گروهی از شما روی حس راحت‌طلبی یا علاقه به منافع مادی، ترجیح می‌دادند که با مال التجاره دشمن روبرو شوند، نه با سربازان مسلح، در حالی که پایان جنگ نشان داد صلاح و مصلحت قطعی آنها در این بود که قدرت نظامی دشمن را درهم بکوبند، تا راه برای پیروزی‌های بزرگ آینده هموار شود. لذا به دنبال آن می‌گوید: «خداوند می‌خواهد به این وسیله حق را با کلمات خود تثبیت کند و آیین اسلام را تقویت نماید و ریشه کافران را قطع کند»؛ ... وَ یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ بنابر این، این یک درس و عبرت بزرگ برای همه شما مسلمانان بود که در حوادث مختلف، دورنگر و آینده‌ساز باشید، نه کوته‌بین و تنها به فکر امروز، هر چند دورنگری و مآل‌اندیشی مشکلات فراوانی در بر داشته باشد و کوته‌بینی تؤام با آسایش و منافع مادی زودگذر؛ زیرا پیروزی نخست یک پیروزی ریشه‌دار و همه جانبه است، اما پیروزی دوم یک پیروزی سطحی و موقت است. این تنها درسی برای مسلمانان آن روز نبود، بلکه مسلمانان امروز نیز باید از این

تعلیم آسمانی الهام بگیرند، هرگز به خاطر مشکلات و ناراحتی‌ها و زحمات طاقت‌فرسا از برنامه‌های اصولی چشم نپوشند و به سراغ برنامه‌های غیر اصولی ولی ساده و کم زحمت نروند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۹ در آخرین آیه باز هم به‌طور آشکارتر، پرده از روی مطلب بر می‌دارد که هدف اصلی این برنامه (درگیری مسلمانان با لشکر دشمن در میدان بدر) این بود که: «حق یعنی توحید و اسلام و عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و اسارت‌ها و مظالم رها و زمینه‌های تثبیت و جای‌گیری آن فراهم شود و باطل یعنی شرک و کفر و بی ایمانی و ظلم و فساد ابطال شود و از میان برود. هر چند مشرکان مجرم و مجرمان مشرک مایل نباشند»؛ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ. آیا این آیه تأکید همان مطلبی است که در آیه پیش گفته شد؟ همان‌طور که در نظر ابتدایی به چشم می‌خورد؟ یا مطلب جدیدی را در بر دارد؟ بعضی از مفسران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نویسنده المنار در تفسیرش چنین گفته‌اند که حق در آیه قبل، اشاره به پیروزی مسلمانان در جنگ بدر بود، اما حق در آیه دوم اشاره به پیروزی اسلام و قرآن است که نتیجه پیروزی نظامی در جنگ بدر بود و به این ترتیب، پیروزی نظامی در آن شرایط خاص مقدمه پیروزی هدف و مکتب بود. این احتمال نیز هست که آیه قبل اشاره به اراده خدا (اراده تشریعی که در شکل فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار شد) بوده باشد و آیه اخیر اشاره به نتیجه این حکم و فرمان باشد «۱».

درس‌های آموزنده در میدان بدر

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹) وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرى وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدامَ (۱۱) حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۰ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ (۱۲) ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۱۳) ذلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكافِرِينَ عَذابَ النَّارِ (۱۴) «۱» ۹- (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. ۱۰- ولی خداوند این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد و گر نه پیروزی جز از طرف خدا نیست، خداوند توانا و حکیم است. ۱۱- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود، شما را فرو گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را محکم و گام‌ها را با آن ثابت دارد. ۱۲- (به خاطر بیاورید) موقعی را که پروردگارت به فرشتگانی وحی کرد، من با شما هستم کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم بدارید. به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم، ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید و دست و پای آنها را از کار بیندازید. ۱۳- این به خاطر آن است که آنها با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی کند (کیفر شدیدی می‌بیند) خداوند شدید العقاب است. ۱۴- این (مجازات دنیا) را بچشید و برای کافران مجازات آتش (در جهان دیگر) خواهد بود. این آیات به قسمت‌های حساسی از جنگ بدر و نعمت‌های گوناگونی که خداوند در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان کرد اشاره می‌کند، تا حس اطاعت و شکرگزاری حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۱ آنها را برانگیزد و راه را به سوی پیروزی‌ها و پیشرفت‌های آینده در برابر آنها بگشاید. نخست به یاری فرشتگان اشاره کرده می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت وحشت و اضطراب که از کثرت نفرات دشمن و فزونی تجهیزات جنگی آنها برای شما پیش آمده بود، به خدا پناه بردید و دست حاجت به سوی او دراز کردید و از وی تقاضای کمک نمودید؛ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ .... در پاره‌ای از روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با مسلمان‌ها در استغاثه و یاری طلبیدن از خداوند هم صدا بود، دست خود را به سوی آسمان بلند

کرده بود و عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِی مَا وَعَدْتَنِی، اللَّهُمَّ إن تُهْلِکَ الْعِصَابَهَ هـذِهِ الْعِصابَهَ لا تُعْبَدُ فِی الْأرْضِ»؛ «۱» «خداوندا! وعده‌ای را که به من داده‌ای تحقق ببخش، پروردگارا! اگر این گروه مؤمنان نابود شوند پرستش تو از زمین بر چیده خواهد شد» و آنقدر پیامبر صلی الله علیه و آله به این استغاثه و دعا ادامه داد که عبا از دوشش بر زمین افتاد. در این هنگام خداوند تقاضای شما را پذیرفت و فرمود: «من شما را با یک هزار نفر از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند، کمک و یاری می کنم»؛ فَاسْتَجابَ لَکُمْ أَنِّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُرْدِفِینَ. از ماده ارداف به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است، بنابراین، مفهوم این کلمه این می‌شود که فرشتگان پشت سر یکدیگر برای یاری مسلمانان فرود آمدند. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور این است که این گروه هزار نفری، گروه‌های متعدد دیگری را پشت سر داشتند و به این ترتیب با آیه ۱۲۴ سوره آل عمران که می گوید پیامبر به مؤمنان می گفت: آیا کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار نفر از فرشتگان یاری کند، تطبیق می‌نماید. ولی ظاهر این است که عدد فرشتگان در بدر یکهزار نفر بوده است و مردفین صفت آن یکهزار نفر است و آیه سوره آل عمران وعده‌ای بوده است به مسلمانان که حتی اگر لازم شود، خداوند عدد بیشتری را به یاری شما می‌فرستد. سپس برای اینکه کسی خیال نکند پیروزی به دست فرشتگان و مانند آنها است، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۲ می گوید: «خداوند این کار را فقط برای بشارت و اطمینان قلب شما قرار داد»؛ وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْری وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُمْ ... و گر نه «پیروزی جز از ناحیه خداوند نیست و ما فوق همه این اسباب ظاهری و باطنی اراده و مشیت او است»؛ ... وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِاللَّهِ إِنَ‌اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ زیرا خداوند، آنچنان قادر و قوی است که هیچکس نمی‌تواند در برابر اراده او ایستادگی کند و آنچنان حکیم و دانا است که یاری خود را جز در مورد افراد شایسته قرار نخواهد داد؛ ... إِنَ‌اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.

آیا فرشتگان جنگیدند؟

در میان مفسران در این زمینه گفتگوی بسیار شده است، بعضی معتقدند که فرشتگان رسما وارد صحنه نبرد شدند و با سلاح‌های مخصوص به خود، به لشکر دشمن حمله کردند و عده‌ای از آنها را به خاک افکندند، پاره‌ای از روایات را نیز در این زمینه نقل کرده‌اند. ولی قراینی در دست است که نشان می‌دهد نظر گروه دوم که می گویند: فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه مؤمنان نازل شدند، به واقع نزدیکتر است. اولا: در آیه فوق خواندیم که می‌فرمود: اینها تمام برای اطمینان قلب شما بوده است که با احساس این پشت گرمی بهتر مبارزه کنید، نه اینکه آنها اقدام به جنگ کرده باشند. ثانیا: اگر بنا شود فرشتگان، شجاعانه سربازان دشمن را به خاک افکنده باشند، چه فضیلتی برای مجاهدان بدر باقی خواهد ماند که این‌همه در روایات از آنها سخن به میان آمده است. ثالثا: تعداد مقتولان بدر ۷۰ نفر بود که قسمت مهمی از آنها با شمشیر علی علیه السلام به خاک افتادند و قسمت دیگری به دست جنگجویان اسلام که غالبا قاتلان آنها در تاریخ به نام ذکر شده‌اند، بنابر این چه باقی می‌ماند برای فرشتگان و چه کسی را آنها به خاک انداختند؟ سپس دومین نعمت خود را به مؤمنان یادآور می‌شود و می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که خواب سبکی شما را فرو گرفت که مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما از ناحیه خداوند شد»؛ إِذْ یُغَشِّیکُمُ النُّعاسَ أَمَنَهً مِنْهُ .... حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۳ «یُغَشّی» از ماده «غشیان» به معنی پوشاندن و احاطه کردن است، گویی خواب همچون پرده‌ای بر آنها افکنده شد و آنها را پوشاند. نعاس به ابتدای خواب و یا خواب کم و سبک و آرام بخش گفته می‌شود و شاید اشاره به این است که در عین استراحت آنچنان خواب عمیقی بر شما مسلط نشد که دشمن بتواند از موقعیت استفاده کرده و بر شما شبیخون بزند. به این ترتیب مسلمانان در آن شب پر اضطرار، از این نعمت بزرگی که فردای آن روز در میدان مبارزه به آنها کمک فراوانی کرد، بهره گرفتند. سومین موهبتی را که در آن میدان به شما ارزانی داشت این بود که: «آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد»؛ ... وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً ...، «تا به وسیله آن شما را پاک و پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد»؛ ...

لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكَمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ .... این پلیدی ممکن است وسوسه‌های شیطانی بوده و ممکن است پلیدی جسمانی بر اثر جنابت بعضی در آن شب و یا هر دو، در هر حال این آب حیاتبخش که در گودال‌های اطراف بدر جمع شده بود، در حالی که دشمن چاه‌ها را در اختیار گرفته بود و مسلمانان نیاز شدیدی برای شستشو و رفع عطش به آن داشتند همه این پلیدی‌ها را شست و با خود برد. به علاوه خداوند می‌خواست با این نعمت، «دل‌های شما را محکم دارد»؛ ... وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ ... و نیز می‌خواست در آن شنزار که پای شما فرو می‌رفت و لغزنده بود، به وسیله ریزش باران «گام‌های شما را محکم کند»؛ ... وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدامَ ...، این احتمال نیز وجود دارد که مراد از تثبیت اقدام، تقویت روحیه و افزودن میزان پایمردی و استقامت آنها در پرتو این نعمت باشد و یا اشاره به هر دو قسمت باشد. دیگر از نعمت‌های پروردگار بر مجاهدان جنگ بدر، ترس و وحشتی بود که در دل دشمنان افکند و روحیه آنها را سخت متزلزل ساخت. در این باره می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی فرستاد، من با شما هستم و شما افراد با ایمان را تقویت کنید و ثابت قدم بدارید»؛ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ...، «و به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم»؛ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۴ ... سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ ...، و این راستی عجیب بود که ارتش نیرومند قریش در برابر سپاه کوچک مسلمانان- طبق نقل تواریخ- آنچنان روحیه خود را باخته بود که جمعی از درگیر شدن با مسلمانان بسیار وحشت داشتند، گاه پیش خود فکر می‌کردند اینها افراد عادی نیستند. بعضی می‌گفتند مرگ را بر شترهای خویش حمل کرده و از یثرب (مدینه) برایتان سوغات آورده‌اند. شک نیست که این رعب‌افکنی در دل دشمن که از عوامل مؤثر پیروزی بود بدون حساب نبود، آن پایمردی مسلمانان، آن نماز جماعت و شعارهای گرم و داغشان، آن اظهار وفاداری مؤمنان راستین و سخنانی همچون سخنان سعدبن معاذ که به عنوان نمایندگی از طرف انصار به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا، ما به تو ایمان آورده‌ایم و به نبوت تو گواهی داده‌ایم که هر چه می‌گویی از طرف خدا است، هر دستوری را می‌خواهی بده و از اموال ما هر چه می‌خواهی برگیر، به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی که در این دریا (اشاره به دریای احمر که در آن نزدیکی بود) فرو رویم، فرو خواهیم رفت. ما آرزو داریم خداوند به ما توفیق دهد خدمتی کنیم که مایه روشنی چشم تو شود». آری، اینگونه سخنان که به هر حال در میان دوست و دشمن پخش می‌شد به اضافه آنچه قبلا از استقامت مردان و زنان مسلمان در مکه دیده بودند، همگی دست به دست هم داد و وحشت برای دشمنان آفرید. باد شدیدی که به سوی جبهه دشمن می‌وزید و رگباری که بر آنها فرود آمد و خاطره وحشتناک خواب عاتکه در مکه و مانند اینها عوامل دیگری برای وحشت و اضطراب آنها بود. سپس فرمانی را که در میدان بدر به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان داده بود، به یاد آنها می‌آورد و آن این بود که هنگام نبرد با مشرکان از ضربه‌های غیر کاری بپرهیزید و نیروی خود را در آن صرف نکنید، بلکه ضربه‌های کاری بر پیکر دشمن فرود آرید «ضربه بر بالاتر از گردن، بر مغزها و سرهای آنها فرود آرید»؛ ... فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ ... و دست و پای آنها را از کار بیندازید، ... وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ .... «بنان» جمع «بنانه» به معنی سر انگشت دست یا پا و یا خود انگشتان است و در آیه مورد بحث می‌تواند کنایه از دست و پا باشد و یا به معنی اصلی‌اش که انگشتان است؛ زیرا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۵ قطع شدن انگشتان و از کار افتادن آنها اگر در دست باشد قدرت حمل سلاح را و اگر در پا باشد، قدرت حرکت را از انسان می‌گیرد. این احتمال نیز وجود دارد که اگر دشمن مهاجم پیاده باشد، هدف را سر او و اگر سواره باشد دست و پای او قرار دهید. همان‌طور که در سابق هم اشاره کردیم، بعضی این جمله را خطاب به فرشتگان می‌دانند ولی قراین نشان می‌دهد که مخاطب در این جمله مسلمانان هستند و اگر هم مخاطب فرشتگان باشند، ممکن است هدف از ضربه زدن بر مغزها و دست و پا ایجاد رعب و وحشت در آنها باشد، آنچنان که دست و پایشان در کار بلغزد و سرها به زیر آید. (البته این تفسیر بر خلاف ظاهر عبارت است و باید به کمک قراینی که سابقاً در باره جنگ نکردن ملایکه گفتیم اثبات شود) بعد از همه گفتگوها برای اینکه کسی این فرمان‌های شدید و دستورات قاطع و کوبنده را بر خلاف آیین

جوانمردی و رحم و انصاف تصور نکند، می‌فرماید: اینها استحقاق چنین چیزی را دارند؛ زیرا آنها از در عداوت و دشمنی و عصیان و گردنکشی در برابر خداوند و پیامبرش در آمدند؛ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ .... «شَاقُّوا» از ماده «شقاق» در اصل به معنی شکاف و جدایی است و از آنجا که شخص مخالف و دشمن و عصیانگر، صف خود را جدا می‌کند به عمل او شقاق گفته می‌شود «و هر کس از در مخالفت و دشمنی با خداوند و پیامبرش در آید، گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد شد؛ زیرا خداوند (همانگونه که رحمتش وسیع و بی انتها است) مجازاتش شدید و دردناک است»؛ ... وَ مَنْ یُشاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ سپس برای تأکید این موضوع می‌گوید: «این مجازات دنیا را بچشید- مجازات ضربه‌های سخت در میدان جنگ و کشته شدن و اسارت و شکست و ناکامی- و در انتظار مجازات سرای دیگر باشید؛ زیرا عذاب آتش در انتظار کافران است»؛ ذلِکُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْکافِرِینَ عَذابَ النَّارِ. «۱»

فرار از جهاد ممنوع!

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ (۱۵) وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی وَ لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۱۷) ذلِکُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ کَیْدِ الْکافِرِینَ (۱۸) «۱» ۱۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبرو شوید، به آنها پشت نکنید. ۱۶- و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند- مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد- (چنین کسی) گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و ماوای او جهنم و چه بد جایگاهی است. ۱۷- این شما نبودید که آنها را کشتید، بلکه خداوند آنها را کشت و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها) پاشیدی، بلکه خداوند پاشید و خداوند می‌خواست مؤمنان را به این وسیله به خوبی بیازماید، خداوند شنوا و دانا است. ۱۸- سرنوشت مؤمنان و کافران همان بود که دیدید و خداوند نقشه‌های کافران را سست می‌کند. همانگونه که در تفسیر آیات گذشته اشاره شد، بازگو کردن داستان جنگ بدر و نعمت‌های گوناگون خداوند بر مسلمانان نخستین در این جریان، به خاطر آن است که از گذشته برای آینده درس بیاموزند. لذا در آیات مورد بحث روی سخن را متوجّه مؤمنان کرده و یک دستور کلی جنگی را به آنان توصیه و تأکید می‌کند و می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با کافران در میدان جهاد روبرو شدید، به آنها پشت نکنید و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۷ فرار اختیار ننمایید»؛ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ. «لَقِیتُم» از ماده «لقاء» به معنای اجتماع و روبرو شدن است، ولی در بسیاری از موارد به معنی روبرو شدن در میدان جنگ آمده است. «زَحْف» در اصل به معنای حرکت کردن به سوی چیزی است، آنچنان که پاها به سوی زمین کشیده شود، همانند حرکت کودک قبل از آنکه راه بیافتد و یا شتر به هنگام خستگی که پای خود را به روی زمین می‌کشد. سپس به حرکت لشکر انبوه نیز گفته شده است؛ زیرا از دور چنان به نظر می‌رسد که گویی روی زمین می‌لغزند و به پیش می‌آیند. در آیه فوق به کار بردن کلمه «زحف» اشاره به این است که هر چند دشمن از نظر نفرات و تجهیزات فراوان بوده و شما در اقلیت قرار داشته باشید، نباید از میدان مبارزه فرار کنید، همانگونه که نفرات دشمن در میدان بدر چند برابر شما بود و پایداری به خرج دادید و سرانجام پیروز شدید. اصولا فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می‌شود، ولی با توجه به بعضی از آیات قرآن، آن را مشروط به این دانسته‌اند که جمعیت دشمن حد اکثر دو برابر مسلمانان باشد. «۱» به همین جهت در آیه بعد، مجازات دردناک فرار کنندگان از میدان جهاد را با ذکر استثناهای آن شرح می‌دهد و می‌فرماید: «کسانی که به هنگام مبارزه با دشمن پشت به آنها کنند- مگر در با هدف کناره گیری از میدان برای انتخاب یک روش جنگی و یا به قصد پیوستن به گروهی از مسلمانان و حمله مجدد- چنین کسی گرفتار غضب پروردگار خواهد

شـد»؛ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ. همانگونه که مشاهده می‌کنیم، در این آیه دو صورت از مسأله فرار، استثناء شـده که در ظاهر شکل فرار اما در باطن شکل مبارزه و جهاد دارد. نخست صورتی است که از آن تعبیر به «متحرفـا لقتـال» شـده، «متحرف» از مـاده «تحرف» به معنـای کنـاره گیری از وسـط به اطراف و کناره‌ها است و منظور از این جمله این است که جنگجویـان به عنوان یـک تاکتیک جنگی از برابر دشـمن بگریزنـد و به کناری حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۴۷۸ برونـد که او را به دنبال خود بکشاننـد و ناگهان ضـربه غافلگیرانه را بر پیکر او وارد سازنـد و یا به صورت جنگ و گریز دشمن را خسته کنند که جنگ گاهی حمله و گاهی عقب‌نشینی به عنوان حمله مجدد است و به قول عرب‌ها «الحَرْبُ کَرٌّ وَ فَرٌّ» شکل دوم آن است که جنگجویی خود را در میدان تنها بیند و برای پیوسـتن به گروه جنگجویان عقب‌نشـینی کند و پس از پیوسـتن به آنها حمله را آغاز نمایـد. به هر حال دسـتور تحریم فرار از میـدان، نباید به شـکل خشـکی تفسـیر شود که مانورها و تاکتیک‌های جنگی را از میان ببرد، همان مانورهایی که سرچشمه بسیاری از پیروزی‌هاست. در پایان آیه می‌فرماید: «نه تنها فرار کنندگان گرفتار خشم خـدا می‌شوند، بلکه جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است»؛ ... وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ. جمله «باء» از ماده «بواء» به معنـای مراجعت و منزل گرفتن آمـده، ولی ریشه آن به معنـای صاف و مسـطح کردن یک محل و مکان است و از آنجا که انسان به هنگـام منزل گرفتن محل خود را صاف و مسطح می‌کنـد، این کلمه به این معنا آمـده است. همچنین چون انسان به منزلگاه خویش مراجعت می‌کند، به معنای بازگشت نیز آمده است و در آیه بالا اشاره به این است که آنها مشمول غضب مستمر و مداوم پروردگار می‌شونـد گویی در خشم و غضب پروردگـار منزل گرفته‌انـد. «مـأوی» در اصل به معنای پناهگاه است و اینکه در آیه بالا می‌خوانیم مـاوای فرار کننـدگان از جهـاد جهنم است، اشـاره به این است که آنهـا با فرار می‌خواهنـد پناهگاهی برای خود انتخاب کننـد که از هلاـکت مصون بماننـد ولی بر عکس پناهگاه آنها جهنم می‌شود، نه تنها در جهان دیگر بلکه در این جهان نیز در جهنمی سوزان از ذلت و بـدبختی و شـکست و محرومیت، پناه خواهنـد گرفت. لـذا در کتاب عیون الاخبار، امام علی‌بن موسـی الرضا علیه السـلام در پاسخ یکی از دوسـتانش که از فلسفه بسیاری از احکام سئوال می‌کند، در زمینه فلسفه تحریم فرار از جهاد می‌نویسد: خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کرده که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل شود و نیز سبب می‌شود که آنها نتوانند بر دشـمنان پیروز شوند و دشـمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۹ و اجرای عـدالت و ترک سـتمگری و از میان بردن فساد کیفر دهنـد، به علاوه سـبب می‌شود که دشـمنان در برابر مسـلمانان جسور و حتی مسـلمانان به دست آنها اسیر و مقتول شونـد و سـرانجام آیین خداوند عز و جل بر چیده شود. در میان امتیازات فراوانی که علی علیه السلام داشت و گاهی خود به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می‌کند، همین مسأله عدم فرار از میـدان جهـاد است. آنجـا که می‌فرمایـد: «فَإِنِّی لَمْ أفِرّ مِنَ الزَّحفِ قَطُّ، وَ لَمْ یبـارزنی أحـد إلّـا سـقیت الأرض من دمه»؛ «۱» «من هیچگاه از برابر انبوه دشـمن فرار نکردم (با اینکه در طول عمرم در میـدان‌های زیاد شـرکت جسـتم) و هیـچ کس در میدان جنگ با من روبرو نشد مگر اینکه زمین را از خونش سیراب کردم». عجیب این است که جمعی از مفسران اهل تسنن اصرار بر این دارند که حکم آیه فـوق مخصـوص جنـگ بـدر بـوده است و این تهدیـد و تشدیـدی که در زمینه فرار از جهـاد در آن بیـان شـده مربـوط به جنگجویـان بـدر اسـت، در حـالی کـه نـه تنهـا دلیلی در آیـه بر اختصـاص نیسـت، بلکـه مفهـوم آیه یـک مفهـوم کلی در بـاره همه جنگجویان و مجاهدان است، قراین دیگر در آیات و روایات نیز این موضوع را تأیید می‌کند (البته این حکم اسلامی شرایطی دارد که در آیات آینده از همین سوره بیان خواهد شد) سپس برای اینکه مسلمانان از پیروزی بدر مغرور نشوند و تنها بر نیروی جسمانی خودشان تکیه نکننـد، بلکه همواره دل و جان خود را به یاد خـدا و مددهای او گرم و روشن نگاه دارند می‌گوید: «این شـما نبودید که دشـمنان را در میـدان بدر کشتید، بلکه خداوند آنها را به قتل رساند»؛ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ...؛ «و تو ای پیامبر نیز خاک و ریگ در صورت آنها نپاشـیدی، بلکه خدا پاشـید»؛ ... وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی .... در روایات اسـلامی آمده است که

در روز بـدر، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بـده، علی علیه السلام چنین کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: «شَاهَتِ الْوُجُوهُ»؛ «۲» «رویتان زشت و سیاه باد!» و نوشته‌اند این کار اثر معجزآسایی داشت و از آن گرد و غبار و سنگ ریزه در چشم دشمنان فرو حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۰ ریخت و وحشتی از آن به همه دست داد. شک نیست که در ظاهر، همه این کارها را پیامبر صلی الله علیه و آله و مجاهدان بدر انجام دادند، اما اینکه می گوید شما نبودید که این کار را کردید، اشاره به این است که اولا: قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان که سرچشمه این برنامه‌ها بود، از ناحیه خداوند به شما بخشیده شد و شما به نیروی خدا داد در راه او گام برداشتید. و ثانیا: در میدان بدر حوادث معجزآسایی که سابقاً به آن اشاره کردیم تحقق یافت که مایه تقویت روحیه مجاهدان اسلام و موجب شکست روحیه دشمنان شـد. این تـأثیر فوق العاده نیز از نـاحیه پروردگار بود. در حقیقت آیه فوق، اشاره لطیفی است به مکتب «لاـ جَبْرَ و لا تَفْویضَ بَلْ أمرٌ بَیْنَ الأمْرَین»؛ «نه اجبار است و نه واگـذاری مطلق بلکه چیزی در میان این دو است» زیرا در عین اینکه نسبت کشتن دشمنان را به مسلمانان و نسبت پاشیدن خاک را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد، در عین حال از آنها این نسبت را سلب می کند. بدون شک در چنین عبارتی تناقضی وجود ندارد، بلکه هدف این است که این کار، هم کار شما بود و هم کـار خداونـد، کـار شما بود چون به اراده شما انجـام گرفت و کار خداونـد بود چون نیرو و مـدد از ناحیه او بود، بنابر این آنها که پنداشـته‌اند آیـه فوق دلیـل بر مکتب جبر اسـت، پاسخشان در خـود آیـه نهفته شـده است. اینکه قـائلین به وحـدت وجـود، آیه را دسـتاویزی برای مکتب خود قرار داده‌انـد، پاسخ آن نیز در خود این آیه به طرز لطیفی منعکس است؛ زیرا اگر منظور بیان این باشـد که خداوند و خلق یکی هستند، نباید نسبت فعل را به صورتی برای آنها اثبات و به صورتی از آنها نفی کند. این نفی و اثبات خود دلیـل بر تعـدد مخلوق و خـالق است و اگر فکر خود را از پیش داوری‌های نادرست و تعصب آمیز خالی کنیم، خواهیم دیـد که آیه ارتبـاطی بـا هیچیک از مکتب‌های انحرافی نـدارد، بلکه تنها به مکتب واسـطه و امر بین الامرین اشاره می کنـد. آن هم به خاطر یک هـدف تربیتی یعنی از میـان بردن آثـار غرور که معمولاـ بعـد از پیروزی‌هـا، دامنگیر افراد می‌شود. در پایـان آیه، اشـاره به نکته مهم دیگری می کنـد: میـدان بـدر یـک میـدان آزمـایش برای مسـلمانان بود و خداونـد می‌خواست مؤمنان را از سوی خود به وسیله این پیروزی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۱ بیازمایـد؛ ... وَ لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً .... «بلاـء» در اصل به معنای آزمـایش کردن است. منتهی گـاهی بـه وسـیله نعمت‌هـاست کـه آن را بلاـء حسـن می گوینـد و گـاهی بـه وسـیله مصـیبت‌ها و مجازات‌هاست که به آن بلاء سَیِء گفته می‌شود، چنانکه در باره بنی‌اسرائیل می‌خوانیم: ... وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ ...؛ «آنها را به وسیله نعمت‌هـا و مصـایب آزمودیم». «۱» خداونـد می‌خواست در نخستین برخورد مسلحانه مؤمنـان با دشـمنان نیرومنـد، طعم پیروزی را به آنهـا بچشانـد و نسبت به آینـده امیـدوار و دلگرم سازد، این موهبت الهی آزمونی برای همه آنها بود، ولی هرگز نباید آنها از این پیروزی نتیجه منفی بگیرند و گرفتار غرور شوند، دشـمن را کوچک بشمرند، خودسازی و آمادگی را فراموش کنند و از اتکای به لطف پروردگار غفلت نماینـد. لذا با این جمله، آیه را تمام می کند که: «خداوند هم شـنوا و هم داناست»؛ ... إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. یعنی خـدا صـدای اسـتغاثه پیامبر صـلی الله علیه و آله و مؤمنان را شـنید و از صدق نیت و اخلاص آنها آگاه و با خبر بود و به همین دلیل همگی را مشـمول لطف قرار داد و بر دشـمن پیروز ساخت و در آینـده نیز خداوند بر طبق نیات و میزان اخلاص و اندازه پـایمردی و اسـتقامت مسـلمانان بـا آنهـا رفتار خواهـد کرد، مؤمنان مخلص و مجاهـد سـرانجام پیروز می‌شونـد و متظاهران ریاکار و سخنگویان بی عمل شـکست خواهنـد خورد. در آیه بعـد برای تأکیـد و تعمیم این موضوع می‌فرمایـد: سـرنوشت مؤمنان و کافران و عـاقبت کارشـان همان بود که شـنیدید. سـپس به عنوان ذکر علت می گویـد خداونـد نقشه‌های کافران را در برابر مؤمنان ضـعیف و سست می کنـد تا نتواننـد آسـیبی به آنها و برنامه‌هایشان برساننـد؛ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ کَیْدِ الْکافِرِینَ» «۲» حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۲ إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جاءَکُمُ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِیَ عَنْکُمْ فِئَتُکُمْ شَیْئاً وَ لَوْ کَثُرَتْ وَ

أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ (۱۹) «۱» ۱۹- اگر شما خواهان فتح و پیروزی هستید به سراغ شما آمد و اگر (از مخالفت) خود داری کنید برای شما بهتر است و اگر باز گردید ما هم باز خواهیم گشت (اگر به مخالفت‌های خود ادامه دهید ما شما را گرفتار دشمن خواهیم کرد) و جمعیت شما هر چند زیاد باشند شما را بی نیاز (از یاری خدا) نخواهد کرد و خداوند با مؤمنان است. در اینکه روی سخن در آیه فوق به سوی چه اشخاصی است؟ میان مفسران گفتگو است. گروهی معتقدند مخاطب در این آیه، مشرکان‌اند. زیرا آنها پیش از آنکه از مکه به سوی میدان بدر خارج شوند، کنار خانه کعبه آمدند و روی غروری که داشتند و خود را بر حق می‌پنداشتند، دست در پرده‌های خانه کعبه زدند و گفتند: «اللَّهُمَّ انْصُر أعلَی الْجُنْدَینِ وَ إِحْدَی الْفِئَتَینِ وَ اکْرِمِ الْحِزْبَیْنِ»؛ «خدایا! از میان این دو لشکر آن گروه که برتر، هدایت یافته‌تر و گرامی‌تر است پیروز گردان!» و نیز نقل شده که ابو جهل در دعای خود گفت: خداوندا آیین ما یک آیین کهن و قدیمی است، اما آیین محمد تازه و خام است، هر کدام از این دو آیین نزد تو محبوب‌تر است، پیروانش را پیروز بگردان. لذا بعد از پایان جنگ بدر، آیه فوق نازل شد و به آنها چنین گفت: «اگر شما خواهان فتح و پیروزی و آیین حق هستید که آیین محمد صلی الله علیه و آله پیروز شد و حقانیت آن بر شما آشکار گردید»؛ إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جاءَکُمُ الْفَتْحُ .... «واگر دست از آیین شرک و مخالفت فرمان خداوند بردارید، به سود شماست»؛ ... وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ .... «و اگر به سوی جنگ با مسلمانان باز گردید، ما هم بار دیگر به سوی شما باز می‌گردیم»؛ یعنی مسلمانان را پیروز و شما را مغلوب خواهیم ساخت؛ ... وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ .... حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۳ و هرگز به فزونی جمعیت خود مغرور نشوید؛ زیرا «جمعیت شما هر چند زیاد باشد، موجب بی نیازی شما نخواهد بود»؛ ... لَنْ تُغْنِیَ عَنْکُمْ فِئَتُکُمْ شَیْئاً وَ لَوْ کَثُرَتْ .... «و خداوند با مؤمنان است»؛ ... وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ .... ولی چیزی که این تفسیر را از نظر دور می‌سازد، این است که در آیات قبل و بعد همگی روی سخن با مؤمنان بوده و مفهوم آیات نشان می‌دهد که در میان آنها یک نوع پیوند معنوی وجود دارد. بنابر این در این میانه در یک آیه، تنها روی سخن به کفار باشد، بعید به نظر می‌رسد. لذا گروهی از مفسران مخاطب را مؤمنان دانسته‌اند و بهترین راه تفسیر آیه طبق این نظر چنین است: بعد از جنگ بدر- چنانکه دیدیم- میان بعضی از مسلمانان تازه کار و ضعیف الایمان بر سر تقسیم غنایم جنگی گفتگو واقع و آیات نازل شد و آنها را توبیخ کرد و غنایم را دربست در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذارد و او هم به‌طور مساوی در میان مسلمانان تقسیم کرد. سپس برای تعلیم و تربیت مؤمنان، حوادث جنگ بدر را به یاد آنها آورد که چگونه خداوند آنها را در برابر یک گروه نیرومند پیروز کرد. این آیه نیز همان مطلب را دنبال می‌کند که اگر شما مسلمانان، از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردید، خداوند دعای شما را مستجاب کرد و پیروز شدید. اگر از اعتراض و گفتگو در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کنید، به سود شماست. اگر به همان روش اعتراض آمیز خود باز گردید، ما هم باز می‌گردیم و شما را در چنگال دشمن تنها رها می‌سازیم. جمعیت شما هر چند زیاد هم باشند، بدون یاری خدا کاری از پیش نخواهند برد. خداوند با مؤمنان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می‌باشد. از آنجا که مخصوصا آیات آینده نیز مسلمانان را در پاره‌ای از مخالفت‌ها مورد ملامت قرار می‌دهد و در آیات گذشته نیز همین معنا را خواندیم و نیز از آنجا که پیوند میان این آیات یک پیوند معنوی آشکار است، تفسیر دوم قوی‌تر به نظر می‌رسد. و خداوند با مؤمنان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می‌باشد. «۱»

شنوندگان ناشنوا!

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ (۲۲) وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) «۱» ۲۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که سخنان او را می‌شنوید. ۲۱- و همانند کسانی نباشید که می‌گفتند: شنیدیم ولی در حقیقت نمی‌شنیدند. ۲۲- بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که

اندیشه نمی کنند. ۲۳- و اگر خداوند خیری در آنها می‌دانست (حرف حق را) به گوش آنها می‌رسانید ولی (با این حالی که دارند) اگر حق را به گوش آنها برساند سرپیچی کرده و روگردان می‌شوند. این آیات تعقیب بحثهای گذشته در زمینه دعوت مسلمانان به اطاعت کامل از پیامبر اسلام در جنگ و صلح و در همه برنامه‌هاست، لحن آیات نشان می‌دهد که بعضی از مؤمنان از وظیفه خود در این زمینه کوتاهی کرده بودند لذا در نخستین آیه می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت خدا و پیامبرش کنید»؛ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ... و باز برای تأکید اضافه می کند: «هیچگاه از اطاعت فرمان او روی گردان نشوید در حالی که سخنان او و اوامر و نواهیش را می‌شنوید»؛ ... وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ. شک نیست که اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤمنان و چه کافران ولی از آنجا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه‌های تربیتی او، مؤمنان بودند روی سخن در اینجا با آنهاست. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۵ در آیه بعد بار دیگر روی همین مسأله تکیه کرده، می گوید: «همانند کسانی نباشید که می گفتند شنیدیم ولی در حقیقت نمی‌شنیدند»؛ وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ. این تعبیر جالبی است که قرآن در باره کسانی که می‌دانند ولی عمل نمی کنند و می‌شنوند ولی ترتیب اثر نمی‌دهند و ظاهرا در صف مؤمنانند ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است، می گوید: آنها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می‌شنوند و معانی آن را می‌فهمند اما چون بر طبق آن عمل نمی کنند گویی اصلا کر هستند؛ زیرا همه این مسائل مقدمه عمل است و هنگامی که عمل نباشد مقدمات بی فایده است. در باره اینکه این افراد که قرآن می گوید دارای چنین صفتی هستند و مسلمانان باید بهوش باشند که مثل آنها نشوند چه اشخاصی می‌باشند؟ بعضی احتمال داده‌اند منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسلمانان جا زده بودند و بعضی گفته‌اند اشاره به گروهی از یهود می‌باشد و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته‌اند، ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل، از این گروههای سه‌گانه، در مفهوم آیه وارد باشند. از آنجا که گفتار بدون عمل و شنیدن بدون ترتیب اثر یکی از بزرگترین بلاهای جوامع انسانی و سرچشمه انواع بدبختی‌هاست، بار دیگر در آیه بعد روی همین مسأله تکیه کرده و با بیان زیبای دیگری بحث را ادامه می‌دهد و می گوید: «بدترین جنبندگان نزد خدا افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند، و نه زبان گویا، و نه عقل و درک، کر و لال و بی‌عقلند»؛ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ. از آنجا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتائج تکیه می کند و اصولا هر موجود بی خاصیتی را معدوم، و هر زنده بی حرکت و بی اثری را مرده، و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می‌شمرد، در این آیه نیز کسانی که ظاهرا گوش‌های سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه‌های سعادت بخش نیستند، آنها را فاقد گوش می‌داند و کسانی که زبان سالمی دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می کنند و نه مبارزه‌ای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۶ نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گویی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل به‌کار می گیرند همچون افراد لال و گنگ می‌داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره‌مندند اما درست نمی‌اندیشند همچون دیوانگان می‌شمرد! در آیه بعد می گوید: خداوند هیچگونه مضایقه در دعوت آنها به سوی حق ندارد اگر آنها آمادگی می‌داشتند و خدا از این نظر خیر و نیکی در آنها می‌دید حرف حق را بهر صورت بود بگوش آنها می‌رسانید»؛ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ .... در پاره‌ای از روایات آمده است که جمعی از بت پرستان لجوج نزد پیامبر آمدند گفتند: اگر جد بزرگ ما قصی‌بن کلاب را از قبر زنده کنی و گواهی به نبوت تو دهد ما همگی تسلیم خواهیم شد! آیه فوق نازل شد و گفت اگر اینها همین سخن را از روی حقیقت می گفتند خداوند به طرز معجزآسایی این کار را برای آنها انجام می‌داد. ولی آنها دروغ می گویند و بهانه می گیرند و هدفشان شانه خالی کردن از زیر بار حق است. و اگر با این حال خداوند خواسته آنها را بپذیرد و سخنان حق را بیش از این به گوش آنها بخواند و یا جدشان قصی‌بن کلاب را زنده کند و گواهی او را بشنوند باز روگردان می‌شوند و اعراض می کنند؛ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ

مُعْرِضُونَ. این جمله‌ها در باره کسانی است که بارها سخنان حق را شنیده‌اند و آیات روح‌پرور قرآن به گوش آنها رسیده و محتوای عالی آن را فهمیده‌اند ولی باز بر اثر تعصب و لجاجت در مقام انکار بر آمدند این چنین افراد شایستگی هدایت را بر اثر اعمالشان از دست داده‌انـد و دیگر خـدا و پیـامبرش را بـا آنهـا کـاری نیست. این آیه جواب دنـدان شـکنی است برای پیروان مکتب جبر و نشان می‌دهـد که سر چشـمه همه سـعادت‌ها از خود انسان شـروع می‌شود و خداوند هم بر طبق آمادگی‌ها و شایسـتگی‌هایی که مردم از خود نشـان می‌دهنـد با آنها رفتار می‌کنـد. در اینجا بایـد به دو نکته توجه کرد: ۱- گـاهی بعضـی از افراد تازه کار از آیه فوق یک قیاس منطقی درست می‌کننـد و از آن نتیجه گیـج کننـده‌ای برای خود می‌گیرنـد و می‌گوینـد: قرآن در آیه بالا می‌گویـد اگر خـدا خیری در آنها بداند حق را به گوش آنها می‌رساند و اگر حق را بگوش آنها برساند حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۷ سرپیچی می‌کننـد، نتیجه این دو جمله این می‌شود که اگر خداوند خیری در آنها ببیند سـرپیچی می‌کنند! و این نتیجه، نتیجه درستی نیست. ولی اشـتباه آنهـا در این است که جمله حق را بگوش آنهـا می‌رسانـد در قسـمت اول سـخن مفهومش این است که اگر آنها زمینه آماده‌ای داشـته باشـند حق را بگوش آنها می‌رساند. ولی در قسمت دوم سخن مفهومش این است که اگر با فراهم نبودن زمینه چنین کاری را کند آنها سـرپیچی می‌کنند. بنابر این جمله فوق در دو معنی مختلف و جداگانه در آیه فوق به‌کار رفته است و با این حال نمی‌توان از آنها یک قیاس منطقی تشـکیل داد (دقت کنید). این درست به آن می‌ماند که کسی بگوید من اگر می‌دانستم فلان کس دعوت مرا می‌پذیرد از او دعوت می‌کردم، ولی در حال حاضـر وضع‌طوری است که اگر دعوت کنم نخواهد پذیرفت بنابر این دعوت نخواهم کرد. ۲- شـنیدن سـخن حق مراحلی دارد: گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می‌شـنود بـدون اینکه در مفهوم آنها بیندیشد گروهی از افراد لجوج هسـتند که حتی حاضـر به این مقدار شـنیدن نیز نیستند. چنانکه قرآن می‌گوید: وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ؛ «کافران گفتند گوش به این قرآن فرا ندهید و سر و صدا ایجاد کنید شاید شـما پیروز شوید و کسـی سـخن حق را نشـنود». «۱» و گـاه انسان حاضـر به شـنیدن الفاظ و سـخنان هست ولی هیچگاه تصـمیم به عمل نـدارد همچون منافقانی که در آیه ۱۶ سوره محمد صلی الله علیه و آله به آنها اشاره شده است آنجا که می‌گوید: وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ حَتَّی إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ما ذا قالَ آنِفاً ...؛ «بعضـی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می‌دهند اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند از روی انکار و یا مسخره به افراد آگاه می‌گویند این چه سخنی بود که محمد صلی الله علیه و آله می‌گفت.» حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۸ و گاه وضع آنهاطوری است که حس تشـخیص نیک و بد از آنها چنان سـلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی‌کنند و این خطرناک‌ترین مرحله است. قرآن در باره همه این گروه‌های سه‌گانه می‌گوید: آنان در حقیقت افراد کر و ناشـنوا هستند زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا می‌دهد و هم درک می‌کند و می‌اندیشد و هم تصـمیم بر عمل از روی اخلاص دارد. و چه بسـیار در عصـر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن (بلا تشبیه هماننـد شـنیدن آهنگ‌های موسـیقی) احساسات نشان می‌دهند و سـر و صدا و جمله‌هایی که حاکی از شور و هیجان است ظاهر میسازند، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوایی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند «۱». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۹

انفال

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱) «۱» ۱- از تو در باره انفال (غنائم و هرگونه مال بـدون مالک مشـخص) سؤال می‌کننـد بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و میان برادرانی را که با هم ستیزه دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیامبرش را کنید اگر ایمان دارید.

شان نزول:

از ابن عباس چنین نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر برای تشویق جنگجویان اسلام جوائزی برای آنها تعیین کرد و مثلا ـ فرمود کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد، چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آنها شعله‌ور بود) سبب شد که سربازان جوان پیامبر صلی الله علیه و آله در یک مسابقه افتخار آمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند، ولی پیر مردان و افراد سالخورده در زیر پرچمها توقف کردند، هنگامی که جنگ بدر پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداش‌های افتخارآمیز خود به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند، اما پیر مردان به آنها گفتند که ما حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۰ نیز سهمی داریم؛ زیرا ما تکیه‌گاه و مایه دلگرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می‌شد و عقب‌نشینی می‌کردید، حتما به سوی ما می‌آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحا غنائم را متعلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد که هرگونه بخواهد با آن رفتار کند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم آنرا به‌طور مساوی در میان همه جنگجویان تقسیم کرد و دستور داد که میان برادران دینی صلح و اصلاح شود. همانگونه که در شان نزول خواندیم آیه فوق پس از جنگ بدر نازل شده و پیرامون غنائم جنگی صحبت می‌کند و به صورت قانون کلی، یک حکم وسیع اسلامی را بیان می‌دارد، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و می‌گوید: «از تو در باره انفال سؤال می‌کنند»؛ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ .... «بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است»؛ ... قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ .... بنابر این، «تقوا را پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و برادرانی را که با هم ستیزه کرده‌اند آشتی دهید»؛ ... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ .... «و اطاعت خدا و پیامبرش کنید، اگر ایمان دارید»؛ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ. یعنی تنها ایمان با سخن نیست، بلکه جلوه‌گاه ایمان، اطاعت بی قید و شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، نه تنها در غنائم جنگی در همه چیز باید گوش به فرمان و تسلیم اوامر آنها باشید.

انفال چیست؟

انفال در اصل از ماده نفل (بر وزن نفع) به معنی زیادی است، و این که به نمازهای مستحب نافله گفته می‌شود چون اضافه بر واجبات است، و همچنین اگر نوه را نافله می‌گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می‌شود، نوفل به کسی گفته می‌شود که بخشش زیاد داشته باشد. و اگر به غنائم جنگی نیز انفال گفته شده است، یا به جهت این است که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می‌ماند و به دست جنگجویان می‌افتد در حالی که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۱ مالک خاصی برای آن وجود ندارد، و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن می‌جنگند، نه برای غنیمت، بنابر این غنیمت یک موضوع اضافی است که به دست آنها می‌افتد. در اینجا به سه نکته مهم باید توجه داشت: ۱- گرچه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است، و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می‌شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهلبیت علیهم السلام به ما رسیده می‌بینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است، در روایات معتبر از امام باقر و امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «أنّ الأنفال کلّ ما أخذ من دار الحرب من غیر قتال کالّذی انجلی أهلها و هو المسمّی فیئاً و میراث من لا وارث له و قطائع الملوک، إذا لم تکن مغصوبهٔ و الآجام و بطون الأودیهٔ و الأرضون الموات، فإنّها للّهو لرسوله و من بعده لمن قام مقامه یصرفه حیث شاء من مصالحه و مصالح عیاله»؛ «۱» «انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می‌شود و همچنین سرزمینی که اهلش آنرا ترک کرده و از آن هجرت می‌کنند- و آن فییء نامیده می‌شود- و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می‌بخشیدند- در صورتی که

صاحب آن شناخته نشود- و بیشه‌زارها و جنگل‌ها و دره‌ها و سرزمین‌های موات که همه این‌ها از آن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد.» گرچه همه غنائم جنگی در حدیث بالا نیامده است، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إنّ غنائم بدر کانت لرسول‌اللّٰه خاصّهً فقسمها بینهم تفضّلًا منه»؛ «۲» «غنائم بدر مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و او به عنوان بخشش آنها را در میان جنگجویان تقسیم کرد.» از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می‌شود و تمام این اموال متعلق به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۲ خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و قائم مقام او است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می‌گردد. منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان می‌افتد، قانون اسلام- چنانکه در همین سوره شرح خواهیم داد- بر این قرار گرفته که چهار پنجم آنرا به عنوان تشویق و جبران گوشه‌ای از زحمات جنگجویان به آنها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مصارفی که ذیل آیه ۴۱ آمده مصرف گردد و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگجویان به عنوان عطیه و تفضل است (دقت کنید). ۲- ممکن است تصور شود که آیه فوق (بنابر این که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می‌گوید: تنها یک پنجم غنائم (خمس آنها) متعلق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر مصارف است منافات دارد زیرا مفهوم آن این است که چهار پنجم باقیمانده به جنگجویان متعلق است. ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می‌شود که غنائم جنگی در اصل همه متعلق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این یک‌نوع بخشش و تفضل می‌باشد که چهار پنجم آنرا در اختیار جنگجویان می‌گذارند و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می‌کند و به این ترتیب هیچگونه منافاتی باقی نمی‌ماند. و از اینجا نیز روشن می‌شود که آیه خمس- آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشته‌اند- آیه انفال را نسخ نمی‌کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند. ۳- همانگونه که در شان نزول خواندیم در میان بعضی از مسلمانان مشاجره‌ای در مورد غنائم جنگی واقع شد و برای قطع این مشاجره نخست ریشه آن که مسأله غنیمت بود زده شد و به‌طور دربست در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، سپس دستور اصلاح میان مسلمانان و افرادی که با هم مشاجره کردند، به دیگران داد. اصولا- اصلاح ذات البین و ایجاد تفاهم و زدودن کدورت‌ها و دشمنی‌ها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی، یکی از مهمترین برنامه‌های اسلامی است. «ذات» به معنی خلقت و بنیه و اساس چیزی است، و «بین» به معنی حالت ارتباطی و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۳ پیوند میان دو شخص یا دو چیز است، بنابر این «اصلاح ذات البین» به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است. در تعلیمات اسلامی به اندازه‌ای به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است، امیر مؤمنان علی علیه السلام در آخرین وصایایش به هنگامی که در بستر شهادت بود به فرزندانش فرمود: «فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّهِٔ الصَّلَاهِٔ وَ الصِّیَام»؛ «۱» «من از جد شما پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود اصلاح رابطه میان مردم از انواع نماز و روزه مستحب هم برتر است.» در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: «یَقُولُ صَدَقَهٌٔ یُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلاحُ بَیْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارُبُ بَیْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا»؛ «۲» «عطیه و بخششی را که خداوند دوست دارد اصلاح بین مردم است هنگامی که به فساد گرایند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از هم دور شوند.» و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که به مفضل (یکی از یاران امام) فرمود: «إِذَا رَأَیْتَ بَیْنَ اثْنَیْنِ مِنْ شِیعَتِنَا مُنَازَعَهًٔ فَافْتَدِهَا مِنْ مَالِی»؛ «هنگامی که میان دو نفر از پیروان ما مشاجره‌ای ببینی (که مربوط به امور مالی است) از مال من غرامت بپرداز (و آنها را با هم صلح ده).» و به همین دلیل در یکی دیگر از روایات می‌خوانیم که مفضل روزی دو نفر از شیعیان را

دیـد که در مـورد ارث بـا هم نزاع دارنـد آنهـا را به منزل خـود دعـوت کرد، و چهارصـد درهم که مورد اختلاف آنهـا بود به آنها پرداخت و غـائله را ختم کرد، سپس به آنهـا گفت: بدانیـد که این از مـال من نبود، ولی امام صادق علیه السـلام به من دسـتور داده است که در اینگونه موارد با اسـتفاده از سـرمایه امام، صـلح و مصالحه در میان یاران ایجاد کنم. علت این همه تأکید در زمینه مسأله اجتمـاعی بـا کمی دقت روشن می‌شود زیرا عظمت و توانـایی و قـدرت و سـربلندی یـک ملت، جز در سـایه تفـاهم و تعـاون ممکن نیست، اگر مشاجره‌ها، اختلافات کوچک اصـلاح نشود، ریشه عداوت و دشـمنی تدریجا در دلها نفوذ می‌کند، و یک ملت متحد را به جمعی پراکنـده مبدل می‌سازد، جمعی حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۴۹۴ آسـیب‌پذیر، ضعیف و ناتوان و زبون در مقابـل هر حادثه و هر دشـمن، و حتی میان چنین جمعیتی بسیاری از مسائل اصولی اسـلام هماننـد نماز و روزه و یا اصل موجودیت قرآن به خطر خواهد افتاد. به همین دلیل بعضـی از مراحل اصلاح ذات البین شرعا واجب و حتی استفاده از امکانات بیت المال برای تحقق بخشیدن آن مجاز است و بعضی از مراحل آن که با سرنوشت مسلمانان زیاد تماس ندارد مستحب مؤکد است. «۱»

پنج صفت ویژه مؤمنان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیـاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۲) الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنـاهُمْ یُنْفِقُونَ (۳) أُولئِـکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجـاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ (۴) «۲» ۲- مؤمنان تنها کسانی هسـتند که هر وقت نـام خـدا برده شود دلهاشـان ترسـان می‌گردد، و هنگـامی که آیـات او بر آنهـا خوانـده می‌شود ایمانشـان افزون می‌گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. ۳- آنها که نماز را بر پا می‌دارنـد و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. ۴- مؤمنان حقیقی آنها هستند، برای آنان درجات (فوق‌العاده‌ای) نزد پروردگارشان است و برای آنها آمرزش و روزی بی نقص و عیب است. در آیه گذشته به تناسب گفتگویی که در امر غنائم میان بعضی از مسلمانان روی داده بود سخن از تقوا و پرهیزکاری و ایمان به میـان آمـد، برای تکمیل این موضوع در آیات مورد بحث صـفات مومنان راستین و حقیقی در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان شـده است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۵ در این آیات خداوند به پنج قسـمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسـمت آن، جنبه روحـانی و معنـوی و بـاطنی دارد و دو قسـمت آن جنبه علمی و خـارجی، سه قسـمت اول عبارتنـد از احسـاس مسئولیت و تکامل ایمان و توکل و دو قسمت دیگر عبارتند از ارتباط با خدا و ارتباط و پیوند با خلق خدا. نخست می‌گوید: «مؤمنان تنهـا کسـانی هسـتند که هر وقت نـام خـدا برده شود، دلهـای آنهـا به خاطر احساس مسـئولیت در پیشـگاهش ترسان می‌گردد»؛ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. «وجـل» همـان حـالت خوف و ترسـی است که به انسان دست می‌دهـد که سرچشـمه آن یکی از این دو چیز است، گـاهی به خاطر درک مسـئولیت‌ها و احتمال عـدم قیام به وظائف لازم در برابر خـدا می‌باشـد، و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است. توضیح اینکه: گاه می‌شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می‌رود. شخص دیدار کننده گاهی آنچنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می‌گیرد، که احساس یک‌نوع وحشت در درون قلب خویش می‌نماید، تا آنجا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می‌کند و حتی گاهی حرف خـود را فراموش می‌نمایـد، هر چنـد آن شـخص بزرگ نهـایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کـار خلافی نیز از این شخص سـرنزده است، این نوع ترس، بازتـاب و عکس العمـل درک عظمت است. قرآن مجیـد می‌گویـد: لَوْ أَنْزَلْنـا هـذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ ...؛ «۱» «اگر این قرآن را بر کوه نـازل می‌کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خـدا شـکافته می‌شد.» و نیز می‌خوانیم ... إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ ...؛ «۲» «تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می‌ترسـند.» و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره بر قرار است، بنابر این اشتباه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۶ است، که ما سرچشـمه خوف و خشـیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیت‌ها بدانیم. سپس دومین صفت آنها را چنین بیان می‌کند: آنها

همواره در مسیر تکامل پیش می‌روند و لحظه‌ای آرام ندارند، «... و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می‌شود»؛ ... وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً .... نمو و تکامل، خاصیت همه موجودات زنده است، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سراشیبی مرگ قرار گرفته، مؤمنان راستین، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز بروز نمو بیشتر و گلها و شکوفه‌ها و میوه‌های تازه‌تری پیدا می‌کند، آنها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی‌زنند، و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می‌شود فکر و ایمان و صفات آنها هم نو می‌شود. سومین صفت بارز آنها این است که: «تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می‌کنند»؛ ... وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. افق فکر آنها آنچنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند، ابا دارد، آنها آب را از سرچشمه می‌گیرند و هر چه می‌خواهند و می‌طلبند، از اقیانوس بی‌کران عالم هستی، از ذات پاک پروردگار می‌خواهند، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند، و تکیه‌گاهشان تنها خدا است. اشتباه نشود مفهوم توکل آنچنانکه بعضی از تحریف کنندگان پنداشته‌اند، چشم‌پوشی از عالم اسباب و دست و روی دست گذاشتن و به گوشه‌ای نشستن نیست، بلکه مفهومش خود سازی و بلند نظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف‌نگری است، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات، عین توکل بر خدا است؛ زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است. پس از ذکر این سه قسمت، از صفات روحانی و نفسانی مؤمنان راستین می‌گوید: آنها در پرتو احساس مسئولیت و درک عظمت پروردگار و همچنین ایمان فزاینده و بلندنگری توکل، از نظر عمل دارای دو پیوند محکم‌اند، پیوند و رابطه نیرومندی با خدا و پیوند و رابطه نیرومندی با بندگان خدا دارند، «آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم در راه بندگان خدا انفاق می‌کنند»؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۷ تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می‌خوانند بلکه کاری می‌کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا بر پا باشد، و تعبیر: «مِمَّا رَزَقْناهُم»؛ «از آنچه به آنها روزی داده‌ایم.» تعبیر وسیعی است که تمام سرمایه‌های مادی و معنوی را در بر می‌گیرد، آنها نه تنها از اموالشان بلکه از علم و دانششان، از هوش و فکرشان، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی‌کنند در آخرین آیه مورد بحث، موقعیت و مقام والاـ و پاداشهای فراوان اینگونه مؤمنان راستین را بیان می‌کند. نخست می‌گوید: «مؤمنان حقیقی تنها آنها هستند»؛ أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا .... سپس سه پاداش مهم آنها را بیان می‌کند: «آنها درجات مهمی نزد پروردگارشان دارند»؛ لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ .... درجاتی که میزان و مقدار آن تعیین نشده و همین ابهام دلالت بر فوق‌العادگی آن دارد. به علاوه آنها «مشمول مغفرت و رحمت و آمرزش او خواهند شد»؛ ... وَ مَغْفِرَةٌ ... و روزیهای کریم یعنی مواهب بزرگ و مستمر و همیشگی که نقص و عیبی در آن راه ندارد و حد و حسابی برای آن نیست در انتظارشان می‌باشد؛ ... وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ براستی ما مسلمانان که دم از اسلام می‌زنیم و گاهی آنچنان خود را طلبکار از اسلام و قرآن می‌دانیم که از روی نادانی گناه عقب‌ماندگیها را به گردن اسلام و قرآن می‌افکنیم، آیا اگر ما تنها مضمون این چند آیه را که روشنگر صفات مؤمنین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم و ضعف و زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سازیم و هر روزی که بر ما می‌گذرد، در مرحله تازه‌ای از ایمان و آگاهی گام بگذاریم و همواره در پرتو ایمان احساس مسئولیت در برابر آنچه در اجتماعمان می‌گذرد داشته باشیم رابطه ما با خدا و خلق آنچنان قوی باشد که از همه سرمایه‌های وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که امروز است؟! ذکر این موضوع نیز لازم است، که ایمان مراحلی دارد و درجاتی، ممکن است در پاره‌ای از مراحل به قدری ضعیف باشد که جلوه‌های عملی قابل ملاحظه‌ای از خود نشان ندهد، و با بسیاری از آلودگیها نیز حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۸ بسازد، ولی یک ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه‌های عملی و مثبت و سازنده خالی شود. و اینکه بعضی‌ها عمل را جزو ایمان ندانسته‌اند تنها نظرشان به مرحله بسیار پائین ایمان بوده است. «۱»

کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ (۵) یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ (۶) «۲» ۵- (ناخشنودی پاره‌ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود). ۶- آنها با اینکه می‌دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می‌کردند (و آنچنان) ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و (آن را با چشم خود) می‌نگرند. در آیه نخست از این سوره خواندیم که پاره‌ای از مسلمانان تازه کار از چگونگی تقسیم غنائم بدر تا حدی ناراضی بودند، در آیات مورد بحث خداوند به آنها می‌گوید: این تازگی ندارد که چیزی ناخوش‌آیند شما باشد در حالی که صلاحتان در آن است، همانگونه که اصل جنگ بدر که فعلا گفتگو بر سر غنائم آن است برای بعضی ناخوش‌آیند بود و دیدید سرانجام چه نتائج درخشانی برای مسلمانان در بر داشت. بنابر این نباید با دید محدود خود، احکام الهی را ارزیابی کنید، بلکه باید در برابر آنها سر تسلیم فرود آرید و از نتایج نهایی بهره‌مند شوید. در آیه نخست می‌گوید: این ناخشنودی پاره‌ای از افراد از طرز تقسیم غنائم بدر، «همانند آن است که خداوند تو را از خانه و جایگاهت در مدینه به حق بیرون فرستاد در حالی که بعضی از مؤمنان کراهت داشتند»؛ کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۹ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ. کلمه بالحق اشاره به این است که این فرمان خروج، طبق یک وحی الهی و دستور آسمانی صورت گرفت که نتیجه‌اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود. این گروه ظاهر بین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتبا با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند، و با اینکه این واقعیت را دریافته بودند که این فرمان خدا است، ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی‌داشتند؛ یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ .... و آنچنان ترس و وحشت سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می‌بینند؛ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ. ولی حوادث بعد نشان داد که آنها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی دلیل بودند، و این جنگ چه پیروزی‌های درخشانی برای مسلمانان به بار آورد، با دیدن چنین صحنه‌ای چرا بعد از جنگ بدر، در مورد غنائم زبان به اعتراض می‌گشایند. ضمناً از تعبیر فریقا من المؤمنین (جمعی از مؤمنان) روشن می‌شود که اولا این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی ایمانی نبود، بلکه بر اثر ضعف ایمان و نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود. و ثانیا تنها عده محدودی این چنین فکر می‌کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین بودند تسلیم فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اوامر او بودند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۰

جنگ احد

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِینَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْکُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِیُّهُما وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) «۱» ۱۲۱- و (به یادآور) زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود برای انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی، و خداوند شنوا و دانا است (گفتگوهای مختلفی را که در باره طرح جنگ گفته می‌شد می‌شنید و اندیشه‌هایی را که بعضی در سر می‌پرورانیدند می‌دانست). ۱۲۲- (و نیز به یادآور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه باز گردند) و خداوند پشتیبان آنها بود (و به آنها کمک کرد که از این فکر باز گردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند. وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِینَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ از اینجا آیاتی شروع می‌شود که درباره یک حادثه مهم و پر دامنه اسلامی یعنی جنگ احد نازل شده است؛ زیرا از قرائنی که در آیات فوق وجود دارد استفاده می‌شود که این دو آیه، بعد از جنگ احد نازل شده و اشاره به گوشه‌ای از جریانات این جنگ وحشتناک می‌کند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۱ بیشتر مفسران نیز بر همین عقیده‌اند. در آغاز، اشاره به بیرون آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله از

مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد کرده و می‌گوید: به خاطر بیاور ای پیامبر آن روز را که صبحگاهان از مدینه از میان بستگان و اهل خود بیرون آمدی تا برای مؤمنان پایگاه‌هایی برای نبرد با دشمن آماده سازی. در آن روز گفتگوهای زیادی در میان مسلمانان بود و همانطور که در شرح حادثه احد اشاره خواهیم کرد، درباره انتخاب محل جنگ و اینکه داخل مدینه یا بیرون مدینه باشد، در میان مسلمانان اختلاف نظر شدید بود و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مشورت کافی نظر اکثریت مسلمانان را که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می‌دادند انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت و طبعا در این میان افرادی بودند که در دل مطالبی پنهان می‌داشتند و به جهاتی حاضر به اظهار آن نبودند. جمله واللَّه سمیع علیم گویا اشاره به همه اینها است؛ یعنی خداوند هم سخنان شما را می‌شنید و هم از اسرار درون شما آگاه بود. سپس به گوشه دیگری از این ماجرا اشاره کرده می‌فرماید: «در آن هنگام دو طایفه از مسلمانان (که طبق نقل تواریخ بنو سلمه از قبیله اوس و بنو حارثه از قبیله خزرج بودند) تصمیم گرفتند که سستی به خرج دهند و از وسط راه به مدینه بازگردند»؛ إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْکُمْ أَنْ تَفْشَلا .... علت این تصمیم شاید این بود که آنها از طرفداران نظریه جنگ در شهر بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله با نظر آنها مخالفت کرده بود، به علاوه چنانکه خواهیم گفت «عبداللَّه‌بن ابی» با سیصد نفر از یهودیانی که به لشکر اسلام پیوسته بودند بر اثر مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله به ماندن آنها در اردوگاه اسلام، به مدینه بازگشتند و همین موضوع تصمیم آن دو طایفه مسلمان را بر ادامه راهی که در پیش گرفته بودند، سست کرد. اما چنانکه از ذیل آیه استفاده می‌شود، آن دو طایفه به زودی از تصمیم خود بازگشتند و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می‌گوید: ... وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ...؛ «خداوند یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و افراد با ایمان باید بر خدا تکیه کنند.» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۲ ضمناً باید توجه داشت که ذکر ماجرای احد به دنبال آیاتی که قبلا در باره عدم اعتماد به کفار بود، اشاره به یک نمونه زنده از این واقعیت است. زیرا همانطور که گفتیم و نیز بعدا مشروحا خواهیم گفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه نداد یهودیانی که به ظاهر به حمایت او برخاسته بودند، در لشکرگاه اسلام بمانند؛ زیرا هر چه بود آنها بیگانه بودند و بیگانگان نباید محرم اسرار و تکیه‌گاه مسلمانان در آن شرایط حساس شوند.

سرچشمه وقوع جنگ

در اینجا لازم است قبلا اشاره‌ای به مجموع حوادث احد شود. از روایات و تواریخ اسلامی چنین استفاده می‌شود، هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست خوردند و با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر به مکه مراجعت کردند، ابو سفیان به مردم مکه اخطار کرد نگذارند زنان بر کشته‌های بدر گریه کنند؛ زیرا اشک چشم، اندوه را از بین می‌برد و عداوت و دشمنی را نسبت به محمد صلی الله علیه و آله از قلب‌های آنان زایل می‌کند. ابو سفیان خود عهد کرده بود ما دام که از قاتلان جنگ بدر انتقام نگیرد، با همسر خود همبستر نشود! به هر حال طایفه قریش با هر وسیله‌ای که در اختیار داشتند، مردم را به جنگ با مسلمانان تحریک می‌کردند و فریاد انتقام، انتقام، در شهر مکه طنین‌انداز بود. در سال سوم هجرت، قریش به عزم جنگ با پیامبر، با سه هزار سوار و دو هزار پیاده، با تجهیزات کافی از مکه خارج شدند و برای اینکه در میدان جنگ بیشتر استقامت کنند، بت‌های بزرگ و زنان خود را نیز با خود حرکت دادند.

گزارش به موقع عباس

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز اسلام نیاورده بود و در میان قریش به کیش و آیین آنان باقی بود، ولی از آنجا که به برادرزاده خود، زیاد علاقمند بود، هنگامی که دید لشکر نیرومند قریش به قصد جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه بیرون

آمـد، بی درنگ نامه‌ای نوشت و به وسـیله مردی از قبیله بنی غفار به مدینه فرسـتاد. پیک عباس به سـرعت به سوی مدینه روان شد، هنگـامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله از جریان مطلع گردیـد، با «سـعدبن ابی» ملاقات کرد و گزارش عباس را به او رسانـد و حتی المقدور سعی می‌شد این موضوع مدتی پنهان بماند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۳

پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان مشورت می‌کند

در همان روز که نامه عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده بود، چند نفر از مسلمانان را دستور داد که به راه مکه و مدینه بروند و از اوضاع لشـکر قریش اطلاعاتی به دست آورنـد. دو بازرس محمـد صـلی الله علیه و آله که برای کسب اطلاع رفته بودنـد، طولی نکشید بر گشـتند و چگونگی قوای قریش را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رساندند و گفتند که این سپاه نیرومند تحت فرماندهی ابو سفیـان است. پیامبر صـلی الله علیه و آله پس از چنـد روز، همه اصـحاب و اهل مـدینه را دعوت کرد و برای رسیدگی به این وضع جلسه‌ای تشـکیل داد و موضوع دفاع را آشـکارا با آنها در میان گـذاشت، سـپس در اینکه در داخل مـدینه به پیکار دست زننـد و یا اینکه از شـهر خارج شونـد، با مسـلمانان به مـذاکره پرداخت، عـده‌ای گفتند که از مدینه خارج نشویم و در کوچه‌های تنگ شـهر با دشـمن بجنگیم؛ زیرا در این صورت حتی مردان ضـعیف و زنان و کنیزان نیز به لشـکر می‌تواننـد کمک کنند. عبداللَّه‌بن ابی، بعد از گفتن این سخنان اضافه کرد: ای رسول خدا! تا کنون هیچ دیده نشده است ما داخل حصارها و درون خانه خود باشیم و دشمن بر ما پیروز شـود! این رأی به خـاطر وضـع خـاص مـدینه در آن روز مورد توجه پیغمـبر صـلی الله علیه و آله هم بود، او نیز می‌خواست در مـدینه توقف کننـد و در داخـل شـهر بـا قریش به مقـابله پردازنـد، ولی گروهی از جوانـان و جنگجویـان با این رای مخالف بودنـد. سعدبن معاذ و چند نفر از قبیله اوس برخاسـته گفتند: ای پیامبر! در گذشـته کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته است، با اینکه در آن موقع ما مشـرک و بت‌پرست بودیم و هم اکنون که تو در میان ما هستی، چگونه می‌تواننـد در ما طمع کنند؟ نه! حتما باید از شـهر خارج شده با دشـمن بجنگیم، اگر کسـی از ما کشته شود شـربت شهادت نوشیده است و اگر هم کسی نجات یافت به افتخـار جهـاد در راه خـدا نایـل شـده است. اینگونه سـخنان و حماسه‌ها، طرفـداران خروج از مـدینه را بیشتر کرد، به‌طوری که طرح عبداللَّه‌بن ابی در اقلیت افتاد. خود پیغمبر صـلی الله علیه و آله با اینکه تمایل به خروج از مدینه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۴ نـداشت، به این مشورت احترام گـذاشت و نظریه طرفـداران خروج از مدینه را انتخاب کرد و با یک نفر از اصـحاب برای مهیـا کردن اردوگـاه از شـهر خـارج شـد و محلی را که در دامنه کـوه احـد از جهت شـرایط نظـامی مـوقعیت حساسـی داشت، برای اردوگاه انتخاب فرمود.

مسلمانان برای دفاع آماده می‌شوند

آن روز، روز جمعه بود که پیـامبر صـلی الله علیه و آله این مشورت را به عمل آورد، پس از آن برای ادای خطبه نماز جمعه ایسـتاد، بعد از حمد و ثنای خداوند یکتا، مسـلمانان را از نزدیک شدن سپاه قریش آگاه ساخت و فرمود: اگر شـما با جان و دل برای جنگ آماده باشـید و با چنین روحیه‌ای با دشـمنان بجنگیـد، خداونـد به‌طور یقین پیروزی را نصـیبتان می‌کند و در همان روز با هزار نفر از مهاجر و انصار رهسپار اردوگاه شدند. رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـخصا فرماندهی لشـکر را به عهده داشت و قبل از آنکه از مـدینه خارج شونـد، دسـتور داد سه پرچم ترتیب دهند، یکی را به مهاجران و دو تا را به انصار اختصاص داد. پیامبر صـلی الله علیه و آله فاصـله میان مـدینه و احد را پیاده پیمود و در طول راه از صـفوف لشـکر سان می‌دید و به دست خود صـفوف لشـکر را مرتب و منظم می‌ساخت، تا در یک صف راست و مستقیم حرکت کننـد. حلبی مورخ معروف در کتاب خود می‌نویسـد: پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله هنـوز به احـد نرسـیده بـود که ضـمن بازدیـد لشـکر، گروهی را در میـان آنهـا دیـد که هرگز ندیـده بود، پرسـید اینها

کیستند؟ عرض کردند: عده‌ای از یهودانند که با «عبداللَّه ابن ابی» هم پیمان بوده‌اند و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده‌اند، حضرت تاملی کرد و فرمود: برای جنگ با مشرکان از مشرکان نتوان یاری گرفت، مگر اینکه مسلمان شوند، یهود این پیشنهاد را قبول نکردند و همگی به مدینه باز گشتند و به این ترتیب از قوای یک‌هزار نفری پیامبر صلی الله علیه و آله سیصد تن کم شد. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۵ ولی مفسران نوشته‌اند چون با پیشنهاد عبداللَّه ابن ابی موافقت نشد، او در اثنای راه از همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری نمود و با جمعی که تعدادشان بالغ بر سیصد نفر بود، به مدینه بازگشت. به هر حال پیامبر پس از تصفیه لازم، با قوای خود که هفتصد نفر بودند به پای کوه احد رسید، بعد از ادای نماز صبح صفوف مسلمانان را آراست. عبداللَّه ابن جبیر را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر، مأمور ساخت در محل مخصوصی قرار گیرند و به آنها اکیدا توصیه کرد که در هر حال از جای خود تکان نخورند و پشت سر سپاه را حفظ کنند، و فرمود حتی اگر ما دشمن را تا مکه تعقیب کنیم و یا اگر دشمن ما را شکست داد و ما را تا مدینه مجبور به عقب نشینی کرد، باز هم از سنگرگاه خود دور نشوید. از آن طرف ابو سفیان، خالدبن ولید را با دویست سرباز زبده، مراقب این گردنه کرد و دستور داد در کمین باشید تا وقتی که سربازان اسلام از این دره کنار بکشند، آنگاه بلافاصله لشکر اسلام را از پشت سر مورد حمله قرار دهید.

جنگ شروع شد

دو لشکر در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده، مهیای جنگ شدند. این دو سپاه هر کدام به نوعی مردان خود را به جنگ تشویق می‌کردند. ابو سفیان، به نام بت‌های کعبه و جلب توجه زنان زیبا، جنگجویان خود را بر سر ذوق و شوق می‌آورد! اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نام خدا و مواهب الهی مسلمانان را به جنگ تشویق می‌نمود. اینک، صدای اللَّه اکبر، اللَّه اکبر مسلمانان تمام جلگه و دامنه احد را پر کرده است. در طرف دیگر میدان، زنان و دختران قریش، برای تحریک عواطف و احساسات جنگجویان قریش، اشعاری را گویا با دف و نی می‌خوانند. پس از شروع جنگ، مسلمانان با یک حمله شدید توانستند، لشگر قریش را در هم بشکنند، آنها پا به فرار گذاشتند، و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند. خالدبن ولید که شکست قریش را قطعی دانست، خواست از راه دره خارج شود و مسلمانان را از پشت سر مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان آنها را مجبور به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۶ عقب‌نشینی کردند. این عقب‌نشینی قریش باعث شد جمعی از تازه مسلمانان به خیال اینکه دشمن شکست‌خورده است، برای جمع‌آوری غنایم یک مرتبه پست‌های خود را ترک کنند و حتی تیراندازانی که در بالای کوه ایستاده بودند، سنگر خود را ترک گفتند و به میدان جنگ ریختند و هر قدر عبداللَّه‌بن جبیر دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله را متذکر شد به جز عده کمی که عددشان حدود ده نفر بود، در جایگاه حساس خود نایستادند. نتیجه مخالفت دستور پیامبر صلی الله علیه و آله این شد که خالدبن ولید با دویست نفر دیگر که در کمین بودند، چون آن نقطه حساس را از پاسداران خالی دیدند، به سرعت بر سر عبداللَّه ابن جبیر تاختند و او را با یارانش کشتند و از پشت سر به لشکر اسلام حمله آوردند. ناگهان مسلمانان از هر طرف خود را زیر شمشیر دشمن دیدند، نظم و هماهنگی آنها از میان رفت، فراریان لشکر قریش همین که اوضاع را چنین دیدند، برگشتند و مسلمانان را دایره‌وار در میان گرفتند. در همین موقع افسر شجاع اسلام، حمزه سید الشهدا با بعضی دیگر از یاران شجاع پیامبر صلی الله علیه و آله شربت شهادت نوشیدند و جز عده معدودی که پروانه‌وار اطراف رهبر خود را گرفته بودند، بقیه از وحشت پا به فرار گذاشتند. در این جنگ خطرناک، آنکه بیش از همه فداکاری می‌کرد و هر حمله‌ای که از جانب دشمن به پیغمبر می‌شد دفع می‌نمود، علی‌بن ابی طالب علیه السلام بود. علی علیه السلام با کمال رشادت می‌جنگید، تا اینکه شمشیرش شکست، پیغمبر صلی الله علیه و آله شمشیر خود را که موسوم به ذوالفقار بود، به علی علیه السلام داد. سرانجام پیغمبر صلی الله علیه و آله در جایی سنگر گرفت و علی علیه السلام همچنان از او دفاع می‌کرد، تا آنکه طبق نقل بعضی از مورخان بیش از شصت زخم به سر، صورت و بدن

او وارد آمد و در همین موقع بود که پیک وحی به پیامبر عرضه داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله! معنای مواسات همین است، پیغمبر فرمود: علی علیه السلام از من است و من از اویم و جبرئیل افزود: و منهم از هر دوتای شما! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله پیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می‌گوید: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». «۱» در این میان فریادی برخاست که محمد کشته شد!

چه کسی با صدای بلند گفت محمد صلی الله علیه و آله کشته شد؟

بعضی از سیره‌نویسان می‌گویند: «ابن قمعه» بود که «مصعب» سرباز اسلامی را به گمان اینکه پیغمبر است با ضربه سختی از پای در آورد و سپس با صدای بلند فریاد زد: به‌لات و عزی سوگند که محمد کشته شد! این شایعه خواه از طرف مسلمانان بوده، یا از طرف دشمن، بی گمان به نفع اسلام و مسلمین بود؛ زیرا دشمن به گمان اینکه محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، احد را به قصد مکه ترک گفت و گر نه قشون فاتح قریش که شدیدترین کینه و دشمنی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند و بدین قصد هم آمده بودند که این دفعه از او انتقام بگیرند بدون کشتن آن حضرت احد را ترک نمی‌کردند. نیروی پنج هزار نفری قریش حتی یک شب هم نخواست پس از پیروزی در میدان جنگ به صبح برساند، هماندم راه مکه را پیش گرفت و حرکت کرد! خبر کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله تزلزل بیشتری در جمعی از مسلمانان به وجود آورد و آن عده از مسلمانان که در میدان جنگ بودند، برای اینکه بقیه پراکنده نگردند و تزلزل و اضطراب آنان بر طرف شود پیغمبر صلی الله علیه و آله را بالای کوه بردند تا به مسلمانان نشان دهند که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده است، فراریان برگشتند و به دور حضرت جمع شدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فراریان را ملامت می‌کرد که چرا در چنان وضع خطرناک فرار کردید؟ مسلمانان با اینکه شرمنده بودند، زبان عذر گشودند و گفتند: ای پیغمبر خدا، ما آوازه قتل تو را شنیدیم و از شدت ترس فرار کردیم. بدین ترتیب در جنگ احد نسبت به مسلمانان خسارات مالی و جانی فراوانی وارد شد و هفتاد تن از مسلمانان در میدان جنگ کشته شدند و عده‌ی زیادی مجروح افتادند، اما مسلمانان از شکست درس بزرگی آموختند که ضامن پیروزی آنها در میدان‌های آینده شد و در آیات آینده بررسی وسیعی روی اثرات گوناگون این حادثه بزرگ- به خواست خدا- انجام خواهد شد «۱».

نتایج جنگ احد

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) «۱» ۱۳۹- و سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. ۱۴۰- اگر به شما (در میدان احد) جراحتی رسید (و ضربه‌ای وارد شد) به آن جمعیت نیز (در میدان بدر) جراحتی همانند آن وارد گردید و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم (که این خاصیت زندگی جهان است) تا افرادی که ایمان آورده‌اند شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی بگیرد، و خداوند ظالمان را دوست نمی‌دارد. ۱۴۱- و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را تدریجا نابود سازد. ۱۴۲- آیا چنین پنداشتید که شما (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد درحالی‌که هنوز خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟ ۱۴۳- و شما تمنای مرگ (و شهادت در راه خدا) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید می‌کردید سپس آن را با چشم خود دیدید در حالی که به آن نگاه می‌کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید، چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است).

شان نزول

درباره شان نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آنها استفاده می‌شود که این آیات دنباله آیاتی است که درباره جنگ احد داشتیم و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان و در ضمن وسیله‌ای است برای تسلی و دلداری و تقویت روحی آنها؛ زیرا همانطور که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته اسلام از جمله حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، در این میدان شربت شهادت نوشیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهدا بر سر جنازه یکایک آنها می‌نشست و اشک می‌ریخت و طلب آمرزش می‌نمود و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان به خاک سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند، آیات فوق نازل شد. وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. «تَهِنُوا» از ماده «وهن» گرفته شده و وهن در لغت به معنی هر نوع سستی است، خواه در جسم و تن باشد، و یا در اراده و ایمان. در این آیه نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ، سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهایی مایوس شوند؛ زیرا افراد بیدار همان طور که از پیروزی‌ها استفاده می‌کنند، از شکست‌ها نیز درس می‌آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه شکست شده، پیدا می‌کنند و با بر طرف ساختن آن برای پیروزی نهایی آماده می‌شوند. جمله: ... وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ «شما برترید اگر ایمان داشته باشید»، جمله‌ای بسیار پر معنی است؛ یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را در این میدان زیر پا نمی‌گذاشتید، گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدید و باز هم غمگین نباشید، اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۰ پیروزی نهایی از آن شما است و شکست در یک میدان، به معنی شکست نهایی در جنگ نیست. إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ .... «قَرْح» به معنی جراحتی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می‌شود. در این آیه درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آنها در میدان بدر شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آنهمه از پای ننشستند و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید تا آن را جبران کنید و لذا می‌فرماید: اگر به شما جراحتی رسید به آنها هم جراحتی همانند آن رسید، بنا بر این سستی و اندوه شما برای چیست؟ بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحاتی که بر کفار در میدان احد نشست می‌دانند، ولی اولا این جراحات مانند جراحات مسلمین نبود، بنابراین با کلمه مثله سازگار نیست. ثانیا با جمله بعد تناسب ندارد. وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ، در این قسمت نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می‌دهد که هیچکدام پایدار نیست، شکست‌ها، پیروزی‌ها، قدرت‌ها، عظمت‌ها و ناتوانی‌ها همه در حال دگرگونی هستند. بنا بر این نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه‌های شکست از سنت تحول استفاده نمود و آن را به پیروزی تبدیل کرد. دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و خداوند این ایام را در میان مردم به‌طور مداوم گردش می‌دهد تا سنت تکامل از لا به لای این حوادث آشکار شود. «۱» سپس اشاره به نتیجه این حوادث ناگوار کرده و می‌فرماید: ... وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ... «اینها به خاطر آن است که افراد با ایمان، از مدعیان ایمان، شناخته شوند.» و به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۱ عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد؛ زیرا پیروزی‌ها خواب‌آور و اغفال کننده است، در

حالی که شکست‌ها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان دهنده ارزش‌ها است. در جمله ... وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ می‌فرماید: یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که شما شهیدان و قربانیانی در راه اسلام بدهید و بدانید این آیین پاک را ارزان به دست نیاورده‌اید تا در آینده ارزان از دست بدهید، ملتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد، همیشه آنها را کوچک می‌شمرد، اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او، و هم نسل‌های آینده او، بدیده عظمت به آن می‌نگرند. ممکن است منظور از شهدا در اینجا گواهان باشد؛ یعنی خدا می‌خواست با این حادثه گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانی‌ها به شکست‌های دردناکی می‌انجامد و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند. در پایان آیه می‌فرماید خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد و بنا بر این از آنها حمایت نخواهد کرد.

میدان پرورش و تربیت

... وَ لِیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا .... «یُمَحِّصَ» از ماده «تمحیص» به معنای پاک نمودن چیزی است از هرگونه عیب. و «یَمْحَقَ» از ماده «محق» (بر وزن مرد) به معنای کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را محاق می گویند؛ زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و از بین می‌رود. در این آیه اشاره به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد شده است و آن اینکه اینگونه شکست‌ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت‌ها را آشکار می‌سازد و وسیله مؤثری است برای شستشوی از این عیوب، قرآن می گوید خدا می‌خواست در این میدان جنگ، افراد با ایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آنها نشان بدهد، آنها می‌بایست برای پیروزی‌های آینده در چنین بوته آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۲ خود را بسنجند و همانطور که علی علیه السلام می‌فرماید: فِی تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ دگرگونی های روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می‌سازد آنها به عیار شخصیت خود واقف گردند. اینجا است که گاهی پاره‌ای از شکست‌ها آنچنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزی‌های خواب کننده ظاهری بیشتر است. جالب اینکه نویسنده تفسیر المنار از استادش محمد عبده مفتی بزرگ مصر نقل می کند که پیامبر را در خواب دید و به او فرمود اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می‌دادم زیرا این شکست عامل سازنده‌ای در تاریخ اسلام شد. ... وَ یَمْحَقَ الْکافِرِینَ. این جمله در حقیقت نتیجه‌ای است برای جمله قبل؛ زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند، آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگی‌ها پیدا می کنند؛ یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. در حقیقت همانطور که ماه با آن جلوه‌گری و فریبندگی مخصوص خود تدریجا کم نور شده، در محاق فرو می‌رود، همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آنها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می گراید. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصَّابِرِینَ. در اینجا قرآن با استفاده از حادثه احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می کند و می گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می‌توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیده بدون عمل ممکن است؟ اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود، کسی بهره‌ای از آن سعادتها نخواهد برد، در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.

سخنان تو خالی

وَ لَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَیْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ .... بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان،

عـده‌ای در جلسات، می‌نشستند و پیوسـته آرزوی شـهادت می‌کردنـد که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود، مطابق معمول در میان آنها جمعی صادق بودنـد و عـده‌ای متظاهر و دروغگو و یا در شـناسایی خود در اشـتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهامت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسـیدند، امـا جمعی از دروغگویـان هنگـامی که آثار شـکست را در ارتش اسـلام مشاهـده کردنـد، از ترس کشـته شـدن فرار کردنـد. ایـن آیـه آنهـا را سـرزنش می‌کنـد. می‌گویـد شـما کسانی بودیـد کـه آرزوی مرگ و شـهادت در راه خـدا را در دل می‌پروراندید، پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود دیدید فرار کردید؟

بررسی کوتاهی در علل شکست احد

در آیـات فوق تعبیرات جـالبی به چشم می‌خورد، که هر کـدام از آنها پرده از روی یکی از اسـرار شـکست احـد بر می‌دارد، به‌طور خلاـصه، چنـد عامـل مهم دست به دست هم دادنـد و این حـادثه غم‌انگیز و در عین حـال عبرت‌آور را به وجود آوردنـد: ۱- اشتباه محاسبه‌ای که برای بعضـی از تازه مسلمانان در درک مفاهیم اسلام پیدا شده بود سبب شد که آنها خیال کنند تنها ابراز ایمان برای پیروزی کـافی است و بنا بر این است که خداونـد در تمام میـدان‌های جنگ به وسـیله امـدادهای غیبی از آنها حمایت کنـد و به این ترتیب سـنت الهی را در عوامـل پیروزی طبیعی و انتخـاب نقشه‌های صـحیح و تهیه وسایل لازم به دست فراموشـی سپردنـد. ۲- عدم انضـباط نظـامی و مخـالفت بـا فرمان مؤکـد پیغمبر صـلی الله علیه و آله دایر به مانـدن تیرانـدازان در سـنگر حساس، خود عامل مهم دیگری برای این شـکست بود. ۳- دنیـا پرستی جمعی از مسـلمانان تـازه کار که جمع‌آوری غنایم جنگی را بر تعقیب حـج وحرمین شریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۵۱۴ دشـمن ترجیـح دادند و اسـلحه بر زمین گذاشـته برای اینکه از دیگران عقب نمانند سومین عامل شکست بود. تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس باید این مسایل به کلی فراموش شود. ۴- غرور ناشی از پیروزی درخشان میـدان بدر تا آنجا که فکر قدرت دشـمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را نا چیز می‌پنداشـتند، چهارمین عامل شکسـت بود. اینها نقاط ضعفی بود که می‌بایست در آب جوشان این شکست شستشو شود. «۱»

فرد پرستی ممنوع

وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتاباً مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) «۲» ۱۴۴- محمـد صـلی الله علیه و آله فقط فرسـتاده خـدا بود و پیش از او فرسـتادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشـته شود شـما به عقب برمی‌گردید؟ (و با مرگ او اسلام را رها کرده به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهیـد کرد) و هر کس به عقب بازگردد هرگز ضـرری به خـدا نمی‌زند و به زودی خداوند شاکران (و اسـتقامت کننـدگان) را پاداش خواهد داد. ۱۴۵- و هیچکس جز به فرمان خـدا نمی‌میرد، سـرنوشتی است تعیین شده (بنا بر این مرگ پیامبر با دیگران یک سـنت الهی است) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود در این راه گام بردارد) چیزی از آن به او خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت بخواهد از آن به او می‌دهیم، و به زودی شاکران را پاداش خواهیم داد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۵

شأن نزول:

این آیه نیز نـاظر به یکی دیگر از حوادث جنـگ احـد است و آن اینکه در همان حال که آتش جنگ میان مسـلمانان و بت پرسـتان

بشدت شعله‌ور بود، ناگهان صدایی بلند شد و کسی گفت: محمد را کشتم ... محمد را کشتم ... این درست همان دم بود که مردی به نام «عمروبن قمیئه حارثی» سنگ به سوی پیامبر پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پایین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید. «۱» در این موقع دشمن می‌خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برساند که مصعب‌بن عمیر یکی از پرچمداران ارتش اسلام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان کشته شد و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت دشمن چنین پنداشت که پیغمبر، در خاک و خون غلطیده است و لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشگرگاه رسانید. انتشار این خبر به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت، در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد، جمعی که اکثریت را تشکیل می‌دادند به دست و پا افتاده و از میدان جنگ به سرعت خارج می‌شدند، حتی بعضی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله از آیین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند. اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی علیه السلام و ابو دجانه و طلحهٔ و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می‌کردند، از جمله انس‌بن نضر به میان آنها آمد و گفت: ای مردم اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، خدای محمد صلی الله علیه و آله کشته نشده، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد، شربت شهادت بنوشید. پس از ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل شد و دسته اول را سخت نکوهش کرد. وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ .... با استفاده از حوادث جنگ احد، آیه حقیقت دیگری را به مسلمانان می‌آموزد و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۶ آن اینکه اسلام آیین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان شربت شهادت می‌نوشید، وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود؛ زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام پایان نمی‌یابد، بلکه آیین حقی است که تا ابد جاویدان خواهد ماند. مسأله فرد پرستی یکی از بزرگترین خطراتی است که مبارزات هدف‌دار را تهدید می‌کند. وابستگی به شخص معین اگر چه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله باشد مفهومش پایان یافتن کوشش و تلاش برای پیشرفت، به هنگام از دست رفتن آن شخص است و این وابستگی یکی از نشانه‌های بارز عدم رشد اجتماعی است. مبارزه پیامبر صلی الله علیه و آله با فرد پرستی یکی دیگر از نشانه‌های حقانیت و عظمت او است زیرا اگر او به خاطر شخص خویش قیام کرده بود، لازم بود این فکر را در مردم تقویت کند که همه چیز به وجود او بستگی دارد و اگر او از میان برود همه چیز پایان خواهد یافت. ولی رهبران راستین همانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچگاه مردم را به چنین افکاری تشویق نمی‌کنند، بلکه بشدت با آن مبارزه می‌کنند و به آنها می‌گویند: هدف ما، از خود ما بالاتر است و هرگز با نابودی ما نابود نخواهد شد و لذا قرآن با صراحت در آیه فوق می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله تنها فرستاده خدا است، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند. آیا اگر او بمیرد، یا کشته شود باید شما سیر قهقرایی کنید؟ و به آیین بت پرستی بازگردید؟ جالب توجه اینکه در آیه برای بیان سیر قهقرایی جمله: ... انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ ... به کار رفته است؛ زیرا اعقاب جمع عقب (بر وزن خشن) به معنی پاشنه پا است بنابراین، ... انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ ... به معنی (عقب گرد می‌کنید) است و آن تصویر روشنی از سیر قهقرایی و ارتجاع به معنی واقعی است، منتها از کلمه ارتجاع صریح‌تر و روشن‌تر است. سپس می‌فرماید: آنها که عقب گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند، تنها به خود زیان می‌رسانند نه به خداوند؛ زیرا با این عمل نه تنها چرخ‌های سعادت خود را متوقف می‌سازند، بلکه آنچه را به دست آورده‌اند نیز، به سرعت از دست خواهند داد؛ ... وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً ... در پایان آیه به اقلیتی که در جنگ احد علیرغم همه مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده و کوشش‌های آنها را می‌ستاید و آنها را به عنوان شاکران و کسانی که از نعمت‌ها در راه خدا استفاده کردند معرفی می‌کند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۷ می‌گوید: خداوند این شاکران را پاداش نیک می‌دهد؛ ... وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. درسی را که این آیه در

باره مبارزه با فرد پرستی می‌دهد، درسی است برای همه مسلمانان در همه قرون و اعصار، آنها باید از قرآن بیاموزند که مسایل هدفی هرگز نباید قایم به شخص یا اشخاص باشد بلکه باید بر محور یک سلسله اصول و تشکیلات ابدی دور بزند که با تغییر افراد یا فوت آنها حتی اگر پیامبر بزرگ خدا باشد، آن کار تعطیل نشود، اصولا رمز بقای یک مذهب و یا یک تشکیلات همین است. بنا بر این برنامه‌ها و تشکیلاتی که قایم به شخص هستند، تشکیلاتی نا سالم و غیر طبیعی محسوب می‌شوند که به زودی متلاشی خواهند شد. اما متاسفانه غالب تشکیلات جوامع اسلامی هنوز قایم به اشخاص است و به همین دلیل بسیار زود از هم می‌پاشد. مسلمانان باید با الهام از آیه فوق، مؤسسات گوناگون خود را آنچنان پی‌ریزی کنند که از اشخاص لایق کاملا بهره‌گیری شود، اما در عین حال وابسته به شخص آنها نباشد. وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ کِتاباً مُؤَجَّلًا .... همان‌طور که گفتیم شایعه بی اساس شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله در احد، عده زیادی از مسلمانان را به وحشت افکند تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند و حتی بعضی می‌خواستند از اسلام هم برگردند. در آیه فوق مجددا برای تنبیه و بیداری این دسته می‌فرماید: مرگ به دست خدا و فرمان او است و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی‌تواند از آن فرار کند، بنا بر این اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می‌نوشید، چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود، با این حال نباید مسلمانان از آن وحشت کنند و دست از ادامه مبارزه بردارند. از سوی دیگر فرار از میدان جنگ نیز نمی‌تواند از فرا رسیدن اجل جلوگیری کند، همان طور که شرکت در میدان جهاد نیز اجل انسان را جلو نمی‌اندازد. بنا بر این فرار از میدان جهاد برای حفظ جان بیهوده است. در باره معنی اجل و همچنین اجل حتمی و معلق و فرق میان آنها مشروحا در ذیل آیه دوم از سوره انعام به خواست خدا بحث خواهیم کرد. در پایان آیه می‌فرماید: سعی و کوشش انسان هیچگاه ضایع نمی‌شود، اگر هدف حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۸ کسی تنها نتیجه‌های مادی و دنیوی باشد و همانند بعضی از رزمندگان احد تنها به خاطر غنیمت تلاش کند، بالاخره بهره‌ای از آن به دست می‌آورد. اما اگر هدف عالی‌تر بود، و کوشش‌ها در مسیر حیات جاویدان و فضایل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید؛ ... وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَهِٔ نُؤْتِهِ مِنْها .... بنا براین حالا که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند به کوشش است، پس چرا انسان سرمایه‌های وجودی خود را در مسیر دوم که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟ سپس بار دیگر تأکید می‌کند که پاداش شاکران را به‌زودی خواهیم داد؛ ... وَ سَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ. قابل توجه اینکه در آیه سابق، این جمله به صورت فعل غایب ذکر شده بود و در اینجا به صورت فعل متکلم و این نهایت تأکید وعده الهی را به دادن پاداش به آنها بیان می‌کند و به تعبیر ساده خداوند می‌گوید: ضامن پاداش آنها من هستم. در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده که: علی علیه السلام در روز احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله ام سلیم و ام عطیه را دستور داد که به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند. چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیغمبر عرضه داشتند وضع بدن علی علیه السلام طوری است که ما هر زخمی را می‌بندیم دیگری گشوده می‌شود و زخم‌های تن او آنچنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی از مسلمانان به عنوان عیادت به منزل علی علیه السلام وارد شدند، در حالی که بدن او یکپارچه زخم و جراحت بود، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود بدن او را مسح می‌کرد و می‌فرمود: کسی که در راه خدا این چنین ببیند، آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است! و زخم‌هایی که پیامبر دست بر آن می‌کشید، بزودی التیام می‌یافت. علی علیه السلام در این هنگام گفت: «الحمد للّه که با این همه، فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم». خداوند از کوشش‌های او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن به آن (و به فداکاری‌های افراد نمونه دیگر از مجاهدان احد) اشاره کرده است، در یک مورد می‌فرماید: ... وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ و در مورد دیگر می‌فرماید: ... وَ سَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ. «۱»

مجاهدان پیشین

وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکانُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ (۱۴۶) وَ ما کانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ (۱۴۷) فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (۱۴۸) «۱» ۱۴۶- و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می‌رسید سست نشدند، و نا توان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد. ۱۴۷- گفتار آنها فقط این بود که پروردگارا گناهان ما را ببخش، و از تندرویهای ما در کارها صرفنظر کن، قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان! ۱۴۸- لذا خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ .... «کَأَیِّن» به معنای چه بسیار است و می گویند در اصل، مرکب از کاف تشبیه و ایّ استفهامیه است که به صورت یک کلمه در آمده و معنی دو جزء سابق متروک شده و معنی تازه چه بسیار پیدا کرده است. «رِبِّیُّونَ» جمع «ربّی» (بر وزن ملی) است و به کسی گفته می‌شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم و با ایمان، دانشمند، با استقامت و با اخلاص باشد. به دنبال حوادث احد آیه فوق با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت مجاهدان و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۰ یاران پیامبران گذشته مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می کند و ضمناً آن دسته‌ای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می‌نماید و می گوید: پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آنها قرار داشتند. سپس رفتار و گفتار آنها را چنین شرح می‌دهد: آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقت‌فرسایی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، «آنها در مقابل دشمن هیچگاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند»؛ ... وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکانُوا .... بدیهی است خداوند هم، چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی‌دارند؛ ... وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ. آنها به هنگامی که احیانا بر اثر اشتباهات یا سستی‌ها، یا لغزش‌هایی گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می‌شدند به جای اینکه میدان را به او بسپارند و یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آنها پیدا شود، روی به درگاه خدا می‌آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایمردی می کردند و می گفتند: وَ ما کانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ؛ «بار پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و از تندروی‌های ما درگذر، و ما را ثابت قدم بدار و بر کافران پیروز بگردان.» آنها با این طرز تفکر و عمل به زودی پاداش خود را از خدا می گرفتند هم پاداش این جهان که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر؛ فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ .... و در پایان آیه آنها را جزو نیکوکاران شمرده و می‌فرماید: ... وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛ «خدا نیکوکاران را دوست دارد.» و به این ترتیب یک درس زنده از برنامه مجاهدان امت‌های پیشین و سرانجام کار آنها و چگونگی برخورد آنها با مشکلات و پیروزی بر آنها برای تازه مسلمانان بیان می کند، و آنها را برای میدان‌های آینده پرورش می‌دهد: در آیات فوق علاوه بر آنچه گفته شد نکات دیگری جلب توجه می کند: ۱- صبر همانطور که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم به معنی استقامت است و لذا در برابر ضعف و تسلیم در این آیه قرار گرفته و ضمناً صابران و نیکوکاران در یک ردیف قرار حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۱ گرفته‌اند؛ زیرا در آخر یک آیه می‌فرماید: ... وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ و در آیه دیگر می‌فرماید: ... وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ اشاره به اینکه نیکوکاری بدون استقامت ممکن نیست؛ زیرا در برابر هر شخص نیکوکار، هزاران مشکل وجود دارد که اگر فاقد استقامت باشد به زودی کار خود را رها خواهد ساخت. ۲- مجاهدان حقیقی به جای اینکه شکست خود را به دیگران نسبت دهند و یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه آن را در خودشان جستجو می کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آنها کلمه شکست را بر زبان نمی‌آورند و به جای آن اسراف و تندروی بی‌جا ذکر می کنند، به‌عکس ما که امروز سعی می کنیم نقاط ضعفی که سرچشمه ناکامی‌ها و شکست‌ها است نا دیده بگیریم و همه آنها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم و در نتیجه به هیچوجه به فکر جبران اشتباهات و بر طرف

ساختن نقاط ضعف خود نباشیم. ۳- در آیات فوق از پاداش دنیا تعبیر به ثواب الـدنیا شـده اما از پاداش آخرت تعبیر به حسن ثواب الاخره شـده، اشاره به اینکه: پاداش آخرت با پاداش دنیا فرق بسیار دارد؛ زیرا پاداش دنیا هر چه باشد بالاخره آمیخته با فنا و پاره‌ای نـا ملایمـات که طبـع زنـدگی این دنیـا است می‌باشـد در حـالی که پـاداش آخرت سراسـر حسن است و از هر نظر خـالص و دور از ناراحتی‌ها. «۱»

اخطارهای مکرر

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُـوا إِنْ تُطِیعُـوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلی أَعْقـابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِـرِینَ ۱۴۹ بَـلِ اللَّهُ مَوْلاـکُمْ وَ هُوَ خَیْرُ النَّاصِـرِینَ ۱۵۰ سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِما أَشْرَکُوا بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ ۱۵۱ «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۲ ۱۴۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید شـما را به عقب باز می‌گرداننـد و سـرانجام زیانکار خواهیـد شد. ۱۵۰- (آنها تکیه‌گاه شـما نیسـتند) بلکه تکیه‌گاه و سـرپرست شـما خـدا است و او بهترین یاوران است. ۱۵۱- به زودی در دلهای کافران به خاطر اینکه بـدون دلیل چیزهایی را برای خـدا شـریک قرار دادند، رعب و ترس می‌افکنیم و جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا .... این‌آیات‌هماننـد آیات‌گذشـته بعـداز جنگ احد وبرای تجزیه وتحلیل‌روی حوادث جنگ نازل گردیده است، وضع آیات گذشـته و این آیـات نیز گواه بر این حقیقت است. چنین به نظر می‌رسـد که بعـد از پایـان جنگ احـد، دشـمنان اسـلام با یک سلسـله تبلیغات مسـموم کننده در لباس نصیحت و دلسوزی، تخم تفرقه در میان مسلمانان می‌پاشیدند و با استفاده از وضع نا مساعد روانی عده‌ای از مسـلمانان تلاش می‌کردنـد که آنها را نسبت به اسـلام بـد بین کننـد، شایـد یهود و مسـیحیان نیز در این قسـمت با منافقان همکاری داشـتند، همانطور که در میدان احد نیز با دامن زدن به شایعه بی اساس کشـته شدن پیغمبر صـلی الله علیه و آله برای تضعیف روحیه مسلمانان کوشش می‌کردند. آیه نخست به مسلمانان اخطار می‌کند و از پیروی آنها بر حذر می‌دارد و می‌گوید: اگر از کفار پیروی کنیـد شـما را به عقب برمی‌گرداننـد و پس از پیمودن راه پر افتخـار تکامـل معنوی و مادی در پرتو تعلیمات اسـلام، به نقطه اول که نقطه کفر و فساد بود سـقوط می‌دهنـد و در این موقع بزرگترین زیانکاری دامنگیر شـما خواهـد شد چه زیانی از این بالاتر که انسان اسـلام را با کفر و سـعادت را با شـقاوت و حقیقت را با باطل معاوضه کنـد. سـپس تأکید می‌کند که شـما بالاترین پشتیبان و بهترین یاور را داریـد می‌گویـد: بَلِ اللَّهُ مَوْلاکُمْ وَ هُوَ خَیْرُ النَّاصِـرِینَ؛ «خـدا پشتیبان و سـرپرست شـما است و او بهترین یاوران است»، یاوری است که هرگز مغلوب نمی‌شود و هیـچ قـدرتی بـا قـدرت او برابری نـدارد در حـالیکه یـاوران دیگر ممکن است گرفتار شـکست و نـابودی شونـد؛ سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ .... حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۵۲۳ در اینجـا اشاره به نجات معجزآسای مسـلمانان بعد از جنگ احد می‌کند و یکی از موارد حمایت و نفرت خود از آنان را بازگو می‌نماید و آنها را نسبت به- آینده دلگرم می‌سازد و وعده پیروزی می‌دهد؛ زیرا همانطور که گفتیم، بت‌پرسـتان مکه با اینکه در جنگ احد پیروزی چشـمگیری پیدا کرده بودند و لشـکر اسـلام ظاهرا از هم متلاشـی شده بود می‌بایست در بازگشت به سوی میدان و از بین بردن باقیمانده قدرت مسـلمین و حتی غارت کردن مدینه و کشـتن شخص پیامبر که از بی اساس بودن شایعه شهادت او آگاه شده بودند کمترین تردیدی به- خود راه ندهند. اما خداوند ترس و وحشت عجیبی در دلهای آنها افکند، ترس و وحشت بی دلیلی که خاصیت کفر و بت‌پرستی و خرافه پرسـتی بود، سراسـر وجود آنـان را فرا گرفت به‌طوری که در روایـات می‌خوانیم: آنهـا هنگـامی که از احـد بازگشـتند و به نزدیکی مکه رسیدند، درست شکل و قیافه یک لشکر شکست‌خورده را داشتند. آیه فوق می‌گوید: ما به زودی در دل کفار رعب و وحشت می‌افکنیم (یعنی همـانطور که در پایان جنگ احـد افکنـدیم و نمونه آن را با چشم خود دیدیـد) بنا بر این به آینـده خویش امیدوار باشـید. جالب اینکه علت ایجاد رعب و ترس را در دل‌های آنها چنین بیان می‌کند: بِما أَشْـرَکُوا بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً ...،

به این جهت که آنها چیزهایی را بـدون دلیل شـریک خدا قرار داده بودند در حقیقت مردمی که خرافی هسـتند و تابع دلیل و برهان نمی‌باشـند و کـاهی را در نظر خود کوه می‌کننـد و سـنگ و چوبی را معبود و پروردگـار خویش می‌داننـد در برابر حوادث بسـیار نا توانند زیرا خیلی زود گرفتار اشتباه محاسبه می‌شوند و اگر یک حادثه جزیی در زندگی آنها رخ دهد و مثلا بشنوند مسلمانان مدینه همراه مجروحان میدان جنگ، بار دیگر به میدان احد برمی‌گردند این موضوع بسیار بزرگ در نظرشان جلوه می‌کند و سخت از آن به وحشت می‌افتنـد، همانطور که در دنیای امروز نیز افراد قدرتمندی را مشاهده می‌کنیم که از کوچکترین حادثه وحشت دارند و از کـاه کوهی می‌سازنـد زیرا تکیه‌گاه محکمی در زنـدگی برای خود انتخاب نکرده‌انـد. ... وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ؛ «این افراد به خود و به اجتماع خود ستم کرده‌اند و بنا بر این جایگاهی جز آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است.»

پیروزی از طریق ترس دشمن

در روایات متعددی می‌خوانیم که پیغمبر می‌فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است این است که مرا به وسـیله انداختن ترس در دل دشـمن پیروزی داده است. این موضوع اشـاره به یکی از عوامـل مهم پیروزی در جنگ‌هـا می‌کنـد که مخصوصـا امروز بسـیار مورد توجه است که یکی از مهمترین عوامل پیروزی، روحیه سـرباز است و آن قدر که روحیه عالی سربازان در پیروزی تأثیر دارد کم و کیف آنها و چگونگی سـلاح آنها اثر ندارد، اسـلام با تقویت روح ایمان و عشق به جهاد و افتخار به شهادت و اتکای به خداونـد قـادر منـان، این روح را در مجاهـدان خود به عـالیترین وجهی پرورش داد در حالی که بت‌پرسـتان خرافی که تکیه‌گاهشان بت‌هـای بی‌اراده و بی جان بود و عقیـده به معاد و زنـدگی پس از مرگ نداشـتند و خرافات افکار آنها را آلوده کرده بود روحیه‌ای ضعیف و ناتوان داشتند و یکی از عوامل مؤثر پیروزی مسلمانان بر آنها همین تفاوت روحیه بود «۱».

شکست پس از پیروزی

وَ لَقَـدْ صَـدَقَکُمُ اللَّهُ وَعْـدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّی إِذا فَشِـلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ عَصَـیْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراکُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیا وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَـرَفَکُمْ عَنْهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْکُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلی أَحَـدٍ وَ الرَّسُولُ یَـدْعُوکُمْ فِی أُخْراکُمْ فَأَثـابَکُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِکَیْلا تَحْزَنُوا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا ما أَصابَکُمْ وَ اللَّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْـدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً یَغْشـی طائِفَةً مِنْکُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُـهُمْ یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَلْ حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۵۲۵ لَنـا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَیْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ کُلَّهُ لِلَّهِ یُخْفُونَ فِی أَنْفُسِـهِمْ ما لا یُبْدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَوْ کـانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ وَ لِیَبْتَلِیَ اللَّهُ ما فِی صُـدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ مـا فِی قُلُوبِکُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) «۱» ۱۵۲- خداونـد وعـده خود را به شـما (در باره پیروزی بر دشـمن در احـد) راست گفت، در آن هنگام (در آغاز جنگ احـد) دشـمنان را به فرمان او به قتل می‌رسانديـد (و این پیروزی ادامه داشـت) تـا اینکـه سـست شدیـد و (بر سر رهـا کردن سـنگرها) و در کـار خـود به نزاع پرداختیـد، و بعـد از آن که آنچه را دوسـت می‌داشتید (از غلبه بر دشـمن) به شـما نشان داد نافرمانی کردید، بعضـی از شـما خواهان دنیا بودند و بعضـی خواهان آخرت، سـپس خداوند شـما را از آنها منصـرف ساخت (و پیروزی شـما به شـکست انجامید) تا شـما را آزمایش کند و او شـما را بخشید و خداوند نسـبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد. ۱۵۳- (به خاطر بیاوریـد) هنگامی که از کوه بالا می‌رفتیـد و (جمعی در وسط بیابان پراکنده می‌شدید و) به عقب‌ماندگان نگاه نمی‌کردید، و پیامبر از پشت سـر شـما را صدا می‌زد، سـپس اندوه‌ها یکی پس از دیگری به سوی شمـا روی آورد، این به‌خـاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنـائم جنگی) غمگین نشویـد و نه به خـاطر مصـیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد، و خداونـد از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ۱۵۴- سـپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی بر شما فرستاد، این

آرامش به صورت خواب سبکی بود (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرو گرفت اما جمع دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمان آنها را فرا نگرفت) آنها گمان‌های نادرستی در باره خدا همچون گمان‌های دوران جاهلیت داشتند، و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟ بگو همه کارها (و پیروزی‌ها) بدست خدا است، آنها در دل خود اموری را پنهان می‌دارند که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۶ برای تو آشکار نمی‌سازند می گویند: اگر سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی‌شدیم، بگو اگر هم در خانه‌های خود بودید آنهایی که کشته شدن در سرنوشت آنها بود به بسترشان می‌ریختند (و آنها را به قتل می‌رساندند) و اینها برای این است که خداوند آنچه در سینه شما پنهان است بیازماید و آنچه در دل‌های شما (از ایمان) می‌باشد خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است با خبر است. در ماجرای جنگ احد گفتیم مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند، و بزودی پیروز شدند و لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت، ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که در کوه عینین به سرکردگی عبداللَّه‌بن جبیر می‌جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع‌آوری غنائم، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد گردد. هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند با یکدیگر می گفتند: مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟ پس چرا در این جنگ شکست خوردیم؟ آیات فوق به آنها پاسخ می گوید و علل شکست را توضیح می‌دهد. اکنون به تفسیر جزئیات آیات باز می گردیم: وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذا فَشِلْتُمْ. در این جمله، قرآن می گوید: وعده خدا در باره پیروزی شما کاملا درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برنداشته بودید ادامه داشت، شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فرا گرفت یعنی اگر تصور کردید که وعده پیروزی بدون قید و شرط بوده سخت در اشتباه بوده‌اید، تمام وعده‌های پیروزی مشروط به پیروی از فرمان خدا است. در باره اینکه خداوند در کجا به مسلمانان وعده پیروزی در این جنگ داده بود دو احتمال است: نخست اینکه منظور وعده‌های عمومی است که بطور مکرر از خدا به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۷ مؤمنان در باره پیروزی بر دشمنان داده شده بود، دیگر اینکه پیامبر خدا که وعده او وعده الهی است صریحا قبل از شروع جنگ احد به مسلمانان وعده پیروزی در این میدان داده بود. ... وَ تَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ ... از این جمله که اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین است به خوبی استفاده می‌شود تیراندازانی که در شکاف کوه بودند در باره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند (تعبیر به عصیتم یعنی نافرمانی کردید نشان می‌دهد که اکثریت دست به مخالفت زده بودند) و لذا قرآن می گوید: پس از مشاهده آن پیروزی چشم‌گیر که مورد علاقه شما بود راه عصیان پیش گرفتید، و در حقیقت برای بدست آوردن پیروزی کوشش لازم را به خرج دادید، اما برای نگاهداشتن آن استقامت نکردید و همیشه نگاهداری پیروزیها از بدست آوردن آن مشکلتر است. ... مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ...، در این موقع جمعی از شما خواستار دنیا و جمع غنائم بودید در حالیکه جمعی دیگر همچون خود عبداللَّه‌بن جبیر و چند نفر از تیراندازان ثابت قدم خواستار آخرت و پاداشهای الهی بودند. ... ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ... در اینجا ورق برگشت و خداوند پیروزی شما را به شکست تبدیل کرد تا شما را بیازماید و تنبیه کند و پرورش دهد. ... وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سپس خداوند همه این نافرمانیها و گناهان شما را بخشید در حالی که سزاوار مجازات بودید زیرا خداوند نسبت به مؤمنان از هرگونه نعمتی فروگذار نمی‌کند. إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْراكُمْ ... در این آیه خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری می کند و می‌فرماید به‌خاطر بیاورید هنگامی را که بهر طرف پراکنده می‌شدید و فرار می کردید و هیچ نگاه به عقب سر نمی کردید که سایر برادران شما در چه حالند در حالی که پیامبر از پشت سر فریاد می‌زد: «إِلیّ عباد اللَّه إِليّ عِباد اللَّه، أنا رسول اللَّه»؛ «۱» «بندگان خدا به سوی من بازگردید به سوی من حج

وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۸ بازگردید من رسول خدایم»، ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید. ... فَأَثابَکُمْ غَمًّا بِغَمٍّ ... در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد، اندوه به‌خاطر شکست، به‌خاطر از دست دادن جمعی از افسران و سربازان شجاع، به‌خاطر مجروحان و به‌خاطر شایعه شهادت پیامبر و واقعیت جراحات او، اینها همه نتیجه آن مخالفت‌ها بود. ... لِکَیْلا تَحْزَنُوا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا ما أَصابَکُمْ ... هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما برای این بود که دیگر به‌خاطر از دست رفتن غنائم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما می‌رسد نگران نباشید. ... وَ اللَّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ خدا از اعمال شما آگاه بود و به خوبی وضع اطاعت کنندگان و مجاهدان واقعی و همچنین فراریان را می‌داند، بنا بر این هیچ یک از شما نباید خود را فریب دهد و چیزی بر خلاف آنچه در میدان احد واقع شده ادعا کند اگر براستی جزو دسته اول هستید خدا را شکر گویید و در غیر این صورت از گناهان خود توبه کنید.

وسوسه‌های جاهلیت

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً ... شب بعد از جنگ احد شب دردناک و پر اضطرابی بود مسلمانان پیش‌بینی می‌کردند که سربازان فاتح قریش بار دیگر به مدینه بازگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند و شاید جسته گریخته خبر تصمیم بت‌پرستان به بازگشت، نیز به آنها رسیده بود و مسلما اگر بازمی‌گشتند خطرناکترین مرحله جنگ رخ می‌داد. در این میان مجاهدان راستین و توبه کنندگانی که از فرار احد پشیمان شده بودند و به لطف پروردگار اعتماد داشتند و به وعده‌های پیغمبر نسبت به آینده دلگرم و مطمئن بودند در میان این اضطراب و وحشت عمومی خواب آسوده و آرام بخشی داشتند در حالی که لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح در کنار آنها، اما منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو در میان انبوهی از افکار ناراحت کننده تمام شب را بیدار ماندند و بدون اینکه بخواهند، برای مؤمنان حقیقی پاسداری کردند، آیه فوق ماجرای آن شب را تشریح می‌کند و می‌گوید: سپس بعد از آنهمه غم و اندوه روز احد، آرامش را بر شما حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۹ نازل کرد. این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت، اما جمع دیگری بودند که تنها به فکر جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی‌اندیشیدند و به همین جهت آرامش را بکلی از دست داده بودند. این یکی از آثار مهم ایمان است که مؤمن حتی در زندگی این جهان آرامش لذت بخشی دارد که افراد بی‌ایمان یا منافق و یا ضعیف الایمان هیچگاه طعم آن را نمی‌چشند. سپس قرآن مجید به تشریح گفتگوها و افکار منافقان و افراد سست ایمان که در آن شب بیدار ماندند پرداخته می‌گوید: ... یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّةِ ...؛ آنها در باره خدا گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده‌های پیامبر را می‌دادند و به یکدیگر و یا به خویشتن می‌گفتند: ... هَلْ لَنا مِنَ ٱلْأَمْرِ مِنْ شَیْ‌ءٍ ...؛ «آیا ممکن است با این وضع دلخراشی که می‌بینیم پیروزی نصیب ما بشود؟» یعنی بسیار بعید و یا غیر ممکن است، قرآن در جواب آنها می‌گوید: ... قُلْ إِنَّ ٱلْأَمْرَ کُلَّهُ لِلَّهِ ...؛ «بگو آری پیروزی بدست خدا است و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد کرد.» «آنها حاضر نبودند همه آنچه را در دل داشتند اظهار کنند؛ زیرا می‌ترسیدند در صف کافران قرار گیرند»؛ ... یُخْفُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ ما لا یُبْدُونَ لَکَ .... گویا آنها چنین می‌پنداشتند که شکست احد نشانه نادرست بودن آیین اسلام است و لذا می‌گفتند: ... لَوْ کانَ لَنا مِنَ ٱلْأَمْرِ شَیْ‌ءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا ...؛ «اگر ما بر حق بودیم و سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا اینهمه کشته نمی‌دادیم.» خداوند در پاسخ آنها به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست اینکه: تصور نکنید کسی با فرار از میدان جنگ و از حوادث سختی که باید به استقبال آن بشتابد می‌تواند از مرگ فرار کند، آنها که اجلشان رسیده حتی اگر در خانه‌های خود بمانند به بستر آنها می‌تازند و آنها را در بستر خواهند کشت؛ ... قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ .... اصولا ملتی که بر اثر سستی اکثریتش محکوم به شکست است بالاخره طعم مرگ را خواهد چشید چه بهتر که آن را در میدان جهاد و در زیر ضربات شمشیر

دشمن در حال حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۳۰ مبارزه افتخار آميز ببيند نه اينكه در خانه‌اش بر سر او بريزند و او را با ذلت در ميان بستر از بين ببرند. ديگر اينكه بايد اين حوادث پيش بيايد و هر كس آنچه در دل دارد آشكار كند و صفوف مشخص گردد، و به علاوه افراد تدريجا پرورش يابند و نيات آنها خالص و ايمان آنها محكم و قلوب آنها پاك شود؛ ... وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ ما فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فِي قُلُوبِكُمْ .... در پايان آيه مى‌گويد: ... وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ؛ «خداوند اسرار درون سينه‌ها را مى‌داند» و به همين دليل تنها به اعمال مردم نگاه نمى‌كند بلكه مى‌خواهد قلوب آنها را نيز بيازمايد و از هرگونه آلودگى به شرك و نفاق و شك و ترديد پاك سازد. «۱»

گناه سرچشمه گناه ديگر است

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) «۲» ۱۵۵- آنها كه در روز روبرو شدن دو جمعيت با يكديگر (روز جنگ احد) فرار كردند شيطان آنها را بر اثر پاره‌اى از گناهانى كه قبلا مرتكب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آنها را بخشيد، خداوند آمرزنده و حليم است. إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ .... اين آيه كه باز ناظر به حوادث جنگ احد است حقيقت ديگرى را براى مسلمانان بازگو مى‌كند و آن اينكه: لغزش‌هايى كه بر اثر وسوسه‌هاى شيطانى به انسان دست مى‌دهد و او را به گناهانى مى‌كشاند، نتيجه زمينه‌هاى نامناسب روحى است كه بر اثر گناهان پيشين در انسان فراهم شده و راه را براى گناهان ديگر هموار ساخته است و گرنه وسوسه‌هاى شيطانى در دلهاى پاك كه آثار گناهان سابق در آن نيست اثرى در آن نمى‌گذارد و لذا مى‌فرمايد: آنهايى كه در ميدان احد فرار كردند، شيطان آنان را به سبب حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۳۱ پاره‌اى از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خدا آنها را بخشيد، خداوند آمرزنده و حليم است و به اين ترتيب به آنها مى‌آموزد كه براى كسب پيروزى در آينده بايد بكوشند نخست خود را تربيت كنند و دل را از گناه بشويند. ممكن است منظور از گناهى كه سابقاً مرتكب شده‌اند همان گناه دنياپرستى و جمع‌آورى غنائم و مخالفت فرمان پيامبر در بحبوحه جنگ بوده باشد و يا گناهان ديگرى كه قبل از حادثه احد مرتكب شده بودند و نيروى ايمان را در آنها تضعيف كرده بود. مفسر بزرگ مرحوم طبرسى در ذيل اين آيه، از ابو القاسم بلخى نقل مى‌كند كه در روز احد همه مهاجرين و انصار جز ۱۳ نفر (كه با پيامبر ۱۴ نفر مى‌شدند) فرار كردند از اين ۱۳ نفر ۸ نفر از انصار و ۵ نفر از مهاجرين بودند كه در شخص اين افراد اختلاف شده به جز على عليه السلام و طلحه كه همه بالاتفاق گفته‌اند آنها فرار نكردند «۱».

بهره‌بردارى منافقان

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كانُوا غُزًّى لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) «۲» ۱۵۶- اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد شما همانند كافران نباشيد كه هنگامى كه برادرانشان به مسافرتى مى‌روند، يا در جنگ شركت مى‌كنند (و از دنيا مى‌روند و يا كشته مى‌شوند) مى‌گويند اگر آنها نزد ما بودند نمى‌مردند و كشته حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۳۲ نمى‌شدند (شما اين‌گونه سخنان نگوييد) تا خدا اين حسرت را بر دل آنها بگذارد و خداوند زنده ميكند و مى‌ميراند (و حيات و مرگ بدست او است) و خدا به آنچه انجام ميدهيد بينا است. ۱۵۷- (تازه) اگر در راه خدا كشته شويد يا بميريد (زيان نكرده‌ايد زيرا) آمرزش و رحمت خدا از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود) جمع‌آورى ميكنند بهتر است. ۱۵۸- و اگر بميريد و يا كشته شويد به سوى خدا بازمى‌گرديد (بنا بر اين فانى نمى‌شويد كه از فنا وحشت داشته باشيد). يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا .... حادثه احد از دو نظر براى

مسلمانان فوق العاده اهمیت داشت: نخست اینکه آئینه تمام‌نمایی بود که می‌توانست چهره واقعی مسلمانان آن زمان را منعکس سازد، و آنها را وادار به اصلاح وضع خود و بر طرف ساختن نقاط ضعف بنماید و به همین جهت قرآن فوق العاده روی آن تکیه کرده، و در آیات بسیاری که در گذشته خواندیم و در آینده نیز خواهیم خواند از آن استفاده تربیتی می‌کند. از سوی دیگر این حادثه زمینه را برای سم‌پاشی دشمنان و منافقان آماده ساخت و به همین دلیل آیات زیادی برای خنثی کردن این سم‌پاشی‌ها نازل گردید که آیات فوق از آنها است. این آیات به منظور در هم کوبیدن فعالیت‌های تخریبی منافقان و هشدار به- مسلمانان، نخست به افراد با ایمان خطاب کرده و می‌گوید: شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می‌روند و یا در صف مجاهدان قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند می‌گویند: افسوس اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند. گرچه آنها این سخنان را در لباس دلسوزی ایراد می‌کنند اما نظری جز مسموم ساختن روحیه شما ندارند و نباید شما تحت تأثیر این سخنان مسموم قرار گیرید و چنین جمله‌هایی بر زبان آرید. اگر شما مؤمنان تحت تأثیر سخنان گمراه کننده آنان قرار گیرید و همان حرفها را تکرار کنید طبعا روحیه شما ضعیف گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر در راه خدا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۳ خودداری خواهید کرد و آنها به هدف خود نائل می‌شوند، ولی شما این کار را نکنید و با روحیه قوی به میدان جهاد بروید تا این حسرت بر دل منافقان برای همیشه بماند؛ لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ .... سپس قرآن به سمپاشی آنها سه پاسخ منطقی می‌دهد: ۱- مرگ و حیات در هر حال بدست خدا است و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی‌تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خدا از همه اعمال بندگان با خبر است؛ ... وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. ۲- تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد چیزی از دست نداده‌اید زیرا آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه حیات برای خود جمع‌آوری می‌کنید بالاتر است؛ ... وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. اصولا نباید این دو را با هم مقایسه کرد ولی در برابر افکار پستی که چند روز زندگی و ثروت‌اندوزی را بر افتخار جهاد و شهادت مقدم می‌داشتند راهی جز این نبود که بگوید: آنچه را شما از طریق شهادت یا مردن در راه خدا بدست می‌آورید بهتر است از آنچه کافران از راه زندگی نکبت‌بار و آمیخته با شهوات و دنیاپرستی خویش جمع‌آوری می‌کنند. ۳- از همه گذشته مرگ به معنی فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید بلکه دریچه‌ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیعتر و آمیخته با ابدیت وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ؛ «اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا بازمی‌گردید.» قابل توجه اینکه در آیات فوق مردن در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده است زیرا منظور از آن مسافرتهایی بوده که در راه خدا و برای خدا انجام می‌دادند، مانند سفر به سوی میدان جنگ و یا سفرهای تبلیغی و مانند آن و چون مسافرت در آن زمان آمیخته با مشکلات و خطرات و بیماریهای فراوان بوده لذا مرگ و میر در آن گاهی کمتر از مرگ و میر در میدان جنگ نبود. و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از مسافرت در اینجا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۴ مسافرت‌های تجارتی است بسیار از معنی آیه دور است؛ زیرا کافران هرگز از چنین چیزی تاسف نمی‌خوردند بلکه این خود راه جمع‌آوری اموال بود، بعلاوه این موضوع تأثیری در تضعیف روحیه مسلمانان بعد از جنگ احد نداشت و نیز عدم هماهنگی مسلمانان با کفار در این مورد حسرتی برای آنها ایجاد نمی‌کرد، بنا بر این ظاهرا منظور، مردن در اثناء سفر به سوی میدان جهاد و یا سایر برنامه‌های اسلامی بوده است «۱».

فرمان عفو عمومی

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى

اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰) «۲» ۱۵۹- از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند بنا بر این آنها را عفو کن و برای آنها طلب آمرزش نما و در کارها با آنها مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. ۱۶۰- اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند و مؤمنان تنها بر خداوند باید توکل کنند. فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ. گرچه در این آیه یک سلسله دستورهای کلی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده و از نظر محتوی، مشتمل بر برنامه‌های کلی و اصولی است ولی از نظر نزول در باره حادثه احد است زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از احد کسانی که از جنگ فرار کرده بودند، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۵ اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و ضمن اظهار ندامت تقاضای عفو و بخشش کردند. خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور عفو عمومی آنها را صادر کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله با آغوش باز، خطاکاران توبه‌کار را پذیرفت. در آیه فوق، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله شده و می‌فرماید: در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. «فظّ» در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است، و ... فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ ... به کسی می‌گویند که سنگ‌دل می‌باشد و عملا انعطاف و محبتی نشان نمی‌دهد بنا بر این، این دو کلمه گرچه هر دو بمعنی خشونت است اما یکی غالبا در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می‌رود و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر صلی الله علیه و آله و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهکار می‌کند. سپس دستور می‌دهد که از تقصیر آنان بگذر، و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن یعنی نسبت به بی‌وفایی‌هایی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند از حق خود درگذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می‌کنم، و در مورد مخالفت‌هایی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آمرزش آنها را از من بطلب؛ ... فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ .... به عبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط به حق من است من می‌بخشم پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا عمل کرد و آنها را بطور عموم مشمول عفو خود ساخت. روشن است که اینجا یکی از موارد روشن عفو و نرمش و انعطاف بود و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این می‌کرد زمینه برای پراکندگی مردم کاملا-فراهم بود، مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن‌همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه اینها خودشان محسوب می‌شدند) چنین مردمی نیاز شدید به محبت و دلجویی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند. در این آیه اشاره به یکی از صفات مهم که در هر رهبری لازم است شده و آن، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۶ مسأله گذشت و نرمش و انعطاف در برابر کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعدا پشیمان شده‌اند، بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن و تندخو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد بزودی در برنامه‌های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می‌شوند و از وظیفه رهبری بازمی‌ماند و به‌همین دلیل علی علیه السلام در یکی از کلمات قصار خود می‌فرماید: «آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ»؛ «وسیله رهبری گشادگی سینه است.»

دستور به مشورت

... وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ... بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می‌دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن و رای و نظر آنها را بخواه. این دستور به‌خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله- همانطور که اشاره کردیم- قبل از آغاز جنگ احد در چگونگی مواجهه با دشمن، با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر

این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می‌رسید که در آینده پیامبر صلی الله علیه و آله نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌گوید و دستور می‌دهد که باز هم با آنها مشورت کن، هر چند نتیجه مشورت در پاره‌ای از موارد سودمند نباشد زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم منافع آن روی هم‌رفته به مراتب بیش از زیان‌های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالاـ بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه اینها بالاتر است. اکنون ببینیم پیامبر صلی الله علیه و آله در چه موضوعاتی با مردم مشورت می‌کرد. گرچه کلمه «الأمر» در ... شاوِرْهُمْ فِی ٱلْأَمْرِ ... مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می‌شود ولی مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز در احکام الهی با مردم مشورت حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۷ نمی‌کرد بلکه در آنها صرفا تابع وحی بود. بنا بر این، مورد مشورت تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله در قانون‌گذاری، هیچوقت مشورت نمی‌کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می‌خواست و لذا گاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهادی را طرح می‌کرد مسلمانان نخست سؤال می‌کردند که آیا این یک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می‌باشد اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می‌کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می‌شدند. چنانکه در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند در نقطه‌ای اردو بزنند، یکی از یاران بنام حباب‌بن منذر عرض کرد ای رسولخدا صلی الله علیه و آله این محلی را که برای لشگرگاه انتخاب کرده‌اید طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد؟ و یا صلاحدید خود شما می‌باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرمان خاصی در آن نیست، عرض کرد: اینجا به این دلایل جای مناسبی برای اردوگاه نیست دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد.

اهمیت مشاوره در اسلام

موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که قطع نظر از وحی آسمانی آنچنان فکر نیرومندی داشت که نیازی به مشاوره نداشت برای اینکه از یک‌سو مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه سازد تا آن را جزو برنامه‌های اساسی زندگی خود قرار دهند، و از سوی دیگر، نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، در امور عمومی مسلمانان که جنبه اجرای قوانین الهی داشت (نه قانونگزاری) جلسه مشاوره تشکیل می‌داد و مخصوصا برای رأی افراد صاحب نظر ارزش خاصی قائل بود، تا آنجا که گاهی از رأی خود برای احترام آنها صرفنظر می‌نمود، چنانکه نمونه آنرا در جنگ احد مشاهده کردیم و می‌توان گفت: یکی از عوامل موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پیشبرد اهداف اسلامی همین موضوع بود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۸ اصولاـ مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح‌اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند و صاحب‌نظران آنها به مشورت می‌نشینند، کمتر گرفتار لغزش می‌شوند. وبر عکس افرادی که گرفتار استبداد رای هستند و خود را بی نیاز از افکار دیگران می‌دانند- هر چند از نظر فکری فوق العاده باشند- غالبا گرفتار اشتباهات خطرناك و دردناکی می‌شوند. از این گذشته استبداد رای، شخصیت را در توده مردم می‌کشد و افکار را متوقف می‌سازد و استعدادهای آماده را نابود می‌کند و به این ترتیب بزرگترین سرمایه‌های انسانی یك ملت از دست می‌رود. بعلاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می‌گردد؛ زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می‌دانند و معمولاـ انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی‌ورزد و اگر احیانا مواجه با شکست گردد زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم بر او بسته است؛ زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی‌کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد بلکه دل‌سوزی و غم‌خواری نیز می‌کند. یکی دیگر از فوائد مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با

خود درک خواهـد کرد و این شـناسایی، راه را برای پیروزی او هموار می‌کنـد و شاید مشورت‌های پیامبر صـلی الله علیه و آله با آن قـدرت فکری و فوق‌العاده‌ای که در حضـرتش وجود داشت، به‌خاطر مجموع این جهات بوده است. در اخبار اسـلامی تأکیـد زیادی روی مشـاوره شـده است: در حـدیثی از پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقـل شـده که فرمود: «ما شَـقی عَبـدٌ قَطّ بِمَشورهٔ وَ لا سَعِدَ بِاْستغناء رَأیٍ»؛ «هیچکس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد رأی، خوشبخت نشده است.» در سخنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْیِهِ هَلَکَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَکَهَا فِی عُقُولِهَا»؛ کسـی که استبداد به رای داشـته باشد هلاک می‌شود و کسـی که با افراد بزرگ مشورت کند در عقل آنها شـریک شده است.» و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إذا کان أمراؤکم خیارکم و أغنیاؤکم سـمحاءکم و أمرکم شوری بینکم فظهر الأرض خیر لکم من بطنها و إذا کان أمراؤکم شـرارکم و أغنیاؤکم حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۹ بخلاءکم و أمورکم إلی نسـائکم فبطن الأـرض خیر لکم من ظهرها»؛ «۱» «هنگامی که زمامداران شـما، نیکان شـما باشـند و توانگران شما سخاوتمندان و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شـما بهتر است (یعنی شایسته حیات و زندگی هستید) ولی اگر زمامدارانتان، بدان، و ثروتمندان، افراد بخیل باشـند و در کارها مشورت نکنید در این صورت، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است.»

با چه اشخاصی مشورت کنیم؟

مسـلم است که هر کس نمی‌توانـد طرف مشورت قرار گیرد؛ زیرا گـاه آنهـا نقاط ضـعفی دارنـد که مشورت با آنها مایه بـدبختی و عقب افتـادگی است چنانکه علی علیه السـلام می‌فرمایـد: با سه طایفه مشورت نکن: ۱- «وَ لا تُـدْخِلَنَّ فِی مَشُورَتِکَ بَخِیلًا یَعْدِلُ بِکَ عَنِ الْفَضْلِ وَ یَعِدُکَ الْفَقْرَ»؛ «با افراد بخیل مشورت نکن زیرا ترا از بخشش و کمک به دیگران بازمی‌دارند و از فقر می‌ترسانند.» ۲- «وَ لا جَبَانـاً یُضْعِفُکَ عَنِ الْأُمُورِ»؛ «همچنین بـا افراد ترسو مشورت نکن زیرا آنهـا ترا از انجـام کارهای مهم بازمی‌دارنـد.» ۳- «وَ لا حَرِیصاً یُزَیِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ»؛ «۲» «و نیز بـا افراد حریص مشـورت نکـن کـه آنهـا برای جمـع آوری ثروت و یـا کسـب و مقـام، ستمگری را در نظر تو جلوه می‌دهند.»

وظیفه مشاور

همانطور که در اسـلام دسـتور مؤکـد در باره مشورت کردن داده شـده به افرادی که مورد مشورت قرار می‌گیرند نیز تأکید شده که از: هیچگونه خیرخواهی فروگـذار نکننـد و خیانت در مشورت یکی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود، حتی این حکم در باره غیر مسلمانان نیز ثابت است؛ یعنی اگر انسان، پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت، نسبت به او خیانت کند و غیر از آنچه تشـخیص می‌دهد به او اظهار نماید. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۰ در رساله حقوق که از امام سجاد علی‌بن الحسـین علیهما السـلام نقل شده می‌فرماید: «وَ حَقُّ الْمُسْتَشِـیرِ إنْ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ رَأْیاً حَسَـناً أَشَـرْتَ عَلَیْهِ وَ إنْ لَمْ تَعْلَمْ لَهُ أَرْشَدْتَهُ إِلَی مَنْ یَعْلَمُ وَ حَقُّ الْمُشِـیرِ عَلَیْـکَ أنْ لا تَتَّهِمَهُ فِیمَا لا یُوَافِقُکَ مِنْ رَأْیِهِ»؛ «حق کسـی که از تو مشورت می‌خواهـد این است که اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر در باره آن کار، چیزی نمی‌دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می‌داند و اما حق کسی که مشاور تو است این است که در آنچه با تو موافق نیست او را متهم نسازی.»

شورای عمر

جمعی از مفسـران و دانشـمندان اهـل تسـنن هنگامی که به آیه فوق رسـیده‌اند اشاره به شورای شـش نفری عمر، برای انتخاب خلیفه سوم کرده و ضـمن بیانات مشـروحی آن‌را منطبق بر آیه فوق و روایات مشورت دانسـته‌اند. گرچه تشـریح کامل این بحث در عهـده

کتب عقائد است ولی در اینجا لازم است بطور فشرده به چند نکته اشاره شود: اولا: انتخاب امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله تنها بایـد از طرف پروردگار باشد زیرا او همانند پیامبر صـلی الله علیه و آله باید واجد صـفاتی همچون عصـمت و مانند آن باشد که تشـخیص آن تنهـا به دست خـدا است، و به عبـارت دیگر همـانطور که نمی‌توان پیـامبر را بـا مشورت تعیین کرد، انتخاب امام هم با مشـورت ممکن نیست. ثانیـا: شـورای شـش نفری مزبـور، هرگز منطبـق بر مـوازین مشـورت نبود؛ زیرا اگر منظور، مشورت بـا عموم مسلمانان بوده اختصاص به شش نفر چه معنی دارد؟! و اگر هدف، مشورت با متفکران امت بوده، متفکران امت منحصر به این شش نفر نبودنـد و افراد پر مایه‌ای همچون سـلمان که مشاور شـخص پیغمبر صـلی الله علیه و آله بود و ابوذر و مقـداد و ابن عباس و مانند آنها از دایره این مشورت بیرون بودند، بنا بر این، منحصـر ساختن مشاوران به آن شـش نفر به یک دسته‌بندی سیاسی شبیه‌تر است از یک هیئت مشورتی و اگر منظور انتخاب افراد صاحب نفوذ برای مشورت بوده تا رأی آنها مورد قبول دیگران واقع شود، باز درست نبوده است زیرا شخصـیت‌هایی مانند سـعدبن عباده که رئیس مطلق طایفه انصار بود و ابو ذر غفاری که شخصـیت بزرگ طایفه بنی غفار بود و ماننـد آنها از این حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۱ مشورت بر کنار شـده بودنـد. ثالثا: می‌دانیم برای این مشورت شرایط سخت و سنگینی قرار داده شده بود و مخالفان تهدید به مرگ شده بودند در حالی که در برنامه‌های مشورتی اسلام چنین چیزی وجود ندارد.

مرحله تصمیم نهایی

فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ .... همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف بخرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع‌بود، بنابراین پس ازبرگزاری مشاوره و روشن شـدن نتیجه مشورت، بایـد هرگونه تردیـد و دودلی و آرا پراکنده را کنار زد و با قـاطعیت تصـمیم گرفت و این همان چیزی‌است‌که درآیه فوق از آن تعبیر به عزم شـده است وآن تصـمیم قاطع می‌باشـد. قابل توجه اینکه در جمله بالاـ مسأله مشـاوره بصورت جمع ذکر شـده (و شاورهم) ولی تصـمیم نهایی تنها بعهـده پیامبر صـلی الله علیه و آله و بصورت مفرد ذکر شـده (عزمت). این اختلاـف تعبیر، اشـاره به‌یک نکته مهم می‌کنـد و آن اینکه: بررسـی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، بایـد بصورت دسـتجمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن، اراده واحدی به‌کار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه بوسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صـورت گیرد، قطعـا مـواجه بـا اختلاـف و شـکست خواهـد شـد و به‌همین جهت در دنیـای امروز نیز مشـورت را بصورت دسـتجمعی انجام می‌دهند، اما اجرای آن را بدست دولت‌هایی می‌سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می‌شود. موضوع مهم دیگر اینکه جمله فوق، می‌گویـد: بهنگـام تصـمیم نهایی بایـد توکل بر خـدا داشـته باشـید یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائـل عـادی، استمداد از قـدرت بی پایـان پروردگـار را فراموش مکن. البته معنـای توکـل این نیست که انسان از وسائل و اسـباب پیروزی که خداونـد در جهان ماده در اختیار او گذاشـته است، صـرفنظر کنـد چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۲ نقـل شـده است که هنگامی که یک نفر عرب، پای شتر خود را نبسته بود و آن را بـدون محافـظ رهـا سـاخته بود و این کـار را نشانه توکل بر خـدا می‌دانست به او فرمود: اعقلها و توکل یعنی پایش را ببنـد و سـپس توکل کن. بلکه منظور این است که انسان در چهار دیوار عالم ماده، و محـدوده قدرت و توانایی خود محاصـره نگردد و چشم خود را به حمـایت و لطـف پروردگـار بـدوزد، این تـوجه مخصـوص، آرامش و اطمینـان و نیروی فـوق العـاده روحی و معنـوی به انسـان می‌بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت. «۱» در پایان آیه بعد دستور می‌دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد؛ ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. و ضـمناً از این آیه استفاده می‌شود که توکل باید حتما بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد.

نتیجه توکل

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ .... در این آیه که مکمل آیه گذشته است، نکته توکل بر خداونـد بیان شـده است و آن اینکه: قـدرت او بالاترین قدرتهاست، بحمایت هر کس اقدام کند هیچ- کس نمی‌تواند بر او پیروز گردد. همـانطور که اگر حمایت خود را از کسـی برگیرد هیـچ کس قادر بحمایت او نیست، کسـی که این چنین همه پیروزیها از او سرچشـمه میگیرد، بایـد بـاو تکیه کرد، و از او کمـک خواست. این آیه افراد با ایمان را ترغیب می‌کنـد، که علاوه بر تهیه همه‌گونه وسائل ظاهری باز بقـدرت شـکست‌ناپذیر خـدا تکیه کنند. و در حقیقت روی سـخن در آیه پیش، به پیامبر اکرم بود. و به او دسـتور می‌داد. و اما در این آیه روی سخن با همه مؤمنان است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۳ و به آن‌ها می‌گوید: هماننـد پیـامبر، بایـد بر ذات پـاک خـدا تکیه کننـد، و لـذا در پایـان آیه می‌خـوانیم: ... وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ «مؤمنـان تنهـا بر ذات خداونـد، بایـد توکـل کننـد.» نـا گفته پیـداست، که حمـایت خداونـد، یـا ترک حمایت او نسـبت بمؤمنان بی‌حساب نیست، و روی شایسـتگی‌ها و لیاقت‌هـا صورت می‌گیرد. آنهـا که فرمـان خـدا را زیر پا بگذارنـد، و از فراهم ساختن نیروهای مادی و معنوی غفلت کننـد هرگز مشـمول یاری او نخواهنـد بود، و بر عکس آنها که با صـفوف فشـرده و نیات خالص و عزمهای راسـخ و تهیه همه‌گونه وسائل لازم، به مبارزه با دشمن برمی‌خیزند دست حمایت پروردگار پشت سر آنها خواهد بود. «۱»

هرگونه خیانتی ممنوع

وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۱۶۱) «۲» ۱۶۱- (شما گمان کردیـد ممکن است پیـامبر به شـما خیـانت کنـد در حالیکه) ممکن نیست هیـچ پیامبری خیانت کنـد و هر کس خیانت کنـد در روز رسـتاخیز آنچه را در آن خیـانت کرده با خود (به صـحنه محشـر) می‌آورد سپس به هر کس آنچه تحصـیل کرده داده می‌شود و (به همین دلیـل) به آنها سـتم نخواهـد شـد (زیرا محصول اعمال خود را خواهنـد دیـد). وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ .... با توجه به این که آیه فوق به دنبـال آیـات احـد نازل شـده و با توجه به روایتی که جمعی از مفسـران صـدر اول نقل کرده‌انـد، این آیه به عذرتراشـی‌های بی‌اساس بعضـی از جنگ‌جویان احد پاسخ می‌گوید، توضـیح اینکه: هنگامی که بعضی از تیراندازان احد می‌خواستند سنگر حساس خود را برای جمع‌آوری غنیمت تخلیه کننـد، امیر آنـان دسـتور حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۵۴۴ داد، از جـای خود حرکت نکنید، رسول خدا شـما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود گفتند، ما می‌ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد و لذا باید برای خود دست و پا کنیم، این را گفتند و سنگرها را تخلیه کرده و به جمع‌آوری غنـائم پرداختنـد و آن حوادث دردناک پیش آمـد. قرآن در پاسـخ آنها می‌گویـد: آیا شـما چنین پنداشتیـد که پیغمبر صلی الله علیه و آله به‌شـما خیـانت خواهـد کرد؟ در حـالی که هیـچ پیغمبری ممکن نیست خیـانت کنـد؛ وَ مـا كـانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ .... خداونـد در این آیه سـاحت مقـدس پیـامبران را به‌طور کلی از خیانت منزه داشـته و می‌گویـد اساسا چنین چیزی شایسـته مقام نبوت نیست؛ یعنی خیـانت بـا نبوت سازگـار نمی‌باشـد، اگر پیـامبری خـائن باشـد دیگر نمی‌توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد. نا گفته پیداست، که آیه هرگونه خیانت را، اعم از خیانت در تقسـیم غنائم و یا حفظ امانت مردم، و یا در گرفتن وحی و رسانیـدن آن به بنـدگان خـدا، از پیامبران نفی می‌کند. عجیب است از کسـی که پیامبر را امین وحی خدا می‌داند، چگونه احتمال می‌دهـد که مثلا پیامبر خـدای نکرده در غنایم جنگی حکم نارواپی دهد، و او را از حق خود محروم سازد؟ البته روشن است خیانت برای هیچ‌کس مجاز نیست خواه پیامبر باشـد یا غیر پیامبر، ولی از آنجا که گفتگوی عـذرتراشان جنگ احـد در باره پیامبر صـلی الله علیه و آله بود آیه نیز نخست سـخن از پیامبران می‌گوید و سپس اضافه می‌نماید: ... وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ ...؛ «هر کس

خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، به عنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل می‌کند و یا همراه خود به صحنه محشر می‌آورد و به این ترتیب در برابر همگان رسوا می‌شود.» بعضی از مفسّران گفته‌اند: منظور از حمل کردن بر دوش، یا همراه خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد، بلکه منظور، حمل مسئولیت آنها است ولی با توجه به مسأله تجسم اعمال آدمی در قیامت، هیچ لزومی برای این تفسیر نیست، بلکه همانطور که ظاهر آیه فوق گواهی می‌دهد، عین چیزهایی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۵ که در آن خیانت شده به‌عنوان سند جنایت بر دوش خیانت‌کنندگان و یا بهمراه آنها خواهد بود. سپس به هر کس آنچه انجام داده و به دست آورده، داده می‌شود یعنی مردم اعمال خود را عینا در آنجا خواهند یافت و به‌همین دلیل، ظلم و ستمی در باره هیچکس نمی‌شود»؛ ... ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ چرا که به هر کس آن می‌رسد که خود تحصیل کرده است، چه خوب باشد یا بد. آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آنچنان پرورش یافتند که غالبا کمترین خیانت، مخصوصا در غنائم جنگی و اموال عمومی از آنها سر نمی‌زد و چنان بود که غنائم گرانبها و در عین حال کم حجم را، که خیانت در آن چندان مشکل نبود کاملاـ دست نخورده به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا زمامدارانی که بعد از آن‌حضرت روی کار آمدند می‌آوردند، به‌طوری که مایه اعجاب هر بیننده‌ای بود، اینها همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند. گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می‌دیدند در حالی که مردم خیانتگر، اموالی را که در آن خیانت کرده‌اند در برابر چشم همگان بر دوش می‌کشند و همین ایمان به آنها هشدار می‌داد که از فکر خیانت نیز، صرفنظر کنند. طبری در تاریخ خود نقل می‌کند، هنگامی که مسلمانان وارد مدائن شدند و به جمع‌آوری غنائم پرداختند یکی از مسلمانان، غنیمت بسیار گران‌قیمتی نزد مسئول جمع غنائم آورد آنها از مشاهده آن تعجب کردند و گفتند: ما هرگز چیزی این چنین گرانبها ندیدیم، سپس از وی پرسیدند آیا چیزی از آن برگرفته‌ای؟ گفت: به‌خدا قسم اگر به‌خاطر اللَّه نبود هرگز آن را نزد شما نمی‌آوردم، آنها فهمیدند که این مرد، شخصیت معنوی خاصی دارد و از او خواستند که خود را معرفی کند، او در پاسخ گفت: نه به‌خدا سوگند هرگز خود را معرفی نمی‌کنم که مرا ستایش کنید و برای دیگری نمی‌گویم که مرا تمجید کند ولی خدا را شکر می‌کنم و به پاداش او راضی هستم. «۱»

آنها که در جهاد شرکت نکردند

أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ کَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ (۱۶۳) «۱» ۱۶۲- آیا کسی که از رضایت خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به سوی خشم و غضب خدا بازگشته و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است؟! ۱۶۳- هر یک از آنها برای خود درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند و خداوند به آنچه انجام می‌دهند بینا است. أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ .... در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ احد و نتایج آن بحث شد، اکنون نوبت منافقان و مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از آنها در میدان جنگ حضور نیافتند زیرا در روایات می‌خوانیم، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان حرکت به‌سوی احد را صادر کرد، جمعی از منافقان به بهانه اینکه یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان، خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف‌الایمان نیز به آنها ملحق شدند، آیه فوق سرنوشت آنها را تشریح می‌کند و می‌گوید: آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند و از خشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که به‌سوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها، زشت و ناراحت کننده است؟ سپس می‌فرماید: هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ...؛ «هر یک از آنها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خدا دارند» اشاره به این است که نه تنها منافقان تن‌پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و

دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می‌شود و تا ما فوق آنچه تصور شود ادامه می‌یابد. جالب توجه اینکه: در روایتی از امام علی‌بن موسی‌الرضا علیهما السلام نقل شده که فرمود: هر درجه‌ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است و در حدیث دیگری وارد شده که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۷ بهشتیان، کسانی را که در درجات علیین (بالا) قرار دارند آنچنان می‌بینند که ستاره‌ای در آسمان دیده می‌شود منتها باید توجه داشت که درجه معمولا به پله‌هایی گفته می‌شود که انسان به وسیله آنها به نقطه مرتفعی صعود می‌کند و اما پله‌هایی که از آن برای پائین رفتن به نقطه گودی استفاده می‌شود دَرْك (بر وزن مرگ) می‌گویند و لذا در باره پیامبران. در سوره بقره، آیه ۲۵۳ می‌خوانیم: ... وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ .... و در باره منافقان، در سوره نساء آیه ۱۴۵ می‌خوانیم: ... إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ .... ولی در آیه مورد بحث، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده، جانب طایفه مؤمنان، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می‌گویند). و در پایان آیه می‌فرماید: ... وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ؛ «خداوند نسبت به اعمال همه آنها بینا است» و به خوبی می‌داند هر کسی طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است.

یک روش مؤثر تربیتی

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می‌گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می‌شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آنرا روش غیر مستقیم نامید، اثر فوق‌العاده‌ای در تأثیر برنامه‌های تربیتی دارد زیرا انسان، معمولاـ به افکار و برداشت‌های خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می‌دهد، هنگامی که مسأله بصورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل آن، مقاومت به خرج می‌دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می‌نگرد، ولی هنگامی که بصورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آنرا فکر و تشخیص خود می‌داند و به‌عنوان یک فکر و طرح آشنا به آن می‌نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت به خرج نمی‌دهد، این طرز تعلیم مخصوصا در برابر افراد لجوج و همچنین در برابر کودکان مؤثر است «۱».

بررسی دیگری روی جنگ احد

أ وَ لَمَّا أَصابَتْكُمْ مُصِیبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَیْها قُلْتُمْ أَنَّی هذا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱۶۵) «۱» ۱۶۵- آیا هنگامی که مصیبتی به شما (در میدان جنگ احد) رسید در حالی که دو برابر آن را (بر دشمن در میدان جنگ بدر) وارد ساخته بودید گفتید این مصیبت از کجا است؟ بگو از ناحیه خود شما است (که در میدان جنگ احد با دستور پیامبر مخالفت کردید) خداوند بر هر چیزی قادر است (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده به شما پیروزی می‌دهد). این آیه بررسی دیگری روی حادثه احد است، توضیح اینکه: جمعی از مسلمانان از نتائج دردناك جنگ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر بر زبان می‌آوردند خداوند در آیه فوق سه نکته را به آنها گوشزد می‌کند: ۱- شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید، اگر به شما در این میدان، مصیبتی رسید در میدان دیگر (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید؛ زیرا آنها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که هیچ اسیر نگرفتند ولی شما در بدر هفتاد نفر از آنها را به‌قتل رسانیدید و هفتاد نفر را اسیر کردید. أ وَ لَمَّا أَصابَتْكُمْ مُصِیبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَیْها ... در حقیقت، جمله ... قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَیْها ...؛ یعنی دو برابر آن بر دشمن ضربه زدید در حکم جوابی است که بر سؤال، مقدم شده است. ۲- شما می‌گویید: این مصیبت از کجا دامن‌گیرتان شد؛ ... قُلْتُمْ أَنَّی هذا ... ولی ای پیامبر به آنها بگو این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید؛ ... قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ .... شما بودید که با مخالفت فرمان پیامبر صلی الله علیه

و آله سنگر حساس کوه عینین را رها ساختید و شما بودید که جنگ را به پایان نرسانیده و سرنوشت آن را یک سره نکرده به جمع‌آوری حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۹ غنائم پرداختید و نیز شما بودید که به هنگام حمله مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و سستی‌های شما بود که باعث آن شکست و آن همه کشته گردید. ۳- شما نباید از آینده نگران باشید زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد؛ ... إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ .... «۱»

باید صفوف مشخص شود

وَ ما أَصابَکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِیَعْلَمَ الْمُؤْمِنِینَ (۱۶۶) وَ لِیَعْلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا وَ قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعْناکُمْ هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِیمانِ یَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یَکْتُمُونَ (۱۶۷) «۲» ۱۶۶- و آنچه (در روز احد) در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا (و بر طبق قانون علیت) بود و برای این بود که مؤمنان شناخته شوند. ۱۶۷- و نیز برای این بود که کسانی که راه نفاق پیش گرفتند شناخته شوند آنها که به‌ایشان گفته شد بیایید و در راه خدا نبرد کنید یا (لا اقل) از حریم خود دفاع نمایید گفتند: اگر ما می‌دانستیم جنگی واقع خواهد شد از شما پیروی می‌کردیم (اما می‌دانیم جنگی نمی‌شود) آنها آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند با دهان خود چیزی می‌گویند که در دل آنها نیست و خداوند به آنچه کتمان می‌کنند دانا است. آیه فوق، این نکته را تذکر می‌دهد که هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می‌آید علاوه بر اینکه بدون علت نیست وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان، لذا در قسمت اول آیه می‌فرماید: وَ ما حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۰ أَصابَکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ ...؛ آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت‌پرستان بهم درآویختند، بر شما وارد شد به فرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت؛ زیرا هر حادثه‌ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساسا عالم روی یک سلسله علل و اسباب پی‌ریزی شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است، و روی این اصل، هر لشگری که در میدان جنگ سستی کند و به‌مال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود، بنا بر این منظور از اذن‌اللَّه (فرمان خدا) همان اراده و مشیت او است که به‌صورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است. و در قسمت دوم آیه می‌فرماید: وَ لِیَعْلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا ...؛ «یکی دیگر از آثار این جنگ، این بود که صفوف مؤمنان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان، از سست ایمان شناخته گردند.» بطور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان، پیدا شدند: گروه اول افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان، تا آخرین نفس ایستادگی بخرج دادند، بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند. گروه دیگر تزلزل و اضطراب در دلهای آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند. گروه سوم، گروه منافقان بودند که در اثناء راه، به بهانه‌هایی که اشاره خواهد شد از شرکت در جنگ، خودداری کرده و به مدینه بازگشتند، که آنها عبداللَّه‌بن ابی سلول و سیصد نفر از یارانش بودند. اگر حادثه سخت احد نبود هیچگاه صفوف به این روشنی مشخص نمی‌شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی‌گرفتند و هر کس ممکن بود هنگام ادعا، خود را بهترین فرد با ایمان بداند. در حقیقت در آیه، اشاره به دو چیز شده: نخست علت فاعلی شکست احد و دیگر علت غایی و نتیجه نهایی آن. تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می‌فرماید: وَ لِیَعْلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا ...؛ «تا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۱ کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند.» و نمی‌فرماید «لیعلم المنافقین»؛ «تا منافقان شناخته شوند» و به عبارت دیگر، نفاق به‌صورت فعل ذکر شده نه به‌صورت وصف، این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق، هنوز در همه آنان به‌صورت صفت ثابتی در نیامده بود و لذا در

تاریخ اسلام می‌خوانیم که بعضی از آنان، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤمنان پیوستند. سپس قرآن گفت‌گویی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین قبل از جنگ رد و بدل شد به این صورت بیان می‌کند: ... وَ قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا ...؛ بعضی از مسلمانان (که طبق نقل ابن عباس عبداللَّه‌بن عمربن حزام بوده است) هنگامی که دید عبد اللَّه‌بن ابی‌سلول با یارانش خود را از لشگر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند گفت: بیایید یا به‌خاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لا اقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می‌کند دفاع نمایید. ولی آنها به یک بهانه واهی دست زدند و گفتند: ... لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعْناکُمْ ...؛ «ما اگر میدانستیم جنگ می‌شود بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم»، ما فکر می‌کنیم این غائله بدون جنگ و خونریزی پایان پذیرد. و بنا به تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر ما این را، جنگ می‌دانستیم با شما همکاری می‌کردیم، ولی به‌نظر ما این جنگ نیست بلکه یک نوع انتحار و خودکشی است زیرا با عدم توازنی که میان لشگر اسلام و کفار دیده می‌شود، جنگ کردن با آنها عاقلانه نیست. بخصوص اینکه لشکرگاه اسلام در نقطه نا مناسبی قرار گرفته است. بهر ترتیب اینها بهانه‌ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامنگیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خلافکاری‌های خودشان بود، خداوند می‌گوید: اینها دروغ می‌گفتند: ... هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِیمانِ ...؛ «آنها در آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند.» ضمناً از این جمله استفاده می‌شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که به عقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد. یَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ ...؛ «آنها به زبان چیزی می‌گویند که در دل ندارند» و نیت آنها با آنچه می‌گفتند کاملا مغایرت داشت آنها به خاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دائر به‌جنگ کردن در خود مدینه، و یا ترس از ضربات دشمن و یا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۲ بی‌علاقگی به اسلام از شرکت در میدان، خودداری کردند ... وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یَکْتُمُونَ ...؛ «ولی خداوند به آنچه منافقان کتمان می‌کنند کاملا آگاه است.» هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آنها را به مسلمانان نشان می‌دهد و هم در آخرت به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد «۱».

گفته‌های بی اساس منافقان

الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (۱۶۸) «۲» ۱۶۸- (منافقان) آنها هستند که به برادران خود گفتند- در حالیکه از حمایت آنها دست کشیده بودند- اگر آنها از ما پیروی می‌کردند کشته نمی‌شدند، بگو (مگر شما می‌توانید مرگ افراد را پیش‌بینی کنید) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید. منافقان علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره‌گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند، به هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی‌دادند. قرآن در آیه فوق، به گفتار بی اساس آنها پاسخ می‌دهد و می‌گوید: الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا ...؛ «آنها که از جنگ کناره‌گیری کردند و به برادران خود گفتند اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچگاه کشته نمی‌شدند به آنها بگو اگر قادر به پیش‌بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید.» یعنی در حقیقت شما با این ادعا، خود را عالم به غیب و با خبر از حوادث آینده می‌دانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش‌بینی کرده و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟! وانگهی اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید آیا عمر جاویدان خواهید داشت؟ آیا می‌توانید مرگ را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۳ برای همیشه از خود دور سازید؟ بنا بر این شما که نمی‌توانید قانون مسلم مرگ را از میان ببرید پس چرا در میان بستر با ذلت بمیرید؟ چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید؟ در آیه فوق، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد: و آن اینکه از مؤمنان تعبیر به برادر شده در حالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیستند، این یک نوع سرزنش به آنها است که شما مؤمنان را برادر خود میدانستید چرا در این لحظات حساس، دست از حمایت آنها برداشتید و لذا بلا

فاصله بعد از تعبیر اخوانهم جمله قعدوا یعنی از جنگ بازنشستند ذکر شده آیا انسان ادعای برادری میکند و بلا فاصله از حمایت برادر خود باز می‌نشیند؟! «۱».

زندگان جاوید

الَّذِينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۱۶۸) وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) «۲» ۱۶۹- (ای پیامبر) هر گز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. ۱۷۰- آنها به‌خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و به‌خاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۴ نشدند (نیز) خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند و می‌دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت. ۱۷۱- و (نیز) از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان خوشحال و مسرور می‌شوند و (می‌بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند). بعضی از مفسران معتقدند که آیات فوق در باره شهدای احد نازل شده و بعضی دیگر در باره شهدای بدر می‌دانند، ولی حق این است که پیوند این آیات با آیات گذشته نشان می‌دهد، بعد از حادثه احد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می‌شود و لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: آیات در باره شهدای احد و بدر هر دو نازل شده است. ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل میکند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می‌توانیم داشته باشیم که غرق نعمت‌های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم؟ تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به‌جهان بر گردیم و مجددا در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف‌ناپذیر من این است که کسی دو باره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه نگران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد. بهر حال چنین به‌نظر می‌رسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تاسف می‌خوردند که چرا آنها مردند و نابود شدند؟ مخصوصا هنگامی که به نعمتی می‌رسیدند و جای آنها را خالی می‌دیدند بیشتر ناراحت می‌شدند، با خود می‌گفتند ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده‌اند و دستشان از همه جا کوتاه است. اینگونه افکار و اینگونه سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی‌کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۵ آیات فوق، خط بطلان بر این‌گونه افکار کشیده و مقام، شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است و می‌گوید: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً .... در اینجا روی سخن فقط به پیامبر صلی الله علیه و آله است تا دیگران حساب خود را بکنند می‌گوید: ای پیامبر! هر گز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند ... بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان متنعمند. منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی، اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت‌های معنوی است- و بعلاوه موضوع سخن، در آیه آنها هستند- تنها نام از آنها برده شده است. آنها به‌قدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست. سپس به

گوشه‌ای از مزایـا و برکـات فراوان زنـدگی برزخی شـهیدان اشاره کرده و می‌فرمایـد: ... فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...؛ «آنها به‌خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند.» یکی از دلائل دیگر خوشحالی آنها به‌خاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت ننوشیده‌اند و به آنها ملحق نشده‌اند زیرا مقامات و پاداش‌های آنها را در آن جهان به خوبی می‌بیننـد و از این رو مستبشر و شاد می‌شونـد، همانطور که قرآن می‌گویـد: ... وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ .... و به دنبال آن می‌فرمایـد: ... أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ؛ یعنی شـهیدان احساس می‌کنند که برادران مجاهد آنهـا، پس از مرگ، هیچگونه انـدوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده‌انـد ندارنـد و نه هیچگونه ترسـی از روز رسـتاخیز، و حوادث وحشتناک آن. این جمله، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن اینکه شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده‌اند خوشحال می‌شوند، خودشان هم هیچگونه ترسـی از آینده و غمی از گذشـته ندارند. یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ .... حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمـونه، ص: ۵۵۶ایـن آیه در حقیقت تأکیـد و توضـیح بیشـتری در بـاره بشارتهایی است که شـهیدان بعد از کشـته شدن دریافت می‌کنند آنها از دو جهت خوشحال و مسرور می‌شوند: نخست از این جهت که نعمت‌های خداونـد را دریافت می‌دارنـد، نه تنها نعمت‌های او بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آنها می‌شود. دیگر این که «آنها می‌بیننـد که خـدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند، نه پاداش شـهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت ننوشیدند»؛ ... وَ أَنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ در حقیقت آنچه را قبلا شنیده بودند در آنجا آشکار می‌بینند.

شاهدی بر بقای روح

از جمله آیـات قرآن که با صـراحت، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که در باره حیات شـهیدان بعـد از مرگ می‌باشـد و اینکه بعضـی احتمـال داده‌انـد که مراد از حیـات، معنی مجـازی آن است و منظور باقی مانـدن آثار زحمات و نام و نشان آنها است، بسـیار از معنی آیه دور است و بـا هیـچ یـک از جمله‌های آیات فوق، اعم از روزی گرفتن شـهیدان و سـرور آنها از جهات مختلف، سازگـار نمی‌باشـد بعلاـوه آیات فوق، دلیل روشـنی بر مسأله برزخ و نعمت‌های برزخی است که شـرح آن در ذیل آیه شـریفه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (سوره مؤمنون آیه ۲۳) آمده است. «۱»

مرحله خطرناک جنگ

وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِینَ أَ لَنْ یَکْفِیَکُمْ أَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَهِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُنْزَلِینَ (۱۲۴) بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَهِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُسَوِّمِینَ (۱۲۵) وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْری لَکُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُکُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۷ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ (۱۲۶) لِیَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْ یَکْبِتَهُمْ فَیَنْقَلِبُوا خائِبِینَ (۱۲۷) «۱» ۱۲۳- خداونـد شـما را در بـدر یـاری کرد (و بر دشـمنان خطرناک پیروز شدیـد) در حالی که شـما (نسـبت به آنها) ناتوان بودیـد پس از خـدا بپرهیزیـد (و در برابر دشـمن مخالفت فرمـان پیـامبر نکنیـد) تـا شـکر نعمت او را به جـا آورده باشـید. ۱۲۴- در آن هنگـام که تو، به مؤمنـان می‌گفـتی آیـا کـافی نیست پروردگارتان شـما را به سه هزار نفر از فرشتگان که (از آسمان) فرود آیند یاری کند؟! ۱۲۵- آری (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید- و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید- خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوصی دارند، مـدد خواهد داد. ۱۲۶- ولی اینهـا (همه) فقـط برای بشـارت و اطمینان خاطر شـماست و گر نه پیروزی تنها از جانب خداونـد توانای حکیم است. ۱۲۷- (این وعده را که خدا به شـما داده) برای این است که قسمتی از پیکر لشکر کافران را قطع کند، یا آنها را با زور ذلت باز گرداند، تا مایوس و نا امید (به وطن خود) بازگردند. پس از پایان جنگ احد، لشکر پیروز مشرکان به سرعت به سوی مکه

بازگشت. ولی در اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟ چه بهتر که به مدینه بازگردند و شهر را غارت کنند، و مسلمانان را در هم بکوبند، و اگر محمد صلی الله علیه و آله هم زنده باشد به قتل برسانند و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود؟ به همین جهت، فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناکترین مرحله جنگ احد بود؛ زیرا مسلمانان به قدر کافی کشته و زخمی داده بودند و طبعا هیچگونه آمادگی در آن حال برای تجدید جنگ در آنها نبود و به عکس دشمن با روحیه نیرومندی می‌توانست این بار جنگ را از سر گیرد و نتیجه نهایی آن را پیش‌بینی کند. این خبر به زودی به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و اگر شهامت فوق العاده و ابتکار بی‌نظیر او که از وحی آسمانی مایه می‌گرفت، نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می‌یافت. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۸ آیات فوق در باره این مرحله حساس نازل شده است و به تقویت روحیه مسلمانان پرداخته و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله برای حرکت به سوی مشرکان داده شد و حتی مجروحان جنگ (و در میان آنها علی علیه السلام را که بیش از شصت زخم بر تن داشت) آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند. این خبر به گوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت به وحشت افتادند! آنها فکر می‌کردند شاید جمعیت تازه نفسی از مدینه به مسلمانان پیوسته‌اند و ممکن است برخورد جدید نتیجه نهایی جنگ را به زیان آنها تغییر دهد، لذا فکر کردند برای حفظ پیروزی خود بهتر این است که به مکه بازگردند. همین کار انجام شد و به سرعت راه مکه را پیش گرفتند. ... نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ «۱» وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ .... گفتیم این‌آیات در حقیقت برای تقویت روحیه شکست‌خورده مسلمانان، نازل شد و نخست در آن اشاره به پیروزی چشمگیر مسلمانان در میدان بدر شده تا با یادآوری آن خاطره، به آینده خویش دلگرم شوند و لذا می‌فرماید: خداوند شما را در بدر پیروزی داد، در حالی که نسبت به دشمن ضعیف و از نظر عده و تجهیزات قابل مقایسه با آنها نبودید (عدد شما ۳۱۳ نفر با تجهیزات کم و مشرکان بیش از هزار نفر و با تجهیزات فراوان بودند). حال که چنین است، از خدا بپرهیزید و از تکرار مخالفت فرمان پیشوای خود؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجتناب کنید تا شکر نعمت‌های گوناگون او را به جای آورده باشید. ... فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِینَ أَ لَنْ یَکْفِیَکُمْ أَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ ... سپس خاطره یاری مسلمانان را در میدان بدر به وسیله فرشتگان یادآوری کرده و می‌گوید: فراموش نکنید که در آن روز پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما گفت آیا کافی نیست که سه هزار نفر از فرشتگان به یاری شما بشتابند؟ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۹ بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ «۱» هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ. آری امروز هم اگر استقامت به خرج دهید و به استقبال سپاه قریش بشتابید. و تقوی را پیشه کنید و مانند روز گذشته، با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ننمایید، اگر در این حال مشرکان به سرعت به سوی شما برگردند، خداوند به وسیله پنج هزار نفر از فرشتگان که همگی دارای نشانه‌های مخصوصی هستند، شما را یاری خواهد کرد. وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْری وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ... اما توجه داشته باشید که آمدن فرشتگان به یاری شما، تنها برای تشویق و بشارت و اطمینان خاطر و تقویت روحیه شما است و گرنه پیروزی تنها از ناحیه خداوندی است که بر همه چیز قادر و در همه کار حکیم است. هم راه پیروزی را می‌داند و هم قدرت بر اجرای آن دارد. ... لِیَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْ یَکْبِتَهُمْ فَیَنْقَلِبُوا خائِبِینَ ...، گر چه مفسران در تفسیر این آیه گفته‌های گوناگونی دارند، ولی با مسیری که ما در تفسیر آیات گذشته به کمک خود آیات و تواریخ موجود پیمودیم، تفسیر این آیه نیز روشن است، خداوند می‌فرماید: اینکه به شما وعده داده شده است که فرشتگان را در برخورد جدید با دشمن به یاری شما بفرستد، برای این است که قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را قطع کند و آنها را با ذلت و رسوایی باز گرداند. باید توجه داشت که «طَرَف» در آیه، به معنی قطعه و «یَکْبِتَهُمْ» از ماده «کبت» به معنای بازگرداندن به زور و توام با ذلت است «۲». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۰

غزوه حمراء الاسد

الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِیمٌ (۱۷۲) الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ (۱۷۳) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ (۱۷۴) «۱» ۱۷۲- آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از آن همه جراحاتی که به آنها رسید، اجابت کردند (و هنوز زخم‌های میدان احد التیام نیافته بود به‌سوی میدان حمراء الاسد حرکت نمودند) از میان آنها برای کسانی که نیکی کردند و تقوی پیشه کردند، پاداش بزرگی خواهد بود. ۱۷۳- اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنها گفتند مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند، از آنها بترسید، اما آنها ایمانشان زیادتر شد و گفتند: خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است. ۱۷۴- به همین جهت آنها (از این میدان) با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند در حالیکه هیچ ناراحتی به آنها نرسید و از فرمان خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۱ گفتیم در پایان جنگ احد، لشگر فاتح ابو سفیان، پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین روحاء رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید فورا دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصا فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشگر بپیوندند، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: من از جمله مجروحان بودم ولی زخم‌های برادرم از من سخت‌تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم بازمی‌ماند او را به دوش می‌کشیدم و با زحمت، خود را به لشکر رسانیدیم و به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله و ارتش اسلام در محلی بنام حمراء الاسد که از آنجا تا مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند. این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصا از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکر می‌کردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته است. در این موقع جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف‌تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید و آن این که یکی از مشرکان بنام معبد الخزاعی از مدینه به‌سوی مکه می‌رفت و مشاهده وضع پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش او را بسختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت می‌کردید برای ما بهتر بود. این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین روحاء به لشکر ابو سفیان رسید، ابو سفیان از او در باره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آنرا ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و به‌سرعت پیش می‌آیند! ابو سفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می‌گویی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی‌دانم شما چه کردید؟ همین میدانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است! ابو سفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که به سرعت، عقب‌نشینی کرده و به مکه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۲ بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب‌نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله عبد القیس که از آنجا می‌گذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان این خبر را برسانند که ابو سفیان و بت‌پرستان قریش با لشکر انبوهی به‌سرعت به‌سوی مدینه میایند تا بقیه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را از پای در آورند. هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ ...؛ «خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است.» اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف، به‌مدینه بازگشتند آیات فوق، اشاره به این ماجرا می‌کند. الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِیمٌ؛ «آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند، آماده شرکت در

جنگ دیگری با دشمن شدند از میان این افراد برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیشه کردند یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند پاداش بزرگی خواهد بود.» از اینکه در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است، معلوم می‌شود که در میان آنها نیز افرادی یافت می‌شدند که خلوص کامل نداشتند و نیز ممکن است تعبیر منهم (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد، به بهانه‌ای از شرکت در این میدان، خودداری کرده بودند. سپس قرآن یکی از نشانه‌های زنده پایمردی و استقامت آنها را به این صورت بیان می‌کند: الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ؛ «اینها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (اشاره به کاروان عبد القیس و به روایتی اشاره به نعیم‌بن مسعود است که آورنده این خبر بودند) به آنها گفتند: لشکر دشمن، اجتماع کرده و آماده حمله‌اند، از آنها بترسید اما آنها نه تنها نترسیدند، بلکه به‌عکس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است.» به دنبال این استقامت و ایمان و پایمردی آشکار، قرآن، نتیجه عمل آنها را بیان حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۳ کرده و می گوید: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ ...؛ «آنها از این میدان، با نعمت و فضل پروردگار برگشتند چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن، در یک برخورد خطرناک با دشمن، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون درد سر به مدینه مراجعت نمودند (فرق میان نعمت و فضل ممکن است از این نظر باشد، که نعمت پاداشی است باندازه استحقاق، و فضل اضافه بر استحقاق است). سپس بعنوان تأکید می‌فرماید: ... لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ ...؛ «آنها در این جریان، کوچکترین ناراحتی ندیدند.» با اینکه وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ ...؛ «خشنودی خدا را بدست آوردند و از فرمان او متابعت کردند.» ... وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ؛ «و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است.»

تأثیر سریع تربیت الهی

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ بدر با روحیه آنها در حادثه حمراء الاسد که شرح آن گذشت، اعجاب انسان را برمی‌انگیزد که چگونه یک جمعیت شکست‌خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آنهمه مجروحان در مدتی به این کوتاهی که شاید به‌یک شبانه روز کامل نمی‌رسید، چنین تغییر قیافه دادند و با عزمی راسخ و روحیه‌ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که قرآن در باره آنها می گوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آنها رسید آنها نه تنها نهراسیدند بلکه ایمانشان و بدنبال آن استقامتشان افزوده شد. و این خاصیت ایمان بهدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصایب را بیشتر و نزدیکتر ببیند، پایمردی و استقامت او بیشتر می‌شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می گردد. این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه، انسان را بسرعت و عمق تأثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا می‌سازد که این خود در سر حد یک اعجاز است. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۴ إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیْطانُ یُخَوِّفُ أَوْلِیاءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَ خافُونِ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۷۵) «۱» ۱۷۵- این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می‌ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید. این آیه دنباله آیاتی است که در باره غزوه حمراء الاسد نازل گردید و ذلکم اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می‌ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند بنا بر این معنی آیه چنین است: عمل نعیم‌بن مسعود و یا کاروان عبد القیس فقط یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته؛ یعنی این گونه وسوسه‌ها تنها در کسانی اثر میگذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچگاه تحت تأثیر این وسوسه‌ها واقع نمی‌شوند، بنا بر این شما که از پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه‌ها متزلزل شوید. تعبیر از نعیم‌بن مسعود و یا کاروان عبد القیس به شیطان، یا به‌خاطر این است که عمل آنها براستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت؛ زیرا در قرآن و اخبار، معمولا هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با

وسوسه‌هاى شيطان انجام مى‌گيرد. و يا منظور از شيطان، خود اين اشخاص مى‌باشند و اين از مواردى است كه شيطان بر مصداق انسانى آن، گفته شده؛ زيرا شيطان معنى وسيعى دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غير انسان شامل مى‌شود، چنانكه در سوره انعام آيه ۱۱۲ مى‌خوانيم: و كذلك جعلنا لكل نبى عدوا شياطين الانس و الجن: اين چنين براى هر پيامبرى دشمنانى از شياطين انسانى و جن قرار داديم. و خافون ان كنتم مؤمنين: در پايان آيه مى‌فرمايد: اگر ايمان داريد، از من و مخالفت فرمان من بترسيد؛ يعنى ايمان با ترس از غير خدا سازگار نيست. همانطور در جاى ديگر مى‌خوانيم: فمن يؤمن بربه فلا يخاف بخسا و لا رهقا: كسى حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۶۵ كه به پروردگار خود ايمان بياورد از هيچ نقصان و طغيانى ترس نخواهد داشت (سوره جن آيه ۱۴). بنا بر اين اگر در قلبى ترس از غير خدا پيدا شود، نشانه عدم تكامل ايمان و نفوذ وسوسه‌هاى شيطانى است؛ زيرا ميدانيم در عالم بيكران هستى تنها پناهگاه خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و ديگران در برابر قدرت او قدرتى ندارند. اصولاـ مؤمنان اگر ولى خود را كه خدا است با ولى مشركان و منافقان كه شيطان است مقايسه كنند، ميدانند كه آنها در برابر خداوند هيچگونه قدرتى ندارند و به‌همين دليل نبايد از آنها، كمترين وحشتى داشته باشند، نتيجه اين سخن آن است كه هر كجا ايمان نفوذ كرد شهامت و شجاعت نيز بهمراه آن نفوذ خواهد كرد «۱».

تسليت به پيامبر صلى الله عليه و آله

وَ لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيْمانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) «۲» ۱۷۶- كسانى كه در راه كفر بر يكديگر پيشى مى‌گيرند، تو را غمگين نسازند؛ زيرا آنها هرگز زيانى به خداوند نمى‌رسانند (بعلاوه) خدا مى‌خواهد (آنها را بحال خود واگذارد و در نتيجه) بهره‌اى براى آنها در آخرت قرار ندهد، و براى آنها مجازات بزرگى است. ۱۷۷- كسانى كه ايمان را دادند و كفر را خريدارى كردند هرگز به خدا زيانى نمى‌رسانند و براى آنها مجازات دردناكى است. وَ لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ .... روى سخن در اين آيه به پيامبر صلى الله عليه و آله است و به دنبال حادثه دردناك احد، خداوند او حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۶۶ را تسليت مى‌گويد كه اى پيامبر! از اين كه مى‌بينى جمعى در راه كفر، بر يكديگر پيشى مى‌گيرند، و گويا با هم مسابقه گذاشته‌اند، هيچگاه غمگين مباش؛ زيرا: آنها هرگز هيچگونه زيانى به خداوند نمى‌رسانند ... إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً ...، بلكه خودشان در اين راه زيان مى‌بينند. اصولًا نفع و ضرر و سود و زيان براى موجوداتى است كه وجودشان از خودشان نيست، اما خداوند ازلى و ابدى كه از هر جهت بى نياز است و وجودش نا محدود، كفر و ايمان مردم و كوششها و تلاشهاى آنها در اين راه چه اثرى براى خداوند مى‌تواند داشته باشد؟ آنها هستند كه در پناه ايمان، تكامل مى‌يابند و به‌خاطر كفر تنزل و سقوط مى‌كنند. بعلاوه خلافكاريهاى آنها فراموش نخواهد شد و به نتيجه اعمال خود خواهند رسيد. يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ ...؛ «خدا مى‌خواهد آنها را در اين راه، آزاد بگذارد و چنان به سرعت راه كفر را بپويند كه كمترين بهره‌اى در آخرت نداشته باشند، بلكه عذاب عظيم در انتظار آنها باشد.» در حقيقت آيه مى‌گويد: اگر آنها در راه كفر بر يكديگر پيشى مى‌گيرند، نه به‌خاطر اين است كه خدا نمى‌تواند جلو آنها را بگيرد بلكه خدا آزادى عمل به آنها داده تا هر چه مى‌توانند انجام دهند و نتيجه‌اش محروميت كامل آنها از مواهب جهان ديگر است بنا بر اين، آيه نه تنها دلالت بر جبر ندارد بلكه يكى از دلائل آزادى اراده است. سپس در آيه بعد، مطلب را بطور وسيعتر، عنوان كرده و مى‌فرمايد: إِنَّ الَّذِينَ اشترَوُا الْكُفْرَ بِالايمَنِ لَن يَضرُّوا اللَّه شيْئاً ...؛ يعنى نه تنها افرادى كه به سرعت در راه كفر، پيش مى‌روند چنين هستند، بلكه تمام كسانى كه به نوعى راه كفر را پيش گرفته‌اند و ايمان را از دست داده و در مقابل آن، كفر خريدارى نموده‌اند، هرگز بخدا زيان نمى‌رسانند و زيان آن، دامنگير خودشان مى‌شود. و در پايان آيه مى‌فرمايد: ... وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ...؛ «آنها عذاب دردناك دارند.» و اين تفاوت در تعبير كه در اينجا عذاب اليم و در آيه قبل

عذاب عظیم ذکر شده بود به‌خاطر آن است که آنها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می‌رفتند. «۱»

سنگین بارها

وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ (۱۷۸) «۱» ۱۷۸- آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنها است، ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها می‌باشد. وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ .... به دنبال تسلیت و دلداری به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به تلاش و کوشش بی حساب دشمنان حق، در آیات گذشته، خداوند در این آیه روی سخن را متوجه آنها کرده و در باره سرنوشت شومی که در پیش دارند، سخن می گوید (این آیه نیز در حقیقت بحثهای مربوط بحادثه احد و حوادث بعد از آن را تکمیل میکند زیرا یکجا روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و یکجا به مؤمنان و در اینجا روی سخن به مشرکان است). آیه فوق به آنها اخطار می کند که هرگز نباید آنها امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزی‌هایی که گاهگاه نصیبشان می‌شود و آزادی عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افرادی صالح و درستکار هستند و یا نشانه‌ای از خشنودی خدا نسبت بخودشان فکر کنند. توضیح اینکه: از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده گناه نشده باشند بوسیله زنگهای بیدار باش و عکس‌العمل‌های اعمالشان، و یا گاهی بوسیله مجازاتهای متناسب با اعمالی که از آنها سرزده است، بیدار می‌سازد و براه حق بازمی گرداند. اینها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می‌باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتیهای آنها، نعمتی برای آنها محسوب می‌شود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۸ چنانکه در قرآن می‌خوانیم: ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ؛ «در خشکی‌ها و دریاها، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم، ظاهر شد تا خداوند نتیجه قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید که ایشان برگردند.» (سوره روم آیه ۴۱). ولی آنها که در گناه و عصیان، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را بمرحله نهایی برسانند، خداوند آنها را بحال خود وامی گذارد و به اصطلاح به آنها میدان می‌دهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حد اکثر مجازات را پیدا کنند. اینها کسانی هستند که تمام پل‌ها را در پشت سر خود ویران کرده‌اند، و راهی برای بازگشت نگذاشته‌اند و پرده حیا و شرم را دریده و لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملا از دست داده‌اند. آیه فوق، این معنی را تأکید کرده می‌فرماید: گمان نکنند آنهایی که کافر شدند، مهلتی که به ایشان می‌دهیم برای آنها خوبست بلکه مهلت می‌دهیم تا به- گناه و طغیان خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوار کننده است. در خطبه‌ای که بانوی شجاع اسلام زینب کبری علیها السلام در شام در برابر حکومت خودکامه جبار، ایراد کرد، استدلال به این آیه را در برابر یزید طغیانگر که از مصادیق روشن گنهکار غیر قابل بازگشت بود، می‌خوانیم، آنجا که می‌فرماید: تو امروز شادی می کنی و چنین می‌پنداری که چون فراخنای جهان را بر ما تنگ کرده‌ای و کرانه‌های آسمان را بر ما بسته‌ای و ما را همچون اسیران از این دیار به آن دیار میبری، نشانه قدرت تو است، و یا در پیشگاه خدا قدرت و منزلتی داری و ما را در درگاه او راهی نیست؟! اشتباه میکنی، این فرصت و آزادی را خداوند به‌خاطر این به تو داده تا پشتت از بار گناه، سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است ... بخدا سوگند، اگر مسیر حوادث زندگی، مرا همچون زن اسیر، در پای تخت تو آورد، تصور نکنی که در نظر من کمترین شخصیت و ارزش داری، من ترا کوچک و پست و درخور هرگونه تحقیر و ملامت و توبیخ می‌شمرم ... هر کار از دستت ساخته است انجام ده، بخدا سوگند هرگز نور ما را خاموش نتوانی ساخت و وحی جاودانه و آیین حق ما را محو نخواهی کرد، تو نابود می‌شوی و این اختر تابناک همچنان خواهد درخشید.

پاسخ به یک سؤال

آیه فوق، ضمناً به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد، پاسخ می گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار و آلوده اینهمه غرق نعمتند و مجازات نمی‌بینند. قرآن می گوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به‌حال خود واگذار شده‌اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حد اکثر مجازات شوند. بعلاوه از بعضی از آیات قرآن، استفاده می‌شود که خداوند گاهی به اینگونه افراد، نعمت فراوانی می‌دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان میگیرد، تا حد اکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است چنانکه می‌خوانیم: فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ؛ «هنگامی که پندهایی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری بروی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها بازگرفتیم، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند.» (انعام: ۴۴). در حقیقت اینگونه اشخاص، همانند کسی هستند که از درختی، ظالمانه بالا می‌روند، هر قدر بالاتر می‌رود خوشحال‌تر می‌شود تا آن هنگام که به قلّه درخت می‌رسد، ناگهان توفانی می‌وزد و از آن بالا چنان سقوط می کند که تمام استخوانهای او در هم می‌شکند.

یک نکته ادبی

از آنچه در تفسیر آیه گفتیم روشن می‌شود که لام در ... لِيَزْدَادُوا إِثْماً ...، لام عاقبت است نه لام غایت. توضیح اینکه: گاهی لام در لغت عرب در موردی به‌کار می‌رود که محبوب و مطلوب انسان است مانند: لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ ...؛ «قرآن را برای این به‌سوی تو فرستادیم که مردم را از تاریکی به- روشنایی دعوت کنی.» (ابراهیم آیه ۱). حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۰ بدیهی است هدایت مردم مطلوب و محبوب خدا است. ولی گاهی کلمه لام در جایی به‌کار می‌رود که هدف شخص و محبوب او نیست، اما نتیجه عمل او است مانند: ... لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً ...؛ «فرعونیان موسی را از آب گرفتند، تا سرانجام، دشمن آنها گردد.» (قصص: ۸). مسلما آنها برای این هدف او را از آب نگرفتند، اما این موضوع نتیجه کارشان بود. این دو تعبیر مختلف نه تنها در ادبیات عرب، بلکه در ادبیات سایر زبانها نیز دیده می‌شود و از اینجا پاسخ سؤال دیگری روشن می گردد که چرا خداوند فرموده: ... لِيَزْدَادُوا إِثْماً ...؛ «ما می‌خواهیم گناهان آنها زیاد گردد» زیرا این اشکال در صورتی است که لام لام علت و هدف باشد، نه لام عاقبت و نتیجه، بنا بر این معنی آیه چنین می‌شود: ما به آنها مهلت می‌دهیم که سرانجام و عاقبت آنها این است که پشتشان از بار گناه، سنگین می گردد، پس آیه فوق، نه تنها دلیل بر جبر نیست بلکه دلیل بر آزادی اراده است. «۱»

مسلمانان تصفیه می‌شوند

ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) «۲» ۱۷۹- ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد، مگر آنکه نا پاک را از پاک جدا سازدو (نیز) ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار نهان آگاه سازد (تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسید زیرا این بر خلاف سنت الهی است) ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی گزیند (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است در اختیار او می گذارد) پس (اکنون که این جهان بوته آزمایش پاک و نا پاک است) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید پاداش بزرگی برای شماست. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۱ قبل از حادثه احد، موضوع منافقان در میان مسلمانان، زیاد مطرح نبود به‌همین دلیل آنها بیشتر، کفار را دشمن خود می‌دانستند، اما بعد از شکست احد و تضعیف موقتی مسلمانان راستین و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان، فهمیدند دشمنانی خطرناکتر دارند که باید کاملا مراقب آنها باشند و آنها منافقان‌اند و این یکی از

مهمترین نتایج حادثه احد بود. آیه فوق، که آخرین آیه‌ای است که در اینجا از حادثه احد بحث میکند این حقیقت را به‌صورت یک قانون کلی بیان نموده و می گوید: ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ ...؛ «چنین چیزی ممکن نیست که خداوند مؤمنان را به‌همان شکل که شما هستید بگذارد و آنها را تصفیه نکند و طیب (و پاک) را از خبیث (و نا پاک) متمایز نسازد- این یک حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار محسوب می‌شود که هر کس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جایی باز کند به‌حال خود رها نمی‌شود، بلکه با آزمایشهای پی در پی خداوند، بالاخره اسرار درون او فاش می گردد.» در اینجا ممکن بود سؤالی مطرح شود (و طبق پاره‌ای از روایات چنین سؤالی در میان مسلمانان نیز مطرح بود) و آن اینکه خدا که از اسرار درون همه کس آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آنها آگاه کند و از طریق علم غیب، مؤمن از منافق شناخته شود. قسمت دوم آیه وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ ... به این سؤال پاسخ می گوید که: هیچگاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذارد زیرا آگاهی بر اسرار نهانی- به‌عکس آنچه بسیاری خیال می کنند- مشکلی را برای مردم، حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله‌های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم، می گردد. و از همه مهمتر اینکه باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آنها روشن گردد نه از راه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۲ دیگر و مسأله آزمایش و امتحان پروردگار نیز، چیزی جز این نیست، بنا بر این راه شناسایی افراد، تنها اعمال آنها است. سپس پیامبران خدا را، از این حکم استثنا کرده و می‌فرماید: وَ لکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ...، خداوند هر زمان بخواهد از میان پیامبرانش، کسانی را انتخاب می کند و گوشه‌ای از علم غیب بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است در اختیار آنان قرار می‌دهدولی در هر حال قانون کلی و عمومی و جاودانی برای شناخت اشخاص، اعمال آنها است. از این جمله استفاده می‌شود که پیامبران ذاتا عالم به غیب نیستند و نیز استفاده می‌شود که آنها بر اثر تعلیم الهی قسمتی از اسرار غیب را می‌دانند بنا بر این افرادی هستند که از غیب آگاه می‌شوند و همچنین مقدار آگاهی آنها بسته به مشیت خداوند است. نا گفته پیدا است که منظور از مشیت و خواست خدا در این آیه، همانند آیات دیگر، همان اراده آمیخته با حکمت است یعنی خدا هر کس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند، به اسرار غیب آگاه می‌سازد. ... وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ ... در پایان آیه، خاطر نشان می‌سازد، اکنون که میدان زندگی میدان آزمایش و جداسازی پاک از نا پاک و مؤمن از منافق است، پس شما برای اینکه از این بوته آزمایش، خوب به در آیید به خدا و پیامبران او ایمان آورید اما تنها به ایمان آوردن اکتفا نمی کند و می‌فرماید اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، اجر و پاداش بزرگ در انتظار شما است. این نکته، در آیه قابل توجه است که از مؤمن، تعبیر به طیب (پاکیزه) شده است و می‌دانیم پاکیزه، چیزی است که بر همان آفرینش نخست باقی بماندو اشیاء خارجی و بیگانه، آن را خبیث و نا پاک نسازد، آب پاکیزه، جامه پاکیزه و مانند آن، چیزی است که عوامل آلوده خارجی به آن نرسیده باشد و از این استفاده می‌شود که ایمان داشتن، فطرت و آفرینش نخستین انسان است «۱».

پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نگذارید!

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتَّی یَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ أُولئِکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۶۲) لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِینَ یَتَسَلَّلُونَ مِنْکُمْ لِواذاً فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۶۳) أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ وَ یَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۶۴) «۱» ۶۲- مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خداوند و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بدون

اجازه او به جایی نمی‌رونـد، کسانی که از تو اجازه می‌گیرنـد، آنها به راستی ایمان به خداونـد و پیامبرش آورده‌اند، در این صورت هرگاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، هر کس از آنها را می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده و برای آنها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است. ۶۳- دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت بـه بعضـی دیگر تلقی نکنیـد، خداونـد کسـانی را که از شـما پشت سـر دیگران پنهـان می‌شونـد و یکی پس از دیگری فرار می‌کند می‌دانـد، آنها که مخالفت فرمان او می‌کننـد، بایـد از این بترسـند که فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد. ۶۴- آگاه باشـید که برای خدا است آنچه در آسمان‌ها و زمین است، او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید و روزی که به سوی او باز می‌گردند، آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می‌سازدو خداوند به هر چیزی آگاه است.

شأن نزول:

درباره‌نخستین آیه مورد بحث شان نزول‌های گوناگونی نقل کرده‌اند: در بعضـی از روایات می‌خوانیم که این آیه در مورد حنظلهٔبن أبی عیاش نازل شـده است که در همان شب که فردای آن جنگ احـد در گرفت، می‌خواست عروسـی کنـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله با اصـحاب و یاران مشـغول مشورت درباره‌جنگ بود، او نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر صـلی الله علیه و آله به او اجازه دهـد، آن شب را نزد همسـر خود بمانـد، پیامبر صـلی الله علیه و آله به او اجازه داد. صـبحگاهان به قـدری عجله برای شـرکت در برنـامه جهـاد داشت که موفق به انجـام غسـل نشـد، بـا همان حال وارد معرکه کارزار شـد و سـرانجام شـربت شهادت نوشـید. پیامبر صـلی الله علیه و آله درباره‌او فرمود: فرشتگان را دیدم که حنظله را در میان آسمان و زمین غسل می‌دهند! لذا بعد از آن حنظله به عنوان غسـیل‌الملائکه نامیده شد. «۱» در شان نزول دیگری می‌خوانیم که آیه در داسـتان جنگ خندق نازل شد، در آن هنگـام که پیامبر صـلی الله علیه و آله با انبوه مسـلمانان با سـرعت مشـغول کنـدن خنـدق در اطراف مـدینه بودنـد، گروهی از منـافقین به ظـاهر در صف آنها بودنـد ولی کمتر کار انجام می‌دادنـد و تا چشم مسـلمانان را غافل می‌دیدنـد، بـدون اجازه گرفتن از پیامبر صـلی الله علیه و آله آهسـته به خانه‌های خود می‌آمدنـد، اما هنگامی که مسـلمانان راستین مشـکلی پیـدا می‌کردنـد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمـده اجـازه می‌خواسـتند و به محض اینکه کـار خـود را انجـام می‌دادنـد بـاز می‌گشـتند و به حفر خنـدق ادامه می‌دادنـد، تـا از این کـار خیر و مهم عقب نماننـد، آیه فـوق گروه اول را مـذمت و گروه دوم را سـتایش می‌کنـد. «۲» در چگونگی ارتباط این آیات با آیات قبل، بعضی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسنده تفسیر فی ظلال گفته‌اند که چون در آیـات گذشـته بخشـی از نحـوه معاشـرت افراد بـا دوسـتان و خویشاونـدان مطرح شـده بـود، آیـات مورد بحث کیفیت معاشـرت مسـلمانان را با پیشوایشان پیامبر صـلی الله علیه و آله مطرح نموده و لزوم انضـباط را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۵ در برابر او تأکید می‌کند، تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر صـلی الله علیه و آله باشـند و در کارهای مهم بدون ضرورت و بدون اجازه او از جمعیت جـدا نشونـد. این احتمال نیز وجود دارد که در چند آیه قبل، سـخن از لزوم اطاعت خدا و پیامبر صـلی الله علیه و آله در میان بود و یکی از شئون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در آیات مورد بحث از این مطلب سخن می‌گوید. به هر حال در نخستین آیه می‌فرماید: «مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خداوند و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب می‌کنـد با او باشـند، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی‌روند»؛ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتَّی یَسْتَأْذِنُوهُ .... منظور از امر جامع، هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاری شان ضـرورت دارد، خواه مساله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشـمن و خواه نماز جمعه در شـرایط فوق العاده و مانند آن، بنابر این اگر می‌بینیم بعضی از مفسران آن را به خصوص مشورت، یا خصوص مساله جهاد، یا خصوص نماز جمعه یا نماز عید تفسـیر کرده‌اند باید گفت: بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته‌اند و شان نزول‌های

گذشته نیز مصداق‌هایی از این حکم کلی هستند. در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی‌تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد، چرا که در این‌گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می‌شود و به هدف نهایی آسیب می‌رساند، مخصوصا اگر رییس جمعیت، فرستاده پروردگار و پیامبر خداوند و رهبر روحانی نافذ الامر باشد. توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این نیست که هر کس کاری دارد یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود، بلکه به راستی اجازه گیرد؛ یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، به او اجازه می‌دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند. لذا در دنبال این جمله اضافه می‌کند: «کسانی که از تو اجازه می‌گیرند آنها به راستی ایمان به خداوند و رسولش آورده‌اند، ایمانشان تنها با زبان نیست، بلکه با روح و جان مطیع فرمان تواند»؛ ... إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ أُولئِکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ .... حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۶ «در این صورت هرگاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، به هر کس از آنها می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده»؛ ... فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ .... روشن است که اینگونه افراد با ایمان با توجه به اینکه برای امر مهمی اجتماع کرده‌اند، هرگز برای یک کار جزیی اجازه نمی‌طلبند و منظور از «شانهم» در آیه، کارهای ضروری و قابل اهمیت است. از سوی دیگر، خواست پیامبر صلی الله علیه و آله مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد، بلکه این تعبیر برای آن است که دست رهبر باز باشد و در هر مورد، ضرورت حضور افراد را احساس می‌کند به آنها اجازه رفتن را ندهد. شاهد این سخن اینکه در آیه ۴۳ سوره توبه، پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می‌کند و می‌گوید: ... عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ؛ «خداوند تو را عفو کرد، چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند؟!» این آیه نشان می‌دهد که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسئولیت الهی دارد. در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که به آنها اجازه می‌دهی برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است»؛ ... وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این استغفار برای چیست؟ مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟! این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ گفت: نخست اینکه آنها گر چه ماذون و مجازند ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار جمعی مسلمین مقدم داشته‌اند و این خالی از یک نوع ترک اولی نیست «۱» و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه). حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۷ ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که تا می‌توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبادا حوادث جزیی را بهانه ترک گفتن این برنامه‌های مهم قرار دهد. دیگر اینکه آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان، درخور لطف الهی هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می‌کند. «۱» در عین حال این دو پاسخ با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد. البته این دستور انضباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش نبوده است، بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و علمایی که جانشین آنها هستند رعایت آن لازم است. زیرا مساله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح است و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است. زیرا اصولا- هیچ تشکیلاتی بدون رعایت این اصل پا بر جا نمی‌ماند و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست. عجب اینکه بعضی از مفسران معروف اهل سنت، این آیه را دلیل بر جواز اجتهاد و واگذاری حکم به رای مجتهد دانسته‌اند ولی ناگفته پیدا است آن اجتهادی که در مباحث اصول و فقه مطرح است، مربوط به احکام شرع است نه مربوط به موضوعات، اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست، هر فرمانده لشکر، هر رییس اداره و هر سرپرست گروهی، به هنگام تصمیم‌گیری در مسایل اجرایی و موضوعات خارجی رأیش محترم است، این دلیل بر آن نیست که در احکام

كلى شرع بتوان اجتهاد كرد و با مصلحت‌انديشى، حكمى وضع يا حكمى را نفى نمود. سپس دستور ديگرى در ارتباط با فرمان‌هاى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله بيان كرده مى‌گويد: «دعوت پيامبر صلى الله عليه و آله را در ميان خود مانند دعوت بعضى از شما نسبت به بعضى ديگر تلقى نكنيد»؛ لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً .... او هنگامى كه شما را براى مسأله‌اى فرا مى‌خواند حتما يك موضوع مهم الهى و دينى است، بايد آن را با اهميت تلقى كنيد و به‌طور جدى روى آن بايستيد، دعوت‌هاى حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۷۸ او را ساده نگيريد كه فرمانش فرمان خداوند و دعوتش دعوت پروردگار است. سپس ادامه مى‌دهد: «خداوند كسانى را كه از شما براى جدا شدن از برنامه‌هاى مهم پيامبر صلى الله عليه و آله پشت سر ديگران پنهان مى‌شوند و يكى پس از ديگرى فرار مى‌كنند مى‌داند و مى‌بيند»؛ لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً .... «اما آنها كه مخالفت فرمان او مى‌كنند، بايد از اين بترسند كه فتنه‌اى دامنشان را بگيرد، يا عذاب دردناك به آنها برسد»؛ ... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ .... «يَتَسَلَّلُونَ» از ماده «تسلل» در اصل به معنى بر كندن چيزى است (مثلا گفته مى‌شود: «سل السيف من الغمد»؛ يعنى «شمشير را از غلاف كشيد» و معمولًا به كسانى كه مخفيانه و به‌طور قاچاقى از جايى مى‌گريزند، متسللون گفته مى‌شود. «لِواذاً» از «ملاوزه» به معنى استتار است و در اينجا به معنى عمل كسانى است كه پشت سر ديگرى خود را پنهان مى‌كنند يا در پشت ديوارى قرار مى‌گيرند و به اصطلاح افراد را خواب مى‌كنند و فرار مى‌كنند، اين عملى بوده است كه منافقين به هنگامى كه پيامبر صلى الله عليه و آله مردم را براى جهاد يا امر مهم ديگرى فرا مى‌خواند، انجام مى‌دادند. قرآن مجيد مى‌گويد: اين عمل زشت منافقانه شما اگر از مردم پنهان بماند از خداوند هرگز پنهان نخواهد ماند و اين مخالفت‌هاى شما در برابر فرمان پيامبر صلى الله عليه و آله مجازات دردناكى در دنيا و آخرت دارد. در اينكه منظور از فتنه در اينجا چيست؟ بعضى از مفسران آن را به معنى قتل و بعضى به معنى گمراهى و بعضى به معنى تسلط سلطان ظالم و سر انجام بعضى به معنى بلاى نفاق كه در قلب انسان آشكار مى‌شود دانسته‌اند. اين احتمال نيز وجود دارد كه منظور از فتنه، فتنه‌هاى اجتماعى و نابسامانى‌ها و هرج و مرج و شكست و ساير آفت‌هايى است كه بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامن‌گير جامعه مى‌شود. ولى به هر حال فتنه، مفهوم وسيعى دارد كه همه اين امور و غير اينها را شامل مى‌شود. همانگونه كه «عَذابٌ أَلِيمٌ» ممكن است عذاب دنيا يا آخرت يا هر دو را در بر گيرد. حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۷۹ قابل توجه اينكه در تفسير آيه فوق، غير از آنچه گفتيم دو احتمال ديگر ذكر كرده‌اند: نخست اينكه: منظور از لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً ... اين است كه هنگامى كه پيامبر صلى الله عليه و آله را صدا مى‌زنيد با ادب و احترامى كه شايسته مقام او است وى را بخوانيد، نه همچون صدا زدن يكديگر؛ زيرا بعضى از كسانى كه با ادب اسلامى آشنا نبودند خدمت پيامبر صلى الله عليه و آله مى‌رسيدند و در ميان جمع يا تنهايى، مرتب يا محمدا! يا محمدا! .. مى‌گفتند به‌گونه‌اى كه شايسته يك رهبر بزرگ آسمانى نبود، هدف اين است كه او را با تعبيراتى مانند يا رسول‌اللَّه صلى الله عليه و آله و يا نبى‌اللَّه صلى الله عليه و آله و با لحنى معقول و مؤدبانه صدا بزنند. در بعضى از روايات نيز اين تفسير وارد شده است ولى با توجه به آيه گذشته و تعبيرات ذيل خود اين آيه كه سخن از اجابت دعوت پيامبر صلى الله عليه و آله و غايب نشدن از محضر او بدون اذن مى‌گويد، اين تفسير با ظاهر آيه سازگار نيست، مگر اينكه بگوييم هر دو مطلب مراد است و تفسير اول و دوم را در مفهوم آيه جمع بدانيم. تفسير سومى نيز براى آيه نقل شده است كه بسيار ضعيف به نظر مى‌رسد و آن اينكه دعا و نفرين‌هاى پيامبر صلى الله عليه و آله را همچون نفرين خودتان در باره يكديگر نگيريد. «۱» چرا كه دعا و نفرين او روى حساب و برنامه الهى است و مسلما كارگر خواهد شد. اما با توجه به اينكه اين تفسير تناسبى با صدر و ذيل آيه ندارد و روايتى نيز در باره آن نرسيده، قابل قبول نيست. ذكر اين نكته نيز لازم است كه علماى اصول از جمله: ... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ ... چنين استفاده كرده‌اند كه اوامر پيامبر صلى الله عليه و آله دلالت بر وجوب دارد ولى اين استدلال اشكالاتى دارد كه در اصول به آن اشاره شده است. آخرين آيه مورد بحث كه آخرين آيه سوره نور است، اشاره لطيف و پر معنايى است به

مساله مبدأ و معاد که انگیزه انجام همه فرمان‌های الهی است و در واقع ضامن اجرای همه اوامر و نواهی است، از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۰ آمده است، می‌فرماید: «آگاه باشید که برای خداوند است آنچه که در آسمان‌ها و زمین است»؛ ... أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ .... خدایی که علم و دانش او همه جهان را در بر می‌گیرد و می‌داند آنچه را شما بر آن هستید (روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است؛ ... قَدْ يَعْلَمُ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ .... تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است و «آن روز که انسان‌ها به سوی او باز می‌گردند، آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می‌سازد و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می‌دهد»؛ ... وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا .... «و خدا به هر چیز عالم و آگاه است»؛ ... وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .... قابل توجه اینکه در این آیه سه بار بر روی علم خداوند نسبت به اعمال انسان‌ها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند، کسی به‌طور دایم مراقب او است و ذره‌ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی‌ماند، این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق العاده روی او می‌گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۱

سرسختی منافقان داخلی

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱) «۱» ۱۰۱- و از (میان) اعراب بادیه‌نشینی که اطراف شما هستند جمعی از منافقان‌اند و از اهل (خود) مدینه (نیز) گروهی سخت به نفاق پای بندند که آنها را نمی‌شناسی و ما آنها را می‌شناسیم، به زودی آنها را دو باره مجازات می‌کنیم (مجازاتی به وسیله رسوایی اجتماعی و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند. تفسیر: بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروههای آنها کرده می‌گوید در میان کسانی که در اطراف شهر شما مدینه هستند گروهی از منافقان وجود دارند وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ .... یعنی تنها نباید توجه خود را به منافقان داخل بیندازید، باید هشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیتهای خطرناک آنان باشید. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۲ کلمه اعراب همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم معمولا به عربهای بادیه‌نشین گفته می‌شود. سپس اضافه می‌کند در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پایبنداند و در آن صاحب تجربه‌اند! وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ .... مردوا از ماده مرد (بر وزن سرد) به معنی طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می‌باشد و در اصل به معنی برهنگی و تجرد آمده و بهمین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نروییده است امرد می‌گویند شجرهٔ مرداء یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و مارد بمعنی شخص سرکش است که بکلی از اطاعت فرمان خارج شده است. بعضی از مفسران و اهل لغت این ماده را به معنی تمرین نیز گفته‌اند (از جمله در تاج العروس و قاموس تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است). و این شاید بخاطر آن باشد که تجرد مطلق از چیزی و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست. به هر حال این گروه از منافقان چنان از حق و حقیقت عاری و چنان بر کار خود مسلط بودند که می‌توانستند خود را در صف مسلمانان راستین جا بزنند بدون اینکه کسی متوجه آنها بشود. این تفاوت در تعبیر که در باره منافقان داخلی و خارجی در آیه فوق دیده می‌شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلطتر و طبعا خطرناکتراند و مسلمانان باید شدیدا مراقب آنها باشند، هر چند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند. لذا بلافاصله بعد از آن میفرماید: «تو آنها را نمی‌شناسی ولی ما می‌شناسیم»؛ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ .... البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیغمبر است ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملا- واقف گردد. در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می‌کند که: «ما بزودی آنها را دو باره مجازات خواهیم کرد و پس از آن به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده حج وحرمین شریفین در تفسیر

نمونه، ص: ۵۸۳ خواهنـد شـد»؛ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيم. در اینکه عذاب عظیم اشاره به مجازات‌های روز قیامت است شکی نیست ولی در اینکه، آن‌دو عـذاب دیگر چه نـوع عـذابی است، در میـان مفسـران گفتگـو است و احتمالات متعـددی پیرامون آن داده‌اند. ولی بیشتر چنین بنظر می‌رسد که یکی از این دو عذاب همان مجازات اجتماعی آنها بخاطر رسواییشان و کشف اسـرار درونیشان می‌باشد که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و شاهد آن را در آیات گذشـته خواندیم و در بعضـی از احادیث نیز آمـده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناك می‌رسـید پیامبر صـلی الله علیه و آله آنها را با نام و نشان معرفی می‌کرد و حتی از مسجد بیرون می‌ساخت! و مجـازات دوم آنان همان است که در آیه ۵۰ سوره انفال اشاره شـده، آنجا که میفرمایـد: وَ لَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ ... هر گاه کافران را بهنگامی که فرشـتگان مرگ جان آنها را می‌گیرنـد ببینی که چگونه به صورت و پشت آنها می‌کوبند و مجازات می‌کنند، به حال آنها تاسف خواهی خورد. این احتمـال نیز وجود دارد که مجازات دوم اشـاره به ناراحتی‌های درونی و شـکنجه‌های روانی بوده باشـد که بر اثر پیروزی همه جانبه مسـلمانان، دامن این گروه را گرفت. وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) «۱» ۱۰۲- و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می‌رود که خداونـد توبه آنها را بپـذیرد خداوند غفور و رحیم است. شان نزول: در مورد شان نزول آیه فوق روایاتی نقل شده که در بیشتر آنها بنام ابولبابه انصاری برخورد می‌کنیم، طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر صـلی الله علیه و آله حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۴ از شـرکت در جنگ تبوک خود داری کردنـد، اما هنگامی که آیاتی را که در مذمت متخلفین وارد شده بود شـنیدند، بسیار ناراحت و پشـیمان گشتند، خود را به ستونهای مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بـازگشت و از حـال آنها خبر گرفت عرض کردنـد: آنها سوگنـد یاد کرده‌انـد که خود را از سـتون باز نکننـد تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کند، رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز سوگند یاد می‌کنم که چنین کاری را نخواهم کرد مگر اینکه خداونـد به من اجازه دهد. آیه فوق نازل شد و خداوند توبه آنها را پذیرفت و پیامبر صـلی الله علیه و آله آنها را از سـتون مسـجد باز کرد. آنها به شکرانه این موضوع همه اموال خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند و عرض کردند: این همان اموالی است که بخاطر دلبسـتگی به آن ما از شـرکت در جهاد خود داری کرده‌ایم، همه اینها را از ما بپـذیر و در راه خدا انفاق کن! پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: هنوز دسـتوری در این باره بر من نازل نشـده است، چیزی نگـذشت که آیه بعد نازل شد و دسـتور داد که پیـامبر صـلی الله علیه و آله قسـمتی از اموال آنها را بر گیرد و مطابق بعضـی از روایات یک سوم از اموال آنها را پـذیرفت. در پـاره‌ای دیگر از روایـات می‌خـوانیم که آیه فـوق در بـاره ابو لبـابه و راجع به داسـتان بنی قریظه است بنی قریظه که گروهی از یهود بودنـد بـا او مشورت کردنـد که آیا تسـلیم حکم پیامبر صـلی الله علیه و آله بشونـد یا نه او گفت اگر تسـلیم شویـد همه شـما را سر می‌برند! سـپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و خود را به ستون مسجد بست و بعد آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را پـذیرفت. پس از اشـاره به وضع منافقـان داخـل و خارج مـدینه در آیه قبل در اینجا اشاره به وضع گروهی از مسـلمانان گناهکار که اقـدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردنـد می‌کند و میفرماید: گروه دیگری از آنها به گناهان خود اعتراف کردند ... وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ .... و اعمال صالح و ناصالح را بهم آمیختند خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً .... سـپس اضافه می‌کند امید می‌رود که خداونـد توبه آنها را بپذیرد و رحمت خویش را به آنان بازگرداند ... عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ .... حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۵۸۵ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و دارای رحمتی وسـیع و گسترده إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ .... تعبیر به عسـی در آیه فوق که معمولاـ در موارد امیـدواری و احتمال پیروزی توام با احتمال عـدم پیروزی گفته می‌شود شایـد به خاطر آن است که آنها را در میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است قرار دهد. این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به عسـی اشاره باین باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشـیمانی باید در آینده شـرایط دیگری را انجام دهند و گذشـته را با اعمال نیک خود جبران

نماینـد. ولی با توجه باینکه آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می‌کنـد جنبه امیدواری در آن غلبه دارد. این نکته نیز روشـن است که نزول آیه در بـاره ابو لبـابه و یا سایر متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را تخصـیص نمی‌زنـد، بلکه تمام افرادی را که اعمـال نیک و بـد را به هم آمیخته‌انـد و از کارهای بـد خویش پشـیمانند فرا می‌گیرد. و لـذا از بعضـی دانشـمندان نقل کرده‌انـد که گفته‌انـد آیه فوق امیـدبخشترین آیات قرآن است که درها را بروی گنهکاران گشوده و توبه‌کاران را به سوی خود دعوت می‌کنـد. «۱»

پایان توطئه یهود بنی‌نضیر در مدینه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۱) هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ (۲) وَ لَوْ لا أَنْ کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابُ النَّارِ (۳) ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ (۴) ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَةٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَةً عَلی أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ (۵) «۱» بنام خداوند بخشـنده بخشایشـگر ۱- آنچـه در آسـمانها و زمین وجـود دارد برای خـدا تسبیـح می‌گویـد و او عزیز و حکیم است. ۲- او کسـی است که کـافران اهـل کتـاب را در اولین برخورد (با مسـلمانان) از خانه‌هایشان بیرون رانـد، گمان نمی‌کردیـد آنها خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۷ که دژهـای محکمشـان آنهـا را از عـذاب الهی مـانع می‌شود، امـا خداونـد از آنجـا که گمان نمی‌کردنـد به سراغشـان آمـد و در قلب آنهـا ترس و وحشت افکنـد، به‌گونه‌ای که خانه‌هـای خـود را بـا دست خـویش و بـا دست مؤمنـان ویران می‌کردنـد، پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم! ۳- و اگر نه این بود که خداونـد جلای وطن را بر آنها مقرر داشـته بود آنها را در همین دنیا مجازات می‌کرد و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است. ۴- این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردنـد و هر کس با خدا دشـمنی کند عذاب الهی (در حق او) شدید است. ۵- هر درخت بـا ارزش نخـل را قطع و یا آن را به حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند.

شان نزول:

مفسـران و محدثان و ارباب تواریخ در مورد این آیات شان نزول مفصـلی ذکر کرده‌اند که فشرده آن چنین است: در سرزمین مدینه سه گروه از یهود زندگی می‌کردند بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع و گفته می‌شود که آنها اصلا اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مـذهبی خود خوانـده بودنـد که پیامبری از سـرزمین مـدینه ظهور می‌کنـد، به این سـرزمین کوچ کردنـد و در انتظار این ظهور بزرگ بودنـد. هنگامی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست ولی آنها هر زمان فرصتی یافتنـد از نقض این پیمان فروگـذار نکردنـد. از جمله از اینکه بعـد از جنگ احـد (غزوه احـد در سال سوم هجرت واقع شد) کعب بن اشرف با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحدا بر ضـد محمد صـلی الله علیه و آله پیکار کنند، سپس ابو سـفیان با چهل نفر از مکیان و کعب‌بن اشـرف یهودی با چهل نفر از یهود وارد مسـجدالحرام شدنـد و در کنار خانه کعبه پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر صـلی الله علیه و آله رسـید. دیگر اینکه پیامبر صـلی الله علیه و آله روزی با چنـد نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضـیر که در نزدیکی مـدینه زنـدگی می‌کردنـد آمـد و می‌خواست از آنهـا کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست عمروبن امیه (یکی از حـج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۸ مسـلمانان) کشـته شـده بود و شایـد پیامبر صـلی الله علیه و آله و یارانش

می‌خواستند در زیر این پوشش وضع بنی نضیر را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله در بیرون قلعه یهود بود و با کعب‌بن اشرف در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه‌ای پاشیده شد و با یکدیگر گفتند شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی‌آورید، الان که در کنار دیوار شما نشسته است یکنفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود بنام عمروبن جحاش اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی آگاه شد برخاست و به مدینه آمد، بی اینکه با یاران خود سخنی بگوید، آنها تصور می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و آله باز بر می‌گردد اما بعدا آگاه شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه است، آنها نیز به مدینه برگشتند و اینجا بود که پیمان‌شکنی یهود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلم شد و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد. در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی‌نضیر به هجو و بدگویی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان‌شکنی آنها بود. پیامبر صلی الله علیه و آله برای اینکه ضربه کاری قبلا به آنها بزند به محمدبن مسلمه که با کعب‌بن اشرف بزرگ یهود آشنایی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد. کشته شدن کعب‌بن اشرف تزلزلی در یهود ایجاد کرد به دنبال آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان‌شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها با خبر شدند به قلعه‌های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند و درها را محکم بستند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد بعضی درختان نخل را که نزدیک قلعه‌ها بود بکنند یا بسوزانند. این کار شاید به این منظور صورت گرفت که یهودان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار رودررو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه‌ها بود و می‌بایست بریده شود. به هر حال این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند ای محمد! تو پیوسته از اینگونه کارها نهی می‌کردی، پس این چه برنامه‌ای است؟ آیه پنجم این سوره (از آیات فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۹ محاصره چند روز طول کشید و پیامبر صلی الله علیه و آله برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی اذرعات شام و تعداد کمی به سوی خیبر و گروهی به حیره رفتند و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه‌های آنها به دست مسلمانان افتاد. هر چند تا آنجا که می‌توانستند، خانه‌های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند. و این ماجرا بعد از غزوه احد به فاصله ششماه و به عقیده بعضی بعد از غزوه بدر به فاصله ششماه اتفاق افتاد. این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می‌شود، می‌فرماید: آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گوید و او عزیز و حکیم است؛ سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و این در حقیقت مقدمه‌ای است برای بیان سرگذشت یهود بنی نضیر همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند و همانها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می‌کردند و در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به توطئه برخاستند. تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چرا که نظام شگفت‌انگیزی که در آفرینش هر ذره‌ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است. و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هر چند ما از آن آگاه نیستیم و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می‌گوید، هر چند گوش ما توانای شنوایی آنرا ندارد، سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چند ما نامحرمان از آن بی‌خبریم، اما آنها که از جمادی سوی جان جان رفته‌اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده، با تمامی موجودات جهان همرازند و نطق آب و گل را به خوبی می‌شنوند، چرا که این نطق محسوس اهل دل است! به ذکرش هر چه خواهی در خروش است دلی داند چنین معنی که گوش است نه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۰ بلبل بر گلش تسبیح‌خوان است که هر خاری به توحیدش زبان است! شرح بیشتر پیرامون این سخن ذیل

آیه ۴۴ سوره اسراء آمده است (جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳- ۱۴۰). بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی نضیر از مدینه پرداخته می‌فرماید: «خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان از خانه‌هایشان بیرون کرد!»؛ ... هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ .... حشر در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است و منظور از آن در اینجا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه‌های یهود و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان لاول الحشر نامیده شده و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود بنی نضیر و یهود خیبر و مانند آنها. و عجب اینکه جمعی از مفسران احتمالاتی در آیه داده‌اند که هیچ تناسبی با محتوای آن ندارد، از جمله اینکه: منظور حشر اول در مقابل حشر روز قیامت از قبرها به سوی محشر است و عجبتر اینکه بعضی این آیه را دلیل بر این گرفته‌اند که حشر در قیامت در سرزمین شام واقع می‌شود که یهود از مدینه به سوی آن رانده شدند! و گویا همه این احتمالات ضعیف ناشی از کلمه حشر است، در حالی که این واژه به معنی حشر در قیامت نیست بلکه به هرگونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان اطلاق می‌شود، چنانکه در آیه ۱۷ سوره نمل می‌خوانیم: ... وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ ...؛ «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند.» و همچنین در مورد اجتماع برای مشاهده مبارزه موسی با ساحران فرعونی می‌خوانیم: ... وَ أَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی ... قرار ما این است که همه مردم هنگامی که روز بالا می‌آید جمع شوند (طه- ۵۹) سپس می‌افزاید: «شما هرگز گمان نمی‌کردید که آنها از این دیار خارج شوند و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکمشان از شکست آنها و عذاب الهی مانع می‌شود»؛ ... ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ .... آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه‌گاهشان دژهای نیرومند و قدرت حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۱ ظاهریشان بود، این تعبیر آیه نشان می‌دهد که یهود بنی نضیر در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره‌مند بودند، به‌گونه‌ای که نه خودشان باور می‌کردند به این آسانی مغلوب شوند و نه دیگران ولی از آنجا که خدا می‌خواست به همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آنکه جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند! لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «اما خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد و در قلبشان وحشت و ترس افکند، به‌گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند»؛ ... فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ .... آری خدا این لشکر نامریی؛ یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از جنگها به یاری مؤمنان می‌فرستاد بر قلب آنها چیره کرد و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند، بیخبر از آنکه خداوند لشکری از درون به سراغشان می‌فرستد و چنان آنها را در تنگنا قرار می‌دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه‌هایشان همکاری کنند. درست است که کشته شدن رییس آنها کعب‌بن اشرف قبل از این ماجرا وحشتی بر دل آنها افکنده بود ولی مسلما منظور از آیه این نیست آنچنان که بعضی از مفسران گمان کرده‌اند- بلکه این یکنوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می‌شتافت. جالب اینکه مسلمانان از بیرون، دژهای آنها را ویران می‌کردند که به داخل آن راه یابند و یهود از درون ویران می‌کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد و نتیجه این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود! در مورد این آیه تفسیرهای دیگری نیز گفته شده، از جمله اینکه: یهود از داخل، دیواره دژها را ویران می‌کردند تا فرار کنند و مسلمانان از بیرون تا به آنها دست یابند (ولی این احتمال بعید است). و نیز گفته شده که این آیه معنی کنایی دارد مثل اینکه می‌گوییم فلانکس خانه و زندگیش را با دست خودش ویران کرد؛ یعنی بر اثر نادانیها و لجاجت‌ها سبب بر باد دادن زندگی خود شد. یا اینکه منظور یهود از تخریب بعضی از خانه‌ها این بود که دهانه کوچه‌های داخل حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۲ قلعه را ببندند تا مانع پیشروی مسلمانان شوند و در آینده نیز نتوانند در آن سکنی گزینند. یا اینکه قسمتی از خانه‌های داخل دژ را خراب کردند تا در

صورت کشیده شدن میدان نبرد به داخل دژ جای کافی برای جنگیدن داشته باشند. یا اینکه در بنای بعضی از خانه‌ها مصالح گرانقیمتی وجود داشت آنها را تخریب کردند تا آنچه قابل حمل بود ببرند ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است. در پایان آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید: «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!»؛ ... فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ .... «اعْتَبِرُوا» از ماده «اعتبار» در اصل از عبور گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر و اینکه به اشک چشم عبرهٔ گفته می‌شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است و عبارت را از این رو عبارت می‌گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می‌کند و اطلاق تعبیر خواب بر تفسیر محتوای آن به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می‌سازد. وبه همین مناسبت به‌حوادثی که به انسان پند می‌دهد عبرت می‌گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می‌کند. تعبیر به اولی «الابصار»؛ «صاحبان چشم» اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می‌بینند و با چشم باز موشکافی می‌کنند و به عمق آن می‌رسند. (واژه بصر معمولاً به عضو بینایی و بصیرت به درک و آگاهی درونی گفته می‌شود). در حقیقت اولی الابصار کسانی هستند که آمادگی گرفتن درسهای عبرت دارند، لذا قرآن به آنها هشدار می‌دهد که از این حادثه بهره‌برداری لازم کنید. شک نیست که منظور از گرفتن عبرت این است که حوادث مشابه را که از نظر حکم عقل یکسانند بر هم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار و پیمان‌شکنان دیگر بر یهود بنی نضیر ولی هرگز این جمله ارتباطی با قیاسات ظنی که بعضی در استنباط احکام دینی از آن استفاده می‌کنند ندارد و تعجب است که بعضی از فقهای اهل سنت برای اثبات این مقصود از آیه فوق استفاده کرده‌اند هر چند بعضی دیگر بر آن ایراد گرفته‌اند. خلاصه اینکه: منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است نه عمل کردن به پندار و گمان. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۳ به هر حال به راستی که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت‌انگیزی بود، که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی‌رسیدند تسلیم شدند، خانه‌های خود را با دست خویش ویران کردند و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند بجا گذاردند و در نقاط مختلف پراکنده شدند، در حالی که طبق نقل تواریخ از آغاز به این جهت در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتب خویش را درک کنند و در صف اول یارانش قرار گیرند! و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کان أکثر عبادهٔ أبی ذر رحمه اللّٰه التّفکّر و الإعتبار»؛ «بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و عبرت گرفتن بود.» اما مع الاسف بسیارند کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند و طعم تلخ شکست‌ها را شخصا بچشند و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی‌گیرند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «السعید من وعظ بغیره»؛ «سعادتمند کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد!» آیه بعد می‌افزاید: «اگر نه این بود که خداوند بر آنها مقرر داشته بود که جلای وطن کنند و منطقه را ترک گویند آنها را در همین دنیا مجازات می‌کرد»؛ ... وَ لَوْ لا أَنْ کَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیا ... بدون شک جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه‌هایی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود، بنابر این منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می‌آمد، خدا می‌خواست آنها در جهان آواره شوند و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود؛ زیرا هر وقت به یاد آنهمه دژها و خانه‌های مجلل و مزارع و باغات خود می‌افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان‌شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مناطق دیگر محروم و سرگردانند گرفتار آزار و شکنجه‌های روحی فراوانی می‌شدند. آری خدا می‌خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان‌شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند. اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می‌افزاید: و برای آنها در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۴ آخرت نیز عذاب آتش است (و لهم فی الآخرهٔ عذاب النار). چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خود خواهی سوار گردند. و از آنجا

که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بایـد هشداری برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی نضیر دارنـد تا مسأله در آنها خلاصه نشود در آیه بعد مطلب را تعلیم داده، می‌افزاید: این مجازات دنیا و آخرت از آن جهت دامنگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند»؛ ... ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ .... و هر کس به دشمنی با خدا بر خیزد خداونـد مجازاتش می کند زیرا خدا شدید العقاب است»؛ وَ مَنْ یُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ .... شاقوا از ماده شقاق در اصل به معنی شکاف و جدایی میان دو چیز است و از آنجا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد و خود را جدا می‌سازد به عمل او شقاق می گویند. عین همین آیه با تفاوت بسیار جزیی در سوره انفال آیه ۱۳ بعد از داستان جنگ بدر و در هم شکسته شدن مشرکان آمده است که بیانگر عمومیت محتوای آن از هر نظر است. قابل توجه اینکه: در آغاز آیه دشمنی با خدا و رسول را مطرح می کند و در ذیل آیه تنها سخن از دشمنی با خدا است، اشاره به اینکه دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست. تعبیر به «شدید العقاب» هیچ منافاتی با «ارحم الراحمین» بودن خداوند ندارد؛ زیرا آنجا که جای عفو و رحمت است، ارحم الراحمین است و آنجا که جای مجازات و عقوبت است اشدّ المعاقبین است؛ چنانکه در دعا آمده است: «... وَ أَیْقَنْتُ أَنَّکَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِینَ فِی مَوْضِعِ النَّکَالِ وَ النَّقِمَةِ ...». در آخرین آیه از آیات مورد بحث به پاسخ ایرادی می‌پردازد که یهود بنی نضیر- چنانکه در شان نزول نیز گفتیم- به پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه می‌ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه‌های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۵ باشد، یا برای اینکه یهود ناراحت شوند و از قلعه‌ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد) آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از اینگونه کارها نهی می کردی؟ آیه نازل شد و گفت: «هر درخت با ارزش نخل را قطع یا به حال خود واگذار کردید همه به فرمان خدا بود!» ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَةٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَةً عَلی أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ .... و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند: ... وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ .... لینة از ماده لون به یکنوع عالی از درخت خرما می گویند و بعضی آنرا از ماده لین به معنی نرمی به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده‌اند که شاخه‌هایی نرم و نزدیک زمین و میوه‌ای نرم و لذید دارد. گاه «لِینَةٍ» به الوان و انواع مختلف درخت نخل یا نخله کریمه تفسیر شده است که تقریبا همه به یک چیز بر می گردد. به هر حال بعضی گفته‌اند: اقدام به قطع قسمتی از درختان نخل بنی نضیر از سوی بعضی از مسلمانان روی داد، در حالی که بعضی دیگر مخالف بودند، در اینجا آیه فوق نازل شد و میان آنها فصل خصومت کرد. بعضی دیگر گفته‌اند: آیه ناظر به عمل دو نفر از اصحاب است که یکی به هنگام قطع درختان نخل درختان خوب را می‌برید تا یهود را به خشم آورد (و از قلعه فرود آیند) و دیگری نخلهای کم ارزش را می‌برید تا آنچه پر ارزش است برای استفاده آینده باقی بماند و به همین جهت در میان آنها اختلاف افتاد آیه نازل شد و گفت هر دو به اذن الهی بوده است. ولی ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان لینه (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همانها را رها ساختند و این عمل باعث ایراد یهود شد و قرآن به آنها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد. در هر صورت این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد و حیوانات را کشت و زراعت‌ها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه و یا فراهم حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۶ ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته و در هر قانون کلی استثنائات جزیی ضروری غالبا وجود دارد، همانگونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است ولی به هنگام اجبار و اضطرار اکل میته مجاز است. جمله: ... وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ ...؛ «تا فاسقان را خوار و رسوا کند.» نشان می‌دهد که لااقل یکی از اهداف این کار خوار نمودن دشمن و در هم شکستن روحیه آنها بوده است.

نکته‌ها:

۱- لشکرهای نامریی خدا!

در حالی که اهل دنیا برای کسب پیروزی بر نیروهای ظاهری و مادی خویش تکیه می‌کنند، تکیه‌گاه خداپرستان ارزشهای معنوی و امدادهای الهی آنها است که نمونه‌ای از آن را در داستان شکست بنی نضیر و بیرون راندن آنها از مدینه در آیات فوق ملاحظه کردیم. در این آیات خواندیم که یکی از عوامل مؤثر پیروزی همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دلهای آنها افکند تا آنجا که خانه‌های خود را با دست خود ویران می‌کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند. نظیر این معنی چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود بنام بنی قریظه که مسلمانان بعد از جنگ احزاب در یک درگیری شدید با آنها روبرو شدند نیز آمده است، می‌فرماید: وَ أَنْزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ صَیاصِیهِمْ وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِیقاً ...؛ «خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از دژهای محکمشان فرود آورد و در دلهای آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید.» (احزاب: ۲۶). همین معنی در داستان جنگ بدر نیز آمده است که می‌گوید: سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب: من به زودی در دلهای کافران وحشت می‌افکنم. قسمتی از این وحشت که حکم یک لشکر نامریی الهی را دارد طبیعی است هر چند حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۷ قسمتی از آن اسرار آمیز است و روابط آن با وسائل عادی بر ما مکشوف نیست، آنچه طبیعی است اینکه مؤمنان در هر حال خود را پیروز می‌دانند خواه کشته و شهید شوند و خواه دشمن را در هم بکوبند و کسی که منطقش این است ترس و وحشتی به خود راه نمی‌دهد، بلکه چنین انسان اعجوبه‌ای برای دشمنش وحشت‌انگیز است، همانگونه که در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می‌بینیم که با داشتن پیشرفته‌ترین سلاحها و بزرگترین ارتشها، از گروهی اندک مؤمنان راستین ستیزه‌جوی وحشت دارند و دائما می‌کوشند با آنها درگیر نشوند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «نصرت بالرعب مسیرهٔ شهر!»؛ من از جانب خدا به وسیله ترس و وحشت دشمنان یاری شده‌ام به فاصله یکماه.» یعنی نه تنها کسانی که در میدان نبرد با من رو برو می‌شوند وحشت دارند بلکه در نقاطی که دشمن از من یکماه راه فاصله دارد وحشت و اضطراب حاکم است! در مورد لشکریان حضرت مهدی (عج) نیز می‌خوانیم که سه لشکر او را یاری می‌کنند: «الْمَلائکهُ، وَ الْمُؤمِنُون، وَ الرّعب!»؛ «فرشتگان و مؤمنان و ترس و وحشت!» در حقیقت آنها سعی می‌کنند از برون ضربه نخورند اما خداوند از درون آنها را متلاشی می‌کند و می‌دانیم ضربه درونی جانکاهتر و جبران ناپذیر است، چرا که اگر تمام سلاحها و ارتشهای دنیا در اختیار کسی باشد ولی روحیه نبرد نداشته باشد محکوم به شکست و نابودی است.

۲- توطئه‌های امروز یهود

تاریخ اسلام از همان آغاز با توطئه‌های آنها آمیخته شده بود و در بسیاری از حوادث دردناک آنها را داخل صحنه یا در پشت صحنه مشاهده می‌کنیم و عجب اینکه آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند ولی بعد از این ظهور بزرگ از دشمنان سرسخت شدند و هم امروز نیز در بیشتر توطئه‌های ضد اسلامی یهود را در صحنه و یا در پشت صحنه مشاهده می‌کنیم و این عبرتی است برای صاحبان بصیرت! و همانگونه که تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد تنها طریق دفع آنان برخورد قاطعانه است، به خصوص صهیونیست‌ها که در منطقشان هیچگونه مدارا و عدل و انصاف حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۸ نیست، زبانشان زور است و جز با زور و قدرت نمی‌توان با آنها سخن گفت ولی با این حال از مؤمنان راستین بیش از هر چیز می‌ترسند و اگر مسلمانان امروز همانند یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از ایمان و استقامت و قاطعیت کافی برخوردار باشند ترس و وحشت آنها بر دلهای این دشمنان خونخوار چیره می‌شود و می‌توان با همین لشکر الهی آنها را از زمینهای اشغال شده بیرون راند و

اين درسى است كه رسول‌اللَّه صلى الله عليه و آله در چهارده قرن قبل به ما داده است. «۱» حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۵۹۹

جنگ احزاب

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۹) إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰) هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِيداً (۱۱) «۱» ۹- اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد نعمت خدا را بر خودتان به ياد آوريد در آن هنگام كه لشكرهاى (عظيمى) به سراغ شما آمدند ولى ما باد و طوفان سختى بر آنها فرستاديم و لشكريانى كه آنها را نمى‌ديديد (و به اين وسيله آنها را در هم شكستيم) و خداوند به آنچه انجام مى‌دهيد بينا است. ۱۰- به خاطر بياوريد زمانى را كه آنها از طرف بالا و پايين (شهر) شما وارد شدند (و مدينه را محاصره كردند) و زمانى‌را كه چشم‌ها از شدت وحشت خيره شده بود و جانها به لب رسيده بود و گمان‌هاى گوناگون بدى به خدا مى‌برديد! ۱۱- در آنجا مؤمنان آزمايش شدند و تكان سختى خوردند.

آزمايش بزرگ الهى در ميدان احزاب

اين آيات و چندين آيه بعد از آن كه مجموعا هفده آيه را تشكيل مى‌دهد پيرامون حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۶۰۰ يكى از بزرگترين آزمونهاى الهى در مورد مؤمنان و منافقان و امتحان صدق گفتار آنها در عمل سخن مى‌گويد. اين آيات از يكى از مهمترين حوادث تاريخ اسلام؛ يعنى جنگ احزاب، بحث مى‌كند، جنگى كه در حقيقت نقطه عطفى در تاريخ اسلام بود و كفه موازنه قوا را در ميان اسلام و كفر به نفع مسلمين بر هم زد و پيروزى در آن كليدى بود براى پيروزيهاى بزرگ آينده و در حقيقت كمر دشمنان در اين غزوه شكست و بعد از آن نتوانستند كار مهمى صورت دهند. جنگ احزاب چنانكه از نامش پيدا است مبارزه همه جانبه‌اى از ناحيه عموم دشمنان اسلام و گروههاى مختلفى بود كه با پيشرفت اين آيين منافع نامشروعشان به خطر مى‌افتاد. نخستين جرقه جنگ از ناحيه گروهى از يهود بنى نضير زده شد آنگاه كه به مكه آمدند و طايفه قريش را به جنگ با پيامبر صلى الله عليه و آله تشويق كردند و به آنها قول دادند تا آخرين نفس در كنارشان مى‌ايستند، سپس به سراغ قبيله غطفان رفتند و آنها را نيز آماده كارزار كردند. اين قبائل از هم‌پيمانان خود مانند قبيله بنى اسد و بنى سليم نيز دعوت كردند و چون همگى خطر را احساس كرده بودند، دست به دست هم دادند تا كار اسلام را براى هميشه يكسره كنند، پيامبر صلى الله عليه و آله را به قتل برسانند، مسلمين را در هم بكوبند، مدينه را غارت كنند و چراغ اسلام را خاموش سازند. مسلمانان كه خود را در برابر اين گروه عظيم ديدند به فرمان پيامبر صلى الله عليه و آله به مشورت پرداختند و قبل از هر چيز با پيشنهاد سلمان فارسى، اطراف مدينه را خندقى كندند تا دشمن به آسانى نتواند از آن عبور كند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد (و به همين جهت يكى از نام‌هاى اين جنگ، جنگ خندق است). لحظات بسيار سخت و خطرناكى بر مسلمانان گذشت، جان‌ها به لب رسيده بود، منافقين در ميان لشكر اسلام سخت به تكاپو افتاده بودند، جمعيت انبوه دشمن و كمى لشگريان اسلام در مقابل آنها (تعداد لشكر كفر را ده هزار و لشكر اسلام را سه هزار نفر نوشته‌اند) و آمادگى آنها از نظر تجهيزات جنگى و فراهم كردن وسائل لازم، آينده حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۶۰۱ سخت و دردناكى را در برابر چشم مسلمانان مجسم مى‌ساخت. ولى خدا مى‌خواست در اينجا آخرين ضربه بر پيكر كفر فرود آيد، صف منافقين را نيز از صفوف مسلمين مشخص سازد، توطئه‌گران را افشا كند و مسلمانان راستين را سخت در بوته آزمايش قرار دهد. سرانجام اين غزوه- چنانكه شرح آن خواهد آمد- به پيروزى مسلمانان تمام شد، طوفانى سخت به فرمان خدا وزيدن گرفت، خيمه و خرگاه و زندگى كفار را در هم ريخت، رعب و وحشت شديدى در قلب آنها افكند و نيروهاى غيبى

فرشتگان به یاری مسلمانان فرستاد. قدرت‌نمایی‌های شگرفی همچون قدرت‌نمایی امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر عمرو بن عبدِ وَدّ بر آن افزوده شد و مشرکان بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند. آیات هفده گانه فوق نازل شد و با تحلیل‌های کوبنده و افشاگرانه خود به عالیترین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهایی اسلام و کوبیدن منافقان بهره‌گیری کرد. این دورنمایی بود از جنگ احزاب که در سال پنجم هجری واقع شد. از اینجا به سراغ تفسیر آیات می‌رویم و سایر جزییات این غزوه را در بحث نکات بیان می‌کنیم. قرآن این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می‌کند، سپس در ۱۶ آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می‌پردازد. می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَٔ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ .... ولی ما باد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید و به این وسیله آنها را در هم کوبیدیم ... فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها .... و خداوند به تمام کارهایی که انجام می‌دهید (و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است»؛ ... وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً .... در اینجا چند مطلب قابل دقت است: حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۲ ۱- تعبیر به «اذکروا» نشان می‌دهد که این آیات بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آنچه را دیده بودند در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند نازل گردید تا تأثیر عمیق‌تری بخشد. ۲- تعبیر به جنود اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند قریش، غطفان، بنی سلیم، بنی اسد، بنی فزاره، بنی اشجع و بنی مرهٔ) و طایفه یهود داخل مدینه است. ۳- منظور از جُنُوداً لَمْ تَرَوْها ... که به یاری مسلمانان آمدند همان فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در غزوه بدر نیز صریحا در قرآن مجید آمده است ولی همانگونه که در ذیل آیه ۹ سوره انفال بیان کردیم دلیلی در دست نیست که فرشتگان، این جنود الهی نا پیدا، رسما وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند، بلکه قرائنی در دست است که نشان می‌دهد آنها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته‌اند. آیه بعد که ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب و قدرت عظیم جنگی دشمنان و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان است چنین می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین شهر شما وارد شدند (و مدینه را در محاصره خود قرار دادند) و هنگامی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود و جانها به لب رسیده بود و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید! إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا. بسیاری از مفسران کلمه فوق را در این آیه اشاره به جانب شرق مدینه می‌دانند که قبیله غطفان از آنجا وارد شدند و اسفل را اشاره به غرب که قبیله قریش و همراهان آنها از آنجا ورود کردند. البته با توجه به اینکه مکه درست در جنوب مدینه واقع شده، قبائل مشرکین مکه باید از جنوب آمده باشند ولی شاید وضع جاده و مدخل مدینه چنان بوده که آنها کمی شهر را دور زده و از غرب وارد شده‌اند و به هر حال جمله بالا اشاره به محاصره این شهر از سوی دشمنان مختلف اسلام است. جمله زاغت الابصار با توجه به اینکه زاغت از ماده زیغ به معنی تمایل به یکسو است، اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت شدید پیدا می‌کند که چشمان او به یک سمت منحرف و روی نقطه معینی ثابت و خیره می‌شود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۳ جمله: ... بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ ...؛ «قلبها به گلوگاه رسیده بود.» کنایه جالبی است شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می‌گوییم جانش به لب رسید و گرنه هرگز، قلب به معنی عضو مخصوص مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی‌کند و هیچگاه به گلوگاه نمی‌رسد. جمله: ... وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ... اشاره به این است که در این حالت، گمانهای ناجوری برای جمعی از مسلمانان پیدا شده بود، چرا که هنوز از نظر نیروی ایمان به مرحله کمال نرسیده بودند، اینها همان کسانی بودندکه در آیه بعد می‌گوید شدیداً متزلزل شدند. شاید بعضی فکر می‌کردند ما سرانجام شکست خواهیم خورد و ارتش دشمن با این قدرت و قوت پیروز می‌شود، روزهای آخر عمر اسلام فرا رسیده است و وعده‌های پیامبر در زمینه پیروزی مطلقا تحقق نخواهد یافت! البته این افکار نه به صورت یک عقیده که به صورت یک وسوسه در اعماق دل‌های بعضی پیدا شده بود، این شبیه همان است که در جنگ احد، قرآن مجید از آن یاد کرده می‌گوید:

... وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّةِ ...؛ «گروهی از شما در آن لحظات بحرانی جنگ، تنها به فکر جان خود بودنـد و گمانهای نادرست هماننـد گمانهای دوران جاهلیت داشـتند!» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۴). البته مخـاطب در آیه مورد بحث مسـلما مؤمنانانـد و جمله: یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا ... در آیه قبل، دلیل روشـنی بر این معنی است و کسانی که مخاطب را منافقان دانسته‌اند گویا به این نکته توجه نکرده‌اند و یا پنداشته‌اند که این قبیل گمان‌ها با ایمان و اسلام سازگار نیست در حالی که بروز این قبیـل افکار در حـد یک وسوسه آنهم در شـرایط بسـیار سـخت و بحرانی، برای افراد ضـعیف الایمان و تازه مسـلمان یک امر طبیعی است! اینجا بود که کوره امتحان الهی سـخت داغ شـد، چنانکه در آیه بعد می‌گوید: در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سـختی خوردند هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِیداً. طبیعی است هنگامی که انسان گرفتار طوفانهای فکری می‌شود، جسم او نیز از این طوفان بر کنار نمی‌مانـد و در اضـطراب و تزلزل فرو می‌رود، بسـیار دیده‌ایم افرادی که ناراحتی فکری دارند در همان جای خود که نشسـته‌اند مرتبا تکان می‌خورند، دست بر حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۴ دست می‌مالند و اضـطراب خود را در حرکات خود کاملا مشخص می‌نماینـد. یکی از شواهـد این وحشت شدیـد این بود که نقل کرده‌انـد پنج قهرمان معروف عرب که عمروبن عبـدِ وَدّ سرآمد آنها بود لباس جنگ پوشـیده و با غرور خاصـی به میدان آمدند و هل من مبارز گفتند، مخصوصا عمروبن عبـدِ وَدّ رجز می‌خوانـد و بهشت و آخرت را به مسـخره گرفته بود و می‌گفت: مگر نمی‌گویید مقتولین شـما در بهشت خواهند بود؟ آیا کسـی از شـما شوق دیدار بهشت در سر ندارد؟! ولی در برابر نعره‌های او سکوت بر لشکر حکم‌فرما بود و کسی جرات مقابله را نداشت، جز علی‌بن ابی طالب علیه السلام که به مقابله برخاست و پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان نمود که در بحث نکات مشروحا خواهـد آمـد. آری فولاـد را در کوره داغ می‌برنـد تا آبدیـده شود، مسـلمانان نخستین نیز بایـد در کوره حوادث سـخت، مخصوصـا غزواتی همچون غزوه احزاب، قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند «۱».

منافقان و ضعیف الایمان‌ها در صحنه احزاب

وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً (۱۲) وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا وَ یَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِیَ بِعَوْرَةٍ إِنْ یُرِیدُونَ إِلَّا فِراراً (۱۳) وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلَّا یَسِیراً (۱۴) وَ لَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لا یُوَلُّونَ الْأَدْبارَ وَ کانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُلًا (۱۵) قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۶۰۵ إِلَّا قَلِیلًا (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ رَحْمَةً وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیّاً وَ لا نَصِیراً (۱۷) «۱» ۱۲- به‌خاطر بیاوریـد زمـانی را که منافقان و آنها که در دل‌هایشان بیماری بود می‌گفتنـد خـدا و پیامبرش جز وعـده‌های دروغین به ما نداده‌انـد. ۱۳- و نیز به خـاطر بیاوریـد زمـانی را که گروهی از آنهـا گفتنـد: ای اهـل یـثرب (مردم مـدینه)! اینجـا جـای توقـف شـما نیست، به خانه‌هـای خود بـاز گردیـد و گروهی از آنـان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواسـتند و می‌گفتنـد خانه‌های ما بـدون حفاظ است، در حالی که بـدون حفاظ نبود، آنها فقط می‌خواسـتند (از جنگ) فرار کنند! ۱۴- آنها چنان بودند که اگر دشـمنان از اطراف و جوانب مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنها می‌کردند می‌پذیرفتند و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نمی‌کردنـد. ۱۵- آنهـا قبـل از این با خـدا عهـد کرده بودنـد که پشت به دشـمن نکننـد و عهـد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند). ۱۶- بگو: اگر از مرگ یا کشـته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد داشت و در آن هنگام جز بهره کمی از زنـدگانی نخواهیـد گرفت. ۱۷- بگو: چه کسـی می‌توانـد شـما را در برابر اراده خـدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شـما اراده کرده و غیر از خـدا هیـچ سرپرست و یاوری نخواهند یافت. گفتیم کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد و همگی در این امتحان بزرگ درگیر شدنـد، روشن است در اینگونه موارد بحرانی مردمی که در شـرایط عادی ظاهرا در یک صـف

قرار دارنـد به صـفوف مختلفى تقسيم مى‌شونـد، در اينجـا نيز مسـلمانان به گروههاى مختلفى تقسـيم شدنـد، جمعى مؤمنان راستين بودند، گروهى خواص مؤمنان، جمعى افراد ضـعيف الايمان، جمعى منافق، جمعى منافق لجوج و سرسـخت، گروهى در فكر خانه و حج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۶۰۶ زندگى خويشـتن و در فكر فرار بودند، جمعى سـعى داشتند ديگران را از جهاد باز دارند و گروهى تلاش مى‌كردند رشته اتحاد خود را با منافقين محكم كنند. خلاصه هر كس اسرار باطنى خويش را در اين رستاخيز عجيب و يوم البروز آشـكار سـاخت. در آيات گذشـته از جمعيت مسـلمانان ضـعيف الايمان و وسوسه‌ها و گمانهاى بـدى كه با آن دسـت به گريبـان بودنـد سـخن در ميـان بـود و در نخسـتين آيـات مـورد بحث گفتگـوى منافقـان و بيماردلاـن منعكس شـده است. مى‌فرمايـد: به خـاطر بياوريـد هنگـامى را كه منافقـان و آنهـا كه دلى بيمار داشـتند مى‌گفتنـد: خـدا و پيامبرش چيزى جز وعـده‌هاى دروغين به ما نداده‌انـد! وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً. در تاريخ جنگ احزاب چنين آمده است كه در اثناى حفر خندق كه مسلمانان هر يك مشغول كندن بخشى از خندق بودند روزى به قطعه سنگ سخت و بزرگى برخورد كردنـد كه هيچ كلنگى در آن اثر نمى‌كرد، خبر به پيامبر صـلى الله عليه و آله دادند پيامبر صـلى الله عليه و آله شـخصا وارد خندق شد و در كنار سـنگ قرار گرفت و كلنگى را به دست گرفت و نخستين ضـربه محكم را بر مغز سـنگ فرود آورد، قسمتى از آن متلاشـى شد و برقى از آن جستن كرد، پيامبر صلى الله عليه و آله تكبير پيروزى گفت، مسلمانان نيز همگى تكبير گفتند. بار دوم ضربه شديد ديگرى بر سـنگ فرو كوفت قسمت ديگرى در هم شكست و برقى از آن جستن نمود پيامبر تكبير گفت و مسلمانان نيز تكبير گفتند. سـرانجام پيامبر سومين ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن كرد و باقيمانده سنگ متلاشى شد، حضرت صلى الله عليه و آله باز تكبير گفت و مسلمانان نيز صدا به تكبير بلند كردند، سلمان از اين ماجرا سؤال كرد، پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: در ميان برق اول سرزمين حيره و قصرهاى پادشاهان ايران را ديدم و جبرييل به من بشارت داد كه امت من بر آنها پيروز مى‌شوند! و در برق دوم قصـرهاى سـرخ‌فام شـام و روم نمايـان گشت و جبرييل به من بشارت داد كه امت من بر آنها نيز پيروز خواهنـد شـد! در برق سوم قصـرهاى صـنعا و يمن را ديـدم و جبرييل باز به من خبر داد كه امتم باز بر آنها پيروز خواهنـد شـد، بشارت باد بر شـما اى مسـلمانان! حج وحرمين شـريفين در تفسـير نمونه، ص: ۶۰۷ منافقان نگاهى به يكـديگر كردنـد و گفتنـد چه سـخنان عجيبى؟ و چه حرفهاى باطل و بى اساسـى؟ او از مدينه دارد سرزمين حيره و مدائن كسرى را مى‌بيند و خبر فتح آن را به شما مى‌دهد، در حالى كه هم اكنون شـما در چنگال يك مشت عرب گرفتاريـد (و حالت دفاعى به خود گرفته‌ايد) و حتى نمى‌توانيد به بيت الحذر برويد (چه خيـال باطـل و پنـدار خامى؟!). آيه فوق نازل شـد و گفت كه اين منافقان و بيماردلان مى‌گوينـد خـدا و پيغمبرش جز فريب و دروغ وعـده‌اى به ما نداده است، (آنها از قدرت بى پايان پروردگار بيخبرند. و راستى در آن روز چنين اخبار و بشارتى جز در نظر مؤمنان آگاه فريب و غرورى بيش نبود، اما ديده ملكوتى پيامبر صـلى الله عليه و آله در لابلاى جرقه‌هاى آتشينى كه از برخورد كلنگ‌هايى كه براى حفر خندق بر زمين كوبيده مى‌شد جستن مى‌كرده مى‌توانست گشوده شدن درهاى قصـرهاى پادشاهان ايران و روم و يمن را ببيند و به امت جان بر كفش بشارت دهد و از اسـرار آينده پرده بردارد. شايد نياز به تذكر نداشته باشد كه منظور از: ... الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... همـان منافقـان است و ذكر اين جمله در واقع توضـيحى است براى كلمه منـافقين كه قبـل از آن آمـده است و چه بيمـارى بـدتر از بيمـارى نفـاق؟! چرا كه انسـان سـالم و داراى فطرت الهى يك چهره بيشتر نـدارد، انسانهاى دو چهره و چنـد چهره بيمارانى هسـتند كه دائما در اضطراب و تضاد و تناقض گرفتارند. شاهد اين سخن چيزى است كه در آغاز سوره بقره آمده است كه در توصـيف منـافقين مى‌گويـد: ... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً ...؛ «در دلهـاى آنهـا يـك‌نوع بيمـارى است و خـدا (به خاطر اعمالشان) بر بيمارى آنها مى‌افزايـد!» (بقره: ۱۰). در آيه بعـد به شـرح حـال گروه خطرناكى از همين منافقان بيمار دل كه نسبت به ديگران خباثت و آلودگى بيشترى داشـتند پرداخته مى‌گويـد: «و نيز به خاطر بياوريـد هنگامى را كه گروهى از آنها گفتنـد اى مردم يثرب! (مـدينه) اينجا جاى توقف شـما نيست»؛ وَ إِذْ قالَتْ طائِفَـةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا .... خلاصه در برابر اين انبوه

دشمن کاری از شما ساخته نیست خود را از معرکه بیرون کشیده و خویشتن را به هلاکت و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۸ و به این ترتیب می‌خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند این از یکسو. از سوی دیگر گروهی از همین منافقین که در مدینه خانه داشتند از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می‌خواستند که باز گردند و برای بازگشت خود عذرتراشی می‌کردند از جمله می‌گفتند: خانه‌های ما دیوار و در و پیکر درستی ندارد، در حالی که چنین نبود، آنها فقط می‌خواستند صحنه را خالی کرده فرار کنند ... وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِراراً. واژه عوره در اصل از ماده عار است و به چیزی گفته می‌شود که آشکار ساختنش موجب عار باشد، به شکافهایی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می‌شود و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز عوره گفته می‌شود، در اینجا منظور خانه‌هایی است که در و دیوار مطمئنی ندارد و بیم حمله دشمن به آن می‌رود. منافقان با مطرح ساختن این عذرها می‌خواستند میدان جنگ را ترک کرده و به خانه‌های خود پناه برند. در روایتی آمده است که طایفه بنی حارثه کسی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند خانه‌های ما بدون حفاظ است و هیچیک از خانه‌های انصار همچون خانه‌های ما نیست و میان ما و طایفه غطفان که از شرق مدینه هجوم آورده‌اند، حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه‌های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد. این موضوع به گوش سعدبن معاذ، بزرگ انصار رسید، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند تاکنون هر مشکلی برای ما پیش آمده این گروه همین بهانه را پیش کشیده‌اند، اینها دروغ می‌گویند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد باز گردند. یثرب نام قدیمی مدینه است، پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به آنجا هجرت کند، بعد از آن کم‌کم نام مدینة الرسول (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد که مخفف آن همان مدینه بود. این شهر نامهای متعددی دارد، سید مرتضی رحمه الله علاوه بر این دو نام (یثرب و مدینه) یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده از جمله طیبه و طابه و سکینه و محبوبه و مرحومه و قاصمه است (بعضی یثرب را نام زمین این شهر می‌نامند). در پاره‌ای از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این شهر را یثرب ننامید شاید حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۹ به این جهت که یثرب در اصل از ماده «ثرب» (بر وزن حرب) به معنی ملامت کردن است و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نامی را برای این شهر پر برکت نمی‌پسندید. به هر حال اینکه منافقان اهل مدینه را با عنوان «یا اهل یثرب» خطاب کردند بی دلیل نیست، شاید به خاطر این بوده که می‌دانستند پیامبر از این نام متنفر است و یا می‌خواستند عدم رسمیت اسلام و عنوان مدینة الرسول را اعلام دارند و یا آنها را به دوران جاهلیت توجه دهند! آیه بعد به سستی ایمان این گروه اشاره کرده می‌گوید: «آنها در اظهار اسلام آنقدر سست و ضعیف‌اند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه وارد آن شوند و این شهر را اشغال نظامی کنند و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آیین شرک و کفر باز گردید به سرعت می‌پذیرند و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نخواهند کرد!»؛ ... وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلَّا يَسِيراً. پیدا است مردمی که این چنین ضعیف و بی‌پاشنه‌اند نه آماده پیکار با دشمن‌اند و نه پذیرای شهادت در راه خدا، به سرعت تسلیم می‌شوند و تغییر مسیر می‌دهند. بنابر این منظور از کلمه فتنه در اینجا همان شرک و کفر است (همانگونه که در آیات دیگر قرآن از قبیل آیه ۱۹۳ سوره بقره آمده است). ولی بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که مراد از فتنه در اینجا جنگ بر ضد مسلمانان است که اگر به این گروه منافق پیشنهاد شود به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه‌جویان همکاری می‌کنند! اما این تفسیر با ظاهر جمله: وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ...؛ «اگر از اطراف بر مدینه هجوم آورند ...» سازگار نیست و شاید به همین دلیل اکثر مفسران همان معنی اول را انتخاب کرده‌اند. سپس قرآن، این گروه منافق را به محاکمه می‌کشد و می‌گوید: آنها قبلا با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند، مگر آنها نمی‌دانند که عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت و آنها در برابر آن مسئولند ... وَ لَقَدْ كانُوا عاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لا يُوَلُّونَ الْأَدْبارَ وَ كانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُلًا.

بعضـی گفته‌اند: منظور از این عهد و پیمان همان تعهدی است که طایفه بنی حارثه حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۰ در روز جنگ احد با خدا و پیامبر کردند در آن هنگام که تصـمیم به مراجعت از میدان گرفتند و بعد پشـیمان شدند، عهد بستند که دیگر هرگز گرد این امور نروند، اما همانها در میدان جنگ احزاب باز به فکر پیمان‌شـکنی افتادند. بعضـی نیز آن را اشاره به عهدی می‌داننـد که در جنگ بـدر و یا در عقبه قبل از هجرت پیامبر با آن حضـرت بسـتند. ولی به نظر می‌رسد که آیه فوق مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هم این عهـد و پیمان‌هـا و هم سـایر عهـد و پیمانهـای آنها را شامل می‌شود. اصولا هر کسـی ایمان می‌آورد و با پیامبر صـلی الله علیه و آله بیعت می‌کند این عهد را با او بسته که از اسلام و قرآن تا سر حد جان دفاع کند. تکیه بر عهد و پیمان در اینجـا به خـاطر این است که حتی عرب جاهلی به مسأله عهـد و پیمان احترام می‌گـذاشت، چگونه ممکن است کسـی بعـد از ادعای اسـلام، پیمـان خود را زیر پا بگـذارد؟ بعـد از آنکه خداونـد نیت منافقان را افشاء کرد که منظورشان حفظ خانه‌هایشان نیست، بلکه فرار از صـحنه جنگ است، با دو دلیل به آنها پاسخ می‌گوید. نخست به پیامبر می‌فرماید: بگو اگر از مرگ یا کشـته شدن فرار کنید این فرار سودی به حـال شـما نخواهـد داشت و بیش از چنـد روزی از زنـدگی دنیا بهره نخواهیـد گرفت ... قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِیلًا. گیرم موفق به فرار شدیـد، از دو حال خارج نیست، یا اجلتان سـر آمـده و مرگ حتمی شـما فرا رسیده است، هر جـا باشـید مرگ گریبان شـما را می‌گیرد حتی در خانه‌ها و در کنار زن و فرزنـدانتان و حادثه‌ای از درون یا از برون به زندگی شـما پایان می‌دهد و اگر اجل شما فرا نرسیده باشد چهار روزی در این دنیا زندگی توأم با ذلت و خفت خواهیـد داشت و اسیر چنگال دشـمنان و سپس عـذاب الهی خواهید شد. در حقیقت این بیان شبیه همان چیزی است که در جنگ احـد، خطـاب به گروه دیگری از منافقـان سـست عنصـر نـازل گردیـد: ... قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ ...؛ «بگو حتی اگر در خانه‌هایتان باشـید، آنها که مقدر شده است کشـته شوند به سراغشان در بسترهایشان می‌آیند و آنها را از دم شمشـیر می‌گذراننـد!» (آل عمران: ۱۵۳). حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۶۱۱ دیگر اینکه مگر نمی‌دانیـد تمام سرنوشت شما به دست خدا است و هرگز نمی‌توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید. «ای پیامبر! به آنها بگو چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصـیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟!» قُلْ مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ رَحْمَةً .... آری، «آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری نخواهند یافت»؛ ... وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً .... بنابر این اکنون که همه مقـدرات شـما به دست او است فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سـربلندی در دنیا و در پیشـگاه خدا است به جان بپذیرید و حتی اگر شـهادت در این راه به سـراغ شـما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید «۱». گروه باز دارنـدگان قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَ الْقائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا (۱۸) أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ أَشِحَّةً عَلَی الْخَیْرِ أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً (۱۹) یَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَ إِنْ یَأْتِ الْأَحْزابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِی الْأَعْرابِ یَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِکُمْ وَ لَوْ کانُوا فِیکُمْ ما قاتَلُوا إِلَّا قَلِیلًا (۲۰) «۲» ۱۸- خداونـد کسانی که مردم را از جنگ باز می‌داشـتند و کسـانی را کـه به برادران خـود می‌گفتنـد به سـوی مـا بیاییـد (و خـود را از معرکه بیرون کشـید) به خـوبی می‌شـناسد آنهـا (مردمی ضعیف‌انـد و) جز به مقدار کمی کارزار نمی‌کنند. حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۶۱۲ ۱۹- آنها در همه چیز نسـبت به شما بخیل‌انـد و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آیـد مشاهـده می‌کنی آنچنان به تو نگاه می‌کننـد و چشم‌هایشان در حدقه می‌چرخـد که گویی می‌خواهنـد قـالب تهی کننـد! امـا هنگـامی که حالت خوف و ترس فرو نشـست زبانهای تنـد و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصـبانیت بر شـما می‌گشایند (و سهم خود را از غنائم مطالبه می‌کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیل‌اند، آنها هرگز ایمان نیاورده‌انـد لـذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است. ۲۰- آنها گمان می‌کنند هنوز لشـکر احزاب نرفته‌انـد و اگر برگردنـد اینها دوست می‌دارنـد در میان اعراب بادیه‌نشـین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شـما جویا

گردند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی‌کنند. سپس به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره‌گیری می‌نمودند اشاره کرده می‌گوید: «خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند مردم را از جنگ منصرف سازند می‌داند ... قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ .... و همچنین کسانی را که به برادرانشان می‌گفتند به سوی ما بیایید و دست از این پیکار خطرناک بردارید! ... وَ الْقائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ .... همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند و جز مقدار کمی- آنهم از روی اکراه و یا ریا- به سراغ جنگ نمی‌روند ... وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا. معوقین از ماده عوق (بر وزن شوق) به معنی باز داشتن و منصرف کردن از چیزی است و باس در اصل به معنی شدت و در اینجا منظور از آن جنگ است. آیه فوق احتمالا- اشاره به دو دسته می‌کند: دسته‌ای از منافقین، که در لابلای صفوف مسلمانان بودند (و تعبیر منکم گواه بر این است) و سعی داشتند مسلمانان ضعیف الایمان را از جنگ باز دارند، اینها همان معوقین بودند. گروه دیگری که بیرون از صحنه نشسته بودند از منافقین و یا یهود و هنگامی که با سربازان پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد می‌کردند می‌گفتند به سراغ ما بیایید و خود را از این معرکه بیرون بکشید (اینها همانها هستند که در جمله دوم اشاره شده است). حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۳ این احتمال نیز وجود دارد که این آیه بیان دو حالت مختلف از یک گروه باشد، کسانی که وقتی در میان مردم هستند آنها را از جنگ باز می‌دارند و هنگامی که به کنار می‌روند دیگران را به سوی خود دعوت می‌کنند. در روایتی می‌خوانیم یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از میدان احزاب به درون شهر برای حاجتی آمده بود، برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده، گفت تو اینجا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه‌ها مشغول پیکار است؟! در جوابش گفت ای ابله! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش! به خدایی که محمد به او قسم یاد می‌کند که او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت! و این لشکر عظیمی که جمع شده‌اند او و اصحابش را زنده نخواهند گذاشت! برادرش گفت: دروغ می‌گویی، به خدا سوگند می‌روم و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آنچه گفتی باخبر می‌سازم، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و جریان را گفت در اینجا آیه فوق نازل شد. بنابر این شان نزول واژه اخوانهم (برادرانشان) ممکن است به معنی برادران حقیقی باشد و یا به معنی هم مسلکان، همانگونه که در آیه ۲۷ سوره اسراء تبذیر کنندگان را برادران شیاطین نامیده است: ... إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ .... در آیه بعد می‌افزاید: انگیزه تمام این کارشکنیها این است که آنها در همه چیز نسبت به شما بخیل‌اند؛ أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ .... نه تنها در بذل جان در میدان نبرد که در کمک‌های مالی برای تهیه وسائل جنگ و در کمکهای بدنی برای حفر خندق و حتی در کمکهای فکری نیز بخل می‌ورزند، بخلی توأم با حرص و حرصی روز افزون! بعد از بیان بخل آنها و مضایقه از هرگونه ایثارگری، به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریبا جنبه عمومی در همه منافقان در تمام اعصار و قرون دارد پرداخته چنین می‌گوید: هنگامی که لحظات ترسناک و بحرانی پیش می‌آید آنچنان جبان و ترسو هستند که می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشم‌هایشان بی اختیار در حدقه به گردش آمده، همانند کسی که در حال جان دادن است! فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ .... آنها چون از ایمان درستی برخوردار نیستند و تکیه‌گاه محکمی در زندگی ندارند، هنگامی که در برابر حادثه سختی قرار گیرند کنترل خود را به کلی از دست می‌دهند، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۴ گویی می‌خواهند قبض روحشان کنند. سپس می‌افزاید: اما همین‌ها هنگامی که طوفان فرو نشست و حال عادی پیدا کردند به سراغ شما می‌آیند آنچنان پر توقعند که گویی فاتح اصلی جنگ آنها هستند و همچون طلبکاران فریاد می‌کشند و با الفاظی درشت و خشن، سهم خود را از غنیمت، مطالبه می‌کنند و در آن نیز سختگیر و بخیل و حریصند! ... فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ أَشِحَّةً عَلَی الْخَیْرِ .... «سَلَقُوکُمْ» از ماده «سلق» (بر وزن خلق) در اصل به معنی گشودن چیزی باخشم وعصبانیت است، خواه گشودن دست‌باشد یا زبان، این تعبیر در مورد کسانی که با لحنی آمرانه و طلبکارانه فریاد می‌کشند و چیزی را می‌طلبند به کار می‌رود. السنهٔ حداد، به معنی زبانهای تیز و تند است و در اینجا کنایه از خشونت در سخن می‌باشد. در پایان آیه به آخرین

توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می‌باشد اشاره کرده می‌فرماید: «آنها هرگز ایمان نیاورده‌اند»؛ ... أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا .... و به همین دلیل خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده چرا که اعمالشان هرگز توأم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است ... فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ .... و این کار برای خدا سهل و آسان است ... وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً .... در یک جمع بندی چنین نتیجه می‌گیریم که معوقین (باز دارندگان) منافقانی بودند با این اوصاف: ۱- هرگز اهل جنگ نبودند جز به مقدار بسیار کم. ۲- آنها هیچگاه اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و تحمل کمترین ناراحتی‌ها را نمی‌کردند. ۳- در لحظات طوفانی و بحرانی از شدت ترس، خود را بکلی می‌باختند. ۴- به هنگام پیروزی، خود را وارث همه افتخارات می‌پنداشتند! ۵- آنها افراد بی ایمانی بودند و اعمالشان نیز در پیشگاه خدا بی ارزش بود. و چنین است راه و رسم منافقان در هر عصر و زمان و در هر جامعه و گروه. چه توصیف دقیقی قرآن از آنها کرده که به وسیله آن می‌توان همفکران آنها را حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۵ شناخت و چقدر در عصر و زمان خود نمونه‌های بسیاری از آنها را با چشم می‌بینیم! آیه بعد ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است می‌گوید: آنها به قدری وحشت زده شده‌اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکریان دشمن تصور می‌کنند هنوز آنها نرفته‌اند! ... یَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ لَمْ یَذْهَبُوا .... کابوس وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده، گویی سربازان کفر مرتبا از مقابل چشمانشان رژه می‌روند، شمشیرها را برهنه کرده و نیزه‌ها را به آنها حواله می‌کنند! این جنگاوران ترسو، این منافقان بزدل از سایه خود نیز وحشت دارند، هر صدای اسبی بشنوند، هر نعره شتری به گوششان رسد، از ترس به خود می‌پیچند به گمان اینکه لشکریان احزاب برگشته‌اند! سپس اضافه می‌کند: اگر بار دیگر احزاب برگردند آنها دوست می‌دارند سر به بیابان بگذارند و در میان اعراب بادیه‌نشین پراکنده و پنهان شوند ... وَ إِنْ یَأْتِ الْأَحْزابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِی الْأَعْرابِ .... آری بروند و در آنجا بمانند و مرتبا از اخبار شما جویا باشند ... یَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِکُمْ .... لحظه به لحظه از هر مسافری جویای آخرین خبر شوند، مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد! و این منت را بر سر شما بگذارند که همواره جویای حال و وضع شما بودیم! و در آخرین جمله می‌افزاید: به فرض که آنها فرار هم نمی‌کردند و در میان شما بودند جز به مقدار کم نمی‌جنگیدند ... وَ لَوْ کانُوا فِیکُمْ ما قاتَلُوا إِلَّا قَلِیلًا .... نه از رفتن آنها نگران باشید، نه از وجودشان خوشحال، که افرادی بی ارزش و بی خاصیت‌اند و نبودنشان از بودنشان بهتر! همین مقدار پیکار مختصر نیز برای خدا نیست. از ترس سرزنش و ملامت مردم و برای تظاهر و ریا کاری است، چرا که اگر برای خدا بود حد و مرزی نداشت و تا پای جان در این میدان ایستاده بودند. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۶ نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً (۲۱) وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلِیماً (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا (۲۳) لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۲۴) وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً (۲۵) «۱» ۲۱- برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. ۲۲- هنگامی که مؤمنان، لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته‌اند و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود. ۲۳- در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. ۲۴- هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۷ ۲۵- خدا احزاب کافر را با دلی مملو از خشم باز گرداند بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند و خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت، (و پیروزی

را نصیبشان کرد) و خدا قوی و شکست ناپذیر است! تاکنون از گروههای مختلف و برنامه‌های آنها در غزوه احزاب سخن به میان آمده از جمله افراد ضعیف الایمان، منافقین، سران کفر و نفاق و باز- دارندگان از جهاد. قرآن مجید در پایان این سخن از مؤمنان راستین و روحیه عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگیهای آنان در این جهاد بزرگ، سخن می‌گوید و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود شروع می‌کند، می‌گوید: برای شما در زندگی رسولخدا صلی الله علیه و آله و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً. بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفانها، می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان. همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، با بیل جمع آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند و برای گرم کردن دل و جان، آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتبا آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد. از توطئه منافقان بر حذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد. از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه‌ای غافل نمی‌ماند حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۸ و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند. آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدانها است. اسوة (بر وزن عروه) در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگری به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تاسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابر این معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی و جمله: لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ... مفهومش این است که برای شما در پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر صراط مستقیم قرار گیرید. جالب اینکه: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به اللَّه و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است و ذکر خداوند تداوم بخش آن؛ زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدمهای پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تاسی و اقتدا نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که علی علیه السلام با آن شهامت و شجاعتش در همه میدانهای جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه از آن‌حضرت نقل می‌فرماید: «کُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَیْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ یَکُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَی الْعَدُوِّ مِنْهُ»؛ «هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول‌اللَّه پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود.» بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می‌گوید: هنگامی که مؤمنان، لشگریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل راه ندادند بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و طلایه آن آشکار گشته و خدا و رسولش راست گفته‌اند و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلِیماً. این کدام وعده بود که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود؟ بعضی گفته‌اند این اشاره به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۹ سخنی است که قبلا پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می‌دهند و به سراغ شما می‌آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شما است. مؤمنان هنگامی که هجوم احزاب را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده پیامبر صلی

الله علیه و آله است گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلما به دنبال آن است، لذا بر ایمان و تسلیمشان افزود. دیگر اینکه خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود که آیا گمان می‌کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همانها که گرفتار ناراحتی‌های شدید شدند و آنچنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجا است؟ خلاصه اینکه به آنها گفته شده بود که شما در بوته‌های آزمایش سختی آزموده خواهید شد و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و بر ایمانشان افزود. البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصا با توجه به اینکه یکی در اصل وعده خدا و دیگری وعده پیامبر صلی الله علیه و آله است و این دو در آیه مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملا ـ مناسب به نظر می‌رسد. آیه بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تاسی به پیامبر صلی الله علیه و آله از همه پیشگام‌تر بودند و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فدا کاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند، می‌فرماید: در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته‌اند ایستاده‌اند، بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده، جان را به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند و بعضی نیز در انتظارند مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ .... و هیچگونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند ... وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا .... به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف و آن طرف می‌افکند و هر روز فکر شوم و تازه‌ای در مغز ناتوان خود می‌پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستادند و اثبات کردند عهدی که با او بستند هرگز گسستنی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۰ نیست! واژه نحب (بر وزن عهد) به معنی عهد و نذر و پیمان است و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده است. در میان مفسران گفتگو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟ دانشمند معروف اهل سنت، حاکم ابو القاسم حسکانی با سند از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «فِینا نُزِلَتْ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ ... فَأَنَا وَ اللَّه المنتظر و ما بدلت تبدیلًا»؛ «۱» «آیه رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ ... در باره ما نازل شده است و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم، (و قبلا مردانی از ما همچون حمزه سید الشهدا علیه السلام شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده‌ام.» بعضی دیگر گفته‌اند: جمله ... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ ... اشاره به شهیدان بدر و احد است و جمله و ... مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ ... اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند. از انس‌بن مالک نیز نقل شده که عمویش انس‌بن نضر در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعدا که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تاسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، لذا در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آنقدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت. و از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله ... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ ... اشاره به حمزهٔبن عبد المطلب و بقیه شهیدان احد و انس‌بن نضر و یاران او است. در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، چرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ احزاب شربت شهادت نوشیده بودند شامل می‌شود و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می‌بردند و افرادی همچون حمزه سید الشهدا علیه السلام و علی علیه السلام در رأس این دو گروه قرار داشتند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۱ لذا در تفسیر صافی چنین آمده است: انّ أصحاب الحسین علیه السلام بکربلاء «کان کلّ من أراد الخروج ودّع الحسین علیه السلام و قال السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولُ اللَّه فَیُجِیبُهُ وَ عَلَیْکَ السَّلام وَ نَحْنُ خَلْفَکَ وَ یَقْرَأ علیه السلام: ... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا ...»؛ «۱» «یاران امام حسین علیه السلام در کربلا هر کدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام علیه السلام وداع می‌کردند و می‌گفتند سلام بر تو ای پسر رسولخدا (سلام وداع) امام علیه السلام نیز به آنها پاسخ می‌گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: ... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ ....»

از کتب مقاتل استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری همچون مسلم‌بن عوسجه و به هنگامی که خبر شهادت عبداللَّه‌بن یقطر به او رسید نیز تلاوت فرمود. و از اینجا روشن می‌شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می‌شود، چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند. آیه بعد نتیجه و هدف نهایی عمل کردهای مؤمنان و منافقان را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می کند: هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً. نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص بدون پاداش می‌ماند و نه سستی‌ها و کارشکنی‌های منافقان بدون کیفر. منتها برای اینکه راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود با جمله ... أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ ... درهای توبه را به روی آنها می گشاید و خود را با اوصاف غفور و رحیم توصیف می کند تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۲ از آنجا که این جمله به عنوان نتیجه‌ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده بعضی از بزرگان مفسرین چنین استفاده کرده‌اند که گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دل‌های آماده منشا حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود و شری باشد که سرآغاز خیری گردد! آخرین آیه مورد بحث که آخرین سخن را در باره جنگ احزاب می گوید و به این بحث خاتمه می‌دهد در عباراتی کوتاه جمع بندی روشنی از این ماجرا کرده در جمله اول می گوید: خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود باز گرداند در حالی که به هیچیک از نتائجی که در نظر داشتند نرسیدند ... وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً .... غیظ به معنی خشم و گاه به معنی غم آمده است و در اینجا آمیزه‌ای از هر دو می‌باشد، لشکریان احزاب که آخرین تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر ارتش اسلام به کار گرفته بودند و ناکام ماندند، غمگین و خشمگین به سرزمین‌های خود بازگشتند. منظور از خیر در اینجا، پیروزی در جنگ است، البته پیروزی لشکر کفر، هرگز خیر نبود، بلکه شر بود، اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می گوید از آن تعبیر به خیر کرده اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این میدان نائل نشدند. بعضی نیز گفته‌اند منظور از خیر در اینجا مال است، چرا که این کلمه در بعضی از موارد دیگر نیز به مال اطلاق شده است (از جمله در آیه وصیت آیه ۱۸۰ سوره بقره ... إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ .... چه اینکه یکی از انگیزه‌های اصلی لشکر کفر رسیدن به غنائم مدینه و غارت این سرزمین بود، اصولا در عصر جاهلیت، مهمترین انگیزه جنگ، همین انگیزه بود. ولی ما هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم خیر به مال در اینجا نداریم بلکه هر نوع پیروزی را که آنها در نظر داشتند شامل می‌شود، مال هم یکی از آنها بود که از همه محروم ماندند. در جمله بعد می‌افزاید: خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت ... وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ .... حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۳ آنچنان عواملی فراهم کرد که بی آنکه احتیاج به درگیری وسیع و گسترده‌ای باشد و مؤمنان متحمل خسارات و ضایعات زیادی شوند جنگ پایان گرفت؛ زیرا از یکسو طوفان شدید و سردی اوضاع مشرکان را به هم ریخت و از سوی دیگر رعب و ترس و وحشت را که آن هم از لشکرهای نامریی خدا است بر قلب آنها افکند و از سوی سوم ضربه‌ای که علی‌بن ابی طالب علیه السلام بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن عمروبن عبد ود وارد ساخت و او را به دیار عدم فرستاد، سبب فرو ریختن پایه‌های امید آنها شد، دست و پای خود را جمع کردند و محاصره مدینه را شکستند و ناکام به قبائل خود باز گشتند. و در آخرین جمله می‌فرماید: خداوند قوی و شکست ناپذیر است ... وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً. ممکن است کسانی قوی باشند اما عزیز و شکست ناپذیر نباشند یعنی شخص قویتری بر آنان پیروز شود ولی تنها قوی شکست ناپذیر در عالم خدا است که قوت و قدرتش بی انتها است، هم او بود که در چنین میدان بسیار سخت و خطرناکی آنچنان پیروزی نصیب مؤمنان کرد که حتی نیاز به درگیری و دادن تلفات هم پیدا نکردند!

نکته‌ها:

۱- نکات مهمی از جنگ احزاب

الف- جنگ احزاب جنگ احزاب چنانکه از نامش پیدا است نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروههای مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن اسلام جوان متحد شده بودند. جنگ احزاب آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر و آخرین قدرت‌نمایی شرک بود، به همین دلیل هنگامی که بزرگترین قهرمان دشمن یعنی عمروبن عبدِ وَدّ در برابر افسر رشید جهان اسلام امیر المؤمنین علی‌بن ابی طالب علیه السلام قرار گرفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَرَزَ الْإِیمانُ کُلُّهُ إِلَی الشِّرْکِ کُلِّهِ»؛ «تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت.» چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت‌ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۴ می‌کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود. ستاره اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه‌های قدرت آنها در هم شکست و لذا در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ احزاب فرمود: «الآنَ نَغزُوهُم وَ لا یَغْزُونَنا»؛ «۱» «اکنون دیگر ما با آنها می‌جنگیم وآنها قدرت جنگ نخواهندداشت.» ب- نفرات سپاه بعضی از مورخان نفرات سپاه کفر را بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند، مقریزی در الامتاع می‌گوید تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد قبیله بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مرالظهران به آنها پیوستند، قبیله بنی فزاره با هزار نفر و قبائل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر و قبائل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از ده هزار تن تجاوز می‌کردند. در حالی که عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، آنها دامنه کوه سلع که نقطه مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می‌توانستند بوسیله تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند. به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر ۲۵ روز و مطابق بعضی از روایات حدود یک‌ماه به طول انجامید. و با اینکه دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سر انجام چنانکه گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند. ج- حفر خندق چنانکه می‌دانیم حفر خندق به مشورت سلمان فارسی صورت گرفت این مسأله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت و پدیده تازه‌ای محسوب می‌شد و ایجاد آن در اطراف مدینه، هم حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۵ از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمین. از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی، در دست نیست، مورخان نوشته‌اند پهنای آن بقدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتما به اندازه‌ای بوده که اگر کسی وارد آن می‌شد به آسانی نمی‌توانست از طرف مقابل بیرون آید. بعلاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می‌داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند. و اما از نظر طول، بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر را مأمور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود و با توجه به اینکه مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده‌اند. و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدایی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت‌فرسا بوده است، بخصوص اینکه مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند. مسلما حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می‌دهد که لشکر اسلام با هوشیاری کامل قبل از آنکه دشمن هجوم آورد پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود به گونه‌ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود. د- میدان بزرگ آزمایش جنگ احزاب، محک آزمون عجیبی بود، برای همه مسلمانان و آنها که دعوی اسلام داشتند و همچنین کسانی که گاه ادعای بی طرفی می‌کردند و در باطن با دشمنان اسلام

سر و سر داشتند و همکاری می‌کردند. موضع گروههای سه گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملا مشخص شد و ارزشهای اسلامی کاملا آشکار گشت. هر یک از این گروههای سه‌گانه در کوره داغ جنگ احزاب، سره و ناسره بودن حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۶ خود را نشان دادند. طوفان حادثه به‌قدری تند بود که هیچکس نمی‌توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرایط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یک‌ماه به ظهور و بروز پیوست! این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، نیز عملا ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلا آورده است، کاملا مؤمن و وفادار می‌باشد و آنچه را به مردم می‌گوید قبل از هر کس خود عمل می‌کند. ه- پیکار تاریخی علی علیه السلام مقابله علی‌بن ابی طالب علیه السلام با عمروبن عبد ودّ، از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ است. در تواریخ آمده است که لشگر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری دراین جنگ دعوت کرده‌بود، ازمیان آنها پنج‌نفر ازهمه مشهورتر بودند: عمروبن‌عبدودّ و عکرمهٔ ابن ابی جهل و هبیره و نوفل و ضرار. آنها در یکی از روزهای جنگ، برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم در بر پوشیدند و از نقطه باریکی از خندق که از تیر رس سپاهیان اسلام نسبتا دور بود با اسب خود، به جانب دیگر خندق پرش کردند و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان اینها عمروبن عبد ود از همه نام‌آورتر بود. او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود و سابقه زیادی در جنگ داشت جلو آمد و مبارز طلبید، صدای خود را بلند کرد و نعره بر آورد. طنین فریاد هل من مبارز او در میدان احزاب پیچید و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله بااو نشدجسورتر گشت وعقاید مسلمین‌را به‌سخریه کشید و گفت: شما که می‌گویید کشتگانتان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟! و در اینجا اشعار معروفش را خواند. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۷ و لقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز و وقفت إذ جبن الشجاع مواقف القرن المناجز إنّی کذلک لم أزل متسرعاً نحو الهزاهز إنّ الشجاعهٔ فی الفتی و الجود من خیر الغرائز «۱» «بس‌که فریاد کشیدم در میان جمعیت شما و مبارز طلبیدم، صدایم گرفت! من هم اکنون در جایی ایستاده‌ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو ترس دارند!». آری، بزرگواری و شجاعت در جوانمردان بهترین غرائز است! در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد یک نفر برخیزد و شر این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچکس جز علی‌بن ابی طالب علیه السلام آماده این جنگ نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود، این عمروبن عبد ود است، علی علیه السلام عرض کرد من آماده‌ام هر چند عمرو باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش ذو الفقار را به او بخشید و برای او دعا کرد: «اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ»؛ «۲» «خداوندا! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ و از بالا و پایین حفظ کن.» علی علیه السلام به سرعت به وسط میدان آمد، در حالی که این اشعار را در پاسخ اشعار عمرو می‌خواند: لا تعجلنّ فقد أتاک مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیّهٔ و بصیرهٔ یرجو بذاک نجاهٔ فائز إنّی لآمل أن أقیم علیک نائحهٔ الجنائز من ضربهٔ فوهاء یبقی ذکرها عند الهزاهز «۳» «شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرا رسید! آنکس که نیتی پاک و بصیرتی شایسته و صداقتی که نجات بخش هر انسان پیروز است دارد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۸ من امیدوارم که فریاد نوحه‌گران را بر کنار جنازه تو بلند کنم، از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدان‌های جنگ باقی می‌ماند و در همه جا می‌پیچد!» و در اینجا بود که پیامبر جمله معروف: «بَرَزَ الْإِیمانُ کُلُّهُ إِلَی الشِّرْکِ کُلِّهِ» را فرمود. امیر مؤمنان علی علیه السلام نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت، سپس دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهادش این بود از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد. عمرو خشمگین شد و گفت: من باور نمی‌کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه‌ای بر سر علی

علیه السلام فرود آورد، اما امیر مؤمنان علیه السلام با چابکی مخصوص بوسیله سپر آن را دفع کرد ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی علیه السلام را آزرده ساخت. در اینجا علی علیه السلام از روش خاصی استفاده نمود، فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده‌اند و تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی علیه السلام شمشیر را در ساق پای او جای داد، اینجا بود که قامت رشید عمرو به روی زمین در غلطید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بوده، جمعی از منافقان فکر می‌کردند علی علیه السلام به دست عمرو کشته شد اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی علیه السلام مسجل گشت، ناگهان علی علیه السلام را دیدند در حالی که خون از سرش می‌چکید آرام آرام به سوی لشگر گاه باز می‌گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد و پیکر عمرو بی سر در گوشه‌ای از میدان افتاده بود. کشته شدن قهرمان معروف عرب، ضربه غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت ضربه‌ای بود که روحیه آنان را سخت تضعیف کرد و آنها را از پیروزی مایوس ساخت و به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آن فرمود: «لو وزن الیوم عملك بعمل جمیع أمّـۀ محمّد لرجح عملك علی عملهم و ذاك أنّه لم یبق بیت من المشركین إلّا و قد دخله ذلّ بقتل عمرو و لم یبق بیت من المسلمین إلّا و قد دخله عزّ بقتل عمرو»؛ «۱» «اگر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۹ این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آنها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه‌ای از خانه‌های مشرکان نماند مگر اینکه ذلتی در آن داخل شد و خانه‌ای از خانه‌های مسلمین نماند مگر اینکه عزتی در آن وارد گشت! دانشمند معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است: «لمبارزۀ علیّ بن أبی طالب لعمرو بن عبد وَدّ یوم الخندق، أفضل من عمل أمّتی إلی یوم القیامۀ». «۱» فلسفه این سخن پیدا است چرا که در آن روز اسلام و قرآن ظاهرا بر لب پرتگاه قرار گرفته بود و بحرانی‌ترین لحظات خود را می‌پیمود، کسی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترد، بنابر این عبادت همگان مرهون او است. بعضی نوشته‌اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر فرستادند تا جنازه عمرو را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می‌کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود جنازه او برای شما، ما هرگز بهایی در برابر مردگان نخواهیم گرفت! این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته برادر رسید و زره گرانقیمت او را دید که علی علیه السلام از تن او بیرون نیاورده است گفت: «ما قتله الا كفو كریم»: من اعتراف می‌کنم که هماورد و کشنده او مرد بزرگواری بوده است! و- اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان عوامل پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تأیید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت و نیز علاوه بر لشگریان نامریی پروردگار، مجموعه‌ای از عوامل مختلف، از روشهای نظامی، سیاسی و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود: حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۰ ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه‌ای را در جنگ‌های عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤثر بود. ۲- مواضع حساب شده لشکر اسلام و تاکتیک‌های نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود. ۳- کشته شدن عمروبن عبد ود به دست قهرمان بزرگ اسلام علی‌بن ابی طالب علیه السلام و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود. ۴- ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دلهای مسلمانان بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله، افشانده شده بود و مرتبا در طول جنگ وسیله تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر صلی الله علیه و آله آبیاری می‌شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می‌گردید. ۵- روش پیامبر صلی الله علیه و آله، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می‌بخشید. ۶- افزون بر اینها داستان نعیم‌بن مسعود یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان شد. ز- داستان نعیم‌بن مسعود و نفاق‌افکنی در لشکر دشمن!

نعیم که تازه مسلمان شده بود و قبیله‌اش طایفه غطفان از اسلام او آگاه نبودند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهایی به کار می‌بندم. فرمود: مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست، اگر می‌توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که جنگ مجموعه‌ای از نقشه‌های پنهانی است. نعیم‌بن مسعود طرح جالبی ریخت، به سراغ یهود بنی قریظه آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت، گفت: شما بنی قریظه می‌دانید که من نسبت به شما علاقمندم! گفتند راست می‌گویی، ما هرگز تو را متهم نمی‌کنیم. گفت: طایفه قریش و غطفان مثل شما نیستند، این شهر، شهر شما است، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند و شما هرگز قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۱ قریش و طایفه غطفان برای جنگ با محمد و یارانش آمده‌اند و شما از آنها حمایت کرده‌اید، در حالی که شهرشان جای دیگر است و اموال و زنانشان در غیر این منطقه، آنها اگر فرصتی دست دهد، غارتی می‌کنند و با خود می‌برند و اگر مشکلی پیش آید به شهرشان باز می‌گردند و شما در این شهر می‌مانید و محمد و مسلما به تنهایی قادر به مقابله با او نیستید، شما دست به اسلحه نبرید تا از قریش و غطفان وثیقه‌ای بگیرید، گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند که گروگان باشند تا در جنگ، کوتاهی نکنند. یهود بنی قریظه این پیشنهاد را پسندیدند. نعیم مخفیانه به سراغ قریش آمد به ابو سفیان و گروهی از رجال قریش گفت: شما مراتب دوستی من را نسبت به خود به خوبی می‌دانید، مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می‌دانم، تا مراتب خیر خواهی را انجام داده باشم، اما خواهشم این است که از من نقل نکنید! گفتند: مطمئن باش! گفت: آیا می‌دانید جماعت یهود، از ماجرای شما با محمد صلی الله علیه و آله پشیمان شده‌اند و رسولی نزد او فرستاده‌اند که ما از کار خود پشیمانیم، آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله قریش و غطفان را برای تو گروگان بگیریم، دست بسته به تو بسپاریم تا گردن آنها را بزنی، سپس در کنار تو خواهیم بود تا آنها را ریشه کن کنیم، محمد نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است، بنابر این اگر یهود به سراغ شما بفرستند و گروگانهایی بخواهند، حتی یکنفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است! سپس به سراغ طایفه غطفان که طایفه خود او بودند آمد، گفت: شما اصل و نسب مرا به خوبی می‌دانید، من به شما عشق می‌ورزم و فکر نمی‌کنم کمترین تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید. گفتند: راست می‌گویی، حتما چنین است! گفت: سخنی دارم به شما می‌گویم اما از من نشنیده باشید! گفتند: مطمئن باش، حتما چنین خواهد بود، چه خبر؟ نعیم همان مطلبی را که برای قریش گفته بود دائر به پشیمانی یهود و تصمیم بر گروگان‌گیری مو به مو برای آنها شرح داد و آنها را از عاقبت این کار بر حذر داشت. اتفاقا شب شنبه‌ای بود. (از ماه شوال سال ۵ هجری) که ابو سفیان و سران غطفان گروهی را نزد یهود بنی قریظه فرستادند و گفتند: حیوانات ما در اینجا دارند تلف حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۲ می‌شوند و اینجا برای ما جای توقف نیست، فردا صبح حمله را باید آغاز کنیم، تا کار یکسره شود. یهود در پاسخ گفتند: فردا شنبه است و ما دست به هیچکاری نمی‌زنیم، بعلاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورده به شهرهای خود باز گردید و ما را در اینجا تنها بگذارید، شرطهمکاری ماآن است‌که گروهی‌را به‌عنوان گروگان‌به‌دست‌ما بسپارید. هنگامی که این خبر به طایفه قریش و غطفان رسید گفتند: به خدا سوگند معلوم می‌شود نعیم‌بن مسعود راست می‌گفت، خبری در کار است! رسولانی به سوی یهود فرستادند و گفتند به خدا حتی یکنفر را هم به شما نخواهیم داد و اگر مایل به جنگ هستید، بسم‌اللَّه! بنو قریظه هنگامی که از این خبر آگاه شدند گفتند که راستی نعیم‌بن مسعود چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند، حیله‌ای در کار است، می‌خواهند غارتی کنند و به شهرهای خود باز گردند و شما را در برابر محمد صلی الله علیه و آله تنها بگذارند، سپس پیام دادند که حرف همان است که گفتیم، به خدا تا گروگان نسپارید، جنگ نخواهیم کرد، قریش و غطفان هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند و در میان آنها اختلاف افتاد و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت آنچنان که خیمه‌های آنها را بهم ریخت و دیگها را از اجاق به روی زمین افکند. این عوامل دست به دست هم داد و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند، به‌گونه‌ای که حتی یک‌نفر از آنها در میدان جنگ باقی نماند. ح- داستان حذیفه در بسیاری از تواریخ

آمـده است حـذیفه یمانی می گوید: ما در روز جنگ خندق آنقدر گرسـنگی و خسـتگی و وحشت دیدیم که خدا می‌داند، شبی از شبهـا (بعـد از آنکه در میـان لشـکر احزاب اختلاـف افتـاد) پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسـی از شـما هست که مخفیانه به لشـکر گاه دشمن برود و خبری از آنان بیاورد، تا رفیق من در بهشت باشد. حذیفه می گوید: به خدا سوگند هیچکس به خاطر شدت وحشت و خسـتگی و گرسـنگی از جا برنخاست. هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله چنین دیـد مرا صـدا زد، من خـدمتش آمدم فرمود: برو، خبر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۳ این گروه را برای من بیاور ولی هیچ کار دیگری در آنجا انجام مده تا بازگردی. من آمـدم در حالی که طوفان سـختی می‌وزیـد و این لشـکر الهی آنها را در هم می کوبیـد، خیمه‌ها در برابر تند باد فرو می‌ریخت و آتش‌ها در بیابان پراکنـده می‌شـد و ظرف‌های غذا واژگون می گشت، ناگهان شـبح ابو سـفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تـاریکی فریاد می‌زنـد ای قریش هر کـدام دقت کنـد کنار دستی خود را بشـناسد، بیگانه‌ای در اینجا نباشـد، من پیشـدستی کردم و به کسـی که در کنـارم بود گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فلاـنی هسـتم، گفتم بسـیار خوب. سـپس ابو سـفیان گفت: به خـدا سوگنـد اینجـا جـای توقف نیست، شترهـا و اسب‌هـای مـا از دست رفتنـد، یهود بنی قریظه پیمان خود را شکسـتند و این باد و طوفان چیزی برای ما نگذاشت. سپس با سرعت به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود به‌قدری شتاب‌زده بود که مرکب روی سه پـای خود ایسـتاد، هنوز عقـال از پای دیگرش نگشوده بود من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم تیر را به چله کمان گذاردم، همین که خواسـتم رها کنم، به یاد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله افتادم که فرمود: دست از پا خطا مکن و برگرد و تنها خبر برای من بیاور، من باز گشـتم و ماجرا را عرض کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَنْتَ مُنزِلُ الْکِتابُ، سَرِیعُ الْحِساب، اهزم الأـحزاب، اللَّهمَّ اهْزِمْهُم وَ زَلْزِلْهُم»؛ «خداونـدا تو نـازل کننـده کتـابی و سـریع الحسـابی، خودت احزاب را نابود کن. خداونـدا! آنها را نابود و متزلزل فرمای!» ط- پیامدهای جنگ احزاب جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسـلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان بهم زد، به‌طور خلاصه می‌توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد: الف- ناکام ماندن آخرین تلاش دشـمن و در هم شکسـته شدن برترین قدرت نهایی آنها. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۴ ب- رو شـدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشـمنان خطرناک داخلی. ج- جبران خاطره دردناک شـکست احد. د- ورزیدگی مسـلمانان و افزایش هیبت آنان در قلوب دشـمنان. ه- بالا رفتن سـطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میـدان مشاهـده کردنـد. و- تثبیت موقعیت پیامبر صـلی الله علیه و آله در داخل و خارج مـدینه. ز- فراهم شدن زمینه برای تصفیه مدینه از شر یهود بنی قریظه.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله اسوه و قـدوه بود، می‌دانیم انتخـاب فرسـتادگان خـدا از میـان انسان‌هـا به خاطر آن است که بتوانند سرمشـق عملی برای امت‌هـا باشـند، چرا که مهمـترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیـاء، دعوتهـای عملی آنهـا است و به همین دلیل دانشـمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته‌اند و یکی از براهین آن، همین است که آنها باید اسوه ناس و قـدوه خلق باشـند. قابل توجه اینکه تاسـی به پیامبر صـلی الله علیه و آله که در آیات مورد بحث آمـده به صورت مطلق ذکر شده که تاسـی در همه زمینه‌هـا را شامـل می‌شود، هر چنـد شـان نزول آن جنـگ احزاب است و می‌دانیم شان نزولها هرگز، مفاهیم آیات را محـدود به خود نمی کنـد. و لـذا در احادیث اسـلامی می‌بینیم که در مسأله تاسـی، مهمترین و ساده‌ترین مسائل مطرح شده است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السـلام می‌خوانیم: «و لأنّ الصّبرَ علی ولاۀ الأمر، مفروض لقول اللَّه عزّ و جلّ لنبیّه صلی الله علیه و آله فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و إیجابه مثل ذلک علی أولیائه و أهل طاعته بقوله: ... لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَۀٌ حَسَنَۀٌ؛ «صبر و شـکیبایی بر حاکمان اسلامی واجب است، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد شکیبایی کن آنچنان که پیامبران اولوا

العزم شکیبایی کردنـد و همیـن معنی را بر دوسـتان و اهـل طـاعتش بـا دسـتور به تأسـی جسـتن به پیـامبر واجب فرمـوده است.» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۵ در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که نماز عشا را می‌خوانـد، آب وضو و مسواکش را بالای سـرش می گـذاشت و سـر آن را می‌پوشانید ... سـپس کیفیت نماز شب خواندن پیامبر صـلی الله علیه و آله را بیان می‌فرماید و در آخر آن می گوید: لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ .... و به راستی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در زندگی ما، اسوه باشد، در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش و در زهـد و تقوایش، به کلی برنامه‌های زنـدگی ما دگرگون خواهـد شـد و نور و روشـنایی سراسـر زنـدگی ما را فرا خواهـد گرفت. امروز بر همه مسـلمانان، مخصوصـا جوانـان بـا ایمـان و پرجـوش فرض است که سـیره پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله را مو به مو بخواننـد و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز قـدوه و اسوه خود سازنـد، که مهمترین وسـیله سـعادت و کلید فتح و پیروزی همین است.

۳- بسیار یاد خدا کنید

توصـیه به یاد کردن خداوند و مخصوصا ذکر کثیر کرارا در آیات قرآن وارد شده است و در اخبار اسـلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده، تا آنجا که در حدیثی از ابوذر می‌خوانیم که می گوید: وارد مسـجد شدم و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم ... به من فرمود: «عَلَیْکَ بِتِلاوَةِ کِتابِ اللَّهِ وَ ذِکْرِ اللَّهِ کَثِیراً فَإِنَّهُ ذِکْرٌ لَکَ فِی السَّمَاءِ وَ نُورٌ لَکَ فِی الْأَرْضِ»؛ «بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خـدا را بسـیار یـاد نمـایی که این سبب می‌شود که در آسـمانها (فرشـتگان) یاد تو کننـد و نوری است برای تو در زمین.» در حدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام چنین آمده: «إِذَا ذَکَرَ الْعَبْدُ رَبَّهُ فِی الْیَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ کَانَ ذَلِکَ کَثِیراً»؛ «۱» «هنگامی که انسان خدا را در روز یکصد بار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می‌شود.» و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسـلام صلی الله علیه و آله نقل شده که به یارانش فرمود: «أ لا أُخْبِرُکُمْ بِخَیْرِ أَعْمَالِکُمْ لَکُمْ أَرْفَعِهَا فِی دَرَجَاتِکُمْ وَ أَزْکَاهَا عِنْدَ مَلِیکِکُمْ وَ خَیْرٍ لَکُمْ مِنَ الدِّینَارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ خَیْرٍ لَکُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّکُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ یَقْتُلُوکُمْ فَقَالُوا بَلَی فَقَالَ حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۶ ذِکْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَثِیراً»؛ «۱» «آیا بهترین اعمال و پاکیزه‌ترین کارهای شـما را نزد پروردگار به شـما بگویم؟، عملی که برترین درجه شـما است و بهتر از دینار و درهم و حتی بهتر از جهاد و شـهادت در راه خـدا است؟ عرض کردنـد: آری، فرمود: خدا را بسـیار یاد کردن». ولی هرگز نبایـد تصور کرد که منظور از ذکر پروردگـار بـا این همه فضـیلت تنهـا ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسـلامی تصـریح شـده که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است؛ یعنی هنگـامی که انسـان در برابر کـار حرامی قرار می گیرد به یـاد خـدا بیفتـد و آن را ترک گویـد. هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره بـه او بینـدیشـد و فرمـان او را نصب العین سـازد. مجـالس ذکر مجالسـی نیست که گروهی بی‌خـبر گرد هم آینـد و به عیش و نـوش پردازنـد و در ضـمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کننـد و بـدعت‌هایی را رواج دهنـد و اگر در حدیث می‌خوانیم که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «بَادِرُوا إِلَی رِیَاضِ الْجَنَّةِ»؛ «به سوی باغهای بهشت بشتابید.» یاران عرض کردند: «یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِیَاضُ الْجَنَّةِ؟»؛ «۲» «باغهـای بهشت چیست؟ فرمـود: «حَلَقُ الـذِّکْرِ» «مجـالس ذکر است.» منظور جلسـاتی است که در آن علوم اسـلامی احیـا شود و بحثهـای آموزنـده و تربیت کننـده مطرح گردد، انسانهـا در آن ساخته شونـد و گنهکاران پاک گردنـد و به راه خـدا آینـد. «۳» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۷

غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر

وَ أَنْزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ صَیاصِیهِمْ وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِیقاً (۲۶) وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ

وَ دِیارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً (۲۷) «۱» ۲۶- خداوند گروهی از اهل کتاب را که از آنها (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید و در دلهای آنها رعب افکند (کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید. ۲۷- و زمینها و خانه‌هایشان را در اختیار شما گذاشت و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است. در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می‌کردند: بنی قریظه، بنی النضیر و بنی قینقاع. هر سه گروه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند و با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند ولی طایفه بنی قینقاع در سال دوم هجرت و طایفه بنی نضیر در سال چهارم هجرت، هر کدام به بهانه‌ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی با پیامبر صلی الله علیه و آله دست زدند، سرانجام مقاومت حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۸ آنها در هم شکست و از مدینه بیرون رانده شدند. بنی قینقاع به سوی اذرعات شام رفتند و بنی نضیر، قسمتی به سوی خیبر و بخشی به سوی شام رانده شدند. بنابر این در سال پنجم هجرت که غزوه احزاب رخ داد، تنها طایفه بنی قریظه در مدینه باقی مانده بودند و همانگونه که در تفسیر آیات هفده گانه جنگ احزاب گفتیم آنها در این میدان پیمان خود را شکستند، به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند. پس از پایان غزوه احزاب و عقب‌نشینی رسوای قریش و غطفان و سایر قبائل عرب از مدینه، طبق روایات اسلامی پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل بازگشت و لباس جنگ از تن در آورد و به شستشوی خویشتن مشغول شد، در این هنگام جبرییل به فرمان خدا بر او وارد شد و گفت: چرا سلاح بر زمین گذاردی؟ فرشتگان آماده پیکارند، هم اکنون باید به سوی بنی قریظه حرکت کنی و کار آنها یکسره شود. به راستی هیچ فرصتی برای رسیدن به حساب بنی قریظه بهتر از این فرصت نبود، مسلمانان گرم پیروزی و بنی قریظه، گرفتار وحشت شدید شکست و دوستان آنها از طوائف عرب خسته و کوفته و با روحیه‌ای بسیار ضعیف در حال هزیمت به شهر و دیار خود بودند و کسی نبود که از آنها حمایت کند. به هر حال منادی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله صدا زد که پیش از خواندن نماز عصر به سوی بنی قریظه حرکت کنید، مسلمانان به سرعت آماده جنگ شدند و تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه‌های محکم بنی قریظه را در حلقه محاصره خود در آوردند. بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید و بعدا چنانکه در نکته‌ها خواهد آمد همگی تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده و سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاک گردید. آیات مورد بحث اشاره فشرده و دقیقی به این ماجرا است و همانگونه که گفتیم این آیات، بعد از حصول پیروزی نازل شد و خاطره این ماجرا را به صورت یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۹ نخست می‌فرماید: خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید وَ أَنْزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ صَیاصِیهِمْ .... صیاصی جمع صیصیه به معنی قلعه‌های محکم است سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است، مانند شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است. اینجا روشن می‌شود که یهود قلعه‌های خود را در کنار مدینه در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برجهای آنها به دفاع از خویشتن مشغول می‌شدند. (تعبیر به انزل پایین آورد نیز ناظر به همین معنی است). سپس می‌افزاید: خداوند در دلهای آنها ترس و رعب افکند وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ .... و سرانجام کارشان به جایی رسید که گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید ... فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِیقاً .... و زمینها و خانه‌ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد ... وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیارَهُمْ .... این چند جمله فشرده‌ای از تمام نتائج غزوه بنی قریظه است که گروهی از این خیانتکاران به دست مسلمانان کشته شدند و گروهی به اسارت در آمدند و غنائم فراوانی از جمله زمینها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید. تعبیر به ارث از این غنائم به خاطر آن است که مسلمانان زحمت چندانی برای آن نکشیدند و به آسانی آنهمه غنیمت که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استثمار آنها در مدینه بود به دست مسلمین افتاد. در پایان آیه می‌فرماید: همچنین زمینی در اختیار شما قرار داد که هرگز در

آن گام ننهاده بودید ... وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها .... و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است ... وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً. در اینکه منظور از ارضا لم تطؤها کدام سرزمین است؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را اشاره به سرزمین خیبر دانسته‌اند که بعدا به دست مسلمانان فتح شد. بعضی اشاره به سرزمین مکه. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۰ بعضی آن را سرزمین روم و ایران می‌دانند. و بعضی آن را اشاره به تمام سرزمینهایی می‌دانند که از آن روز به بعد تا روز قیامت در قلمرو مسلمین قرار گرفت. ولی هیچیک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست، چرا که آیه به قرینه فعل ماضی که در آن آمده «أورثکم» شاهد بر این است که این زمین در همین ماجرای جنگ بنی قریظه به تصرف مسلمین در آمد، بعلاوه سرزمین مکه که یکی از تفاسیر است سرزمینی نبود که مسلمانان در آن گام ننهاده باشند در حالی که قرآن می‌گوید: زمینی را در اختیارتان گذارد که در آن گام ننهاده بودید. ظاهرا این جمله اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار بنی قریظه بود و احدی حق ورود به آن را نداشت، چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می‌کوشیدند. و اگر از ماضی بودن این فتح و پیروزی صرف نظر کنیم، تناسب بیشتری با سرزمین خیبر دارد که به فاصله نه چندان زیادی از طایفه یهود گرفته شد و در اختیار مسلمین قرار گرفت (جنگ خیبر در سال هفتم هجرت واقع شد).

نکته‌ها:

۱- ریشه اصلی غزوه بنی قریظه

قرآن مجید گواه بر این است که عامل اصلی این جنگ همان پشتیبانی یهود بنی قریظه از مشرکان عرب در جنگ احزاب بود (زیرا می‌فرماید: ... الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ ...؛ کسانی که از آنها پشتیبانی کردند ...). علاوه بر این اصولا یهود در مدینه ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می‌شدند، در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند و هر فرصت مناسبی را که برای ضربه زدن به مسلمین پیش می‌آمد غنیمت می‌شمردند. همانگونه که گفتیم از طوائف سه گانه یهود (بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه) تنها گروه سوم به هنگام جنگ احزاب باقی مانده بودند و گروه اول و دوم به ترتیب در سالهای دو و چهار هجری بر اثر پیمان‌شکنی، محکوم و از مدینه رانده شدند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۱ می‌بایست این گروه سوم که از همه آشکارتر به پیمان‌شکنی و پیوستن به دشمنان اسلام دست زدند به کیفر اعمال ناجوانمردانه خود برسند و کیفر جنایات خود را ببینند.

۲- ماجرای غزوه بنی قریظه

گفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله بعد از پایان جنگ احزاب، مأمور شد حساب یهود بنی‌قریظه را روشن سازد، می‌نویسند: آنچنان مسلمانان برای حضور در منطقه دژهای بنی قریظه عجله کردند که حتی بعضی از نماز عصرشان غافل شدند و بناچار آن را بعدا قضا کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور محاصره دژهای آنها را صادر کرد، بیست و پنج روز محاصره به طول کشید، خداوند رعب و وحشت شدیدی- همانگونه که قرآن می‌گوید- به دلهای آنها افکند. کعب‌بن اسد که از سران یهود بود، گفت: من یقین دارم که محمد صلی الله علیه و آله ما را رها نخواهد کرد، تا با ما پیکار کند، من به شما یکی از سه پیشنهاد را می‌کنم هر کدام را خواستید برگزینید: پیشنهاد اولم این است که دست در دست این مرد بگذاریم و به او ایمان بیاوریم و پیروی کنیم؛ زیرا برای شما ثابت شده است که او پیامبر خدا است و نشانه‌های او را در کتب خود می‌یابید در این صورت جان و مال و فرزندان و زنان شما محفوظ خواهد بود. گفتند: ما هرگز دست از حکم تورات بر نخواهیم داشت و چیزی به جای آن نخواهیم پذیرفت. گفت: اکنون که این پیشنهاد را نپذیرفتید بیایید و کودکان و زنان خود را با دست خود به قتل برسانید تا فکر ما از ناحیه آنها راحت

شود! سپس شمشیر بر کشید و با محمد و یارانش بجنگیم، تا ببینیم خدا چه می‌خواهد؟ اگر کشته شدیم از ناحیه زن و فرزند نگرانی نـداریم و اگر پیروز شویم زن و فرزنـد بسـیار است! گفتند ما این بیچاره‌ها را با دست خود به‌قتل برسانیم؟! بعد از اینها زندگی برای ما ارزش نـدارد. کعب‌بن اسد گفت حال که این را هم نپذیرفتید امشب شب شـنبه است محمد صـلی الله علیه و آله و یارانش گمان می‌کننـد امشب حمله‌ای نخواهیم کرد بیاییم و آنها را غافلگیر کنیم، شایـد پیروز شویم. حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۶۴۲ گفتنـد این کـار را هم نخواهیم کرد ما هرگز احترام شـنبه را ضایع نمی‌کنیم. کعب گفت هیـچ یک از شـما از آن روزی که از مادر متولـد شـده حتی یک شب آدم عاقلی نبوده است! بعـد از این ماجرا آنها از پیامبر صـلی الله علیه و آله تقاضا کردند ابو لبابه را نزد آنان فرستد تا با او مشورت کننـد. هنگامی که ابو لبابه نزد آنان آمـد زنان و بچه‌های یهود در مقابل او به گریه افتادند، او تحت تأثیر قرار گرفت، مردان گفتند: صـلاح می‌دانی ما تسـلیم حکم محمد صـلی الله علیه و آله شویم؟ ابو لبابه گفت آری ولی در همین حال اشاره به گلوی خود کرد؛ یعنی همه شـما را خواهد کشت! ابو لبابه همین که از آنجا حرکت کرد به خیانت خود متوجه شد، به سوی پیـامبر صـلی الله علیه و آله نیامـد، مسـتقیماً به مسـجد رفت و خود را به یکی از سـتون‌های مسـجد بست و گفت از جـای خود حرکت نمی‌کنم تا خداوند توبه مرا بپذیرد. سـرانجام خداوند گناه او را به‌خاطر صداقتش بخشـید و آیه ... وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ... در این باره نازل شـد (سوره توبه آیه ۱۰۲). سـرانجام یهود بنی قریظه ناچار بدون قید و شـرط تسلیم شدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود آیا راضـی هستید هر چه سـعدبن معاذ در باره شـما حکم کند اجرا نمایم؟ (آنها راضی شدند). سعدبن معاذ گفت: اکنون موقعی رسـیده که سعد بدون در نظر گرفتن ملامت ملامت کنندگان حکم خدا را بیان کند. سـعد هنگامی که از یهود مجددا اقرار گرفـت که هر چه او حکم کنـد خواهنـد پـذیرفت چشم خـود را بر هم نهـاد و رو به سـوی آن طرف که پیـامبر صـلی الله علیه و آله ایسـتاده بود کرد عرض کرد شما هم حکم مرا می‌پذیرید؟ فرمود: آری، گفت: من می‌گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه) بایـد کشـته شونـد و فرزنـدان و زنانشـان اسـیر و اموالشان تقسـیم گردد، اما گروهی از آنان اسـلام را پذیرفتنـد و نجات یافتند.

۳- پیامدهای غزوه بنی قریظه

پیروزی بر این گروه سـتمگر و لجوج نتایـج پر باری برای مسـلمانان داشت از جمله: الف- پاک شـدن جبهه داخلی مـدینه و آسوده شدن خاطر مسـلمانان از جاسوسـهای یهود. ب- فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب درمدینه و قطع امید آنان از شورشی از درون. حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۳ ج- تقویت بنیه مالی مسـلمین به‌وسـیله غنائم این جنگ. د- هموار شـدن راه پیروزیهای آینده، مخصوصا فتح خیبر! ه- تثبیت موقعیت حکومت‌اسلامی درنظر دوست ودشمن در داخل‌وخارج مدینه.

۴- تعبیرات پر معنی آیات

از جمله تعبیراتی که در آیـات فوق به چشم می‌خورد این است که در مورد کشـته شـدگان این جنگ می‌گویـد: ... فَرِیقاً تَقْتُلُونَ ... یعنی فریقـاً را مقـدم بر تقتلون می‌دارد در حـالی که در مورد اسـیران فریقا را از فعل آن یعنی تاسـرون مؤخر داشـته است، بعضـی از مفسران در تفسیر آن گفته‌اند این به خاطر آن است که در مسأله کشته شدگان، تکیه بیشتر روی اشخاص است چرا که سران بزرگ آنها در این گروه بودند ولی در مورد اسارت، افراد سرشناسـی نبودند که روی آنها تکیه کند، بعلاوه این تقدیم و تاخیر، سبب شده که قتل و اسـر (کشـتن و اسارت) که دو عامل پیروزی بر دشـمن است در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود. و نیز در نخستین آیه مورد بحث، پـایین آوردن یهود را از قلعه‌هایشـان، قبـل از جمله قـذف فی قلوبهم الرعب (خداونـد در دلهای آنها رعب وحشت افکند) ذکر کرده است، در حالی که ترتیب طبیعی بر خلاف این است؛ یعنی نخست ایجاد رعب می‌شود سـپس پایین

آمـدن از آن قلعه‌های محکم، این به خاطر آن است که آنچه به حال مسـلمانان مهم و شادی بخش بوده و هـدف اصـلی را تشـکیل داده است، در هم شکسـتن قلعه‌های بسیار مستحکم آنها بوده است. تعبیر به ... وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ ... و دیارهم نیز بیانگر این حقیقت است که شـما بی آنکه زحمت چندانی برای این جنگ متحمل شوید خداوند زمینها و خانه‌ها و اموال آنان را در اختیارتان قرار داد. وبالا‌خره تکیه بر قـدرت خداونـد در آخرین آیه ... وَ کـانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً اشاره به این است که او یک روز وسـیله باد و طوفـان و لشـکر نـامریی، احزاب را شـکست دادوروز دیگر بـا لشـکر رعـب و وحشت، حامیـان آنهـا یعنی یهـود بنی‌قریظه را در هم شکست «۱». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۵

عمرهٔ القضاء

عمرهٔ القضاء همان عمره‌ای است که پیامبر صـلی الله علیه و آله سال بعـد از حـدیبیه؛ یعنی در ذی القعده سال هفتم هجرت (درسـت یک سال بعـد از آنکه مشـرکان آنها را از ورود به مسـجدالحرام بازداشـتند) به اتفاق یارانش انجام داد و نامگذاری آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می‌شـد. توضیـح اینکه، طبق یکی از مواد قرار داد حدیبیه، برنامه این بود که مسـلمانان در سال آینـده مراسم عمره و زیارت خانه خداونـد را آزادانه انجام دهنـد ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکننـد و در این مدت سـران قریش و مشـرکان سرشـناس مکه از شـهر خارج شوند (تا هم از درگیری احتمالی پرهیز شود و هم آنها که به خاطر کینه‌توزی و تعصب یارای دیدن منظره عبادت توحیدی مسلمانان را نداشتند آن را نبینند!). در بعضی از تواریخ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش محرم شدند و با شترهای قربانی حرکت کردند و تا نزدیکی ظهران رسیدند، در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از یـارانش را به نـام محمـدبن مسـلمه بـا مقـدار قابـل توجهی اسب‌های سواری و اسـلحه پیشاپیش خود فرسـتاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را دیدند، شدیدا ترسیدند و گمان کردند که حضرت صلی الله علیه و آله می‌خواهد با آنها نبرد کند و قرار داد دهساله خود را نقض نمایـد. این خبر را به اهل مکه دادند، اما هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله نزدیک مکه رسـید، دسـتور داد تیرها و نیزه و سـلاح‌های دیگر را به سـرزمینی که یاجـج نام داشت منتقل سازنـد و خود و یارانش تنها با شمشـیر آن هم غلاف کرده وارد مکه شدند. حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۶۴۶ اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند، خوشـحال شدنـد که به وعـده وفا شـده (گویا اقدام پیغمبر صـلی الله علیه و آله هشداری بود برای مشـرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند و توطئه‌ای بر ضـد مسـلمانان بچیننـد آنها قـدرت مقابله با آن را دارند). رؤسای مکه از مکه خارج شدند تا این مناظر را که برای آنها دلخراش بود نبینند ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه و در پشت بام‌ها و در اطراف خانه خداوند جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند. پیامبر صلی الله علیه و آله با ابهت خاصی وارد مکه شد و شتران قربانی فراوانی همراه داشت، بـا نهـایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد و دسـتور داد مسـلمانان به هنگام طواف با سـرعت حرکت کننـد و احرامی را کمی کنار بزنند، تا شانه‌های نیرومند و ستبر آنها آشکار شود و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده‌ای از قدرت و قوت و رشادت مسـلمانان اثر گـذارد. مجموعاً عمرهٔ القضاء هم عبادت بود و هم نمایش قـدرت و بایـد گفت که بذر فتح مکه که در سال بعد روی داد در همان ایام پاشـیده شد و زمینه را کاملا برای تسـلیم مکیان در برابر اسـلام فراهم ساخت. این وضع به قدری برای سـران قریش ناگوار بود که پس از گذشـتن سه روز کسـی را فرستادند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق قرار داد باید هر چه زودتر مکه را ترک کنـد. جـالب اینکه پیغمبر صـلی الله علیه و آله زن بیوه‌ای را از زنـان مکه که بـا بعضـی از سـران معروف قریش خویشاونـدی داشت، به ازدواج خود در آورد تا طبق رسم عرب پیونـد خود را با آنها مسـتحکم کرده و از عداوت و مخالفت آنها بکاهد. هنگامی که‌پیامبر صـلی الله علیه و آله پیشنهاد خروج ازمکه راشنید فرمود: من مایلم برای مراسم این ازدواج غذایی تهیه کنم و از شـما دعوت نمـایم کاری که اگر انجام می‌شـد نقش مؤثری در نفوذ بیشتر پیامبر صـلی الله علیه و آله در قلوب آنها داشـت

ولی آنها نپذیرفتند و این دعوت را رسما رد کردند. «۱» و «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۷

صلح حدیبیّه

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّی یُقاتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِنْ قاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذلِکَ جَزاءُ الْکافِرِینَ (۱۹۱) فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۹۲) وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ (۱۹۳) «۱» ۱۹۰- و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد! ۱۹۱- و آنها را [بت‌پرستانی که از هیچ‌گونه جنایتی باکی ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آنجا که شما را بیرون ساختند [مکه ، آنها را بیرون کنید و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجدالحرام (در منطقه حرم)، جنگ نکنید! مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۸ جزای کافران! ۱۹۲- و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است. ۱۹۳- و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی و سلب آزادی از مردم،) باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

شأن نزول:

بعضی از مفسران، دو شان نزول برای نخستین آیه از این آیات نقل کرده‌اند. نخست اینکه این آیه اولین آیه‌ای بود که در باره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد و پس از نزول این آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنها که از در پیکار در آمدند، پیکار کرد و نسبت به آنان که سر جنگ نداشتند خودداری می‌کرد و این ادامه داشت تا دستور اقتلوا المشرکین که اجازه پیکار با همه مشرکان را می‌داد نازل شد. «۱» دوم شان نزولی است که از ابن عباس نقل شده که این آیه در مورد صلح حدیبیه نازل گردید و جریان چنین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ۱۴۰۰ نفر از یاران خود، آماده عمره شدند، چون به سرزمین حدیبیه (محلی است در نزدیکی مکه) رسیدند، مشرکان از ورود آنها به مکه و انجام مناسک عمره، ممانعت کردند و پس از گفتگوی زیاد با پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه کردند، که سال بعد برای انجام عمره به مکه بیایند و آنان مکه را سه روز برای او و مسلمانان خالی خواهند کرد تا طواف خانه خدا کنند. سال بعد هنگامی که آماده رفتن به مکه شدند، از این خائف بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند و مانع شوند و جنگی به وقوع پیوندد و در صورت وقوع حادثه یا جنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود، که آیه فوق در این مورد نازل شد و دستور داد که اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید. «۲» به‌نظر می‌رسد که‌شان نزول اول مناسب آیه اول و شان نزول دوم مناسب آیات بعد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۹ است ولی به هر حال مفهوم آیات دلالت دارد که همه با هم، یا با فاصله کمی نازل شده است.

فرمان جنگ با ستمکاران

در نخستین آیه، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می‌کشند صادر کرده و به آنان اجازه داده است که برای خاموش ساختن دشمنان دست به اسلحه ببرند و به تعبیر دیگر دوران صبر و شکیبایی مسلمانان تمام شده بود و به قدر کافی قوت و قدرت پیدا کرده بودند که با شجاعت و صراحت، از خود و حقوق خویش دفاع کنند، می‌فرماید: با کسانی که با شما می‌جنگند در راه خدا پیکار کنید وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ .... تعبیر به فی سبیل‌اللَّه، هدف اصلی جنگ‌های اسلامی را

روشن می‌سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقام‌جویی یا جاه‌طلبی یا کشورگشایی یا بدست آوردن غنائم و اشغال سرزمین‌های دیگران نیست. اسلام همه اینها را محکوم می‌کند و می‌گوید: سلاح به‌دست گرفتن و به جهاد پرداختن فقط باید در راه خدا و برای گسترش قوانین الهی و بسط توحید و عدالت و دفاع از حق و ریشه کن ساختن ظلم و فساد و تباهی باشد. همین نکته است که جنگهای اسلامی را از تمام جنگهایی که در جهان روی می‌دهد جدا می‌سازد و نیز همین هدف، در تمام ابعاد جنگ اثر می‌گذارد و کمیت و کیفیت جنگ، نوع سلاح، چگونگی رفتار با اسیران، را به رنگ فی سبیل‌اللَّه در می‌آورد. سبیل به گفته راغب در مفردات در اصل به معنی راهی است که پیمودن آن آسان است و بعضی آن را منحصرا به معنی راه حق تفسیر کرده‌اند ولی با توجه به اینکه این واژه در قرآن مجید، هم به راههای حق و هم به راههای باطل اطلاق شده، شاید منظورشان این باشد که از قرائن، حق بودن آن را استفاده کرده‌اند. شک نیست که پیمودن راه خدا (سبیل‌اللَّه) یا به تعبیر دیگر راه دین و آیین او، با تمام مشکلاتی که دارد، چون موافق روح و جان افراد با ایمان است، کاری است آسان و گوارا، به همین دلیل مؤمنان داوطلبانه و آشکارا، از آن استقبال می‌کنند، هر چند حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۰ سرانجامش شهادت باشد. جمله ... الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ ... نیز صراحت دارد که این دستور مخصوص مقابله با کسانی است که دست به اسلحه می‌برند و تا دشمن به مقاتله و مبارزه بر نخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند و چنانکه خواهیم دید، این اصل (جز در بعضی موارد استثنایی که خواهد آمد) همه جا محترم شمرده شده است. جمعی از مفسران، مفهوم ... الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ ... را در دایره خاصی محدود کرده‌اند، در حالی که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد و تمام کسانی را که به نحوی از انحاء به پیکار بر می‌خیزند شامل می‌شود. ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که هرگز غیر نظامیان (مخصوصا زنان و کودکان) نباید مورد تهاجم واقع شوند؛ زیرا آنها به مقاتله بر نخواسته‌اند، بنابر این مصونیت دارند. سپس توصیه به رعایت عدالت، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان کرده می‌فرماید: «از حد تجاوز نکنید»؛ ... وَ لا تَعْتَدُوا .... چرا که خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد ... إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ .... آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچگونه تعدی و تجاوز، نباید در آن باشد و درست به همین دلیل است که در جنگهای اسلامی- بر خلاف جنگهای عصر ما- رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است، مثلا افرادی که سلاح بر زمین بگذارند و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده‌اند، یا اصولا قدرت بر جنگ ندارند، همچون مجروحان، پیر مردان، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرند، باغستانها و گیاهان و زراعت‌ها را نباید از بین ببرند و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آبهای آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند. علی علیه السلام- طبق آنچه در نهج البلاغه آمده- به لشکریانش، قبل از شروع جنگ صفین دستور جامعی در این زمینه داده که شاهد گویای بحث ما است: «لا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلا تَقْتُلُوا مُدْبِراً وَ لا تُصِيبُوا مُعْوِراً وَ لا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لا تَهِيجُوا النِّسَاءَ بِأَذًى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ». «با آنها نجنگید تا جنگ را آغاز کنند، چه اینکه شما بحمداللَّه (برای حقانیت خود) حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۱ دارای حجت و دلیل هستید و واگذاشتن آنها تا نبرد را آغاز کنند، حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنان، آنگاه که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید و بر ناتوانها ضربه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید و با اذیت و آزار، زنان را به هیجان نیاورید، هر چند به شما دشنام دهند و به رهبران شما ناسزا گویند.» این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران، طبق پاره‌ای از روایات، این آیه را ناسخ آیه‌ای که منع از پیکار می‌کند دانسته‌اند مانند ... كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ ...؛ «دست به پیکار نزنید» و بعضی آن را منسوخ به آیه: وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً ...؛ «با همه مشرکان پیکار کنید.» شمرده‌اند ولی حق این است که این آیه نه ناسخ است و نه منسوخ؛ زیرا ممنوع بودن جنگ با کفار متجاوز، زمانی بود که مسلمانان از توان کافی برخوردار نبودند و با تغییر شرایط موظف شدند از خود دفاع کنند و نیز مسأله پیکار با مشرکان در واقع یک استثناء نسبت به آیه محسوب می‌شود، بنابر این تغییر حکم به خاطر تغییر شرایط نه نسخ است و نه استثناء ولی قرائن نشان

می‌دهد که در روایات و همچنین کلمات پیشینیان، نسخ مفهومی غیر از مفهوم امروز داشته به‌طوری که معنی گسترده آن شامل این‌گونه امور نیز می‌شده است. در آیه بعد که تکمیلی است بر دستور آیه قبل با صراحت بیشتری، سخن می‌گوید، می‌فرماید: آنها (همان مشرکانی که از هیچ‌گونه ضربه زدن به مسلمین خودداری نمی‌کردند) را هر کجا بیابید به قتل برسانید و از آنجا که شما را بیرون ساختند (مکه) آنها را بیرون کنید چرا که این یک دفاع عادلانه و مقابله به مثل منطقی است ... وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ .... سپس می‌افزاید: فتنه از کشتار هم بدتر است ... وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ .... در اینکه فتنه چیست، مفسران و ارباب لغت، درباره آن بحث‌هایی دارند، این واژه در اصل از فتن (بر وزن متن) گرفته شده که به گفته راغب در مفردات به معنی قرار دادن طلا در آتش، برای ظاهر شدن میزان خوبی آن از بدی است و به گفته بعضی گذاشتن طلا در آتش برای خالص شدن از ناخالصی‌هاست واژه فتنه و مشتقات آن در قرآن مجید، دهها بار ذکر شده و در معانی مختلفی به کار رفته است. گاه به معنی آزمایش و امتحان است، مانند: أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۲ وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ؛ «مردم گمان می‌کنند، همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد.» و گاه به معنی فریب دادن، چنانکه می‌فرماید: ... يا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ ... «ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد». و گاه به معنی بلا و عذاب آمده مانند: ... يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ* ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؛ «آن روز که آنها بر آتش، عذاب می‌شوند و به آنها گفته می‌شود بچشید عذاب خود را.» و گاه به معنی گمراهی آمده، مانند: ... وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً ...؛ «کسی که خدا گمراهی او را بخواهد (و از او سلب توفیق کند) هیچ قدرتی برای نجات او، در برابر خداوند نخواهی داشت.» و گاه به معنی شرک و بت پرستی یا سد راه ایمان آورندگان، آمده مانند آیه مورد بحث و بعضی آیات بعد از آن که می‌فرماید: ... وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ... با آنها پیکار کنید تا شرک از میان برود و دین مخصوص خدای یگانه باشد. ولی ظاهر این است که تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد باز می‌گردد (همانگونه که غالب الفاظ مشترک چنین حالی را دارند) زیرا با توجه به اینکه معنی اصلی، قرار دادن طلا در زیر فشار آتش برای خالص سازی، یا جدا کردن سره از ناسره است، در هر مورد که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد این واژه به کار می‌رود، مانند امتحان که معمولاً ـ با فشار و مشکلات همراه است و عذاب که نوع دیگری از شدت و فشار است و فریب و نیرنگ که تحت فشارها انجام می‌گیرد و همچنین شرک یا ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام متضمن نوعی فشار و شدت است. کوتاه سخن اینکه: آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن، در سرزمین مکه رایج شده بود و حرم امن خدا را آلوده کرده بود و فساد آن از قتل و کشتار هم بیشتر بود، آیه مورد بحث می‌گوید به خاطر ترس از خون‌ریزی، دست از پیکار با بت پرستی بر ندارید که بت پرستی از قتل، بدتر است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۳ این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده که منظور از فتنه در اینجا همان فساد اجتماعی باشد، از جمله تبعید کردن مؤمنان از وطن مالوفشان که این امور گاه از کشتن هم دردناک‌تر است، یا سبب قتل و کشتارها در اجتماع می‌شود، در آیه ۷۳ سوره انفال چنین می‌خوانیم: إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسادٌ كَبِيرٌ؛ «اگر این دستور را (قطع رابطه با کفار) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد.» (در این آیه فتنه و فساد در کنار هم قرار گرفته است). سپس به مسأله دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می‌فرماید: مسلمانان باید احترام مسجدالحرام را نگهدارند و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود و لذا با آنها (مشرکان) نزد مسجدالحرام پیکار نکنید، مگر آنکه آنها در آنجا با شما بجنگند وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّى يُقاتِلُوكُمْ فِيهِ. ولی اگر آنها با شما در آنجا جنگ کردند، آنها را به قتل برسانید، چنین است جزای کافران فَإِنْ قاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ .... چرا که وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند، دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان گفته شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا، هرگز سوء استفاده نکنند. ولی از آنجا که اسلام همیشه نیش و نوش و انذار و بشارت را با هم می‌آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای

گنهکاران فراهم کند در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می‌فرماید: اگر دست از جنگ بردارند و خودداری کنند، خداوند آمرزنده و مهربان است فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ .... آری اگر از شرک دست بردارند و آتش فتنه و فساد را خاموش کنند، آنها برادران مسلمان شما خواهند بود و حتی چنانکه در دستورات دیگر آمده است از مجازات و غرامت‌هایی که برای مجرمان است در مورد آنان صرف نظر می‌شود. بعضی جمله فان انتهوا (اگر خودداری کنند) را به معنی خودداری از شرک و کفر تفسیر کرده‌اند (چنانکه در بالا گفتیم) و بعضی به معنی خودداری از جنگ در مسجدالحرام یا اطراف آن دانسته‌اند. جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۴ در آیه بعد به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده، می‌فرماید: با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود؛ ... وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ .... و دین مخصوص خدا باشد ... وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ .... سپس اضافه می‌کند: اگر آنها (از اعتقاد در اعمال نادرست خود) دست بردارند (مزاحم آنان نشوید زیرا) تعدی جز به ستمکاران روا نیست ... فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ. در ظاهر، سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده، از میان بردن فتنه‌ها و محو شرک و بت پرستی و جلوگیری از ظلم و ستم. این احتمال وجود دارد که منظور از فتنه همان شرک بوده باشد، بنابر این هدف اول و دوم در هم ادغام می‌شود و نیز این احتمال وجود دارد که منظور از ظلم در اینجا نیز همان شرک باشد چنانکه در آیه ۱۳ سوره لقمان می‌خوانیم: ... إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ ...؛ «شرک ظلم بزرگی است.» به این ترتیب، هر سه هدف، به یک هدف باز می‌گردد و آن مبارزه با شرک و بت پرستی که سرچشمه انواع فتنه‌ها و مظالم و ستم‌هاست. بعضی نیز ظلم را در این آیه به معنی آغازگر جنگ بودن دانسته‌اند و یا آغازگر جنگ بودن، در حرم امن خدا. ولی احتمال اول که آیه سه هدف جداگانه را برای جنگ تعقیب کند قوی‌تر به نظر می‌رسد، درست است که شرک یکی از مصادیق فتنه است ولی فتنه مفهومی گسترده‌تر از شرک دارد و درست است که شرک یکی از مصادیق ظلم است ولی ظلم مفهوم وسیع‌تری دارد و اگر گاهی تفسیر به شرک شده بیان یک مصداق است. به این ترتیب جهاد اسلامی نه به خاطر فرمانروایی در زمین و کشورگشایی و نه به منظور به چنگ آوردن غنائم و نه تهیه بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است. هدف یکی از سه چیز است: خاموش کردن آتش فتنه‌ها و آشوب‌ها که سلب آزادی و امنیت از مردم می‌کند و همچنین محو آثار شرک و بت پرستی و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است.

نکته‌ها

۱- مسأله جهاد در اسلام

در بسیاری از مذاهب انحرافی، جهاد به هیچ وجه وجود ندارد و همه چیز بر محور توصیه‌ها و نصایح و اندرزها دور می‌زند، حتی بعضی هنگامی که می‌شنوند جهاد مسلحانه، یکی از ارکان برنامه‌های اسلامی است در تعجب فرو می‌روند که مگر دین می‌تواند، توأم با جنگ باشد. اما با توجه به اینکه همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها که اهداف انبیاء را مزاحم خویش می‌دیده‌اند در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند روشن می‌شود که دینداران راستین، در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند، اصولاـ جهاد یکی از نشانه‌های موجود زنده است و یک قانون عمومی در عالم حیات است، تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه‌اند- شرح بیشتر این سخن را در سوره نساء ذیل آیه ۹۵ و ۹۶ بخوانید. به هر حال از افتخارات ما مسلمانان، آمیختن دین با مسأله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه‌های دینی است، منتها باید دید جهاد اسلامی چه اهدافی را تعقیب می‌کند آنچه ما را از دیگران جدا می‌سازد همین است.

۲- اهداف جهاد در اسلام

بعضـی از غرب‌زده‌هـا اصـرار دارنـد جهاد اسـلامی را منحصـرا در جهاد دفاعی خلاصه کننـد و با هر زحمتی که هست تمام غزوات پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و یا جنگ‌های بعد از آن حضـرت را، در این راسـتا توجیه کنند، در حالی که نه دلیلی بر این مسأله داریم و نه تمـام غزوات رسول‌اللَّه در این معنی خلاصه می‌شود بهتر این است به جای این اسـتنباط های نادرست به قرآن باز گردیم و اهـداف جهـاد را از قرآن بگیریـم، اهـدافی کـه همه منطقی و قابـل عرضه کردن به دوست و دشـمن است. چنـانکه در آیـات بـالا خواندیم جهاد در اسـلام برای چند هدف مجاز شمرده شده است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۶ الف- جهاد برای خاموش کردن فتنه‌ها و به تعبیر دیگر جهاد ابتـدایی آزادی بخش. می‌دانیم خداوند دسـتورها و برنامه‌هایی برای سـعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است و پیامبران خود را موظف ساخته که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یـا جمعیتی ابلاغ این فرمانهـا را مزاحم منـافع پست خود ببیننـد و سر راه دعوت انبیـاء موانعی ایجـاد نماینـد آنها حق دارند نخست از طریق مسـالمت‌آمیز و اگر ممکن نشـد بـا توسل به زور این موانع را از سـر راه دعوت خود بردارنـد و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کننـد. به عبارت دیگر: مردم در همه اجتماعات این حق را دارنـد که نـدای منادیان راه حق را بشـنوند و در قبول دعوت آنها آزاد باشـند حال اگر کسانی بخواهنـد آنها را از حق مشـروعشان محروم سازند و اجازه ندهند صدای منادیان راه خدا به گوش جـان آنهـا برسـد و از قیـد اسـارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردنـد طرفـداران این برنامه حق دارنـد برای فراهم ساختن این آزادی از هر وسـیله‌ای اسـتفاده کنند و از اینجا ضـرورت جهاد ابتدایی در اسلام و سایر ادیان آسمانی روشن می‌گردد. همچنین اگر کسانی مؤمنان را تحت فشار قرار دهند که به آیین سابق باز گردند برای رفع این فشار نیز از هر وسـیله‌ای می‌توان اسـتفاده کرد. ب- جهـاد دفـاعی آیا صـحیح است کسـی به انسان حمله کنـد و او از خود دفاع ننمایـد؟ یا ملتی متجاوز و سـلطه‌گر هجوم بر ملت دیگر ببرند و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند. در اینجا تمام قوانین آسـمانی و بشـری به شخص یـا جمعیتی که مورد هجوم واقع شـده حق می‌دهـد برای دفاع از خویشـتن به پا خیزد و آنچه در قـدرت دارد به کاربرد و از هرگونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند. این نوع جهاد را، جهاد دفاعی می‌نامند، جنگ‌هایی مانند جنگ احزاب و احـد و موته و تبوک و حنین و بعضـی دیگر از غزوات اسـلامی جزو این بخش از جهـاد بوده و جنبه دفـاعی داشـته است. هم اکنون بسـیاری از دشـمنان اسـلام، جنـگ را بر مسـلمین تحمیل کرده‌انـد و حـج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۶۵۷ سرزمین‌های اسـلامی را اشـغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته‌اند، چگونه اسلام اجازه می‌دهد در مقابل آنها سکوت شود؟ ج- جهاد برای حمایت از مظلومان شاخه دیگری از جهاد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شـده، جهاد برای حمایت از مظلومان است، در آیه ۷۵ سوره نسـاء می‌خوانیم: وَ مـا لَکُمْ لا تُقـاتِلُونَ فِی سَبِیـلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْـعَفِینَ مِنَ الرِّجـالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْـدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِـیراً؛ «چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به‌دست سـتمگران) تضـعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید، همان افراد (ستمدیده‌ای) که می‌گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش سـتمگراند بیرون ببر و برای مـا از سوی خود ولیی قرار ده و برای مـا از سوی خود یـار و یـاوری معین فرما.» به این ترتیب، قرآن از مسـلمانان می‌خواهـد که هم در راه خدا و هم مستضـعفان مظلوم، جهاد کنند و اصولا این دو از هم جدا نیسـتند و با توجه به اینکه در آیه فوق قید و شـرطی نیست، این مظلومان و مستضـعفان در هر نقطه جهان، باشند، باید از آنها دفاع کرده نزدیک و دور، داخل و خارج کشور تفاوت نمی‌کنـد. به تعبیر دیگر حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان در اسـلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد، اسـلام اجازه نمی‌دهد مسـلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می‌شود بی‌تفاوت باشند و این دستور یکی از ارزشمندترین دستورات اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می‌دهد. د- جهاد برای محو شرک و بت پرستی اسـلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می‌شمرد و هیچ کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی‌کند،

به همین دلیل به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند، فرصت کافی می‌دهد که با مطالعه و تفکر آیین اسلام را بپذیرند و اگر نپذیرفتند، با آنها به صورت یک اقلیت هم پیمان (اهل ذمه) معامله می‌کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل با آنها همزیستی مسالمت‌آمیز بر قرار می‌نماید، در عین حال حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۸ نسبت به شرک و بت پرستی، سختگیر است زیرا: شرک و بت پرستی نه دین است و نه آیین و نه محترم شمرده می‌شود، بلکه یک نوع خرافه و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی است که باید به هر قیمت که ممکن شود آن را ریشه‌کن ساخت. کلمه آزادی و احترام به فکر دیگران در مواردی به کار برده می‌شود که فکر و عقیده لا اقل یک ریشه صحیح داشته باشد، اما انحراف و خرافه و گمراهی و بیماری چیزی نیست که محترم شمرده شود و به همین دلیل اسلام دستور می‌دهد که بت پرستی به هر قیمتی که شده است حتی به قیمت جنگ، از جامعه بشریت ریشه کن گردد. بت خانه‌ها و آثار شوم بت پرستی اگر از طرق مسالمت‌آمیز ممکن نشد با زور ویران و منهدم گردند. آری اسلام می‌گوید باید صفحه زمین از آلودگی به شرک و بت پرستی پاک گردد و به همه مسلمین نوید می‌دهد که سرانجام توحید و یکتاپرستی به تمام جهان حاکم خواهد شد و شرک و بت پرستی ریشه کن خواهد گشت. از آنچه در بالا- در مورد اهداف جهاد- آمد روشن می‌شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته و هرگز آن را وسیله سلطه‌جویی و کشورگشایی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده و استعمار و استثمار قرار نداده است. ولی می‌دانیم دشمنان اسلام- مخصوصا ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق، سخنان زیادی بر ضد مسأله جهاد اسلامی ایراد کرده‌اند و اسلام را متهم به خشونت و توسل به زور و شمشیر برای تحمیل عقیده ساخته‌اند و به این قانون اسلامی سخت هجوم برده‌اند. به نظر می‌رسد وحشت آنها از پیشرفت اسلام در جهان، به خاطر معارف قوی و برنامه‌های حساب شده، سبب شده است که از اسلام چهره دروغین وحشتناکی بسازند، تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

۳- چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟

می‌دانیم جهاد درسال دوم‌هجرت به‌مسلمانان واجب‌گشت وقبل‌از آن واجب نبود. دلیل این موضع روشن است زیرا از یک طرف تعداد مسلمانان در مکه به اندازه‌ای کم بود که عملا قیام مسلحانه کردن مفهومی جز انتحار و خودکشی نداشت و از طرف دیگر دشمن در مکه فوق العاده نیرومند بود و در واقع مرکز اصلی قدرتهای ضد اسلامی محسوب می‌شد و مبارزه کردن با آنها در داخل مکه امکان پذیر نبود. ولی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد عده زیادی به او ایمان آوردند و دعوت خود را آشکار در داخل و خارج مدینه گسترش داد و توانست یک حکومت صالح به وجود آورد و وسایل لازم را برای مبارزه و پیکار با دشمن آماده سازد و چون مدینه از مکه فاصله زیادی داشت این کار با فراغت خاطر صورت گرفت و نیروهای انقلابی و آزادی بخش، آماده مبارزه و دفاع در برابر دشمن شدند «۱».

۴- «ممنوعیت جهاد در ماه‌های حرام»

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِی‌ءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (۳۷) «۲» ۳۶- تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد) این آیین ثابت و پابرجا (ی الهی) است، بنابر این در این حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۰ ماهها به خود ستم مکنید (و از هرگونه خونریزی بپرهیزید) و با مشرکان (به هنگام نبرد) دسته

جمعی پیکار کنید، همانگونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می‌کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است. ۳۷- نسیء (جابه جا کردن و تاخیر ماه‌های حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که به واسطه آن کافران گمراه می‌شوند، یک سال آن را حلال و سال دیگر آن را تحریم می‌کنند تا مطابق تعداد ماههایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل شود) و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند، اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

آتش بس اجباری

از آنجا که در این سوره بحث‌های مشروحی پیرامون جنگ با مشرکان آمده است، در دو آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از مقررات جنگ و جهاد اسلامی شده و آن احترام به ماه‌های حرام است. نخست می‌گوید: تعداد ماهها در نزد خدا در کتاب آفرینش، از آن روز که آسمان و زمین را آفرید، دوازده ماه است، «ان عدة الشهور عند اللّه اثنا عشر شهرا فی کتاب اللّه یوم خلق السموات و الارض» تعبیر به «کتاب اللّه» ممکن است اشاره به قرآن مجید یا سایر کتب آسمانی باشد ولی با توجه به جمله «یوم خلق السموات و الارض» مناسب‌تر این است که به معنی کتاب آفرینش و جهان هستی باشد. به هر حال از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت، سال و ماه وجود داشت، سال عبارت از یک دوره کامل گردش زمین به دور خورشید و ماه عبارت از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین است که در هر سال ۱۲ بار تکرار می‌شود. این در حقیقت یک تقویم پر ارزش طبیعی و غیر قابل تغییر است که به زندگی همه انسان‌ها یک نظام طبیعی می‌بخشد و محاسبات تاریخی آنها را به دقت تنظیم می‌کند و این یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند برای بشر محسوب می‌شود، آنچنان که در آیه ۱۸۹ سوره بقره یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ ... مشروحا بحث کرده‌ایم. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۱ سپس اضافه می‌کند: از این دوازده ماه، چهار ماه، ماه حرام است که هر گونه جنگ و نبرد در آن حرام است ... مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ .... بعضی از مفسران، تحریم جنگ در این چهار ماه را از زمان ابراهیم خلیل علیه السلام می‌دانند که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هر چند آنها طبق امیال و هوس‌های خود گاهی جای این ماهها را تغییر می‌دادند ولی در اسلام همواره ثابت و لا یتغیر است که سه ماه آن پشت سرهم، ذی‌القعده و ذی الحجه و محرم و یک ماه جدا است و آن ماه رجب است و به قول عرب‌ها سه ماه سرد (یعنی پشت سر هم) و یک ماه فرد است. ذکر این نکته لازم است که تحریم جنگ در این ماهها در صورتی است که جنگ از ناحیه دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در این صورت بدون شک مسلمانان باید بپاخیزند و دست روی دست نگذارند؛ زیرا احترام ماه حرام از ناحیه آنان نقض نشده، بلکه از ناحیه دشمن نقض شده است (شرح آن ذیل آیه ۱۹۴ سوره بقره آمده است). بعد برای تأکید می‌گوید این آیین، ثابت و پا بر جا و تغییرناپذیر است، نه رسم نادرستی که در میان عرب بود که با میل و هوس خویش آنها را جابه جا می‌کردند ... ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ .... از پاره‌ای از روایات «۱» استفاده می‌شود که تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آیین ابراهیم علیه السلام در آیین یهود و مسیح و سایر آیین‌های آسمانی نیز بوده است و جمله ... ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ ... ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد؛ یعنی از نخست در همه آیین‌ها به صورت یک قانون ثابت وجود داشته است. سپس می‌گوید: در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید، با شکستن احترام آنها خویش را گرفتار کیفرهای دنیا و مجازات های آخرت نسازید ... فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ .... ولی از آنجا که ممکن بود تحریم جهاد در این چهار ماه وسیله‌ای برای استفاده دشمنان بشود و آنها را در حمله کردن به مسلمین جسور کند، در جمله بعد اضافه می‌کند: حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۲ با مشرکان به طوردسته جمعی پیکار کنید، همانگونه که آنها متفقا با شما می‌جنگند ... وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً .... یعنی با اینکه آنها مشرک‌اند و بت‌پرست و شرک سرچشمه پراکندگی است ولی با این حال در یک صف واحد با شما می‌جنگند، شما که

موحـد و یکتاپرست هستیـد و توحید آیین اتحاد و یگانگی است، سزاوارتر هستید که وحدت کلمه را برابر دشـمن حفظ کنید و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشـمنان بایستیـد. سرانجام می گوید: و بدانید اگر پرهیزگار باشید و اصول تعلیمات اسلام را دقیقاً اجراء کنید، خداوند پیروزی شما را تضمین می کند؛ زیرا خدا با پرهیزگاران است، ... وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ .... در دومین آیه مورد بحث، اشاره به یک سنت غلط جاهلی یعنی مسأله نسیء (تغییر دادن جای ماه‌های حرام) کرده می گویـد: تغییر دادن ماه‌هـای حرام کفری است که بر کفر آنهـا افزوده می‌شود ... إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ ... و بـا این عمـل افراد بی ایمان در گمراهی بیشتر قرار می گیرند ... یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا .... آنها در یک سال ماهی را حلال می‌شمرند و سال دیگر همان ماه را تحریم می کننـد تـا به گمـان خود آن را بـا تعـداد ماه‌هـایی که خـدا تعیین کرده تطبیق دهنـد. یعنی هر گاه یکی از ماه‌های حرام را حـذف می کننـد، ماه دیگری را به جای آن می گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود! ... یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ .... در حالی که با این عمل زشت و مسخره فلسفهٔ تحریم ماه‌های حرام را به کلی از میان می‌بردند و حکم خدا را بازیچه هوس‌های خویش می‌ساختند و عجب اینکه از این کار خود بسیار خشنود و راضی هم‌بودند؛ زیرااعمال زشتشان درنظرشان جلوه کرده بود ... زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ .... آنها با وسوسه‌های شیطانی- چنانکه خواهد آمد- ماه‌های حرام را دگرگون می‌ساختند و عجب اینکه آن را یک نوع تدبیر زندگی و معیشت و یا پیشرفت کار در زمینه جنگ‌ها و آمادگی جنگی می‌پنداشتند و می گفتند فاصله زیاد آتش بس ورزیـدگی جنگی را کم می کنـد، بایـد آتشی به پا کرد! خـدا نیز آن مردمی را که شایستگی هـدایت ندارند به حال خود رها می کند و دست حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۳ از هدایتشان می کشد؛ زیرا خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند ... وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ .... در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اوّل: فلسفه ماه‌های حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه یکی از طرق پایان دادن به جنگ‌های طویل المدهٔ و نیز وسیله‌ای برای دعوت به صلح و آرامش بود؛ زیرا هنگامی که جنگجویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و صدای چکاچک شمشیرها یا صفیر گلوله‌ها خاموش شود و مجالی برای تفکر و انـدیشه به وجود آیـد، احتمال پایان یافتن جنگ بسیار زیاد است. همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکل‌تر است، فراموش نمی‌کنیم که در دوران جنگ‌هـای بیست سـاله ویتنـام چه انـدازه زحمت می‌کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهارماهه اعلام می‌دارد و این خود نشانه روح صلح‌طلبی اسلام است. ولی همانگونه که گفتیم اگر دشمن بخواهد از این قانون اسلامی سوء استفاده کند و حریم ماه‌های حرام را بشکند، اجازه مقابله به مثل به مسلمانان داده شده است.

دوّم: مفهوم و فلسفه نسیء در جاهلیت

«نسیء» بر وزن کثیر از ماده «نسا» به معنی تاخیر انـداختن است (خود این کلمه می‌توانـد اسم مصـدر یـا مصـدر باشـد) و به داد و ستدهایی که پرداخت پول آن به تـاخیر می‌افتـد، نسیه گفته می‌شود. در زمـان جـاهلیت عرب گاهی یکی از ماه‌های حرام را تاخیر می‌انداختنـد؛ یعنی مثلاـ به جای ماه محرم ماه صـفر را انتخاب می کردنـد و تشریفات آن بـدین گونه بود که یکی از سران قبیله بنی کنانـهٔ در مراسم حـج در سرزمین منی در یـک اجتمـاع نسبتا بزرگ پس از تقاضـای مردم ایـن جمله را بر زبـان جـاری می کرد و می گفت: من ماه محرم را امسال به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۴ تاخیر انداختم و ماه صفر را به جای آن انتخاب کردم! و از ابن عباس نقل شده، اول کسی که این سنت را بر قرار ساخت عمرو ابن لحی بود و بعضی گفته‌اند قلمس مردی از بنی

کنانه بود. فلسـفه این کار در نظر آنها به عقیـده بعضـی این بوده است که گاهی تحمل سه ماه حرام پشت سـر هم (ذی القعـده، ذی الحجه و محرم) مشکل بوده و آن را به پنـدار خود مـایه تضـعیف روح جنگجویی و رکود کار سـربازان می‌شـمردند؛ زیرا عرب در جـاهلیت علاـقه عجیبی به غـارتگری و خونریزی و جنـگ داشت و اصولاـ جنـگ و غارت جزیی از زنـدگی او را تشـکیل می‌داد و تحمل سه ماه آتش بس پی در پی برای آنها طاقت‌فرسا بود، لـذا کوشـش می‌کردند لا اقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند. این احتمال نیز داده شده است که گاهی به خاطر افتادن ذی الحجه در تابسـتان، مسأله حج بر آنها دشوار می‌شد و می‌دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها مسأله عبادت نبود بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم علیه السـلام به یاد مانده بود، کنگره عظیمی محسوب می‌شـد که مـایه رونق تجـارت و اقتصـاد آنها بود و فوایـد گوناگونی از این اجتماع نصـیب آنها می‌شـد، لـذا جای ماه ذی الحجهٔ را به میـل خود تغییر داده و ماه دیگری را که هوا در آن ماه، آمادگی بیشتری داشت به جایش قرار می‌دادنـد و ممکن اسـت هر دو فلسـفه صـحیح باشـد. اما به هر صورت این عمل سـبب می‌شد که آتش جنگ‌ها همچنان فروزان بماند و فلسـفه ماه‌های حرام پایمال شود و مراسم حج بازیچه دست این و آن و وسیله‌ای برای منافع مادی آنها شود. قرآن این کار را زیادی در کفر شمرده؛ زیرا علاوه بر شـرک و کفر اعتقادی که داشـتند با زیر پا گذاشـتن این دسـتور، مرتکب کفر عملی هم می‌شدند، به خصوص اینکه با این کار دو عمل حرام انجام می‌دادند، یکی اینکه حرام خدا را حلال کرده بودند و دیگری اینکه حلال خدا را حرام نموده بودند.

سوّم: وحدت کلمه در برابر دشمن

قرآن در آیات فوق دسـتور می‌دهد که به هنگام مبارزه با دشـمن، مسلمانان متحّد و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۵ در صف واحد با آنها پیکار کنند و از این دسـتور اسـتفاده می‌شود که حتی مبارزات سیاسـی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی خود را در برابر آنان هماهنگ سازند و تنها در سایه چنین وحدتی که از روح توحید اسـلام سرچشـمه می‌گیرد توانایی بر پیروزی در مقابل دشـمن دارنـد، این همـان دسـتوری است که مـدتها است به دست فراموشـی سپرده شـده و یکی از علـل انحطـاط مسـلمین محسوب می‌شود.

چهارم: چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می‌کند؟

وجـدان انسان در حالی که دست نخورده باشد، به خوبی نیک و بد راتشـخیص می‌دهد. اما هنگامی که دانسـته قدم در جاده گناه و خلافکـاری بگـذارد، فروغ وجـدان کمرنـگ و کمرنـگ‌تر می‌شود و کـار به جـایی می‌رسـد که زشتی و قبـح گناه تـدریجا از میان می‌رود. هر گاه باز ادامه به این کار دهـد، کم کم اعمال زشت در نظرش زیبا و زیبا، زشت جلوه می‌کنـد! این همان چیزی است که در آیات فوق و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شـده است. گاهی تزیین اعمال زشت به شـیطان نسـبت داده شـده است، مانند آیه ۶۳ سوره نحل ... فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ ... و گاهی به صورت فعل مجهول، مانند آیه فوق ذکر شده است که فاعل آن ممکن است وسوسه‌های شـیطان و یا نفس سرکش بوده باشد و گاهی به شرکاء (یعنی بت‌ها) مانند آیه ۱۳۷ سوره انعام و حتی گاهی به خداوند نسبت داده شده است، مانند آیه ۴ سوره نمل ... إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ ...؛ «کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشـتشان را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهیم». بارها گفته‌ایم که نسبت دادن اینگونه امور به خداونـد به خاطر آن است که اینها خاصـیت عمل خود انسان محسوب می‌شود و خواص همه اشـیاء به دست خداوند است و مسبب الاسباب او است و نیز گفته‌ایم این گونه نسبت‌ها هیچگونه مخالفتی با مسأله اختیار و آزادی اراده انسان ندارد. «۱»

صلح حدیبیّه و فتح خیبر

محتوای سوره فتح

این سوره چنانکه از نامش پیدا است، پیام‌آور فتح و پیروزی است، پیروزی بر دشمنان اسلام، پیروزی چشم‌گیر و قاطع (خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی به طور مطلق). برای درک محتوای این سوره، قبل از هر چیز لازم است بدانیم این سوره پس از ماجرای حدیبیه در سال ششم هجرت نازل شده است. توضیح اینکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم عمره به سوی مکه حرکت کند و قبلا- به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیدم همراه یارانم وارد مسجد الحرام شده‌ایم و مشغول مناسک عمره هستیم. مسلمانان در ذی الحلیفه نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند. وضع حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله به خوبی نشان می‌داد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارد. تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد سرزمین حدیبیه شد. «۱» در اینجا قریش با خبر شدند و راه را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و از ورود او به مکه مانع شدند و در واقع تمام سنت‌هایی را که در زمینه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۷ امنیت زایران خانه خداوند در ماه حرام داشتند زیر پا گذاشتند، چرا که آنها معتقد بودند در ماه‌های حرام (از جمله ماه ذی القعده که پیامبر در آن ماه قصد عمره داشت) و مخصوصا در حال احرام نباید مانع هیچکس شوند، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در این ایام و در این مراسم می‌دید، ابدا متعرض او نمی‌شد. در اینجا ماجرای مفصلی پیش آمد که به عقد قرارداد صلحی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مشرکان مکه به نام صلح حدیبیه منتهی شد که بعدا از آن سخن خواهیم گفت ولی به هر صورت آن سال مانع ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه شدند، ناچار پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش دستور داد که شترهای خود را در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام بیرون آیند و به سوی مدینه باز گردند. طوفانی از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت و انبوهی از ناراحتی‌ها و گاه شک و تردیدها بر افراد ضعیف الایمان غالب شد. موقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه به سوی مدینه می‌آمد، مرکبش سنگین شد و از حرکت باز ایستاد و در همین حال چهره‌مبارکش غرق سرور و شادمانی بی‌سابقه‌ای گشت و فرمود: «هم اکنون آیات سوره فتح بر من نازل شد». «۱» از اینجا جوّ خاص حاکم بر این سوره کاملا نمایان می‌شود. در یک بررسی اجمالی می‌توان گفت که این سوره از هفت بخش تشکیل یافته است: ۱- سوره با مساله بشارت فتح آغاز می‌شود و آیات انجام آن نیز به همین مساله مربوط است و تأکید بر تحقق خواب پیامبر صلی الله علیه و آله دایر به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است. ۲- بخش دیگری از سوره، حوادث مربوط به صلح حدیبیه و نزول سکینه و آرامش بر دل‌های مؤمنان و مساله بیعت رضوان را بازگو می‌کند. ۳- در بخش دیگری از مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و هدف والای او سخن می‌گوید. ۴- در قسمت دیگری از کارشکنی‌های منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهی‌شان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده بر می‌دارد. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۸ ۵- در بخش دیگر قسمتی از تقاضاهای نادرست منافقان را منعکس می‌سازد. ۶- سپس کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند، معرفی می‌کند. ۷- بالاخره در بخشی نیز از ویژگی‌های پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و صفات مخصوص آنها سخن می‌گوید. مجموعا آیات این سوره، فوق العاده حساس و سرنوشت‌ساز و مخصوصا برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند، الهام آفرین است.

فضیلت تلاوت سوره فتح

در باره این سوره روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می‌شود، در حدیثی از انس آمده است که می‌گوید: هنگامی که ما از حدیبیه باز می‌گشتیم، در حالی که مشرکان مانع ورود ما در مکه و انجام مراسم عمره شده بودند، سخت غرق اندوه و غم بودیم،

ناگهان خداوند آیه: ... إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً را نازل فرمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد انزلت علی آیهٔ هی احب الی من الدنیا کلها «۱»- «آیه ای بر من نازل شده که از تمام دنیا نزد من محبوبتر است». (در بعضی از روایات نیز آمده است، سوره‌ای بر من نازل شده ...). عبد اللَّه بن مسعود می گوید: هنگام بازگشت از حدیبیه وقتی ... إِنَّا فَتَحْنا ... بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، چنان حضرت غرق سرور گشت که خداوند می‌داند. «۲» در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «فَکَأَنَّمَا شَهِدَ مَعَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَتْحَ مَکَّهَ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی فَکَأَنَّمَا کَانَ مَعَ مَنْ بَایَعَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله تَحْتَ الشَّجَرَهِ»؛ «هر کس این سوره را قرائت کند مانند کسی است که به هنگام فتح مکه در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و در لشکر او بوده است» و در روایت دیگری آمده: «مانند کسی است که با محمد صلی الله علیه و آله در زیر درختی که در حدیبیه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۹ بود بیعت کرده است!» «۱» و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «حَصِّنُوا أَمْوَالَکُمْ وَ نِسَاءَکُمْ وَ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ مِنَ التَّلَفِ بِقِرَاءَهِ إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَإِنَّهُ إِذَا کَانَ مِمَّنْ یُدْمِنُ قِرَاءَتَهَا نَادَی مُنَادٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَتَّی یُسْمِعَ الْخَلَائِقَ أَنْتَ مِنْ عِبَادِیَ الْمُخْلَصِینَ أَلْحِقُوهُ بِالصَّالِحِینَ مِنْ عِبادِی وَادْخُلُوهُ جَنَّاتِ النَّعِیمِ، وَاسْقُوهُ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ بِمزاجِ الْکافُورِ»؛ «اموال و همسران و آنچه را در ملک شما است با قرائت ... إِنَّا فَتَحْنا ... از تلف حفظ کنید. کسی که پیوسته آن را تلاوت کند، روز قیامت منادی صدا می‌زند آنچنان که همه خلائق می‌شنوند: تو از بندگان مخلص منی، او را به بندگان صالح من ملحق سازید و در باغ‌های پر نعمت بهشت او را وارد کنید و از نوشابه مخصوص بهشتیان سیرابش نمایید!» «۲» ناگفته پیداست این همه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از اندیشه و عمل حاصل نمی‌شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت، تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش بر مفاد این آیات است.

فتح المبین!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً «۳» به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم! در نخستین آیه این سوره، بشارت عظیمی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوبتر از تمام جهان بود، می‌فرماید: «ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم»؛ ... إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً .... پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۰ زندگی مسلمانان آشکار شده و می‌شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود. در اینجا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح کدام فتح است؟! اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می‌دانند که از صلح حدیبیه نصیب مسلمانان شد. «۱» جمعی نیز آن را اشاره به مساله فتح مکه دانسته‌اند. در حالی که بعضی نیز آن را ناظر به فتح خیبر می‌دانند. بعضی دیگر آن را اشاره به پیروزی اسلام بر تمام دشمنان از طریق قدرت منطق و برتری دلایل و معجزات آشکار دانسته‌اند و بالاخره بعضی آن را اشاره به گشودن اسرار علوم برای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند. ولی قراین فراوانی در دست است که مساله صلح حدیبیه را ترجیح می‌دهد، اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده‌ای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم، که به منزله شان نزول آن است.

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت، ماه ذی القعده، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه‌نشین در خدمتش عازم مکه شدند. این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند، همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر

که اسلحه مسافران محسوب می‌شد، هیچ سلاح جنگی با خود بر نداشتند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به عسفان در نزدیکی مکه رسید، با خبر شد که قریش تصمیم حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۱ گرفته‌اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید (حدیبیه روستایی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آنجا بوده، به این نام نامیده می‌شد،) حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «همین‌جا توقف کنید»، عرض کردند در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود، آب برای یارانش فراهم ساخت. در اینجا سفرایی میان قریش و پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام عروهٔ ابن مسعود ثقفی که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من به قصد جنگ نیامده‌ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است»، ضمناً عروه در این ملاقات منظره وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله را که اصحاب اجازه نمی‌دادند، قطره‌ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد و هنگام بازگشت به قریش گفت: «من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته‌ام، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد صلی الله علیه و آله در میان یارانش ندیدم و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد صلی الله علیه و آله بردارند اشتباه بزرگی است، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید». در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت: «قریش با من عداوت شدیدی دارند و من از آنها بیمناک هستم، بهتر این است که عثمان به این کار مبادرت ورزد»، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته‌اند. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به شدّت عمل گرفت و در زیر درختی که در آنجا بود، با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام بیعت رضوان معروف شد و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش، سهیل ابن عمر را برای مصالحه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند ولی تأکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست. بعد از گفتگوهای زیاد، پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم بپوشند و سال آینده به مکه بیایند. مشروط بر اینکه بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند و مواد متعدد دیگری حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۲ دایر بر حفظ امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می‌شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرایض مذهبی در آن گنجانیده شد. این پیمان، در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگ‌های مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان به طور موقّت پایان می‌داد. متن پیمان صلح از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد بنویس: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم»، سهیل بن عمرو که نماینده مشرکان بود گفت: «من با چنین جمله‌ای آشنا نیستم، بنویس بسمک اللهمّ!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنویس بسمک اللهمّ». سپس فرمود: «بنویس این چیزی است که محمد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله با سهیل بن عمرو مصالحه کرده»، سهیل گفت: «ما اگر تو را رسول اللَّه می‌دانستیم با تو جنگ نمی‌کردیم، تنها اسم خودت و اسم پدرت را بنویس»، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مانعی ندارد، بنویس این چیزی است که محمد بن عبد اللَّه با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند». «علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه ولی‌اش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند و هر کس از آنها که با محمد هستند، نزد قریش بازگردد، بازگرداندن او لازم نیست!». «همه آزادند، هر کس می‌خواهد در پیمان محمد وارد شود و هر کس می‌خواهد در پیمان قریش». «طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند)». «از این گذشته محمد، امسال باز می‌گردد و وارد مکه نمی‌شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می‌رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند) به شرط اینکه جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند. «بر این پیمان صلح

گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده و کاتب عهدنامه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۳ علی بن ابی طالب بود». «۱» مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، بعضی موارد دیگر را نیز نقل کرده از جمله اینکه: اسلام در مکه باید آشکار باشد و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند. «۲» این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالا وجود داشت. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند. اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود، چرا که بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها امکان پذیر نبود ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصا پیشگام شد و شتران قربانی را نحر فرمود و از احرام بیرون آمد و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنایی است در قانون احرام و قربانی، که از سوی خداوند قرار داده شده است. مسلمانان هنگامی که چنین دیدند، تسلیم شدند و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقاً اجرا شد و از همان جا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می‌نمود، چرا که به صورت ظاهر این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه، چه پیروزی‌هایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله داد. «۳»

پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان‌شکنی مشرکان پاسخ دندان‌شکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند، نشان می‌دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۴ به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند: ۱- عملا به فریب‌خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خداوند احترام فراوان قایل‌اند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد. ۲- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت آنها در جزیره عربستان بود. ۳- بعد از صلح حدیبیه، مسلمانان به راحتی می‌توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مال آن‌ها محفوظ بماند و عملا با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه‌اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود. ۴- بعد از صلح حدیبیه، راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده و آوازه صلح‌طلبی پیامبر صلی الله علیه و آله اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد. ۵- صلح حدیبیه راه را برای گشودن خیبر و بر چیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می‌شد، هموار ساخت. ۶- اصولا- وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر صلی الله علیه و آله که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرایط صلح، خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند. ۷- بعد از ماجرای حدیبیه، پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشت و آنها را به سوی اسلام دعوت کرد و این به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود، که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز، راه خود را به پیش می‌گشودند. اکنون به تفسیر آیات باز می‌گردیم. از آنچه گفته شد به خوبی می‌توان فهمید که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۵ بزرگی برای اسلام و مسلمین بود و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان فتح مبین یاد کند. از این گذشته قراین متعدد دیگری در دست است که این تفسیر را تایید می‌کند: ۱- جمله «فتحنا» به صورت فعل ماضی است، نشان می‌دهد که این امر به هنگام نزول آیات تحقق یافته

بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود. ۲- زمان‌نزول این‌آیات که دربالا اشاره شد و آیات دیگر این سوره که مدح مؤمنان و ذم منافقان و مشرکان در ماجرای حدیبیه می کند، مؤید دیگری بر این معنی است. آیه ۲۷ این سوره که تأکید بر رؤیای صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می گوید: «مسلما در آینده در نهایت امنیت وارد مسجدالحرام خواهید شد و به انجام مناسک عمره می‌پردازید» شاهد گویایی است بر اینکه این سوره و محتوای آن بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است. ۳- در روایات متعددی، صلح حدیبیه به عنوان فتح مبین معرفی شده است از جمله، در تفسیر جوامع الجوامع آمده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه باز می گشت (و سوره فتح نازل شد) یکی از اصحاب عرض کرد: «ما هذَا الْفَتْح لَقَد صدونا عن البیت و صد هدینا»؛ «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟!». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بئس الکلام هذا، بل هو أعظم الفتوح، قد رضی المشرکون أن یدفعوکم عن بلادهم بالراع و یسئلوکم القضیهٔ و رغبوا الیکم فی الأمان و قد رأوا منکم ما کرهوا!» «بد سخنی گفتی، بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت‌آمیز شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلا دیده‌اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند». «۱» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحتی‌هایی که در بدر و احزاب تحمل کردند، به آنها یادآور شد. مسلمانان تصدیق کردند که این اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند. «۲» زهری که از رجال معروف تابعین است، می گوید: فتحی عظیم‌تر از صلح حدیبیه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۶ صورت نگرفت، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال، گروه عظیمی اسلام آوردند و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت. «۱» در این احادیث به گوشه‌هایی از امتیازاتی که به برکت صلح حدیبیه نصیب مسلمانان گردید، اشاره شده است. تنها در حدیثی از امام علی ابن موسی الرضا صلی الله علیه و آله آمده است که: «انا فتحنا، بعد از فتح مکه نازل شد. «۲» ولی از آنجا که صلح حدیبیه، مقدمه‌ای برای فتح مکه در دو سال بعد شد، توجیه این حدیث مشکل نخواهد بود. یا به تعبیر دیگر، صلح حدیبیه در کوتاه مدت سبب فتح خیبر (در سال هفتم هجرت) و فراتر از آن سبب فتح مکه و نیز پیروزی اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود. به این ترتیب می‌توان میان تفسیرهای چهارگانه را جمع کرد، با این قید که محور اصلی را صلح حدیبیه تشکیل می‌دهد «۳». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۷

جنگ حنین

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ كَثِیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِینَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ عَذَّبَ الَّذِینَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِینَ (۲۶) ثُمَّ یَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عَلى مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۷) «۱» ۲۵- خداوند شما را در میدان‌های زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید. ۲۶- سپس خداوند سکینه خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران! ۲۷- سپس خداوند- پس از این- توبه هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می‌پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۸

انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی‌کند

در آیات گذشته دیدیم که خداوند مسلمانان را دعوت به فداکاری همه جانبه در مسیر جهاد و برانداختن ریشه شرک و بت پرستی

می کند و به آنها که عشق زن و فرزند، اقوام و خویشاوندان و مال و ثروت آنچنان روحشان را فرا گرفته که حاضر به فداکاری و جهاد نیستند، شدیدا اخطار می کند. به دنبال آن، در آیات مورد بحث، به مساله مهمی اشاره می کند که هر رهبری در لحظات حساس باید پیروان خود را به آن متوجه سازد و آن اینکه: اگر عشق مال و فرزند، گروهی از افراد ضعیف الایمان را از جهاد بزرگی که با مشرکان در پیش داشتند باز دارد، نباید گروه مؤمنان راستین از این موضوع نگرانی به خود راه دهند، برای اینکه خداوند نه در آن روزهایی که نفراتشان کم بود (مانند میدان جنگ بدر) آنها را تنها گذارد و نه در آن روز که جمعیتشان چشم پر کن بود (مانند میدان جنگ حنین)، انبوه جمعیت دردی را از آنها دوا کرد، بلکه در هر حال یاری خدا و مددهای او بود که باعث پیروزی‌شان شد. لذا در آیه نخست می گوید خداوند شما را در موارد بسیاری یاری کرد لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ .... «مَواطِنَ» جمع «موطن» به معنی محلی است که انسان برای اقامت دایمی یا موقت انتخاب می کند. ولی یکی از معانی آن میدان‌های جنگ است، به تناسب اینکه جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می کنند. سپس اضافه می کند: و در روز حنین شما را یاری نمود، در آن روز که فزونی جمعیتتان مایه اعجاب شما بود ... وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ .... تعداد لشکر اسلام را در این جنگ دوازده هزار نفر و بعضی ده هزار یا هشت هزار نوشته‌اند ولی روایات مشهور و صحیح دوازده هزار را تایید می کنند، که در هیچیک از جنگ‌های اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت، آنچنان که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: «لَنْ نُغْلَبُ الْيوم!»؛ «هیچگاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد.» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۹ اما چنانکه در شرح غزوه حنین به خواست خدا خواهیم گفت، این انبوه جمعیت که گروهی از آنها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدایی شد ولی سرانجام لطف خداوند آنها را نجات داد. این شکست ابتدایی چنان بود که قرآن اضافه می کند: زمین با آنهمه وسعتش بر شما تنگ شد ... وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ...، سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید؛ ... ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ .... در این موقع که سپاه اسلام در اطراف سرزمین حنین پراکنده شده بود و جز گروه کمی با پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمانده بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به خاطر فرار آنها شدیدا نگران و ناراحت بود، خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... و هم چنین لشکریانی که شما نمی‌دیدید، برای تقویت و یاری‌تان فرو فرستاد ... وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها .... نزول این ارتش نامریی الهی برای تحکیم و تقویت روحیّه مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه اینکه فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند. «۱» در پایان نتیجه نهایی جنگ حنین را چنین بیان می کند: خداوند افراد بی ایمان و بت‌پرست را کیفر داد (گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی پا به فرار گذاشتند آنچنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند) ... وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... و این است کیفر افراد بی ایمان! ... وَ ذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ .... ولی با این حال درهای توبه و بازگشت را به روی اسیران و فرار کنندگان از کفار باز گذارد که اگر مایل باشند به سوی خدا باز گردند و آیین حق را بپذیرند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: سپس خداوند بعد از این جریان توبه هر کس را بخواهد (و او را شایسته و آماده برای توبه واقعی بداند) می‌پذیرد ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عَلى مَنْ يَشاءُ .... جمله «يَتُوبُ» که با فعل مضارع ذکر شده و دلالت بر استمرار دارد، مفهومش این حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۰ است که درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آنها باز و گشوده است. چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است هیچگاه درهای توبه را به روی کسی نمی‌بندد و از رحمت گسترده خود کسی را نومید نمی‌سازد، ... وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .... اکنون که تفسیر آیات به طور فشرده روشن شد، باید به نکات مهمی که در لابه‌لای همین بحث وجود دارد، توجه کرد:

۱- غزوه عبرت‌انگیز حنین

حنین سرزمینی است در نزدیکی شهر طایف و چون این غزوه در آنجا واقع شد، به نام غزوه حنین معروف شده و در قرآن از آن

تعبیر به یوم حنین شده است. نام دیگر آن غزوه اوطاس و غزوه هوازن است (اوطاس نام سرزمینی در همان حدود و هوازن نام یکی از قبایلی است که در آن جنگ با مسلمانان درگیر بودند). این غزوه از آنجا شروع شد که بنا به گفته ابن اثیر در کامل، طایفه بزرگ هوازن هنگامی که از فتح مکه با خبر شدند، رییسشان مالك بن عوف آنها را جمع کرد و به آنها گفت ممکن است محمد صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه به جنگ با آنها برخیزد و آنها گفتند پیش از آنکه او با ما نبرد کند، صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم. هنگامی که این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند. «۱» گرچه در باره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریبا اختلافی نیست ولی در جزییات آن روایات گوناگونی دیده می‌شود که کاملاـ متفق نیستند و ما آنچه را ذیلا به طور فشرده می‌آوریم، طبق روایتی است که مرحوم طبرسی در مجمع البیان آورده است. در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هشتم هجرت بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالك بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچکس فکر فرار در سر نپرورانند و به این ترتیب وارد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۱ سرزمین اوطاس شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی علیه السلام داد و تمام کسانی که برای فتح مکه، پرچم‌دار بخشی از لشکر اسلام بودند به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله با همان پرچم به سوی میدان حنین حرکت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شد که صفوان ابن امیهٔ مقدار زیادی زره در اختیار دارد، به نزد او فرستاد و یک صد زره به عنوان عاریت از او خواست، صفوان سؤال کرد به راستی عاریه است یا غصب؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عاریه‌ای است که ما آن را تضمین می‌کنیم و سالم بر می‌گردانیم» صفوان یکصد زره به عنوان عاریت به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و خود شخصا با حضرت حرکت کرد. دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند، به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه آمده بودند، مجموعا دوازده هزار نفر برای میدان جنگ حرکت کردند. مالك بن عوف که مرد پر جرئت و با شهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلاف‌های شمشیر را بشکنند و در شکاف‌های کوه و دره‌های اطراف و لابه لای درختان، بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آنجا رسیدند، یکباره به آنان حمله‌ور شوند و لشکر را در هم بکوبند. او اضافه کرد: محمد صلی الله علیه و آله با مردان جنگی هنوز روبرو نشده است، تا طعم شکست را بچشد! هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند، فرمان داد به طرف سرزمین حنین سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر هوازن از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند. گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند. خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتا دست از حمایت آنها برداشت؛ زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند و آثار شکست در آنان آشکار گشت. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۲ اما علی علیه السلام که پرچمدار لشکر بود، با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند. (در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت) و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و چند نفر دیگر از بنی هاشم که مجموعا از نه نفر تجاوز نمی‌کردند و دهمین آنها ایمن فرزند ام ایمن بود اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفتند. مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب‌نشینی از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد فورا از تپه‌ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریاد زند: «يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ يَا أَهْلَ بَيْعَتِ الشَّجَرَةِ إِلَى أَيْنَ تَفِرُّونَ؟ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله»؛ «۱» «ای گروه مهاجران و انصار! و ای یاران سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره! به کجا فرار می‌کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله این جا است!» هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند لبیك، لبیك. مخصوصا انصار در این بازگشت پیش قدم بودند و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آنچنان که طایفه هوازن به طرز وحشتناکی به هر سو

پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آنها را تعقیب می‌کردند. حدود یکصد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند. «۲» در پایان این نقل تاریخی می‌خوانیم که پس از پایان جنگ، نمایندگان قبیله هوازن خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر محبت زیاد به آنها کرد و حتی مالک بن عوف رییس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله اموال و اسیرانش را به او بر گرداند و ریاست مسلمانان قبیله‌اش را به او واگذار کرد. در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار، علاوه بر غروری که به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دو هزار نفر از افراد تازه مسلمان بود که طبعا جمعی از منافقان و عده‌ای برای کسب غنایم جنگی و گروهی بی هدف در میان آنها وجود داشتند و فرار آنها در بقیه نیز اثر گذاشت. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۳ عامل پیروزی نهایی، ایستادگی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطره پیمان‌های پیشین و ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود.

۲- چه کسانی فرار کردند؟

شک نیست که در این میدان اکثریت قریب به اتفاق در آغاز کار فرار کردند و باقیمانده را طبق روایت فوق ده نفر و بعضی چهار نفر و بعضی حد اکثر حدود یکصد نفر نوشته‌اند. از آنجا که طبق بعضی از روایات مشهور، خلفای نخستین نیز در جمع فرار کنندگان بودند، بعضی از مفسران اهل سنت سعی دارند که این فرار را یک امر طبیعی معرفی کنند. نویسنده المنار در اینجا می‌گوید: به هنگامی که رگبار تیرهای دشمن متوجه مسلمین شد، گروهی که از مکه به سپاه اسلام ملحق شده بودند و در میان آنها منافقان و افراد ضعیف الایمان و جستجوگران غنیمت قرار داشتند فرار کردند و پشت به میدان نمودند، باقیمانده لشکر طبعا مضطرب و پریشان شدند، آنها نیز طبق عادت و نه از روی ترس! پا به فرار گذاشتند و این یک امر طبیعی است که به هنگام فرار کردن یک گروه بقیه بدون توجه متزلزل می‌شوند، بنابر این فرار آنها به معنی ترک یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و رها کردن او در دست کفار نبود، که مستحق غضب و خشم خداوند شوند! «۱» ما شرحی برای این سخن ذکر نمی‌کنیم و داوری آن را به خوانندگان واگذار می‌کنیم. ذکر این جمله نیز لازم است که در صحیح بخاری معتبرترین منابع اهل سنت، هنگامی که سخن از هزیمت و فرار مسلمین در این میدان به میان آورده، چنین نقل می‌کند: «فَإِذا عُمَرَ بْن الْخطّاب فِی النّاس وَ قُلتُ ما شَأن النّاس؟ قالَ: أمر اللَّه، ثُمّ تُراجع النّاس الَی رَسُولِ اللَّهِ ...» ناگهان عمر بن خطاب در میان مردم بود، گفتم مردم چه کردند؟ گفت: قضای الهی بود!، سپس مردم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند.» «۲» ولی اگر پیش‌داوری‌ها را کنار بگذاریم و قرآن را مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۴ که گروه‌بندی در میان فرار کنندگان قایل نشده است، بلکه همه را یکسان مذمت می‌کند، که پا به فرار گذاشتند. نمی‌دانیم چه تفاوتی بین جمله ... ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ... که در آیات فوق خواندیم و جمله دیگری که در آیه ۱۶ سوره انفال گذشت وجود دارد، آنجا که می‌گوید: وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ...؛ «هر کس پشت به دشمن کند، به غضب پروردگار گرفتار خواهد شد، مگر کسی که به منظور حمله به دشمن و یا پیوستن به گروهی از سربازان تغییر مکان دهد». بنابر این اگر این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم، ثابت می‌شود که مسلمانان در آن روز- مگر گروه کمی- مرتکب خطای بزرگی شدند، منتها بعدا توبه کردند و بازگشتند.

۳- ایمان و آرامش

سکینهٔ در اصل از ماده سکون به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، که هر گونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می‌سازد و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می‌گرداند. سکینه با ایمان رابطه نزدیکی دارد؛ یعنی زاییده

ايمان است، افراد با ايمان هنگامى كه به ياد قـدرت بى پايان خداونـد مى‌افتنـد و لطف و مرحمت او را در نظر مى‌آورنـد، موجى از اميـد در دلشان پيـدا مى‌شود و اينكه مى‌بينيم در بعضـى از روايات، سـكينه به ايمان تفسـير شده «۱» و در بعضـى ديگر به يك نسـيم بهشتى در شـكل و صورت انسان، «۲» همه بازگشت به همين معنى مى‌كنـد. در قرآن مجيـد، سوره فتـح آيه ۴ مى‌خوانيم: هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ ...؛ «او كسـى است كه سـكينه را در دل‌هاى مؤمنان فرو فرسـتاد، تا ايمانى بر ايمان آنها افزوده شود». در هر حال اين حالت فوق العاده روانى، موهبتى است الهى و آسـمانى كه در پرتو آن، انسان مشكل‌ترين حوادث را در خود هضم مى‌كند و يك دنيا آرامش و ثبات قدم حج وحرمين شـريفين در تفسير نمونه، ص: ۶۸۵ در درون خويش احسـاس مى‌نمايـد. جـالب توجه اينكه قرآن در آيـات مورد بحث نمى‌گويـد: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَـكِينَتَهُ ... عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَيْكُمْ» با اينكه تمـام جمله‌هـاى پيش از آن به صورت خطـاب و با ضـمير كُم ذكر شـده است، بلكه مى‌گويـد: ... وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... اشاره به اينكه منافقان و آنها كه طالبان دنيا در ميـدان جهاد بودند سـهمى از اين سـكينه و آرامش نداشـتند و تنها اين موهبت نصـيب افراد با ايمان مى‌شود. در روايات مى‌خوانيم: اين نسيم بهشتى با انبياء و پيامبران خدا بوده است «۱» به همين دليل در حوادثى كه هر كس در برابر آن كنترل خويش را از دست مى‌دهد، آنها روحى آرام و عزمى راسخ و اراده‌اى آهنين و تزلزل‌ناپذير داشـتند. نزول سـكينه بر پيامبر صلى الله عليه و آله در ميدان حنين- همانگونه كه گفتيم- براى رفع اضطرابى بود كه از فرار كردن جمعيت به پيامبر صلى الله عليه و آله دست داده بـود و گر نه او در اين صـحنه و هم چنين على عليه السـلام و گروه كوچكى از مسـلمانان چون كوه ثـابت و پـا بر جا بود. ۴- در آيات فوق اشاره به نصـرت خداونـد نسبت به مسـلمانان در مواطن كثيرهٔ (ميـدان‌هاى بسـيار) شـده است. در باره تعـداد جنگ‌هـايى كـه پيغمـبر صـلى الله عليـه و آلـه شـخصا در آن مبـارزه كرد، يـا بـا مسـلمانان بـود امـا شـخصا جنـگ نكرد و هم چنين ميـدان‌هايى كه سپاه اسـلام در مقابـل دشـمنان قرار گرفت ولى پيغمبر صـلى الله عليه و آله در آن حضور نـداشت، در ميان مورخان گفتگو بسـيار است ولى از بعضـى از روايات كه از طرق اهل بيت به ما رسـيده اسـتفاده مى‌شود كه عدد آنها به هشـتاد مى‌رسيد. در كتاب كافى نقل شـده كه يكى از خلفاى عباسـى نذر كرده بود كه اگر از مسـموميت نجات يابد، مال كثيرى به فقرا بدهد، هنگامى كه بهبودى يافت، فقهايى كه اطراف او بودند در باره مبلغ آن اختلاف كردند و هيچكدام مدرك روشـنى نداشـتند، سرانجام از امام نهم حضـرت محمـد بن على النقى عليهما السـلام سؤال كرد، فرمود كثير هشـتاد است. وقتى از علت آن سؤال كردند، حضـرت عليه السـلام به آيه فوق اشاره كرد و فرمود: «ما تعداد ميدان‌هاى حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۶۸۶ نبرد اسلام و كفر را كه در آن مسـلمانان پيروز شدند برشـمرديم، عدد آن هشتاد بود». «۱» ۵- نكته‌اى كه توجه به آن امروز براى مسـلمانان نهـايت لزوم را دارد، ايـن اسـت كـه از حـوادثى چـون حـادثه حنيـن تجربه بيندوزنـد و بداننـد كـثرت نفرات و جمعيت انبوهشـان هرگز نبايـد مـايه غرورشـان شود، از جمعيت انبوه به تنهـايى كارى ساخته نيست، مساله مهم وجود افراد ساخته شـده و مؤمن و مصـمم است، هر چند گروه كوچكى باشـند، همانگونه كه يك گروه كوچك سـرنوشت جنگ حنين را تغيير داد، بعـد از آنكه انبوه جمعيت، ناآزموده و ساخته نشده مايه هزيمت و شكست شده بودند. مهم اين است كه افراد آنچنان با روح ايمان و استقامت و فداكارى پرورش يابند كه دل‌هايشـان مركز سـكينه الهى شود و در برابر سـخت‌ترين طوفان‌هـاى زنـدگى چون كوه پـا بر جا و آرام بايسـتند. «۲» حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۶۸۷

مباهله

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَـنا وَ أَنْفُسَـكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ (۶۱) «۱» ۶۱- هر گاه بعد از علم و دانشـى كه (در باره مسـيح) به تو رسـيده، (باز) كسانى با تو به محاجه و ستيز برخيزنـد، به آنها بگو: بياييـد ما فرزندان خود را دعوت كنيم، شـما هم فرزندان خود را، ما زنان خويش را دعوت نماييم، شـما

هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

شأن نزول:

گفته‌اند که این آیه و آیات قبل از آن در باره هیات نجرانی مرکب از «عاقب» و «سید» و گروهی که با آنها بودند نازل شده است، آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده‌ای فرزندی بدون پدر متولد شود، در این هنگام آیه: ... إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ ... نازل شد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به مباهله دعوت کرد آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه، به شخصیت‌های نجران، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۸ اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمد صلی الله علیه و آله نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباهله آمد، از مباهله با او بترسید و اگر با یارانش آمد با او مباهله کنید؛ زیرا چیزی در بساط ندارد. فردا که شد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام در پیش روی او راه می‌رفتند و فاطمه علیها السلام پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود هنگامی که نگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله با آن چند نفر آمدند، در باره آنها سؤال کرد، به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوبترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی علیه السلام هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه علیها السلام است که عزیزترین مردم نزد او و نزدیک‌ترین افراد به قلب او است ... «سید» به اسقف گفت: برای مباهله قدم پیش گذار. گفت: نه، من مردی را می‌بینم که نسبت به مباهله با کمال جرأت اقدام می‌کند و من می‌ترسم راستگو باشد و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمی‌گذرد در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نداشته باشد. اسقف به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای ابو القاسم! ما با تو مباهله نمی‌کنیم بلکه مصالحه می‌کنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها مصالحه کرد که دوهزار حله (یک قواره پارچه خوب لباس) که حد اقل قیمت هر حله‌ای چهل درهم باشد و عاریت دادن سی دست زره و سی شاخه نیزه و سی رأس اسب، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه‌ای برای مسلمانان رخ دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله ضامن این عاریت‌ها خواهد بود، تا آن را بازگرداند و عهد نامه‌ای در این زمینه نوشته شد. در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت: من صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوهها را از جا برکند، چنین خواهد کرد. هرگز با آنها مباهله نکنید که هلاک خواهید شد و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند.

مباهله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح علیه السلام شده بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: «هر گاه بعد از علم و دانش که (در باره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۹ خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می‌نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله جان هستند) دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباهله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم»؛ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ. ناگفته پیدا است منظور از مباهله این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند؛ زیرا چنین عملی به تنهایی هیچ فایده‌ای ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤثر گردد و با آشکار شدن اثر آن، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند. به تعبیر دیگر، گرچه در این آیه به تأثیر و نتیجه مباهله تصریح نشده، اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین حربه،

بعـد از اثر نکردن منطق و اسـتدلال، مورد اسـتفاده قرار گرفته، دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین است نه تنها یک نفرین ساده. نکته‌ها

۱- دعوت به مباهله یک دلیل روشن بر حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در آیه فوق خداوند به پیامبر خود دسـتور می‌دهد که هر گاه پس از اسـتدلالات روشن پیشـین، کسی درباره عیسی علیه السلام با تو گفتگو کنـد و به جـدال برخیزد، به او پیشـنهاد مباهله کن که فرزنـدان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنیـد تا خداونـد دروغگو را رسوا سازد. مسأله مباهله به شـکل فوق شایـد تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت و راهی بود که صددرصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کرد. چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشـد وارد چنین میـدانی شود؟ و از مخالفان خود دعوت کنـد بیاییـد با هم به درگاه خـدا برویم و از او بخـواهیم تـا دروغگـو را رسوا سـازد و شـما به سـرعت نـتیجه آن را خواهیـد دیـد که چگونه خداونـد دروغگویـان را مجازات می‌کنـد. مسـلما ورود در چنین میدانی بسـیار خطرناک است؛ زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۰ آشکار نشود نتیجه‌ای جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت. چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده‌ای بدون اطمینان به نتیجه، در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؟ از اینجا است که گفته‌اند دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله به مباهله، یکی از نشانه‌های صدق دعوت و ایمان قاطع او است، قطع نظر از نتایجی که بعدا از مباهله به دست آمد. در روایات اسـلامی وارد شده هنگامی که پای مباهله به میان آمد، نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند و با بزرگان خود به شور بنشینند، نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان‌شناسی سرچشمه می‌گرفت این بود که به نفرات خود دستور دادنـد اگر مشاهـده کردیـد محمـد صـلی الله علیه و آله بـا سـر و صـدا و جمعیت و جار و جنجال به مباهله آمـد با او مباهله کنیـد و نترسـید؛ زیرا حقیقتی در کـار او نیست که متوسل به جار و جنجال شـده است و اگر با نفرات بسـیار محـدودی از خاصان نزدیک و فرزنـدان خردسالش به میعادگاه آمد، بدانید که او پیامبر خداست و از مباهله با او به پرهیزید که خطرناک است! آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند. ناگاه دیدند که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را در پیش رو دارد و علی علیه السـلام و فاطمه علیها السلام همراه او هستند و به آنها سفارش می‌کند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید، مسیحیان هنگامی که این صـحنه را مشاهده کردند سـخت به وحشت افتادند و از اقدام به مباهله خودداری کرده، حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه و پرداختن مالیات (جزیه) تن در دادند.

۲- مباهَله سند زنده‌ای برای عظمت اهل بیت:

غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و پیامبر تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد، فرزندانش حسن و حسـین علیهما السـلام و دخترش فاطمه علیها السلام و علی علیه السـلام بودند، بنابر این منظور از «أَبْناءَنا» در آیه منحصـرا حسن و حسـین علیهما السلام هستند، همانطور که منظور از «وَ نِساءَنا» فاطمه علیها السـلام و منظور از «وَ أَنْفُسَنا» تنها علی علیه السلام بوده است و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است. ولی بعضی از مفسـران اهل تسنن که کاملا در اقلیت هستند، کوشیده‌اند که ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند. مثلا نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه می‌گوید: این حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۱ روایات همگی از طرق شیعه است و هدف آنها مشخص است. آنها چنان در نشـر و ترویج این احادیث کوشـیده‌اند که موضوع را، حتی بر بسـیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته‌اند!! اما مراجعه به منابع اصـیل اهل تسـنن نشان می‌دهد که علیرغم پندارهای تعصب‌آلود نویسـنده المنار، بسیاری از طرق این احادیث به

شیعه و کتب شیعه هرگز منتهی نمی‌شود و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد. برای روشن شدن این حقیقت قسمتی از روایات آنها را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می‌آوریم: قاضی نور اللَّه شوشتری «۱» چنین می گوید: مفسران در این مسأله اتفاق نظر دارند که ابناءنا در آیه فوق اشاره به حسن و حسین علیهما السلام و «نِساءَنا» اشاره به فاطمه علیها السلام و «وَ أَنْفُسَنا» اشاره به علی علیه السلام است. سپس (در پاورقی کتاب مزبور) در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت ذکر شده‌اند که تصریح نموده‌اند آیه مباهله در باره اهل بیت نازل شده است و نام آنها و مشخصات کتب آنها را از صفحه ۴۶ تا ۷۶ مشروحا آورده است. از جمله شخصیت‌های سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد زیر هستند: ۱- مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح معروف که از کتب شش‌گانه مورد اعتماد اهل سنت است، در جلد ۷ صفحه ۱۲۰ (چاپ محمد علی صبیح- مصر). ۲- احمد بن حنبل در کتاب مسند جلد ۱ صفحه ۱۸۵ (چاپ مصر). ۳- طبری در تفسیر معروفش در ذیل همین آیه، جلد سوم صفحه ۱۹۲ (چاپ میمنیهٔ- مصر). ۴- حاکم در کتاب مستدرک، جلد سوم صفحه ۱۵۰ (چاپ حیدر آباد دکن). ۵- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوهٔ صفحه ۲۹۷ (چاپ حیدر آباد). ۶- واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول صفحه ۷۴ (چاپ الهندیهٔ مصر). ۷- فخر رازی در تفسیر معروفش، جلد ۸ صفحه ۸۵ (چاپ البهیه مصر). حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۲ ۸- ابن اثیر در کتاب جامع الاصول، جلد ۹ صفحه ۴۷۰ (طبع السنهٔ المحمدیهٔ- مصر). ۹- ابن جوزی در تذکرهٔ الخواص، صفحه ۱۷ (چاپ نجف). ۱۰- قاضی بیضاوی در تفسیرش، جلد ۲ صفحه ۲۲ (چاپ مصطفی محمد مصر). ۱۱- آلوسی در تفسیر روح المعانی، جلد سوم صفحه ۱۶۷ (چاپ منیریه مصر). ۱۲- طنطاوی مفسر معروف در تفسیر الجواهر، جلد دوم صفحه ۱۲۰ (چاپ مصطفی البابی الحلبی- مصر). ۱۳- زمخشری در تفسیر کشاف، جلد ۱ صفحه ۱۹۳ (چاپ مصطفی محمد- مصر). ۱۴- حافظ احمد بن حجر عسقلانی در کتاب الاصابهٔ جلد ۲ صفحه ۵۰۳ (چاپ مصطفی محمد- مصر). ۱۵- ابن صباغ در کتاب الفصول المهمهٔ صفحه ۱۰۸ (چاپ نجف). ۱۶- علامه قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن جلد ۳ صفحه ۱۰۴ (چاپ مصر سال ۱۹۳۶). در کتاب غایهٔ المرام از صحیح مسلم در باب فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که: روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابو تراب (علی علیه السلام) را سب و دشنام نمی‌گویی؟! گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود افتادم از این کار صرف نظر کردم ... (یکی از آنها این بود که) هنگامی که آیه مباهله نازل گردید، پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی علیهما السلام دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلاءِ أَهْلِي»؛ «خدایا! اینها خاصان نزدیک من‌اند». نویسنده تفسیر کشاف که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می‌گوید: این آیه قوی‌ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می‌کند. مفسران و محدثان و مورخان شیعه نیز عموما در نزول این آیه در باره اهل بیت، اتفاق نظر دارند، در تفسیر نور الثقلین روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است. از جمله به نقل از کتاب عیون اخبار الرضا در باره مجلس بحثی که مامون در دربار خود تشکیل داده بود، این چنین می‌نویسد: امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده: حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۳ فَمَنْ حَاجَّکَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا ... و به دنبال نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود به مباهله برد ... این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت: پیشی نگرفته و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است. «۱»

۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که فخر رازی و بعضی دیگر در باره نزول آیه در حق اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده‌اند که چگونه

ممکن است منظور از «أَبْنٰاءَنا»؛ «فرزندان ما»، حسن و حسین علیهما السلام باشد، در حالی که ابناء جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی‌شود؟ و چگونه ممکن است «نِساءَنا» که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه علیها السلام اطلاق گردد؟ اگر منظور از «أَنْفُسَنا» تنها علی علیه السلام است، چرا به صیغه جمع آمده است؟! پاسخ: اولًا- همانطور که قبلا به طور مشروح ذکر شد، اجماع علمای اسلام و احادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است و در آنها تصریح شده پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام کسی را به مباهله نیاورد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود؛ زیرا می‌دانیم از جمله قراینی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند، سنت و شان نزول قطعی است. بنابر این، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی‌شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند. ثانیا- اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تثنیه تازگی ندارد و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار است. توضیح اینکه: بسیار می‌شود که به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می‌شود و مثلا در عهدنامه چنین می‌نویسند که: مسؤول اجرای آن امضاکنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۴ ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد، این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت جمع ندارد. خلاصه اینکه: ما دو مرحله داریم. مرحله قرارداد و مرحله اجرا، در مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می‌شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق، منحصر به یک فرد باشد و این انحصار در مصداق، منافات با کلی بودن مسأله ندارد. به عبارت دیگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله موظف بود طبق قراردادی که با نصارای نجران بست، همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند، همراه خود به مباهله ببرد ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت. اضافه بر این، در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده، اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلا در همین سوره آیه ۱۷۳ می‌خوانیم: الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ ...؛ «کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده‌اند از آنها بترسید». در این آیه منظور از الناس (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران، نعیم بن مسعود است که از ابو سفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند! همچنین در آیه ۱۸۱ می‌خوانیم: ... لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِیرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِیاءُ ...؛ «خداوند گفتار کسانی را که می‌گفتند خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم (و لذا از ما مطالبه زکات کرده است!) شنید». منظور از «الَّذِینَ» در آیه، طبق تصریح جمعی از مفسران، حی بن اخطب یا فنحاص است. گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می‌شود، همان طور که در باره ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ ...؛ «ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا»، «۱» در اینجا کلمه امت که اسم جمع است، بر فرد اطلاق شده است.

۴- نوه‌های دختری فرزندان ما هستند.

ضمناً از آیه مباهله استفاده می‌شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتا ابن گفته می‌شود، بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند و می‌گفتند: بنونا بنو أبنائنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأباعد «۱» فرزندان ما تنها پسرزاده‌های ما هستند، اما دخترزاده‌های ما، فرزندان مردم بیگانه محسوب می‌شوند نه فرزندان ما!» این طرز تفکر مولود همان سنت غلطی بود که در جاهلیت عرب، دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی‌دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می‌پنداشتند! چنانکه شاعر آنها می‌گوید: و إنّما أمّهات النّاس أوعیهٔ مستودعات و للأحساب آباء «۲» مادران مردم، حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند- و برای نسب تنها پدران شناخته می‌شوند!» ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام

فرزنـد را بر فرزنـدان پسـری و دخـتری یکسـان جـاری سـاخت. در سـوره انعـام آیـه ۸۴- ۸۵ در بـاره فرزنـدان ابراهیـم علیه السـلام می‌خوانیم: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ «۳» «از فرزنـدان (ابراهیـم)، داوود و سـلیمان و ایـوب و یوسـف و موسـی و هـارون بودنـد و ایـن چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند». حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۶ در این آیه، حضرت مسیح علیه السلام از فرزندان ابراهیم علیه السلام شمرده شده، در حالی که فرزند دختری بود و اصولا پدری نداشت. در روایاتی که از طرق شیعه و سنی در باره امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده، اطلاق کلمه ابن رسول اللَّه (فرزنـد پیغمبر) کرارا دیـده می‌شود. در آیـات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است، می‌خوانیم: ... فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ ...؛ یعنی همسران پسران شما. «۱» در میان فقهای اسـلام این مسأله مسلم است که همسران پسرها و نوه‌ها، چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام و مشمول آیه فوق است.

۵- آیا مباهله یک حکم عمومی است؟

شکی نیست که آیه فوق یک دسـتور کلی برای دعوت به مباهله به مسـلمانان نمی‌دهد، بلکه روی سـخن در آن تنها به پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله است ولی این موضـوع مـانع از آن نخواهـد بـود که مبـاهله در برابر مخالفـان یـک حکم عمومی باشـد و افراد با ایمان که از تقوا و خـدا پرستی کامل برخوردارند، به هنگامی که اسـتدلالات آنها در برابر دشـمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد، از آنها دعوت به مباهله کنند. از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز عمومیت این حکم استفاده می‌شود. در تفسیر نور الثقلین «۲» حـدیثی از امام صادق علیه السـلام نقل شـده که فرمود: «اگر سـخنان حق شـما را مخالفان نپذیرفتنـد، آنها را به مباهله دعوت کنید». راوی می‌گوید: سؤال کردم چگونه مباهله کنم؟ فرمود: «خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن» و گمان می‌کنم که فرمود: «روزه بگیر و غسـل کن و با کسـی که می‌خواهی مباهله کنی به صـحرا برو، سپس انگشـتان دست راسـتت را در انگشـتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوندا! تو پروردگار آسـمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه‌ای و آگاه از اسرار نهان هستی و رحمان و رحیمی، اگر مخـالف من حقی را انکـار کرده و ادعـای بـاطلی دارد، بلایی از آسـمان بر او بفرست و او را به عـذاب دردناکی مبتلا ساز! و بعـد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو: اگر این شـخص حق را انکار کرده و حج وحرمین شـریفین در تفسـیر نمونه، ص: ۶۹۷ ادعای باطلی می‌کند، بلایی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن!» سپس فرمود: «چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشـکار خواهد شد، به خدا سوگند که هرگز نیافتم کسـی را که حاضـر باشد این چنین با من مباهله کند». ضـمناً از این آیه معلوم می‌شود که بر خلاف حملات بی‌رویه افرادی که می‌گوینـد اسـلام عملا آیین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده‌انـد، زنان در مواقع حساس به سـهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن می‌ایستاده‌اند، صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسـلام علیها السـلام و دخترش زینب کبری علیها السـلام و زنان دیگری که در تاریخ اسـلام، گام بر جای گام‌های آنها نهاده‌اند، گواه این حقیقت است. «۱» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۸

غدیر خم

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) «۱» ۳- گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خـدا ذبـح شونـد و حیوانات خفه شـده و به زجر کشـته

شده و آنها كه بر اثر پرت شدن از بلندى بميرند و آنها كه به ضرب شاخ حيوان ديگرى مرده باشند و باقيمانده صيد حيوان درنده، مگر آنكه (به موقع بر آن حيوان برسيد و) آنرا سر ببريد و حيواناتى كه روى بتها (يا در برابر آنها) ذبح شوند (همگى) بر شما حرام است و (همچنين) قسمت كردن گوشت حيوان بوسيله چوبه‌هاى تير مخصوص بخت‌آزمايى، تمام اين اعمال فسق و گناه است- امروز كافران از (زوال) آيين شما مأيوس شدند، بنابراين از آنها نترسيد و از (مخالفت) من بترسيد، امروز دين شما را كامل كردم و نعمت خود را بر شما تكميل نمودم و اسلام را به عنوان آيين (جاودان) شما پذيرفتم- اما آنها كه در حال گرسنگى دستشان به‌غذاى حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۶۹۹ ديگرى نرسد و متمايل به گناه نباشند (مانعى ندارد كه از گوشت‌هاى ممنوع بخورند) خداوند آمرزنده و مهربان است. در آغاز اين سوره اشاره به حلال بودن گوشت چهار پايان به استثناى آنچه بعدا خواهد آمد شده، آيه مورد بحث در حقيقت همان استثناهايى است كه وعده داده شده و در اين آيه حكم به تحريم يازده چيز شده است كه بعضى از آنها در آيات ديگر قرآن نيز بيان گرديده و تكرار آن جنبه تأكيد دارد. نخست مى‌فرمايد: مردار بر شما حرام شده است (حرمت عليكم الميتة). و همچنين خون (والدم). و گوشت خوك (و لحم الخنزير). و حيواناتى كه طبق سنت جاهليت بنام بتها و اصولا به غير نام خدا ذبح شوند وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ .... «۱» و نيز حيواناتى كه خفه شده باشند حرام‌اند خواه بخودى خود و يا بوسيله دام و خواه به‌وسيله انسان اين كار انجام گردد (چنانكه در زمان جاهليت معمول بوده گاهى حيوان را در ميان دو چوب يا در ميان دو شاخه درخت سخت مى‌فشردند تا بميرد و از گوشتش استفاده كنند) «وَ الْمُنْخَنِقَةُ». در بعضى از روايات نقل شده كه مجوس مخصوصا مقيد بودند كه حيوانات را از طريق خفه كردن بكشند سپس از گوشتشان استفاده كنند بنابراين ممكن است آيه ناظر به وضع آنها نيز باشد. و حيواناتى كه با شكنجه و ضرب، جان بسپارند و يا به بيمارى از دنيا بروند «وَ الْمَوْقُوذَةُ». در تفسير قرطبى نقل شده كه در ميان عرب معمول بود كه بعضى از حيوانات را بخاطر بت‌ها آنقدر مى‌زدند تا بميرد و آن را يك‌نوع عبادت مى‌دانستند! و حيواناتى كه بر اثر پرت شدن از بلندى بميرند «وَ الْمُتَرَدِّيَةُ» و حيواناتى كه به حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۷۰۰ ضرب شاخ مرده باشند «وَ النَّطِيحَةُ». و حيواناتى كه بوسيله حمله درندگان كشته شوند وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ. ممكن است يكى از دلايل فلسفه تحريم اين پنج نوع از گوشتهاى حيوانات اين باشد كه خون به قدر كافى از آنها بيرون نمى‌رود؛ زيرا تا زمانى كه رگهاى اصلى گردن بريده نشود، خون بقدر كافى بيرون نخواهد ريخت و ميدانيم كه خون مركز انواع ميكربها است و با مردن حيوان قبل از هر چيز خون عفونت پيدا مى‌كند و به تعبير ديگر اين چنين گوشت‌ها يك‌نوع مسموميت دارند و جزء گوشتهاى سالم محسوب نخواهد شد مخصوصا اگر حيوان بر اثر شكنجه يا بيمارى و يا تعقيب حيوان درنده‌اى بميرد، مسموميت بيشترى خواهد داشت. به علاوه جنبه معنوى ذبح كه با ذكر نام خدا و رو بقبله بودن حاصل مى‌شود در هيچ يك از اينها نيست. ولى اگر قبل از آنكه اين حيوانات جان بسپرند به آنها برسند و با آداب اسلامى آنها را سر ببرند و خون بقدر كافى از آنها بيرون بريزد، حلال خواهد بود و لذا بدنبال تحريم موارد فوق مى‌فرمايد: ... إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ .... بعضى از مفسران احتمال داده‌اند كه اين استثناء تنها به قسم اخير يعنى وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ بر مى‌گردد ولى اكثر مفسران معتقدند به تمام اقسام بر مى‌گردد و اين نظر به حقيقت نزديكتر است. ممكن است سؤال شود چرا با وجود ميتة در آغاز آيه، اين موارد ذكر گرديده است مگر تمام آنها داخل در مفهوم ميتة نيست؟ در پاسخ مى‌گوييم: ميتة از نظر فقهى و شرعى مفهوم وسيعى دارد و هر حيوانى كه با طريق شرعى ذبح نشده باشد در مفهوم ميتة داخل است ولى در لغت، ميتة معمولا بحيوانى گفته مى‌شود كه خود به خود بميرد، بنا بر اين موارد فوق در مفهوم لغوى ميتة داخل نيست و لااقل احتمال اين را دارد كه داخل نباشد و لذا نيازمند به بيان است. در زمان جاهليت بت پرستان سنگهايى در اطراف كعبه نصب كرده بودند كه شكل و صورت خاصى نداشت، آنها را «نصب» مى‌ناميدند در مقابل آنها قربانى مى‌كردند و خون قربانى را به آنها مى‌ماليدند و فرق آنها با بت همان بود كه بتها همواره داراى اشكال و صور خاصى بودند اما «نصب» چنين نبودند، اسلام در آيه فوق اينگونه گوشتها را حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۷۰۱ تحريم كرده و مى‌گويد: ... وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ .... روشن

است که تحریم این نوع گوشت جنبه اخلاقی و معنوی دارد نه جنبه مادی و جسمانی و در واقع یکی از اقسام وَ ما أَهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ ... می‌باشد، که بخاطر رواجش در میان عرب جاهلی به آن تصریح شده است. نوع دیگری از حیواناتی که تحریم آن در آیه فوق آمده، آنها است که بصورت بخت‌آزمایی ذبح و تقسیم می‌گردیده و آن چنین بوده که: ده نفر با هم شرطبندی می‌کردند و حیوانی را خریداری و ذبح نموده سپس ده چوبه تیر که روی هفت عدد از آنها عنوان برنده و سه عدد عنوان بازنده ثبت شده بود در کیسه مخصوصی می‌ریختند و به صورت قرعه‌کشی آنها را به‌نام یک یک از آن ده نفر بیرون می‌آوردند، هفت چوبه برنده بنام هر کس می‌افتاد سهمی از گوشت بر می‌داشت و چیزی در برابر آن نمی‌پرداخت ولی آن سه نفر که تیرهای بازنده را دریافت داشته بودند، باید هر کدام یک سوم قیمت حیوان را بپردازند، بدون اینکه سهمی از گوشت داشته باشند، این چوبه‌های تیر را «ازلام» جمع «زلم» (بر وزن قلم) مینامیدند، اسلام خوردن این گوشت‌ها را تحریم کرد، نه بخاطر اینکه اصل گوشت حرام بوده باشد بلکه بخاطر اینکه جنبه قمار و بخت‌آزمایی دارد و می‌فرماید: ... وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ .... روشن است که تحریم قمار و مانند آن اختصاص به گوشت حیوانات ندارد، بلکه در هر چیز انجام گیرد ممنوع است و تمام زیان‌های فعالیت‌های حساب نشده اجتماعی و برنامه‌های خرافی در آن جمع میباشد. و در پایان برای تأکید بیشتر روی تحریم آنها می‌فرماید: تمام این اعمال فسق است و خروج از اطاعت پروردگار ... ذلِکُمْ فِسْقٌ ....

اعتدال در استفاده از گوشت

آنچه از مجموع بحث‌های فوق و سایر منابع اسلامی استفاده می‌شود این است که روش اسلام در مورد بهره‌برداری از گوشتها، همانند سایر دستورهایش یک روش کاملا اعتدالی را در پیش گرفته؛ یعنی نه همانند مردم زمان جاهلیت که از گوشت سوسمار و مردار و خون و امثال آن می‌خوردند و یا همانند بسیاری حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۲ از غربی‌های امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرم‌ها چشم‌پوشی نمی‌کنند و نه مانند هندوها که مطلقا خوردن گوشت را ممنوع می‌دانند، بلکه گوشت حیواناتی که دارای تغذیه پاک بوده و مورد تنفر نباشند حلال کرده و روی روشهای افراطی و تفریطی خط بطلان کشیده و برای استفاده از گوشتها شرایطی مقرر داشته است به این ترتیب که: ۱- حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می‌شود باید از حیوانات علف خوار باشند؛ زیرا گوشت حیوانات گوشتخوار بر اثر خوردن گوشتهای مردار و آلوده غالبا ناسالم و مایه انواع بیماری‌ها است، به خلاف چهارپایان علفخوار که معمولا از غذاهای سالم و پاک استفاده میکنند. به علاوه همانطور که در گذشته ذیل آیه ۷۲ سوره بقره گفتیم هر حیوانی صفات خویش را از طریق گوشت خود به کسانی که از آن می‌خورند منتقل می‌کند، بنابراین تغذیه از گوشت حیوانات درنده، صفت قساوت و درندگی را در انسان تقویت می‌نماید و نیز به همین دلیل است که در اسلام حیوانات «جلّال» یعنی حیواناتی که از نجاست تغذیه می‌کنند تحریم شده است. ۲- حیواناتی که از گوشتشان استفاده میشود باید مورد تنفر نبوده باشند. ۳- و نیز باید زیانی برای جسم یا روح انسان تولید نکنند. ۴- حیواناتی که در مسیر شرک و بت‌پرستی قربانی می‌شوند و مانند آنها چون از نظر معنوی ناپاک‌اند تحریم شده‌اند. ۵- یک سلسله دستورها در اسلام برای طرز ذبح حیوانات وارد شده که هر کدام به نوبه خود، دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی می‌باشد. بعد از بیان احکام فوق دو جمله پرمعنی در آیه مورد بحث به چشم می‌خورد نخست می‌گوید: امروز کافران از دین شما مایوس شدند بنابراین از آنها نترسید و تنها از (مخالفت) من بترسید. الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ. و سپس می‌گوید: امروز دین و آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

روز اکمال دین کدام روز است؟

ا لْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً. «۱» در اینجا بحث مهمی پیش می‌آید که منظور از الیوم (امروز) که در آیه تکرار شده چیست؟ یعنی کدام روز است که این چهار جهت در آن جمع شده، هم کافران در آن مایوس شده‌اند، هم دین کامل شده، هم نعمت خدا تکامل یافته و هم خداوند آیین اسلام را به عنوان آیین نهایی مردم جهان پذیرفته است؟ در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست، این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی؛ زیرا این همه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد و لذا در پاره‌ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه‌ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می‌دادیم. «۲» اکنون باید از روی قراین و نشانه‌ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی به دست ما رسیده، این روز مهم را پیدا کنیم. آیا منظور روزی است که احکام بالا- در باره گوشت‌های حلال و حرام نازل شده؟ قطعا چنین نیست؛ زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست و نه باعث تکمیل دین است؛ زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، به دلیل اینکه در دنباله این سوره، به احکام دیگری نیز برخورد می‌کنیم و تازه نزول این احکام سبب یاس کفار نمی‌شود، چیزی که سبب یاس کفار می‌شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تأثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشت‌هایی حلال یا حرام باشد، آنها حساسیتی روی آن ندارند. آیا منظور از آن، روز عرفه در آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله است؟! (همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده‌اند). حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۴ پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا نشانه‌های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی‌کند، چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد. اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است، که آن نیز چیز وحشتناکی برای کفار نبود. آیا مراد روز فتح مکه است؟ (چنانکه بعضی احتمال داده‌اند) با اینکه تاریخ نزول این سوره مدت‌ها بعد از فتح مکه بوده است؟! یا منظور روز نزول آیات سوره برائت است که آن هم مدت‌ها قبل از نزول این سوره بوده است؟! از همه عجیب‌تر احتمالی است که بعضی داده‌اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، باشد با اینکه آنها هیچ‌گونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سال‌های متمادی در میان آنها فاصله بوده است. بنا بر این هیچیک از احتمالات شش گانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست. در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده‌اند و روایات متعددی آن را تایید می‌کند و با محتویات آیه کاملا سازگار است و آن اینکه: منظور روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام را رسما برای جانشینی خود تعیین کرد آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند؛ زیرا انتظار داشتند که آیین اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله اوضاع به حال سابق برگردد و اسلام تدریجا برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بی‌نظیر بود، به عنوان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت، یأس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که این دین آیینی است ریشه‌دار و پایدار. در این روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید؛ زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان، این آیین به تکامل نهایی نمی‌رسید. آن روز بود که نعمت خداوند با تعیین رهبر لایقی همچون علی علیه السلام برای آینده مردم تکامل یافت. آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه‌هایش، به عنوان آیین نهایی از طرف خداوند حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۵ پذیرفته شد (بنابراین جهات چهارگانه در آن جمع بوده‌است). علاوه بر این، قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می‌کند: الف- جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله

بعد از نزول این آیه، بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد. با توجه به اینکه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع‌الاول بوده، چنین نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است. «۱» ب- در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده، صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی علیه السلام نازل شد، از جمله اینکه: ۱- دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری، در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می کند که این آیه در روز غدیر خم در باره علی علیه السلام نازل شد. ۲- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، علی علیه السلام را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ ... نازل شد، در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّه أکبر، اللَّه أکبر علی إکمال الدین و إتمام النعمة و رضی الرّب برسالتی و ولایة علیّ‌بن أبی طالب من بعدی، و قال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله»؛ «۲» «اللَّه اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۶ از من» سپس فرمود: «هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاری‌اش بر دارد، دست از او بردار.» ۳- خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی علیه السلام و گفتار عمر بن خطاب. «بَخٍّ بَخٍّ یَا بْن أبی طالب أصْبحتَ مَولایَ وَ مَولا کُلّ مُسْلم». آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... نازل شد. «۱» در کتاب نفیس الغدیر علاوه بر روایات سه‌گانه فوق، سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است. در کتاب احقاق الحق از جلد دوم تفسیر ابن کثیر صفحه ۱۴ و از مقتل خوارزمی صفحه ۴۷ نزول این آیه را در باره داستان غدیر، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است. در تفسیر برهان و نور الثقلین نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه در باره علی علیه السلام یا روز غدیر خم نازل شده، که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است. «۲» مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات، می‌نویسد که: نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده و اهل‌سنت شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل کرده‌اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد. «۳» از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود که اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده، در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت، بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لااقل مستفیض است و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند آلوسی در تفسیر روح المعانی تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده‌اند بقیه را به دست حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۷ فراموشی بسپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده‌اند، مجعول و نادرست قلمداد کنند و یا مانند نویسنده تفسیر المنار با تفسیر ساده‌ای از آیه گذشته، بدون اینکه کمترین اشاره‌ای به این روایات کند، شاید خود را در بن‌بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند، بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است! نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه ۵۵ چنین می گوید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً ...؛ «خداوند به آنها که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان آنان را چنین کرد و نیز وعده داده آیینی را که برای آن پسندیده است، مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد ...» در این آیه خداوند می‌فرماید: آیینی را که برای آنها پسندیده، در روی زمین مستقر

می‌سازد، با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است و با توجه به جمله: ... وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً ... که در آیه مورد بحث، در باره ولایت علی علیه السلام نازل شده، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه‌دار خواهد شد که با ولایت توام باشد؛ زیرا این همان اسلامی است که خداوند پسندیده و وعده استقرار و استحکامش را داده است. به عبارت روشن‌تر، اسلام در صورتی عالم‌گیر می‌شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نشود. مطلب دیگری که از ضمیمه کردن آیه سوره نور با آیه مورد بحث استفاده می‌شود این است که در آیه سوره نور، سه وعده به افراد با ایمان داده شده است. نخست خلافت در روی زمین و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار و سوم استقرار آیینی که مورد رضایت خداوند است. این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... جامه عمل به خود پوشید. زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح؛ یعنی علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نصب شد و به مضمون جمله الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ ... مسلمانان در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۸ آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون ... وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً ...؛ «آیین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت.» البته این تفسیر منافات با روایاتی که می گوید آیه سوره نور در شان مهدی علیه السلام نازل شده ندارد؛ زیرا «آمَنُوا مِنْكُمْ» دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیع‌تر و عمومی‌تر در زمان قیام مهدی علیه السلام انجام خواهد یافت. (بنابراین کلمه «الارض» در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کره زمین گفته شود و هم به قسمتی از آن، چنانکه از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده می‌شود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین)

یک سؤال لازم:

تنها سؤالی که در مورد آیه باقی می‌ماند، این است که اولًا طبق اسناد فوق و اسنادی که در ذیل آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ ... خواهد آمد، هر دو مربوط به جریان غدیر است، پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟! یکی آیه ۳ سوره مائده و دیگری آیه ۶۷ همین سوره است. ثانیا این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است، ضمیمه به مطالبی شده که درباره گوشت‌های حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی‌رسد. «۱» در پاسخ باید گفت: اولا: می‌دانیم آیات قرآن و همچنین سوره‌های آن، بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری نشده است، بلکه بسیاری از سوره‌هایی که در مدینه نازل شده، مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل شده و به عکس آیات مدنی را در لابلای سوره‌های مکی مشاهده می کنیم. با توجه به این حقیقت، جدا شدن این دو آیه از یکدیگر، در قرآن جای تعجب حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۹ نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره، تنها به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است) آری، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری شده بود جای این ایراد بود. ثانیا ممکن است قرار دادن آیه مربوط به غدیر، در لابه‌لای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر باشد؛ زیرا بسیار می‌شود که برای محفوظ ماندن یک شیء نفیس، آن را با مطالب ساده‌ای می‌آمیزند تا کمتر جلب توجه کند. حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیت‌نامه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به عمل آمد، تا آنجا که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را (العیاذ بالله) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده، «۱» شاهد گویایی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند و برای انکار آن حد و مرزی قایل نبودند! آیا چنین شرایطی ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش‌بینی‌هایی بشود و با مطالب ساده‌ای آمیخته شود که کمتر توجه مخالفان سر

سخت را به خود جلب کند؟! از این گذشته- همانطور که دانستیم- اسناد مربوط به نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ ... در باره غدیر و مساله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است. در پایان آیه بار دیگر، به مسایل مربوط به گوشت‌های حرام بر گشته و حکم صورت اضطرار را بیان می‌کند و می‌گوید: کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند، در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند، خوردن آن برای آنها حلال است؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و به هنگام ضرورت بندگان خود را به حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۰ مشقت نمی‌افکند و آنها را کیفر نمی‌دهد. فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ .... مخمصه از ماده خمص (بر وزن لمس) به معنی فرورفتگی است و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می‌شود، نیز آمده است. خواه به هنگام قحطی یا به هنگام گرفتاری شخصی باشد. غیر متجانف لا ثم به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد و آن یا به عنوان تأکید مفهوم اضطرار آمده و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند و آن را حلال نشمرد و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته، گرفتار چنان ضرورتی نشود، ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد. «۱»، «۲»

آیه ولایت

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ (۵۵) «۳» ۵۵- سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

شان نزول

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از عبد اللَّه بن عباس چنین نقل شده که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد. ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، او نیز با جمله قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود. حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۱ ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد، بداند من ابو ذر غفاری هستم. با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم، هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علیّ قائد البررهٔ و قاتل الکفرهٔ، منصور من نصره مخذول من خذله»؛ «۱» علی پیشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یاری‌اش خواهد کرد و هر کس دست از یاری‌اش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت.» سپس ابو ذر اضافه کرد: ای مردم! روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو، تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی علیه السلام که در حال رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی

درخواست کرد، هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد». ابو ذر می‌گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرییل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه بخوانم؟ گفت: بخوان إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ... البته این شان نزول از طرق مختلف نقل شده که گاهی در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۲ جزییات و خصوصیات مطلب با هم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه، یکی است. این آیه با کلمه انما که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید، شروع شده و می‌گوید: ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ. شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع؛ زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می‌شود، به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی علیه السلام در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله یقیمون الصلاهٔ نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد. همچنین شک نیست که کلمه ولی در آیه، به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست. زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می‌گیرد. همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آنهایی که زکات بر آنها واجب نیست و اصولا چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می‌شود که منظور از ولی در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است. به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی علیه السلام می‌کند. ولی در اینجا بحث‌های مهمی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد:

شهادت احادیث و مفسران و مورخان

در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دایر بر اینکه آیه فوق در شان علی علیه السلام نازل شده نقل شده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه در باره علی علیه السلام قناعت شده است. این روایت را ابن عباس و عمار یاسر و عبد اللَّه بن سلام و سلمهٔ بن کهیل و انس‌بن مالک و عتبهٔ بن حکیم و عبد اللَّه ابی و عبد اللَّه بن غالب و جابر بن عبد اللَّه انصاری و ابو ذر غفاری نقل کرده‌اند. «۱» علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده، از خود علی علیه السلام نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است. «۲» جالب اینکه در کتاب غایهٔ المرام، تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق شیعه نقل کرده است. «۳» کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن‌ها نقل شده، از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنن است، از جمله محب الدین طبری در ذخایر العقبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر، جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی، صفحه ۱۴۸ و در لباب النقول سیوطی صفحه ۹۰ و در تذکرهٔ سبط بن جوزی صفحه ۱۸ و در نور الابصار شبلنجی صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه ۵۶ و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر در المنثور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کنز العمال جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مسند ابن مردویه و مسند ابن

الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسایی و کتاب الجمع بین الصحاح السته و کتاب‌های متعدد دیگری این احادیث آمده است. «۴» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۴ با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کنند؟ اما گویا تعصب اجازه نمی‌دهد که این همه روایات و این‌همه گواهی دانشمندان در باره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد. اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن، این همه روایات نادیده گرفته شود، ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولا به هیچ روایتی توجه نکنیم؛ زیرا در باره شان نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن، این‌همه روایت وارد شده است. این مساله به قدری روشن و آشکار بود که حسان بن ثابت شاعر معروف عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مضمون روایت فوق را در اشعار خود که در باره علی علیه السلام سروده چنین آورده است: فأنت الّذی أعطیت إذ کنت راکعاً فدتک نفوس القوم یا خیر راکع فأنزل فیک اللّه خیر ولایة و بینها فی محکمات الشرائع «۱» «تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان به فدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان. به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را در باره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آن را ثبت نمود.» «۲»

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی علیه السلام و همچنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرف و امامت بنمایند که ما ذیلا مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم: اشکال: از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی علیه السلام گرفته‌اند، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۵ این است که آیه با توجه به کلمه الذین که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: ولی شما آنهایی هستند که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی علیه السلام قابل تطبیق است؟ پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است. از جمله در آیه مباهله که کلمه «نِسائَنا» به صورت جمع آمده، در صورتی که منظور از آن طبق شان نزول‌های متعددی که وارد شده فاطمه زهرا علیها السلام است و همچنین «أَنْفُسَنا» جمع است، در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی جز علی علیه السلام در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم: الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ ایماناً .... همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران، شان نزول آن را در باره نعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود، می‌دانند. همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم: ... یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصِیبَنا دائِرَةٌ ... در حالی که آیه در مورد عبد اللّه ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و آیات ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره، تعبیراتی دیده می‌شود که عموما به صورت جمع است ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده، منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است، به عنوان تعظیم گفته شده است. البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد، به اصطلاح خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست ولی با وجود آن‌همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود. اشکال: فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده‌اند که علی علیه السلام با آن توجه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۶ خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟ پاسخ: آنها که این ایراد را می‌کنند، از این نکته

غفلت دارنـد که شـنیدن صـدای سائـل و به کمک او پرداختن توجه به خویشـتن نیست، بلکه عین توجه به خداونـد است، علی علیه السـلام در حـال نمـاز از خود بیگـانه بود نه از خـدا و می‌دانیم بیگـانگی از خلق خـدا، بیگانگی از خداونـد است و به تعبیر روشن‌تر پرداختن زکات در نماز، انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت. به تعبیر دیگر، آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسایل مربوط به زنـدگی مادی و شخصـی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خداونـد است، کاملا با روح عبادت سازگار است و آن را تأکیـد می‌کنـد، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خداوند این نیست که انسـان بی‌اختیـار احسـاس خود را از دست بدهـد، بلکه بـا اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خداونـد و برای خـدا نیست بر می‌گیرد. جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را به جایی رسانیـده که اشاره علی علیه السـلام به سائل را- برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضـرت بیرون کنـد- مصـداق فعـل کثیر که منافـات بـا نمـاز دارد دانسـته است. در حـالی که در نماز کارهـایی جـایز است انسـان انجـام بدهـد که به مراتب از این اشـاره بیشتر است و در عین حال ضـرری برای نماز نـدارد. تا آنجا که کشـتن حشـراتی مانند مار و عقرب و یا برداشـتن و گذاشـتن کودک و حتی شیر دادن بچه شـیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسـته‌اند، چگونه یـک اشـاره جزء فعـل کثیر شـد ولی هنگـامی که دانشـمندی گرفتار طوفان تعصب می‌شود، اینگونه اشـتباهات برای او جای تعجب نیسـت! اشـکال: ایراد دیگری که به آیه کرده‌انـد در مـورد معنی کلمه ولی است که آن را به معنی دوست و یـاری کننـده و امثال آن گرفته‌اند نه بمعنی متصـرف و سـرپرست و صاحب اختیار. پاسخ: همانطور که در تفسـیر آیه در بالا ذکر کردیم، کلمه ولی در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری کننده باشد؛ زیرا این صـفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان حج وحرمین شـریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۷ خاصـی که در آیه ذکر شـده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یـاری کردن، یـک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصـی است و لـذا بعـد از ذکر ایمان، صفـات خاصـی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود. اشـکال: می‌گوینـد علی علیه السـلام چه زکات واجبی بر ذمه داشت بـا اینکه از مـال دنیـا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صـدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟! پاسخ: اولا: به گواهی تواریخ، علی علیه السـلام از دسترنج خود اموال فراوانی تحصـیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می‌نویسـند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سـهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلسـتان کوچکی که واجب باشـد زکات آن را بپردازد، چیز مهمی نبوده است که علی علیه السـلام فاقـد آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریت وجوب پرداخت زکات، فوریت عرفی است که با خواندن یک نماز منافات ندارد. ثانیا: اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه زکات آمده که منظور از آن همان زکات مسـتحب است؛ زیرا وجوب زکات مسـلما بعـد از هجرت پیامبر صـلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصـلت و غیر اینها). اشکال: می‌گویند ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی علیه السلام داشته باشـیم، بالاخره بایـد قبول کنیم که مربوط به زمان بعـد از پیامبر صـلی الله علیه و آله بوده، بنابراین علی علیه السـلام در آن روز ولی نبود. به عبـارت دیگر ولاـیت در آن روز برای او بـالقوه بود نه بالفعل، در حالی که ظاهر آیه ولایت بالفعل را می‌رسانـد. پاسـخ: در سخنان روز مرّه در تعبیرات ادبی بسـیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بالقوه دارند. مثلا انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسـی را به عنوان وصـی خود و قیم اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شـخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی علیه السـلام از پیامبر صـلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنی نقل شده، حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۸ می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را وصی و خلیفه خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود- در قرآن مجیـد نیز اینگـونه تعـبیرات دیـده می‌شـود، از جمله در مـورد ذکریـا می‌خوانیم که از خداونـد چنین تقاضـا کرد: فَهَبْ لِی مِنْ

لَدُنْکَ وَلِیّاً* یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ .... «۱» در حالی که مسلم است منظور از ولی در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است. بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می‌گذارند با اینکه جنبه بالقوه دارد. اشکال: می‌گویند چرا علی علیه السلام با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟ پاسخ: همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم، این حدیث در کتب متعدد از خود علی علیه السلام نیز نقل شده است. از جمله در مسند ابن مردویه و ابی الشیخ و کنز العمال و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت به این آیه شریفه است. در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث مفصلی نقل می‌کند که علی علیه السلام در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود، دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود. «۲» و در کتاب غایهٔ المرام از ابو ذر چنین نقل شده که علی علیه السلام در شورای سقیفه نیز به همین آیه استدلال کرد. «۳» اشکال: می‌گویند این تفسیر با آیات قبل و بعد سازگار نیست؛ زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است. پاسخ: بارها گفته‌ایم آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل شده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد. لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده، اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۹ آنها به خاطر پیوند با آن حوادث، از یکدیگر جدا می‌شود. با توجه به اینکه آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ ... به گواهی شان نزولش، در زمینه زکات دادن علی علیه السلام در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است، نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث، اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد. زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف است و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است. اشکال: می‌گویند انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علی علیه السلام از کجا آورده بود؟! بعلاوه در دست کردن چنین انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین، اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ: مبالغه‌هایی که در باره قیمت آن انگشتر کرده‌اند، به کلی بی‌اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشتر نداریم و اینکه در روایت ضعیفی «۱» قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است. در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده‌اند، اثری از این افسانه نیست، بنابراین، نمی‌توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده‌پوشی کرد. آنها جمعیت نادانی می‌باشند و از درک حقایق به دورند ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ .... «۲» حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۰

سوره کوثر

محتوی و فضیلت سوره کوثر

مشهور این است که این سوره در مکه نازل شده و دارای سه آیه است ولی بعضی احتمال مدنی بودن آن را داده‌اند. این احتمال نیز داده شده است که این سوره دو بار نازل شده، یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه ولی روایاتی که در شان نزول این سوره وارد شده، قول مشهور را که این سوره مکی است تایید می‌کند. در شان نزول این سوره می‌خوانیم: عاص بن وائل که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به هنگام خارج شدن از مسجدالحرام ملاقات کرد و مدتی با حضرت گفتگو نمود. گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند، هنگامی که عاص بن وائل وارد مسجد شد به او

گفتند: با که صحبت می‌کردی؟ گفت: با این مرد ابتر! این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد که عبد اللَّه پسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود و عرب کسی را که پسر نداشت ابتر (یعنی بلا عقب) می‌نامید و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حضرت انتخاب کرده بود. (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به نعمت‌های بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنان او را ابتر خواند). توضیح اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو فرزند پسر از بانوی اسلام خدیجه داشت، یکی قاسم و دیگری طاهر که او را عبد اللَّه نیز می‌نامیدند و این هر دو در مکه از دنیا رفتند و حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۱ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاقد فرزند پسر شد. این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود و کلمه ابتر را برای حضرتش انتخاب کردند. «۱» آنها طبق سنت خود برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده‌ای قایل بودند، او را تداوم‌بخش برنامه‌های پدر می‌شمردند. بعد از این ماجرا آنها فکر می‌کردند با رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برنامه‌های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور تعطیل خواهد شد و خوشحال بودند. قرآن مجید نازل شد و به طرز اعجازآمیزی در این سوره به آنها پاسخ گفت و خبر داد که دشمنان او ابتر خواهند بود و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد. بشارتی که در این سوره داده شده از یک سو ضربه‌ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام و از سوی دیگر تسلی خاطری بود به رسول اللَّه صلی الله علیه و آله که بعد از شنیدن این لقب زشت و توطئه دشمنان قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود. در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ قَرَأَ ها سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ وَ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ بِعَدَدِ كُلِّ قُرْبَانٍ قَرَّبَهُ الْعِبَادُ فِي يَوْمِ عِيدٍ وَ يُقَرِّبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ». «۲» «هر کس آن را تلاوت کند، خداوند او را از نهرهای بهشتی سیراب خواهد کرد و به عدد هر قربانی که بندگان خداوند در روز عید (قربان) قربانی می‌کنند و همچنین قربانی‌هایی که اهل کتاب و مشرکان دارند، به عدد هر یک از آنان اجری به او می‌دهد.» «۳» نام این سوره (کوثر) از اولین آیه آن گرفته شده است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ (۲) حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۲ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳) «۱» بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. ۲- اکنون که چنین است برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. ۳- مسلما دشمن تو ابتر و بلا عقب است.

ما به تو خیر فراوان دادیم

روی سخن در تمام این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است (مانند سوره و الضحی و سوره انشراح) و یکی از اهداف مهم هر سه سوره تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناك و زخم زبانهای مکرر دشمنان است. نخست می‌فرماید: ما به تو کوثر عطا کردیم إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ. کوثر وصف است که از کثرت گرفته شده و به معنی خیر و برکت فراوان است و به افراد سخاوتمند نیز کوثر گفته می‌شود. در اینکه منظور از کوثر در اینجا چیست؟ در روایتی آمده است که وقتی این سوره نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟ گفت: نهری است در بهشت، سفیدتر از شیر و صافتر از قدح (بلور) در دو طرف آن قبه‌هایی از در و یاقوت است .... در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: کوثر نهری است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش (عبد اللَّه که در حیات او از دنیا رفت) به او عطا فرمود. بعضی نیز گفته‌اند: منظور همان حوض کوثر است که تعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می‌شوند. بعضی آن را به نبوت تفسیر کرده و بعضی دیگر به قرآن و بعضی به کثرت اصحاب و یاران و بعضی به کثرت فرزندان و ذریه که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهرا علیها السلام به وجود آمدند و آنقدر فزونی یافتند که از شماره بیرون‌اند و تا دامنه قیامت یادآور وجود حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۳ پیغمبر اکرم‌اند، بعضی نیز آن را به شفاعت تفسیر کرده و حدیثی از امام صادق در این زمینه نقل نموده‌اند. تا

آنجا که فخر رازی پانزده قول در تفسیر کوثر ذکر کرده است ولی ظاهر این است که غالب اینها بیان مصداقهای روشنی از این مفهوم وسیع و گسترده است؛ زیرا چنانکه گفتیم کوثر به معنی خیر کثیر و نعمت فراوان است و می‌دانیم خداوند بزرگ نعمت‌های فراوان بسیاری به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ارزانی داشت که هر یک از آنچه در بالا گفته شد، یکی از مصداق‌های روشن آن است و مصداق‌های بسیار دیگری نیز دارد که ممکن است به عنوان تفسیر مصداقی برای آیه ذکر شود. به هر حال تمام مواهب الهی بر شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمام زمینه‌ها حتی پیروزی‌هایش در غزوات بر دشمنان و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می‌کنند و به هر گوشه‌ای از جهان می‌برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند. فراموش نباید کرد این سخن را خداوند زمانی به پیامبرش می‌گوید که که آثار این خیر کثیر هنوز ظاهر نشده بود، این خبری بود از آینده نزدیک و آینده‌های دور، خبری بود اعجازآمیز و بیانگر حقانیت دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله. این نعمت عظیم و خیر فراوان شکرانه عظیم لازم دارد، هر چند شکر مخلوق هرگز حق نعمت خالق را ادا نمی‌کند، بلکه توفیق شکرگذاری خود نعمت دیگری است از ناحیه او، لذا می‌فرماید: اکنون که چنین است، فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ. آری بخشنده نعمت او است، بنابر این نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است برای غیر او معنی ندارد، مخصوصا با توجه به مفهوم رب که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می‌کند. کوتاه سخن اینکه عبادت خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن مخصوص رب و ولی نعمت است و او منحصرا ذات پاک خدا است. این در برابر اعمال مشرکان است که برای بت‌ها سجده و قربانی می‌کردند، در حالی که نعمتهای خود را از خدا می‌دانستند! و به هر حال تعبیر «لِرَبِّکَ» دلیل روشنی است بر حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۴ مساله لزوم قصد قربت در عبادات. بسیاری از مفسران معتقدند که منظور نماز روز عید قربان و قربانی کردن در همان روز است ولی ظاهرا مفهوم آیه مفهوم عام و گسترده‌ای است هر چند نماز و قربانی روز عید یکی از مصداق‌های روشن آن است. تعبیر به «وَ انْحَرْ» از ماده نحر که مخصوص کشتن شتر است، شاید به خاطر این است که در میان قربانی‌ها شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بود و مسلمانان نخستین علاقه بسیار به آن داشتند و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود. در اینجا دو تفسیر دیگر برای آیه فوق ذکر شده است: ۱- منظور از جمله و انحر رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است، چرا که ماده نحر به معنی گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را به معنی مقابله با هر چیز استعمال کرده است و لذا می‌گویند «منازلنا تتناحر» یعنی: منزل‌های ما در مقابل یکدیگر است. ۲- منظور بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است، در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که این سوره نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرییل سؤال فرمود: این نحیره ای که پروردگارم مرا به آن مأمور ساخته چیست؟ جبرییل عرض کرد: این نحیره نیست، بلکه خداوند به تو دستور می‌دهد هنگامی که وارد نماز می‌شوی موقع تکبیر، دستها را بلند کن و همچنین هنگامی که رکوع می‌کنی یا سر از رکوع برمی‌داری و یا سجده می‌کنی. چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان همین گونه است و برای هر چیزی زینتی است و زینت نماز بلند کردن دستها در هر تکبیر است. و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه با دست مبارکش اشاره کرده و فرمود: منظور این است که دستها را اینگونه در آغاز نماز بلند کنی، به طوری که کف آنها رو به قبله باشد. ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر است، چرا که منظور نفی اعمال بت‌پرستان است که عبادت و قربانی را برای غیر خدا می‌کردند ولی با این حال جمع میان همه معانی و روایاتی که در این باب رسیده است هیچ مانعی ندارد و به خصوص اینکه در باره بلند کردن دست به هنگام تکبیرات روایات متعددی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۵ است، به این ترتیب آیه مفهوم جامعی دارد که اینها را نیز شامل می‌شود. ودر آخرین آیه‌این سوره، باتوجه به نسبتی که سران شرک به آن حضرت می‌دادند می‌فرماید: تو ابتر و بلا عقب نیستی، دشمن تو ابتر است! إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ. شانیء از ماده شنئان (بر وزن ضربان) به معنی عداوت و کینه- ورزی و بدخلقی کردن است و شانیء کسی است که دارای این وصف باشد. قابل توجه

اينكه: ابتر در اصل به معنى حيوان دم بريده است و انتخاب اين تعبير از سوى دشمنان اسلام به منظور هتك و توهين بود و تعبير شانىء بيانگر اين واقعيت است كه آنها در دشمنى خود حتى كمترين ادب را نيز رعايت نمى‌كردند؛ يعنى عداوتشان آميخته با قساوت و رذالت بود، در حقيقت قرآن مى‌گويد: اين لقب خود شما است نه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله. از سوى ديگر همانگونه كه در شان نزول سوره گفته شد: قريش انتظار مرگ پيامبر صلى الله عليه و آله و برچيده شدن بساط اسلام را داشتند، چرا كه مى‌گفتند او بلا عقب است، قرآن مى‌گويد تو بلا عقب نيستى، دشمنان تو بلا عقب‌اند!

نكته‌ها:

۱- فاطمه عليها السلام و كوثر

گفتيم كوثر يك معنى جامع و وسيع دارد و آن خير كثير و فراوان است، مصاديق آن نيز زياد است ولى بسيارى از بزرگان علماى شيعه يكى از روشنترين مصداق‌هاى آن را وجود مبارك فاطمه زهرا عليها السلام دانسته‌اند، چرا كه شان نزول آيه مى‌گويد: آنها پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله را متهم مى‌كردند كه بلا عقب است، قرآن ضمن نفى سخن آنها مى‌گويد: ما به تو كوثر داديم. از اين تعبير استنباط مى‌شود كه اين خير كثير همان فاطمه زهرا عليها السلام است؛ زيرا نسل و ذريه پيامبر صلى الله عليه و آله به وسيله همين دختر گرامى در جهان انتشار يافت، نسلى كه نه تنها فرزندان جسمانى پيغمبر بودند، بلكه آيين او و تمام ارزشهاى اسلام را حفظ كردند و به آيندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بيت عليهم السلام كه آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلكه هزاران هزار از فرزندان فاطمه عليها السلام در سراسر جهان پخش شدند كه در ميان حج وحرمين شريفين در تفسير نمونه، ص: ۷۲۶ آنها علماى بزرگ و نويسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظيم بودند كه با ايثار و فداكارى در حفظ آيين اسلام كوشيدند. در اينجا به بحث جالبى از فخر رازى برخورد مى‌كنيم كه در ضمن تفسيرهاى مختلف كوثر مى‌گويد: قول سوم اين است كه اين سوره به عنوان رد بر كسانى نازل شده كه عدم وجود اولاد را بر پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله خرده مى‌گرفتند، بنابر اين معنى سوره اين است كه خداوند به او نسلى مى‌دهد كه در طول زمان باقى مى‌ماند، ببين چه اندازه از اهل بيت را شهيد كردند، در عين حال جهان مملو از آنها است، اين در حالى است كه از بنى اميه (كه دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذكرى در دنيا باقى نماند، سپس بنگر و ببين چقدر از علماى بزرگ در ميان آنها است، مانند باقر و صادق و رضا و نفس زكيه و.

۲- اعجاز اين سوره

اين سوره در حقيقت سه پيشگويى بزرگ در بردارد: از يكسو اعطاء خير كثير را به پيغمبر نويد مى‌دهد (گر چه اعطينا به صورت فعل ماضى است ولى ممكن است از قبيل مضارع مسلم باشد كه در شكل ماضى بيان شده) و اين خير كثير تمام پيروزيها و موفقيتهايى را كه بعدا نصيب پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله شد و به هنگام نزول اين سوره در مكه قابل پيش‌بينى نبود، شامل مى‌شود. از سوى ديگر خبر مى‌دهد كه پيغمبر صلى الله عليه و آله بلا- عقب نخواهد بود، بلكه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. از سوى سوم خبر مى‌دهد كه دشمنان او ابتر و بلا عقب خواهند بود، اين پيشگويى نيز تحقق يافت و چنان دشمنانش تار و مار شدند كه امروز اثرى از آنها باقى نمانده است، در حالى كه طوائفى همچون بنى اميه و بنى عباس كه به مقابله با پيغمبر صلى الله عليه و آله و فرزندان او برخاستند روزى آنقدر جمعيت داشتند كه فاميل و فرزندان آنها قابل شماره نبود ولى امروز اگر هم چيزى از آنها باقى مانده باشد هرگز شناخته نيست.

۳- ضمير جمع در باره خدا براى چيست؟

قابل توجه اینکه در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید خداوند با صیغه حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۷ متکلم مع الغیر از خود یاد می کند می‌فرماید: ما کوثر را به تو عطا کردیم! این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است؛ زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می گویند نه فقط از خود که از مأمورانشان نیز خبر می‌دهند و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است. در آیه مورد بحث کلمه «انّ» نیز تأکید دیگری است بر این معنی و تعبیر به اعطیناك و نه آتیناك دلیل بر این است که خداوند کوثر را به حضرتش بخشیده و اعطا فرموده است، بشارتی بزرگ به پیغمبر اکرم است تا در برابر یاوه‌گویی‌های دشمنان قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه‌گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او قرار داده است. خداوندا! ما را از برکات این خیر کثیر که به پیامبرت مرحمت فرمودی بی نصیب مگردان. پروردگارا! تو می‌دانی ما آن حضرت و ذریه طاهرینش را از صمیم دل دوست داریم، ما را در زمره آنان محشور کن. بارالها! عظمت او و آیینش بسیار است روز به روز بر این عظمت و عزت و شوکت بیفزای. آمین یا رب العالمین پایان سوره کوثر. «۱»

فدک

داستان غم‌انگیز فدک

فدك یکی از دهکده‌های آباد اطراف مدینه در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه‌های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدك از در حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۸ صلح و تسلیم در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدند و نیمی از زمین و باغ‌های خود را به آن حضرت واگذار کردند و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می‌بردند. با توجه به آیه «فییء» در این سوره، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود و می‌توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده‌اند، از جمله در تفسیر در المنثور از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» «۱» نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فدك را به فاطمه علیها السلام بخشید «أَقْطَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فاطِمَةَ علیها السلام فَدَكَ». «۲» و «۳» در کتاب «کنز العمال» که در حاشیه مسند احمد آمده، در مساله صله رحم از «ابوسعید خدری» نقل شده است هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و فرمود: «یا فاطِمَةُ لَكَ فَدَكُ»؛ «۴» «ای فاطمه! فدك از آن تو است». حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است. «۵» ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدك را به طور مشروح ذکر کرده «۶» و نیز در کتب فراوان دیگر این موضوع مورد اشاره واقع شده است. ولی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی علیه السلام مزاحم قدرت سیاسی خود می‌دیدند و تصمیم داشتند یاران علی علیه السلام را از هر نظر منزوی کنند، به بهانه حدیث مجعول «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِیاءِ لا نُوَرّثُ» «۷» آن را مصادره کردند و با اینکه فاطمه علیها السلام رسما متصرف آن بود و کسی از ذو الید مطالبه شاهد و بینه نمی‌کند، از او شاهد خواستند، حضرت علیه السلام نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصا فدك را به او حج وحرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۹ بخشیده، اما با این همه اعتنا نکردند، در دوران‌های بعد، هر یک از خلفا که می‌خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند، فدك را به آنها باز می‌گرداندند، اما چیزی نمی‌گذشت که دیگری آن را مجددا مصادره می‌کرد! و این عمل بارها در

زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس تکرار شد. داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران‌های بعد روی داد، از دردناکترین و غم‌انگیزترین و در عین حال عبرت‌انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلا باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد. قابل توجه اینکه محدث اهل سنت، مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش صحیح مسلم، داستان مطالبه فدک توسط حضرت فاطمه علیها السلام از خلیفه اوّل را مشروحا آورده و از عایشه نقل می‌کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک، فاطمه علیها السلام از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت. «۱» و «۲»

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹